# حرکت تاریخی کرد
# به‌خراسان

www.EllahMezar.ir

www.EllahMezar.ir

ك.توحدی

طرح روی جلد از آقای هاشم گواهی.

عکس روی جلد از کتاب «سفری به‌ایران» مجموعه‌ای از نقاشیهای لوئی‌امیل‌دوهوسه فرانسوی از مناظر و مردم ایران و ویژه‌کردها درسال ۳۸-۱۲۳۶ قمری ازانتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

دراین‌کتاب چندنقاشی زیبا از کردان به‌چشم می‌خورد که نام هریك نیز درکنار آن مشاهده می‌شود. عکس روی جلد بعنوان نمونه از این مجموعه انتخاب شد.

# حرکت تاریخی کرد

به

# «خراسان»

## در دفاع از استقلال ایران

جلد دوم

تألیف :

کلیم الله توحّدی (آوغازی)

اردیبهشت ۱۳٦٤

**مشخصات :**

**نام کتاب :** حرکت تاریخی کردبه‌خراسان در دفاع از استقلال ایران ـ جلد ۲

**نویسنده :** کلیم‌ا... توحدی

**تیراژ :** ۲۰۰۰ نسخه

**طرح روی جلد :** از هاشم کواص

**چاپ و صحافی :** چاپخانه دانشگاه فردوسی (مشهد)

## فهرست عنوان کتاب


پیش‌گفتار ۱

کردها مهمترین مرزداران و سربازان ایران ٤
کردها در ایران باستان ۷
کردستان بعدازاسلام ( ۱ـ ساروبیره قهرمان چالدران ـ۲ـ امیرخان برادوست) ۱۳
ایل کرد شقاقی آذربایجان ٤۸
پشتیبانی افواج شقاقی از مشروطه‌خواهان ٥۹
کردهای قزوین ٦۲
کردهای زیك پاسداران مرزهای شرقی ایران ۷۰
گنجعلی‌خان زیك فرمانروای سرزمین‌های شرقی ایران ۷۳
کرمانج خراسان درجام کردنمای شرفنامه ۸۳
نقش کردان چگنی درتاریخ ایران ۱۰٥
مخالفت یوداق‌خان چگنی امیرالامرای خراسان باشاه‌عباس ودیگر حوادث ۱۰۷
مشاهیر و بزرگان کرد چگنی ( ۱ـ ارسرمحمد یکه‌تاز انك ۲ـ جهان‌پهلوان احمد وفادار، قهرمانی از دیار چگنه ۳ـ پروفسور صادقی (چگنی) ۱۱۳
فلسفه انتقال کرمانج به‌خراسان ۱۲۷
فتح خراسان بدست کردها و کشته‌شدن فرهادخان قرامانلو به‌امر شاه‌عباس ۱٤٤
اسکان‌یافتن کردهای چمشگزك درخراسان ۱٥۲
تشکیلات سیاسی ونظامی واجتماعی ایل زعفرانلو ۱٥۳
کرمانج خراسان ازنظر ایوانف ۱٥۷

ایلات معروف زعفرانلو ( ایلات ۳۲ گانه زعفرانلو و طوایف مختلف آن ) ۱۶۳
مشکلات ایلات کرمانیج زعفرانلو در امور گله‌داری ۲۲۵
نیروهائی دیگر از کورمانیج زعفرانلو ۲۲۸
روستاهای کردنشین درگز ۲۵۶
روستای کردنشین کلات نادری ۲۶۲
جنگهای کرد و ترکمن درکلات نادری ۲۷۹
ایل کرد شادی‌لو ۳۱۱
ایلات شادلو و قراچورلو و طوایف وابسته ۳۱۷
کردان شادلو مهمترین مرزداران شمالی ایران ۳۲۴
نقش جاسوسان انگلیسی و فرانسوی درایجاد فتنه‌ی سالار درخراسان ۳۴۸
اعلام آمادگی جعفرقلی‌خان برای جنگ با نیروهای انگلیس درجنوب ایران و
نتایج فتح هرات ۳۵۷
خدمات امیرنوئان و سرداركل خراسان حیدرقلی‌خان کرد شادلو سهام‌الدوله ۳۶۷
ورود ناصرالدین‌شاه به‌نجنورد وصدور فرمان سرکوبی ترکمانان به‌حیدرقلی‌خان ۳۷۱
شرح اسارت زنان و مردان ترکمن بدست کردهای خراسان ۳۸۳
تقسیم نمودن ناصرالدین‌شاه اسیران ترکمن را بین درباریان قاجار ۳۸۹
یارمحمّدخان سهام‌الدوله و خدمات ارزنده او درامنیّت خراسان وآسترآباد ۳۹۴
یارمحمدخان و ناصرالدین‌شاه و قرارداد فیروزه که به‌اعتراض کردها انجامید ۳۹۶
گفتار دیگری درباره رضاقلی‌خان زعفرانلو ایلخانی خراسان ۴۰۱
حسینقلی‌خان زعفرانلو ۲۷ سال در زندان قاجار ۴۰۹
یادداشتی از ناصرالدین‌شاه به‌میرزاحسین‌خان سپهسالار درباره تجاوز ترکمانان
آخال به‌مرزهای خراسان درمورد تنبیه آنان ۴۱۷
تلگراف رمزی میرزا عبدالوهاب‌خان آصف‌الدوله شیرازی والی خراسان به
ناصرالدین‌شاه ۴۲۰
روس‌های اشغالگر و کردهای خراسان ۴۲۶
قرارداد ننگین و تحمیلی آخال چگونه بسته شد ؟ ۴۲۹

متن قرارنامه‌مرزی‌خراسان وناحیه‌آخال مابین ایران‌و روس درباب تعیین حدود
درطرف شرق بحر خزر- درتهران بتاریخ ۱۲ دسامبر ۱۸۸۱ مطابق ۲۲
محرم ۱۲۹۹ ٤۳۲
آیا مامورین ایرانی برای واگذاری اراضی مرزی به‌روسها رشوه گرفته‌اند ؟ ٤۳٦
دستخطی از ناصرالدین‌شاه به‌امین‌السلطان صدراعظم درمورد خراسان درسال
۱۲۰۵ ق ٤٤۷
گزارش محمدتقی میرزا رکن‌الدوله ٤٤۸
رابرت سفرنامه کلات ٤۵۱
گزارش‌وزیرمختار امریکا درایران‌به‌دولت‌آمریکا درمورد تجاوز روسها به‌خراسان ٤۵۵
تلگراف رمزی ا زمیرزا ملکم به‌وزیر امور خارجه ایران وپاسخ ناصرالدین‌شاه
درمورد دخالت روسها ٤۵۷
نقشه نظامی روسها برای تصرف خراسان ٤٦۰
درسی‌که شجاع‌الدوله به‌زبرال کاماروف داد ٤٦۷
دستخط امیرحسین‌خان شجاع‌الدوله درمورد حکومت امیرقلی‌خان هیوه‌دانلو
درناحیه مرزی جرستان ٤٦۹
خانه‌سازی امیر حسین‌خان برای زیردستان ، وچند عکس وسند . ٤۷۲
نامه‌های رسیده از خوانندگان عزیز ونگاهی به‌زندگانی کامبیزربا زعفرانلو
فیلسوف کوبر ٤۹۷
ایل کُرد زنگنه درشرق خراسان ۵۳۹
کورمانج در جبهه ۵٦۰
وتهنی مین ئیران ۵۹٦
کورمانجان ۵۹۷
خوش‌بحال تو شیرعلی جوپان ٦۰۰

بنام خداوند جان وخرد
کزین برتر اندیشه برنگذرد
فردوسی

## پیشگفتار

شعار عموم کردهای ایران، بویژه کرمانج خراسان ، حفظ استقلال میهن و در اهتزازنگهداشتن پرچم مقدس ایرانست که بدین منظور بسیاری از ایلات وطوایف وعزیزانشان را فدا نموده‌اند تا دیگر هموطنانشان در رفاه وآسایش بسر برده واز جور وستم حوادث وتاخت‌وتازهای خانمان‌برانداز اقوام مهاجم ومتجاوز درامان باشند . دراین رابطه چه خوش گفته است سرلشکر سرداردور ازفرماندهان اسبق لشکر خراسان که : «خدا میداند که اگر... کردها وافشارها درشمال خراسان مستقر نشده بودند چه مصیبتهائی ببار می‌آمد. باید درفضای بین مرز ومحور سبزوار مشهد، دیگر از آبادانی اثری نمی‌ماند .

کردها بیشتر وافشارها کمتر در واقع سدی بودند که درمقابل ازبکان و ترکمانان وحشی نسبی ایستادگی می‌کردند»[1] .

اما با نگرشی هرچند سطحی درمی‌یابیم که نویسندگان تاریخ شاهنشاهی ایران ازبیم اربابان قلدرشان جرات نداشته‌اند خدمات وفداکاری کرمانج خراسان را آنچنان‌که باید وشاید به‌رشته تحریر درآورند وهموطنان مارا درجریان جان‌بازیها و

---

۱ـ تاریخ نظامی وسیاسی دوران تاجگذاری نادرشاه افشار ـ سرلشکر امیرارفع سرداردور ص ۲۶۷ـ۲۲۴ .

ازجودگذشتگیهای این مردمان وفادار وغیرتمند وسلحشور قرار دهند . گردها نیز که نمی‌خواستند خدماتشان را بهرج دیگران بکشند وهمچون دولتمردان گذشته به چاپلوسی وتملق متوسل شده ازگاهی کوهی بسازند بعواقب ناگوار این امر آگاهی وافی نداشتند ، زیرا آنها مردمی ساده‌دل وخوشبین بودند وتنها بطبل وعلم توجه داشتند، نه بقرطاس وقلم .

آنها از رسالت قلم غافل بودند ودراین رهگذرگامی برنداشتند زیرا نمیدانستند که خداوندان طبل وعلم همیشه مقهوردارندگان قرطاس وقلم بوده‌اند . وبهمین‌جهت با تمام دلاوری وسلحشوری ونامدارشان دردل خاك تیره پنهان شدند ، بدون اینکه ازخدمات ایثارگرانه آنچنان که باید وشاید درصفحات تاریخ ایران ذکری بمیان آید، زیرا که گفته‌اند :

از دفتر زمانه فتد نامش از قلم ان سلّتی‌که مردم صاحب‌قلم نداشت

واگر مقالات ونوشته‌ها واظهارنظرهای مستشرقین وجهانگردانی‌که ازخراسان دیدن نموده‌اند ، نبود ، ما امروز ازبسیاری مطالب و رویدادهای تاریخی گرانبها بی‌بهره بودیم . تردیدی نیست که این مقالات وگزارشها نمیتوانند نمودار تمام وقایعی باشند که برتیاکانمان گذشته است ، بلکه نمونه هستی هستند ازخروار . بخاطر تاسپاسی‌های مورخین گذشته بود که برآن شدم قلم بردست گیرم ونام این قهرمانان گمنام وبخاك خفته را از دل خاك تیره بیرون کشیده ادای دین نمایم و دراین رهگذر ازنارسائی قلم وعدم بضاعت علمی ومادی خویش باکی ندارم، زیرا اگر قرار باشد این امر را بآینده واگذار نمایم که اهل فضلی برخیزد وکمر همت بربندد ، کاری بس خطاست ، تا آندور بسیاری ازنکات حساس وظریف فرهنگی وتاریخی ، ازبین خواهد رفت، آنچنان‌که دراین هفتادسال اخیر رفت .

اگر پیش‌از روی کارآمدن رضاخان، فرد یا افرادی درصدد تهیه وتدوین تاریخ وفرهنگ گرانبهای خراسان برمی‌آمدند ، بدون تردید ما امروز دارای منابع علمی و فرهنگی بسیار غنی وپرارزشی بودیم . پس سکوت و رکود را جایز نمیدانم وبه‌انجام آنچه را که از عهده‌ام برآید کمر برمی‌بندم واوراقی هرچند ناقص دراین رابطه فراهم می‌نمایم وامیدوارم که روزی نسل جوان بهاین اهمیت پی ببرد و درتکمیل آن بکوشد .

مطمئن هستم که تاریخ وفرهنگ کرمانج با این مختصر نوشته‌هایم کامل نمی‌شود . چونکه من به بسیاری ازاسناد ومدارك که بصورت قباله ونوشتجات و احکام درمیان ایلات وطوایف و روستاها موجود وپراکنده است نمیتوانم دست یابم مگراینکه تمام خواهران وبرادران عزیز کرمانجم همت گمارند و در این رهگذر جدا یاریم دهند تا به‌امید پروردگار وبه‌قول فردوسی نامدار :

«چنین نامداران و گردنکشان — که دادم یکایك از ایشان نشان
همه مرده از روزگار دراز — شد ازگفت من نامشان زنده باز
چو عیسی ، من این مردگان را تمام — سراسر همه زنده کردم بنام»

نامشان را دیگربار آنچنان که شایسته است ازدل‌خاك تیره درآورده‌به‌اوج‌ثریا برکشم و دیگربار این شعارشان را بازگو نمایم که :

همه جای ایران سرای منست — چه نیك وبدش از برای منست .

امروز که کردها درسراسر دنیا پراکنده‌اند . هرجای جهان که باشند مردمی ایرانی‌اند ومسلمان وبعنوان درفش وپرچم ایران دراهتزاز .

خواه دروزی‌های لبنان[1] باشند، خواه کردهای رزمنده‌ی سوریه وعراق وترکیه وروسیه وایران وپاکستان وهندوستان وافغانستان و ...

اگر سرزمین ایران بخاطر بی‌کفایتی پادشاهان و زمامداران وقت به‌تصرف و اشغال استعمارگران شرق وغرب افتاد وسرزمین کردستان بین جهانخواران تکّه تکّه شد[2] . گناهی آنچنانی برکردها نیست، که این کوتاهی ازجانب دولتمردان ایران بوده است . با تمام این احوال کردها هرجا که باشند قلبشان به‌یاد ایران در طپش است ومهر ایران درعروقشان درجریان .

**توحدی**

---

۱ـ نگاهی به‌تاریخ وفرهنگ کردستان ـ عمر فاروقی ص ۷۵ .

۲ـ درك‌کنان استاد سابق دانشگاه بغداد آورده است که : «سرزمین کردستان که متعلق به ایران بوده درقرن پانزدهم میلادی ازهم پاشیده شد وامپراتور عثمانی قسمت زیادی که کردها درآن اسکان داشتند از ایران جدا کرده وآنرا «کردستان» نامید پس‌ازسقوط نینوا درسال ۶۱۲ پیش‌ازمیلاد که ایرانیان (مادها) امپراتوری آشور را ازمیان برداشتند، تا جنگ چالدران درسال ۱۵۱۴ میلادی کردستان درآغوش مادر خود ایران بسر می‌برد» .

کرد وکردستان ـ درك‌کنان ـ ترجمه هاتفی ص ۲۵

# کردها مهمترین مرزداران وسربازان ایران

بنابه‌شهادت تاریخ، نه به‌ادعای اینجانب، کردها ازقدیمی‌ترین آریائی‌هائی هستند که درسرزمین پهناوری ازآسیا اسکان یافته ونام مقدس «ایران»[1] را که بمعنای پرستشگاه است، بران نهاده واولین حکومت منظم جهان آنروز را تحت عنوان «ماد» تشکیل داده، با دولتهای مقتدر واشغالگر آنروز به زدوخورد ومقابله برخاسته وازحریم ایران دفاع نموده‌اند.

تاریخ کرد سرشار ازجنگ ومبارزه وفداکاری است که تمام آنها یك هدف را دنبال می‌کند وآن «حفظ استقلال ایران» است.

---

۱ـ کردها کلمه ایرانرا با یای مجهول می‌خوانند وبارسم‌الخط کردی چنین می‌نویسند: «ئیران» و «ئیر» و «ئار» هردو به‌معنای «مقدس» و «آتش» می‌باشند. از آنجاکه آتش در روزگار باستان مقدس‌ترین عناصر شناخته شده ومورد نیاز بوده است، نامش از «ئیر» گرفته شده وچون سرزمین ایران نیز همچون آتش مورد پرستش و تقدس بوده است نام «ئیران» بران نهاده‌اند، یعنی سرزمین مقدس و سرزمین وجایگاه دوست‌داشتنی ومحترم ومورد پرستش. وآریا بمعنای «ئاری‌ها» است، یعنی کسانیکه «ئار» ـ «آر» را می‌پرستیدند، یعنی آتش‌پرست بودند. بنابراین مفهوم آریائی‌ها یا آری‌ها کاملاً آشکار می‌شود، که چرا برمردمان اولیه این سرزمین اطلاق شده است. بعدها برخی از آری‌های خبرکرد به هندوستان وبرخی به اروپا مهاجرت کردند که امروز شاخه‌های هند واروپائی را تشکیل می‌دهند. اگر امروز واژه‌های همانند فروانی درکرمانجی وزبانهای آلمانی یا انگلیسی یا فرانسوی می‌بینیم، معلول همان دلت قرابت اولیه است. درکتاب «دائرةالمعارف کرمانجی» دراینمورد به‌تفصیل سخن گفته‌ام.

گزنفون سردار ومورخ نامی یونان درکتاب «بازگشت ده‌هزار یونانی» این رسالت کردها را بخوبی نشان داده و آورده است که : هنگامی که این سپاه بزرگ ده هزارنفری درشمال بین‌النهرین (منطقه‌ی زاب) به سرزمین کردها گذاشتند ، باچه عکس‌العملی‌شدید مواجه‌شدندکه نظیرش‌را تاآن‌روز هرگزندیده ونشنیده بودند. چنانکه درباره‌ی یکی‌ازمقتولین سپاه خودکه‌بانیزکردها ازپای‌درآمده‌بود، می‌گوید :

«نیز کلاه خود آهنینش را شکافته و درسرش نشسته بود. هرگز چیزی شگفت‌انگیزتر ازکمانداران کُرد ندیده‌ام. کمان آنها به‌بلندی سه ارش است ...» و آنگاه که گروهی ازکردها آن‌سپاه عظیم را درکوهستانهای کردستان به محاصره می‌گیرند، سردارمقتدریونانی، خودرا زبون‌وبیچاره ودرمانده‌می‌بیندواعتراف‌می‌کندکه:

ما با خود گفتیم که **«بخت ازما برگشته است»** .

آری برادر هر متجاوزی‌که پا به‌سرزمین ایران بگذارد ، کردها سر راه را براو می‌گیرند و دشمن ناچار خواهد شد که بگوید : «بخت ازما برگشته است ...»

آنان‌که امروزه اتهام واهی تجزیه‌طلبی را به‌کردها وارد می‌آورند ، سخت در اشتباهند . زیرا کردها درایران زاده‌اند و درایران می‌میرند . کردها درهرجای دنیا که باشند ایرانی هستند وقلبشان بخاطر ایران وبه‌نام ایران می‌تپد . اگر دریکی دو قرن اخیر سرزمین کردستان که گوشه‌ای ازخاك ایران‌زمین بوده، بسبب بی‌کفایتی سلاطین و زمامداران وقت بین استعمارگران شرق وغرب لقمه لقمه وتکه‌پاره شد وهرقسمتی ازسرزمین کردستان به سلطه‌ی کشور حرام‌زاده‌ی دیگری که درنتیجه فتح شوم امپریالیزم روس وامریك وانگلیس بوجود آمده بوده درآمده، دلیل براین نیست که کردهای آن نواحی ایرانی‌بودن خودرا فراموش کرده باشند . بلکه همه آنها درهرکجا که هستند با عمال‌و دست‌نشاندگان امپریالیسم درنبردند . ازکردهای دروز لبنان‌که با صهیونیست‌ها درجنگند، گرفته تا کردان سوریه وترکیه وعراق و...

مشت‌های محکمی‌که این روزها کردهای رزمنده‌ی عراق برپیکر رژیم بعثی عراق وصدامیان خون‌آشام می‌زنند، آنچنان آنهارا به‌خشم می‌آورد که به‌تلافی آنها شهرهای کردستان ایران همچون بانه ومریوان قهرمان را بمباران می‌کند وانتقام رزمندگان کرد را ازپیرزنان وکودکانشان می‌گیرند . کردها درطول تاریخ در دفاع ازمرزها وحریم سرزمین ایران کفایت وشایستگی ذاتی خویش را نشان داده‌اند .

دستهای بریده‌ی قهرمانانی چون ساروبیره[1] درجنگ چالدران وامیرخان برادوست الهپ زرین) درآذربایجان و قلب شکافته شده‌ی جه‌جوخان درخراسان، همه وهمه دال برجانبازی دلاوران کرد در راه استقلال ایران است ، امروز نیز اگر ما بخواهیم سهم ارزنده‌ی کردهای خراسان را درجنگ تحمیلی عراق علیه ایران تدوین کنیم ، فقط ذکر نام سلحشوران کرمانج دراین جنگ چند جلد کتاب را دربرخواهد گرفت .

هدف اربیان نکات فوق اینست‌که امپریالیست‌های جهانخوار بدانند که مردم ایران وبویژه کردهای حماسه‌آفرین ازآن علفهای هرزی نیستند که دهان به‌انها انداخته لبولوچه‌ی خودرا با ان نوازش داده وشکمی ازعزا دربیاورند ، ویا بهتر بگوئیم ، کردها استخوانهائی گلوگیر هستند ، مادام‌که زنان کرد فرزندانی چون صلاح‌الدین ایوبی وسردار نیوه‌ز زعفرانلو را در دامن خویش پرورش می‌دهند ، که همیشه خواهند داد، امپریالیستها باید دندان طمع خویش را اریج بکنند ، زیرا به قول امیرحسین‌خان کرد زعفرانلو :

«ما دوغ نیستیم که روسها مارا سربکشند ، ما دیوار آنسانی داریم که از دیوار سنگی محکم‌تر است»[2] .

---

۱- عبدالبیک اورامان نیز ازجمله سرداران کرد بود که درجنگهای ایران وعثمانی درقرنهای ۱۶ و ۱۷ در زمان سلطان محمد صفوی (پدر شاه‌عباس) وسلطان‌مراد عثمانی دون داده درحالیکه دست چپش بر بازوش آویزان بوده به‌جنگ با دشمن ادامه میداد و بدینسان سپاهیان ایران مرعوب شده، زیرا عوسردار دیگر ایران دراین جنگ بنام داود سلطان دوملو وارش‌خان بقتلهادت رسیده بودند . سپاهیان ایران در این جنگ هفت‌هزارتن ازمردم سنندج وحومه‌شمه آنجه وشاهی بودند که با سپاه مجهز وبیشمار هزار نفری عثمانی می‌جنگیدند . دراین سری ازجنگها سرهنگ‌علی سمو، سرداری والیمیدگردهای مکری، گلهرد جافشگرد، شادلو، زیك و دنگنه رشادتهای زایدالوصفی ازخود نشان دادند .

نگاه کنید به عالم‌آرای عباسی و ده مقاله نولدکه - چاپ ص۸۲

همچنین درجنگهای بین ایران و روم در زمان شاه تهماسب اول به‌فرماندهی اسماعیل میرزا (شاه اسماعیل دوم) چندتن ازسرداران کرد ازجمله سلیم‌خان دنگنه وچندتن ازبزرگان دنگنه وشهباز سلطان باله‌ای ومرتضی‌قلی اردلان و دیگر خوانین خلالی وبخشوری ومکری وجافشگرد سلحشوریها وفداکاری‌ها ازخود نشان دادند . مدرك فوق ج۱ ص ۱۸۱

۲- ایران وقضیه ایران - لرد کرزن - ترجمه وحید مازندرانی ص ۱۷۴-۱۸۰ .

# کردها در ایران باستان

کردها هرگز خودرا از ایران و ایرانی جدا ندانسته درحفظ آب‌وخاك وحدود و ثغور آن با نثار جان ومال کوشیده‌اند . با نگرش کوتاهی به‌تاریخ ازجمله کتاب «بازگشت ده‌هزار یونانی» تالیف گزنفون سردار مشهور یونانی، این واقعیت آشکار می‌شود که چگونه سربازان متجاوز یونانی که از زبده‌ترین وبرگزیده‌ترین ارتشهای مجهز ومنظم جهان آن‌روز بودند، درمقابل کردها خوار و زبون می‌گردند .

چون یونانیان به‌منطقه کردنشین موصل رسیدند ازآن ناحیه به‌نام «سرزمین کردوك‌ها یا کردها» یاد کرده می‌گویند چون اسیران جنگی ایرانی را مورد بازپرسی قرار دادیم گفتند که :

«این کردها مردمی سخت جنگجویند وصدوبیست هزارتن ازسپاهیان شاهنشاه (هخامنشی) راکه برای سرکوبی آنان فرستاده شده بودند کشته وکسی‌را از آنهمه زنده نگذاشتند[1] . اما اگربا جنگ وستیز ازمیان کوههای کردستان بگذریم به‌ارمنستان می‌رسیم که یکی ازکشورهای غنی وپرنعمت شاهنشاهی ایرانست وازآنجا بهر شهر و دیاری راهی است .

نخستین گذرگاه کوهستانی کردستان به‌ما نزدیك بود ، پس برآن شدیم که پیش ازآنکه کردها درمقام دفاع برآیند آنجارا تسخیر کنیم وبه‌سپاهیان خود فرمان دادیم

---

۱ـ احتمالاً سپاهیان داریوش دوم هخامنشی بودند که دچار این سرنوشت شدند .

که بجای خود بازگردند وآماده باشند که پس‌ازنیمشب روبراه نهیم ...

در دره‌ها و دامنه کوهها بسیاری از روستاهای کوچك قرار داشت که اکنون کردها آنهارا رها کرده وبا زنان وفرزندان خود به‌بالای کوهها پناه برده بودند . ما آنچه خواربار می‌خواستیم برداشتیم و دربند (فکر) این بودیم که مبادا سپاهیان ما دست به‌غارت گشایند . اگرچه دل‌کندن ازمسینه‌های (ظروف مسین) ظریفی‌که درخانه کردها یافته می‌شد مشکل بود، اما می‌خواستیم ازیغماکردن چشم بپوشیم و دل کردهارا بدست آوریم تا شاید بگذارند به‌صلح وصفا راه خود درپیش گیریم (واز ایران خارج شویم) . پس بهر کردی که می‌رسیدیم می‌گفتیم که ما نیز مانند آنان دشمن پادشاه ایرانیم، اما پاسخی نمی‌شنیدیم ...

درست هنگامی‌که (شبانه) با عقب‌دار سپاه ازگذرگاه کوهستان گذشته به‌دیه‌ها فرود می‌آمدیم دسته‌ی کوچکی ازکردها برما شبیخون زدند . این پیشآمدی شوم بود ونشان میداد که اگر کردها فرصت گردآوردن عده بیشتری داشتند می‌توانستند که نیمی ازسپاه مارا تارومار سازند . شبانگاه در دره اردو زدیم وسخت ازآنجای بیزار بودیم، زیرا دربیرامون‌ما وبرفراز کوهستان دیدبانان کرد چشم برما دوخته وآتش افروخته بودند .

بامداد روز دیگر ما سرداران یونانی برآن شدیم که همه اسیران وآنچه بکار سپاه نمی‌آمد وهمچنین چهارپایان سست‌پای ناتوان را درآنجا بگذاریم وبا خود نبریم وچون می‌خواستیم که کسی ازاین فرمان سرنپیچد در راهی باریك وتنگ ایستادیم تا کسی چیزی ناسودمند برندارد .

آنروز با دشمن اندکی دست‌وپنجه نرم کردیم و روزدیگرباد توفنده‌ی کوهستانی برما وزیدن گرفت ... همین‌که توفان برخاست کردها نیز به‌تیراندازی پرداختند وما ناچار بودیم که اندك اندك راه خودرا بگشائیم وآهسته پیشروی کنیم ... (درانجا گزنفون به‌تشریح قدرت تیر کردها پرداخته تعجب می‌کند که چگونه تیر آنها از جوشن وکلاهخود گذشته افراد او را بهلاکت رسانده است) وسپس می‌افزاید : «هرگز چیزی **شگفت‌انگیزتر ازکمانداران کرد ندیده‌ام** . کمان آنها به‌بلندی سه ارش است و زه‌کمان را با تکیه‌دادن پای چپ به‌قسمت پائین کمان می‌کشند . درازی تیرهائی که بکار می‌برند، دوارش وچندان سنگین است که ما آنرا برمی‌داشتیم تا بسان خشت

بکار بریم[۱] .

هنگامی‌که سرانجام به‌اردوگاه رسیدیم **خیری‌سف** (دیگر سردار یولانسی) را سرزنش کردم که چرا درانتظار ما نایستاده و رفته ونسب شده است که دوتن از یاران خود را ازدست دهیم . اما این‌بار نیز حق با او بود وچنین گفت :

آن کوره راه راکه بالای کوه می‌رسد ببین وبه‌یاد داشته باش که ما باید ازآن بگذریم وازاین‌رو در رفتن شتاب وزریدم تا پیش ازگردها آنجارا گرفته باشم اما چنان‌که می‌بینی دشمن پیشدستی کرده است واکنون گروهی ازگردها درآن‌جا ایستاده‌اند . راهنمایان سپاه می‌گویند که جزاین راهی نداریم» .

کارما زار بود و روزنه‌ی امید بسته، من (اگرنفون) دریکی از رزم‌هائیکه باگردها کرده بودم دوتن اسیر گرفته بودم واینك به‌خیری‌سف پیشنهاد کردم که آن‌دو را یکایك فرا خواند وآنچه باید دربارهٔ راهها بدانیم بپرسد .

اسیر نخستین با آنکه سخت او را ترسانده بودیم گفت جزآن راه راهی دیگر نیست . پس اورا دربرابر چشم دیگران کشتیم وچون اسیر دومی چنین دید لب به سخن گشود وگفت :

دراین نزدیکی راهی سراغ دارم که میتوان بارونه را ازآنجا برد و دوست نگونبخت من‌که به‌دست شما کشته شد، حقیقت را پنهان کرد (خیانت نکرد) زیرا خانه‌ی دختر و دامادش دران نزدیکی‌هاست . اما من آن را بشما می‌نمایم .

پرسیدم‌که دران راه چه دشواریهائی درپیش داریم ؟ وسرانجام دانستیم که دران نزدیکی تپه‌ایست که باید نخست آنجا را بچنگ آورد وگرنه هیچ امیدی به رستگاری سپاه نخواهیم داشت . پس همه سرکردگان را دریك‌جا گرد آوردیم و آنچه گفتنی بود با آنان درمیان نهادیم وگروهی داوطلب خواستیم .

سه سرکرده‌ی آرکادی سنگین اسلحه ویك سرکرده‌ی سبك اسلحه که در نبردها دلاوریها نموده بودند قدم پیش نهادند وپس‌ازخوردن اندکی نان با دوهزارتن

---

۱ـ خشت لوزه کوچکی بود که در وسط آن حلقه‌ای از ابریشم بافته بسته شده بود که انگشت سبابه را دران حلقه کرده بجانب دشمن پرتاب میکردند .

آماده‌ی حمله شدند و با آن اسیر راهنما به‌راه افتادند. شب برسر دست آمده بود وباران اپانیزی‌ا سیل‌آسا می‌بارید.

من اگزنفون‌ا با عقب‌دار سپاه براه افتادیم تا دشمن را ازآن‌جای بلندی که دردست داشت بیرون رانیم. امّا این کار سرنگی پیش نبود وقصد ما آن بود که دشمن را بخود سرگرم کنیم واورا ازکار آن‌گروه داوطلب (که برای تصرف آن‌تپه مهم استراتژیکی رفته بودند) غافل گردانیم وگرنه گرفتم که آهنگ راندن دشمن را ازآن جای بلند داشتیم باز دراین‌کار کامیاب نمی‌شدیم.

**گردها به‌غلتاندن تخته سنگهای بزرگی پرداختند که سنگینی پاره‌ای ازآنها چندین خروار می‌شد.** این سنگها به‌تخته سنگهای پیرامون ما می‌خورد وتکّه‌پاره می‌شد واگر کسی این حال را میدید می‌پنداشت که دشمن با فلاخن سنگ برما می‌بارد. ما همچنان نگران کار دشمن بودیم تا هوا تاریك شد وآنگاه به‌اردوگاه خود بازگشتیم. شب همه‌شب دشمن سرگرم غلتاندن سنگهای بزرگ بود وما بانگ افتادن وخردشدن و درهم شکستن آنها را در دره ویرانگاه می‌شنیدیم.

ازآنسوی، دسته‌ای که فرستاده بودیم دشمن را غافلگیر کرده بود ویکی از پاسگاههای بزرگ او راکه‌نزدیك قلّه قرار داشت گرفته بود. (یونانیان پنداشته بودند که با گرفتن آن پاسگاه، کار دشمن را ساخته‌اند. امّا یامدادان دانسته بودند که هنوز دشمن ازپای درنیامده است زیرا تنها یك پاسگاه اورا بچنگ آورده‌اند). ازخوشبختی سپیده دم همه‌جارا مه (غلیظ) فرا گرفته بود وباران ما توانسته بودند که آهسته آهسته برسر دشمن که مهمترین گذرگاه کوهستانی را دردست داشت فرود آیند و دراین هنگام شیپورها را نواخته بودند تا مارا که بسی دورتر ازآنان، دریائین کوه نشسته وگوش‌ها را تیز کرده بودیم ازکار خود آگاه کنند. سپس به‌سر دشمن ریخته واو را ازجای خود رانده بودند.

بشنیدن بانگ شیپور، خبری‌سف بر راه کوهستانی حمله برد و دیگر سرداران با لشکریان خود از دامنه‌ی تپه‌ها به‌پیشروی پرداختند.

سربازان نیزه‌ها را به‌جنبش درآورده بودند ویکدیگر را پس دردم تا دشمن برمی‌انگیختند. من با عقب‌دار وباروبنه از راهی‌که راهنمایان اسیر نشان داده بودند رفتم، چه باران ما گردها را ازآنجا رانده بودند واکنون دشمن فرصت یافته بود که

باز صف‌آرائی کند وما می‌بایست سه‌تپه راکه ازهم جدا بودند تصرف کنیم تا ازآن معرکه رهائی یابیم .

هنگامی‌که ازآخرین تپه‌ها فرود می‌آمدیم کم مانده بود که راه نجات ازهرسو برما بسته شود . دشمنان ازعقب سخت برما می‌تاختند و دوباره ازفراز کوهها سنگ می‌غلتاندند وفریادهای وحشتانگیز ابرای مرعوب‌ساختن دشمن) میکشیدند .

سرنیزه‌ای که گماشته من بود وپسر مرا نگاه می‌داشت گریخت وچیزی نمانده بود که سنگی برمن فرود آید که یکی ازسپاهیان آرکادی که نامش اوری‌لیخ بود به‌داد من رسید وبا سپری که داشت مرا وخود را پوشاند .

آن‌روز به‌خیر گذشت وسرانجام دسته‌های پراکنده‌ی سپاه ما بهم پیوستند وپس‌ازآن‌همه زدوخورد با کردها خودرا درسرزمینی یافتیم که خانه‌های خوش‌ساخت داشت و درانبارهای آن خواربار بمقدار فراوان دیده می‌شد . شراب نیز چندان فراوان بود که آنرا درآب‌انبارهای ساروجی ریخته بودند . من وخبری‌سف به‌گردها پیشنهاد متارکه کردیم (درحالیکه چنین پیشنهادی با اردشیر شاهنشاه هخامنشی ایران نکرده بودیم) وآنان پذیرفتندوجسدهای کشتگان‌را به‌ما پس دادند وما به‌روان یاران رفته درود فرستادیم وپیکرهایشان را به‌آئینی‌که درخور مردان دلاور است به خاک سپردیم واسیر راهنما را رها کردیم .

روز دیگر کردها برما پیشدستی می‌کردند وگذرگاهها را یکی پس‌از دیگری می‌گرفتند وما نیز به‌آنان ازپهلو حمله می‌کردیم و راه خود را می‌گشودیم . همین‌که خبری‌سف با دشمن روبرو می‌شد من با لشکریان خود ازکوه بالا می‌رفتم تا بجائی می‌رسیدیم که بموضع دشمن سرکوب (مسلّط) بود واو را ازجای خود می‌راندیم وهنگامی‌که کردها به‌عقب‌دار ما می‌تاختند خبری‌سف نیز چنین می‌کرد واین‌کار نمونه‌ی نیکوئی بود ازیاری وهمکاری مردان جنگی . با اینکه سلاح وسپر ما سنگین بود دربالارفتن ازکوه دست‌کمی ازکردها نداشتیم وحال آنکه سلاح آنان چیزی بجز کمان وفلاخن نبود . امّا هنگامی‌که رو به‌گریز می‌نهادند هرگز برآنان دست‌نمی‌یافتیم وکاری ازکماندان کرتی منسوب به جزیره کرت) ماکه سرکرده‌ی آنان استراتوکل بود، برنمی‌آمد . سرانجام شامگاه یکی از روزهای خزان‌در پائین پای خود جلگه‌ای

واقع درکنار رود سان‌تری‌تس[1] را دیدیم ونفسی به‌راحت کشیدیم وچون خواربار فراوان داشتیم شب را به‌خوبی وخوشی وبا گفتن وشنیدن افسانه‌هائی درباره‌ی کردها به‌روز آوردیم . هفت‌روز بود که همچنان می‌جنگیدیم وکشتگانی که درین جنگ داده و رنجهائی‌که در راه دیده بودیم بسی بیش ازتلفات وخطرات جنگهائی بود که با اردشیر وتیسافرن[2] کرده بودیم ...

درکنار کوهها نزدیك اردوگاه سبز وخرم شب گذشته کردها گرد آمده وچشم به‌راه بودند که همینکه مارا درتنگنای دشواریها یافتند برعقب‌دار ما بتازند و دمار از روزگار ما برآرند . چنان درکار خود حیران بودیم که سی‌وشش ساعت درهمانجا ماندیم وبدل می‌گفتیم که بخت ازما برگشته است»[3] .

سرانجام پس‌ازمدتی درگیری وکشمکش سپاهیان یونان موفق می‌شوند با بکار بردن حیله‌های جنگی ازجنگ کردها نجات یافته از رود گذشته وارد سرزمین ارمنستان درکنار دریای سیاه شوند . واین قسمتی ازمشاهدات واعترافات یك سردار یونانی بود که صرفاً با جنگجویان وچریکهای محلی وپراکنده‌ی کرد مواجه گشته‌اند، درصورتیکه اگر سپاهیان جنگجو ومنظم کرد اطلاع یافته وبه‌سروقت آنها می‌رسیدند، محال بود که آنها بتوانند جان سالم ازسرزمین ایران بیرون برند ومزه تجاوز را آنچنان که باید نچشند .

---

۱ــ رودی درجنوب دریاچه وان ومحل‌سکونت‌کردهای فرامانلو و فراجورتو وسیورکانلو (سیوکانلو)

۲ــ تیسافرن، ازسرداران بزرگ اردشیر هخامنشی بود .

۳ــ گزنفون : بازگشت ده‌هزار یونانی ــ ترجمه جفری‌هاوس‌هولد ومنوچهر امیری ص ۷۹

## کردستان بعداز اسلام

با توجه به‌اینکه مداین پایتخت ساسانیان ونیز جبهه‌های جنگ درقادسیه و اطراف مداین نزدیك ویلکه متصل به سرزمین وسیع کردستان آنروز بود ، کردها بیش‌از هرقوم وطایفه دیگری درمقابل اعراب قرار می‌گرفتند ، نگرشی بر جنگهای جلولاء ونهاوند این موضوع را کاملاً مشخص می‌سازد ، ونیز طرفداری مردم پاوه و اورامانات از یزدگرد سوم وپیشنهادنمودن به‌یزدگرد که بجای خراسان به‌کردستان برود خود گویای واقعیتی‌از خوی وتعصب ذاتی این میهن‌پرستان سلحشور ایران است ، بیشتر جنگهای ایرانیان علیه اعراب به‌فرماندهی ابومسلم خراسانی نیز در سرزمین کردستان انجام گرفت که آخرین وسرنوشت‌سازترین جنگها درمحل زاب (درکردستان کنونی عراق) بود که به‌شکست مروان حمار آخرین خلیفه اموی وازبین رفتن آن سلسله ننگین وخونخوار انجامید ، کردها دراین جنگها شرکت مستقیم داشتند ، ناگفته نماند که مادرمروان نیز یکی از دختران کرد بود که درجنگهای بین کردها واعراب به‌اسارت اعراب درآمده بود وپدر مروان با وی ازدواج کرده بود ، خودداری کردها مخصوصاً ایل شقاق در جنگ با امام حسین علیه‌السلام درکربلا ومخالفت آنها با یزیدبن معاویه مقتدرترین وخونخوارترین پادشاهان اموی ازمفاخر و اوراق زرین تاریخ کرد است ،

آقای صدیق درمقاله محققانه خود می‌نویسد :

«مقاومت دلیرانه اکراد شاپور فارس درتحت فرماندهی عبدالرحمن‌بن محمد-

الاشعث برعلیه حجاج‌بن یوسف، برعلیه ستمگر وخونخوار زمان وازبین‌بردن وپاک‌کردن لشکریان حجاج ازاین قطعه خاک ایران، زبانزد تاریخ جنبش ملت ما است.

شورش کردها برعلیه خلیفه مهدی (عباسی) که درسال ۱۴۸ هجری رخ داد خیلی دامنه‌دار گشت، بطوریکه خلیفه مجبور شد پسر خود هارون‌الرشید را به حکومت کردستان وآذربایجان بگمارد[1]، ما به‌مقاومت درخشان آنها دربرابر قوم «خزر» که به‌ایران دست‌اندازی کرده بودند برمی‌خوریم.

مبارزه‌ی آنها درپشت سر جعفربن فهرحس برعلیه «معتصم بالله» وشکست مهاجمین عرب درنزدیکی کوه داسن یکی از درخشانترین صفحات جنبش ملی ایران را دربر دارد.

همچنین قیام کردهای اطراف اصفهان وجبال وکاری‌در سال ۲۳۱ هجری برعلیه خلیفه آنوقت، وفداکاری وجانبازیهای آنان‌درجلوگیری ازتهاجمات وحشیگرانهٔ «غز»ها دوش بدوش دیگر برادران ایرانی خود، مشهور است.

مقاومت جانانه و دفاع پرشهامت وخاموشی‌ناپذیر کردها ازقلعه مشهور تکریت دربرابر سیل لشکر خونریز تیمور (لنگ) گورکانی برای همیشه درس عبرت ملت ایران خواهد بود، (دربراثر تجاوزات بیگانگان).

خود نظام‌الدین شامی مداح مناره‌های ازکلهٔ آدم وخونریزیهای بیحد وحساب تیمورلنگ، درباره اینکه مدافعین قلعه ازتسلیم‌شدن خودداری کردند، چنین می‌نویسد: «... بنابراین فکر فاسد بار اظهار مخالفت کرده جنگ آغاز کردند، امیر

---

۱- آقای ادیب طوسی نوشته است: قیامهای ایرانیان علیه اعراب درمناطق کردنشین آذربایجان وکردستان بوقوع پیوست که مهمترین آنها قیام بابک خرم‌دین ازپیروان زردشت بود که ازسال ۲۰۹ تا ۲۲۲ با تازیان در زدوخورد بود وسرانجام به‌سبب نیرنگ وخیانت افشین گرفتار وتسلیم خلیفه شد. در سال ۳۲۷ قمری دیسم‌بن ابراهیم کردی سر برداشت و درسال ۳۳۰ مرزبان آنجا محمد سالاری که او نیز از بین‌مرزبان (کردهای سالاری) است‌که به‌سالاریان معروفند تاسال ۴۲۰ درآذربایجان استقلال داشت و اردبیل پایتخت آنها بود و روادیان (کردهای روادی) تا سال ۵۱۱ درآن ناحیه حکومت نمودند.

مجله دانشکده ادبیات تبریز شماره ۴ سال ۱۳۲۸

مقاله آقای طوسی، وتن مراجعه شود به‌کتاب ارزنده «شهریاران گمنام» تالیف کسروی.

صاحبقران (تیمورلنگ) از این معنی بغایت درغضب رفت وامر فرمود تا کورکان‌ونفیر ونقاره وبرغو زدند ولشکرها چون مار ومور درحرکت آمدند و دراین‌حال ازمحلی که نقب زده بودند بی‌آنکه آتش زنند دیواری نظیم بیفتادوآثار نکبت اهل قلعه ظاهر شد. دشمنان فی‌الحال آن رخنه را مسدود ساختند ... وسپس حکم نافذ شد که نقب‌ها را آتش زنند. چنان کردند. از دشمنان بیست‌نفر مرد افتاده هلاك شدند. دیگرباره اهل قلعه تخته وتوزها گرفته برباالای قلعه برآمدند. امیرصاحبقران امر فرمود تا باز نقب‌ها زدند واز اطراف وجوانب فرو گرفته مجوف ساختند تا دیوارهای حصار تماما بیفتاد». همین نویسنده‌ی دشمن می‌نویسد:

«حکم شد که رعیت را ازسپاهی جدا کرده برامرای توشونات بخش کردند (به‌بردگی واسارت گرفتند) وجماعت مفسدان وحرامیان ایشان را سیاست کرده، سرها چون گوی درمیدان انداختند وازآن توده‌ها مناره‌ها ساختند وفرمان شد تا قلعه وحصار را با دشت وهامون برابر کردند ویك دیوار ازقلعه بجهت عبرت بگذارند تا فیمابعد عالمیان را معلوم شود که حصانت واستحکام قلعه به‌چه حد بود است».

برای همین دفاع پرشکوه وتاریخی کردها از مرزوبوم خود بود که امیرتیمور کردها را به شدیدترین وجه قتل وغارت می‌کرد، مثلا همین نظام‌الدین شامی هنگامیکه حرکت امیرتیمور را بطرف بغداد می‌نویسد، مجبوراست اعتراف کند که:

«سپس امیرصاحبقران درمقام غضب وغیرت، عساکر خونریز را امر فرمود تا برسبیل ایلغار بدان طرف روند واول از کردستان گیرند چه دزدان ومفسدان اکراد در وقت مراجعت لشکر منصور ازشام، وتوجه به‌جانب بغداد، بدفرصتیها کرده بودند وهرچه ممکن بود ازقتل ونهب نسبت به‌لشکر منصور وغیرهم به‌تقدیم رسانیده،

امراء برحسب فرمان ابتدا رو به‌اکراد درنهاد وآن مواضع کرده اکثر ایشان را که‌بجهت غلبه‌ی‌برف‌وسختی‌سرما درصحرا نشسته دیدند، ناگاه براشان هجوم‌کردند وآن شیاطین را برمثال مورد‌ی جن به‌تیر شهاب مثال وشمشیر برق همال مرجوم گردانیدند، وفوج فوج عرصه تیغ ببدریغ شدند، عالم برچشم ایشان چون برغراب گشت و روی برف ازخونشان چون منقار طوطی شد»[1].

---

۱ـ ظفرنامه ـ تاریخ فتوحات امیرتیمور گورکان، ص ۱۲۵ـ۱۲۲.

بینید نداره‌کشان آن دوره هم چگونه به‌ساختن مناره و نوده از سرهای مبارزین کرد افتخار کرده‌اند ! کلیه این جانبازیها و دربدریها و محرومیتها برعلیه ستمگری تیمورلنگ، برای نابودکردن نشانه‌های شوم استثمار و تهاجمات وحشیانه بوده‌است.

تا دنیا ، دنیاست این ازخودگذشتگیها مایهٔ تحسین وستایش مبارزین ضد جور وستم خواهد بود . »[1]

آقای حسین مسرور در مقالـه‌ی ارزشمند خـود درمجله‌ی رادیو ایران در مورد تاریخ ولزاد کرد آورده است که :

« ... طوایف کرد که درخاورنزدیك از ساحل مدیترانه تا ایران پراکنده‌اند همه از طایفه‌های پارسی جدا شده درزمانهای مختلف درمسکن‌های دیگر سکونت‌یافته‌اند. چنانکه طایفه‌ی دروز که درسوریه ولبنان وکوهستان آن ساکن‌اند ، وقتی در داخله ایران میزیسته‌اند و هرودت ایشان را طایفه ششم از شش طایفه شهرنشین پارسی نام برده‌است . اما درچه حالی این طایفه به‌کوهستان سوریه ولبنان رفته‌اند معلوم نیست. ممکن است سلوکید[2]ها وقتی سپاهیان ایرانی را درمرکز حکومت خود سکونت داده‌اند، اینان به‌کوهستان سوریا رخت بربسته باشند، یا درعهد اشکانیان وساسانیان این‌کار وقوع یافته ، چه سالیان دراز نواحی شمالی و سوریه جزو قلمرو حکومت اشکانی و ساسانی بوده است .

حمزه اصفهانی یادآور شده است که انوشیروان ۱۲ لوا یا درفش بست ویا هرلوا سپاهی برای ساخلو یا پادگان مرزها به‌اطراف کشور فرستاد بنابراین ممکن است این درفش‌ها که به‌اطراف رفته وسکونت اختیار کرده‌اند ، همان کردهای خارج ایران باشند ...

اما زبان طوایف کرد هرجا هستند همان زبان مادی یا پهلوی است که، زبانهای دیگر استانهای ایران مخصوصا زبان گیلکی[3] وطبری وکاشانی و اصفهانی ازیك ریشه

---

۱ـ رجوع مجله شماره ۷ دیماه ۱۳۲۷ مقاله آقای صدیق تحت عنوان کردستان ایران ص ۵۴ .

۲ـ جانشینان اسکندر مقدونی درایران .

۳ـ زبان گیلکی یا گرمانجی خراسان ازنظر از واژگان کلام بسیار نزدیك و واژه‌های فراوانی در هردو مشترك است .

است وبهترین آثار ادبی و هنری این زبانها همان شعرها و آهنگ‌های کردی است که هنوز تا زمان ما رایج و پسندیده است .

این‌را نیز باید دانست که طایفه لر وبختیاری نیز شعبه‌ای از طایفه کرد می‌باشند[1] وتا زمان عضدالدوله دیلمی، کردها تا حومه‌ی اصفهان سکونت داشته‌اند که پس از آن به‌نام لر نامبردار شده‌اند .

در زمان دیلمیان مخصوصا عضدالدوله هم طوایف کرد لشکر او به‌شامات و سوریه رفته مصدر کارهای بزرگ شده‌اند .

پس از دیلمیان وظهور جنگ‌های صلیبی، باز کردهای ایرانی درخاور نزدیک عامل بزرگ پیروزیها بوده امیران ایشان بارها به‌حوضه‌ی نیل و مصر فرمانروائی کرده مردانی چون صلاح‌الدین[2] ایوبی داشته‌اند . طوایفی که سابق براین در دامنه‌ی جبال بارز کرمان میزیسته‌اند ، اکنون بهمان نام محل قدیمیشان بارزان[3] شناخته میشوند ، امّا معلوم نیست درچه زمان از کرمان به‌کردستان رفته و درآن سرزمین استوار شده‌اند .

زبان‌کردی درهرناحیه با زبان‌های محلّی امیخته شده اما اصالت خودرا از دست نداده است ...

در دوران بعداز اسلام هم ناحیه کردستان همواره پناهگاه بی‌زوال ایرانیان بوده[4] ...» بقول استاد مسروردرر دوران صفویه نیز « سرداران کرد اهمیت خودرا از دست نداده مورد توجه واعتبار شایان بوده‌اند و هفده سردار بزرگ از ایشان در اردوی قزلباش و حوزه‌ی حکومت صفویه نامی ونامبردار است ... »[5]

---

۱ـ کرد ولر از تمام اقوام ایرانی از هرلحاظ بهمدیگر نزدیکترند .

۲ـ درمورد صلاح‌الدین ایوبی قهرمان تاریخ اسلام وفاتح جنگهای صلیبی وآزادکننده‌ی سرزمین فلسطین از یوغ استعمارگران که سلسله ایوبیان را بوجود آورد کتابها و مقاله‌های فراوانی نوشته شده است که دراینجا نیازی به‌ذکر آن نیست صلاح‌الدین ایوبی وکردهای شادلو ازیک تیره‌اند .

۳ـ هنوزهم کردها درنواحی خاش وبلوچستان وجنوب غربی پاکستان اسکان دارند .

۴ـ نه‌تنها پناهگاه ایرانیان، که بل مهمترین پناهگاه اولاد علی علیه‌السلام نیز بود .

۵ـ مجله رادیو ایران ـ شماره ۳۲ ص ۱۰ ـ مقاله استاد حسین مسرور .

دراین قسمت لازم می‌اید که به‌شرح حال دوتن از سرداران نامی کرد یعنی « سارویره » قهرمان جنگ چالدران و امیرخان امپ زرین[1] حماسه‌آفرین دمدم[2] اشاره‌ای مجمل ابد که مورد تقاضا بوده است .

۱ــ سارویره قهرمان چالدران

بدون تردید جنگ چالدران نقطه‌ی عطفی درتاریخ افتخار افرین ملت ایران است، که راز بقای این سرزمین کهنسال را باید درنظار آن جستجو نمود .

جنگ چالدران جنگی بود غافلگیرکننده ونابرابر . زیرا هنگامی‌که شاه اسماعیل صفوی نخستین گام در راه وحدت واستقلال ایران بعداز اسلام برداشت، عثمانی در صدد ایجاد ارتشی منظم و مجهز بود وبه‌همین منظور وارد کردستان شده بودکه محمد قره‌باغی یکی از افسران کرد ساکن قراباغ قفقاز باشتابی بی‌مانند خود را به‌تبریز رساند وخبرحمله‌ی سلطان سلیم امپراتور مقتدر عثمانی را به‌جرب قفقاز به‌دربار صفوی اعلام نمود . اما شاه اسماعیل برای جمع‌اوری نیرو همچنانکه گفته شد درحدود کردستان بود .

چون این خبر ناگوار به‌شاه اسماعیل رسید، بیدرنگ بسوی تبریز تاخت وبا اندك سپاهی‌که دراختیار داشت بمقابله‌ی سپاه چون مور وملخ عثمانی شتافت .

۲۵ هزار ایرانی با اسلحه‌های ابتدائی چون چوب وشمشیر وگرز وتلاخی در مقابل ۲۲۵ هزار سرباز تا دندان مسلح عثمانی‌که به‌توپهای سنگین و سلاحهای‌اتشین مجهز بودند و بزرگترین و مجهزترین ارتش جهان آنروز به‌حساب می‌امدند .

یکایك سرداران ایرانی در دشت چالدران، هرکدام رستم زالی بودندکه مادردهر نظیرشان را نزائیده بود . آنها بالهام ایمان خود جنگیدند واز حیثیت و شرافت ملی و مذهبی خویش دفاع نمودند ومرگ سرخ را برزندگی ننگین ترجیح دادند . آنها هنگامی‌که ازپا می‌افتادند می‌کوشیدند بسوی دشمن بیفتندکه دشمن تصور نکند آنها پشت به‌خصم کرده یا درحال فرار کشته شده‌اند .

درمیان تمام این شیرمردان حماسه‌آفرین « سارویره » چهره‌ی ممتاز و

---

۱ــ Lap - Zenin

۲ Demdem

برجسته‌ی دیگری بود که با درهم کوبیدن توپهای عثمانی باگرز خویش داغ بزرگی بر جگر سلطان سلیم نهاد. بهمین جهت مؤلف «شاه جنگ ایرانیان در چالدران و یونان» اورا «شیرمردی از کردستان» نامیده و درباره‌اش چنین گفته است:

## ۱ـ شیرمرد کردستان

«دربین افسران ارتش ایران مردی بود به‌اسم «ساروبیره» معروف به‌قورچی[۱] که نامش را بردیم. اورا ازاین‌جهت قورچی می‌گفتند که متخصص سلاح آتشین یعنی شمخال بود ومیتوانست باروت بسازد. درعصری چون آغاز قرن شانزدهم میلادی (و آغاز قرن دهم هجری) که درایران مردان بلند قامت وقوی‌هیکل کم نبودند. ساروبیره قورچی هرجا میرفت انگشت‌نما میشد وگاهی‌که برای مزاح (شوخی) یکی از افسران را بلند میکرد، افسر مزبور طوری کوچك جلوه می‌نمود که‌گوئی «ساروبیره» یك کودك را بلند کرده است. ساروبیره درکردستان و در شهری‌که «بانه» خوانده میشود متولد گردید و وقتی به‌پنج سالگی رسید، پدرش یك کمان ویك ترکش پراز تیر ویك کارد به‌او دادکه برود و غذای خودرا تحصیل نماید.

از آنموقع‌که اطفال دیگر اگر تنها بمانند به‌گریه درمی‌آیند. ساروبیره عادت کردکه مستقل زندگی کند. هر روز «ساروبیره» خردسال برای تهیه غذای خود به‌صحرا میرفت و صید میکرد وازگوشت شکار تغذیه می‌نمود و بقیه را به‌خانه برای والدین خود می‌آورد. درمنطقه‌ای‌که ساروبیره دران زندگی میکرد، پلنگ فراوان بود وبارها اتفاق افتاد که درموقع شکار گرفتار پلنگ گردید ولی هربار ساروبیره در جنگ با پلنگ فاتح میشد ولاشه‌ی آن جانور را به‌خانه می‌آورد وباپوست پلنگ برای خود لباس تهیه می‌نمود. دربین جوانان بانه تنها کسی‌که لباس از پوست پلنگ داشت، ساروبیره بود وبهمین‌جهت انگشت‌نما میشد یعنی همه حتی سکنه‌ی شهرهای دیگر وقتی به‌بانه می‌آمدند، ساروبیره را می‌شناختند و اورا «پلنگینه‌پوش» می‌گفتند. ساروبیره هرنوع جانور را شکار میکرد ولی درشکار گوسفند وبز کوهی بیش‌از

---

۱ـ شیربازان نارمند وقوی راکه قادر به‌حمل سلاحهای سنگین وجنگ باآنها بودند قورچی می‌نامیدند.

جانوران دیگر، تخصص داشت و هرجاکه گوسفند و بزکوهی میرفت ساروبیره هم میرفت. شکارچیان کهنسال اورا ازان کار نهی میکردند و می‌گفتند: ساروبیره گوسفند کوهی و مخصوص بزکوهی وقتی شکارچی را می‌بیند برای اینکه اورا به‌قتل برساند از جاهائی میرودکه انسان اگر از آنجا عبورکند پرت خواهد شد واستخوانهایش در قعر دره درهم خواهد شکست. هرشکارچی‌که درکوه بزکوهی را تعقیب کرده کشته شده چون بزکوهی از جاهائی میرودکه پای انسان درآنجا روی سنگهای کوه بند نمیشود و می‌لغزد وچند لحظه دیگر پس از یک سقوط طولانی استخوانهایش در قعر دره می‌شکند.

ولی ساروبیره اندرز مردان با تجربه را ازیک‌گوش می‌شنید و ازگوش دیگر به‌در میکرد و همچنان گوسفندها و بزهای کوهی را درکوههای سنگلاخ تعقیب‌می‌نمود. وقتی ساروبیره به‌سن پانزده سالگی رسید آنقدر خوش‌اندام و قوی هیکل و زیبا بود که هموطنانش اورا «سهراب» لقب دادند. سهراب پسر جوان رستم، پهلوان مشهور افسانه حماسی‌فردوسی می‌باشدکه بقول‌آن شاعر بسیار زیبا وخوش‌اندام بوده است.

تمام دختران جوان درشهر «بنه» وجائی‌که ساروبیره آنجا میرفت، چشم بدو داشتند، ولی آن جوان توجهی به‌دختران نمیکرد و طوری شکار جانوران فکر او را مصروف کرده بودکه به‌فکرهای دیگر نمیرسید. آن جوان ۱۵ ساله جز از خداوند از راه معتقدات دینی از هیچکس بیم نداشت. راهزنان که درتمام ادوار درگردستان بودند، اگر می‌شنیدندکه ساروبیره در منطقه‌ای مشغول شکاراست ازان منطقه‌پرهیز می‌نمودندکه مبادا به‌پسر جوان برخورد کنند. بزد نیز ساروبیره حتی از گماندران سی‌ساله و سی وپنجساله بیشتر بود، برای اینکه بازوی او قوت داشت و تیرش خطا نمیکرد.

درسن ۱۵ سالگی ساروبیره متوجه شد که قسمتی از قعر دستریج او به‌هدر میرود زیرا نمیتواند تمام گوسفندان و بزکوهی راکه صید می‌نماید بشهر منتقل کند... لاشه گوسفند وبزها سنگین بود و ساروبیره از عهد، حمل تمام آنها به‌شهر برنمیآمد و وقتی مراجعت میکرد تا لاشه‌های دیگر را حمل کند میدیدکه طعمه‌جانوران

صحرا شده با اینکه درفصل گرما براثر حرارت هوا فاسد گردیده است . این بودکه عزم کرد هنگامیکه بشکار میرود یك یا دونفر از جوانان‌بانه را که همسال او هستند باخود ببرد تا اینکه برای حمل لاشه شکار باوکمك نمایند . دوتن از جوانان محلی داوطلب شدندکه با ساروبیره بروند ، و ازآن به‌بعد ساروبیره به‌یك تعبیر قصاب‌شهر بانه شد وبرای سکنه محلی گوشت فراهم میکرد وچون گوشت او ارزان‌تر ازگوشت قصابان شهر، وشاید مطمئن‌تر بود ، مردم با رغبت خریداری میکردند ...

ساروبیره موقعی‌که تیر را به‌کمان بسته بود ، سرعت حرکت تیر، وسرعت حرکت باد ، وسرعت حرکت صید را اندازه میگرفت و می‌فهمید از لحظه‌ای‌که تیراز کمان جدا میشود تا وقتی‌که به‌هدف میرسد ، صید چقدر راه طی می‌نماید . جوان کرد ، درهیچ مدرسه تیراندازی، مشق تیرنکرده‌بود وعلم خودرا در دامن صحرا و دامنه کوهها ، استنباط نمود ...

درمنطقه بانه دسته ساروبیره نه‌فقط از لحاظ اینکه شکارچی بود معروف شد بلکه از جهت دیگر هم معروف گردید وآن استقلال آن‌دسته بود . افراد دسته‌ساروبیره درآن دوره که زورگفتن بر زبردستان واشخاص ناتوان امری عادی به‌شمار می‌آمد به‌کسی زور نمی‌گفتند ومردم را نمی‌آزردند زیرا از حیث معاش دغدغه نداشتند . آنها زحمت می‌کشیدند وبرای سکنه شهر وقراء اطراف گوشت فراهم میکردند و به‌راحتی‌زندگی‌می‌نمودندوچون ازلحاظ‌معاش استقلال داشتند نه زور به‌کسی‌می‌گفتند ونه زور از کسی می‌شنیدند .

وقتی افراد ناتوان متوجه شدندکه ساروبیره و همکارانش جوانمرد هستندبرای رفع اختلافات خود به‌او متوسل می‌گردیدند ، و ساروبیره با حکمیت به‌اختلاف مردم خاتمه میداد بدون اینکه ازکسی حق‌الزحمه یا رشوه بخواهد .

شاه اسماعیل درآغاز سلطنت سفری به‌کردستان کرد و از بانه عبور نمود و در آنجا وصف ساروبیره را شنید وخواست اورا ببیند . بعداز مشاهده آن جوان از وی خوشش آمد وگفت : ساروبیره آیا موافق هستی‌که وارد خدمت من بشوی و درقشون من کار کنی ؟

ساروبیره گفت : من احتیاجی به‌خدمت تو ندارم زیرا من و همکارانم از راه

شکار از تراقی می‌کنیم[1].

شاه اسماعیل گفت: ساروبیره میدانم که تو به‌من احتیاجی نداری ولی من به‌تو وامثال تو احتیاج دارم و حیف است‌که زندگی جوانی چون تو باشکار بگذرد. تو اگر وارد قشون من شوی چون شجاع ویک تیرانداز زبردست هستی ترقی خواهی کرد وبه‌جاهای بزرگ خواهی رسید ومن از وجودت استفاده‌خواهم نمود.

ساروبیره گفت: ما عده‌ای دوست وهمکار هستیم که باهم زندگی کرده‌ایم وعزم داریم که دراینده نیز باهم زندگی نمائیم - من اگر وارد قشون تو بشوم باید همکاران را هم بیاورم - وآیا تو موافقت میکنی‌که آنها بامن وارد قشون تو شوند؟

شاه اسماعیل گفت: هرکس راکه تو بخواهی وارد قشون من بکنی می‌پذیرم.

این بودکه ساروبیره بانام همکاران خود وارد قشون شاه اسماعیل گردید. در آن موقع عقیده داشتندکه مردان قوی‌هیکل شمخالچی (قورچی) شوند. برای‌اینکه وزن شمخال خیلی سنگین بود - شمخال‌های آن عصر با لوله‌های طولانی و ضخیم و فراخ به‌یک توپ شباهت داشتندکه قنداقی برای آن ساخته باشند. قنداقهای آن موقع هم غیراز قنداقهای تفنگ امروزی است که ما بآن آشنا هستیم وحمل قنداق هم مزید به‌سنگینی شمخال بود. لذا مردان قوی‌هیکل و نیرومند را «قورچی» می‌گردند، یعنی عهده‌دار سلاح آتشین می‌نمودند تا اینکه بتوانند شمخال را روی دوش بگذارند وحمل نمایند.

علاوه برشمخال کسی‌که قورچی بود می‌بایدکه سرب و باروت سلاح آتشین خود را نیز حمل کند - جوان‌کرد همان‌طورکه ازهوش فطری درتیراندازی باکمان برجسته شده بود درتیراندازی باشمخال نیز برجسته گردید وهمکارانش نیز ورزیدگی پیدا کردند ...

شاه اسماعیل درچند جنگ ساروبیره و همکارانش را به‌کار انداخت و دریافت که مردانی دلیر هستند. بعداز هرجنگ ساروبیره ارفیع درجه پیداکرد بطوریکه

---

۱ - نظیر همان دستورکه یکی از دعقانان کرد زعفرانلو درفرمان بعباس الدینشاه داد - نگاه کنید به «حرکت تاریخی کرد بعفرانلو» - تألیف نگارنده

وقتی جنگ چالدران آغاز شد ، آن جوان کرد یك افسر ارشد بود . ( سربازان کرد و لر زیر فرمان مستقیم سارویبره می‌جنگیدند . ) شاه اسماعیل درگرماگرم جنگ چالدران مشاهده نمودکه رومیان بر ایرانیان فشار بیشتری می‌آورند وقلب سپاه ایران را به‌مخاطره انداخته‌اند . سارویبره را با دوهزار سرباز کرد ولر مامور کرد که به‌کمك قلب جبهه برود ...

سلاح اصلی سربازان لر چوب بود و دربکاربردن چوب درمیدان جنگ خیلی مهارت داشتند .

در دست آنها چوب سلاحی بود مخوف‌تر از شمشیر ویا یك ضربت چوب‌یکمرد نیرومند را از پا می‌انداختند .

سربازان کرد که تحت فرماندهی سارویبره خدمت میکردند شمشیر ونیزه وگرز و فلاخن داشتند .

علاوه براین‌دونیره یك عده ازسربازان طایفه روملو نیزتحت فرماندهی‌سارویبره خدمت میکردند ...

وقتی سارویبره با نیروی تحت‌فرماندهی خود بسوی قلب‌جبهه شتافت، مجالی به‌سربازان حسن‌بیگ‌لله وامیرعبدالباقی وآن قسمت از سربازان اسلان دادکه هنوز می‌جنگیدند وآنها با رسیدن یاران تازه‌نفس توانستند اندکی بیاسایند ونفسی تازه کنند . هر دفعه‌که دست سارویبره باگرز فرود می‌آمد یکنفر می‌افتاد و درطرفین او همکاران قدیمی وی هنگامی‌که شکار وگوشت فروشی میکردند می‌جنگیدند .

چماقهای وحشت‌آور آنهاکه ازچوب سنگین درختهای مغردار مثل چوب بلوط جنگلی وچوب گردو می‌ساختند درسنگینی کمتراز گرز سارویبره نبود . و وقتی بر کتف یك سرباز ایل‌اوغلان فرود می‌آمد اورا می‌انداخت واگر برمغزش فرود می‌آمد آن را متلاشی میکرد .

سارویبره و همراهانش تمرین نظامی سربازان ایل‌اوغلان را ( که مجهزترین و جنگنده‌ترین سپاهیان نمونه‌ی ارتش آن روز جهان بودند ) نداشتند، ... ولی درس استقامت وشجاعت را درمکتب طبیعت و درکوهستانهای یانه که بهترین مکتب‌هابرای تربیت جسم و روح است . فراگرفته بودند وعضلات آنها براثر کار وکوشش چون پولاد آب‌دیده شده بود . آنچه نزد مردم موسوم به‌ترس است درقلب سارویبره و

سربازانش وجود نداشت ...

ساروبیره و سربازانش فنون جنگی را به‌اندازه سربازان ایچاوغلان نمیدانستند ولی تهور فوق‌العاده و استقامت جسمی آنها جبران آن کمبود را میکرد .

همانطورکه آتش بآب وقتی به‌یك نقطه حمله میکند راه خودرا می‌گشاید وپیش میرود ، سربازان تحت فرماندهی ساروبیره نیز هرمانعی را دربرابر خویش نابود کرده وپیش میرفتند .

وقتی‌که ساروبیره سرمست وگرم کارزار گردید سپر را به‌کناری انداخت‌که مانع سرعت عمل وی نشود . طوری تهور دوهزار سرباز ساروبیره اثر کردکه یك شکاف‌بزرگ درصف سربازان ایچاوغلان بوجود آمد ولحظه به‌لحظه ازشکاف وسیع‌تر گردید ، ولی هرقدرکه ساروبیره پیش می‌رفت از تعداد سربازانش کاسته میشد .

چون علاوه براینکه سربازان ایچاغلان ، سربازان کرد ولر و روملو را به‌قتل میرسانیدند ، تیراندازان عثمانی نیزکه کمانهای قوی داشتند دائم بطرف سربازان ایران تیراندازی میکردند ، یك تیر کوتاه ازکمان قوی حسن‌کرد وبرسرشساروبیره نشست وگونه‌ی اورا سوراخ نمود . ساروبیره مثل اینکه خاری را از صورت دورنماید دست برد وآن تیر را از صورت کند وبه دورانداخت وبعد نعره‌ای برآورد و گرز خوفناك خودرا برفرق سربك سرباز ایچاوغلان زد وسرباز عثمانی بدون ناله برزمین افتاد وبرنخاست . سلطان سلیم به‌اطرافیان خود گفت اگر ما چنوی این سربازان‌کرد ولر را نگیریم دوچار زحمت خواهیم شد وایشان تازه نفس هستند وبدون تردید فرمانده آنان ساروبیره معروف است . آنگاه دست را بالای چشم‌ها قرار دادکه بتواند سربازان کرد ولر را بهتر ببیند وگفت : آه ــ خود اوست . نگاه کنید او ساروبیره است‌که درچین افسران شاه اسماعیل از همه بلند قامت‌تر وقوی‌تر می‌باشد

ساروبیره و سربازانش بدون توجه به‌تلفات خود میزدند ومی‌انداختند وپیش میرفتند و درعقب آنها سربازان حسن‌بیگ‌لله و امیرعبدالباقی‌که نفس تازه کرده‌بودند میآمدند .

دلیری و ازخودگذشتگی ده‌هزار سرباز کرد ولر و روملو وضع قلب جبهه ایران را بطور موقت‌تغییر داد ویك مرتبه دیگر معلوم شدکه درمیدان‌جنگ دلیری وفداکاری

برتراز فرونی شماره سربازان است .

شاه اسماعیل که درجنگ خیره بود متوجه شدکه سربازانش شکاف بزرگی در قلب سپاهیان ترك بوجود آورده پیش میروند ولی پیشرفتشان توام با تحمل تلفات سنگینی است وازآن گذشته این سربازان جانباز ایران به‌نیروس توپهای عثمانی نزدیکتر میشوند و بعید نیست که توپخانه سلطان سلیم آنها را به‌مخاطره اندازد .

شاه اسماعیل با احساس این‌خطر یکی از افسران آجودان خودرا فرا خوانده دستور دادکه بیدرنگ خودرا به‌قلب جبهه رسانده فرماندهان ایران را از پیشروی بیشترکه موجب به‌محاصره افتادن آنها خواهد شد ، آگاه ساخته تاکتیك عقب‌نشینی را بکار بندند ... این زمان از ۹ هزار سرباز ایرانی‌که درقلب جبهه مشغول پیکاربودند، تنها پنج‌هزار نفر برسرپا بودند وبقیه برخاك هلاك افتاده بودند یا آنچنان مجروح شده بودندکه قادر به‌برخاستن نبودند . سربازان ایرانی‌هنگام افتادن برزمین کوشیده‌بودند خودرا بطرف جبهه دشمن وروبه‌ارتش تادندان مسلح عثمانی برخاك اندازندکه دشمن تصور نکند آنها از کشته‌شدن خود در راه میهن و حفظ شرافت ملی وفرهنگی خویش بیم داشته‌اند ...

مجروحین از هرطرف که بودند زیردست وپای جنگجویان وسم ستوران لگدکوب شده وجان میدادند ...

پنج‌هزار نفرسربازان باقی‌مانده ایران‌موفق شدندکه سپاه ایچاوقلان رابشکافند وبك شکاف به‌عرض هشتاد ذرع درقلب ارتش عظیم عثمانی بوجود آورند ...

شاه اسماعیل‌که با چند تن از فرماندهان و پیك‌های نظامی‌برفراز تپه‌ای مشرف برمیدان جنگ ناظر صحنه مبارزان ازجان گذشته ایران بود ازشدت شوق اشك در چشمانش حلقه زده بود ولبهای خودرا بدندان می‌فشرد وبی‌اراده می‌گفت : **آفرین برتو ساروبیره ، من روز اول که** تورا در بانه دیدم فهمیدم که لایق تربیت هستی و اگر به‌تو توجه نمایند یك افسر دلیر وبرجسته خواهی شد من از مولای متقیان خواستارم که تورا کمربسته خودکند. آه سبیل‌های مردانه‌ات را بنازم ای ساروبیره .

آه بازهم یك تیر برصورت تو نشست — ولی من تورا می‌شناسم و میدانم‌که دلیرتر از آن‌که ازیك تیر و دوتیر ازپا درآئی و نشستن تیر برصورت تو مانند این است‌که پشه‌ای برصورتت نشسته باشد .

آه ، ای امیر عبدالباقی می‌بینم که ریش سفید تو از خون خضاب شده است و خوشابه حال تو اگر کشته شوی باریش خضاب شده ازخون به‌حضور فاتح خیبر خواهی رسید واب حوض کوثر را از دست امیرالمؤمنین (ع) دریافت خواهی نمود .

آه ، ای الله‌یار افشار بنازم زور وبازوی تورا ...

لحظه‌ای بعدکه شاه اسماعیل بشدت به‌هیجان آمده بود بانگ زد وگفت نگاه کنید : طهمورث[1] شادلو چگونه می‌کوبد وپیش میرود .

تهمورث شادلو یکمرتبه خودرا چون گردونه مرگ به‌میان سربازان ایچاوقلان انداخت . تهمورث شادلو که گرزی فولادین در دست داشت چون قرقره به‌دور خود می‌چرخید وهریك از سپاهیان ترك راکه دربرابرش خود میدید ازپای درمی‌آورد . رومیان چون روباه از مقابل این شیر خشمگین گریزان میشدند . چندتن از سربازان ایران برای اینکه با تهمورث کمك‌کنند بشکل گردونه مرگ خودرا وسط سربازان سلطان سلیم انداخته شکاف عمیقی را درقلب سپاه عثمانی بوجود آورده ازکشته پشته‌ها ساختند . این پیشروی‌های مهتورانه روحیه ایرانیان را بیش‌ازپیش بالاتر می‌برد و درحالیکه از شمار آن پنجهزار تن مرتب کاسته میشد ۲۵ هزار سربازان عثمانی چون موج دربرخورد بااین صخره‌های عظیم عقب وجلو میرفتند و دربرابر شیران خروشان ایران آفرین می‌گفتند .

مورخین عثمانی نوشته‌اندکه سرباز ایچاوقلان‌که مهمترین قسمت نیروی ۲۲۵ هزارنفری ارتش ترکیه بودند ، براثر فشار سربازان ایرانی عقب نمیرفتند ، بلکه طبق دستور عقب‌نشینی میکردند وعقب‌نشینی آنها یك مانور جنگی بود برای اینکه‌سربازان ایران‌را به‌نیروس توپها برسانند . بفرض اینکه چنین‌باشد باز معلوم میشودکه‌پنجهزار سرباز ایرانی‌که از ۹ هزار سرباز درقلب جبهه زنده مانده بودند درنظر فرمانده نیروی عثمانی آنقدر اهمیت داشتندکه « لپل قولتای » فرمانده کل قشون وفرمانده مستقیم سپاه ایچاوقلان نمی‌توانستند درجنگ تن‌به‌تن خطر آنها را رفع کنند ، بهمین‌جهت

---

۱ـ گردهای شادلو پیش‌از اینکه به‌خراسان انتقال یابند درشمال آذربایجان نواحی قراباغ وایروان ساکن بودند .

تصمیم گرفتند برای نابودی آن پنجهزار نفر متوسل به‌نیروی توپخانه خود شوند.

نتیجه اینکه مورخین عثمانی معترفندکه سربازان ایچ‌اوغلان بااینکه درقلب‌جبهه پنج برابر سربازان ایرانی بودند نتوانستند آنها را عقب برانند. بناچار عقب‌نشینی کرده به‌حیله جنگی متوسل شدند تا ایرانیان رابه‌تیررس‌توپها برسانند. ازاین‌گذشته وقتی سپاه ایچ‌اوغلان وارد صحنه پیکارشد فرماندهی نیروی عثمانی‌قصد عقب‌نشینی نداشت. برعکس سپاه مزبور که زبده‌ترین ومجهزترین قسمت سپاه سلطان سلیم بود، ازاین‌جهت وارد میدان گردید که سلطان سلیم از رکود سربازان عثمانی درمقابل سربازان ایرانی سخت عصبانی بود وگفت که سربازان معمولی ترك نمیتوانند ایرانیان را عقب برانند وبرای عقب‌راندن سربازان‌ایرانی سپاه ایچ‌اوغلان وارد میدان شدکه آنهم نتوانست کاری ازپیش ببرد وناچار به‌عقب‌نشینی شد. اگر فرار به‌عقب‌نشینی بودکه سپاه جاووش عثمانی‌نیزکه قبلا دربرابرایرانیها می‌جنگیدمیتوانست عقب‌نشینی کند و ایرانیان را به‌تیررس بکشاند. نه‌اینکه آنها را از میدان جنگ خارج کنند وسپاه ایچ‌اوغلان را به‌میدان بفرستند ...

تعویض سپاه جاووش وسیله سپاه ایچ‌اوغلان بدین‌منظور انجام گرفت‌که فرماندهی نیروی عثمانی نمیخواست سپاهیانش از قلب جبهه عقب‌نشینی‌کنند وگرنه فرمان عقب‌نشینی برای سپاه جاووش صادر میشد وآنها قادر به‌انجام آن بودند ...

سلطان سلیم چنان پنداشته بودکه با سپاه سیل‌آسای خود بسوی تبریز پیش خواهد تاخت وسپاه ۴۵ هزارنفری وبی‌سازوبرگ شاه اسماعیل درمقابل ارتش ۲۲۵ هزارنفری تا دندان مسلح وتوپخانه عظیم وی قادر به‌مقاومت نخواهد بود. امّا وقتی با شیران خروشان واز جان‌گذشته‌ی ایران در دشت چالدران مواجه گردید دریافت که چه خیال بیهوده‌ای درسر داشته است ...

پیشرفتهای چشمگیر ایرانیان درقلب جبهه آنچنان آنان را به‌شور وهیجان آورده بودکه هرگز درفکر خطر توپهای عثمانی نبودند. تنها شاه اسماعیل بودکه از بالای تپه به‌این امر خطیر پی‌برده و ازآن بیمناك شده بودکه یکی‌از افسرانش بنام جلیل سلطان ذوالقدر را به‌قلب جبهه فرستادکه ایرانیان را از پیشروی بسوی‌توپخانه دشمن باز دارد. اما از بد حادثه هنگام فرودآمدن‌از بالای تپه اسب جلیل سلطان بر

اثر سرعت زیاد سکندری خورد ویا سوار خود تا پائین دره بغلتید. این غلتیدن اسب که درشکاف دره بود از چشم شاه اسماعیل بدور ماند. افسر مزبور کوشید دوان دوان هرچه زودتر خودرا به‌فرماندهی ایران درقلب جبهه برساند واسر شاه را ابلاغ کند. اما پیش‌از نیل به‌این مقصود مشاهده نمودکه باریدن سپاهیان ایران به‌نیروس توپهای عثمانی، سپاهیان ایچاوقلان از طرفین سپاه ایران بسرعت فاصله خودرا بیشتر کردند ونیمی بطرف شمال ونیمی بطرف جنوب رفتند و سربازان ایران در وسط باقی ماندندکه دراین لحظه غرّش توپهای عثمانی دشت چالدران را به‌لرزه انداخت. سیصد قبضه توپ عثمانی‌که با گلوله‌های چهارپاره نقدیه میشدند یکباره برسر سربازان ایران آتش و فلز ملتهب باریدند.

شاه اسماعیل‌که مشاهده نمود زیر رگبار گلوله توپ‌های عثمانی نیرسپاهیان ایران بسوی دشمن پیشروی می‌کنند، دریافت‌که فرمان وی به‌جنگجویان قلب‌جبهه نرسیده است. امیرعبدالباقی فرمانده قلب جبهه براثر اصابت گلوله توپ شربت شهادت نوشیده بود. افسر حامل پیام شاه اسماعیل که از دور قامت بلند ساروبیره را مشاهده نمود آخرین نیروی خودرا بکار انداخت که خودرا به‌سردار کرد برساند اما هنگامیکه فریاد برآورد که از فاصله زیاد امر شاه را به‌او ابلاغ کند یك چهارپاره توپ براو اصابت کرد وصدا را درگلویش خفه نمود و تبدیل به‌خاکسترش کرد.

درین هنگام توپ دیگری از راه رسید وبدست راست ساروبیره اصابت کرد. درآنموقع سردار کرد دست راست را باگرز مهیب خود بلند نگاهداشته وبسوی توپخانه عثمانی پیش میدویدکه گلوله توپ دست راست آن قهرمان چالدران را ازبدن جداکرده به‌دور انداخت. آن شیر خروشان و خارق‌العاده بدون اینکه دنبال دست راستش برود به‌جستجوی گرز خویش پرداخت و درحالیکه از قطع دست راستش خون فوران میزد گرز خودرا پیدا کرد وبادست چپ از زمین برداشت وچنان نعره‌ای هولناك از جگر برکشیدکه صدای غرش توپها را تحت‌الشعاع قرارداد آن شیر زخمی بسوی توپچی‌های سلطان سلیم حمله برداشت و درمیان رگبار توپچیان، خودرا به‌آنها رساند وگرز مرگبارش را به‌حرکت درآورد. مغز توپچی‌ها بودکه براثر اصابت گرز درمیدان متلاشی میشد. نعره‌های هولناك ساروبیره و ضربات مرگ‌آورش آنچنان

توپچیان را به‌وحشت انداخته بودکه آنها از بیم جان سنبه را درتوپها بجا گذاشتند و گریختند .

وقتی ساروبیره دید توپچی‌ها فرار کردند چرخ توپها راباباد گرزگرفت وآنها را درهم شکست . و بدینوسیله بیشتر توپها را ازکار انداخت .

فرمانده نیروی عثمانی به‌کمانداران فرمان دادکه قهرمان کرد را زیر رگبار تیر خویش قرار دهند و درحالیکه ساروبیره توپها را درهم له و لورد میکرد آنها نیز لبربارانش میکردند بنحوی‌که ساروچون عقابی از تیرهای عثمانی پردرآورده بود .

سرانجام براثر خونریزی شدید از بازوی قطع‌شده و سروصورت مجروح این قهرمان ایران ، ضعف بسروی چیره شد وچشمانش سیاهی رفت و درحالیکه گرز خودرا بالا برده بود درکنار توپها برزمین افتاد . باآنکه برزمین افتاده بود توپچی‌ها جرات نزدیك شدن به‌وی را نداشتند و می‌ترسیدندکه مبادا آن مرد هفت‌جوش و هفت‌جان سرازخاك برداشته آنها را بکام مرگ کشد . سلطان سلیم‌که از دور عملیات متهورانه ساروبیره را زیر نظر داشت وانگشت بدندان می‌گزید با افتادن ساروبیره نفسی به‌راحتی کشید وسپس فرمان دادکه یك سواره خودرا به‌محل رساند وابلاغ کندکه هیچکس حق ندارد سراین قهرمان ایران را ازتن جداکند .

سلطان سلیم که برای پایمال‌کردن ایران ونابودی‌ایرانیان به‌سرزمین شیران لشکرکشی کرده بود اینك بامشاهده چنین سربازانی ازجان گذشته درخود احساس شرمندگی می‌نمود وحیفش می‌آمدکه سرچنین شیرمردانی ازتن جدا گردد . سه تن از ریده‌ترین سرداران ایران همچون اصلان وامیرعبدالباقی و ساروبیره دراین‌پیکار به‌شهادت رسیدند وتنها حسن‌بیگ‌لله باقی ماندکه توانست بقیه سربازان ایران را به‌عقب‌نشینی واداشته ازکام مرگ نجات دهد .

آری برادر ما درایران چنین شیرمردانی داشتیم‌که بانثار خون خویش میهن عزیزشان را از تجاوز دشمن رهائی بخشیدند . ما سردارانی چون اریوبرزن داشتیم که در دربند فارس اسکندر مقدونی هنگامی توانست قدم به‌پیش‌گذارد که از روی جنازه‌ی آنها عبورکند . روحشان جاودان و روانشان شاد باد که این میهن مقدس را از چنگال تجاوزگران قرون واعصار محفوظ داشته بما سپردند و برماست‌که درحفظ

و نگهداری آن بکوشیم آنچنان‌که آنها کوشیدند .

## ۲ـ امیرخان برادوست

امیرخان در ایت‌ئیل تسع عشروالف ( ۱۰۱۹ ) قمری یعنی بیست و دومین سال سلطنت شاه عباس علیه وی قیام نمود و دمدم را مرکز فرماندهی خویش ساخت در اوائل این سال پس از برگزاری مراسم جشن نوروزی شاه عباس توجه خود را بسوی کردهای جلالی معطوف داشت که سربه شورش برداشته بودند وبقول مؤلف عالم آرای عباس وچون سرخیلان اکراد مردم نااعتماد وفتنه‌انگیز اهل فسادند و بمقتضای وقت و زمان درسرحد به‌اعمال ناشایست اقدام می‌نمایند ... ( جلالیان ) که مردم شورانگیز بی‌مآل‌اند تا درمیان مخالف باشند ( بین دشمن قرار گیرند ) ازخوف جان بایکدیگر آمیزش واتفاقی دارند وهرگاه خوفی نداشته باشند بایکدیگر کمال خصومت ونفاق می‌ورزند .

باچنین شناختی‌که شاه عباس از کردان داشت همواره می‌کوشید به‌اختلافات بین آنها دامن بزند ازاین‌رو محمد پاشای کرد را امیرالامراء وحاکم جلالی‌ها نموده به‌قلمرو آنان اعزام داشت وبه‌سران جلالی نوشت‌که اورا به‌رسمیت بشناسند .

محمد پاشا از اصفهان با سپاهیان قزلباش عازم آذربایجان شد علاوه برامرای قزلباش چندتن از امرای کرد از جمله خسرو سلطان میربوی ازکردان بازوکی با هفتصد نفر سواره وخلیل‌سلطان میرسیل سپر ( امیرایل کردان سیل سپورانلو ) با سیصد نفر وقبادخان مکری حاکم مراغه به‌او پیوستندکه بسوی کردستان و دیار بکر حرکت نموده هریك از امرای کردکه با آنها موافقت داشت معزز و محترم بدارند و هریك مخالفت ورزید ایل وطایفه‌اش را غارت وچپاول ومنهدم نمایند و ازآن راه تا ارس روم پیش رفته به‌امیرگونه‌خان حاکم چخورسعد بپیوندند . (امیرگونه خان پدر زیاد اوغلی قاجار بود ) دراین حرکت، شاه عباس به‌امیرخان برادوست از بزرگان‌کرد مکری حاکم ارومی ( ارومیه ) فرمان دادکه درامداد و راهنمائی این قشون کوتاهی نکرده باوقوف وآگاهی که از اوضاع منطقه دارد : « غجرچی این لشکر بوده خدمات وجانسپاری‌های دولتخواهانه به‌ظهور آورده‌که موجب ازدیاد واعتماد والطاف شاهانه گردد . »

علاوه برنیروهای فوق چون شاه عباس از کرهای جلالی بیمناک بود ومی‌ترسید که دیگر ایلات کرد نیز باآنها متفق شوند ، بنابر احتیاط امامقلی‌خان حاکم لار فرزند الله وبردی‌خان سردارمعروفش را باسپاهی عظیم به‌لعاس فرستاد که مراقب ونگران اوضاع کردستان باشد .

محمد پاشای جلالی چون وارد منطقه ماموریت خود شد ، کردحیدر جلالی را که از امرامعتبر ایل جلالی بود وبااو سابقه دشمنی و عداوت داشت به‌مجلس خود دعوت نموده‌سخنان درشت به‌وی آغاز کرد. کردحیدرکه نردی دلیر ومشهور ومشهور خاص وعام بود شدیداً درهمان مجلس محمد پاشا را به‌باد انتقاد وناسزا گرفته وی‌را به‌وابستگی به‌دربار صفوی متهم ساخته وسرزنش نمودومتذکرشدکه ازهرجاکه‌آمده است به‌همانجا بازگردد ، زیرا وی را درمیان کردان پایگاهی نیست .

محمد پاشا که وجود کردحیدر را مانع پیشرفت خود میدانست فرمان داد جلادانش برسرکردحیدر ریخته اورا درهمان مجلس به‌قتل رساندند وسپس به‌قتل وغارت ایل وعشیره او پرداختند و جریان را به‌شاه عباس گزارش نموده مورد تقدیر قرارگرفت واین همان ماموریت اختلاف بینداز وحکومت‌کن بودکه به‌امر شاه عباس وسیله یکی‌از سرداران کرد انجام گرفت . امّا دراین سفرکه می‌بایست امیرخان برادوست حاکم ارومیه طبق فرمان شاه ، محمد پاشای جلالی را درجهت سرکوبی ایلات کرد همراهی میکرد ، ازاین عمل ناجوانمردانه خودداری نموده دریافت‌که شاه عباس طبق آن سیاست مزورانه خویش درصدد است امرای کردرا بدست خودکردها نابود سازد ، ازاین‌رو به‌فکر چاره افتاد و در معروف دمدم را پناهداد .

برای آشنائی هرچه بیشتر باید اندکی به‌عقب بازگشته زندگی پرماجراء سلحشورانه امیرخان را مورد بررسی قرار دهیم .

شاه‌تهماسب‌اول به‌قراتاج نامی ازکردان ایل برادوست حکومت نواحی ترگور و مرگور راکه به‌ولایت ارومیه واشنویه متصل بود واگذار نموده بود . پس‌از مرگ شاه تهماسب بعلل فتوری‌که در دستگاه صفویه روی داد دولت روم شرقی موفق شد با تهدید وتطمیع وجلب قلوب بعضی ازسران کرد سنی‌مذهب، نواحی کردنشین شرق ترکیه را تا حدود اورمیه ضمیمه قلمروخویش نماید وشاه محمدبیگ نامی از امیر – زاده‌های ایل برادوست را به‌حکومت آن نواحی منصوب دارد .

امیرخان برادوست که به‌ایران تعلق خاطر شدیدی داشت از تابعیت شاه‌محمد بیگ که زیر سلطه روم رفته بود خودداری نموده به‌عمر بیگ کرد حاکم سهران پیوسته برضد رومیان وارد جنگ شد و رشادتهای فراوان ازخود بروز داد و سرانجام یك دستش را فدای عقیده وایمان خویش درجهت حفظ استقلال ایران نمود . استادحسین مسرور درجلد دوم « ده نفر قزلباش » آورده است که :

امیرخان از خوانین بزرگ وامرای نامدار کرد بودکه درتبریز واطراف آن ضیاء وعقار بسیار داشت . روستای حاجی‌کندی در دامنه‌ی کوه سهند از املاك امیرخان، دارای ساختمانها وعمارات عالی وباشکوه بودکه جشن پیروزی ایرانیان بفرماندهی حمزه میرزا ( برادر شاه‌عباس ) بررومیان درقفقاز جنوبی، درآنجا برگزار گردید و امیرخان پذیرائی شایانی از حمزه میرزای ولیعهد ومادرش وسپاهیان ایران درآنجا بعمل آورد[1] .

چندی بعدکه خبر کشته‌شدن حمزه میرزا به‌دولت عثمانی رسید، دیگربار به‌قفقاز و آذربایجان حمله نموده آنجا را مسخر ساختند . امیرخان برادوست و قبادخان کلهر همچنان‌که گذشت دراین جنگها فداکاری زیادی بروز دادند . بیشتر مقتولین و مجروحین واسرای این دوره از جنگهای ایران و روم را کردها تشکیل میدادند . زندانهای تبریز وقفقاز و روم مملو از زندانیان کرد بود .

زندانیان تبریز : « از لشکر قزلباش وشیروانیان و مردم قراباغ وجمع زیادی از کردهای متعصب وگرجیان‌شاهسیون بودندکه به‌زندان **یدّی قلعه** عثمانی برده‌نشده درتبریز نگهداری میشدند . »[2]

سرانجام بهمت امیرخان برادوست واسکندرخان خوش‌خبر استاجلو وقبادخان کلهر ودیگر مردم قهرمان تبریز این زندان مورد حمله واقع شد ویادگان رومیان به‌آتش کشیده شد و زندانیان آزاد گشتند ومتجاوزان به‌آتش خشم مردم مبارز ایران‌سوخته ونابود شدند .

---

۱ـ دراین جشن بودکه محتشم کاشانی قصیده‌ی معروف خویش را بخاطر پیروزی ایرانیان با مطلع زیر سرود که :

شکرلله که در بدایت کار — گل نصرت شگفت ازاین گلزار

۲ـ ده نفر قزلباش ـ حسین مسرور ج ۲

چندی بعد که سران آذربایجان و کردستان و لرستان و گیلان در « صاین قلعه » آذربایجان بمشورت نشستند که سلطان محمد را از سلطنت خلع و پسرش عباس‌میرزا را بپادشاهی برگزینند ، دفاع جانانه‌ای که امیرخان از عباس میرزا نموده موجب دادن رای مثبت ازسوی این مجلس بزرگ بسلطنت شاهعباس شد .

نخستین کسی که دراین جلسه آغاز سخن کرد ، زیادأوغلی فرزند امیرگونه‌خان قاجار حاکم قراباغ بود ، که درجنگ جالدران نیز شرکت کرده بود . دومین سخنران فرهادبیگ جوانشیر بود . سومین سخنران شاهوردی‌خان لر بود که با مخالفت شدید خود باشاهعباس بکلی وضع مجلس را دگرگون ساخت وآنچه راکه پیشینیان رشته بودند ، پنبه کرد .

امیرخان که اوضاع را دگرگون یافت با درك حساسیت زمان ومکان کسب اجازه نموده از صدرمجلس قدمت برافراشت . مؤلف ده‌نمکی قزلباش آورده است که : « مردی جوان وسی ودوساله بنظر می‌آمدکه کلاش کردی با ریشه‌های مرواریدی‌که اطراف صورتش را پوشانده بود . این مرد امیرخان برادوست رئیس طوایف کرد در سنقلعه ارومیه بودکه نام او بشجاعت وتهور ومردانگی زبانزد خاص وعام ومحبوب قزلباش بود .

کیسگی زربفت روی قبا پوشیده بودکه نسمه‌ی فیروزه نشان طپانچه‌اش از زیر آن نمودار و خنجری با زنجیر طلا بکمرش آویزان بود ، دست راست را بکمرنهاده رو بجمع کرده وگفت :

برادران من ازطرف مردم کردستان سخن می‌گویم وآنچه برزبان میرانم آرزو و هدف مردم آن سامان است .

شیر اوزنان ، جنگاوران ، شاید همه بدانید من از ابتدای هجوم روسیان و شکستن پیمان [ صلح وسیله سلطان مراد امپراتور عثمانی ]، باطایفه‌ی خود درجلو دشمن چه ایستادگی‌ها کرده‌ام وچگونه درهرقدم خار راه آنان شده‌ام ، بدون آنکه کمکی ازدالی‌قاپو [ دربار صفوی درقزوین ] بخواهم یا به اردوی سلطان محمد متوسل شوم ، از انجام وظایف خود سرباز نزدم وخواب وآرام برخود حرام ساختم ، تا جائیکه سرداران سرحد وبدخواهان قزلباش که از خوان نعمت روسیه‌ی شوریه

برخوردار بودند ، برای نابودی من تحریك شدند وباساز و سلاح رومی برمن تاختند ، لیکن به‌یاری خدا از عهده‌ی آنان برآمده ، ایشان را مجال حیات ندادم تاآنکه دوباره تجدید قواکرده بازگشتند وبقصد شکست لشکریان من صفوف جدال آراستند .

از بیانات شورانگیز وقامت مردانه‌ی امیرخان همه به‌داخل سرا پرده هجوم کردند تاقیافه وحیات اورا تماشا کنند . او بهترین جنگجوی عصر خویش بود ، قامتی مردانه و سیمائی شجاعانه داشت‌که حضار سرابرده را مجذوب مردانگی‌ونام‌نامی او می‌ساخت .

امیرخان بالهجه‌ی کردی شیرین خود ادامه داد :

«گردنکشان، رزم آزمایان، عاقبت ازپای ننشستم تا سپاه خوالدگار[1] ازمحوطه‌ی اردوی خارج وپای متعالو را از برروبوم خویش منقطع ساختم ، امّا همسایگان وبزم‌خواران ایشان دست از عنادولجاج برنداشتند تاآنکه درجنگ باایشان ، دست نیفزن وعنانگیرم ازبدن جداشد وپاره‌ای ازتن بی‌آرام وقرارمن، برخاك حریگاه ساقط گشت... ومشت آهنینم برخاك رهگذر افتاد، ابران آشفته ودرفش شیر پیکر فزلباش خفته و خون‌آلود بود ... »

امیرخان باابرازاحساسات میهن‌پرستانه خویش‌واینکه ایران روزگارشاه‌تهماسب در دوران ذلت‌بار سلطان محمد خدابنده چه سرنوشت شومی را می‌پیموده است ، حاضرین درمجلس را سخت متقلب ساخت و ازآنان خواست‌که به‌نفع عباس‌بهادرخان فرزند سلطان محمدکه مرد م‌خراسان اورا بشاهی برنشانده بودند قیام کنند .

سخنان مهیج امیرخان‌کاملاً اثر خویش‌را بخشیده بود، هرچندکه خان‌احمدخان گیلانی سخنران مخالف بعدی تلاش بسیار نمود سخنان اورا بی‌اثر سازد ، لکن‌سخنان آتشین خان‌احمدخان کرد اردلان [ که بعداً خواهر شاه‌عباس را تزویج نمود ودرجنگ باروميان افتخارات زالدالوصفی نصیب ایرانیان ساخت ] برای همیشه به‌سخنان مخالفان پایان بخشید وزمینه‌ی خلع سلطان محمد وبه‌سلطنت‌نشستن شاه‌عباس فراهم گردید و فریاد آفرین برامیرخان و درود برشیرمردان کردستان فضای صایین قلعه را

---

۱- قیصر یا امپراتور روم .

به‌لرزه درآورد[1] .

حال باید دیدکه شاه‌عباس چگونه برخوردی درطول سلطنت خود با امیرخان برادوست داشت .

برخورد و رفتار شاه‌عباس درسالهای اول سلطنت با امیرخان برادوست کاملا خوب ومنصفانه بوده است، لکن بعدا بسبب سعایت وبدگوئی حسودان وسخن‌چینان که در راس‌آنان پیربوداق‌خان ترکمان پرناک حاکم تبریز قرار داشت نظر شاه‌عباس نسبت به‌امیرخان دگرگون گشت‌که فاجعه دمدم را بدنبال آورد .

استاد مسرور آورده است‌که : در دوران صفویه هرچند قبایل ترک درکارهای لشکری متشا اثر بودند ، بااین حال سرداران کرد اهمیت خودرا از دست نداده مورد توجه واعتبار شایان بوده‌اند وهفده سردار بزرگ از ایشان در دولت صفوی نام‌بردار بوده است .

پس‌ازآنکه شاه‌عباس به‌سلطنت رسید واسرای رومی راکه درجنگ آذربایجان اسیر شده بودند ازحضور وی می‌گذرانیدند، اسیر خوش قدوقامت کردی رامشاهده نمودکه به‌اسارت جوان کرد دیگری‌که یکدست بیش نداشت درآمده بود .

شاه ازاین جریان متعجب شد واز اسیر پرسید کجائی هستی ؟

اسیر گفت از مردم جزیره[2] وکردنژاد می‌باشم . سورداران کرد ، که درحضور بودند ، بیچ‌بیچ‌کنان باهمدیگر صحبت کردند .

شاه سؤال کرد : چگونه تو باداشتن دو دست گرفتار مردی شدی‌که یکدست بیشتر ندارد ؟ شاه این پرسش را بازبان کردی از مرد نمود .

اسیر همینکه دید شاه زبان کردی میداند وبه‌آن تکلم میکند[1]، سخت درحیرت

---

۱ـ ده نفر قزلباش‌ها- ج۲ ص ۹۹ـ حسین مسرور .

۲ـ اعراب پس‌از پیروزی برایرانیان بیشتر نام‌های ایرانی را تغییر دادند واز جمله کردستان‌منطقه‌ی عراق کنونی را جزیره نام نهادند .

۱ـ اصل نژاد دودمان صفوی بدرستی معلوم نیست‌که ازکدام طوایف ایرانی می‌باشند . آنچه مسلم است از اولاد امام موسی‌کاظم وعرب نبوده‌اند واین ادعای ایشان جنبه سیاسی داشته است ، اینها یا کرد بوده‌اند همچنانکه بگراز اجداد آنها بنام فیروز مشرقی احتمالا همان فیروز مشرقی از کردان سورنه ←

شد [ و ] حالت وحشت واضطراب اسارت از یادش رفت .

مرد [ اسیر ] لبخندی زده بالهجه [ زبان ] کردی گفت : قربان، وقتی کرمی، هزاربائی را شکار کرد ، به‌او گفتند توباداشتن هزاربا چگونه اسیر کرمی شدی که دست وپا نداشت ؟

هزاربا گفت : ای کاش بجای اینهمه پا ، یك چشم عاقبت‌بین داشتم .

همه‌ی حاضران مجلس به‌خنده افتادند .

شاه‌عباس گفت : رئیس قبیله شما کیست واکنون کجاست ؟

گفت : میرشرف[1] نام دارد وبا لشکری که فراهم کرده در سپاه دشمن برای همکاری آمده است . حال در اردوی ایشان است . [ منظور اردوی روم می‌باشد ] .

خان‌احمدخان اردلان حاکم شهر زور وبیگلربیگی کردستان[2] که پهلوی شاه

---

بوده است وبا اینکه از دیگر نژاد آریائی بودند که به‌زبان آذری سخن می‌گفتند . آذری زبانی بود بین کردی وفارسی که پس‌از تسلط ترکها برآذربایجان روزبروز قدرت خودرا ازدست داد ونابود شد وگویا اثرات آن هنوز دراطراف خلخال مشهود است .

صفویان به‌این علت ترکی صحبت کردند و در رواج آن کوشیدندکه ترکها آن زمان درایران قدرت چشمگیری داشتند وشاهان صفوی مایل بودند ازاین راه قشر عظیمی مردم ترك زبان را بسوی خویش جلب نمایند .

و نیز بدین‌جهت خودرا از اولاد امام موسی‌کاظم خواندندکه میخواستند از طریق مذهب درایرانیان که طرفدار آل علی بودند نفوذ یابند و دراین راه موفق شدند وکشوری شیعه مذهب را درمقابل سنی ـ مذهبان عثمانی بوجود آوردندکه خودرا خلیفه وجانشین پیغمبر ومالك‌الرقاب ممالك اسلامی میدانستند .

۱ـ منظور امیرشرف‌الدین بدلیسی مؤلف شرفنامه است . امیربیگ موصللو ازکردان موصل که از سوی شاه اسماعیل صفوی بااهدای هدایای جالب ازجمله قطعه لعل بی‌نظیر به‌لقب «خان» منصوب و امیرخان نامیده شدکه منصب مهرداری ومقام لله‌گی شاهزاده تهماسب میرزا ( شاه تهماسب اول ) و حکومت خراسان و هرات را ازآن خود ساخت ، پدر بزرگ میرشرف بود .

۲ـ خان احمدخان بخاطر نفوذ و قدرتی‌که درغرب ایران داشت ، شاه عباس خواهر خویش را به‌همسری وی درآورد .

ایستاده بود گفت :

شاها ، میرشرف کرد است وبطور قطع[ رومیان] بااجبار وتهدید اورا آورده‌اند، محال است او به‌دلخواه خود حاضر شده باشد با دشمنان ما همکاری‌کند .

شاه قدری با سبیل‌های درشت خود بازی‌کرده ، آنگاه به‌اسیر گفت :

سوی زاده[1] ــ چون شما کردها از خودمان هستید من ترا خلاص‌کرده رها می‌سازم ، [ما باید نامه‌ای ازمن به‌میرشرف [ که در اردوی دشمن است ] برسانی ، آیا ضامنی از توضمانت خواهد کرد که اگر آزادگشتی این نامه را به‌میرشرف رئیس کردهای جزیره برسانی ؟

اسیر پیوسته نگاه خودرا به‌اطرافیان شاه افکنده از روی استرحام نظر میکرد . هیچکس پاسخ نداد .

شاه گفت : نگاه کن اکنون سه سردار کرد درمجلس حضور دارندکه هریك بر قسمتی ازخاك ایران حکومت می‌کنند ، ممکن است یکی از ایشان ضامن تو شود . سرداران هریك نوعی تصورکردند وهیچیك به‌یاری اسیر سخنی نگفت . [ زیرا از شاه‌عباس که مردی سیاستمدار ومحیل بود می‌ترسیدند ومقصود اصلی اورا ازاین گفت وشنود نمیدانستند ] .

عاقبت شاه روبه مرد نمود وگفت: من خود از توضمانت می‌کنم، زیرا سوی‌زاده محبت را فراموش نمی‌کند . آنگاه اشاره کرد دستهای اسیر را گشوده ، پالهنگ را از گردنش برداشتند .

شاه نامه‌ای به‌میرشرف نویسانده دستور داد از سوی‌زاده پذیرائی نمودند و شبانگاه وی را همراه گشتی‌ها به‌اردوی خود [ رومیان ] روانه ساختند .

روز دیگر شاه فرمان داد مرد یکدست را به‌حضور آوردند . وی جوانی کرد بود وامیربگ نام داشت واز طایفه سیاه تاج بشمار میرفت‌که پدرانش شاه‌سیون[2] شده بودند .

---

۱ــ بزرگ‌زاده ــ اصیل‌زاده ــ شریف‌زاده . این لغت درکرمانجی خراسان معمول است . «وه سوی» ــ « بی سوی » .

۲ــ شاهسیون یا شاهی سیوان، مردمی بودندکه به‌یاری شاه‌عباس برخاستند و خودرا طرفداران و فدائیان وی نامیدند وبه‌اصطلاح امروز « حزب شاه » بودند . اکثر آنها ترك بودند .

امیربگ می‌گفت که : با ۲۵ نفر ششصد سپاهی [ دشمن ] را تارومار کرده ، کاروان غله‌ای که به‌اردو می‌بردند بازگردانیدیم . [ منظور کاروان بزرگی بود که زیرنظر سپاه عثمانی خواربار غارت شده از نواحی زنجان را به‌تبریز می‌بردند . ]

امیربگ آستین بی‌دست خودرا بالا برده ، دست قطع‌شده‌ی خویش را به‌شاه و سرداران کرد نشان داد .

امیربگ گفت : این دست را درجنگهای آذربایجان قربانی [ایران] کردم[1] .

همه‌ی حاضران گفتار اورا تصدیق کردند .

شاه با حالتی تاثرآمیز به‌جوان و دست‌بریده‌اش می‌نگریست واز اینکه جوانی بااین شهامت و دلاوری درآغاز جوانی ناقص شده‌است بس اندوهگین بود .

امیربگ می‌گفت من از اینکه دست خودرا در راه شهریار وکشور قزلباش فدا کرده‌ام شادمان و خرسند می‌باشم وآماده ایستاده‌ام تا سروجان را نیز در دنبال آن دست روانه سازم و در راه اعتلای نام وطن جانبازی کنم .

شاه پس‌از نگاههای تاثر [آور] صدا کرد : زرگرباشی بیاید .

مردی دوید و چهره برخاک نهاد .

شاه گفت : زرگرباشی، این **بازوی قلم شده‌ی جوان کرد را ببین .باید برای‌این** بازو دستی از طلای **ناب بسازی ونزد** من آری‌تا ببازوی این جوان‌ببندیم وباو اطمینان دهیم‌که ما قدر جانبازی و فداکاری سپاهیان خویش را میدانیم .

ازاین گفتار شاه ، چشمها خیره شد وسرها به‌گردش وتماشا افتاد ، همه به‌یکدیگر می‌گفتند : دستی مصنوعی از طلای ناب !! خوشا بحال امیربیگ ، فردا یکی دومن طلای خالص کامل عیار دراختیار خواهد داشت . آه چه ثروت هنگفت !

زرگرباشی بدنبال فرمان شاه رفته ، دست زرین را حاضر ساخت وشاه آنرا گرفته وزن کرد آنگاه فرمود :

تا امیربگ برادوست را حاضر ساختند . شاه روبه‌جوان یکدست نموده گفت : امیرخان، اعضای مجلس‌شاه خیره شدند . چطور ! امیرخان !! چگونه امیربگ

---

۱ـ همچنانکه ساروبیره درجنگ چالدران ابتدا دست و سپس خودش را قربانی کرد ، به‌شهادت تاریخ کردها بهترین و ارزنده‌ترین قربانیان ایران بوده‌اند وخواهند بود .

امیرخان شد [!] . پیش بیا تا دست ترا باین دست زرین آرایش دهیم ...

تو دریك جنگ هولناك كه بادشمنان [ ایران ] كردی، این زبان به‌تو روی آورد . ماهم ثابت می‌كنیم كه ارزش خدمت را نیكو میدانیم وهیچ‌كار بی‌پاداش نگذاشته درخور كوشش ستایش می‌نمائیم . ما تورا به‌لقب ارجمند «خانی» سرافراز ساخته تیول وعلفچر [ مرتع برای احشام ] وجایزه هم برآن می‌افزائیم ...

سپس شاه رو به‌صدرنشینان خرگاه سلطنتی نموده گفت : آنایان، خوانین ، امیرزادگان كرد ، شماهم باید بعنوان «دست مریزاد» انگشتری افتخاری درانگشتهای این دست یادگار گذارید تا دراین تشویق و دلجوئی باشاه شركت كرده باشید .

سرداران كرد برخاسته پیش آمدند وهریك گوهری شاهوارولؤلوئی آبدارپدست مصنوعی امیرخان افزودند .

علیمردان‌خان **زیك بگلربیگی قندهار** ، قلندرسلطان حاكم زنجان ، ابدال علی‌خان حاكم كرمانشاه ، **بایندرخان طالش** ، **بهرام علی سلطان** صوفی حاكم دیلمان ، امامقلی خان **سیاه منصور حاكم اسفراین** ، سلیمان‌خان دنبلی ، مقصود سلطان شقاقی ، **عاشورخان چگنی** ، نفس سلطان‌گروسی ، گدائی سلطان گولائی[1] حاكم مراغه ، حسین خان خرم‌آبادی حاكم لرستان ، خلیل‌خان بختیاری هم‌كه همه جزو سرداران كرد بودند هریك فیروزه‌ای گرانبها برآن دست زرین افزوده ؛ امیرخان را غرقه دریای نعمت وافتخار ساختند .

شاه عباس بدست خود آن دست را برپازوی امیرخان بسته ؛ فرمان خانی و رقم حكومت محال ارومی وبلوك خوشاب كردستان را مزید حكومت سابق او فرموده گفت :

امیرخان، به‌این برادوست‌های قبیله‌ی خودت خاطر نشان‌كن‌كه حرف شیطان را نشنوند و دست از [ شورش و ] راهزنی بردارند . »[2]

---

۱ــ گولائی‌ها برخی درلرستان سكونت دارند .

۲ــ رادیو ایران ــ نشریه اداره كل انتشارات و رادیو ــ شماره ۲۲ ص ۱۰ــ نژاد كرد ، مقاله استاد حسین مسرور ، نیز مراجعه كنید به : ده نثر فارسی ــ جلد ۲

مؤلف عالم آرای عباسی آورده است هنگامی‌که شاه‌عباس عازم ایروان ونخجوان بود ، امیرخان برادوست را به‌حضور پذیرفت واز خلق وطنخواهی و فداکاری او تشکر نموده رسماً حکومت ایل برادوست والکاهای تورگور ومرگور واورومیه واشنویه را به‌او واگذار نموده اورا به‌لقب «خان» مفتخر ساخت وبفرمودتا « استادان زرگر صورت دستی از طلای احمر بجهت او ترتیب داده به‌جواهر ولآلی ثمین ترصیع و تکمیل داده برپاروی او بستند وبه‌مظنه حق‌شناسی وظهور مردانگی توجه تام درباره او مبذول داشتند . »[1]

امیرخان برادوست ازاین زمان به‌بعد به «خانی له پ زیرین» یعنی خانی‌که دستش ا زرد بود معروف گشت . امیرخان‌که مردی شجاع و مهربان ونیك‌اندیش و میهن‌پرست بود بزودی‌توانست موقعیت و محبوبیت وپژه‌ای راکسب کند وامرای کرد نواحی ایران وترکیه را به‌پشتیبانی از حکومت ایران فرا خوانده وآنها را باخود متحد ساخته : « روز بروز به‌مدارج علیه ترقی نموده برتمامی امثال واقران برتری یافت وچندالکاء و ولایت از میران قبایل اکراد تابع روم بدست آورده تصرف نمود و درمیانه‌ی حکام کردستان ا بزرگ آن‌روز ا به‌علو جاه وکثرت سپاه بلندآوازه گردید . بسیاری از قبایل و میرزاده‌های قبایل عشایر اکراد به‌ملازمت‌او تشرف[2] جسته راه خدمت می‌سپردند .»

حکام نواحی آذربایجان بویژه پیر بوداق‌خان ترکمان پرناك حاکم تبریزکه از ترقی وپیشرفت و قدرت روزافزون امیرخان به‌وحشت وهراس افتاده وحس حسادت آنها را راحت نمیگذاشت درفکر حیله و دسیسه برآمده به‌عناوین مختلف از جمله به‌سنی‌مذهب بودن امیرخان، ذهن شاه را نسبت به‌امیرخان دگرگون ساخته اورا به‌سرکشی متهم نمودند .

امیرخان‌که ازاین دسیسه‌ها و روابط دشمنان خود با دربار آگاهی یافت و دانست‌که شاه‌عباس سرانجام زهر خودرا براو خواهد ریخت و اورا نیز مانند دیگر سران کرد همچون فرهادخان قرامانلو وبرادرش ذولفقارخان به‌نامردی نابود خواهد ساخت به‌فکر چاره افتادکه علاج واقعه را قبل‌از وقوع باید نمود .

---

۱- عالم آرای عباسی ج۲ ص ۷۹۲ .

۲- درمتن : تصرف .

ازاین‌رو از شاه اجازه خواست که دژ دمدم را بنا نماید تا درصورتیکه سپاهیان روم به‌منطقه ارومیه حمله نمایند زن وفرزندان وعشیره‌اش به‌اسارت دشمن درنیایند.

شاه بااین امر موافقت نمود واو درسه‌فرسخی بلدهٔ ارومی بربالای کوه رفیع که داخل ترگور است طرح قلعه انداخته‌شروع به‌کار کرد. واین قلعه راکه در زمان ساسانیان از دژهای معروف کردستان بود وسپس درحمله اعراب به‌ایران ویران‌گشته بود و به‌دژ دمدم معروف بود ازنو بنانهاد.

پیربوداق‌خان‌حاکم تبریز ازشاه درخواست نمودکه ازاین‌عمل امیرخان‌جلوگیری نماید زیرا ساختن این دژ به‌مصلحت رژیم صفوی نخواهد بود.

شاه که تحت تاثیر القائات بوداق‌خان و دشمنان امیرخان قرارگرفته بود به پیربوداق فرمان دادکه از ساختن قلعه دمدم باز دارد.

فرستاده پیربوداق‌خان به‌قلعه دمدم وسیله افراد امیرخان به‌قتل رسید. در این زمان بودکه همانطورکه گذشت محمد پاشای جلالی جهت سرکوبی کرد حیدر و تحمیل حکومت خود درآن نواحی به‌فرمان شاه از اصفهان عازم آذربایجان شد وشاه پیربوداق‌خان حاکم تبریز را به‌فرماندهی این اردو منصوب وبه‌امیرخان نیز نوشت‌که همراه پیربوداق حرکت کرده محمد پاشا را درعملش یاری دهد، ومعلوم بود که امیرخان باآن سوابق‌درخشانش‌درجنگهای ایران و روم‌وحماسه‌هائی‌که درآذربایجان و زنجان آفرید واسباب به‌سلطنت رسیدن شاه‌عباس را فراهم ساخت، زیر فرمان این چنین سردارانی نخواهد رفت.

امیرخان نامه‌ای به‌شاه نوشت وبادآور شد که پیربوداق از دشمنان اوست و همواره سعایت‌اورا درنزد شاه نموده است بنابراین ازهمراهی بااوخودداری می‌نماید.

شاه بناچار حسن‌خان نامی را بجای پیربوداق به‌این امر برگماشت، اماهمینکه حسن‌خان نیز به‌آن حدود رسید امیرخان‌که محمد پاشا را رهبر واقعی کردهای جلالی نمیدانست از یاری‌کردن اوخودداری نمود سرانجام جنگی فیمابین‌واقع شد وبسیاری از کردهای جلالی‌که همراه محمد پاشا عازم این ماموریت بودند به‌امیرخان برادوست پیوستند وجریان به‌گونه‌ای دیگر آشکار شد، حسن‌خان شاه را از جریان آگاه ساخته تقاضای کمک نمود.

شاه یکی‌از زبده‌ترین و سیاستمدارترین یاران خودکه مقام صدراعظمی ایران‌را

نیز داشت بنام حاتم‌بیگ اعتمادالدوله ( بالی گنید حاتم‌خانی حرم مطهر امام‌رضا ـ علیه‌السلام ) را برای بررسی واظهار نظر درمورد امیرخان اعزام داشت، اماحاتم‌خان نیزپس ازمدتی انتظار دربای قامه دمدم و ملاقاتهائی‌که بعمل آورد نتوانست خاطرهٔ رمیده‌ی امیرخان را مجذوب وآرام ساخته درماموریت خویش کامیاب گردد ، ناچار جریان را به‌شاه گزارش نموده به‌فراهم کردن اسباب قلعه‌گیری ومحاصره دمدم اقدام نمود .

اسکندربیگ ترکمان منشی وتاریخ‌نویس شاه‌عباس‌که مؤلف تاریخ عالم‌آرای عباسی است اگرچه او نیز نمیتواند بعنوان مورخی امین وبیطرف بکار خویش ادامه دهد و واقعیتها را منعکس سازد ، لکن از لابلای فحش‌ها و ند وبیراه‌گفتن‌های او به‌کردها میتوان استنباط نمودکه بسیاری از حقایق تاریخی راجع بشورش‌های امیرخان برادوست و دیگر ایلات مکری و جلالی وحکاری وغیره نادیده گرفته شده و موضوع برای خوش‌آیند دستگاه سلطنت یکجانبه مورد بررسی و قضاوت قرار گرفته است .

اسکندربیگ همانگونه‌که خود می‌گوید بهمراه سپاهیان شاه‌عباس عازم دمدم میشود تا وقایع را ثبت وضبط نماید . او پس‌از محاصره‌شدن دمدم موقعیت این دژ را بدینگونه بیان می‌کند :

« قلعه مذکور بربالای کوه بلندی از سنگ یک‌پارچه طولانی کم‌عرض واقع شده که سطح آن گاو دنبال است دوطرف آن‌که شمال وجنوبی است دره عمیقی است‌که از پائین به‌بالا جز با نردبان خیال نتوان رفت واز غایت ارتفاع محتاج به‌حصار نبوده وحصار نکرده از دوطرف دیگرکه عرض قلعه است شرقی آن دربلندی است‌که به‌جبال اتصال دارد و حصاری مضبوط مرتفع مع‌بروج عالی ساخته یک دروازه دارد و غربی آن‌که به‌زمین نزدیکتر است وحصار استوار ترتیب داده یک دروازه درجانب جنوبی حصار دویم قرارداده‌اندکه از دروازه تا دوی زمین راهی است درمیان سنگ درنهایت تنگی‌که عبور یک سوار از آنجا به‌غایت دشوار است وسیبه‌پیش‌بردن بجز دوطرف که شرقی وغربی باشد میسر نیست و درجانب شرقی از پای حصار تابک تیربرتاب سنگ یک‌لخت است‌که از نقب‌زدن وحبس‌کندن مصون است و درمنتهای آن برروی سنگ کناره دره از خوف نقب ومعانعت نقبچیان برجی عظیم درغایت ارتفاع اساس

نهاده‌اندکه فی‌الحقیقه آن هم قلعه چه‌ای است‌که به‌اصل قلعه اتصال یافته وتاآن‌برج بدست درنیاید محال است‌که سیبه به‌پای قلعه توان برد و آب قلعه از حوض بزرگی است‌که به‌آب باران پرمیشود اما درمیان دره جانب شمالی حریم قلعه چشمه‌ایست که آب قلیلی دارد و امیرخان تنقیه آن چشمه کرده برسرآن حوضی فراخور آب ساخته‌که از اول شب تا صبح پرمیشود وبکروز شرب خواص اهل قلعه را کفایت میکند وبرروی حوض گنبدی ساخته پشت آنرا به‌زمین هموار کرده‌اند که ازنظر بیرونیان پوشیده وپنهانست و آنرا **سولق** می‌نامند وبجهت محافظت خزینه‌خانه وآب بردن برجی درجنب دیوار قلعه واقع شده وبه‌اصل‌قلعه متصل گشته و درجانب‌جنوبی بخدائی درجنب قلعه ترتیب داده‌اندکه در زمستان به‌یخ وبرف پرمیکنند وحوضی در زیرآب آن ساخته شده‌که هرچه درتابستان وشدت گرما از یخ وبرف آب شود در حوض جمع شده درهنگام قلت آب وگرما بکارآید واین یخدان را نیزقلعه چه کرد تیراندازونفنگ‌انداز به‌قاعده‌ی مقرر گذاشته کمال استحکام داده‌اند و آنرا **بوزلق** و **فارلق** نیز میگویند و راه آن نیز بدستور راه سولق بر بیرونیان مخفی است .

مجملا قلعه مزبور مشتمل برپنج قلعه است یکی اصل قلعه ویکی قلعه پائین و یکی سولق ویکی بوزلق ویکی برج بزرگ بیرون دروازه‌ی شرقی‌که مذکورشد هرپنج درکمال استحکام که پیک تیزگام اوهام را عبور و مورچه خیال را مرور برآنها درنظر شبروان حوادث دور می‌نماید . »

دژی با خصوصیات فوق‌که درتصرف‌گردان برادوست برهبری امیرخان له پ زرین بود از سوی حاتم‌بیگ صدراعظم ایران و پیرویداق خان ترکمان دشمن اصلی امیرخان وگنجعلی‌خان زیك حاکم کرمان ونیروهای خراسانی ومازندرانی و ... مورد محاصره قرارگرفت . علاوه برکردهای جلالی دراین جنگ برضد امیرخان، گردهای چگنی وگردهای پاروکی و گردهای سیل‌سپورالو نیز شرکت داشتند .

پس‌از مدتی‌که از محاصره قلعه گذشت بسبب خشکسالی وکم آبی محصورین سخت به‌مضیقه و تنگدستی افتادند وتنها امید مردم به‌چشمه کوچك سولق بودکه آب آن نیز براثر خشکسالی روی به‌نقصان نهاده بود . دراین گیرودار عده‌ای ازخائنین خودرا ازان حصن حصین پائین انداخته اظهار شاهسونی نموده خودرا به‌حاتم‌بیگ تسلیم نموده : دشمن را از نقشه حصار ومحل چشمه سولق وحوضی‌که ازنظرهاپنهان بود آگاه ساختند واین خیانت عظیم باعث شدکه سرانجام پس‌از مدت بیش‌از سه‌سال

تلاش نیروهای شاه‌عباس دزی باآن عظمت باوجود چنین مردانی جنگی وازجان‌گذشته سقوط نماید .

بدستور حاتم‌بیگ نقیبان و چاهکنهای ماهری را مأمور نقب‌زدن وسیبه‌کردن زیر حصارها نمودند . گردهاکه ازاین امر آگاهی یافتند دانستندکه نقشه دژ دراختیار دشمن قرار گرفته است از اینرو بی‌باکانه شبها از دژ بیرون آمده به‌دشمن تاخته تا بامدادان به‌کشت وکشتار پرداخته وباطلوع آفتاب به‌داخل دژ باز می‌گشتند .

وجود سلاح‌های آتشین بویژه توپخانه که گلوله‌های آن چون باران مرگ بر محصورین می‌بارید زندگی را بویژه برزنان و کودکان کرد دشوار ساخت وکمبود آب آنها را به‌مرحله مرگ کشاند .

درسال سوم محاصره‌بودکه‌نیروهای حاتم‌بیگ از طریق نقب‌هائی‌که زده بودند به‌مخزن آب سولوق‌که منبعی حیاتی بود دست یافته آنرا منهدم کرده امید گردها را مبدل به‌یاس ساختند . منهدم‌کردن مخزن آب برای سپاهیان شاه‌عباس نخستین گام پیروزی بودکه پیروزی نهائی را نوید میداد .

دریکی از شبها گردها برنیروهائی‌که برغار سولوق دست یافته بودند حمله بردند که اسکندربیگ چنین شرح داده است :

« بعداز نصف شب اکراد دوجوقه بیرون آمده یك جوقه ازطرف بالا برسرسیبه آمده با محافظان‌سیبه جنگ دربیوسته آن مردم را بخود مشغول گردانیدند وجوقه دیگر از راه زیر مغاره سردرآورده بااهل مغاره محاربه آغاز نهادند وآن دلاوران تا گلوله باخویش وتیر درترکیش داشتند بااکراد جنگ کرده مغاره را از دست ندادند بعداز اتمام براق‌که تا ده نفرایشان ضایع شده نزدیك به‌آن رسیده بودکه کردان مغاره درآمده یکتن را زنده نگذارند لاعلاج بیست نفرکه مانده بودند دست به‌شمشیر یازیده خودرا از مغاره بمیانه اکراد انداختندکه جنگ‌کنان بیرون رفته دراجل هرکدام تاخیری باشد به‌سلامت به‌سیبه رسند هشت نفر زخمدار بیرون آمده مابقی راه عدم پیمودند دونفر از مجروحان‌که یکنفر تفنگچی اصفهانی ویکنفر یازوکی بود گرفته به‌قلعه برده بودند امیرخان از مردانگی ایشان تعجب نموده راضی به‌قتل نشده به‌معالجه و مداوا پرداخته بعداز صحت بیرون فرستاد . »

شکستی که دراین درگیری نصیب صدراعظم شده بود وی را سخت خشمگین ساخت و به‌شدت عمل هرچه بیشتر واداشت.

اما دراین زمان رفتاری‌که از سوی نیروهای دولتی باکردان محصور در قلعه بعمل می‌آمد و زنان وکودکان محصورین زیر گلوله‌های توپ وتفنگ وبالیمز منفجر و نابود میشدند خشم ملیت کردهای جلالی تحریك یافته آنها را از برادرکشی بازداشت وآنهاکه بیش‌از دوازده هزار نفربودند به‌ترتیب اردوی ایران را ترك کرده بسوی روم رهسپار شدند و تشویق‌ها ونامه‌های محبت‌آمیز شاه عباس و زر وزیورهای وعده داده شده نیز نتوانست آنها را از تصمیمشان منصرف سازد ، آنها میرفتند تا باگرفتن نیروی امدادی ازپادشاه روم به‌یاری هم‌نژادان خویش بازگردند ، لکن این تصمیم آنها دیرگرفته شد .

از جلالیان تنها فرمانده آنها محمد پاشا بجا ماندکه آنهم درپای قلعه دمدم بعلت مریضی‌که بدان دچار شده بود جان سپرد . حاتم‌بیگ صدراعظم شاه وفرمانده جنگ دمدم نیز چندی بعد به‌محمد پاشا پیوست[1] . مرگ حاتم‌بیگ باعث دلسردی ویأس سپاهیان شاه وتقویت روحیه‌کردان گردید ، اما اینوضع دوامی نیافت‌که نیروی کمکی برای دولتیان رسید وامامقلی‌خان سردار مشهور شاه‌عباس به‌یاری آنها رسیده جنگ را ادامه داد .

دراین جنگ تابرابرکه سه‌سال ادامه یافت امیرخان و یارانش مردانه جنگیده و ازحریم خویش دفاع نمودند یاران امیرخان به‌او گفتند : خاطر جمع‌دارکه میانه ما و تو پیمان چنین بودکه درشدت ورخابا هم باشیم واگر کشته باید شد برسر یکدیگر میشویم . سرانجام‌که بی‌آبی‌وعدم آذوقه امیرخان‌ویاران اورا به‌ستوه‌آورده‌بود از قلعه بیرون آمده برسپاه شاه تاختند وپس‌از پیکاری مردانه وخونین و واردکردن ضرباتی مهلك برپیکر خصم همگی برخاك وخون غلطیده پای قلعه دمدم را از خون خویش‌رنگین ولاله‌گون ساخته بامرگ‌سرخ خویش‌برگ زرینی‌برتاریخ پرافتخارکرد افزودندکه‌امروز

---

۱ـ مؤلف فردوس‌التواریخ می‌نویسد : حاتم‌بیگ درسال ۱۰۱۹ درپای قلعه دمدم به‌قجاء درگذشت ونعش اورا از آنجا به‌تبریز واز تبریز بمشهد آورده و در داخل‌گنبدحاتم خانی که خود درسال ۱۰۱۰ ساخته بود مدفون شد . نقل‌از : نامه آستان قدس فروردین ۱۳٤۰ ص ٥۱

قتلگاه شهدای دمدم زیارتگاه جوانان سلحشور وغیرتمند کرد است[1].

## قتل‌عام کردان مکری به‌فرمان شاه‌عباس

پس‌از واقعه جانخراش دمدم شاه‌عباس به‌مکریان آمد و دستور قتل‌عام وغارت اموال ایل مکری را صادر نمود وفجایع وجنایاتی را مرتکب شدکه روی چنگیزخان مغول و انوشیروان عادل را نیز سفید کرد .

ایل مکری درحدود گاودول مراغه وسلدوز ومیاندواب سکونت داشت . در زمان شاه تهماسب اول رئیس ایل مکری امیربیگ بودکه از دولت ایران جانبداری میکرد . در زمان سلطان محمد صفوی که فتوری در دستگاه شاهنشاهی ایران روی داده بود وامرای قزلباش هریك دم از خودسری میزدند ، امیربیگ نیز تحت تاثیر تبلیغات شیعه وسنتی از سوی دولت روم درفکر استقلال کردستان برآمد وایلخی مخصوص سلطان محمد را به‌غارت برد وایلخی‌بانان را به‌قتل رساند وحاکم مراغه را نیز که دست‌نشانده دولت ایران بود از انجا بیرون کرد و روز بروز برقدرت نظامی وسیاسی خویش بیفزود . پس‌از فوت او پسرش شیخ حیدر به‌ریاست ایل منصوب شده لکن در رویه پدرش تجدید نظر نمود وهنگامی‌که سلطان محمد صفوی عازم آذربایجان شد به‌استقبال وی شتافت ومورد اعزاز قرارگرفت وحکومت مراغه وتوابع به‌او تفویض گشت . چند ی‌بعد شیخ حیدر درپای قلعه ایروان درجنگ خونینی که برای دفاع از این شهر با رومیان کرد به‌قتل رسید .وبه‌پاس‌این فداکاری ،سلطان‌محمد ریاست ایل مکری وحکومت مراغه را به‌پسر هفت‌ساله او قبادخان تفویض نمود .

قبادخان عمویش امیرخان برادوست ( برادر شیخ حیدر ) را به‌حکومت گرمرود منصوب نمود وعم دیگر او خان‌ابدال نیز به‌مخالفتش برخاست و درجنگی که بین آن دو روی داد خان‌ابدال شکست خورده به‌برادرش امیرخان حاکم گرمرود پیوست .

هنگامی‌که امیرخان درقلعه دمدم قیام نمود ، شاه‌عباس به‌قبادخان فرمان داد

---

۱ـ نگاه کنید به‌جلد اول که توضیح بیشتر داده شده است .

که به‌اعتمادالدوله پیوسته علیه امیرخان وارد پیکار شود، لکن قبادخان اطاعت ننموده هنگام بهار عازم ییلاقات قراباغ شد و درضمن ایلخی شاه‌عباس را نیز درمنطقه تراجیون به‌غارت برد واسبهای اصیل و زیبای شاه را بین سران و جوانان مکری تقسیم نمود.

پس‌از پایان کار امیرخان برادوست که شاه‌عباس عازم آن ناحیه شد وبرای قبادخان پیغام و وعده وتوید داد، قبادخان نیز طریب نیرنگ شاه‌عباس را خورده، با یکصد وپنجاه نفر از سران وریش‌سفیدان کرد درمحل گاودول به‌اردوی شاه رسید وهنگامی‌که به‌حضور شاه باریافت عده‌ای از سپاهیان مسلح بفرمان شاه آنها را در میان گرفته همگی را به‌قتل درآوردند و پس‌از این جنایت‌شنیع، شاه سواربرمرکب شد، دستور قتل‌عام کردان مکری وغارت اموال آنها را صادر نمود، دراین حمله ناجوانمردانه که شصت‌تن از پیرمردان وکودکان ایل به‌اسارت سپاهیان شاه درآمده بودند وبه‌حضور شاه آوردند، شاه دستور داد تمامی آن اسرا را گردن زدند. حسین سلطان برادرزاده شیخ حیدر را نیزکه در ارومیه بود بی‌خبر به‌سروقتش تاخته باتمام ایل وتبار قتل عامش نمودند.

مؤلف عالم آرای عباسی می‌نویسد: «مجملاً قتل‌عام آن طبقه به‌قلم تقدیر در صفحهٔ روزگار مثبت شده بود درآن چند روزکه دربای قلعه گاودول بودند فوج‌فوج و گروه گروه راکه میآوردند معروض تیغ سیاست گشته بهرام خون‌آشام لحظه‌ای از لبغزدن وخون‌ریختن نمی‌آسود چنانکه از او یماق «ییلی» و «اوریاد» وغیرذالك که درمیانه‌ی مکری مانده (بودند) باآن جماعت می‌آوردند به‌جرم اینکه درمیانه‌ی طبقه‌ی مخالف دولت توقف نموده ... کشته میشدند.

مجملاً دود از از دودمان طایفه‌ی مکری برآمد، مردان طعمه شمشیر آبدار و نساء و صبیان (زبان و کودکان) به‌ذل اسر ورقیت (اسارت وبند) گرفتار آمده مکافات عمل یافتند (!!)[1]

حکومت بانه دراین زمان با اسکندر سلطان از امرای کرد بودکه با شنیدن خبر رفتارشاه باایل وعشیرت‌مکری‌وقصد عزیمت‌شاه بسوی‌بانه برای‌قتل‌عام مردم‌آن‌دیار،

---

۱ــ عالم آرای عباسی تالیف اسکندربیگ ترکمان ص ۸۱٤.

فداکاری وازخودگذشتگی شایسته‌ای بروز داد وشخصاً کفن پوشیده وتیغ به‌گردن آویخته به‌حضور شاه رسید. شاه که تصمیم کشتن وی وقتل‌عام مردم یاله را گرفته بود ازاین شهامت درتعجب شد و ازکشتن اسکندر سلطان وقتل‌عام مردم یاله‌صرفنظر نمود.

درسال ۱۰۲٤ که‌شاه‌عباس در ماربدران بود به‌وی اطلاع رسیدکه کردهای مکری دوباره قلعه دمدم را بتصرف درآورده‌اند. شاه ازاین خبر سخت متوحش شد و دستورات و اوامر شدید و غلاظ صادرکرد. چگونگی واقعه از اینقرار بودکه یکی‌از زنان امیرخان برادوست که درقلعه تحت نظر بود به‌الغ‌بیگ نام از سرداران کرد مکری پیغام دادکه درشب معینی‌که حاکم دست‌نشانده شاه به‌شکار رفته بود به‌قلعه بتازد. الغ‌بیگ نیز چنین کرد وبایك شبیخون سریع وگیج‌کننده سپاهیان شاه‌عباس را قلع و قمع نمود، قلعه را متصرف شده لکن این پیروزی دوامی نیافت‌زیرا سپاهیان شاه ـ عباس چون مور وملخ از هرسو عازم دمدم شدند و پس‌از چند شبانه‌روز جنگ وجدال سرانجام الغ‌بیگ موفق شد همسر امیرخان برادوست ودیگر بازداشت‌شدگان را از قلعه خارج ساخته وبا حمله‌ای سریع وشکافتن خط محاصره دشمن دمدم را رها نموده به‌ییلاقات مکری رهسپار گردد. وهمین جریان است‌که برادر دانشمندم آقای احمد شریفی درنامه خود نوشته بودند یکی از دختران امیرخان مجدداً قیام کرد و...[1]

## ایل کرد شقاقی آذربایجان

برای معرفی وشناسائی ایل‌کرد شقاقی‌که فعلاً به‌زبان ترکی سخن می‌گویند و در آذربایجان شرقی سکونت دارند باید دفتر جداگانه‌ای گشود، امّا حسب‌الامر دانشمند گرانقدر آقای محمد فتحی شقاقی مامورّیت یافتم کـه دراین جلد اشاره

---

۱ـ برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به: ۱ـ دمدم ـ ترجمه شکور مصطفی به‌کرمانجی جنوبی از انتشارات مجمع علمی کردی بغداد که درسال ۱۹۷۵ وسیله عزت شاهیلوف منتشر شده است.

۲ـ شه‌عیدائی ته‌لای دمدم ـ مصطفی سالح کرم، که درسلیمانیه عراق انتشار یافته است.

مختصری درباره ایل جلیل شقاقی بعمل آورم . هرچند در ص ۴۸۸ جلد اول نیز مطالبی مذکور شد. خدمات نظامی وسربازی وجانبازی مردان شقاقی در راه استقلال میهن بیش از هرصفت دیگر آنها درسینه تاریخ منجلی است و اردیرباز امرای نامداری برایل شقاقی فرمانروائی داشته واز مشهورترین وفداکارترین سربازان ایران بشمار می‌آمده‌اند .

دانشمندان و نویسندگان و مهندسین شایسته‌ای ازمیان این ایل برخاسته و خدمات شایسته‌ای انجام داده‌اند که از جمله آنهاست مرحوم مهندس میرزا مهدی‌خان شقاقی ممتحن‌الدوله از اولین دانشجویان دوره ناصری‌که به‌اروپا اعزام شدند . وپس از بازگشت به‌ایران به‌انجام خدمات علمی وفنی پرداختندکه مسجد عالی سپهسالار درتهران از شاهکارهای هنری ومعماری اوست . برای شناختن ممتحن‌الدوله باید کتاب « خاطرات ممتحن‌الدوله[1] » راکه قدرت هنری اورا درامرنویسندگی‌نیزمشهود می‌سازد ، مطالعه نمود .

میرزا مهدی شقاقی فرزند میرزا رضاقلی‌خان گرمرودی شقاقی (نایب وزارت خارجه ) از پسر عموهای صادق‌خان شقاقی معروف است .

تیمسار حسنعلی‌خان شقاقی در مقدمه این کتاب از قول سرلشکر عزیزالله ضرغامی ( پدر ارتشبد عزت‌الله ضرغامی ) به‌نقل از پدرش حسین پاشاخان ضرغام‌السلطنه[2] ونیاکان می‌نویسدکه : « برطبق روایاتی‌که شنیدم وتوسط قدما و پیرمردان ایل شقاقی سینه به‌سینه نقل شده ، در ۱۲۰۰ سال قبل این ایل به‌نام دیگری درحدود غربی کردستان فعلی ایران ساکن بودکه‌بهروش ایلیاتی قشلاق آنها در دشتهای شمال عراق کنونی بوده . درآن زمان [ مردمان ] این ایل تومسلمانانی

---

۱ـ خاطرات ممتحن‌الدوله کتاب فوق‌العاده جالب وارزنده‌ای است‌که به‌کوشش تیمسار حسنعلی‌خان شقاقی فرزند ممتحن‌الدوله ، زیر نظر آقای ایرج افشار بامقدمه‌ای از ایشان در خرداد ۱۳۵۳ به‌چاپ رسید وتایاب شدکه خوشبختانه درسال ۶۲ تجدید چاپ گردید .

۲ـ ضرغام‌السلطنه پدر ضرغامی‌ها از اولاد جعفرقلی‌خان برادر صادق خان شقاق می‌باشد .

ممتحن الدوله

بودندکه تعصب شدید واحترام مخصوصی نسبت به‌حضرت علی‌بن‌ابیطالب (ع) داشتند . درسنه ۶۳ هجری قمری‌که به‌منطقه کرکوك وموصل وسلیمانیه امروز به‌قشلاق رفته بودند ، عمال و فرستادگان یزیدبن معاویه‌که درصدد جمع‌آوری مردان جنگی برای جنگ [ با امام حسین (ع) ] بودند، به‌آن منطقه آمده ازسران طوایف آن ایل خواستار عده‌ای سوار جنگی شدند . چون آن طوایف ازعلت جمع‌آوری لشکر و امر یزید آگاهی یافتند ، به‌عذراینکه دست وپای اسبهای آنها زخم [ شقاق ] دارد و قادر به‌راه‌پیمائی نیستند از دادن سواران جنگی خودداری نمودند . فرماند، عمال یزید چون از پافشاری خود نتیجه‌ای نگرفت ، باگرفتن جزیه وحتی غارت نمودن حشم ومال آنها ، به‌این ایل نسبت شقاق داده ازآن منطقه دورشدند . [ زیرا واژه شقاق درکردی بمعنای زخم پای اسب و درعربی بمعنای شق‌کردن واشتقاق وجدائی انداختن بین مردم و هرچیز دیگر می‌باشد ] .

... شاید علت نام‌گذاری قسمتی از ایل کردکه بعدا به‌آذربایجان شرقی نقل‌مکان نموده وبنام ایل شقاقی یا ایل کرد شقاقی موسوم شده چنین است[1] . »

درفرهنگ مصاحب زیر واژه شقاقی چنین آمده است : « طایفه‌ای احتمالا کردی‌الاصل‌که در دوره‌ی صفویه بین مغان وسراب میزیسته‌اند، وظاهرا پیدایش‌آنها دراین ناحیه نتیجه‌ی نقل وانتقالاتی درایلات بوده است‌که احتمالا از زمان آق‌قویتلو سابقه‌داشته، درحدود۱۸۱۴ [ میلادی ]، ج - موریه‌تعداد آنها را ۵۰۰۰۰ خانوار برآورد کرده است‌که بین تبریز و زنجان درنواحی هشترود ، گرمرود ، میانه ، و اردبیل میزیسته‌اند . قسمت عمده‌ی پیاده نظام عباس میرزا نایب‌السلطنه‌که بانظام اروپائی آشنائی یافته بودند ، ازطایفه‌ی شقاقی بودند ، و در اوایل قرن ۲۰ میلادی چهار فوج شقاقی در ارتش ایران وجود داشته . طایفه شقاقی ترك زبان‌وشیعه هستند.»[2]

از مهمترین امرای شقاقی در دوره شاه‌عباس اول‌بایدازعلیجان سلطان‌شقاقی[3] رئیس ایل شقاقی نام بردکه درسال ۱۰۳۷ میزیسته است .

---

۱ـ خاطرات ممتحن‌الدوله ص ۲۲ .

۲ـ دایرةالمعارف مصاحب ج۲ ص ۱۴۸۴ .

۳ـ عالم‌آرای عباسی ص۱۰۸۶ .

از مهمترین امرای شقاقی در دوره شاه‌عباس اول باید از علیخان سلطان شقاقی[1] در روزگار نادرشاه افشار نیز درتمام جنگها بویژه جنگ بارومیان (ترکیه‌کنونی) شرکت داشته‌اند و فداکاریهای ارزنده بروز داده‌اند.

معروفیت واشتهار ابن ایل بیشتر بسبب وجود صادق‌خان شقاقی است، که مورد اتهام قرار گرفته است‌که درقتل آغامحمدخان‌قاجار هنگام محاصره قلعه شوشی درقفقاز، دست داشته است.

جریان‌قتل آغا محمدخان قاجاربنیان‌گذار سلسله قاجارچنین بوده است‌که وی به‌علتی به‌دوتن‌از خدمتگزاران خودخشمگین‌شده‌ودستوردادهردورا به‌قتل برسانند[2] صادق‌خان شقاقی شفاعت‌کرد که از خون آنها درگذرد، لکن او نپذیرفت و صرفا به‌خاطر خواهش صادق‌خان کشتن آنها را دران شب‌که جمعه بود به‌تاخیر انداخت تا روز بعد به‌قتل برساند.

احتمال داردکه صادق‌خان ازاین بی‌تربیتی شاه قاجارکه خواهش اورا نپذیرفته است، آزرده خاطر شده‌باشد و زندانبان را وادار ساخته آنهـا را آزاد کنـد کـه آغامحمدخان را بکشند.

استاد سعید نفیس آورده است‌که:[3] « آغا محمدخان دربهار سال ۱۲۱۲ هجری قمری لشگریان خود را جمع کرد از تهـران روانه‌ی آذربایجان شد. از راه اردبیل به‌کنار ارس رسید و درآنجا لشکرگاه ساخت.

ده هزار سوار جهت گرفتن قلعه پناه‌آباد فرستاده به‌آسانی آن قلعه را فتح‌نمود. سه روز پیش ازآنکه به‌شهر شوشی که اعیان آنجا اورا دعـوت به‌کمک نموده بودند

---

۱- عالم آرای عباسی ص ۱۰۸۶.

۲- گفته شده است‌که حکم قتل آنها به‌خاطر یك قاش خربزه صادرشده بوده زیراشاه یك‌قاش‌خربزه زیر تخت خود گذاشته بودکه هنگام مراجعت از جبهه جنگ برای رفع تشنگی بخورد، اما پیشخدمتها آنرا خورده بودند واین امر اورا سخت دگرگون ساخت و فرمان قتل آنها را صادر کرد.

۳- تاریخ سیاسی واجتماعی ایران - سعید نفیسی ج۱ - ص ۶۹ تا ۷۴.

برسد، میان صادق‌خان گرجی، پیشخدمت مخصوص و خداداد اصفهانی فراش‌خلوت برسرپولی نزاعی درگرفت. چون صادق‌خان گرجی چند شب پیش هم برمسند آغا محمدخان آب ریخته و اورا سخت خشمگین کرده بود و ازاین‌رو کدورتی در دل داشت. پس‌از اینکه این دوتن باهم نزاع کردند وسروصدای زیادی راه انداختند، آغامحمدخان بیشتر خشمگین شد وفرمان داد همان شب هردو را بکشند. صادق‌خان شقاقی‌که ازسرکردگان معروف لشکر او بود، شفاعت آن دورا کرد. وی نپذیرفت و گفت: «چون شب جمعه است فردا آنها را بکشند» سرانجام آن دوتن پیشخدمت مخصوص‌که اطمینان داشتند فردا حتماً کشته خواهند شد، عباس نام مازندرانی پیشکار خدمت‌را باخود همدست نموده شبانه با خنجر و دشنه به‌چادر آغامحمدخان وارد شده کار اورا ساختند». برخی گفته‌اندکه این به‌تحریک صادق‌خان شقاقی در شب ۲۱ ذی‌حجةالحرام ۱۲۱۲ هجری قمری انجام شده. چنانکه پس‌از کشتن آغا محمدخان صندوقچه جواهرات و بازوبندهای جواهرنشان وشمشیر مرصع والماس معروف دریای نور وتاج[1] ماه‌که از یادگارهای نادرشاه‌افشار وهمیشه همراه آغامحمد خان بوده برداشته به‌صادق‌خان شقاقی داد، به‌او پناه برده‌اند. صادق‌خان شقاقی هم پس‌از این واقعه به‌یاری لشکریان خود دعوی سلطنت نموده است.»

لکن دلایل دیگری نیزهست‌که جواهرات اصلا بدست‌صادق‌خان‌نرسیده‌است[2].

مثلاً «ژان‌گوره» محقق ونویسنده‌ی فرانسوی مؤلف‌کتاب خواجه تاجدار[3]. وحتی خود استاد فقید سعید نفیسی‌درصفحات دیگر تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران ذکر نموده‌اند:

فردای شبی‌که آغامحمدخان قاجار در اردوگاه شوشی کشته شد و درلشکر

---

۱ـ الماس تاج ماه را کردهای خراسان به‌پدر آغامحمدخان داده واز اوکمك نظامی گرفتند که چلوی تاخت وتاز افغانها به‌رهبری احمدشاه درانی را گرفته از خراسان بیرون راندند. نگاه کنید به: جلد اول این کتاب وتابع‌بعداز قتل نادرشاه.

۲ـ نگاه کنید به: تاریخ قاجاریه ـ سرجان ملکم ص ۱۶۰.

۳ـ خواجه تاجدار ـ ص ٤١٦ ج ۲.

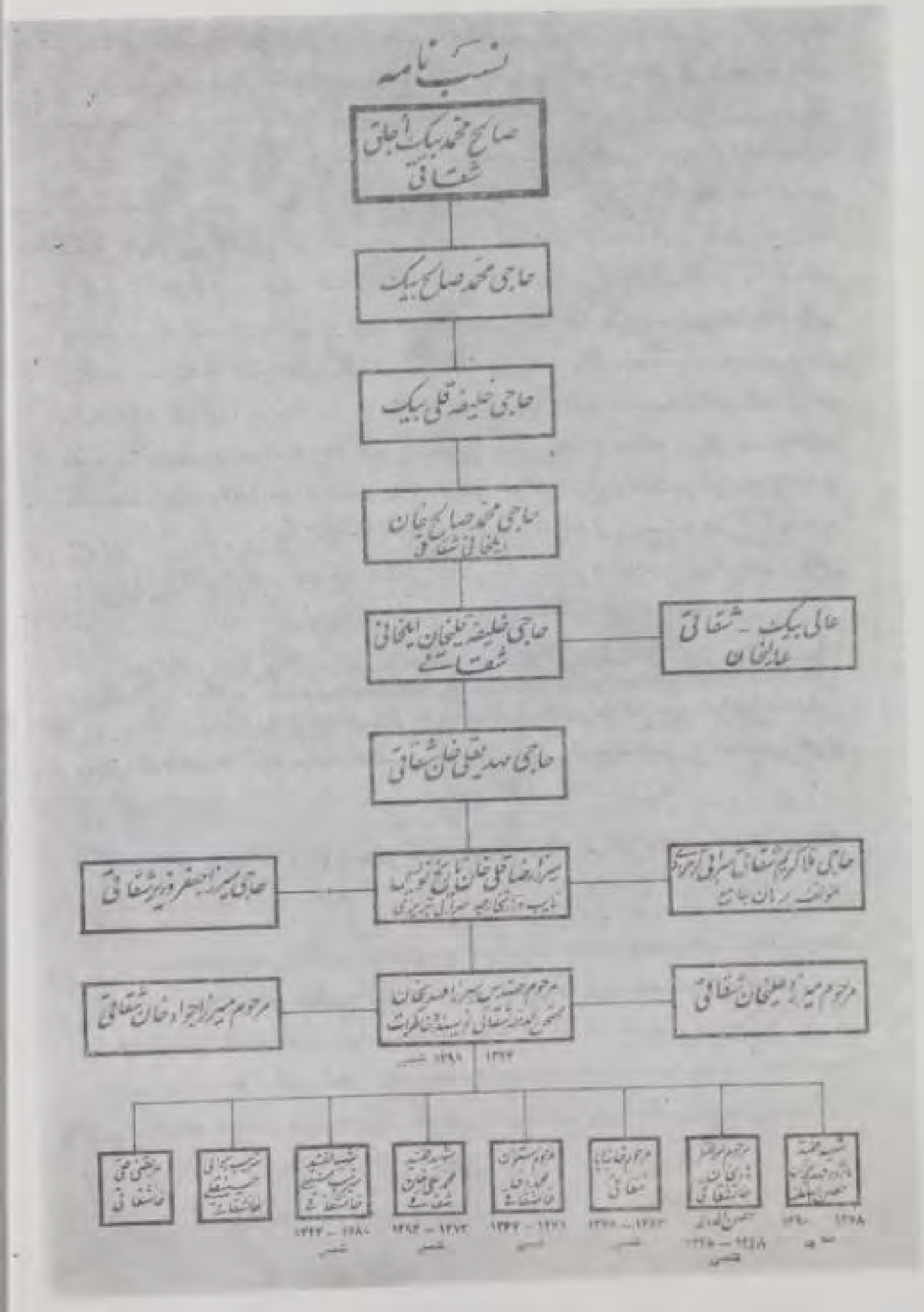

# نسب نامه

صالح محمد بیک اجلق شقاقی

حاجی محمد صالح بیک

حاجی خلیفه قلی بیک

حاجی محمد صالح خان ایلخانی شقاقی

حاجی خلیفه قلیخان ایلخانی شقاقی

عالی بیک - شقاقی عالیخان

حاجی مهدیقلی خان شقاقی

میرزا رضاقلی خان تاریخ نویس نایب وزارت خارجه سرابی تبریزی

حاجی میرزا جعفر وزیر شقاقی

حاجی ملا کریم شقاقی سرابی آرمودی مؤلف برهان جامع

مرحوم میرزا علیخان شقاقی

مرحوم میرزا جواد خان شقاقی

مرحوم مهندس میرزا مهدیخان مستحق الدوله شقاقی نویسنده خاطرات

۱۳۲۴ ۱۲۹۸ شمسی

مرحوم خانبابا شقاقی

۱۳۷۰ - ۱۳۷۳ شمسی

مرحوم ستوان محمدی خان شقاقی

۱۳۴۷ - ۱۳۷۱ شمسی

شهید مهندس محمدعلی خان شقاقی

۱۲۹۴ - ۱۲۷۳ شمسی

شهید مهندس حسینقلی خان شقاقی

۱۳۴۴ - ۱۲۸۰ شمسی

مرتضی قلی خان شقاقی

۱۲۹۰ - ۱۲۷۸ شمسی

# نسب نامه

«۱»

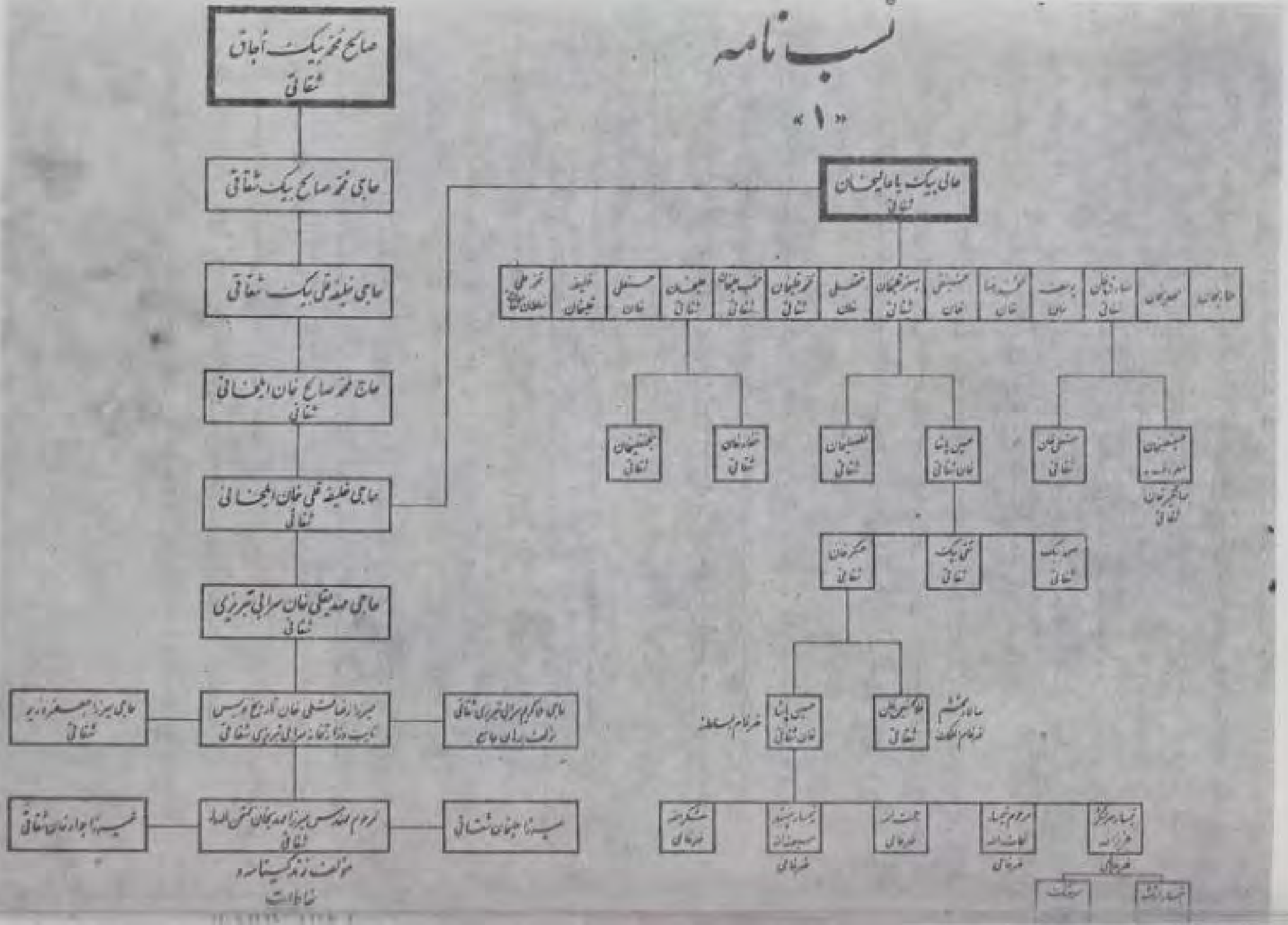

صالح محمد بیک اجاق شقاقی
حاجی محمد صالح بیک شقاقی
حاجی خلیفه قلی بیک شقاقی
حاج محمد صالح خان ایلخانی شقاقی
حاجی خلیفه قلی خان ایلخانی شقاقی
حاجی مهدیقلی خان سرابی تبریزی شقاقی
عالی بیک یا عالیخان شقاقی
حسین پاشا خان شقاقی
مرحوم محمد حسن میرزا مهدیخان ممتحن الدوله شقاقی
مؤلف زندگینامه و خاطرات

وی پریشانی روی داد . همه لشکریان و ایلات وطوایف مسلح همراه او لشکرگاه را رها کرده متفرق شدند . صادق‌خان شقاقی هم لشکریان خودرا برداشته به‌منطقه ایلی خود رفت . بقیه سرکردگان لشکر نیز همین‌کار را کردند و حاج محمد ابراهیم کلانتر شیرازی‌که بنام پیشکارکل و مورد اعتماد کامل وهمیشه همراه آغامحمدخان و مثل صدراعظم او بوده ، بقیه لشکریان را دلداری داده صندوقچه جواهرات و شمشیر مرصع و دریای نور وغیره را برداشته وبرای یاری ولیعهد باباخان جهانبانی‌که بنام فتحعلیشاه درشیراز تاجگذاری نمود ، برداشته وبه‌تهران رفت . »[1]

بهرحال هرچه بود قتل آغامحمدخان باتمام اعمال وحشیانه‌اش برای ملت‌ایران یک فاجعه بود واین از خوش‌شانسی روسها بودکه‌پس‌ازقتل‌این‌پادشاه دلاور وجنگجو از بی‌لیاقتی جانشینان او استفاده کرده ، قسمتی از خاک ایران را بتصرف خویش درآوردند .

آنچه مسلم است صادق‌خان شقاقی زیربار سلطنت فتحعلیشاه نرفته درنتیجه جنگهای شدیدی بین آنها روی داد . سرانجام صادق‌خان تسلیم شد وفتحعلیشاه سوگند یاد کردکه خون اورا نریزد . فتحعلیشاه برای آسوده‌خاطرساختن صادق‌خان

---

۱ـ خاطرات ممتحن‌الدوله چاپ‌اول ص۲۴، امّا مؤلف جلد نهم روضة‌الصفا درصفحه ۲۰۲ نوشته‌است که : « بعداز ظهور این واقعه‌که به‌نحوی ادا وقعت‌الواقعه بود خانان نقاله به‌نزد صادق‌خان کلانتر شقاقی‌که صمانا باو راهی داشتند رفتند وشرح حال باو بازگفتند او باور نکرد ... دلیل وبرهان خواست ، بازوبندهای مشهور به‌دریای نور وتاج ماه را بردند و برقتل آن پادشاه والاجاه برهان وگواه کردند و بدو دادند ... »

مؤلف درص۲۱۴ می‌گوید صادق‌خان‌که دربرابر قوای فتحعلیشاه شکست خورد وبه‌سراب‌بازگشت‌تقاضای عفو نمود و «بازوبندهای مشهور خاقان شهید وکلاه کیانی مکلل ومرصع وسایر جواهرات ثمین و اوانی نفیس وسیمین‌که درنزد او بود با ضمیمه انفعال‌آمیز عفوانگیز القاد خدمت خاقان کامگار جوانبخت نمود . »

فتحعلیشاه نیز درمقابل این امر گفته صادق‌خان را نادیده میگیرد وبه‌خاطر سوابق خدمتی او حکومت سراب وگرمرود را به‌وی‌تفویض‌میدارد. شرح کامل جنگهای صادق‌خان با سپاهیان شاه زاکه را قزوین نیز پیش آمده بود درکتاب ناسخ‌التواریخ و روضة‌الصفا ج۹ ص ۲۰۲ تا ۲۱۴ مشاهده فرمائید .

خواهر اورا نیز به‌همسری گرفت . لکن بعداً براثر سعایت بدگویان وسخن‌چینان اطراف خود نسبت به‌صادق‌خان بدبین شد .

مؤلف روضة‌الصفا می‌گوید درسال ۱۲۱۳ قمری‌که فتحعلیشاه برای فرونشاندن شورش کردهای خراسان و دستگیری نادر میرزای افشار عازم خراسان شد ، صادق‌خان شقاقی را نیز باخود به‌خراسان برد تا مبادا باز درغیاب وی درآذربایجان دست به‌شورش زند . اما صادق‌خان وقتی بمیان‌کردهای خراسان رسید به‌ممیش‌خان کرد چناراني ( برادر رضاقلی‌خان زعفرانلو ) حاکم چناران‌که از ورود شاه به‌چناران جلوگیری نمود ، پیغام دادکه درتصمیم خود ثابت قدم باشد واز شاه فاجار بیمی به‌دل راه ندهد . الله‌یارخان قلیچی حاکم سبزوار هم بی‌فرصت میگشت‌که از حضور شاه داخل دژی‌که بهمین منظور درسبزوار ساخته بود بازگردد وبا شاه به‌مخالفت برخیزد، اما شاه اجازه بازگشت به‌او نمیداد .

اللهیارخان ، که از رابطه پنهانی صادق‌خان شقاقی باکردهای زعفرانلو خراسان اطلاع‌داشت، اورا واسطه ساخت تا ازشاه اجازه بازگشت برایش بگیرد . رضاقلی‌خان هدایت می‌نویسد : اللهیارخان قلیچی‌که : « از شقاق صادق‌خان شقاقی و وفاق اوبا ممش‌خان کرد چناراني بی‌خبر نبود ، از وی استمداد نمود واستعلاج خواست، وی اورا آموزگار کرد که به‌بهانه‌ی تقدیم خدمات وتهیه سیورسات طلب اذن کرده خودرا به‌قلعه مذکوره درآندازد وفتنه جدید درآن قلعه چون سد سدید بیاغازد . درضمن آن استدعا صادق‌خان‌کاذب اورا تصدیق‌لازم نموده حضرت پادشاه‌جمجاه‌اللهیارخان را رخصت فرمود — »

وبدین‌ترتیب اللهیارخان به‌داخل قلعه رفت وباز نیامد وشاه نتوانست براو دست یابد ، همچنانکه برممش‌خان کرد زعفرانلو[1] ونادر میرزای افشار نیز دست نیازید ونتوانست وارد مشهد شود وبناچار مجبور به‌بازگشت به‌تهران شد، اما نسبت به‌صادق‌خان شقاقی درجهت تماس‌های او با کردهای خراسان، بدبین شده بود .

---

۱ـ نگاه کنید به : حرکت تاریخی کرد به‌خراسان ـ تألیف نگارنده ص ۲۴۵ـ وتاریخ رجال ایران مهدی بامداد ج۴ ص ۱۵۸ .

چندی بعد عباس‌میرزا نایب‌السلطنه که از سوی پدرش فتحعلیشاه به‌حکومت آذربایجان منصوب وعازم آن دیار بود و روسا و سران ایلات قاجار واکراد مأمور به‌التزام رکاب وهمراهی نایب‌السلطنه شدند، همگی غیراز صادق‌خان درموعد مقرر حاضر شدند ؛ لکن صادق‌خان امتناع نمود .

« ... به‌احضار عساکر اشارت رفت وسپاهیان اطراف درموعد مقرره از اکناف در رسیدند ؛ الا طایفه شقاقی وسپردگان صادق‌خان، که [وی] ایشان را از آمدن به‌حضور پادشاهی ممانعت کرد ومنظورش آنکه درهنگام حرکت اردو خود نیز فرار کرد، به‌سراب خراب رفته ، فتنه آغازد . محرمانش این معنی را بر رای ملك آرای دارای دهر معروض داشتند ، لهذا به‌حکم پادشاهی اورا درخانه تاریك بگذاشته ؛ در رحمت برورویش بستند تا جایها وعطشانا مرغ روحش از قفس قالب پریدن گرفت . ساروخان برادرش به‌ریش‌سفیدی و ریاست طایفه شقاقی مفتخر و برادر دیگرش محمدعلیخان به‌سرکردگی‌سواره شقاقی‌منصوب شد ویك پسرش‌نیز درجرگه یساولان حضور از امثال واقران امتیاز یافت »[1]

بهرحال چون‌فتحعلیشاه قرآن‌مهرکرد، وبه‌آن‌قسم خورده بودکه خون‌صادق‌خان را نریزد ، لذا دستور داد اورا دراطاق تاریکی محبوس کرده تمام روزنه‌های آنرا گچ گرفتند، تاآن کُرد گرد شقاقی ازگرسنگی وتشنگی ونبودن هوای کافی جهت تنفس جان سپرد .

بقول مارخام انگلیسی وی ازگرسنگی دستهای خودرا خورده بود ، وبنا طبق نوشته پاپیوردی درسال ۱۲۱۵ قمری در راه بازگشت از خراسان بدستور شاه ازهر دوچشم نابینا گردیده بود .[2]

علیرغم به‌سیاست رسیدن صادق‌خان شقاقی، مهمترین ارکان نظامی، اعم از پیاده نظام یا سواره نظام دولتی قاجار را جنگجویان کرد شقاقی تشکیل میدادند ؛ چنانکه درسال ۱۲٤۸ که رضاقلی‌خان کرد زعفرانلو علیه قاجار قیام نمود وعباس

---

۱- روضة‌الصفا - هدایت - ج۹ ص ۲٦۲ .

۲- تاریخ بنافندگان ایران - حسن پاپیوردی .

میرزا نایب‌السلطنه مأمور سرکوبی وی شده کردان شقاقی یکی‌از عوامل مهم درتسخیر قوچان بودند. قوچ خاصه پنجم شقاقی درمحاصره قوچان فعالیت چشمگیری‌داشت.[1]

درجنگ هرات‌که درسال ۱۲۴۵ با حضور محمدشاه قاجار روی داد و عزیزخان کرد مکری سردارکل سپاه ایران بود، کردهای شادلوو قراچورلوی خراسان و نیز کردهای مکری وگروس وشقاقی نقش عظیمی برعهده داشتند. ناسخ‌التواریخ می‌گوید: «وعبدالحسین‌بیگ یاور فوج گروسی، گلوله‌ای برشکمش آمدکه از پشت به‌در شده وگلوله دیگر سرش را جراحت کرد وبااین همه بهبودی گرفت وجان به‌سلامت برد و علیمرادخان سرهنگ فوج گروس هم دوجراحت برداشت و زنده بماند. مهدیقلی‌خان سرهنگ شقاقی فوج شانزدهم ببرق برفراز باره هرات [برافراشت] وبابك پسر مقتول گشت، باقرخان چلیپانلو سرکرده‌ی سوار هم عرضه دمار گشت.»[2]

در دوره ناصرالدینشاه نیز افواج شقاقی مهمترین ومنظم‌ترین افواج نظامی‌ایران بودند. دربازگشت ناصرالدینشاه از خراسان درسال ۱۳۰۰ قمری فوج پنجم شقاقی از شاه استقبال نموده مراسم و تشریفات نظامی را معمول داشت.[3]

افواج شقاقی در دوره مظفرالدینشاه و محمد علیشاه واحمدشاه نیز همچنان نیرومند ومنظم بودند، و درجریان مشروطیت کمك ارزنده‌ای به‌مشروطه‌خواهان کردند، تاآنجاکه تلگرافا از سوی مردم آذربایجان مورد تقدیر وحمایت قرارگرفتند.

## پشتیبانی افواج شقاقی از مشروطه‌خواهان

در سال ۱۳۲۵ قمری‌که محمد علیشاه تمام عوامل ارتجاعی واستبدادی خودرا تجهیز کرده بودکه نخستین مجلس شورای ملی را ازهم بپاشند، افواج شقاقی مقیم مرکز به‌حمایت مشروطه‌خواهان برخاستند وقول دادندکه تا آخرین قطره خون خود

---

۱ـ نگاه کنید به‌جلد اول ص ۲۹٤ ـ تألیف نگارنده.

۲ـ ناسخ‌التواریخ قاجار ـ چاپ سنگی ص ۲۷۲.

۳ـ سفرنامه خراسان به‌خط میرزا محمدرضا کلهر ـ نوشته‌ی ناصرالدینشاه قاجار ص ۲۷۷.

درجهت پاسداری از حریم آزادی ومشروطیت نثار نمایند. بدین سبب درجلسه روز یکشنبه ۲۳ ذیقعده مجلس شورای ملی تلگرافی از اهالی آذربایجان خطاب به‌ـ افسران و سواران شقاقی وتقدیر آنها مخابره شده بودکه توسط نایب رئیس مجلس قریب بدینمضمون درمجلس قرائت شد :

« توسط وکلای محترم آذربایجان به‌عموم صاحب منصبان فوج پنجم وهفتم شقاقی‌ـ ازخدمتگزاری شما واظهار همراهی به‌ملت نهایت روسفیدشدیم، خداوندشما را روسفید کند، همه وقت این اوصاف حمیده را دردست داشته وخدمتگزار واقعی مجلس باشید. ازرابت خانواده خودتان آسوده خاطر باشید واز اقدامات و مساعدت جناب امیرنظام کمال تشکر داریم .

انجمن ایالتی آذربایجان . »[1]

در رژیم پهلوی نیز عده زیادی از امرای ارتش ازکردان شقاقی بودند . تنها از خانواده مهندس مهدی شقاقی ( ممتحن‌الدوله ) ، چهارنفر از فرزندان او از افسران ارشد و امرای ارتش بودند .

ماژورکبومرث مهدی قلی حصن‌السلطنه ( سرهنگ مهدی شقاقی ) درجنگ با اشرار اراك به‌شهادت رسید . (۱۹۱۱ میلادی ) .

محمد علی‌خان‌شقاقی که درارتش فرانسه خدمت میکرد درسال ۱۹۱٤ درجنگ جهانی اول درجبهه مارن به‌شهادت رسید . سرتیپ حسنعلی شقاقی در وقایع سمیرم در نزدیکی اصفهان به‌شهادت رسید . وچهارمی تیمسار حسینقلی خانشقاقی است‌که کتاب خاطرات پدرش را بنام « خاطرات ممتحن‌الدوله » به‌چاپ رسانده است[2] .

سرلشکر عزیزالله ضرغامی‌که مدتی نیز رئیس ژاندارمری کل کشور بود از افسران شایسته دوره رضاشاه بود پسرش، ارتشبد عزت‌الله ضرغامی فرمانده نیروی زمینی واستاندار بعدی آذربایجان نیز از جمله اشخاص معروف ایل شقاقی هستند .

شعرا ونویسندگان وادبای بسیاری نیز از ایل شقاقی برخاسته‌اندکه نام بردن

---

۱ـ روزنامه مذاکرات مجلس‌ـ دوره تقنینیه اول ص ٤۱۹ .

۲ـ اطلاعات هفتگی شماره ۱۱٤ سال ۱۳۲۲ـ و خاطرات ممتحن‌الدوله ص ۱۸ .

یکایك آنها موجب تطویل کلام میشود ، کـه ازجمله مرحوم نصرةالله فتحی[1] وبرادر دانشمندشان آقای محمد فتحی[2] ونیز آقـای عبدالصمدخان امیرشقاقی ومحمدعلی مهمید را باید نام بردکه بهسه زبان معروف مسلط است وترجمه‌های متعددی ازاو در دست است . بطورکلی برای ایل شقاقی و خدمات ارزنده‌ی آنان درابعاد مختلف نسبت به‌این آب وخاك، باید دفتر ودستك جداگانه‌ای بازکرد ، زیرا شرح خدمات آنان دراین مقالات نمی‌گنجد .

دراینجا به‌ذکر نام بعضی از افسران کرد دوره ناصری‌که بیشترشان شقاقی هستند اکتفا می‌نمائیم .

جلیل‌خان سرتیپ‌توپخانه فوج هفتم شقاقی ـ عسکرخان‌شقاقی‌سرتیپ‌توپخانه‌ی ساخلوکه هنگام بازگشت ناصرالدینشاه از خراسان درسال ۱۳۰۰ مراسم استقبال رسمی درپایتخت‌را انجام داد.[3] رحمت‌الله‌خان‌شقاقی وعلیقلی‌خان شقاقی وکاظم‌خان شقاقی وحسینقلی‌خان سرهنگ فوج پنجم شقاقی از سرهنگان عصر ناصری‌بودند .

---

۱ـ از آقای نصرت‌الله فتحی آثار فراوانی بجا مانده‌اندکه عبارتند : تاراسی، مرگ من، برگ‌عیش، ناگفتنی، آزادمردان و آزادیخواهان ایران، مقدمه برآبگینه پروین، سخنگویان سه‌گانه آذربایجان، آزاده گندم ، اقبال‌السلطان، بادی از حیدربابا ، تاریخ ارتش شاهنشاهی ایران، عارف وایرج ، دیدار همرزم ستارخان ، زندگینامه شهید نیکنام ثقةالاسلام تبریزی، مجموعه آثار ، حماسه پیرم و ... قلب حساس و مهربان این دانشمند کرد دو ۲٤ خرداد ۱۳۵٦ دربیمارستان ازکار ایستاد درحالیکه قلم بردست وکتاب می‌نوشت ( روحش شادباد ) مطبوعات ایران فقدان این استاد بزرگ را یك ضایعه فرهنگی نامیدند .

۲ـ آقای محمد فتحی برادر استاد نصرت‌الله فتحی دراسفند ۱۲۹۳ در روستای آلشیگ یا آلشیغ در دامنه‌ی کوه سهند بدنیا آمد سری پرشور وپرماجرا داشت . درحدود سال ۱۳٤۰ ریاست اداره گمرگات خراسان را عهده‌دار بود . اهل شعر و ذوق وقلم است . باید کتاب «یادها» را که یکی از شاهکارهای ادبی و نویسندگی است بهترین اثر وی دانست . کتابخانه معتبری با حدود پنجهزار جلد کتاب دارد . حدود ۲۰ جلد کتاب نوشته است‌که ۱٤ جلد آن به‌چاپ رسیده که اکثراً جنبه بین‌المللی یافته است ، با بیشتر از ۵۰ مجله و روزنامه نیز همکاری نزدیك داشت ومقالات ارزنده‌ای منتشر ساخت ، امیداست که بیش ازاین هم پرتوافشانی نماید .

۳ـ سفرنامه ناصرالدینشاه‌به‌خراسان ـ ص ۱٦۵ و ۱۷۲ .

مرتضی قلی‌آقای سرتیپ فوج پنجم شقاقی ومحمدباقرخان سرتیپ فوج ششم شقاقی بودند .

دیگر افسران شقاقی عبارت بودندازـ : یوسف‌خان شقاقیـ حاج شکرالله‌خان شقاقیـ بیوك‌خان شقاقیـ عبادالله‌خان شقاقی .

دیگر افسران کرد این دوره : سرتیپ توپخانه فوج سوم علیرضاخان گروسیـ سرهنگ توپخانه علی نقی‌خان گروسیـ مظفرخان گروسیـ عبدالله‌خان گروسیـ مهدیقلی‌خان دنبلی سرتیپـ اسدالله‌خان دنبلیـ مجیدخان کردستانیـ غلامحسین خان‌ولد مرحوم محمد علیخان‌سقزیـ مصطفی‌قلی‌خان کرمانشاهانیـ حاجی‌حبیب‌الله خان کرمانشاهانیـ فرج‌الله‌خان کرمانشاهانیـ عبدالعظیم بیگ کرمانشاهانی[1] . واز امرای کرد خراسان درمبحث خود صحبت میشود . فوج چگنی قزوین درعهد ناصری تحت فرمان نصرت‌الملك وسرهنگ صادق‌خان چگنی بوده است .

## کردهای قزوین

درمورد کردهای ساکن سرزمین قزوین ، آقای دکتر ورجاوند آورده است که الواراکراد به‌احتمال « درعهد شاه‌عباس بزرگ به‌این حدود کوچ داده شده‌اند ، زیراکه درعهد این شهریار صفوی ، بجهات مختلف امر تغییر مکان دادن ایلات رواج داشته است . درباره زمان کوچ این گروه برخی نیز دوران آغامحمدخان قاجار را ذکر میکنند » .

باید گفت‌که طوایف کرد در دهستانهای تارم ، قاقزان، دودانگه ، رودبار ، الموت،کوهپایه ، بشاریات، وبشکلده مستقر شده‌اند ومدتها دارای‌زندگی‌چادرنشینی بوده وییلاق و قشلاق می‌نمودند ولی بعدها گروه بسیاری از آنها در دهات مختلف مستقر میشوند . بااینحال هنوز جمعی از آنها بین ناحیه ییلاق یعنی قاقزان واطراف جاده قزوین‌ـ رشت و دامنه‌های البرز وقسمت قشلاق یعنی ناحیه تارم ، سواحل

---

۱ـ ص ۱۷ تا ۲۱ ملحقات مطلع‌الشمس

رودخانه شاهرود وخاك عمارلو[1] در رفت وآمد هستند.[2] »

محقق گرانقدر آقای گلریز آورده است که : معلوم نیست کردها چه هنگامی به‌سرزمین قزوین کوچانده شده‌اند ؛ حتی رؤسای آنها نیز نمیدانندکه درچه دوره و به‌چه علت و درچه تاریخ آنهارا به‌این ناحیه آورده‌اند . بعضی عهدشاه عباس بزرگ وبرخی دوران نادرشاه وگروهی نیز زمان آغا محمدخان قاجار را حدس میزنند ؛ ظاهرا پیش از دوران قاجاریه آنها راکوچانده‌اند که انتقال آنها درخاطره‌ها نمانده و درتاریخی هم ذکر نشده درصورتی‌که اگر در زمان آغامحمدخان آنهارا به‌این‌شهرستان آورده بودند درخاطر مردان آنها سینه به‌سینه محفوظ میماند وهم درتاریخ قاجاریه ذکر میشد ..

طوایف اکراد عبارتند از : باجلان، بهتوئی، پاپلی، چگنی، جلیلوند، رشوند ، غیانوند ، کاکاوند ، کرمانی، مافی .

خوانین این طوایف جز کاکاوند تمامی درشهر ( قزوین ) مقیم بودندکه اکنون‌نیز اولاد آنها درشهر ساکن‌اند. درمیان اکراد عده‌ی طوایف چگنی وغیانوند ازدیگرطوایف بیشتر است ولی این دوطایفه از حیث جمعیت تقریبا بایکدیگر مساوی هستند و در یك ردیف قرار دارند .

طایفه چگنی عبارت از تیره‌های زیر است :

بهادیوند ، بابائی، پاپائی[3]، پیرمردوند، پیر قلی‌وند، پاچناری، خرکانی، درویش وند، کل‌وند، گوگیر، گودرزوند ، مال‌امیر، میرخواند، مختاروند، نظامی‌وند که در دهات ذیل‌که جزو دهستان‌های اقبال و قافزان وتارم است سکونت دارند .

آق‌دوز ، اوچ‌تپه ، اوزون‌دره ، الك ، اورگن ترك ، اورگن معلم‌خانی، چشمه غلامعلی، پاچنار ، چالقوج ، چویدر ، چوره ، حصار دلیجان ، خرمن سوخته، خرکان زاکان، زرتك ، سلطان آباد ، شاه‌خانی، شاربس، قطن‌آباد ( مزرعه جمجرد ) ، قره‌داش، کوشکك، گورگن، محمودآباد علمخانی، مرتضی‌آباد ( مزرعه کیخنان ) ، مزرعه

---

۱ـ درمورد ایل عمارلو درتیشابور و قوچان وگیلان درجلد اول توضیحات مفصل داده شده است .

۲ـ سرزمین و مردم قزوین ـ دکتر پرویز ورجاوند ـ تهران ۱۳۴۹ـ ص ٤٥٦ .

۳ـ پاپلی شاید بوده ؟

له‌گنبد ، همت‌آباد و نه‌در .

قسمتی از چگنی‌ها دردهات ذیل ساکن‌اند وقشلاق وییلاق نمیروند :

اوزون دره، آله، چوره، چشمه غلامعلی، حصاردلیجان، خرمن سوخته، خرکان، زکان، زینك، سلطان‌آباد، شاریس، قره‌داش، کوشکك ( سعیدآباد ) ، گورکن، محمود آباد علم‌خانی، مرتضی‌آباد ( مزرعه کیختان ) همت‌آباد .

ساکنین سایر آبادیها درتابستان به‌نقاط سردسیر و در زمستان به‌نواحی گرمسیر میروند . ییلاق آنها درحدود ریحان‌دره ، خرکان، وچشمه کره و کوههای ملاسوره قافزان است وقشلاق آنها پیرامون اورگن معلم‌خانی وقرانیکان پاچنار، جن‌دره و حدود خاگینه تارم وزرینه خانه، کنار رودخانه‌ی شاهرود است .

جمعیت کلیه‌ی تیره‌های چگنی درحدود ۹۰۰ الی ۱۰۰۰ خانوار است[1] . رئیس آنها اکنون ( کتاب درسال ۱۳۳۷ به‌چاپ رسیده است ) آقای محمدتقی چگنی‌سرتیپ فرزند مرحوم محمدرضاخان سرتیپ است‌که یکی‌از معاریف شهر ومرد سلیمی‌است.

طایفه غیاثوند : از تیره‌های ذیل تشکیل میشود .

درویشوند ، کماسی یاکیماسی، سلخوری یا سرخوری، محمدبیگی .

و در دهـات : اسبوین، انجلیق، امیرآباد ، امیرامجد ، پشام ، تـوت‌چال، تیاندشت، تله‌جین، جرن‌چاك ، چلك، خـروس، خرکنار ، داغدشت، سنگ‌چاله ، غیاث‌آباد ، قانشاربلاغ ، قزقلعه ( قره‌دره ) ، کاکـوهسـتان، کاوند، ککه‌جین‌دره ، کشکورقره‌چم ، گشنه‌رود ، گورد ، گندم‌چال، گوراندشت بزرگ، گوراندشت‌کوچك، مزرعه‌ی زردچشمه ، مزرعـه‌ی محمودی، میانج ، واقـع در دهستان‌های اقبال و رودبار وقافزان سکونت دارند. عده‌ای ازسکنه مزبورکه ملتزم ییلاق وقشلاق نیستند در آبادیهای ذیل ساکن‌اند :

پشام ، تیاندشت، غیاث‌آباد ، قانشاربلاغ ، قزقلعه ، کاکوهستان، ککه‌جین‌دره، کشکور قره‌چم ، گشنه‌رود ، گورد ، مزرعه‌ی محمودی، میانج .

---

۱ــ چگنی‌ها در دره شاهرود به‌کشت برنج ــ گندم وجو و درییلاق فقط به‌گندم وجو میپردازند و تعدادی نیز گاو وگوسفند پرورش میدهند . ( درکتاب جغرافیای نظامی ایران تعداد آنها ۱۵۰۰ خانوار ذکر شده است ) ــ دکتر ورجاوند ص ٤٥ .

بقیه‌ی سکنه‌ی دهات مذکور درفوق تغییرمکان میدهند ، ییلاق آنها درفشال وتلمبه‌سر ۱۲ کیلومتری توت‌چال وسوخته چناراست زمستانها نیز برای قشلاق به‌شیرین‌سو وقره دره (عمارلو) وشارلق وارس‌آباد ، وچهارتاقی وگزوان (تارم) وکنار رودخانه شاهرود وکاکوهستان وتوتچال ( رودبار ) وپل‌انبوه وملاعلی ( مقصود دره‌ی ملاعلی است در راه قزوین به‌منجیل ) میروند . بعبارت دیگر ازپل انبوه تاپل لوشان سکونت دارند یا درحرکتند .

جمعیت طایفه غیاثوند[1] درحدود ۸۵۰ تا ۹۰۰ خانوار است رؤسای این طایفه که معاصر بوده‌اند مرحوم حاجی‌خان سالار حشمت است‌که بعداً ملقب به‌غیاث نظام گردید . پس‌از وی پسر ارشدمشارالیه عزت‌الله غیاثوند ( امیرامجد ) عهده‌دار ریاست این طایفه است .

طایفه‌ی کاکاوند : این طایفه مسکنشان در دهات قاقزان است و درآنجا ثابت‌اند وییلاق و قشلاق نمی‌کنند . دهات محل سکونت آآنها عبارتست از :

آیک‌لو ، اربط‌دره ، باینه‌شاه ، جرندق ، سولیدره ، عاشق حصار ، قاسم‌آباد ( ینگی قلعه ) قره‌کوسه‌لر ، قلعه قره داش ، هفت صندوق[2] . جمعیت آنها درحدود ۴۲۰ـ۴۵۰ خانوار است .

رئیس این طایفه دراوایل مشروطه « مسیح‌خان کاکاوند » بودکه ازطرف محمد علی‌میرزا برای جلوگیری از مجاهدین گیلان با عده‌ای سوار وتفنگچی درسال ۱۳۲۸ هجری‌قمری به‌قزوین آمد ودر دوکاروانسرای واقعه‌ای بیرون دروازه رشت‌استقرار یافت .

شبی‌که مجاهدین گیلان به‌قزوین حمله کردند از اول شب تا نزدیک به‌ظهر روز دیگر باآنها به‌سختی می‌جنگید وتا فشنگ داشت از مدافعه کوتاهی نکرد ، آنگاه تسلیم شد ومدتی زندانی بود . پس‌از استقرار مشروطیت مرخص شد وچندسال بعد مرحوم شد . پس‌از وی پسرش ایلخانی‌که او نیز مرد دلیری بود ریاست طایفه را داشت .

---

۱ـ گفته میشود در زمان آقا محمدخان قاجار چهارصد خانوار ازاین طایفه به‌سرپرستی و ریاست خلف نام از کرمانشاهان و لرستان به‌قزوین کوچ داده شده‌اند ـ گلریز .

۲ـ گویش این مردم لک است ولی به‌ترکی نیز صحبت میکنند . ورجاوند ـ ص ۴۵۷ .

وی نیز درگذشته ، اینك احمدخان پسر ایلخانی ریاست این طایفه را عهده‌دار است .

از معاریف این طایفه سرکار سرهنگ ابوالقاسم کاکاوند است که مدتها در اداره مالیه گیلان خدمت میکرد ، سپس داخل دیویزیون قزاق شد و درکودتای سیدضیاءالدین به‌ریاست دفتر وزارت جنگ منصوب شد، سپس به‌لشکر یکم مرکز منتقل گردید وسالها رئیس دارائی لشکر مزبور بود . اکنون چندین سال است ریاست دایره بازنشستگی افسران ارتش و ژاندرمری را دربانك سپه عهده‌دار است واز مامورین فعال و درستکار این مؤسسه بشمار میرود .

باید دانست که طایفه کاکاوند همگی دارای آئین علی‌اللهی هستند .

**طایفه مافی** : طایفه مافی که عده آنها درحدود ۲۰۰ الی ۲۵۰ خانوار است در دهات باقرآباد ، حاج‌تپه ، حسین‌آباد رکنی، حسین‌آباد مافی، میان پالان وپاپلی‌کردها ( از دهستان بشاریات ) ومیانکوه ( فشکلدره ) سکونت دارند .

گرچه این طایفه عده‌شان نسبتاً کم است لیکن اشخاص بزرگ ورجال نامی و دانشمند ازمیان آنها برخاسته‌اند ، مانند مرحوم حسینقلی‌خان نظام‌السلطنه مافی که یکی از رجال‌کاردان وفاضل عصراخیر ایران بود وعلاوه براینکه در زمان‌ناصرالدینشاه و مظفرالدینشاه عهده‌دار مشاغل عمده دولتی از فرمانداری واستانداری و وزارت شد دارای نشانها و امتیازات فراوان و رتبه‌ی امیرتومانی [ سپهبدی ] بانشان وحمایل آن نیز گردید . هنگام مهاجرت وکلای مجلس درجنگ جهانی نخستین ( ۱۳۳۶ قمری) نیز حکومت ملی به‌ریاست معظم‌له درکرمانشاهان تشکیل گردید ...

همچنین برادر آن مرحوم محمدحسن‌خان سعدالملك که وی نیز مشاغل مهمه داشته وبمقام امیرتومانی بانشان وحمایل آن نائل گردیده ومرحوم حیدرقلی‌خان برهان‌الدوله برادر دیگر نظام‌السلطنه که سرتیپ کریمخانه و دارای مشاغل مهمه و عدیده بوده است ومیرزا مهدی‌خان سعدالملك پسر محمدحسن‌خان که درشهرداری تهران پست مهمی داشت ومرحوم میرزا هاشم محیط مافی مدیر روزنامه‌ی وطن که مشغول نوشتن تاریخ انقلاب مشروطیت ایران بود ( دانسته نشدکه آیا تاریخ مزبوررا به‌انجام رساند یا خیر ؟ ) .

همچنین عده‌ای ازافراد این طایفه پزشك ودندان‌پزشك وافسر ارتش‌می‌باشند...

مرحوم نظام‌السلطنه (مافی) درقزوین کنار خیابان تبریز حیاطهای مفصل بیرونی

واندرونی واصطبل وغیره داشت . ظاهراً قریه نظام‌آباد واقعه دریك فرسنگی مغرب قزوین کنار جاده‌ی رشت نیز از محدثات وی باشد . الحال فرزند آن مغفور ( نظام‌السلطنه‌ی کنونی) مقام سناتوری دارد واز رجال یك‌نفس وخیرکشور محسوب‌میگردد.

طایفه‌ی مافی در دهات سابق‌الذکر ساکن[1] وبه‌کارهای کشاورزی و دامپروری میپردازند .

طایفه رشوند[2] : این طایفه در دهات رودبار سکونت دارند . آبادیهائی‌که محل سکونت آنها می‌باشد عبارتست از : تنوره ، کیاکلایه ، لات‌اندره ، مدان، هرانك ( درمدان نصف سکنه و درکیاکلایه سه‌خانوار رشوند ساکن است ) .

کلیه جمعیت طایفه رشوند درحدود ۸۰ خانوار است ...

در دوره معاصر رؤسای آن محمد علیخان سالار سعید بود وپس‌از وی جعفر رشوند پسر مشارالیه ریاست این طایفه را برعهده دارد . رفتار آنها نسبت برعایا روبهمرفته خوب نبوده وهمواره باشکایات توام بوده است . »[3]

آقای گلریز درصفحه ۹۳۸ مینودر ، درمورد وجه تسمیه‌ی رشوند گفته است: « می‌گویند رشوند دراصل « رشمه‌بند » بوده وازکثرت استعمال رشوند شده ( رشمه RESHMA درگرماجی بمعنای طناب ظریف و رنگارنگی گفته میشود که سابق بجای کمربند ازآن استفاده میشد . گاهی نیز بعنوان ترك‌بند اسب بکار میرفت . توحدی ) .

معروف است این طایفه را از پیرامون هرات به‌قزوین کوچ داده وآنها را در رودبار خاکی وتخته قاپی ( روستانشین ) کرده‌اند . رؤسای این طایفه ظاهراً در ردیف سرکردگان سوار بوده‌اند .

یکی‌ازآنها بنام برخوردارخان درجنگ بااوزبکها موفقیتی بدست آورده، گروهی

---

۱ـ هانری‌فیلد جمعیت مافی قزوین را ۶۰۰ خانوار ذکرکرده است . مردم‌شناسی ایران ـ هانری‌فیلد ـ ترجمه فریار .

۲ـ نگارنده معتقد است طایفه‌ی رشوند ساکن قزوین ازایل رشوانلو کرمانج خراسان باشد که از هرات به‌آنجا کوچانده شده باشند . توحّدی .

۳ـ مینو دربارةالجنة قزوین ـ سیدمحمدعلی گلریز ص ۸۵۹ .

را اسیر میکند ، درمیان اسرا اسکندربیگ نامی بوده است ... »[1]

هانری‌فلیز آورده است‌که : « ایل رشوند بیشتر ده‌نشین و درناحیه رودبار الموت سکونت داشتند ودهات آنها عبارت بود از: ده دوشاب، حسن‌آباد، شهرستان، معادآباد ، درالحق، چرش‌دره و دهکده‌های دیگر در رودبار و بدشت، دزدکسار ، محمودآباد ، شترخان ، مدن، هرانك، سفیدر وآوج درالموت[2] .

ایل مرکب بود از ۱۵۰ خانوار درالموت و ٤۰۰ خانوار در رودبار ، درالموت ترکی و در رودبار کرمانجی حرف میزدند . گفته میشودکه این قبیله دراواخر قرن هفدهم از بلخ وبخارا مهاجرت کردند ویك شعبه ازآنها درخراسان استقرار یافت .»[3]

« طایفه جموش گزك وکلهر : محل سکونت این طایفه[4] درتارم ، دهات : امیرآباد، انجلین، جموش گزك یا شاه‌ورن[5]، ورزنده است. عده جمعیت این طایفه در حدود (۲۵۰) دویست وپنجاه خانوار است . ییلاق آنها درتابستان کوههای امیرآباد و مزرعه یا مرتع شام دشت وکوههای زرند است و زمستان‌ها در دهات مذکور بسرمیبرند . عده‌ای هم برای ییلاق به‌کوههای والایش از توابع ابهر میروند .درشهر [ قزوین ] ازاین طایفه کسی نیست و درمیان آنها اشخاص برجسته ومعروفی سراغ نکردیم .

طایفه بهتوئی : عده‌ای ازاین طایفه درقریه مرك ( به‌کسرمیم ) رودبار سکونت دارند عده آنها در حدود ۲۰ الی ۳۰ خانوار است . قسمتهائی نیز در دهات خرقان

---

۱- جنوذر ـ گلریز ص ۹۲۸ـ شرح ماجرای رفتار اولاد برخوردارخان با اولاد اسکندرخان را در همین مقرك ملاحظه فرمائیدکه رفتار مالك بابنده درچهارچوب قانون اسلام بوده است . ورجاوند نیز آنرا عینا نقل کرده است . ص ٤۵۸ .

۲- مؤلف مینودر آورده است‌که : « رشوندها وشبانوندها علاوه از فارسی وتالی، کردی و ترکی هم میدانند » ص ۹٤٦ .

۳- مردم‌شناسی ایران- هانری فیلد- ترجمه دکتر عبدالله فریار- چاپ تهران ۱۳٤۳ ص ۲۰٤ .

٤- آقای گلریز درمورد این دوطایفه دچار اشتباه شده وآنها را یکی دانسته است ، درصورتیکه جموش گزك شامل بزرگ ایل کردان زعفرانلوی خراسان است ، وکلهر ایل دیگری ازکرد . این دوایل‌سالها درجنوب قفقاز میزیستند وهنگام انتقال به‌خراسان بقایائی ازآنها درقزوین بجا مانده‌اند .

۵- شاید این محل را یکی از شاهان به‌آنها داده است‌که : شاه ورین نامیده شده است .

و زهرا ودشتبی پراکنده‌اند. رئیس معروف آنها مرحوم اسدخان‌بهتوئی بودکه‌سالهاست فوت کرده واکنون رئیس ندارند وبیلاق و قشلاق نمیکنند وکلیه جمعیت این طایفه به یکصدوپنجاه خانوار میرسد .

طایفه جلیلوند : افراد این طایفه در دهستان قاقزان سکونت دارند وبیلاق و قشلاق نمیروند . اسامی دهات آنها چنین است :

آقچه‌کند ، باشکل ، قره‌باغ ، پنگجه پائین. عده‌جمعیت آنها درحدود ۱۵۰ الی دویست خانوار است . رئیس این طایفه درآغاز مشروطه ، خسروخان بود . زنی‌داشت مردصفت ورشیده موسوم به «خانم خانمها» زنی بااستعداد بود وهرگاه مقتضی‌میشد قطار بسته فشنگ برمیداشت وبه‌میدان جنگ میرفت . خسروخان بواسطه این زن کلانتر ، عنوانی پیداکرد و درجرگه اشخاص معتون [ صاحب اسم ورسم ] قرارگرفت، اما طولی نکشیدکه زن وشوهر مردند . دوپسر آنها حبیب‌الله‌خان و عزیزالله‌خان نتوانستند جای پدر را بگیرند ...

اکنون جز سرهنگ جلیل‌وند افسر شهربانی سرشناس دیگری را ازاین طایفه نمی‌شناسیم .

طایفه یمنی : این طایفه درقریه الن قیه[1] ساکن هستند وعده آنها درحدود ۱۰۰ خانوار است و رئیس معروفی ندارند .

طایفه ولی‌یاری : درقریه‌ی گلج نارم ساکن‌اند . عده آنها تقریباً ۱۱۰ خانواراست. عده کمی ازآنها زمستان درکنار ده ساکن میشوند ودرتابستان برای بیلاق به‌ارتفاعات حسن‌آباد میروند .

طایفه باجلان : این طایفه در دوآبادی اسماعیل‌آباد ونادرآباد ( اقبال ) سکونت دارند و بیلاق و قشلاق نمیکنند . جمعیت آنها درحدود ۴۰ـ۴۵ خانوار است . ظاهراً رئیس وسرشناسی ندارند .

طایفه کرمانی : طایفه کرمانی درقریه لوله جرد یا مالی‌آباد ( بشاریات ) ساکن است . بیلاق و قشلاق نمیکنند . عده نفوس آن ۴۰ الی ۴۵ خانوار است وسرشناسی ندارند .

---

1— Alanqaya

درسال ۱۳۱۰ خورشیدی | زمان رضاخان پهلوی | تعداد ۲۰۲۰ تن از اکراد آرارات را به‌قزوین کوچاندند وآنها را درتمام دهات قزوین ازیك خانوار تا پنج خانوار بنابه استعداد هرآبادی امکان دادند چون کوچ‌دادن وامکان آنهـا از روی بررسی و مطالعه وتدارك نیازمندی‌های آنها نبود نه‌سرمایه ومصالح زراعتی داشتند ونـه از کشت وزرع آگاه بودند ، بحکم اجبار سالها به‌سختی گـذراندند[1] . عاقبت پس‌از شهریور ۱۳۲۰ تمامی‌آنها گریختند و به‌محل‌های نخستین خود باز گشتند ، اسامی ایره‌های مزبور چنین بود :

قندگانی، حیدرانلو، ساکانی، قزلباش،مردکانلو[2]، بلوکانی، بلخکانی، حکانی ، حلجی، قادری، حوقلی، شیخی، زیلانی، حسینلو، کشکولی، ترکی‌خانی، عباس‌آقا، سفاری، رحمانی، ملچکانی، بوره، بلخکانی‌بوری . »[3]

## کردهای زیك پاسداران مرزهای شرقی ایران

با نگرشی به‌تاریخ پرفراز ونشیب ایران می‌یابیم که همواره درطـول سالیان و قرون متمادی مرزهای گسترده شرقی ایران از بندرعباس وتنگه هرمز گرفته تاکرمان و سیستان وبلوچستان وخراسان تا سمرقند وبخارا ازعهده‌ی دلاورمردان جانباز کرد

---

۱ـ جباران وستمگران تاریخ ایران ودیگر ممالك گردنشین همواره کوشیده‌اند با تبعید وکشتار و نفی‌بلد وجابجاکردن ویراکنده نمودن کردها درمیان سایر اقوام ومثل نسبت به‌نابودی آنها اقدامی قاطع عمل آورند ، اما کردها تاحدّ ممکن توانسته‌اند با حفظ خصوصیات نژادی ومیراث فرهنگی خود دربرابر این ظلم وستمها پایداری نموده شخصیت خویش را درسینه‌ی تاریخ مالبوط و محفوظ دارند . رضاخان تنها نسبت به‌تبعید کردهای مکری به‌قزوین اقدام نمود ، بلکه نسبت به‌کردهای خراسان ، از جمله شجرانلوها ، سیفکانلوها ، وناماتلوها و ... نیز چنین دویه‌ی ستمگرانه‌ای دربیش گرفت وآنهارا به‌گلپایگان و بندرعباس تبعید نمودکه پس‌از اخراج آن ستمگر از ایران ، آنها نیز توانستند دوباره به‌خراسان باز گردند . الملك یبقی مع‌الکفر ولایبقی مع‌الظلم .

۲ـ بقیه‌ی مردکانلوها درقوچان می‌باشند .

۳ـ مبتنی در بابالجنة قزوین ـ سید محمدعلی گلریز ـ چاپ‌دانشگاه تهران سال۱۳۲۷ ص ۸۶۱ .

بوده است .

در روزگاری‌که پیشدادیان وکیانیان برایران حکومت میکردند ، چون مرزهای شرقی ایران‌که تا سند وپنجاب گسترش داشت ازسوی اقوام وملل مجاور درشرق این نواحی مورد تاخت وتاز قرار می‌گرفت، کردها ماموریت یافتندکه به‌این تجاوزات خاتمه دهند .

پهلوانان باستانی ایران از جمله نریمان وسام که نیاکان رستم پهلوان معروف شاهنامه هستند با ایل وتبار و سپاهیان خویش به‌این مرزها گسیل شدند وبخوبی از عهده‌ی ماموریت خویش درحفظ و نگهداری مرزهای شرقی ایران برآمد، دماغ متجاوزین را به‌خاك مالیدند .

ازآنجاکه تولد رستم درشهر زابل‌جدید[1] درولایت‌سیستان انجام‌گرفت،به‌رستم زابلی وسیستانی معروف گشت . کردهای کولائی که امروز در زابلستان بسر میبرند و زبان کردی را فراموش کرده‌اند به‌احتمال قریب به‌یقین از بقایای همان کردهای اولیه هستندکه بهمراهی و فرماندهی نیاکان رستم وارد این سرزمین شدند. کردهائی‌که امروز درکلات و کوئیته پاکستان بسر میبرند و در سرنوشت تاریخی این منطقه نقش حساسی دارند بدون تردید بقایای همان کردها هستند . کردهای خانس دیگر شاهدی براین مدعا خواهند بود .

جبال بارزان کرمان محل اسکان و دامداری کردهای بارزان درآن روزگار بوده است . بار دیگر در زمان ساسانیان بویژه در زمان خسرو پرویزکه مرزهای شرقی ایران از سوی اقوام مهاجم هیاطله مورد تاخت وتاز وتخریب قرارگرفت بهرام‌چوبین (یعنی بهرامی‌که ازنسل‌پدر چوبان خود به‌سپهسالاری ارتش ایران نایل شده بود ) ماموریت یافت آنها را سرکوب کند . رفتار ناهنجار خسرو پرویز دراین‌سری از جنگهای ایران باهیاطله را خوانندگان عزیز درشاهنامه فردوسی مطالعه فرموده‌اندکه موجب طغیان وشورش بهرام میگردد و سرانجام خسروپرویز از بهرام شکست خورده

---

۱ـ نام قدیمی زرزابلستان بقول تاورنیه « باروبامیسوس » ویازدهمین ایالت ایران بوده است . کتاب تاورنیه ترجمه ابوتراب نوری ص ۵۵۵ .

و به‌روم فراری میشود ، بهرام برتخت سلطنت می‌نشیند، اما خسروپرویز باگرفتن کمك از امپراتور روم بار دیگر بربهرام گرد پیروز میگردد .

پس‌از هجوم اعراب به‌ایران که کردهاآنهارا«تازیان»[1] نامیدند تمام سرزمین‌های ایران از جمله نواحی شرقی به‌تصرف تازیان درآمد، لکن سالیانی چند نگذشته بود که مردم خراسان به‌فرماندهی‌ابومسلم خراسانی‌پرچم استقلال میهن را برافراشتند و کردها بویژه درجنگ زاب‌که منجر به‌سقوط دولت ستمگر اموی شد نقش اساسی داشتند .

در روزگاری‌که مملکت ایران بین امرای مغول و سلجوق تکه پاره شده بود ، شاه اسماعیل صفوی ازخطه آذربادگان‌سربرافراشت وبازکردها بویژه ایل چمشگزك بهرهبری رستم‌بیگ‌که در دیاربکر وارض‌روم اسکان داشتند اولین مردمی بودندکه به‌یاری شاه جوان ایران برخاستند و دربی‌دبزی اساس استقلال ایران نقش مهمی‌ایفا کردند وهمین کردها بودندکه بعداً برای پاکسازی خراسان از زیر سلطه‌ی ازبکان و مغولان به‌خراسان آمدند وکردهای قرامانلو تحت فرماندهی بیرام‌خان از نخستین آنها بودند .

در روزگار شاه‌عباس که سرتاسر نواحی شرقی آشفته بود، اداره‌ی آن به‌عهده‌ی نامدار مردی چون گنجعلی‌خان زیك از کردهای‌زیك قرارگرفت و اوتوانست باهمکاری کردهای زیك و زنگنه وتکلو[2] مشرق ایران‌را امنیت‌بخشد ودر رفاه وآسایش مردم و عمران وتوسازی نواحی تحت حکومت خویش همت گمارد . تا آنجاکه پس‌از گذشت چهارصد سال دانشمند ومورخ نامداری چون دکترباستانی پاریزی‌یکی‌از مهمترین آثار خویش را بنام « گنجعلیخان » منتشر ساخته است‌که نگارنده با بهره‌گیری از این کتاب ارزشمند که درآن خدمات و فداکاریهای گنجعلی‌خان درعمران وآبادی وامنیت کرمان مورد بحث قرار گرفته است ، مختصر اشاره‌ای به‌اقامت کردان زیك درشرق ایران بعمل می‌آورم .

---

۱ـ تازی درکردی بمعنای برهنه است وتازیان یعنی برهنگان .

۲ـ کردهای تکلوکه امروز نیز بقایای آنها درنواحی تربت جام بسرمیبرند منسوب به‌تکله پسر مزار اسب میباشندکه بدست هلاکوخان مغول کشته شد .

## گنجعلی‌خان زیك فرمانروای سرزمین‌های شرقی ایران

استاد باستانی‌پاریزی تحت عنوان «گنجعلی‌خان حاکم کرمان» آورده است‌که:

« آن روزهایی‌که عباس میرزا ( شاه‌عباس بعد ) درهرات تحت‌نظر بود [ چون ایلات وطوایف مستقر درخراسان قصد داشتند عباس میرزا را به‌سلطنت بنشانند و پدرش سلطان محمد خدابنده را از سلطنت برکنار کنند، که کردند ] ، گنجعلی‌بیگ از امرای زیك در « جرگ خدام مخصوص ومعتبر درگاه‌شاهزاده منخرط بود واز کمال کاردانی به‌هر خدمتی‌که مامور شدی حسن‌کفایت ظاهر کردی . »

قراربود بدستور شاه‌اسماعیل دوم [ که به‌یاری خواهرش پری‌خان خانم دختر سیاستمدار شاه تهماسب بیش از سلطان محمد پدر شاه‌عباس به‌سلطنت رسید ] عباس‌میرزا هم مثل سایر شاهزادگان [ صفوی ] به‌قتل برسد[1] . [ اما درآنروزکه باید عباس‌میرزا درخراسان‌کشته میشد ] خبر مرگ شاه رسید[2] . (۹۸۵ قمری—۱۵۷۷ م) وعلیقلی‌خان شاملو ومرشد قلی‌خان استاجلو وهمین گنجعلی‌بیگ، شاهزاده را حفظ کردند وبعدها اورا بطرف پایتخت حرکت دادند ــ درمشهد بودکه مرشد قلی‌خان[3] ــ لقب خانی به‌گنجعلی داد واو گنجعلی‌خان شد .

شاه‌عباس همیشه به‌گنجعلی‌خان احترام میگذاشت و اورا «بابا» خطاب میکرد.

گنجعلی‌خان از ۱۰۰۵ هـ (۱۵۹۶ م ) تا ۱۰۳٤ هـ (۱٦۲٤ م) حاکم کرمان بوده است وپس‌از او نیز پسرش [ علیمردان‌خان ][4] حکومت کرمان را داشت . حوزه حکومتی گنجعلی‌خان از مرز فارس تا سرحد قندهار کشیده میشد وتمام کرمان [ از بندرعباس وتنگه‌ی هرمزکه آنزمان جزو ایالت کرمان بودند گرفته ] وبلوچستان و قائنات وسیستان را دربر میگرفت .

---

۱ــ برای اطلاع بیشتر ازاین وقایع به‌مآلم آرای عباسی وکتب تاریخی این دوره مراجعه فرمائید .

۲ــ شاه اسماعیل حدود دوسال سلطنت کرد .

۳ــ مرشد قلی‌خان‌له شاه‌عباس درخراسان بود وپس‌از رسیدن شاه‌عباس به‌سلطنت به‌مقام صدراعظمی ایران رسید وچون شاه از قدرت وی بیمناك بود اورا سربه‌نیست کرد .

٤ــ آنچه راکه داخل گروشه رفته است، برای توضیح بیشتراز سوی نگارنده ( توحّدی ) می‌باشد .

حکومت بم وبلوچستان را **شاهقلی‌بیگ تملو زیك** از بستگان گنجعلی‌خان به‌عهده گرفت ــ گنجعلی‌خان از امرائی است که در زمان او اقدامات بسیار اساسی ومهمی درکرمان شده است . تمام راهها که به‌دریا ختم میشد امن وامان شد وتجارت رونق گرفت . باهمه‌ی اینها گنجعلی‌خان باسپاه کرمان دربیشتر لشکرکشیهای شاه‌عباس هم شرکت داشته است چنانکه در ۱۰۰۶ هـ (۱۵۹۷ م) از طریق طبس به‌جنگ ازبکان رفت و درسال ۱۰۱۱ هـ (۱۶۰۲ م) برای دفع عبدالباقی‌خان ازبك خودرا به‌خراسان رسانید[1] ... هم درسال ۱۰۱۳ هـ (۱۶۰۴ م) برای جنگ با عثمانیها به‌آذربایجان رفت[2] ونا دریاچه وان رسید ... [ این جنگ تاسال ۱۰۱۶ هـ (۱۶۰۷ م) طول کشید وبه‌پیروزی ایران انجامید . ]

گنجعلی‌خان در ۱۰۲۰ هـ (۱۶۱۱ م) به‌بلوچستان لشکر کشیده وقلعه ... (بمپور) را گرفت وامرای بلوچ را به‌گروگان جابجا کرد و دراین جنگ « چهل‌هزار گوسفند و هزار شتر بدست امرای لشکر [ زیك ] افتاد ومکرانیها به‌کرمان منتقل شدند[3] ...

در ۱۰۲۵ هـ (۱۶۱۶ م) باز عازم گرجستان وجنگ باعثمانی شد واین همان جنگی است که به‌روایتی دران « قریب دویست هزار اسیر گرجی بدست غاریان‌دیندار افتاد وقریب سی هزار بیدین به‌تیغ بیدریغ کشته شدند » و « بسیار ناهیدپستان در دست بهرام سیرتان فضیحت شد وبسا پری پیکرکه دربستر دیوان ، دارالمرز فضاحت یافت . »[4]

درسال ۱۰۲۸ هـ (۱۶۱۸ م) که شاه‌عباس عازم قندهار شد ، گنجعلی‌خان نیز باأو بود و درهمین وقت بودکه حکومت قندهار ولوایع را هم به‌ایالت پناه گنجعلی‌خان حاکم کرمان التفات فرمودند . »[5]

---

۱ و۲ و۳ــ عالم‌آرای عباسی ٤١٤ تا ص ٦٢٠ و ص ٦٧٠ و ٦٨٢ تا ص ٨٥٢ .

٤ــ مدرك فوق صفحات ٨٩٨ ؛ ٩٠١ــ٩٠٢، ٩٠٤، ٩٠٧، ٩٥٨ تا ١٠٤١ و روضة‌الصفا ناصری ج ٨ ص ٤١٩ــ درنقاوة‌الآثار نیز آمده است‌که : « امارت دستگاه گنجعلی‌خان کرد مصحوب لشکری اندك مدد بجانب مشهد رفت » درجنگهای گیلان نیز « گنجعلی‌خان کرد ... طبع توجه به‌دیلمان برافراشته بود . ص ٤٢ گنجعلی‌خان ــ باستانی پاریزی ص ٤٤٨

٥ــ احیاءالملوك ص ٤٤٤ .

از گنجعلی‌خان وپسرش علیمردان‌خان آثار بسیار ارزنده ونیکی بجامانده است که از جمله آب انبار کرمان وحمام وبازار وقناتها و باغهای متعدد بود وهست که چون استاد باربری کتاب ۵۰۳ صفحه‌ای گنجعلی‌خان را به‌شرح این اوصاف حمیده و اقدامات ارزنده اختصاص‌داده است ، از تکرار آن خودداری میشود وجویندگان این قسمت ازتاریخ وخدمات شایسته کردها به‌ایران را به‌کتاب مذکور حواله میدهیم .

مؤلف عالم آرای عباسی درمورد درگذشت گنجعلی‌خان آورده است که :

« گنجعلی‌خان بیگلربیگی قندهار، وی از طایفه زیك است از عشایر اکراد و اونیز ملازم قدیم حضرت علی | شاه‌عباس | بود که دراوان‌طفولیت‌وایام اقامت دارالسلطنة هرات درخدمت بوده و درایام فرماندهی جلوس‌همایون‌به‌حسن خدمات ومردانگی‌ها که درفتور او زبکیه خراسان و محاربات‌آن طبقه از او صدور یافته بود به‌مراتب علیاء خانی ولقب ارجمند بابائی یعنی پدری‌ترقی نموده قریب به‌سی‌سال من حیث‌الاستقلال حاکم وفرمانروای دارالامان کرمان بود و آثار عدالت و رعیت‌پروری بظهور می‌آورد و دراین عهد حاکم دارالقران قندهار بود.

دربن سال[1] شبی‌بربالای ایوان ارك‌قندهار درسریری‌که بامحجرایوان‌تکیه‌داشته خوابیده بوده، محجر[2] سستی پذیرفته او درمیان خواب وبیداری از سریر نطع‌خزیده

---

۱ـ سال ۱۰۳٤ قمری برابر ۱٦۲٤ میلادی .

۲ـ نرده‌ی چوبی کـه درپشت بام کار گذاشته میشدکه از افتادن انسان به‌پائین جلوگیری کند که برای گنجعلی‌خان اقدامی نکرد .

به‌پائین افتاد و ودیعت حیات به‌قابض ارواح سپرد . بعداز زمانی دراز خدمتکاران واقف شدند . پسرش علیمردان‌بیگ نعش پدر را از قندهار به‌مشهد مقدس معلی‌نقل نموده در روضه‌ی مقدس رضویه مدفون گردید . چون خبر وفاتش به‌عرش‌اقدس رسید، علیمردان‌بیگ مزبور در ازاء حقوق خدمت قدیم‌والد بجای پدر به‌رتبهٔ خانی وایالت قندهار سرافرازی یافته بابا ثانی لقب یافت »[1]

استاد باستانی پاریزی آورده است‌که : « گنجعلی‌خان پسران متعدد داشت ، یکی از پسرانش بنام شاهرخ خان درجنگ کارتیل [ درگرجستان درسال ۱۰۱٤ قمری] از اسب درافتاده و درگذشته بود . علیمردان‌خان مستقلا حکومت قندهار یافت وشاه [ عباس ] لقب پدرش راکه «بابا» بود، به‌او نیز داد و اورا بابای ثانی خطاب میکرد .

گنجعلی‌خان دختری هم داشت که زن میرزا طالب اردوبادی پسر حاتم‌بیگ[2] اردوبادی وزیر معروف شاه‌عباس بود . »[3]

میرزا طالب داماد گنجعلی‌خان زیك پس‌از مرگ پدرش حاتم‌بیگ به‌مقام وزارت رسید ومدت ده سال درسلطنت شاه‌عباس با قدرت وسیاست لیاقت خودرا به‌ثبوت رسانید .

شاه صفی‌که از قدرت علیمردان‌خان زیك حاکم قندهار و سرزمینهای شرقی ایران که برادر زن میرزا طالب مقتول بود ، بیمناك گردید که مبادا بر وی بشورد ، درفکر نابودکردن علیمردان‌خان برآمده اورا به‌پایتخت احضار کرد . احتمالا خواهرش که زن وزیر مقتول بود به‌برادر پیغام داده بودکه از آمدن به‌دربار شاه صفی خودداری کند ، لذا علیمردان‌خان امر شاه صفی را اطاعت نکرد .

« میرزا تقی مازندرانی [ معروف به‌ساروتقی ] که مردی عقده‌دار بود ، ازعوامل این کینه‌جوئی [ کشتار میرزا طالب وعده‌ای از مردم بی‌گناه دیگر به‌دست شاه صفی] به‌شمار میرفت ، او برادر زن طالب‌خان ــ یعنی علیمردان‌خان، را نیز دربرابر شاه

---

۱ــ عالم آرای عباسی ص ۱۰٤۱ .

۲ــ حاتم‌بیگ همان بانی گنبد حاتم‌خانی حرم مقدس امام‌رضا است‌که درسال ۱۰۱۰ آنرا ساخت و هنگام جنگ با امیرخان لیزدین درقلعه‌ی دمدم درسال ۱۰۱۹ درگذشت و جنازه‌اش را از دمدم به‌مشهد آورده طبق وصیتش درهمان گنبد دفن کردند .

۳ــ گنجعلی‌خان ــ پاریزی ص ٤۱۹ .

منفور ساخت وبه‌قول کرمانی‌ها ، « خشت اورا پای کاربرد » تا شاه صفی اورا به‌پایتخت احضار کرد .علیمردان‌خان‌که از کشتارهای بی‌امان شاه صفی اطلاع داشت، وعلاوه برآن هنوز خرده حسابی از جهت مالیات کرمان باقی داشت، بقول صاحب تاریخ « ازمحاسبه معامله چندساله قندهار وطمع اعتمادالدوله ، اندیشه کرده ، از دولت صفویه روی گردانیده درسال یکهزار وچهل وهفت (۱۶۳۷ میلادی ) قندهار را به‌تصرف گماشتگان پادشاه هند داده خود به‌هندوستان رفت . » واین ساختگی با «شاه جهان پادشاه هند» بود .»[1]

شاه صفی‌که از نیامدن علیمردان‌خان به‌دربار سخت عصبانی شده بود ، سپاهی آراسته برای تادیب وسرکوبی‌وی ظاهرا تحت عنوان دفع ازبکان به‌خراسان‌فرستاد.

ملاکمال آورده است‌که : « ... حسب‌الامر مقررشدکه قوللر آقاسی به‌قندهار رفته ، وبه‌خرابی وآبادانی قلعه قندهار [ و دفع ازبك از خراسان ] برسد ، امّا چون قوللر آقاسی متوجه قندهار شد، واهمه برعلیمردان‌خان مستولی شد، وجمعی از امرای جغتای راکه نزدیك به‌آن سرحد (و)کابل بودند، طلبید وقلعه [قندهار ]به‌ایشان تسلیم نموده بااسباب واموال وخانه وقشون وعیال به‌هند رفت . »[2]

علیمردان‌خان هنگام ورود به‌لاهور مورد استقبال معتمدخان ودیگر سران هند قرارگرفت . علیمردان‌خان یك هزار اشرفی پیشکشی تقدیم کرد واز طرف شاهجهان امپراتور هندوستان یك سپر ویك شمشیر و دستار مرصع وخلعت وبیست اسب و چهار فیل باساز وسامان به‌وی اهداء شد و به‌عنوان «امیر» ملقب گشت وخرج راه او از قندهار تا لاهور ده لك روپیه از خزانه خاص شاهی پرداخته شد و درخانه اعتمادالدوله منزل گرفت واندکی بعد به‌مقام « هفت هزاری » مباهی وسرافرازگشت.

ایرانیانی‌که همراه علیمردان‌خان بودند درشب سیزدهمین سال جلوس شاه‌جهان به‌تلافی این محبتها ، شهررا چراغانی کرده ، قندیل‌ها برافروختند وآتشبازی راه انداختندکه خود شاهجهان نیز به‌تماشا آمد[3] .

---

۱ـ گنجعلی‌خان ـ باستانی پاریزی ص ٤٢٤ به‌نقل از روضة‌الصفا ج ۸ ص٦١ ومنتظم ناصری.

۲ـ گنجعلی‌خان ص ٤٢٥ به‌نقل از تاریخ صفویان ـ ملاکمال ص ۹۳ .

۳ـ مجله کابل سال ۱۸ ص ٦٤ مقاله دکتر محمد عبدالله جغتائی .

ناگفته نماندکه علیمردان‌خان هنگامی عازم هندوستان شدکه بین او وسیاوش خان قوللر آقاسی‌که ازطرف شاه صفی مامور دستگیری وی شده بود جنگ درگرفت وقوللر آقاسی شکست خورد ومتواری شد وچون نمی‌خواست با ایرانیان به‌جنگ و کشتار ادامه داده براثر بی‌خردی شاه صفی دست به‌خون هموطنان خویش بیالاید قندهار را رها کرده به‌هندوستان رفت، تا اگر شاه صفی توانست دوباره آنجا را بگیرد که آن هم از عهده این‌کار برنیامد.

علیمردان‌خان ازسوی شاه‌جهان بخوبی مورد احترام قرارگرفت وبه‌عنوان نایب‌الحکومه لاهور وکشمیر معین شد، افسران وپسرانش ازجمله علی‌بیگ وعبدالله بیگ واسماعیل‌بیگ نیز منصب‌های شایسته یافتند. بواسطه خدمات علیمردان‌خان درکشمیر، خصوصاً به‌پاس رهانیدن مردم این خطه از قحطی، شاه‌جهان دراکبرآباد اوراخواست ودهمیلیون «دام»[1] به‌او بخشید وخانه‌ی اعتقادخان را نیز به‌او داد. این خانه درکنار رودجمنه قرار داشت واعتقادخان آنرا به‌شاه پیشکش کرده بود. علیمردان خان چه ازجهت‌سیاسی واجتماعی‌و چه از نظر نظامی، خدمات‌بسیار، خصوصاً در هند به‌شاهجهان کرده است ...

روزی‌که علیمردان‌خان به‌حضور شاه‌جهان رسید یك‌جلد شاهنامه مصورگرانقدر به‌شاه هدیه کردکه از شاهکارهای هنرایرانی وبه‌خط مرشد شیرازی بتاریخ ۹۴۲ قمری بودکه وسیله فخرالدین علی‌موسی شیرازی تذهیب شده بود. این نسخه از شاهنامه که ازنفیس‌ترین نسخ شاهنامه درجهان می‌باشد اینك درکتابخانه‌ی خدابخش بانکی‌پور به‌نمره ۳۵۸ در پتنه وجود دارد.

علیمردان‌خان یك شیعه متعصب مذهبی بود، بطوریکه وقتی درماه رمضان چندتن روزه خوار را در لاهور پیش او آوردند، همه آنهارا به‌کابل تبعید کرد.

یك شمشیر نیزکه شاه‌عباس اول به‌علیمردان‌خان هدیه کرده بود امروز درموزه قلعه دهلی موجود است وبرروی آن نوشته شده‌است: «این شمشیر خاص، از حضور عباس خلدالله ملکه وسلطانه، علیمردان‌خان سرفرازی یافت».

تصاویر متعددی نیز از علیمردان‌خان درموزه‌های هندوستان بویژه دهلی و

---

۱- دام = واحد پول هندوستان.

حیدرآباد وجود دارد . آقای باستانی پاریزی می‌نویسد : « وقتی به‌فهرست آثار خیر وبا قیات این مرد [ علیمردان‌خان کرد زیك ] دراکناف ایران، ازکرمان وبیابانهایش تا قندهار وکابل و هندوستان نگاه می‌کنیم تعجب می‌کنیم که چنین مرد خیّری چرا باید چنین سرنوشتی درتاریخ داشته باشد [ واز ایران مطرود گردد ] .

علیمردان‌خان مردی بودکه اقتصاد کشاورزی را پایه اساس پیشرفتهامی‌دانست وبنابراین میتوان به‌او عنوان « آبادی‌خواه » دادکه بربسیاری از القاب دیگر تاریخ ، از آنجمله « آزادیخواه » برتری کامل دارد . »[1]

استادپاریزی سپس به‌شرح خدمات ارزنده‌ی علیمردان‌خان و پدرش گنجعلی‌خان زیك پرداخته است‌که خوانندگان عزیز میتوانند به‌کتاب « گنجعلی‌خان » مراجعه فرمایند .

علیمردان‌خان سرانجام درسال ۱۰۶۶ هـ (۱۶۵۵ م) درگذشت وپسرش ابراهیم جنازه‌ی اورا باکشتی به‌لاهور آورد ودرمقبره‌ای‌که علیمردان‌خان برای مادرش ساخته بود ، درکنار مادرش دفن نمود . این آرامگاه به‌سبك معماری ایران ساخته شده بود . ظاهراً این آرامگاه هنگام تسلط سیك‌ها برلاهور درسال ۱۸۰۷ میلادی خراب شدکه بعداً توسط دانشگاه لاهور مرمت وبازسازی شد . این آرامگاه درنزدیك تعمیرگاه راه‌آهن لاهور قرار دارد .

« علیمردان‌خان بقول مآثرالامراء چهار پسر داشته است :

۱ــ ابراهیم که نایب‌الحکومه بنگاله بود .

۲ــ عبدالله‌بیگ که درعهد عالمگیر به‌خطاب «گنجعلی‌خان» امتیاز یافت، یعنی نام جدش به‌او داده شد .

۳ــ اسحق‌بیگ که منصب هزار وپانصدی یافت .

٤ــ اسماعیل‌بیگ‌که منصب هشتصدی یافت . (یعنی هشتصد سوار رافرماندهی میکرد ) واین دوبرادر درجنگهای «سموگر» باشاه همراه بودند . دریك نسخه خطی‌که جزءکتب پروفسور محمود شیرانی مرحوم وجود داشته، شرح حال خاندان علیمردان

---

۱ــ گنجعلی‌خان ــ ص ٤٤٠ .

خان زیك ضبط شده وهنوز هم بقایای آنها دراطراف هند پراکنده‌اند . »[1]

شاردن آورده است‌که یکی ا زپسران علیمردان‌خان بنام علی‌بیگ دراصفهان « کاخی داشته است، این کاخ، کاخ بزرگی بودکه بخش بیرونی آن از دوبنای اصلی بزرگ، یکی درجنوب ودیگری درشمال پدید آمده بود ، وبوسیله باغی واقع درمیان آن‌دو از یکدیگر جدامیشد . »[2]

مهمترین اثر علیمردان‌خان، بعداز آب‌انبار کرمان وباغ کابل و قندهار ، یك باغ بزرگ وبی‌نظیر ومنحصر به‌فرد درعالم است‌که درلاهور جای دارد . [ نادرشاه بعدها درهمین باغ عهدنامه معروف خود با محمدشاه پادشاه هندوستان را درمحرم ۱۱۵۲ قمری امضاء کرد ] .

علیمردان‌خان توانسته بود قسمت عمده ثروت خودرا از قندهار به‌لاهور منتقل کند وبهمین سبب‌است‌که تاورنیه وقتی درهندوستان بوده ، درباب همین علیمردان می‌نویسد :

« علیمردان، پسر آخرین امیر قندهارکه از پدر ثروت بی‌پایانی به‌ارث برده بود، وقتی به‌دربار مغول کبیر ا مقصود شاه‌جهان است ۱۰۳۷ تا ۱۰۶۹ قمری = ۱۶۲۷ تا ۱۶۵۸ میلادی ا رفت، همه ظروف او از طلا بود ! وبقدری صندوقهای او از طلا انباشته بودکه مقرری شاه هند را قبول نمیکرد .

---

۱ــ مجله کابل ص ۸۰ــ نگارنده تصور می‌کند باید رابطه‌ی بین سبك‌های هندوستان‌که امروزه دست بخشودش زده‌اند و زیك وجود داشته باشد وباید تحقیق گردد که سبکها همان زیکها و کرد هستند یا خیر؟ در چند سال پیش‌که دانشجویان دانشگاه مشهد برای یك گردش علمی با استفاده از تعطیلات نوروزی به هندوستان رفتند، گردهای مارا بالباس کرمانجی خراسان درمنطقه‌ای‌که برایم نقل کردند دیده بودند . اکنون نام آن منطقه را فراموش کرده‌ام . آنها به‌نگارنده گفتند لباس زنان آنها کرمانجی بود به‌کرمانجی سخن می‌گفتند .

نگارنده گمان می‌کنم آنها از کردهائی باشندکه همراه نادرشاه به‌هندوستان رفتند و دربازگشت در آنجا ماندند ، یا شاید هم همان کردهای زیك باشند . بهرحال باید دراین باره تحقیق بیشتری به‌عمل آید تا آمار وارقامی از کردهای ساکن هندوستان و طرز زندگی آنها بدست آید .

۲ــ سیاحتنامه شاردن ــ ترجمه محمد عباسی ج ۸ ص ۷۶ .

او قصری عالی درجهان‌آباد بناکرده بود. یکروز که‌شاه هند با شاهزاده‌خانمهای دربارش به‌دیدن او رفت، می‌گویند زوجه او ( یعنی زوجه علیمردان‌خان ) چندین صندوق را گشود که همه پراز طلا بود ، او به‌شاهزاده خانمها گفت:

اگر شوهر من راتبه‌ومقرری قبول نمیکند برای اینست‌که لقمه نانی بقدر خود وعیالش دارد. »[1]

آقای باربری می‌گوید : « داستان قندهار وبناهندگی علیمردان‌خان را بایدنقطه آغاز وشروع‌استقلال افغانستان دانست‌که ازبی‌تدبیری شاه‌صفی سرچشمه‌میگیرد...»

علاوه براولاد گنجعلی‌خان زیك درکرمان، اولاد دیگری نیز از وی درقاین‌سکونت دارندکه به‌گنجی معروف‌اند.

« اولاد گنجعلی‌خان پس‌از فتح هرات مدتها درافغانستان امروز و درناحیه‌ای بنام « نك در » سکونت داشته‌اند واز آنجا به‌سربیشه ( ٦٠ کیلومتری جنوب شرقی نیرجند ) کوچ کرده و درمحل اخیر سکونت گزیده‌اند ومسجد وحمام گنجی‌ها در سربیشه یادگار اقامت انهاست. »[2]

بقیه اولاد گنجعلی‌خان علاوه برکرمان وقاین وافغانستان و هندوستان[3]. دربزد واصفهان نیز براکنده‌اند وبسیاری از آنها نام خانوادگی گنجی وگنجعلیخانی و غیره دارند.

درخراسان نیز دربخش چکنه روستائی بنام زیك وجود دارد لکن مردم آن نیز مانند دیگر کردهای چکنه به‌ترکی سخن می‌گویند.

استاد رشید یاسمی آورده است‌که : « یکی‌از هفت دودمان قدیم عهد اشکانیان

---

۱ـ وقایع‌النسین خانون آبادی ص ۵۱۵ .

۲ـ گنجعلی‌خان ـ باستانی باربری ص ۴۸۲ .

۳ـ سالنامه کابل ( ۱۳۵۲ شمسی ) درصفحه روبروی ۱۶۳ که درمارگونه است درمورد بالاحصار کابل آورده است‌که : « ... علیمردانخان مشهور حاکم کابل ، پسان مبرعمارات شاهجهان درکل هندوستان و الجیر عمارات معروف هندوستان ، دواطراف بالاحصار تعمیرات زیاد نموده حتی چهار چنه‌ی حالیه کابل را تعمیر کرد وباغ علیمردان را آمار نمود . این تعمیرات علیمردانخان شهرکابل را یکلی از جلگه جنوبی بالاحصار به‌حوضه‌ی شمالی او ( شهر حالیه کابل ) انتقال داد. »

و ساسانیان زیك بوده است درکتاب‌الاسماء پوستی اسامی افراد خانواده زیك مذکور است . »

نیز درمورد گنجعلی‌خان زیك آورده است‌که « تصویر او درعمارت چهل‌ستون اصفهان است . »[1]

بنابرآنچه گفته شد : کردهای زیك درهندوستان و افغانستان و خراسان ( در بخش چگنه ، قایئات،بیرجند ، سربیشه ) وبرد وکرمان و ... پراکنده‌اند . غیراز زیك‌های چگنه که به‌کردی وترکی سخن می‌گویند ، بقیه فرهنگ و زبان نژادی‌خویش را از دست داده و دربارسی زبانان به‌تحلیل رفته‌اند ، همچنانکه بسیاری از ایلات و طوایف دیگر کرد به‌همین سرنوشت دچار شده‌اند ، یکی‌از عوامل تنزل آمار جمعیت کرد ، غیراز کشتارهائی‌که درطول تاریخ از سوی حکمرانان برآنها رفته است ، همین مساله استحلال آنان درافوام ترك وپارس وعرب وپشتو وهندی وغیره بوده است و خواهد بود ، مگراینکه آنان به‌خود آیند وبه‌فرهنگ غنی وپربار خویش بیندیشند واز هر فرصتی از وجود قلم استفاده کنند .

---

۱- کرد وپیوستگی نژادی و تاریخی او - رشید یاسمی ص ۲۰۸ .

## کرمانج خراسان درجام کردنمای شرفنامه

کتاب ارزنده وشایسته‌ی شرفنامه تالیف امیرشرف‌الدین بتلیسی را بحق باید آیینه‌ی تمام‌نمای صفات کرد وشناسنامه واقعی کرد وکردستان نامید .

بهنگام چاپ جلد اول آنچنانکه باید فرصت نشد بیشتر درمورد کرمانج‌خراسان ازاین جام کردنما بهره‌گیری نمایم ، چون امکان دارد این‌کتاب ارزنده در دسترس همگان قرار نگیرد ، تا جائی‌که موجب درازی سخن نگردد برآنم دسته‌گلی از این گلستان بزرگ برچینم وبعنوان هدیه‌ای درپیش روی عزیزان علاقمند به‌تاریخ کرد قرار دهم .

امیرشرف‌الدین‌که خود یکی از بزرگان کرد معاصر شاه‌عباس بوده وبه‌صفات وخصایص و رموز فطری کرد وقوف واگاهی کامل داشته ، خصایص اخلاقی کردها راکه تا امروز نیز کوچکترین تغییری نیافته بدین‌گونه بیان فرموده است‌که :

« طوایف اکراد اوقات به‌مشقت و ریاضت میگذرانند وبی‌شایبه‌ی تکلف و غایله‌ی تصلف[1] فی‌نفسه طایفه‌ای قانعند ، چنانچه اکثر عوام‌الناس ایشان اوقات به‌نان جاورس (گاورس) وارزن میگذرانند وبه‌طلب نان گندم وبهمرسانیدن مال و جاه به‌در خانه‌ی ارباب دول واصحاب امل نمیروند . »[2]

نیز سرزمین‌کردستان راکه شامل‌کردهای شبانکار وشاپور فارس (بختیاری‌ها) و لرستان می‌باشد درقطعه‌شعری زیبا به‌زبان کردی اینچنین به‌نظم درآورده‌است:

### سرحدان کورستان

| | |
|---|---|
| کورده ده زانی لـه‌کوساکنه خزمان تو | گـو گـرد بوتو بلیم مسکن قومان تـو |
| کیو ی‌طوروس‌وعمق حوضه اسکندرون | غـربیه تا بحررش سرحـد میدان تـو |

---

۱ـ خودستائی ، لاف وگزاف . فرهنگ عمید ـ ماده‌ی «صلف» .

۲ـ شرفنامه تاریخ مفصل کردستان ـ امیرشرف‌الدین بتلیسی ـ بامقدمه محمدعباسی ص ۲۱ .

۱ـ کیو = کوه . کیویی یعنی کوهی‌که اصطلاحاً به‌آن کفته میشود .

بحـررش واردهـان آوی اراسه بزان — حـد شمالـه امه کـوچوبی جولان تو
الوندوکـول اورمیه تاسری آوی اراس — سرحد روز هلاته جوکـه و کیوان تـو
اهواز وکیوی‌حمرین زنکاروری نصیبین — بـو جنوب ، روضـه رضـوان تـو
داخـل‌ام حـدوده دوازده ولایت هیه — دلین دوازده ملیونـه نفوس کوردان تو
خاجی درویه اصلاً نفوسیان نه تو سرا — دکاته بیست ملیون بنوسری قومان تو

وخلاصه ترجمه مسطوره از قرار ذیل است : ای کورد میدانی فرزندان تودر کجا ساکن‌اند، گوش فراده بتو بگویم سرزمین اقوام تو را . حد غربی کردستان‌ممتد از حوضه اسکندرون وعمق وجبال طوروس تا بحر سیاه است ، وحد شمالی آن از بحر سیاه وارد هان تا بهرارس می‌باشد . واما حد شرقی آن از جبال الوند گرفته به‌نهر ارس میرسد . واما حد جنوبی آن از اهواز گرفته تا منتهی به‌نهر فرات‌میشود واین حدود اخیره مشتمل برجبال حمرین وجبال سنجار وطریق نصیبین است ، و داخل حدود کردستان دوازده ولایتست . ومیگویند که‌این حدود مشتمل بردوازده میلیونست ولکن فی‌الحقیقه نفوس اکراد تحریر نشده، اگر تحریر شود به‌بیست میلیون میرسد .[1]

درتقسیم‌بندی ایلات وعشایر کرد میگوید :

« طایفه اکراد چهار قسم است و زبان و آداب ایشان مغایر یکدیگر است(اول) کرمانج (دویم) لُر (سیم) کلهر (چهارم) کوران [گوران][2] .

وابتدای ولایت کردستان [بزرگ] ازکنار دریای هرمز است‌که برساحل دریای هند واقع شده واز آآنجا به‌خط مستقیم کشیده می‌آید تا به‌ولایت ملاطیه [ شهری درخربوت کردستان شمالی ] ومرعش [ درشمال حلب درکردستان کنونی سوریه ] منتهی میگردد ودرجانب شمالی این خط ولایت فارس وعراق عجم و آذربایجان و ارمن صغری و ارمن [ ارمنستان ] کبری است وطرف جنوبی او عراق عرب وموصل ودیاربکر افتاده ، وشعبات این طایفه از اقصای ولایت مشرق تا به‌نهایت دیار مغرب رسیده واکثر این‌طایفه شجیع و متهور وبامروت وسخی ومتکبر وباغیرت‌می‌باشند...

---

۱ـ شرفنامه ص ۵۸۸ .

۲ـ آنچه میان گروشه است، از نگارنده می‌باشد .

وبه مقتضای ( من تفکر فی‌العواقب لم یشجع )[1] دراکثر امور دنیوی وشغل ومهمات آن بی‌فکر وبی‌تأملند . »[2]

بدلیسی پس درمورد صفت کردها می‌گوید : « ظاهرا لفظ (کرد) تعبیر از صفت شجاعتست چراکه اکثر شجاعان روزگار وپهلوانان نامدار ازاین طایفه برخاسته‌اند ولهذا پهلوان پیلتن و دلاور تهمتن رستم زال که درایام حکومت پادشاهی کیقباد بوده از طایفه اکراد است چون تولد او درسیستان بوده به‌رستم زابلی[4] اشتهاریافته

---

۱ـ کسیکه به‌عاقبت کارها بیندیشد نمیتواند شجاع باشد ، بلکه شجاعت یکی‌از ارکانش تهور وبی‌باکی و بی‌احتیاطی است، وباید ریسک کرد وخطر کرد ، زیرا چنانکه گفته‌اند :

از خطر خیزد خطر ، زیرا که سود ده وچهل  بر نیندد گر بترسد از خطر بازارگان .

امّا درست استکه کردها از مخاطرات نمی‌هراسیدند و شجاعت مهمترین صفت آنها بوده وهست، لکن از آنجاکه فاقد سیاست و درایت کافی درامر کشورداری بوده‌اند ، همیشه کلاهشان پس معرکه بوده واز کاروان‌عقب‌افتاده‌و سرزمینشان‌بواسطه‌ی عدم اتحاد واتفاق آنها بین‌کشورهای دیگر لت‌وپار شده‌است.

۲ـ شرفنامه ص ۲۳ .

۳ـ رستم پهلوان نامی ایران معاصر کیکاوس و پسرش کی‌قباد ولهراسب و گشتاسب بود .

۴ـ خاندان رستم و به‌احتمال زیاد پادشاهان کیانی و پیشدادی نیز کرد بوده‌اند . هنوز عنوان «کی» برروی بسیاری از ایلات وعشایر کرد خراسان باقی مانده است . مانند کی‌وانلو، کیکانلو، کاوانلو و ...

دراین رابطه آقای مراد اورنگ درکتاب « کردشناسی » وآقای احسان نوری درکتاب « ریشه نژادی کرد » به‌تفصیل سخن رانده‌اند . مادر فریدون پادشاه‌باستانی فرزند خویش را از نژاد پادشاهان پیشدادی وکیانی معرفی میکند و نسب فرویدن را به‌تهمورث دیوبندکه کرد بوده میرساند فردوسی علیه‌الرحمه چنین ذکر میکند :

تو بشناس کز مرز ایران زمین  یکی مرد بود نام او آبتین
ز تخم کیان بود و بیدار بود  خردمند و گرد و بی‌آزار بود
ز تهمورس کرد بودش نژاد  پدر بر پدر برهمیداشت یاد .

بدیهی‌است آنچنان‌که اخیرا کوشیده‌اند صفت(کرد) را «گرد» کنند، عملی بیهوده می‌باشد، زیرا صفت گرد که بمعنای یك پهلوان کوچك یعنی یك کشتی‌گیر و جنگجوی معمولی بوده است برای پادشاه مقامی ←

وصاحب شاهنامه فردوسی طوسی رحمت‌الله علیه صفت اورا ( رستم کرد ) کرده و در زمان ملوك عجم هرمزبن انوشیروان سپهسالار نامدار و پهلوان روزگار بهرام

---

← چبر است . ضمنا درابیات مذکور موضوع بیان‌کردن نژاد است ونه‌بیان شجاعت .

رشید و طواط درمحاسن خوارزم می‌گوید :

شاها گر خصم تو شود رستم کرد  یك خر ز هزار اسب نتوان برد .

بدون تردید گردبودن صفت بسیار ناچیزی برای رستم است و درابیتها اشاره به‌نژاد اوست که کرد بوده است . البته درابیتها بحث از علم نژادشناسی است به برتری نژادی، زیرا برترین و بهترین بندگان خدا وانسان شریف کسی است‌که پرهیزگار و درست‌کار ونیك‌اندیش وفروتن ودوستدارخلق‌ودانش‌باشد.

با توجه به‌مطالب مذکور به‌این نتیجه میرسیم که سام نبای رستم در زمان پادشاهی منوچهر فرزند فریدون مأموریت می‌یابد به‌ســـتان برود وحافظ مرزهای شرقی ایران گردد .

بدیهی است‌که اکنون نیز پهلوانان ناموری درمیان کردهای خراسان هستندکه خاطرات رستم را تداعی میکنند . جهان پهلوان احمد وفادار صاحب بازوبند پهلوانی، مسلم اسکندر فیلابی صاحب بازوبند پهلوانی، مرحوم محمدعلی صحرائی وپیش‌کسوتان دیگر مانند علی پهلوان و محمدباقر پهلوان و دیگران که اسب و شتر را ترکتاز خویش میگرفته‌اند و فرسنگها راه می‌پرده‌اند وما درآینده نزدیك شرح حال آنان را انشاءالله به‌چاپ خواهیم رسانید ، وپهلوان اکبرها شاگردی آنها را میکرده‌اند هرکدام در زمان خویش رستمی‌نامدار بوده‌اند ، لکن جای فردوسی خالی بوده است .

حرکت وانتقال کردها به‌ســـتان بارها درتاریخ ایران اتفاق افتاده است که کردهای خانی و زائل ، براموئی‌ها ، شهرکی‌ها وگرلانی‌ها وکیانی‌ها وکردهای گوینه وکلات پاکستان یادگار این نقل وانتقالات‌اند. جبال بارزان کرمان بنام کردهای بارزانی است . مؤلف شرفنامه نیز به‌یکی ازاین حرکتها اشاره کرده می‌گوید : « ابراهیم‌بیگ کرد بلباسی [ از عشیره‌ی بزرگ دوزکی ] بسبب رنجش خاطر ناگسان بخویش به‌دیلو ســـتان رفته، به‌خدمت محمدخان ترکمان حاکم آن ولایت درآمده بسرداری بلوچ ( بلوچستان ) مأمور گردید وچون شجاعت و دلیری که آفریده‌ی انراد دیوتهاد است چند مرتبه متعدده صاله‌ی او و عشیرت بلوچ جدال و قتال واقع شده مکررا شکست برلشکر عشیرت بلوچ افتاده چنانکه بسیاری از مردمان کاری از جانب بلوچیان هدف تیر بلا گشته درمرحله تلف درآمدند و عاقبت‌الامر آن ولایت را مسخر نموده مردم آن دیار بالتمام وکمال مطیع و منقاد او گشته ... » . شرفنامه ــ ص ۴۷۲ .

چوبین[1] که درترکستان و خراسان نشوونما یافته ونسب ملوك کرت و پادشاهان غور ( افغانستان‌کنونی ) بدو میرسد[2]، او نیز ازطبقه اکراد است . وگرگین میلاد که به‌وفور شجاعت و فرط جلادت معروف و مشهور است کرد بوده . والحال قریب چهار هزار سال است‌که اولاد واحفاد وامجاد او در ولایت لار به‌امر حکومت به‌استقلال مبادرت میکنند ...

نهنگ دریای محنت و پلنگ کوهسار مشقت ( فرهاد ) که در زمان خسروپرویز ظهور کرده ( و رقیب او درعشق شیرین بوده ) از طایفه گلهر[2] است .

وطوایف اکراد متابعت و مطاوعت همدیگر نمیکنند واتفاق ندارند[3] ... وچون در

---

۱ـ صحیح آن « چوبین » است یعنی بهرام پسر چوبان ، زیرا پدران بهرام که گله‌دار بودند ازبابت توهین او را فرزند چوبین خوانده‌اند . چوبان طبق اعلال وابدال زبان کرمانجی تبدیل به‌چوبین میشود ، اینکه عربی نویس‌ها هرجا «ژ» و «گ» و «چ» و «پ» دیده‌اند تبدیل به «ز» و «ج» و «ب» کرده‌اند املای عربی را منظر داشته‌اند و درفارسی بهرام چوبین یعنی بهرامی‌که از چوب ساخته شده باشد ؛ واقعا چیز خنده‌داری است‌که نویسندگان اخیر نیز بخریشه‌ی آن توجه نمیکنند .

۲ـ ایوانف مستشرق شهیر روس نیز درهمین عقیده است‌که ملوك آل‌کرت [ ترکها «کرد» را «کورت= گرت» میخوانند ] کرد هستند و درغور سالها صاحب قدرت و سلطنت بوده‌اند وانها اعقاب بهرام چوبین هستندکه به‌جنگ هیاطله رفت وچون فرمز پسر انوشیروان نسبت به‌بهرام اهانت کرد اورا علیه خود بشوراند . درسالنامه کابل ( ۱۳۵۲ قمری ) ص ۱۶ آمده است‌که هیاطله قومی جنگجو و خونریز وغارتگر بودند که تا اواخر قرن ششم میلادی یعنی پیش‌از روی‌کارآمدن اسلام در طخارستان و بدخشان افغانستان حکومت داشته‌اند .

۳ـ درمورد داستان عشقی و حماسی شیرین و فرهاد رجوع شود به‌خمسه نظامی گنجوی . خودنظامی گنجوی نیز اگر ازسوی پدر کرد نبوده باشد از سوی مادر کرد است و درلفاخر به‌گردبودن مادرش می‌گوید :

گر مادر من رئیسه‌ی گرد  مادر صفتانه پیش من مرد ...

۴ـ اگر قرار بود کردها اتحاد داشته باشند و همدیگر را نکشند و سرکوب نکنند ، دنیا از پس آنها برنمی‌آمد . این ناهماهنگی درهرکجا که پنج خانوار کرد هم باشند کاملاً صادق است . میرزا مهدی‌خان استرابادی درباره‌مورد می‌گوید : « بنابراین‌که همیشه توسن سرکشی طایفه اکراد (خراسان) از مشرب بی‌باکی آب بی‌لجام خورده و درمیان سرکردگی کامل الرأیی نداشتند ... هریك سرخویش و راه مساکن خویش گرفتند » واز نادر جدا شدند .

میانه‌طایفه (اکراد) فرمانفرمائی نافذالحکم نیست اکثر سفاك و بی‌باك و خونریز می‌باشند... و به‌حکمت الهی اولاد و اتباع فراوان از ایشان پیدا میشود که اگر قتل یکدیگر درمیانهٔ ایشان نمی‌بود یحتمل که از کثرت اکراد قحط و غلا درمملکت ایران بلکه درجملهٔ جهان می‌افتاد و یفعل‌الله مایشاء و یحکم مایرید ... »[1]

بتلیسی آیالات و والی نشینهای کرد را درپنج فصل این چنین آورده است.

« صحیفه اول در ذکر ولات کردستان که علم سلطنت برافراشته‌اند و موروثان ایشان را داخل سلاطین نموده‌اند و آن مشتمل برپنج فصل است.

فصل اول ــ در ذکر حکام دیاربکر و جزیره ...[2]

فصل دوم ــ در ذکر حکام دینور و شهره زول ( شهر زور ) که اشتهار دارند به‌حسنویه ...

فصل سوم ــ در ذکر حکام فضلویه‌که اشتهار دارند به لر بزرگ ...

فصل چهارم ــ در ذکر ولات لر کوچك ...

فصل پنجم ــ در ذکر سلاطین مصر وشام‌که مشهورانند به‌آل‌ایوب ...

جد ملوك مصر شادی‌ان مروان دراصل از اکراد روندهٔ دوین[3] آذربایجان است که‌اکنون ویران گشته وبه‌قریه « کرنی چغر سعد[4] » اشتهار دارد. در زمان سلطان مسعود سلجوقی، یکی‌از نواب مسعودی، شادی راکتوال قلعه تکریت ساخت.

---

۱ــ شرفنامه ص ۲۲ چاپ مصر. همچنین مؤلف شرفنامه از قول مولانا سعدالدین معلم سلطان مرادخان امپراتور عثمانی و مؤلف تاریخ ترکی آل عثمان درصفت اکراد می‌گویدکه انها قبرای مسلمانی درهیچ‌جزء اتفاق ندارند :

« هریك به‌دعوای انفراد رأیت استبداد برافراشته‌اند و درتلال جبال به‌استقلال مجبول گشته به‌غیر از کلمهٔ توحید درهیچ امور اتفاق ندارند » . ص ۲۱ شرفنامه

۲ــ دیار بکر و جزیره متصل بهم بوده وقلعه‌معروف «آمد» که بیشتر جنگهای ایران و روم بخاطر آن روی میداد مرکز جزیره بوده است.

۳ــ کردها درخراسان به‌یادبود آن‌دوین، دو نزدیکی شیروان، دوین دیگری بنا نمودند که اکنون از روستاهای مهم این شهرستان است.

۴ــ چغور سعد.

چون شادی درآنجا ... درگذشت، ولد بزرگش نجم‌الدین ایوب بجای پدر نشست ، ونجم‌الدین ایوب روزی به‌اتفاق برادر خود اسدالدین شیرکوه به‌راهی می‌رفت ناگاه زنی گریان بدیشان رسیده معروض گردانید که فلانی بی‌جهتی متعرض من شد . اسدالدین آن شخص را پیدا کرده وحربه‌ئی که در دست داشت از وی ستانده برمقتلش زد . نجم‌الدین ایوب چون این حال را مشاهده فرمود برادر خود را مقید گردانیده وصورت واقعه را به‌نایب سلطان مسعود عرضه داشت نمود و آن امیر در جواب نوشت : که میان من وآن شخص مقتول اساس مودت و قواعد محبت‌استحکام تمام داشت هرگاه بشما ملاقات‌کند میتواند بودکه خون اورا طلب نمایم . پس مناسب آنست‌که از شهرمن بیرون روید[1] آنگاه دوبرادر از ایران خارج شده به‌موصل‌رفتند ونجم‌الدین ایوب حکومت بعلبك را به‌تصرف خویش‌درآورد وبه‌عدل و دادوجوانمردی حکومت نمود .[2]»

چندی بعد، صلاح‌الدین یوسف ایوبی پسر نجم‌الدین به‌مقام وزارت مصر و سپس درسال ٥٦٧ قمری به‌سلطنت مصر رسید و برسراسر مصر وشام ولبنان و فلسطین وعربستان ویمن ولیبی وقسمت مهمی‌از افریقا دست یافت وازسمت شمال نیز تا انطاکیه روم پیش رفت وتسخیر نمود وبزرگترین امپراتوری اسلامی را درقرن ششم قمری تشکیل داده با درهم شکستن رومیان واروپائیان وآفریدن پیروزی حماسی و جاودانی جنگهای صلیبی به‌نفع مسلمین نام خویش را بعنوان بزرگترین قهرمان جهانی در دل تاریخ به‌ثبت رسانید وبه‌صلاح‌الدین سیف‌الاسلام معروف‌گردید وسلسله آل‌ایوب راکه مقر حکومتش درمصر بود تشکیل دادکه اولاد واعقابش‌سالها برآنجا فرمانروائی کردند .

نقش صلاح‌الدین دربازستاندن بیت‌المقدس[3] از مسیحیان و رومیان فوق‌العاده

---

۱ـ منظور از شهر، سرزمین و ولایت است .

۲ـ شرفنامه ص ۸۵ـ بعلبك یکی از شهرهای لبنان است واحتمالاً کردهای کنونی لبنان از اولاد و اعقاب کردهائی هستندکه بهمراه پدر صلاح‌الدین به‌آن جا رفته‌اند .

۳ـ مؤلف تاریخ قولیاشان نوشته است‌که صلاح‌الدین « درگرم به‌مثابهی بودکه باوجود بسطت و وسعت مملکت وکثرت غنائم چون درسبع هفدم شهر صفر سنه ٥٨٩ رحلت نمود زیاده از چهل وهفت درم ←

حائز اهمیت است که برسلطه چندین صدساله آنان پایان داد. درسالهای اخیر که بیت‌المقدس بدست صهیونیستهای اسرائیل افتاد تمام مسلمین جهان قادر به‌خروج آنها ازاین شهر مذهبی‌وسوق‌الجیشی نشده‌اند، وفلسطینی‌ها ازسرزمینشان‌سالهاست که آواره و دربدرگردیده‌اند، مگر اینکه بار دیگرجهان اسلام قهرمانی چون‌صلاح‌الدین ایوبی در دامن خویش بپرورانداکه داد این مظلومان را باز ستاند؛ چراکه بقول آقای حبیب یغمائی دراین قصیده معروفش: « ما مسلمانان به‌کیش خویش کافر گشته‌ایم » واکنون سزاوار این خفت ومذلت هستیم.

بتلیسی درمورد حکام وامرای کردکه رسماً سلطنت نکرده، اما گاهی سکه زده وخطبه به‌نام خود خوانده‌اند چنین یاد میکند:

**فصل اول** ــ در ذکر حاکمان اردلان ...

**فصل دوم** ــ در ذکر حکام حکاری‌که اشتهار دارند به‌شبو ...

**فصل سوم** ــ در ذکر حکام‌عمادویه که اشتهار دارندبه‌بهادینان ... ( که برکردهای مزوری و زیباری حکومت میکرده‌اند واز قلاع زیباری بازیران است. )

« ودیگر ازجمله نواحی عمادیه یکی ناحیه زاخو، است وعشیرت او مخصوص به‌دوطایفه است، سندی وسلیمانی، دربین‌الناس، زاخو را ولایت سندیان نیز می‌نامند. اکثر علما وفضلاء کردستان از آنجا برخواسته‌اند [ برخاسته‌اند ]. و از قدیم‌الایام

---

→

در خزانه او نبود. ( در ص ٤١ فوت صلاح‌الدین را سال ٥٨٩ نوشته است ) گویند. از جمله ظرایفی‌که از خزانه‌ی عاضد بدست صلاح‌الدین یوسف افتاد عصائی بود از زمرد، وازکتب نفیسه که به‌خطوط مرغوبه بود صد هزار جلد و قریب صدسال سلطنت مصر وشام ویمن در تحت تصرف آل‌ایوب بود ــ ص ٤٢

آقای حاج حسین نخجوانی درمجله مهر آورده‌است‌که بمناسبت فتح بیت‌المقدس « پادشاه خاورزم نهیت نامه‌ای به‌صلاح‌الدین ایوبی نوشت و هفت جلد تفسیر قرآن به‌شکرانه این پیروزی به‌ملک‌صلاح‌الدین تقدیم داشت. » مجله مهر شماره ١٠ سال ١٢١٥ ص ٩٩٩

فوت صلاح‌الدین درماه صفر ٥٨٩ قمری برابر با فوریه ١١٩٣ دوسن ٥٥ سالگی روی داد که این امر ضایعه بزرگی برای ملل مشرق زمین بود.

بدلیسی تاریخ وفات اورا دردمشق ( دمشق ) در روز جمعه پانزدهم صفر ٥٨٩ نوشته است.

اوجاق غیر [ اوجاق خیز ] بوده وحاکمان علیحده داشته وتابع عمادیه نبوده است ، آخر که حکام آنجا ضعیف شده، حاکمان عمادیه آنجا را داخل ولایت خودگردانیده‌اند، وبالفعل یوسف‌بیگ نام شخصی از اولاد حاکمان راحو مانده‌که خدمت حاکمان جزیره [ دیار بکر وآمد ] میکرد » ،

**فصل چهارم** ـ در ذکر حکام جزیره ، که آن مشتمل است به‌سه شعبه :

۱ـ حکام جزیره (دیاربکر وآمد) ۲ـ امراء کورکیل[1] ۳ـ امراء ناحیه فشیك.

ناحیه فشیك منحصر به‌چهار عشیرت (کرد) است :

۱ـ بجنوی ۲ـ شقاقی ۳ـ میران ٤ـ گوینه ...

**فصل پنجم** ـ در ذکر امراء حصنکیفا که اشتهار دارند به‌ملکان ـ

وعمده عشایر و قبایل حصنکیفا سیزده قبیله است :

۱ـ آشتی ۲ـ محلبی ۳ـ مهرانی ٤ـ بجنوی ٥ـ شقاقی ٦ـ استورکی

۷ـ کوردلی‌کبیر ۸ـ کوردلی صغیر ۹ـ رشان ۱۰ـ گیشکی ۱۱ـ جلکی

۱۲ـ خندقی ۱۳ـ سوهانی وبیدیان ، ونواحی معتبره حصنکیفا قصبه اسعرد و ناحیه بشیری وناحیه طور وناحیه دگر ارزن‌ست‌که بتصرف حکام جزو است و دوازده هزارنفر کفره خراج‌گذار دارد ـ »

بتلیسی درمورد حکام و فرمانروایان کردکه دعوی سلطنت نکرده‌اند ، میگویدکه آنها برسه فرقه‌اند .

« فرقه اول مشتمل بر نه فصل است .

**فصل اول** ـ در ذکر حکام جمشگزك[2] . [کردهای کنونی خراسان ] .

وآن مشتمل برسه شعبه است ...

۱ـ امراء مجنگرد [ منطقه‌ای بین ارض روم و قارص ]

---

۱ـ کورکیل از قلاع مستحکم کردستان است ، ص ۱۹۲ شرفنامه

۲ـ آقای میرنیا درمورد وجه تسمیه جمشگزك نیز درکتاب ایلات و طوایف دوگز ص ۲۲ اظهارنظری کرده است‌که درست نیست . درحاشیه شرفنامه ص ۱۲ دراینمورد آمده است‌که : « بلفظ بمقاطعة درسم بایالت خربوط علی مسافت ۱۲۰ کیلومتراز مدینه خربوط » . بنابراین جمشگزك نام منطقه‌ای در ایالت خربوط کردستان ترکیه بوده است‌که گردهای زعفرانلو به‌آن منسوب بوده‌اند .

۲ـ امراء پرنك[1] (ناحیه‌ای برساحل شمالی رود فرات در۱۲ کیلومتری خربوط )
۳ـ امراء سقمان .

ـ سی ودوقلعه وشانزده ناحیه که بالفعل درتصرف حکام چمشگزك است ... و آن جماعت مشتمل برسه قسم‌اند وبه‌کثرت عشایر وقبایل و ازدحام اعوان وانصار در مابین کردستان مشهورند و تا موازی هزار خانوار ازایشان خدمت سلاطین ایران کرده ، جمعی درسلك ملازمان پادشاهی منخرط بودند وحاکم علیحده درمیان ایشان نصب شده‌است و وسعت ولایت ایشان درمیانه‌ی کردستان به‌مثابه‌ایست‌که خواص و عوام بخصوص خواقین گردون احتشام دربروانجات واحکام اطلاق لفظ کردستان بر ولایت ایشان میکنند . هرگاه درمیانه‌ی اکراد ولایت کردستان مذکور سازند ، مراد چمشگزك است ، وازآن تاریخ‌که ملکیش ( ازشاهزادگان سلجوقی ) سی ودوقلعه و شانزده ناحیه‌که قبل‌ازین مذکور شد ، به‌تحت تصرف درآورد . بعداز او به‌ترتیب اولاد واحفادامجاد او حکومت قلاع ونواحی چمشگزك نموده‌اند واز بد تصرف ایشان درفترات پادشاهان عالیشان مثل چنگیزخان وامیرتیمور گورکان وشاهرخ میرزا و قرایوسف ترکمان بیرون نرفته تا زمانی‌که زمام مهمام حکومت آن‌ولایت درقبضه‌اقتدار شیخ‌بن امیربامان درآمد و پادشاهی ایران به‌حسن‌بیگ بایندوری قرار گرفت [و] همگی توجه [ توجه کامل ] براستیصال خانواده‌های کردستان گماشت به‌تخصیص برآنان که طریق مصادقت واتحاد با سلسله سلاطین قراقوینلو سپرده بودند . ازآن جمله درقلع وقمع حکام چمشگزك کوشیده طایفه‌ی خرنده‌لو راکه از عمده او یماقات آق‌قوینلو[2] بود، به‌تسخیر ولایت چمشگزك مامورگردانید ، وطایفه مزبور (آق‌قوینلوها) آن ولایت را به‌زوروتعدی ازامیرشیخ حسن [گرفت][3] که فی‌الواقع جوانی‌بوده به‌سمت

---

۱ـ گروههای پرنکانلو درقوچان منسوب به‌پرنك می‌باشند .

۲ـ آق‌قوینلو و قراقوینلو از ترکمانان سلجوقی بودندکه مدتی برنواحی غربی ایران حکومت کردند. آنها را به‌رنگ گوسفندانشان می‌خواندند . یعنی تیره‌ای‌که دارای گوسفندان سفید بودند « آق‌قوینلو » و تیره‌ای‌که دارای گوسفندان سیاه بودند « قراقوینلو » می‌نامیدند . که اینها درکشمکشهای سیاسی برای بدست‌آوردن قدرت‌مطلقه همیشه بروی همدیگر شمشیر می‌کشیدند .

۳ـ امیرشیخ حسن برادر پسرخسرو گرد بودکه ریاست گردان منطقه چمشگزك را برعهده داشت و همانطورکه از نام اینها برمی‌آید، شیعه مذهب بوده‌اندکه علی وحسن وحسین ازمشهورترین نامهای آنهاست.

شجاعت موصوف وبه صفت سخاوت معروف ... وچون به‌سرحد رشد وتمیز رسید شب و روز توجه خاطر بردفع ورفع اعـداگماشت، وتسخیر مملکت [ موروثی ] را پیشنهاد همت عالی نهمت ساخت وجمعی ا زدلیران ومتهوران دیار برسر رایت(برجم) خود مجتمع ساخته ، توکل برخالق جزء وکل کرده برسر طایفه‌ی خربنده‌لو آمد وآن جماعت را جبراً وقهراً از ولایت موروثی اخراج کرده متصرف گشت، وچـون ایام حکومت او به‌سرآمد ، پسرش **سهراب‌بیگ** قایم‌مقام پدر شد وچند وقت‌که حکومت نمود ، روی به‌عالم بقا نهاده ولـد ارشد او **حاجی رستم‌بیگ** برمسند حکـومت پدر نشست، و در زمان او **شاه اسماعیل صفوی** ظهور کرده ، نورعلی خلیفه نام شخصی را از امرا قزلباشیه به‌تسخیر ولایت چمشگزک فرستادند ، وحاجی رستم‌بیگ به‌قدم اطاعت وانقیاد پیش آمده بلامنازعه ومجادله قلاع ونواحی تسلیم نورعلی خلیفه نمود

---

*-

امیر شیخ حسن از عثمان‌بیگ آق‌قویونلو جدّ سلاطین عثمانی‌که به‌چشمگزک تاخته بود شکست خورد و متواری شد ، عثمانی‌بیگ پس از تسخیر ارزنجان و چمشگزک و بایبرت وترجانات و قرامان و سیواس و دیار بکریه بسوی سلیمانیه رفت و منطقه زرقی و سلیمانی را نیز که جمعیتی درحدود سه‌هزار خانوار و چند قلعه‌ی مستحکم داشتند به‌تصرف درآورد .

شیخ حسن‌بیگ رئیس کردان چمشگزک که بکوهستان مه‌نزور متواری شد ، بود ، از اسکندربیگ رئیس ترکان قراقویونلو استمداد طلبید . اسکندربیگ امرای کرد نواحی بدلیس واخلاط‌ووان‌ووسطان‌را به‌یاری شیخ حسن‌بیگ چمشگزکی فرا خواند لکن آنها اجابت نکردند ، زیرا به‌آق‌قویونلوها پیوسته بودند اسکندربیگ به‌جنگ آنها رفت وسرانجام بدون مقصود بازگشت .

شیخ حسن‌بیگ که از اسکندربیگ مأیوس شد ناچار برای بازپس‌گرفتن منطقه‌ی چمشگزک به‌شاه‌بیگ رئیس کردان اگیل روی آورد و سرانجام چمشگزک را از عثمان‌بیگ بازستاند .

احتمالاً این‌شیخ حسن‌بیگ جد امرای شیخ امیرانلوی خراسان بوده است‌که ازهنگام ورود به‌خراسان برکردهای‌چمشگزک ریاست داشته‌اند . پس‌از شیخ حسن‌بیگ پسرش سهراب‌بیگ و پس‌از او پسرش حاجی رستم‌بیگ امیر کردان‌چمشگزک بوده‌اند .حاجی رستم به‌یاری شاه اسماعیل آمده و اورا به‌قدرت رسانید وشاه علی‌خان چمشگزک‌که به‌فرمان شاه‌عباس به‌ریاست کردان چمشگزک وایالت درون‌که همانا خراسان آن‌روز بود منسوب شد از اولاد حاجی‌رستم‌بیگ می‌باشد .

نگاه کنید : دیاربکریه ـ تألیف ابوبکر اصفهانی درسال ۸۷۵ قمری از صفحات ٤٥ تا ٥٨٣ .

و خود متوجه درگاه شاه اسماعیل شده ، چون به‌عز عتبه بوسی فایز گشت و به‌انعامات پادشاهانه مفتخر و سرافراز گشته ، الکایی از توابع عراق [عجم] درعوض چمشگرگ بدو ارزانی شد ونورعلی خلیفه طریق ظلم وعدوان پیش‌گرفته جمع کثیر از عشایر و امیرزاده‌های ملکیشی را به‌قتل آورد . بنابراین بزرگ وکوچك آن طایفه آهنگ‌مخالفت نموده ، آوازه‌ی سرکشی به‌دایره‌ی چرخ چنبری رسانیدند وسلاح جنگ برتن خود راست کرده ، مسرعی (یکی شتابان) به‌طلب حاجی رستم‌بیگ به‌جانب عراق‌واصفهان ارسال داشتند . اتفاقاً درآن اثنا شاه اسماعیل به‌عزم رزم سلطان سلیم‌خان با لشکر عراق وفارس وآذربیجان متوجه **چالدران** شد . حاجی رستم‌بیگ درآن سفر در رکاب شاهی موجود ، بعداز شکست وانهزام شاه اسماعیل، سلطان سلیم‌خان عنان عزیمت بعزم تسخیر تبریز معطوف داشت وحاجی رستم در [ایام] نام محلی من اعمال مرند به‌عز رکاب‌بوسی‌سلطان مشرف گشته درهمان روز با پسرزاده‌اش وچهل نفر ازآقایان و متعینان ملکیشی، حسب‌الفرمان قضا جریان سلطانی به‌یاسا رسانیدند . »[1] بعداز این جریان پیرحسین‌بیگ پسر حاجی‌رستم‌بیگ بدون اینکه از سلطان سلیم بترسد شخصاً به‌حضور وی رفت و امپراتور عثمانی ازاین دل وجرات او به‌شگفت ماند واو را تحسین کرد وحکومت چمشگرگ را به‌او تفویض داشت . پیرحسین‌بیگ از اماسیه مستقیماً به‌جنگ نورعلی خلیفه نماینده شاه اسماعیل رفت و نیروی اورا درهم شکست و سر نورعلی خلیفه را ازتن جدا نموده ، حکومت خودرا مستحکم ساخت . از وی ۱۶ پسر باقی ماندند که عبارتند از : خالدبیگ، محمدی‌بیگ، رستم‌بیگ، یوسف‌بیگ، پیلتن‌بیگ، کیقبادبیگ، بهلول‌بیگ محسن‌بیگ، یعقوب‌بیگ، فرخشادبیگ، علی‌بیگ، کلابی‌بیگ، کیخسروبیگ، کیکاوس‌بیگ، پرویزبیگ، پایان‌بیگ .

پس‌از مرگ پیرحسین چمشگرگ بین پسران اوکه باهم اتحاد نداشتند به‌چند

---

۱ـ علت قتل او این‌بودکه حاجی رستم‌بیگ پیش از پیوستن به‌شاه اسماعیل کردها را به‌طرفداری از او دعوت میکرد و قلعه معروف کماخ را درسال ۸۷۸ قمری از تصرف گماشتگان امپراطوری عثمانی‌که جد سلطان سلیم بود درآورده اسلیم نماینده شاه اسماعیل کرده و عملاً درپیوستن کردستان به‌ایران و پیروی از شاه اسماعیل حمایت کرده و به‌امپراتور عثمانی توهین کرده بود واین سابقه کدورت‌آمیز در ذهن سلطان سلیم باقی بود تا آندور انتقام خویش بازگرفت .

ناحیه‌وسنجاق (سنجق)[1] تقسیم گردید وناحیه مجنگرد به‌طریق سنجاق به‌محمدی‌بیگ پسر بزرگ پیرحسین‌بیگ از سوی سلطان عثمانی تفویض شد . ورستم‌بیگ حاکم‌پرتك شد وکیخسرو بیگ حاکم سقمان درسال ۱۰۰۵ قمری .

**فصل دوم** از امرای کردی‌که دعوی سلطنت نکرده‌اند .

امرای مرداسی‌ـ عشیره کرد مرداسی چون درقلعه‌ای‌بنام مرداس سکونت داشتند به‌این نام نامیده شدند وبر سه شعبه بوده‌اند .

۱ـ در ذکر حکام اکیل کـه ملقب به‌بلدوقانی کـه نام یکی‌از امرای آنهاست . شده‌اند .

۲ـ در ذکر حکام پالو ، که کردهای پالوکانلو درخراسان بدان عشیره منسوبند، عشیره پالو درکردستان عراق در ۹۵ کیلومتری دیاربکر برساحل راست فرات‌سکونت داشته‌اند . واز مهمترین امرای پالو جمشیدبیگ است‌که «هرسال سه‌هزار بزسه‌ساله از گله ورمه خاص خود جهت بیع وشر ( خرید وفروش ) به‌جانب حلب فرستاده وسه هزار این چنین نعل اسب واستر که قریب به‌چهل خروار شتری میشد ... [ هرتعلی‌را ] در گردن یك راس بز بسته بواسطه فروختن به‌حلب میفرستاد و موازی ده هـزار گوسفند نتاج اگوسفند ماده‌ای‌که آبستن شود ) داشت، عوامل و زراعت وسایرمواشی او ازاین، قیاس توان کرد . درآن عصر درکردستان از امراء وحکام کسی به‌جمعیت وسامان او نبود . قلعه و مدرسه درپالو ساخته بود واز مسافت بعیده چشمه آب‌قریب به‌قلعه و قصبه آورده و در دمورقپو ( در آهنین ) نـام رباطـی درغایت وسعت و

---

۱ـ سنجق یکی‌از روستاهای مرزی قوشخانه نوشمال شیروان یادبودی ازاین سنجق‌هاست . کردهای آنجا نیز به‌زبان ترکی صحبت میکنند . مردمی زحمتکش و مهمان‌نوازند . لکارلده در فروردین سال ۱۲٤۰ یکشب مهمان آنها بوده‌ام الحق مهربان وخوبند ، هرچند ترکی سخن می‌گفتند ، لکن لباس کرمانجی خویش را حفظ کرده بودند ، بیشتر کردهای قوشخانه این حالت را دارند . برخی تصور نموده‌اندکه ترکی سخن گفتن اینها دلیل ترك بودن آنهاست ، لکن این نظر مورد اشکال است زیرا اگر آنها ترك بودند لباس کردی به‌تن نمیکردند وعلاوه برآن چرا از حکومت ترك نژاد عثمانی جدا شوند وبه‌کردها بپیوندند وترك خانه و کاشانه‌ی خود کنند و روی به‌لبعید و غربت نهند وحکومت کردها را گردن نهند و درخوب وبد آنها شریك شوند ؟

قسمت ساخته‌که آینده و رونده در زمستان و تابستان از آن محظوظند وعمرش از صدسال تجاوز کرده ــ و شصت سال به‌استقلال حکومت پالو نمود و ... »

۳ــ در ذکر امراء چرموك ( چرمیك ) است چرمیك سرزمین سرسبز و زیبائی درکردستان ترکیه در ۵۰ کیلومتری شمال دیار بکر است .

**فصل سوم** ــ در ذکر حکام صاصون[1] که‌آخر به‌حاکمان حزو اشتهار یافته‌اندکه نسب آنها به‌ملوك اکاسره (ساسانیان) منتهی میگردد وبه روایت صحیح با حکام بدلیس بنی‌عمان‌اند ( پسرعمویند ومنسوب به‌ساسانیان ) . کردهای صاصون از تیره عشیره بزرگ روژکی هستند وچنانکه بدلیسی می‌گوید برسنجاق (ناحیه) سبورك حکومت میکرده‌اند . سبورك سرزمینی کردنشینی بین دیار بکر و اورفه بوده‌که به‌کثرت‌مواشی و وفور باغهای انگور معروف بوده است ودر زمان سلطان سلیمان‌خان امپراتور عثمانی که معروف به‌سلیمان قانونی بود ، ولایت «حزو» و «صاصون» وسبورك، همچنان با این امرا که نصب به‌ساسانیان داشته‌اند بوده است‌که پس‌از وی در امپراتوری‌سلطان سلیم نیز حفظ و نگهداری این سلسله رعایت میشده است .

**فصل چهارم** ــ در ذکر امراء خیزان .

درمورد وجه تسمیه خیزان گفته شده است‌که منسوب به‌سحرخیزی بوده‌اند ، یعنی کردهای آنجا همگی سحرخیز ونماز خوان‌اندکه درمیان «کردستان به‌سحرخیزی وتقوی وصلاحیت وامانت و دیانت معروفند . »

نظر دیگری نیز هست‌که به‌معنای «کودکان» می‌باشد . زیرا هنگامی‌که بانی قلعه از سفر مکه باز می‌گشته وکردها اورا به‌داخل قلعه راه نداده‌اند آنها را به «خیزان» بمعنای کودك تحقیر کرده‌است که‌بعدا این نام برروی آنها مانده است .

خیزان منطقه‌ای کوهستانی وپوشیده از جنگل درنزدیکی دیار بکر است ، که سه امیرنشین‌داشته است، به‌نامهای ۱ــ امرای خیزان ۲ــ امرای مکس (در ۱۰۰ کیلومتری درباچه وان ) ۳ــ امراء اسپارد .

**فصل پنجم** ــ در ذکر حکام کلیس‌که نسب حکام کلیس به‌زعم ایشان به‌یکی از اولاد حضرت‌عباس‌رضی‌الله‌عنه منتهی میگردد . معروفترین‌حاکمان کلیس « قاسم‌بیگ »

---

۱ــ ولایت کوهستانی صاصون درمنطقه موش از ایالت بدلیس ۲۶۰۰ متر ازسطح دریا ارتفاع دارد .

است که احتمالا کرهای « قاسمانلو[1] » خراسان منسوب به او می باشند زیرا قاسم بیگ به دست سلطان سلیم خان امپراتور عثمانی بطرز ناجوانمردانه‌ای به قتل رسید ، واگر بخاطر این جریان نام وی برروی ایل وتبارش باقی مانده باشد نباید شك وتردید نمود. کردهای ولایت کلیس به ایجاد فتنه وشورش علیه امپراتوران عثمانی معروف بوده‌اند ونیز همین کردها بودندکه هنگامی که سلطان سلیم خان عازم تسخیر ایران بود شبانه وارد سراپرده‌ی او شده شمشیر مخصوص اورا دزدیدندکه بسیار موجب شگفتی و خشم او شد .

**فصل ششم** ــ در ذکر امرای شیروان ، وآن مشتمل بریك حکومت و دو زعامت است،که در زمان امیرشاه محمدبن میرابدال همگی اطاعت شاه اسماعیل کرده به او پیوستند ، شاه اسماعیل غیراز امیر شاه محمد وعلی بیگ صاصونی بقیه را دستگیر و محبوس ساخت .

کردهای شیروان واخلاط درزمان شاه تهماسب سربه‌شورش برداشتندکه منجر به‌لشکرکشی شاه تهماسب به‌آن دیار گردید .

دوزعامت شیروان ، عبارتنداز «کرنی» و «ایروان» .[2]

**فصل هفتم** ــ در ذکر حکام زرقی ، زرقی قلعه‌ای است درناحیه اسعرد . حکام زرقی چهار شعبه‌اند :

۱ــ حکام درزین ، درزین قلعه‌ای است درکردستان ترکیه . حکام درزین پس‌از جنگ چالدران زیر سلطه امپراتوری عثمانی قرار گرفتند .

۲ــ امراء کردکان، که آنها نیز پس‌از جنگ چالدران به‌سلطان سلیم امپراتور عثمانی تسلیم شدند، زیرا تاب مخالفت باوی راکه قدرتمندترین ارتش جهان آن روز را دراختیار داشت، نداشتند .

۳ــ امراء عتاق ، آتاق از نواحی دیار بکر است . درسال ۹۱۳ قمری که شاه ــ

---

۱ــ یك سنگ قبر منشوری مربع‌القاعده که بیش‌از یکمتر طول دارد و اطراف آن باخط نستعلیق حکاکی شده مربوط به‌یکی از بزرگان قاسمانلو در آرامگاه لقمان باباسرخس موجود است‌که نشان میدهد درآنجا مدفون شده است .

۲ــ سخن‌گفتن کردهای ایروان که قسمتی ازخاك شوروی است با کرمانجی خراسان فرقی ندارد .

اسماعیل بردیار بکر تسلط یافت، حکومت اتاق را از کردها گرفته به‌قاجار داد واین امرسخت برکردهای اتاق‌گران آمدکه همواره درصدد تلافی بودند، که این فرصت پس‌از شکست شاه اسماعیل درجنگ چالدران فراهم شد . وکردها که به‌قاجارها اولتیماتوم داده بودند، اتاق راترك کنند وآنها درقلعه سنگرگرفته و به‌دفاع‌برخاستند، کردها شبانه ا زدیوار قلعه بالا رفته ، شبیخونی سخت برآنها زده تمامی را به‌قتل رساندند وحکومت مجدد را بدست گرفته ، به‌سلطان سلیم پیوستند .

٤ـ امراء ترجیل - ترجیل شامل دوقلعه است درنزدیکی «آمد» - یکی موسوم به‌ترجیل و دیگری مشهور به دارعین . نسب حاکمان آنجا از یازده پشت به‌امام محمد باقر علیه‌السلام میرسد .

اصولا کردستان پناهگاهی برای اولاد حضرت علی‌بن‌ابیطالب علیه‌السلام بوده است و دربیشتر عشایر وقبایل کرد مردم آنها را به‌ریاست و فرماندهی خود گماشته و درتکریم وتعظیم آنان کوشیده‌اند .

**فصل هشتم** ـ در ذکر حکام سویدی ـ که نسب آنها به‌خاندان برمکیان میرسد، که بعضی از اولاد برامکه پس‌از سقوط آل برمك، برای اینکه به‌چنگ هارون‌الرشید گرفتار نشوند به‌کردستان پناهنده شده وکردها آنها را گرامی داشته ، به‌حکومت خویش برگزیدند .

قسمتی از کردهای سویدی درخراسان هستند و در روستائی بنام سویدانلو که به‌سیولدی معروف است اسکان دارند . سیولدی دراصل سویدی وسیودی بوده است . ناصرالدینشاه درسفر خود به‌خراسان درسال ۱۳۰۰ که ازطریق بجنورد عازم مشهد بوده‌اند هنگام عبور از روستای رزمقان ا رزمکان ـ مکان رز ، مکان انگور ا در روز ۲۸ رمضان از ایل سویدانلو نام برده ، می‌گوید :

« خلاصه به‌رزمقان رسیدیم که وقف برحضرت رضا علیه‌السلام است . ایلات سویدانلوی زعفرانلو دراین ده وصحرای محوطه آن منزل وسیاه چادر دارند . »

وهنگام رسیدن به‌روستای تناسوان نیز می‌گوید : « بعضی از ایلات سویدانلو هم درحوالی همین ده چادر زده منزل دارند وهمه صاحب اغنام واحشام هستند ...

یکساعت ونیم به‌غروب مانده وارد منزل شیروان شدیم ــ »[1]

**فصل نهم :** حکام سلیمانی ( سلیمانیه عراق ) ، که بردوشعبه‌اند .

۱ــ امراء قولب . قلب از نواحی بدلیس است .

۲ــ امراء میافارقین ، میافارقین قلعه‌ای است درهفتاد کیلومتری شمال شرقی دیار بکر .

فرقه دوم از فرمانروایان کرد که ادعای سلطنت نکرده‌اند و بردوازده شعبه‌اند

۱ــ حکام سهران .

۲ــ حکام بابان . حاکمان بابان درمیانه‌ی حکام کردستان به‌کثرت خیل وحشم و جمعیت وانصار وخدم‌اشتهار تمام داشتند .

۳ــ حکام مکری ــ که اطاعت شاه اسماعیل را گردن ننهاده وپیروهای اورا درهم شکسته به‌سلطان سلیم امپراتور مقتدر عثمانی پیوستند . باردیگر در زمان شاه‌تهماسب صفوی از عثمانی بریده به‌شاه تهماسب پیوستند ، وهنگامی‌که دولت صفوی براثر ضعف وبی‌کفایتی سلطان محمد (پدر شاه عباس) به‌نهایت فترت رسیده بود وبه‌اوضاع وامور کردستان توجهی نمیشد ، باردیگر حکام مکری باسایر امراء وحکام کردستان و لرستان و اردلان درسال ۹۹۱ قمری به‌اطاعت از سلطان مرادخان امپراتور عثمانی در آمدند وهزار راس از بهترین اسبهای ایلخی شاه تهماسب را که درناحیه قراجیق بود به‌تصرف خویش درآوردند .

٤ــ حکام برادوست ، حکام برادوست از طایفه گوران می‌باشندکه ابتدا طرفدار شاه‌اسماعیل بودند ودر زمان سلطان محمد باسایر امرای‌کرد به‌دولت عثمانی‌پیوستند.

٥ــ حکام محمودی، که مرکز فرمانروائی آنان «سرای» در ۹۰ کیلومتری مشرق دریاچه وان قرار داشت .

٦ــ حکام دنبلی، که در زمان شاه تهماسب حکومت خوی نیز به‌آنان واگذار شد. دراین زمان ریاست ایل با حاجی‌بیگ بود ، که ازسوی شاه تهماسب به‌لقب سلطان مفتخر گشته ، ملقب به‌حاجی سلطان گردید که از ناحیه وان تا خوی دراختیاروی‌بود. مشهور است‌که روزی عده‌ای از کردهای دنبلی وارد خوی شدند ( کردها عادت

---

۱ــ سفرنامه ناصرالدین‌شاه به‌خراسان سال ۱۳۰۰ قمری .

به‌شهرنشینی نداشتند و در چادرهای خود درخارج شهرها زندگی میکردند وآغوش کوه و صحرا وطبیعت را برشهرنشینی ترجیح میدادند ) . و دریك مغازه حلوافروشی هرچه توانستند حلوا خوردند . هنگام رفتن، صاحب حلوا از آنها طلب پول کرد. آنها با تعجب گفتند مگر بابت حلوا هم پول میگیرید ؟

وقتی اسرار حلوائی را دیدند ، گفتند : شاه این شهررا با حلوایش به‌مابخشیده است، ازآن زمان این ضرب‌المثل بین ترك‌ها معمول شدکه : « شهربزیم ، حلوا بریم » یعنی شهرهم مال ما ، حلوا هم مال ما .

ونیز به‌کردهای دنبلی نسبت داده‌اندکه روزی درمسجد جامع خوی برای نماز جمعه حاضر شدند . وقتی خطیب به‌عادت علمای شیعه نام ۱۲ امام رادرخطبه ذکر کرد ، چون به‌نام امام جعفرصادق علیه‌السلام رسید ، کردها برآشفته اعتراض کردند که :

این چه‌نوع خطیب است‌که نام حاجی‌بیگ و دیگر برادرانش را ذکر نکرده نام جعفربیگ برادر کوچکتر را ذکر میکند .

سپس برخاسته مسجد را ترك کرده گفتند : مادام که خطیب اول نام حاجی‌بیگ ( حاکم دنبلی ) ودیگر برادرانش راکه همه از جعفربیگ بزرگتراند درخطبه ذکرنکند ، به‌نماز جمعه حاضر نخواهیم شد ...

۷ـ حکام زرزا .

۸ـ حکام اسنوی .

۹ـ حکام طاسنی .

۱۰ـ حکام کلهر ، که خود برسه شعبه‌اند :

۱ـ امراء پلنگان ۲ـ امراء درلنگ ۳ـ امراء ماهیدشت ( نزدیك خانقین در ولایت موصل ) .

حکام کلهر نسب خودرا به‌گودرز پهلوان معروف شاهنامه میرسانندکه در زمان کیانیان رهام پسرگیو حکومت بابل دربین‌النهرین را داشته است وبدستور بهمن پسر اسفندیار ، درمصر وشام وبیت‌المقدس اسرائیلی‌ها را قلع وقمع کرد واز خون آنها آسیاب به‌گردش درآورد . بعضی از مورخین اورا همان بخت‌النصر معروف‌میدانند .

کلهر نیز یکی‌از عشایر گوران است .

فرقه سوم ـ درمورد امرای کرد ایران که ادعای سلطنت نکرده‌اند و بر چهار شعبه‌اند عمده اکراد ایران سه طبقه‌اند : **سیاه منصوری، چگنی، زنگنه ، بازوکی** که گویا دراصل سه برادر بوده‌اند که از ولایت لرستان و به‌روایتی از کوران واردلان بعزم ملازمت سلاطین ایران از وطن بیرون آمده وایشان را ترقیات کلی روی داده هرسه برادر به‌مرتبه امارت رسیده‌اند . واسامی سایرطوایف مشهورکرد ایران بدینگونه‌است:

لك، زند، روزبهان، منبلج، حصیری، شهره‌زولی ، شهرزور ، مزیار، کلانی، امینلو، مطوی، کج، کرانی، زکنی، کله‌گیر، بازوکی، هی[1]، چمشگزك، عربگیرلو[2] ، اند که ازقدیم‌الایام درمیانه‌ی ایشان میرومیرزاده هست که امارت وحکومت به‌ارث‌میکنند. وبیست وچهار گروه دیگر ازاکراددر قراباغ ایران[3] متوطن‌اندکه به « ایگرمی[4] دورت » معروفتند . در زمان شاه تهماسب، احمدبیگ پرتال اوغلی امیر این ناحیه تا موازی سی‌هزار سوار بهمراه داشته است . وطایفه دگر از اکراد درخراسان هست‌که ایشان راکیل[5] میخوانند و درزمان شاه تهماسب امارت ایشان به‌شمس‌الدین بیگ نام واگذار

---

۱ـ کردهای « هیوه دانلو » خراسان‌منسوب به‌این تیره می‌باشندکه « HE-ya » تبدیل به « HE-wa » شده و پسوند ANLo به‌آن افزوده شده گشته است « HE- wa-ANLo » وهیوه‌انلو شده است « هیوه دانلو » با حرف دال مجهول .

۲ـ کردهای عربگیرلو این زمان درکلات و درگز سکونت دارند .

۳ـ محمدخان قراباغی ازافسران کرد بنام جنگ چالدران نخستین کسی بودکه باشتاب خودرا از قراباغ به‌تبریز رسانده خبر لشکرکشی سلطان سلیم بسوی ایران که جنگ چالدران را درپی داشت به‌عرض شاه اسماعیل صفوی رسانید .

۴ـ ایگر می‌دورت ترکی است‌که فارسی آن «۲۴» میشودکه بمعنای ۲۴ ایل کرد درمنطقه قراباغ و شیروان وایروان بوده است آقای باستانی پاریزی درکتاب اقتصاد مصر صفوی نیز همچنانکه درجلد اول مذکورشد مقدار مالیات پرداختی‌کردهای چمشگزك وشادلو و دیگر طوایف‌کرد قراباغ را قیدکرده‌است . امین‌زکی نیز آنها را ۲۴ عشیره و تعدادشان را سی‌هزار نفر نوشته است . نگاه کنید به‌صفحه ۳۲۹ کورد و کوردستان .

۵ـ گیل که امروز باقیمانده آنها درنزدیکی شیروان موجود است وبه‌گیلی‌یان معروفندکه بمعنای گیلی‌هاست و روستایشان « گیلیان » است‌که اشتباها « گلیان » Gelyan می‌نویسند .

بود وطایفه اکراد غیر مشهور درایران بسیار است که سبب طول سخن از ذکر آن خودداری میشود .

۱ـ امرای سپاه منصور : درسال ۹۶۰ قمری شاه تهماسب حکومت تمام کردهای ایران را به‌خلیل‌بیگ سپاه منصوری واگذار نمود و ۲٤ فرقه از طوایف اکراد غیر سپاه منصوری واکرادی‌که علیحده درمیانشان امیری بود، به‌ملازمت وفرمانبرداری از وی مامور ساخت ونواحی سلطانیه و زنجان وابهر وزرین‌کمر ونواحی بین آذربایجان و فارس را بدو ارزانی داشت وبفرمودکه موازی سه‌هزار کرد تهیه دیده بین طرق و شوارع بین قزوین و تبریز استقرار داده ( بعنوان پلیس‌راه ) محافظ آن مناطق باشند .

سه‌سال بعدکه شاه تهماسب از کروفر وقدرت خلیل‌بیگ درآن منطقه به‌وحشت افتاده بود ، آنرا از حکومت آنجا برکنار کرده به‌حکومت الکای خوار ( نزدیکی‌تهران ) فرستاد وچندی بعدهم که خراسان مورد تاخت وتاز مغولان وازبکان قرارگرفته بود، مامور سرکوبی متجاوزان نمود . خلیل‌بیگ سپاه منصوری درخراسان بخوبی از عهده دفع متجاوزان برآمد وآنجا را امنیت بخشید وپس‌از فوت او درخراسان ، پسرش دولتیار بفرمان سلطان محمد صفوی جانشین پدر شد وبه‌لقب «خان» مفتخر گردید .

چندی بعدکه بسبب فتور وهرج ومرج درامور سلطنت و روی‌گردان‌شدن‌کردان مکری و کردستان وغیره از حکومت ایران‌و روی‌آوردن به‌حکومت عثمانی ولشکرکشی ترکان عثمانی به‌ایران، منطقه غرب کشور به‌مخاطره افتاده بود، سلطا محمد، دولتیار خان را از خراسان فراخوانده به‌حکومت آذربایجان منصوب نمود .

دولتیارخان درمنطقه آذربایجان‌که به‌بی‌لیاقتی‌سلطان‌محمد واقف شد و دریافت که وی قادر به‌حفظ نظم واستقلال ایران نخواهد بود ، درکرشب دژی محکم ساخت واز اطاعت شاه سربیچی کرد .

سلطان محمد ، مرشد قلی‌خان شاملو را باشش هزار سوار مامور سرکوبی وی نمود وسپاه شاه درمحل انگوران دولتیار را محاصره نمودند . دولتیار شبانه شبیخون سخت برسپاه شاه زد ونکلی آنها را تارومار نمودکه جنگ تا برآمدن آفتاب ادامه داشت . معروف است‌که « مادر پیر دولتیار درآن معرکه گیرودار براسب بی‌زین‌سوار گشته درعقب گریختگان افتاده فریاد میکرد : هی به‌نقاره ، هی‌به‌نقاره » یعنی اول طبل

وشیپور ونقاره این فراریان را بگیرند که سرشکستگی بیشتری برای آنها ایجاد شود، وبدین‌ترتیب طوق ونقاره «هفت میرلو» را گرفته به‌داخل دژ آوردند.

قشون فراری وشکست‌خورده شاه از ترس‌بسوی‌گیلان متواری‌شده به‌احمدخان گیلانی پناهنده گشتند.

دراین زمان‌که شاه‌عباس پدرش‌را معزول کرد وخود به‌سلطنت رسیده دولتیار سرتسلیم فرودآورده به‌حضور شاه رفت، لکن شاه‌عباس درنهایت‌نامردی او وبسیاری ازسران سپاه منصوری را بردار زده، اموال واحشام آنهارا غارت نموده، طوایف سپاه منصوری را متفرق ساخت تا دیگربار موی دماغ نشوند.

۲ـ در ذکر امراء چگنی که درجای خود مذکور خواهد شد.

۳ـ در ذکر امراء زنگنه.

«ایـن طایفه نیز درزمان شاه اسماعیل صفوی ماضی به‌مراتب عالـی رسیده محسود اقران بودند، چـون از امراء ایشان کسی نماند فرقه فرقه به‌خدمت امراء قزلباشیه مبادرت نموده درعراق وخراسان استخدام کردند وبعضی درزمرهٔ قورچیان نظام منخرط گشتند.[1]»

ایل زنگنه بیشتر درکرمانشاه وفارس پراکنده شدند وبـرخی نیز درخراسان اقامت گزیدند درمورد این ایل باید کتاب جداگانه نوشته شود.

٤ـ امراء پازوکی:

٤ـ امراء پازوکی[2]: «به‌روایت اشهر وبه‌اتفاق اهل خبره، اصل امراء پازوکی از

---

۱ـ برخی از کردهای زنگنه در آذربایجان غربی برساحل رود مرزی ارس اسکان گرفته‌اند در مجله رزم نیز آمده است‌که: «پس‌از حمله مغول عده‌ای از قبایل [کرد] زنگنه و شاهنصوری و جبکانی، بالغ برسیصد هزارنفررا به‌صحرای قراباغ درشمال آذربایجان کوچیده و درآنجا حکومت محلی تشکیل دادند.»

مجله رزم ـ شماره ۲ مرداد ۱۳۲۷ مقاله مهندس کریم گودرزی. مردوخ نیزدر ص ۹٤ ردیف ۲۲۲ در مورد زنگنه اطلاعاتی داده است.

۲ـ برای اطلاع از قدرت رزمی و ورزیدگی وسلحشوری کردان پازوکی مراجعه فرمایید به‌کتاب خواجه تاجدار تالیف ژان‌گوره ترجمه ذبیح‌الله منصوری که چگونه مجنون پازوکی درجهت شهرگشائی و پیروزیهای آقامحمدخان قاجار ابراز لیاقت و شایستگی می‌نموده واز حصار شهر تهران که بیش‌از پنجمتر ارتفاع

میانه عشیرت سویدی برآمده است . وبرخی از نقله‌ی متقدمین ایشان را از جمله‌ی اکراد ایران عد میکنند . بهر تقدیر در زمان سلاطین تراکمه ( اق‌قویونلو وقراقویونلو ) وقزلباشیه ( صفویه ) بحکومت کیفی وارجیش وعدلجوار والشکرد مبادرت‌نموده‌اند. ومشاهیر بارزوکی اکنرا چاروا دارند ) .

امرای بارزوکی نیز زمانی ازشاه اسماعیل صفوی پیروی میکردند و پس‌ازجنگ چالدران زیر سلطه سلطان سلیم امپراتور عثمانی قرارگرفته و پس‌از آن نیز بین دولتین ایران وترکیه دست بدست میشدند .

از مهمترین امرای بارزوکی خالدبیگ است‌که چون دربکی از جنگها با عثمانی‌ها رشادت و سلحشوری خاصی ازخود بروز داد و درهمان جنگ یك دستش قطع شد، شاه اسماعیل دستور داد دستی از طلای ناب برای او ساخته بجای دستش نصب کردند ، از این‌رو به « چولاق‌خالد » معروف گشت .

در ذکر حکام بدلیس : گفته‌اندکه بدلیس دژ مستحکم بوده است‌که اترا بدلیس نامی از سرداران اسکندر رومی، پس‌از فتح ایران وغلبه بر داریوش سیوم‌آخرین‌پادشاه ایرانی بنانهاده است . ونیز چشمه‌ای که اسکندر رومی چند گاهی درکنار آن به‌عیش وعشرت پرداخته است بقول مؤلف شرفنامه ، اترا چشمه اسکندر می‌گویند . اسکندر درساختن دژ بدلیس به‌سردار خود دستورمیدهد ، آنچنان قلعه‌ای بسازدکه اگر اسکندر دیگری بوجود آمد نتواند اترا تسخیر کند ، قصبه بدلیس دربندبست مابین آذربایجان و دیاربکر .

امیر شرف‌خان بدلیسی مؤلف گرانقدر شرفنامه منسوب به‌همین بدلیس است که نسل بعد نسل حکومت آنجا را داشته وخودرا اولاد پادشاهان ساسانی میدانندکه نسبشان به‌قباد پدر انوشیروان میرسد .

دربیان احوال کردهای روزکی : گفته شده است‌که عشیرت روزکی چون دربك

---

داشته است به‌بالا میبریده ، سرانجام آقا محمدخان که ازاو بیمناك شد اورا بخاطر داشتن همین عیب قلعه‌گشائی از دوچشم کور کرد ، لکن هنگام محاصره کرمان ولطفعلی‌خان‌زند افسوس خوردکه چرا مختار بارزوکی را برای بکرد خوردن درچنین روزی برای خود نگاه نداشته است، خواجه تاجدار ص ۲۰۵ و ۵۱۲ و ۵۱۷ و ۵۲۶ و ۵۲۵ ج ۱ و ص ۲۰۱ و ۲۱ جلد دوم .

روز از بیست وچهار قبیله‌ی اکراد درموضع «طاب» از نواحی خویت جمع گشته و منقسم به‌دوفرقه شده‌اند . بهمین مناسبت به‌روزگی و روزکی معروف شدند . دوازده فرقه آنرا بلباسی و دوازده فرقه دیگر را قوالسی خوانده‌اند . وبلبیس وقوالیس دو فرقه است از قراء ولایت حکاری . وبه روایتی دوعشیرتست از طوایف بابان .

## نقش کردن چگنی درتاریخ ایران

کردان چگنی‌که امروز بیشترشان درخراسان سکونت دارند وهمچون کسردان شادلو بزبان ترکی سخن می‌گویند دارای سابقه‌ی درخشانی درتاریخ افتخارآفرین ایران هستند واز سلحشورترین طوایف کرد وبهترین سربازان مهین بشمار میروند .

مؤلف شرفنامه آورده است‌که : « این طایفه درشجاعت و شهامت و دلاوری از سایر اکراد ایران ممتاز است وچون کسی‌که متکفل مهام امارت این طایفه بوده باشد از امراء وامیرزادگان ایشان نماند، در ولایت عراق و آذربایجان متفرق گشته ، دست تطاول به‌مال مردم دراز کرده قطع طرق وشوارع کرده ، تجار وسوداگران از افعال و عداوت‌ایشان بجان‌آمده از اطراف وجوانب ممالک محروسه به‌رسم دادخواهی به‌درگاه شاه تهماسب آمدند وتظلم کردند . »

شاه تهماسب چندین بار بعضی از سران این طایفه را احضار نموده با تهدید وتطمیع آنان‌را از ادامه شرارت منع نمود، لکن چون به محال خویش باز می گشتند بار کار خود را از سر می‌گرفتند.

شکایات مردم روز بروز از دست چگنی‌ها به دربار بیشتر میشد، سرانجام شاه تهماسب حکم نمود که چگنی‌ها از ایران خارج شوند، امّا چون آنها اطاعت ننمودند، فرمان داد:

« هرکجا از طایفه چگنی[1] ببینند قتل و غارت کرده جبراً و قهراً ایشان را از

---

۱ـ چگنی منسوب به‌چگنه است وچگنه به‌گله‌ای از بز و گوسفند گفته میشودکه هر چهار و پنج و ده رأسی از آن متعلق به‌یك خانواده باشد، یعنی گله‌ای متعلق به‌خرده‌پاها و کوخ‌نشین‌ها . احتمالاً کردهای چگنه ازاین‌جهت به‌این صفت نامبردار شده‌اند که مانند کردهای دیگر از گله‌های فراوان گوسفند برخوردار ←

ممالك محروسه شاهی اخراج نمایند [تا] بهرکجاکه خواهند بروند و اگر توقف نمایند در هر محل که ایشان را ببینند به قتل آورند و اموال و اسباب ایشان را نهب و غارت نمایند.»

بدنبال صدور این فرمان از سوی شاه تهماسب اول، کار بر ایل چگنی سخت شد و آنها به دردسر افتادند، از این رو پانصد نفر از بزرگان ایل متحد شده تمام طوایف متفرق چگنی را سرجمع نموده از آذربایجان و عراق از طریق خراسان عازم هندوستان شدند و هنگامی که به خراسان رسیدند اوضاع این سرزمین را آشفته و نابسامان یافته و ملاحظه نمودند که این قسمت مهم از ایران زیر تاخت و تاز سم ستوران ازبك و مغول رو به ویرانی است.

گردان چگنی که نمیتوانستند گوشه‌ای از سرزمین ایران را زیر تاخت و تاز و غارت بیگانگان ببینند، دست رشادت از آستین جلادت بیرون آورده بر مغولان تاخته وشکست فاحشی برآنها وارد ساخته آنهارا از خراسان بیرون راندند وسپس نامه‌ای بشاه تهماسب نوشته وسیله یکی سریع‌السیر گسیل داشتندکه: مملکت تورا از زیر سم ستوران دشمن بیرون آوردیم اکنون کسی‌را به‌حکومت و نگهداری این دیار فرست‌که ما خود عازم هندوستانیم.

گردان چگنی پس‌از این ماجراها بسوی هرات پیشروی کردند. دراین هنگام قزاق‌خان[1] تکلو حاکم هرات بود وچون بعللی ازشاه تهماسب بیمناك بود درصددلجوئی و پذیرائی گرم از چگنی‌ها برآمد وآنها را بسوی خویش جلب نمودکه درصورت‌لزوم

---

←

نبوده‌اند.

پس‌از ورود به‌خراسان نیز بااینکه‌امرای آن دوشهر مشهد حکومت داشتند واسکان یافتند ولی توده چگنی‌ها درمنطقه‌ی چکنه کنونی‌که به «سرولایت» نیز معروف بود درکنار آن چشمه سارها و اولنگزارها برای تعلیف احشام واغنام خویش استقرار یافتند. گردهای چگنه‌ی خراسان جزو «چامشگزك» که امروز زمغرانلو خوانده میشوند نیستند.

۱- منسوب به‌تکله‌بن هزار سف حاکم گرد لرستان که بدست هلاکوخان مغول کشته شد. «تکلو» ی ترکمن منسوب به «تکه» است‌که یکی‌از تیره‌های ترکمن می‌باشد.

با چنین نیروئی درمقابل شاه تهماسب ایستادگی‌نماید. چندی بعدکه قوزاق‌خان‌بدست معصوم‌بیگ صفوی به‌اشاره شاه تهماسب کشته شد، جماعت چگنی بسوی غرجستان رفتند، دراین زمان بودکه نامه ارسالی آنان به‌شاه تهماسب رسید و چون حقیقت احوال ایشان دربیرون راندن ازبکان از خراسان به « مسامع علیه شاهی رسید وآثار شجاعت و شهامت ایشان زبان زده‌ی مردم شد، بداغ [ بوداغ = بوداق ] بیگ نام شخصی‌که از امیرزادگان آن طایفه بود ودرسلك قورچیان عظام انتظام داشت، اورا به‌بندپایه امارت سرافراز گردانیده به‌میانه‌ی آن قوم فرستاد وبکی از محال خراسان [ بین قوچان و مشهد ] را بدیشان اورانی داشته ترفیات کلی به‌احوال ایشان راه‌یافت و درشهوربسنه احدی والف [ ۱۰۰۱ قمری ] که عبدالمؤمن‌خان ولد عبدالله‌خان ازبك به‌عزم تسخیر قلعه قوچان [ قوچان قدیم ] با موازی سی‌هزار لشکر جرار برسربوداغ خان آمده اورا محاصره کرد، شاه‌عباس به‌معاونت او رفته عبدالمؤمن‌خان از سرقلعه [خیوشان] برخاست وشاه مزبور بدداغ‌خان را به‌نوازشات خسروانه مفتخر وسرافراز گردانیده پنج پسر [پسر] اورا به‌منصب امارت رسانید و حکومت و دارائی آنجا [خراسان] بطریق امیرالامرائی بدو تفویض کرد و به‌عراق عودت نمود. وبالفعل درسلك [ در ردیف ] امراء عظام عباسی منخرطست [1] »

امین‌زکی آورده است‌که : چگنی‌ها دربین سلیمانیه درکردستان عراق و مراغه قشلاق وییلاق میکردند و ۳۰۰ خانوار انها زندگی‌کوچی و چارواداری داشته‌اند. [2]

## مخالفت بوداق‌خان چگنی امیرالامرای خراسان با شاه‌عباس و دیگر حوادث

اوغلان بوداغ‌خان چگنی از مهمترین امرای ایران در دوره صفوی است که سالهای سال از زمان شاه تهماسب حفظ وحراست سرزمین بلازده‌ی خراسان را عهده‌دار بود وبه‌خوبی از عهده‌ی تاخت وتاز ازبکان به‌این خطه‌ی پهناور درمی‌آمد و آنان را گوشمالی میداد. پس‌از فوت شاه تهماسب وفوت پسرش شاه اسماعیل که

---

۱ـ شرفنامه بدلیسی چاپ مصر به‌تصحیح و مقدمه محمد عباسی ص ۴۲۰.

۲ـ کورد و کوردستان ـ محمدامین زکی ص ۲۲۸.

قوت سلطنت به‌سلطان محمد خدابنده پدرشاه عباس رسید وی در اولین سال‌سلطنت خود در عزل ونصب حکام وامراء اقداماتی بعمل آورد وبه‌فرمان او «... خبوشان و بعضی محال خراسان به‌بوداق‌خان چگنی تفویض یافت ...»[1] یعنی در واقع بوداغ‌خان درمنصب سابق خویش ابقاء گردید.

در اواخر حکومت سلطان محمدکه فتوری درهمه امور روی داده وهرج ومرج پیش‌آمده‌بود، امراءخراسان‌ازجمله‌بوداغ‌خان‌چگنی‌واسماعیل‌قلیخان‌چگنی‌وگنجعلی‌خان زیك‌کوشیدند تا شاه‌عباس‌راکه این‌زمان بعنوان‌ولیعهد درهرات‌استقرارداشت به‌جای پدر به‌سلطنت برنشانند، وآنها درهدف خویش موفق شده درسال ۹۸۹ قمری رسماً درخراسان سلطنت شاه‌عباس را اعلام داشته و سلطان محمد را از سلطنت ایران عزل کردند.

این زمان‌علیقلی‌خان شاملوله‌شاه‌عباس وبیگلربیگی‌خراسان بودکه در دارالسلطنه هرات اقامت داشت وتربیت شاه‌عباس برعهده‌ی وی بود ومرشد قلی‌خان استاجلو حاکم مشهد بود.

مرشد قلی‌خان برای اینکه موقعیت خویش را درخراسان تقویت نماید دختر بوداق‌خان چگنی راکه از امرای مهم خراسان بود به‌همسری خویش درآورد. وسپس با علیقلی‌خان به‌مخالفت برخاست و درجنگی کـه بین طرفین روی داد علی‌قلی‌خان شکست خورد وشاه‌عباس به‌زیر سلطه‌ی مرشد قلی‌خان درآمده به‌مشهد منتقل‌گردید.

چندی بعدکه مرشد قلی‌خان شاه‌عباس را برداشته ازطریق یزد وکرمان متوجه نواحی مرکزی ایران گردید که سلطنت شاه‌عباس را رسمیت بخشد، برادرش‌ابراهیم خان را به‌حکومت مشهد مقدس گذاشت و بوداق‌خان چگنی حاکم خبوشان را نیز با حفظ سمت به‌معاونت وی برگماشت.

درسال ۹۹۷ که شاه‌عباس دومین سال سلطنت خویش‌را آغاز کرد واز طریق فیروزکوه و دامغان عازم خراسان بود، چون از مرشد قلی‌خان استاجلوکه این زمان وزیر اعظم وهمه‌کاره‌ی اوبود، بیمناك می‌بود، درمحل بسطام شبانه اورا دررختخواب به‌قتل رسانید وستاره‌ی اقبال طایفه‌ی استاجلو رو به‌افول نهاد وامرای این طایفه از

---

۱ـ عالم آرای عباسی ص ۲۲۷، ۲۷۷، ۲۹۵، ۳۶۴.

جمله ابراهیم‌خان برادر مرشد قلی‌خان که حاکم مشهد بود از مناصب خویش معزول گشتند.

شاه‌عباس از طریق اسفراین راه مشهد را درپیش گرفت و دربیرون دروازه‌ی مشهد بااستقبال بوداق‌خان چگنی روبرو شد.

مؤلف عالم آرای عباسی می‌گوید شاه «بوداق‌خان چگنی را منظورنظر شفقت گردانیده به‌منصب والای للگی واتابیگی [ پسر خود ] شاهزاده سلطان حسن میرزا معزز وسربلند گردانید وحکومت مشهد مقدس معلی نامزد او شد والکاء خبوشان و محالی‌که سابقاً به‌او متعلق بود، به‌اولاد او حسنعلی سلطان و حسینعلی سلطان[چگنی] وسایر برادران تقسیم یافت.»[1]

شاه‌عباس درمشهد بسیاری از امرای قزلباش از جمله شاملو واستاجلو راکه با مرشد قلی‌خان رابطه نزدیکی داشتند یا معزول کرد ویا مقتول نمود. اوغلان بوداق‌خان چگنی هم که با مرشد قلی‌خان قرابت سببی و خویشاوندی داشت ازاین عمل شاه‌عباس به‌وحشت افتاد و اندیشیدکه مبادا روزی این شتر دم خانه‌ی او نیز زانو برزمین نهد، ازاین‌رو علاج واقعه را پیش‌از وقوع نموده با صوابدید پسرانش، سلطان حسن میرزا پسر شاه‌عباس را برداشته از مشهد به‌خبوشان ( قوچان ) رفتند.

شاه‌عباس بعلل ومشکلاتی‌که باآن مواجه بود نتوانست به‌تعقیب بوداق‌خان‌بسوی قوچان لشکرکشی نماید، لذا حکومت مشهد را به‌امت‌خان استاجلو [ یکی‌از قاتلان مرشد قلی‌خان ] تفویض نمود و خود با سپاه عازم هرات گردید.

شاه عباس درهرات بودکه خبر دست‌اندازی تیروهای عثمانی به‌نواحی غربی کشور را استماع نمود، ناچار عازم آن دیارگردیده بوداق‌خان بااستفاده ازاین‌پیش‌آمد، رسماً سلطنت سلطان حسن میرزا پسرشاه‌عباس را در قوچان اعلام داشت‌و روزبروز برقدرت ونفوذ وی افزوده گشت و از اطراف واکناف خراسان وایران ناراضیان شاه‌عباس روی به‌قوچان آورده، آمادگی خویش از هدف بوداق‌خان را اعلام میداشتند. بوداق‌خان قصد تسخیر مشهد داشت‌که دراین هنگام واقعه دیگری روی داد وآن حمله

---

۱ـ عالم‌آرای عباسی ص ۴۰۲ ـ مؤلف شرفنامه می‌گوید: بوداق‌خان پنج پسر داشت‌که هریك حکومت ناحیتی را عهده‌دار بودند.

عبدالمؤمن‌خان ازبك به‌خراسان بودكه به‌محاصره چهار ماهه مشهد وسرانجام قتل‌عام مردم مشهد گرديدكه جانداری درآن شهر زنده نماند. بقول شاعر:

هنوز اگر بفشارند خاك مشهد را سفينه از شط خون تا به‌كربلا بدود

زنان و كودكان‌كه به‌اسارت ازبكان درآمده بودند بين‌سپاهيان مغول تقسيم‌گشته به‌ماوراءالنهر فرستاده شدند. شاه‌عباس از ترس عبدالمؤمن‌خان درنزديكی تهران خودرا به‌مريضی زد وبه‌ياری مردم خراسان نيامد. فجايع و جنايائی‌كه اين‌بار مغولان برخراسان وارد ساختند، دست‌كمی ازجنايات سپاهيان مغول عهد چنگيز نداشت. هنگامی‌كه ازبكان شهر مشهد را به‌محاصره گرفتند، امت‌خان استاجلو حاكم مشهد پيكی به‌خبوشان فرستاد واز بوداق‌خان كمك خواست‌كه از پشت‌سر از طريق رادكان سپاهيان ازبك را مورد حمله قراردهد تا فشار اين قوم خونخوار برشهر مشهدكاهش يابد واو بتواند ازاين شهرمقدس دفاع نمايد. بوداق‌خان بااومسلم‌خان چاوشلو[1] و امامقلی‌خان قاجار و محمودخان صوفی اوغلی استاجلو و ديگر امرای حاضر درقوچان به‌خواسته‌ی امت‌خان پاسخ مثبت داده لشكر به‌خارج شهر فرستادندكه خبر ناگوار ديگری دريافت داشتند وآن حمله‌ی نورمحمدخان ازبك از اولاد واعقاب جوجی پسر چنگيزخان بودكه از مرو به‌سوی شهر نسا وابيورد وباغباد درشمال شرقی قوچان تاخته واين نواحی را بتصرف درآورده بسوی خبوشان پيشروی ميكرد.

بوداق‌خان چگنی تصورگرد كه او قصد تسخير خبوشان وپيوستن به‌سپاه عبدالمؤمن‌خان ازبك را دارد، ازاين‌رو به‌مقابله وی شتافت تا اورا از نيل به‌مقصود بازداشته با شكست‌دادن وی عبدالمؤمن‌خان را از محاصره مشهد باز دارد.

سپاهيان خبوشان درجنگ بانورمحمدخان مغول ابتدا پيروزی چشمگيری‌بدست آوردند وبسياری از مغولان را به‌ديار نيستی فرستاده، آنها را وادار به‌فرار ساختند؛ اما براثر بی‌انضباطی نظامی پيش‌از پايان كار به‌جمع‌آوری آذوقه واغنام واحشام و غارت چادرهای مغولان پرداخته بدان سرگرم شدند وعلت اين بی‌انضباطی وجود

---

1- چاوشلو يكی‌از ايلات خراسان است‌كه در زمان صفويه به‌اين استان انتقال يافتند وبقاياشان امروز در روستائی بهمين نام در درگز وبرخی نواحی نزديكی شيروان سكونت دارند. بعضی از مورخين ازجمله اين ايل را چاپشلو نوشته‌اند. حقير به‌كتب تاريخی قديم مراجعه نمودكه همگی چاوشلو نوشته بودند و تلفظ عموم مردم منطقه نيز بدينگونه است. چاوشلو يكی از نواحی جنوبی تمغاو محل سكونت اين ايل بود.

جنگجویان خبوشان از ایلات وطوایف متعدد بود .

نورمحمدخان که درحال فرار به‌این امر واقف شد سپاهیان خودرا وادار به بازگشت وحمله به‌خبوشان نمود . این حمله مغولان چنان غافلگیرانه وغیر منتظره بود که ایرانیان را سخت به‌محاصره افکند وآنها تا خواستند درمقام دفاع برآیند اکثراً کشته واسیر شده وچنان شکستی متحمل شدندکه نظیرش را بیاد نداشتند[1] .

بوداق‌خان بسوی قوچان متواری شد وشرح واقعه را نوشته وسیله پسرش حسینعلی سلطان برای‌شاه‌عباس فرستاد[2] واز گذشته‌های خود اظهار پشیمانی کرده وی را به‌حرکت بسوی خراسان و رسیدن به‌یاری امت‌خان و مردم مشهد دعوت نمود، اما همچنانکه مذکور شد شاه چنان از عبدالمؤمن‌خان ترسیده بودکه جرات آمدن به‌خراسان را نداشت .

مدت شش سال نه‌تنها خراسان بلکه تمام سرزمینهای شرقی ایران درآتش بیداد و ویرانی مغول‌ها می‌سوخت واین قوم غارتگر وحشی باردیگر تا حدود دامغان وسمنان و تردیکی خوار و ورامین پیشروی و غارتگری کردند وبرخی از سپاهیان آنها تا اوان ازتوابع‌کاشان نیزپیش‌رفتند . درایتموقع وخیم وخطرناك بودکه همچنانکه خواهدآمد شاه علی‌خان میرایل‌جلیل کرد چمشگزك که درخوار و ورامین سکنا داشت کمرهمت به‌دفع وسرکوبی مغولان بست و درچند جنگ نیروی آنهارا درهم شکست و متواری ساخت وبه‌یاری فرهادخان قرامانلو راه حرکت شاه‌عباس بسوی خراسان را درسال ۱۰۰٤ قمری فراهم نمود ، که شاه‌عباس پس‌از رسیدن به‌اسفراین بوداق‌خان چگنی را به‌حکومت وتجدید بنای آن شهرکه درحمله مغول بکلی ویران شده بود مأمورساخت.

سال ۱۰۰۷ که دوازدهمین سال سلطنت شاه‌عباس و شکست سپاهیان ازبك در خراسان است، شاه‌عباس پس‌از واردشدن به‌مشهد ، بوداق‌خان چگنی را بار دیگر به‌حکومت مشهد منصوب نمود تا نسبت به‌تعمیر این شهر ورفع خساراتی‌که درطول

---

۱ـ عشق و سلطنت ـ تألیف بیکلری .

۲ـ حسینعلی سلطان بعنوان گروگان مأمور به‌توقف در دربار شاه‌عباس شد و درسال ۹۹۹ قمری به‌اتهام چشم ناپاکی درحرم شاه به‌قتل رسید .

چندین سال وبرانگری مغول دیده بود ، اقدام نماید .

همچنین بوداق‌خان مأموریت یافت نورمحمدخان ازبك را (که چندی پس از پیروزی بربوداق‌خان چگنی و سپاهیان خیوشان، خودش نیز راز عبدالمؤمن‌خان ازبك شکست خورده وبه شاه‌عباس پناهنده شده بود) به‌حکومت موروثی وازدست‌رفته‌اش برساند .

بوداق‌خان درذی‌حجه ۱۰۰۷ قمری بسوی ابیورد ونسا و مرو تاخت وباشجاعت وکفایتی‌که از خود نشان داد آن نواحی را از دست گماشتگان عبدالمؤمن‌خان خارج ساخته به‌نورمحمدخان ازبك تحویل داد . بوداق‌خان در ماوراءالنهر به‌فتوحات چشمگیری نایل آمده‌حاکم مروکه حالوراده‌ی عبدالمؤمن‌خان بود وسیله « غورچیان عظام وغازیان چگنی‌که کالبرق الخاطف به‌طلب او شتافتند وکالهاله بالبدر اورا درمیان گرفتند » دستگیر شد ونیروی ازبك درهم شکست ونورمحمدخان وسیله بوداق‌خان چگنی به‌تخت سلطنتی موروثی نشانده شد وخطبه وسکه بنام شاه‌عباس خوانده شد و ضرب گردید . بوداق‌خان سپس به‌اردوی شاه‌عباس بازگشت ومأموریتهای مهم دیگری راکه ازسوی شاه به‌او تفویض شده بود به‌بهترین وجه انجام داد .

بوداق‌خان تاسال ۱۰۱۲ قمری به‌تصریح عالم‌آرای عباسی‌حاکم قدرتمند مشهد و درنتیجه خراسان بوده است وپسرانش همگی مناصب ومشاغل مهمی داشتند .

درهمین سال‌که شاه‌عباس از خراسان باز می‌گشت چون ملاحظه نمود که نظرعلی‌سلطان شاملوشایستگی نگهداری سرحدات مرو و ماروچاق‌را ندارد ، اورا از حکومت آن ناحیه معزول نموده ، یوسفعلی‌خان پسر بوداق‌خان چگنی حاکم مشهد را به‌حکومت و سرحدداری آن خطه‌ی مهم منصوب نمود و برادرش پیرامعلی سلطان چگنی[1] را که ازسال ۱۰۰۶ قمری حاکم بسطام بود به‌معاونت وی درآن حدودالکاء داد ومایحتاج لشکر اواززر واسلحه و یراق وضروریات قلعه وآذوقه بروجه‌لایق‌سرانجام یافت وحکومت مشهد مقدس به‌سحراب‌خان شفقت شد[2] .

---

۱- پیرامعلی سلطان چگنی‌که پس‌از کشته‌شدن برادرش حسنعلی‌خان بدست ازبکان دربسطام درسال ۱۰۰۶ به‌حکومت بسطام منصوب شده و درسال ۱۰۱۲ به‌حکومت نواحی مرو و یاری برادرش مأمور گردیده در اواخر سلطنت شاه‌عباس نیز حاکم دیلمان وگیلان بود .

۲- عالم‌آرای عباسی ص ۶۳۰ .

بوداق‌خان چگنی ازاین پس مأمور همراهی درکنار شاه‌عباس میشود ، چون شاه از وجود وی درخراسان بیمناك بود ، زیرا پیرانش همگی درسراسر نواحی شرقی ایران حکومت وامارت داشتند و ایل چگنی از نفوذ وقدرت زیادی برخوردار بود ، که اگر بوداق‌خان می‌خواست ادعای استقلال‌کند یا برای شاه‌عباس بادیگر دردسر فراهم نماید ، قادر بوده است . ازاین‌رو شاه مصلحت ندیده است او درخراسان باشد . اما هنگامی‌که به‌اسفراین رسید دریافت‌که بدون وجود بوداق‌خان درخراسان، استقلال وامنیت این‌خطه وسیله‌ی ازبکان ازمیان میرود ، لذا اورا مأمور توقف درخراسان‌نمود وحکومت بلخ وهرات را نیز برمتصرفات او بیفزود .

## مشاهیر و بزرگان کرد چگنی

کردهان چگنی جای ویژه‌ای را درتاریخ ایران به‌خود اختصاص داده ودر امور نظامی وسیاسی وفرهنگی نقش والائی داشته‌اند . کردهای چگنه در آذربایجان وقزوین وفارس و تهران و خراسان پراکنده شده‌اند وگمان دارم بزرگترین مرکزیت آنها استان خراسان باشد . کردهای چگنه واحتمالا کردهای شادی‌لو جزو بزرگ ایل چشمگزك نیستند . زیرا چگی‌ها بیش‌از چشمگزك به[1] خراسان آمدند .

---

(۱ ـ ازدیگر امرای کرد که مربوط به‌ایلات کرد خراسان میباشند و درعالم آراء نام برده شده‌اند باید از : ابراهیم قراماتلو ، اسفندیاربیگ اوجی‌باشی عربگیرلو ولدکمال‌بیگ ( که درجنگ باکردان مکری در گاودول شرکت داشت و از سوی شاه‌عباس مأمور انتقال مردم شیروان از قفقاز به‌طرح‌آباد مازندران شد بسیار مورد توجه شاه‌عباس‌بود و به‌لقب « مقرب‌الحضرت‌العلیه‌العالیه » از سوی شاه مباهی بود ) ، الوند سلطان قراماتلو ، بیرام‌بیگ (خان) قراماتلو ( والی بلخ که درجنگ با ازبکان کشته شد ) ، پیری‌بیگ ( قرایری‌بیگ ) قراماتلو ، حسام‌بیگ قراماتلو و لله بهرام‌خان ، حق‌ویردی سلطان عربگیرلو ، رستم‌خان قراماتلو ، علی‌بیگ زاخوری ، علی‌بیگ زنگنه ، علی‌خان شادی لکلو ، قرامان‌بیگ قراماتلو ، کمال‌بیگ‌عربگیرلو ، محمدقلی‌بیگ عربگیرلو ، سردار محمود چمشگزکی ، یعقوب‌بیگ قراماتلو و یوسف سلطان چمشگزك نام برد.

اگر بخواهیم خدمات سرداران کردی‌که درعالم آراء نام برده شده‌اند ، مطلب بنویسیم ، یك جلدکتاب قطور خواهد شد ، و لازم است‌که این‌کار باید روزی انجام گیرد و در تجزیه و تحلیل و تفسیر آن وقایع گوشه‌ی مجدانه معمول گردد .)

نامدراتی ازاین ایل‌که مؤلف عالم‌آرا از آنها نام برده به‌گونه‌ی زیراند :

احمد سلطان چگنی ولد جاکی سلطان ص ۱۰۸۶ .

اسماعیل قلیخان چگنی ص ۲۷۷ .

اغورلو سلطان چگنی ۵۱۴ .

بیرامعلی سلطان چگنی ۰۵۳۳ ، ۰۶۳۰ ، ۱۸۰۶ .

دولمر سلطان چگنی ۱۴۱ .

شاه علی سلطان چگنی ۷۲ .

شاه وبردی سلطان جلال اوغلی چگنی ۲۶۷ .

صفر قلی‌بیگ چگنی ۷۹۷-۰۶۵۶ ، ۷۹۸-۸۰۸ که درجنگ با امیرخان برادوست وتسخیر قلعه‌ی دمدم نقشی اساسی داشت .

علیخان چگنی [میرزا] ۰۵۹ ، ۱۴۱ .

قطب‌الدین آقای چگنی ۵۰۸ که سفیر شاه‌عباس به‌نزد عبدالمؤمن‌خان ازبک‌بود با پیامی مبنی برتخلیه‌ی سرزمین خراسان .

محمود خلیفه چگنی ۱۴۱ ، از امرای عهد شاه تهماسب درقراباغ آذربایجان .

مرادخان سلطان چینی اچگنی‌ا ص ۷۹۷ .

از دیگر امرای چگنی عهد سلطان محمد صفوی وپسرش شاه‌عباس باید از صفی قلی‌خان چگنی کوتوال ونگهبان قلعه‌ی الموت نام بردکه مهمترین بازداشتگاه سیاسی ایران و درحکم زندان‌اوین امروز بود . تمام متمردان وگردنکشان وشاهزادگان و سیاستمداران داخلی وخارجی دراین زندان نگهداری میشدندو کسی که به‌مقام کوتوالی آن میرسید، باید از هرنظر شایستگی خویش را به‌ثبوت رسانده بوده باشد . استاد مسرور دراین مورد آورده است‌که : صفی‌قلی‌خان چگنی به‌امرسلطان محمد صفوی کوتوال ونگهبان قلعه‌الموت وبسیار مقتدر ونفوذناپذیر بود وغیراز شخص شاه از هیچکس فرمان نمی‌برد .

در زمانی‌که عباس‌میرزا ولیعهد درخراسان بعنوان « شاه‌عباس» سلطنت خودرا اعلام نمود ، برای پیشرفت کارخویش لازم بود چندتن از زندانیانی‌که بفرمان پدرش درآن قلعه محبوس بودند ، آزاد سازد ، لذا شخصاً ازخراسان به‌الموت رفت وبسیار کوشیدکه صفی‌قلی‌خان رابه‌این امر راضی‌کند، ممکن نشد، وچون‌کار به‌تهدیدکشید،

صفی‌قلی‌خان خنجر ازکمر خویش گشود وتقدیم شاه جدید ایران کرد وگفت : من در انجام ماموریتم خیانت نمی‌کنم . اگر بیشتر اصرار نمائی باید ابتدا بااین خنجر سرم را از تنم جدا نمایی وانگاه منظور خویش را برآورده سازی .

شاه‌عباس که با وزرا واطرافیانش رنج رفتن به‌قلعه‌ی‌الموت را برخود هموار کرده بود وگمان نمی‌بردکه درانجام مقصود با مخالفتی روبرو شود ، ناچار مجبور به بازگشت شد[1] .

هرچند شاه‌عباس ظاهرا از کوتوال کرد رنجیده خاطر گشته بود ، اما درته‌قلب می‌گفت، اگر من صد نفر ازاین مردان فداکار و درستکار داشتم میتوانستم بزودی سراسر ایران را تسخیر کنم .

کردهای‌جنگی‌که امروزدربخش چگنه‌ی نوچان اسکان دارند[2] ، سهم ارزنده‌ای درتمام زمینه‌های نظامی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، بهداشتی داشته و دارند ، که ما برای نمونه والگو از سه شخصیت مشهورتر ایل یعنی ارس‌محمد سردار وآقای پروفسور صادقی پزشك عالیقدر و مشهور بین‌المللی ونیز از آقای جهان پهلوان احمد وفادار نام می‌بریم .

## ۱ـ ارس‌محمد یکه‌تاز اتك

ارس‌محمدکه ترکمانها ، آرازمحمد گویند، از پهلوانان بیمانند و سلحشوران اوغاز واصلا از کردان چگنی است . ارس‌محمد فرزند شاه محمد پهلوان‌که از طایفه‌ی « اوغورلو ـ میشخان » است، طبق تاریخی‌که برسنگ قبرش درگورستان قلعه بیگلر ( مخروبه ) وجود دارد و درسال ۱۳۰۱ قمری درگذشته است[3]. نگارنده‌که خود ازاین

---

۱ـ ده نفر قزلباش ـ حسین مسرور .

۲ـ کردهای چگنی ساکن قزوین که آنها نیز به‌ترکی سخن می‌گویند در زمان ناصرالدین‌شاه یك فوج سرباز آماده به‌خدمت داشته و فرماندهان آنها نصرت‌الملك و سرهنگ صادق‌خان بودند .

۳ـ قبر شاه‌محمد و پسرش محمد درگورستان قلعه بیگلر درسال ۱۳۶۲ که جاده‌ی اوغاز به‌گهنه‌اوغاز ←

طایفه می‌باشد شرح حال آرازمحمد را از پدر وعموم ملازمتان که یکسال بعدار فوت آرازمحمد بدینا آمد و درآخرین روزهای اسفند ۶۳ درسن ۱۰۲ سالگی درگذشت و نیزازمرحوم علی‌فرزند عباس‌نیزکه حدود صدسال‌داشت۲۵سال‌پیش‌برایم‌ازآرازمحمد وپسرش شاه‌محمد صحبتهای جالبی‌کرده شنیده‌ام . هرچندآنروزهاکه‌جوانی۱۶ـ۱۷ ساله روستائی بودم ، لکن همیشه پای صحبت پیر مردها می‌نشستم واز آنها بقول معروف حرف می‌کشیدم ، آنچه راکه ذیلاً ملاحظه میفرمائید نتایج آن گفتگوها ویا بهتر بگویم ثمره‌ی آن فضولیهاست .

طایفه یا بهتر بگویم توپهر اوغور لومیشخان که اولاد مهدی می‌باشند ، اکثراً باسواد بوده‌اند ؛ حتی بیشتر زنان آنها نیز قرآن‌خوان وکتابخوان بوده‌اند ، معروف است‌که آنها با شاعر وملا وبخشی بوده‌اند یا جنگجو وپهلوان .

دراینجا سخن ازیکی از فرزندان این طایفه بمیان می‌آوریم که بااینکه خود ازسوی مادر سمت ترکمن داشته است باهمه این احوال عواملی پیش می‌آیدکه خود کمربه‌قتل ترکمانان متجاوز برندد وآنچنان وحشتی دربین ترکمانان ایجاد کندکه درمنطقه‌ی نفوذی وی جرات تاخت وتاز نداشته باشند .

وی ارسی‌محمد نام داشت‌که لازم است برای بهتر آشناشدن با او چندین سال به‌عقب بازگردیم .

محبت‌خان کیکانلو فرزند حاتم‌بیگ[1] بیچرانلوکه معاصر شاهرخ نواده‌ی نادرشاه ریاست ایل کیکانلو راکه شامل بیچرانلو وسیوکانلو بود برعهده داشت . حاتم ـ بیگ‌که بعدها حاتم‌خان شده، در دستگاه نادری مورد توجه بود وبرای رساندن نادر به‌سلطنت نقش عمده‌ای داشت ، بهمین جهت محبت‌خان پسر وی در دستگاه شاهرخ نیز نفوذ واعتبار و رفت وآمدی داشت .

هربارکه محبت‌خان ازشمال قوچان به‌مشهد می‌آمد دراطراف دارالسلطنه شاهرخ جوان سلحشور وتنومند وسبیل کافتی‌که خنجر برکمر داشت مشاهده می‌نمود

---

کشیده شد وسیله جهاد سازندگی ازبین رفت وخاکستر این سلحشوران مصالح ساختمان جاده‌سازی گردید که خیام دراین باره گفته است :

زنهار قدم بخاك آهسته نهی  کان مردمك چشم نگاری بوده است .

۱ـ برای شناختن حاتم‌بیگ نگاه کنید به : نادر شمشیرمردانلك ـ ابوالفضل قاسمی ص ۸۵ و حرکت تاریخی‌گرد به‌خراسان ... ص ۱۰۸ـ۱۰۷ . وی فرزند محمدی‌بیگ بانی روستای اولاز بود. (۱۱۳۰ قمری)

که بکنوع غمگینی وسرگردانی درچهره‌اش آشکار بود . محبت‌خان به‌او نزدیك شد و احوالش را پرسید .

جوان گفت : نام من مهدی واز کردان چگنه میباشم که براثر یك اختلاف و درگیری که روی داده است مجبور به‌ترك دیار وجلای وطن شده‌ام .

مهدی آنچه راکه برایش اتفاق افتاده بود بیان کرد واهی سرد از دل پردرد برکشید . وی که مدتی دراطراف قوچان بویژه در روستای« بغفن » درشمال شرقی شیروان بحال تبعید بسر برده وازاین زندگی خسته شده بود ، اینك میخواست تکلیف خودرا بداندکه آیا قادراست بمیان ایل چگنه بازگردد یا خیر !

محبت‌خان که گوهرشناس ماهری بود ، دریافت‌که اگر اورا دراین زمان یاری دهد، روزی از وجودش برای سرکوب مخالفان خود بهره‌برداری خواهد کرد ، از این‌رو به‌او می‌گوید لازم نیست به‌میان ایل چگنه بازگردی ، بامن به‌میان ایل کیکانلو بیائید . مهدی ازاین پیشنهاد استقبال میکند وبه بغفن‌برمیگردد، از آشنایان دوره‌ی غربت خداحافظی میکند واز همان کوه بالا رفته بسوی دره‌ی کیکانلو ( اوغاز ) سرازیر میشود[1] .

محبت‌خان مقدم اورا گرامی میدارد .

درهمین ایام بودکه روزی مهدی سوار براسب خود به‌روی چشمه‌ای میرودکه اوغازی‌ها بعداً روی آن امامزاده‌ای درست کردند . درکنار چشمه درمیان اولنگ‌ها کولی‌هائی دوره‌گرد که‌بساط زرگری وخراطی داشتند چادر زده بودند. مهدی‌چشمش به‌یك دختر کولی می‌افتد وهوش از سرش بیرون می‌برد . بیچاره اگر نیمه‌هوشی هم داشت آن شوخ چشم زیباروی به‌یغما برد .

بقول حافظ :

چنان بردند صبر از دل  که ترکان خان یغما را

مهدی زار وپریشان به‌منزل بازمیگردد واز محبت‌خان کیکانلو میخواهدکه این

---

۱ـ قلعهٔ اوغاز که به‌قریه محمدی‌بگ معروف بود، امروز به‌کهنه قلعه معروف و مخروبه است . در زلزله اردیبهشت ۱۳۰۸ برابر با شب پنجشنبه ۲۲ ذیقعده سال ۱۳۴۷ قمری با خاك یکسان شد، دراین سال مثلج نیز آمده و مزارع را ازبین برد .

دختر را برایش خواستگاری کند ، محبت‌خان که انتظار شنیدن این مهملات را نداشت، ابتدا تصور کرد او دیوانه شده است، اما وقتی دریافت که موضوع جدی است هرچند اصرار کرد که از دختران بزرگان کیکانلو هرکس را به‌زنی بخواهد برای او خواهد گرفت و ازین کولی منصرف بشود، لکن مهدی می‌گوید الا وبالله که همین است ومرغ یکپا دارد ، هیچ حرفی به‌گوش مهدی نمیرود ، مگر خواستن دختر کولی .

سرانجام خواستگاری و عروسی سرمی‌گیرد . وبدنبال آن دخترکولی دوپسر به‌فاصله‌ی چندسال بوجود می‌آورد که یکی را اوغورلو ودیگری را محبت‌خان نام می‌نهند . گمان می‌کنم که نام پسر اول خود را اوغورلو می‌گذارد و اوغورلو نام پدر مهدی‌بوده باشد،[1] وچندی بعدکه محبت‌خان کیکانلو فوت میکند وحدود سال ۱۱۷۵ قمری بوده ، مهدی دارای پسر دیگری میشودکه به‌پاس احترام محبت‌خان کیکانلوکه اورا بجای پدر خود میدانسته است، نام محبت‌خان را براین کودک نهاده باشد . هردو برادر شجاع وجسور وچابک‌سوار بار می‌آیند و درتمام جنگهای مرزی با ترکمانان شرکت داشته‌اند .

از محبت‌خان معروف به « میبتخان » نیز سه پسر[2] بنام‌های محمدصادق و مصر و شاه‌محمد می‌ماندکه شاه‌محمد خیلی پهلوان وپرزور بوده و معروف است‌که وقتی پشت خودرا به‌درخت تکیه میداده درخت باتمام ریشه‌ها و زمین اطرافش به‌لرزه می‌افتاده است . آوازه‌ی پهلوانی و سلحشوری شاه‌محمد در ترکمنستان نیز می‌پیچید . ترکمن‌ها در صدد برمی‌آیند این پهلوان را ربوده وبه‌ترکمنستان ( توران‌زمین ) ببرند وزنی از اولاد پهلوانان و نامداران به‌عقد او درآورند تا فرزندی‌که ازاین ازدواج بعمل می‌آید مورد پرورش وتربیت قرار دهند وسردار سپاه خودنمایندکه‌هر وقت به‌سروقت کردهای خراسان شبیخون زدند از زور بازو و شمشیرزدن او به‌نفع خود استفاده کنند[3] .

---

۱ـ شاید منسوب به‌اوغورلو سلطان چگنی ، ص ۵۱۴ عالم‌آرای عباسی .

۲ـ از اوغورلو نیز سه پسر بنام‌های علی، آقامحمد، آقابالی بجا ماندکه درکلیشه قباله درصفحه بعد مشهود است .

۳ـ اینچنین طرز فکری‌که مولود وضع اجتماعی آنروز بوده در ایرانیان باستان و مردم توران نیز

هو المالك الملك الاستحقاق

سرانجام نقشه طرح وبه‌مرحله‌ی اجراء درمی‌آید و دونفر ترکمان بعنوان بازرگان به‌اوغار می‌آیند واز شاه‌محمد خواهش می‌کنندکه همراه آنان به‌اتك برود تا بخاو[1] پای اسبهای آنها راکه گلیدشان گم شده است بشکند واسبها را خلاص‌کند و درعوض این‌کار خلعت خوبی به‌او خواهند داد .

شاه‌محمدکه مردی ساده‌دل بود باور می‌کند وبراسب نشسته وهمراه آنان به‌اتك میرود . تمام زمینه‌ی کار درست شده بود . شاه‌محمد به‌نزدیك اسبها میرود تا زنجیر پای آنها را پاره‌کند. چند نفر ترکمن دیگر نیز نزدیك اسبها بودند . درست درلحظه‌ای که شاه‌محمد قفل آهنین بخاورا دردست‌گرفت‌ویابك حرکتی مثل موم درهم پیچید . تمام ترکمن‌ها خودرا یکباره به‌رویش انداختند و سروگردنش را باطناب بسته و به‌روی اسب انداخته وبه‌توران زمینش بردند .

درآنجا دختری ازنژادی برتر وازتخم پهلوانان به‌عقد او درآوردند واین بیچاره‌ی خوش‌شانس را به‌ضرب زور دامادش کردند .

ثمره‌ی این ازدواج پسری بودکه نامش را «ارس محمد[2]» ویا بقول ترکمن‌ها

---

←

وجود داشته است . افراسیاب، شهراب، پسر رستم را بدینگونه داماد میکند و نتیجه‌ی آن ازدواج، برزو پسر شهراب بودکه به‌کینخواهی‌پدر از توران به‌ایران لشکرکشی میکند و شاله‌ی رستم را باگرز درهم می‌شکند .

سرانجام به‌نیرنگ رستم ، برزو دستگیر و زندانی میشود ، رستم درصدد برمی‌آید ازاین پهلوان جوجه‌کشی کند لذا به‌کیخسرو پادشاه ایران پیشنهاد می‌کندکه :

ز تخم بزرگان سیارم زنش  تمانم که رنجی رسد برتنش .

۱- بخاو که به‌کردی سندف Sendef گویند حلقه‌های آهنین و زنجیرواری است‌که یکسرش حلقه و سردیگرش قفلی قطور است‌که پای اسب را بآن بهم می‌بندند .

۲- ارس نام رودخانه‌ای است در آذربایجان که این زمان قسمتی از مرز ایران و روس را تشکیل میدهد . بسبب اینکه رودی خروشان و پرمهابت بوده و در زندگی اقتصادی و اجتماعی مردم آن نواحی نقش عظیمی داشته است، بسیاری از مردم آندیار نام آنرا برروی فرزندان خود می‌نهادند ارس‌خان شیروانی از جمله سرداران معروف شاه تهماسب اول بود .

هنگامی‌که نادر نیز از گرجستان به‌دشت مغان دراین سوی رود ارس برای مراسم تاجگذاری اردو ←

« ارزمحمد » نهادند .

آرازمحمد همچون‌سهراب یل روزبروز بزرگتر ، پهلوان‌تر میشد آنچنان‌که در ترکمنستان ضرب‌المثل وانگشت‌نما گردیده بود و درمسابقات کشتی پشت تمام‌حریفان را به‌خاك رسانده بود . لکن هنوز به‌هیچ سفر جنگی نرفته بود .

بزرگان ترکمن درصدد برآمدند ارزمحمدرا نیزمانند پدرش‌داماد کنند، ازاین‌رو دختری از تبار نامداران را برای او نامزدکردند، لکن دختر خواستگاران فراوان‌داشت که برای آرازمحمد رقیبان خطرناکی بودند .

چون مصلحت عام ونظر بزرگان ترکمنستان بود ، که آن دختر همسر ارزمحمد گردد که از او پهلوان دیگری بوجود آیدبنابراین‌حال‌و روز رقیبان معلوم بودکه چاره‌ای جز خون دل‌خوردن وآه سرد از دل پردرد کشیدن نداشتند . سرانجام دختر را برای ارزمحمد عروس کردند ، یکی‌از جوانان ترکمن که از همه‌ی رقیبان سرسخت‌تر بود ، تصمیم گرفت با ریختن خون آراز قلب خونین خویش را آرام بخشد .

یکروز از روزهای پائیزی‌که ارزمحمد براسب سوارشده ویك جفت گاو نر را برای شخم‌زدن زمین جلو انداخته و به‌تپه‌های خارج قلعه میرفت، پشت سرش را نگاه کرد . آن سوار ترکمن را دیدکه درمیان انبوه درختان جنگلی بدنبال او همچون پلنگی درحرکت است .

آرازمحمد بیخ‌گوش خودرا خاراند وپیش رفت وچیزی به‌روی خودش نیاورد . چون به‌زمین مورد نظر رسید گاوها را به‌شخم‌کردن بست وکارخویش را آغاز نمود . جوان ترکمن بفاصله دورتری اسب خودرا بسته بودکه مبادا شبهه بکشد . خودش نیز نزدیك آمده درکنار مزرعه‌ی آراز پشت یك‌بوته‌ی جنگلی کمین کرده بود و درپی‌فرصت بودکه هروقت آراز پشت به‌او کردبه‌او حمله‌کند وباخنجری‌که در دست داشت‌شکمش

---

→

برافراشت و بسیاری از زنان گرجی راکه به‌اسارت آورده شده بودند درآنجا وضع حمل نمودند ، وخلیفه ارامنه که برای عرض تبریك به‌حضور نادر آمده بودند بسیار ازآن اسرا را خریداری کرد وبه اوطانشان بل گردانند و کودکان را در زود ارس نسل تعمید داد وتمام پسران را «ارس» نام نهاد .

سیاست واقتصاد عصر صفوی ـ باستانی پاریزی ص ۲۲۶ .

را پاره نماید .

آرازمحمد زیر چشمی تمام حرکات او را می‌پائید . هنگامی‌که ازاین سوزمین گاوها را برگردانید و پشتش بطرف رقیب شد، آن جوان‌چون پلنگی‌تیرخورده ازکمین برجست ویا خنجر به‌آراز حمله کرد .

آراز بیدرنگ گاوها را رها کرد ومچ ترکمن را درهوا گرفت وبایك حرکت‌سریع خنجر را از کفش خارج ساخته به‌دور انداخت وسپس با رقیب گلاویز شد، دیری نپائید که آرازمحمد اورا روی سربلند کرد و برزمین زد و روی سینه‌اش نشست و خنجر خودرا ازکمر کشید وتا دسته درسینه‌ی رقیب فروکرد وشکمش را ازهم درید. جوان ترکمن خروشی کشید وجان به‌جان آفرین تسلیم کرد .

آرازمحمد باگاو وآهن زمین را گود کرد وجسد اورا چال نمود و بدون اینکه اتفاقی افتاده باشد به‌کار خویش پرداخت وپس‌از پاشیدن تخم زمین را ماله نموده هموارکردکه هیچ اثری ازخون و جسد برجانماند . عصر آنروز به‌ده بازگشت .

کسان ترکمن به‌جستجو درآمدند و ردپاهای[1] ترکمن به‌تحقیق پرداختند و رد جوان خودرا تاکنار مزرعه‌ی آراز دنبال کردند ؛ اما دیگر هیچ اثری نبود . فقط یك زمین شخم‌زده .

آنها می‌خواستند به‌خانه‌ی شاه‌محمد حمله کنند وانتقام خویش را بازپس‌گیرند، زیرا یقین داشتندکه آن جوان بدست آرازمحمد کشته شده‌است . اما بزرگان وسران ترکمن‌که خاطر آراز را بیشتر می‌خواستند مانع حرکات تند دشمنان او میشدند .

شبانه شاه‌محمد پسرش آراز را نزد خویش فراخواند وچون همه‌چیز را از او شنیده بود گفت دیگر ماندن تو دراینجا مصلحت نیست . ره خود گیر وبسوی ایران بازگرد وپس‌ازاینکه وارد درگز شدی بسوی اوغاز برو . بستگان وعموهایت درآنجا هستند ، ازتو پذیرائی خواهند کرد . درفکرمن هم نباش. اگر توانستم بدنبال تو خواهم آمد .

اواخر آبان بود . اوغازی‌ها هم مانند تمام روستائی‌های دیگر کارهای خودراتمام کرده بودند اینك دوران استراحت بود . جوانان سواری وشمشیربازی ونیزه‌بازی

---

۱- این ردپاها و خبرگان را «سه‌ئیس Sais » می‌نامند .

میکردند . کودکان خیری‌پیری[1] وبچول‌بازی میکردند ، وسالمندان وریش‌سفیدان در حالیکه کلاههای پوستی بخارائی برسر وپوستین ملیله دوزی بردوش داشتند درمقابل آفتاب درکوچه‌ای وسیع که قلعه‌ی سابق اوغاز را به‌دوقسمت میکرد وار مشرق به مغرب امتداد داشت ، پشت به‌دیوار داده و صف درازی را تشکیل داده بودند . ملاحسنقلی توه‌ی اوغورلوکه پهلوان منطقه نیز بود باصدای بلند وهمچون رعد خود می‌خروشید و داستان کشته‌شدن سیاوش به‌دست افراسیاب پادشاه توران‌زمین را با زبان و سرودست برای مردم بازگو می‌کردکه : چون خبر کشته‌شدن سیاوش به‌زابل رسید، رستم برخروشید وگفت :

... نه توران بمانم نه افراسیاب — ز خون شهر توران کنم رود آب
مگر کین آن شهریار جوان — بخواهم از آن ترک تیره‌روان
چو فردا برآید بلند آفتاب — من و گرز و میدان افراسیاب
چناش بکوبم به‌گرز گران — که پولاد کوبند آهنگران —

هنوز بند آخر تمام نشده بودکه صدای **الامان هات، الامان هات**[2] زنان وکودکان بلند شد ، مردم ازجا برجستند وملاحسنقلی همچنان شاهنامه بردست برسرپاایستاده بودکه ناگاه مشاهده کردند ، جوان ترکمنی سوار براسبی رخش‌پیکر، شپورمه[3] برسر و جبه‌ی‌قرمز به‌بر، چکمه تا ساق‌پا کشیده، کمر را چون پلان‌تنگ بربسته، شمشیری حمایل درمیان و خنجری به‌کمربا هیأتی چون سهراب‌یل وارد اوغاز شد ، وچون به‌مقابل صف مردم رسید، گفت : سه‌لامون علیکوم آغالر .

مردم به‌سعادتقلی‌خان رهبرایل نگاه کردند تا چگونه پاسخ میدهد .

سعادتقلی‌خان گفت : عه‌لیکه سه‌لام قارداش، خوش گلدین .

آراز رکاب خالی کرده برزمین جست، وهمچنانکه افسار اسبش را دردست

---

۱ـ خیری‌پیری، از بازیهای معروف محلی .

۲ـ این شعاری بود بین کردها و ترکمن‌ها ، وقتی هرکدام بسوی دیگری حمله میکردند ، آنهائیکه مورد حمله قرار گرفته بودند مردم خودرا به‌دفاع و استقامت و استمداد دعوت کرده اعلام خطر می‌نمودند و می‌گفتند الامان آمد الامان آمد .

۳ـ شپورمه = کلاه پوستی ترکمنی .

گرفته بود از ابتدا تا انتهای صف را پیمود وبکایك ریش سفیدان وحاضران را از نظر گذرانید .

صدای پدرش شاهمحمد هنوز درگوشش طنین‌انداز بود که : « آن کامل مرد تهمتن صولتی‌که پوستین ملبله‌دوزی بردوش وشاهنامه در دست دارد ، پسر عموی تو ملاحسنقلی پهلوان است .»

آراز در اولین دیدار ملاحسنقلی را باآن نشانی‌که پدرش گفته بود ، درکنار سعادتقلی‌خان شناخته بود ، اما بیم داشت‌که مبادا شخصی دیگری نیز درمیان‌آنجمع باآن نشانیها باشد ، پس بهتراست یکبار تا آخر صف‌برود و برگرددکه‌موجب اشتباه نگردد وسرافکندگی و شرمندگی ببار نیاورد .

چرا عاقل کند کاری  که باز آرد پشیمانی

وچون ازآن سر بهمیان صف بازگشت، درمیان بهت وحیرت مردم ، افساراسب را رها نمود وخودرا به‌آغوش ملاحسنقلی انداخت ودست و صورتش را بوسه داد . ملاحسنقلی همچون دیگر مردم مات ومبهوت مانده بودکه آرازمحمد به‌این نکته پی‌برد وبیدرنگ خودرا معرفی کرد وگفت :

من فرزند شاه محمد هستم .

با شنیدن نام شاه محمد اهل قلعه بویژه ، اوغورلو میبتخانی‌ها بانگ شیون برداشته ، شاهمحمد ، شاهمحمد کردند . زیرا آنها شاهمحمد راکه از سالها پیش به‌چنگ ترکمانان افتاده بود ، مرده می‌پنداشتند .

آرازمحمد آنها را ازاین گمان خارج ساخت وگفت : شاهمحمد زنده است و خدمت یکایك شما سلام و درود فرستاده است .

با شنیدن این جمله بانگ شادی برخواست .

سعادتقلی‌خان « عاشق » ها را فرا خواند و دستور داد با دهل وسرنای خویش بنوازند وجشن عمومی را اعلام کنند . جوانان دسته دسته برگرد عاشق‌ها جمع شده دربرابر آرازمحمد به‌رقص وپایکوبی وسرودخوانی برخاستند .

پیرمردان گفتند : آرازمحمد آئینه‌ی تمام نمائی از اوغورلو است . بهتراست او را اوغورلو نام نهیم . آراز تشکرکرد وگفت: من وصف پهلوانیها وسلحشوریهای‌اوغورلو را بارها از پدر شنیده‌ام ، لکن هیچگاه خودرا شایسته‌ی نام اوغورلو نمیدانم . همین

نام برایم بهتر است، اگر قرار باشد، سایه‌ای از اوغورلو باشم بااین‌اسم نیزخواهم‌بود.

سعادتقلی‌خان که ازبیم جوانان اوغورلو میبتخان همیشه نگران بود، بامشاهده‌ی افزوده‌شدن تهمتن صولتی دیگر بران نیره ، برنگرانیش افزوده گشت، هرچند کوشید که ظاهر قضیه را حفظ کند، اما از سیمایش همه‌چیز هویدا بود ، واز همان لحظه به‌اندیشه افتاد .

دربهار سال بعد بودکه سعادتقلی‌خان برای بازدید از نواحی‌مرزی عازم بیجرانلو و جریستان شده بود ، قضا را باگروهی از ترکمنان مواجه شدندکه بعضی چادرهای کردان بیجرانلو را غارت کرده ومال واحشام آنها را به‌یغما و زن و کودکانشان را به‌اسارت می‌بردند .

سعادتقلی‌خان دریافت‌که این گروه چپاولگر تحت فرمان کدام یك از پهلوانان خود به‌این حمله دست زده‌اند ، لذا از دور رهبر ترکمانان را که براسبی سفید سوار بود به‌آرازمحمد نشان داد وگفت اگر اورا بکشی،کار بقیه تمام است وآنقدر درحقیر شمردن آن سلحشور ترکمن مبالغه نمودکه آرازمحمد اورا به‌هیچ شمرد ، ومهمیز بر اسب رخش‌پیکر خود زده به‌دنبال ترکمانان پرداخت . ترکمنها با مشاهده‌ی سواران کرد ، احشام و اسرا را بجا گذاشته روبه فرار نهادند ، لکن فرمانده آنان‌که سخت به‌خود مغرور بود خیره‌سری کرد وعنان برگردانید تا ببیند آیاکسی حریف او خواهد شد ؟آراز سوار براسب چون برق جهنده پیش تاخت وچون به‌نزدیك رسید، آن‌ترکمن را ملاحظه نمودکه چون پاره‌کوهی برزین اسب جاگرفته و درانتظار اوست . آراز دید اگر سرعت عمل را از دست دهد اجلش به‌دست این یل ترکمن سر رسیده است لذا بدون تامل همچنانکه اسب می‌تاخت، از روی زین برجسته خودرا به‌روی اسب‌ترکمن انداخت و برروی اسب او با او گلاویز شد وآنچنان حلق اورا فشار دادکه میرفت چشمانش از حدقه بیرون آید . هردو باهمدیگر از روی اسب برزمین غلطیدند وآراز محمد برروی سینه‌اش نشست وبدون درنگ خنجر ازکمر برکشید وشکمش را چون گرباس ازهم درید، وقتی از روی تنه‌ی بیجان ترکمن بلند شد، مشاهده نمودکه‌حریف چون تکه‌کوهی برروی زمین به‌خون خویش رنگین شده‌است . آنجا بودکه دریافت چه کار خطرناکی انجام داده و اگر کوچکترین فرصتی به‌حریف میداد ، اکنون‌بایستی

خود بجای او به‌خون شناور می‌بود[1] . لذا توقف نکرد، سر اورا ازتن برید وباهمان سرعتی‌که آمده بود، بازگشت، وچون به‌سعادتقلی‌خان رسید، همان سررا بسوی او پرتاب کرده اورا به‌نفرین و دشنام گرفت . سعادتقلی‌خان فرارکرده درپشت سواران خود پنهان شد، و مردم به‌میانجیگری برخاستند ازآن پس‌که آرازمحمد دریافت، سعادتقلی‌خان درپی نابودی او بوده است رابطه‌ی خویش را بااو قطع کرد و اوغورلو میبنخانی‌ها دربرابر سعادتقلی‌خان صف‌آرائی کردندکه‌سالها این‌وضع ادامه داشت[2].

سعادتقلی‌خان‌که خودرا درفشار دید به‌امیرحسین‌خان شجاع‌الدوله متوسل شد، واز او کمك گرفت .

آرازمحمد نیز به‌ابوالحسن‌خان پسر شجاع‌الدوله که علیه پدر قیام کرده بود پیوست . واین دوسالها با همدیگر بودند وعرصه را برامیرحسین‌خان و سعادتقلی‌خان تنگ کرده بودند .

آرازمحمد بعداً با جوانان اوغورلو ، ازجمله حسن‌خان وحسین‌خان[1] وحضرتقلی وملاحسنقلی بسوی خیوه تاخت وموفق شد پدر ومادر و خواهر و برادرانش صفرنیاز

---

۱ـ گویا آزاد پس‌از مشاهده‌ی این گونه‌پیکر بردوی خاك وچون این اشعار فردوسی را زیر لب زمزمه میکرد که :

| | |
|---|---|
| بغرود جوانی هلاك اندرش | سر با چور سوی خاك اندرش . |
| که برکند این کوه جنگی ز جای | که افکند شیر ژیان را ز پای ؟ |
| که کند این پشه‌پده دندان پیل | که افکند درموج دریای نیل ؟ |

۲ـ سعادتقلی‌خان چندین‌بارد‌ست به‌قتل و تخریب منازل اوغورلو میبنخانی‌ها زد . شاه محمد پسر آرازمحمد میخواست به‌تهران برود شکایت‌کند سعادتقلی‌خان فرستاد از بین راه اورا گرفته و آوردند و عصب پایش را قطع کردند . اوغورلوها سرانجام به « بیواره » کوچیدند و چندی بعد بازگشتند ، وچند سالی در اوغاز بودند، سرانجام شاه محمد مجبور به‌مهاجرت به‌ترکمنان دیگر شدکه اولادش اکنون درآنجا می‌باشند . بقیه اوغورلو میبنخانی‌ها که در اوغاز ماندند هیچگاه از مخالفت با خان‌ها دست برنداشتند و دراین رهگذر صدمات و لطمات فراوانی را متحمل شدند .

۱ـ حسین‌خان از ازجمله سواران ممتازی بودکه چندبار برای بردن سرهای ترکمانان به‌تهران از سوی امیرحسین‌خان اعزام شد . یکبار نیز به‌اسارت ترکمن‌ها افتاد ، لکن با چالاکی خاصی‌که داشت از دشت نگهبان شیروان فرارکرد وجان سالم بدر برد .

وآدینه نیاز[۲] را ترکمنستان خارج ساخته به‌اوغار بیاورد.

آن سالهاکه جنگ بین کرد وترکمن درنواحی مرزی بلاانقطاع بود، آرازمحمد تلفات سنگینی به‌دشمن وارد کرد وسرهای فراوانی ازترکمن‌ها برید وبه‌تهران برد.

آن زمان رسم بود هرکس یك سرترکمن می‌برید به‌قوچان می‌برد وبه‌شجاع‌الدوله تحویل میداد ومختصرخلعتی میگرفت، چون این‌سرها یکجا جمع میشدندشجاع‌الدوله انها را به‌تهران میفرستاد و درعوض امتیازاتی می‌گرفت.

این زمان ابوالحسن‌خان پسر امیرحسین‌خان به‌فرمان ناصرالدینشاه درتهران به‌قتل رسیده بود، آرازمحمد نیز بدون اینکه اطاعتی ازامیرحسین‌خان‌بکند سرهارا به‌تهران می‌برد وتحویل دربار میداد وبجای هرسر ده تومان به‌پول آن زمان می‌گرفت.

یکبار به‌قلعه‌ی ترکمانان تاخته بود، هفده نفر از ترکمان‌ها به‌برج رفته بودندکه ازخود دفاع نمایند. آراز ازبرج بالا رفته وسرهمگی را یکی بعداز دیگری بریده وپائین انداخته بود. میرزاخان بگ تنها همکار وی بود سرها را جمع میکرد و درخورجین می‌نهاد. آراز دراین حمله بشدت مجروح شده بود اوچنان وحشتی به‌ترکمنستان انداخته بود، که دشمن فکر تجاوز را از مغز خویش بیرون کرده بود. اینك چنین‌مرد ناآرامی درگورستان قدیمی قلعه‌ی بیگلر، سالهاست‌که به‌آرامی خفته است.[۱]

## ۲ـ جهان پهلوان احمد وفادار، قهرمانی از دیار چگنه

جهان پهلوان احمد وفادارکه سالها درمیادین کشتی ایران وجهان افتخار آفرین بوده وهست، از خیرسازترین قهرمانان ایران بودکه نامش درتمام مجلات و روزنامه‌ها و رسانه‌های گروهی زبان‌زد خاص وعام بود. امروزکه نشریات آن روزگار را ورق میزنیم مشاهده می‌نمائیم‌که کمتر نشریه‌ایست‌که عکس ومطلب از حماسه‌آفرینی‌های وفادار را چاپ و منتشر نکرده باشد.

---

۱ـ اولاد آدینه نیاز و صفرنیاز، اکنون در روستای «ده‌ور» از توابع بجنورد می‌باشند، ده‌ور در دامنه‌ی کوه سالوك قرار دارد.

۲ـ این آرامش اورا بهمزدند و خاکسترش را بباد دادند.

وفادارکه پدرش از کردان چگنی خراسان است، مادرش نیز از کردهای سلحشور مامیانلو درگز می‌باشد. او درسال ۱۳۰۶ خورشیدی در درگز دیده بجهان گشود. از همان دوران شیرخوارگی و کودکی پیدا بودکه باچنان بزرو بالا و کوپال و یال، درآینده‌ای نزدیك پشت نامدارترین پهلوانان را بخاك خواهد کشید.

وفادار ۲۱ ساله بودکه درسال ۱۳۲۷ با ضربه‌کردن علی پهلوان مشایخی، توجه پهلوانان خراسان را بخود جلب نموده موجب حیرت همگان شد. درهمین سال به‌سربازی رفت و مورد توجه سروان سخدری که خود از پهلوانان بنام ایران بود، قرارگرفت وبه‌تمرین‌های خود ادامه داد و درنتیجه درتمام رشته‌های کشتی چوخه و آزاد و فرنگی وباستانی بمقام قهرمانی رسید. سال بعد درمسابقات کشتی چوخه‌ی امام مرشد قوچان که طبق رسوم معمول کردان خراسان همه‌ساله انجام میشود، موقعیت خویش‌را تثبیت نمود.

شرکت جست وباپیروزی برگربلائی ابراهیم پهلوان نامدار ویکه‌تاز کُردمامیوانلو (که چندسال بود مقام پهلوانی خراسان را دراختیار داشت) موقعیت وعنوان پهلوانی خویش را تثبیت نمود.

وفادار در مسابقات قهرمان کشوری همین سال (۱۳۲۸) که درتهران برگزار شد در رشته‌های فرنگی و سنگین وزن و آزاد وباستانی بمقام قهرمانی کشور رسید. در سال ۱۳۲۹ درکشتی باستانی چهار وزن و درباستانی بی‌وزن بمقام اول رسید وشاه بازوبند پهلوانی کشور را بربازوی اوبست. (این دوره از مسابقات درمشهد برگزار شد) درسال ۱۳۳۰ درتمام رشته‌های فرنگی و آزاد وباستانی بمقام قهرمانی رسیده، باردیگر بازوبند پهلوانی را ازآن خود ساخت. درسال ۱۳۳۱ تمام پهلوانان معروف از جمله مرحوم تختی و زندی وتیموری‌را برزمین‌زده برای سومین بار شاه مجبور شد بازوبند پهلوانی را بربازوی وفادار ببندد، هرچندکه نتوانست مکنونات ضمیر راپنهان کند، لذا روبه پهلوانان کرده گفت: چطور شما نمی‌توانید حریف وفادار شوید واو هرسال بازوبند پهلوانی را به‌خراسان می‌برد[1].

وفادار طبق پیمانی‌که از خلوص نیت باامام‌رضا علیه‌السلام بسته بود، بازوبند

---

۱ـ اطلاعات هفتگی شماره ۵۸۱ مهر ۱۳۳۱ ـ مجله رادیو ایران شماره ۶۷ ـ ق ۱۳۶۱

پهلوانی راکه برای دائم ازآن خود ساخته بود، تقدیم موزه آستان‌قدس رضوی نمود که اکنون درآنجا نگهداری میشود[۲].

پهلوان این دوره از مسابقات را جالبترین خاطرات خود میداند ومی‌گوید:

« بیش‌از دوهزار نفر ازمردم پایتخت، پهلوان تختی را درحالی‌که روی دست بلند کرده بودند باسلام وصلوات بمحوطه‌ی دارالفنون‌که محل برگزاری مراسم پهلوانی بود آوردند، که شاید با تشویقهای آنچنانی خود بتوانند روحیه‌ای بتختی دهندکه مرا بزمین بزند وباروبند پهلوانی را نگذارند ازتهران خارج شود. شاخه‌های گل و اسکناس‌های رنگارنگ وتشویقهای جورواجور بودکه از مرحوم تختی بعمل می‌آمد. اما من کسی را نداشتم، لذا پشت بدآن جمعیت کرده، روبسوی خراسان نمودم و پس‌از عرض سلامی‌که از ته قلبم برخاست گفتم یا امام‌رضا، ای ضامن آهو، توراضی مشوکه من مغلوب این تهرانیها شوم، من بغیر ازتو کسی را ندارم.

لحظه‌ای بعد باصوت داور، مسابقه شروع شد و من و مرحوم تختی بهم آویختیم. شرط پیروزی درمسابقات کشتی پهلوانی فقط ضربه‌کردن حریف بود و مدت زمان کشتی ۸۰ دقیقه.

در دقیقه بیست ویکم بودکه تختی را روی سربلند کرده وباعلی‌گویان برزمینش زدم، که بانگ شور وغلغله وآفرین آفرین مردم برخاست وهمان مردمی‌که مرحوم تختی را باچنان شور وعشقی بمیدان آورده بودند، ریختند وسط میدان و مرا بوسیدند و روی دست بلندکردند وتشویقم نمودند.

وفادار درهمین سال درمسابقات جهانی ۱۹۵۱ هلسینکی‌که درکشور فنلاند برگزار شد باپیروزی بر محرم جانداش قهرمان ترکیه‌ونیز برقهرمان کشور ژاپن، به‌قدرتمندترین پهلوان جهان ملقب شد.

سپس برسر قهرمانی این دوره از مسابقات با قهرمان سنگین‌وزن روسیه که تقریبا دوبرابر وفادار وزن داشت، یعنی ۱۶۰ کیلو بود بمبارزه پرداخت. شوروی‌ها با واردکردن چنین غولی بمیدان مسابقات بزرگترین مشکل رابرای وفادار ایجادکرده بودند، همچنانکه چند سال بعد، امریکائی‌ها با وارد کردن غول دیگری بوزن ۱۷۵

---

۲- مجله و تقریحات سالم، اداره تربیت بدنی خراسان - نوروز ۱۳۴۵.

کیلوگرم بمیدان کشتی سد راه پیشرفت قبلاتی شدند. سرانجام این مسابقه بمقع غول شوروی باامتیاز دوبر یك پایان یافت و وفادار بمقام دوم جهانی نایل آمد.

درمسابقات سال ۱۹۵۲ درالمپیاد هلسینکی، دوباره پهلوانان فنلاند و ژاپن را مغلوب کرد وبا امتیاز بهآن غول معروف روسی باخت وبارهم دوم شد.

درسال ۱۹۵٤ درمسابقات ژاپن، برپهلوانان ترکیه وآلمان پیروز شد و با امتیاز دوبر یك بهآن غول روسیه باخت، اما مردم ژاپن که این مسابقه را نگاه میکردند و وفادار وآن غول را همچون فیل وفنجان درکنار همدیگر میدیدند، حق رابجانب وفادار دانسته اورا پهلوان اصلی نامیده روی دست بلند کردند وبرایش کف زدند و بهمین مناسبت عکس پهلوان وفادار را روی بشقابهای چینی خود نقش نمودند وبدین‌ترتیب وفادار مردی از سرزمین ایران در سرزمین آفتاب گل کرد و درقلب آنان قرار گرفت وبهعنوان سمبلی از شخصیت ملی ایرانیان معرفی گردید که:

هنر نزد ایرانیان است وبس  که شیر زیان را ندانند مگس.

وفادار سالهای بعد یکبار درآلمان وسهبار درترکیه بمقام قهرمانی بین‌المللی دست یافت. یکبار نیز درسنگین‌وزن در هندوستان و چهاربار نیز درپاکستان بمقام قهرمانی رسید.

درسال ۱۹٦۷ درمسابقات جهانی گورتانای فنلاند بمقام سوم رسید. پهلوان دو دیپلم کشتی ازکشور فنلاند داردکه فاصله زمانی آن دومدرك ۱۷ سال است (۱۹٦۷-۱۹۵۱).

وفادار درحال حاضر نیز چون پارچه‌کوهی است که نکان دادنش کار حضرت‌فیل است. دربهار سال جاری (۱۳٦۲) که بهمراه حاج آقای شیخو ازکردان ماسالو وآقای وفادار بهباشگاه راه‌آهن مشهد رفتیم به‌حقیقت دریافتیم که هنوز لااقل درایران مرد میدان وفادار پیدا نمیشود.

هرکس اورا ببیند، قهرمانان معروف شاهنامه را بخاطرمی‌آورد و بخود می‌گوید: این سام نریمان ویا زال زر است.

وفادار هم مانند تمام کردان خراسان شیعه مذهب است وسخت به‌دین وآئین و آداب و رسوم ایلی خویش پای‌بند. هنگام کشتی‌گرفتن، آنگاه‌که زمان بلندکردن حریف فرا رسد، از ته قلب نعره‌ی یا «علی» می‌کشد، وگاهی نیز «یا ابوالفضل»

می‌گوید وهمآورد خویش را برزمین میزند .

مجله اطلاعات هفتگی سال ۱۳۳۳ بمناسبت مسابقات توکیو در این موقعیت :

« وفادار مثل همه پهلوانان قدیم وقتی کشتی میگیرد ، صدای یا علی، یا ابوالفضل او قطع نمیشود ـ بمحض اینکه یك ایرانی مشغول کشتی میشد، وفادار پشت سرهم یا علی ویا ابوالفضل می‌گفت .

موقعی‌که زندی باحریف فنلاندی خودکشتی میگرفت، وفادار بلند بلند می‌گفت :

یا علی نگذار این لامذهب باعث شکست ایرانیها شود، یا علی مگذار ما چند نفر مسلمان میان این بی لامذهبان شکست بخوریم » .[1]

۱ـ اطلاعات هفتگی ـ شماره ۶۶۶ ص ۲۹ـ چهاردهم خرداد ۱۳۳۳ .

پهلوانانی نظیر وفادار اگر درکشورهای دیگر بودند، مورد تقدیر واحترام قرار می‌گرفتند واز وجود ایشان درجهت آموزش به‌نسل جوان بهره‌ها می‌گرفتند، اما در ایران نه‌تنها چنین نشد، بلکه رژیم پهلوی از آنجاکه عادت به‌تجاوز به‌حقوق انسانها داشت از تجاوز به‌حقوق وی‌نیز صرفنظر ننمود. واقدامات وشکایتها و مکاتبات دراین زمینه نیز اثری نبخشید. کلیشه گزارش رئیس شورای ورزش باستانی وکشتی پهلوانی کشور به‌کمیته ملی المپیک ایران به‌شماره ۵۶۵ـ۵۹/۳/۲۲ که مؤید این واقعیت است ملاحظه‌میفرمائید[1].

وفادار ازتمام خصائل نیك پهلوانان باستان برخوردار وبسیار متواضع و فروتن وبی‌الایش است. از شهادت مرحوم تختی بسیار متاثر است و می‌گوید: پس‌از شهادت

---

۱ـ متاسفانه کلیشه مفقود شد.

آن مرحوم ، هیچ نمازی نخواندم مگر اینکه در تعقیب آن برتخت درود ورحمت فرستادم.

## ۳ـ پروفسور صادقی ( چگنی )

روز ۲۳ فروردین ۱۳۶۳ که قسمتی از این کتاب از زیر چاپ خارج شده بود ، فرصتی دست دادکه به‌حضور آقای حسن صادقی پدر دانشمند آقای پرفسور حسن صادقی شرفیاب شده مطالبی را از ایشان سؤال نمایم .

آقای صادقی با بزرگواری و خوشروئی تمام حقیر را پذیرفتند . سخن را از قوچان و چگنه آغاز کردیم .

بیان داشت : اولین کسی‌که در قوچان مدرسه ملی دایر کردکه هنوز درمشهد وجود نداشت ، یکنفر از ترکهای مهاجر عشق‌آباد بودکه از روسیه به‌ایران آمده‌بود .

نامش بخشعلی و دارای مدرک دیپلم ازعشق‌آباد بود . بخشعلی با برادرش‌که او نیز آموزگار بود ، فداکاری بسیاری معمول داشت و درمدت سه‌سال‌که مدرسه‌اش دایر بود ، باعشق زایدالوصفی‌که بکارش داشت به‌پیشرفت قابل توجهی در باسواد ساختن کودکان قوچان نایل آمد. حدود ۱۱۰ نفربودیم‌که دراین‌مدرسه درس‌میخواندیم.

برنامه درسی سخت و فشرده بود بطوریکه درسال سوم کسر متعارفی را نیز تمام کردیم . به‌ورزش نیز علاقه شایانی داشت، بارفیکس و پارالل و ژیمناستیك و مشق نظامی بااسلحه‌های چوبی‌که ساخته بود ازجمله مواد درسی ورزش بود . علاوه براین کارها طبابت‌هم میکرد وبدون اینکه ازکسی پول بگیرد مریض‌هارا معاینه می‌نمود ونسخه می‌نوشت، مریض‌های سخت را درهنگام کلاس نیز معاینه می‌نمود . مردم قوچان اورا سخت دوست داشتند. دراین هنگام بودکه رئیس‌فرهنگ خراسان‌بخشعلی را معزول و دبستان ملی اورا ازهم پاشید وآنجا را مدرسه دولتی کرد وبخشعلی را به‌مشهد احضار نمودکه درآنجا به‌کار تدریس اشتغال ورزد ، لکن بخشعلی‌که به‌قوچان علاقه و دلبستگی شدیدی پیدا کرده بود ، از رفتن به‌مشهد خودداری نمود .

معلمی‌که از مشهد فرستاده بودند آدم‌شیرگی‌وبه‌عرضه‌ای بودکه بچه‌ها اعتصاب کردند و درخیابانهای قوچان راه افتاده سرود وشعارهای‌تندی علیه وی میخواندند، میز ونیمکت‌ها را شکستند وبه دارالحکومه رفته بست نشستند. حاکم قوچان دراین

زمان یکی از شازده‌های قاجار بود. فراشان حکومت بما حمله کرده عده‌ای را کنکاری نموده بقیه فرار کردند. سرانجام فرهنگ خراسان مجبور شد شخص دیگری از روحانیون را که صدر زنجانی نام داشت به قوچان بفرستد صدر زنجانی آدم باسواد و باکفایتی بود و او موفق شد دبستان دولتی قوچان را دایر کند. برادر صدر نیز معلم قرآن و خط بود.

دبستان بخشعلی «دبستان احمدی قوچان» نام داشت، و منظور از احمدی شخص احمدشاه بود. بخشعلی ناگزیر با یاس و سرخوردگی مجبور به بازگشت به عشق‌آباد شد و بعدا روس‌ها او را بجای اینکه برای ایران جاسوسی میکند، ترورش کردند.

دبستان بعدی که در قوچان دایر شد، دبستان مهرداد بود، که ساختمان آنرا برای پادگان، مازور اسماعیل‌خان به دستور کلنل پسیان ساخته بود که پس از کشته شدن کلنل در قوچان، دبستان دولتی به آنجا انتقال یافت و من در آنجا نیز درس خواندم.

پدرم میرزا حسین صادقی فرزند حسن‌خان بک فرزند آقا ابراهیم چگنی بود. از خط زیبائی برخوردار بود و شعر نیز می‌سرود. سه نسخه قرآن به خط زیبای نسخ که ترجمه آن به خط نستعلیق بود نوشت.

ما در چگنه پائین که مرکز بخش است سکونت داشتیم[1]. پسرم حسین (پروفسور صادقی) که در سال ۱۳۰۸ در چگنه متولد شد، تا کلاس پنجم ابتدائی در چگنه تحصیل نمود و سپس ششم و سیکل اول را در قوچان گذرانید و دیپلم را در مشهد گرفت و سپس وارد دانشکده پزشکی دانشگاه تهران شد و در سال ۱۳۲۹ به وسیله دولت وقت برای ادامه تحصیل به خارج اعزام شد و هفت سال در سویس ادامه تحصیل در رشته پزشکی نموده دانشنامه خود را دریافت داشت. سپس برایم نوشت که هنوز معلوماتم آنقدرها نیست که بتوانم برای هم‌میهنانم خدمتگزار خوبی باشم، اجازه دهید برای گذراندن دوره تخصص به امریکا بروم.

چهار سال نیز در فیلادلفیای آمریکا دوره جراحی عمومی را گذرانید و سپس

---

۱- آقای حسن صادقی خود از فرهنگیان صدیق و فعال خراسان بودند که بویژه در جهت بهبود بخشیدن به اوضاع فرهنگی چگنه نقش مهمی داشتند و تا سال ۱۳۳۷ که بازنشسته شدند در بخش چگنه ۳۰ باب دبستان و یک دبیرستان دایر کردند. این خانواده‌ی کوشا و فداکار برای مردم ایران عموما و برای چگنی‌ها خصوصا منشأ خیر و برکت و سرفرازی بوده و خواهد بود.

سه‌سال دیگرهم مشغول تحصیل در رشته جراحی قلب شد ، درسانفرانسیسکو موفق به‌اخذ آخرین مدرک جراحی شده از آنجا به‌سویس بازگشت و درسمت معاونت‌جراحی قلب درشهر لوزان مشغول خدمت شده، امّا چون علاقه‌ی شدیدی به‌ایران و بویژه به مشهد داشت، درسال ۱۳٤۰ به‌میهن بازگشت ویکسال درمشهد به‌خدمت پرداخت ، لکن از آنجاکه درایران وسیله جراحی قلب باز فراهم نبود ، که هنوزهم نیست ناگزیر یکسال دربیمارستان امریکائی به‌جراحی عمومی پرداخت وسرانجام چون امکانات‌برای انجام خدمت فراهم نبود ، مجبور به‌بازگشت به‌سویس شد ودرآنجا ریاست بخش جراحی قلب واستادی دانشگاه را به‌وی دادند . شکایتی هم به‌شاه‌نوشت‌که چرا باید این مملکت اینقدر عقب‌مانده باشد وپولهای بیکران آن‌به‌مصارف بیهوده برسد وامکان خدمت یك پزشك درایران فراهم نشود، پاسخی نشنید. من نیز تلگرافی به‌شاه کردم بی‌نتیجه ماند .

پس‌از پیروزی انقلاب، برای معاینه و معالجه‌ی امام خمینی به‌ایران آمد، امام به‌آقای دکتر زرگروزیر بهداری فرموده بودندکه امکانات بازگشت‌پروفسور را به‌ایران فراهم کنند، لکن نامبرده‌پاسخ داده بود چون کارایشان اکیپی وگروهی است ومستلزم لوازم وامکانات سنگینی است درشرایط فعلی مقدور نیست . در زمان استانداری‌آقای طاهر احمدزاده بودکه به‌خراسان آمد و مورد استقبال قرارگرفت و پزشکان مشهدرا جمع کردکه درمشهد برای پیاده‌کردن بخش جراحی قلب اقداماتی معمول دارند و عده‌ای از پزشکان برجسته را به‌سویس بفرستندکه خود وی همه نوع کمك مادی و معنوی را برایشان‌بکار خواهد برد . بدنبال این‌مذاکرات یك گروه‌شش نفری ازپزشکان مشهد به‌سویس رفتند، لکن بعدها عللی پیش آمدکه کار این گروه ناموفق ماند . امّا پروفسور دست ازکوشش درجهت خدمت به‌هم‌میهنان خویش برنداشت و بیشتر ایرانیانی‌که برای معالجه به‌خارج میرفتند به‌ایشان مراجعه میکردند ، سرانجام سر و صدای مردم و دولت سویس درآمدکه صادقی بیمارستانهای سویس را تبدیل به‌ بیمارستان‌های ایرانی‌نموده است . لذا دولت سویس با پروفسور وارد مذاکره شد و قرار براین شدکه نامبرده فقط سالی پنجاه نفر از ایرانیان راکه حالشان وخیم باشد ویزیت ومعالجه نماید . بااین حال بیماران ایرانی درهر فرصتی به‌ایشان مراجعه‌نموده درهتل‌ها و در منازل خصوصی تحت معاینه و معالجه قرار میگیرند .

از آقای حسن صادقی سؤال شد چند فرزند دارید ؟ چنین پاسخ داد :

۱ـ حسین صادقی که شرح حالش گذشت .

۲ـ علی صادقی دارای دکترا درفیزیك واتم .

۳ـ حبیب صادقی متخصص کشاورزی و دامداری که مدت چهار سال درمغرب امراکش بود واکنون درکاناداست .

٤ـ محمود صادقی آرشیتکت که اکنون درالجزیره است .

٥ـ محسن صادقی متخصص در رشته کامپیوتر که درسویس است .

٦ـ محمدرضا صادقی فوق دکترا در روانشناسی بالینی که استاد دانشگاه مشهد است .

۷ـ پروین صادقی لیسانسیه در ادبیات و دارای دیپلم زبان از فرانسه وسویس که خانه‌داری میکند .

۸ـ بتول صادقی که او نیز خانه‌داراست وهمسر آقای دکتر ملکی است .

درانجا باکسب اجازه از حضور آقای صادقی مرخص شده با آروزی سلامتی وموفقیت برای وی و فرزندانش درجهت خدمت به‌بنی‌نوع بشر مزاحمت خویش راکم کردم .

ناگفته نماند که بخش چگنه بیش‌از صدروستا داردکه بیشتر انها به‌ترکی سخن میگویند ، روستاهائی که به‌کردی سخن می‌گویند واکثرا تویکانلو هستند عبارتند از :

کلانه مه‌لو ، مه‌شکانلو ، گلشن‌آباد ، خه‌لانلو ، وآبروان دهنه شور .

چگنی‌های ترك‌زبان نیز دراین روستاها ساکن‌اند :

چگنه پائین که مرکز بخش چگنه است وبیش‌از هزار خانوار جمعیت دارد .

چگنه بالا ، بیش آقاج ، بورسلان[1] ، حسن‌آباد ، سلطان میدان ، سائی بیگ ، نوسرا ، خواجه‌آباد ، بنگجه ، آق‌قایه ، یشکن ، سوله ، عشق‌آباد ، کوه‌سخت ، بیدخان ، قزل‌آقور ، بابا بهلول ، حاجی‌آباد ، گل‌بین ، وانیجکان ، قزل‌قلعه ، زیك[2] ، شیخ مصطفی ، قهقه ، خاپیسك ، طالبی ، امیرآباد ، تیران ، کلانه میدان ( سوختانلوها ) و ـ

---

۱ـ احتمالاً از کردهای بورزلان هستند ، بورزلانلوها در نزدیکی شیروان سکونت دارند .

۲ـ احتمالاً بقایای کردهای زیك هستند که درمیان چگنی‌ها بجا مانده‌اند وترك زبان شده‌اند .

## فلسفه انتقال کرمانج به‌خراسان

درجلد اول این‌کتاب گفته شد که دودمان صفوی درایران روی کارآمد و برای مقابله با امپراتوری استعمارگر وتوسعه‌طلب عثمانی‌که خودرا وارث بالاستحقاق سرزمین‌های اسلامی می‌پنداشت ، مذهب تشیع را درمقابل تسنن، درایران رسمیت داد .

تشکیل دولتی شیعه‌مذهب درایران که چهار طرف آن‌را حکومتهای سنی‌مذهب تشکیل میدادند، کاری سهل وآسان نبود . بنابراین ایران از هرسو ، بویژه از شمال شرقی وغرب کشور مورد تجاوز امپراتور عثمانی وازبکان متحدش قرارگرفته بود . امپراتور عثمانی هروقت میخواست ازغرب به‌سرزمین ما حمله‌کند، جبهه‌ای نیروسیاه متحدان سنی خود درشرق می‌گشود وازبکان را به‌حمله‌ی خراسان و قتل و غارت و تخریب وامیداشت .

شاه اسماعیل اول‌کسی بودکه وسیله‌کردهای **قرامانلو** تحت فرماندهی پیرام‌بیگ قرامانلو جبهه‌ی خراسان درمقابل ازبکها را برقرار ساخت‌وبدنبال وی فرزندش شاه تهماسب باانتقال‌کردهای **زنگنه وچگنی‌وزیك وکلهر** به‌تقویت‌نیروهای‌خراسان‌پرداخت.

در اواخر سلطنت‌سلطان محمد صفوی واوائل حکومت شاه‌عباس ازبکان‌برشدت حملات خویش افزوده خراسان را تبدیل به‌ویرانه‌ای ساختند وشاه‌عباس جرات‌نکرد از منطقه‌ی **ری** پافراتر نهد و عازم خراسان گردد . درنتیجه شهرهای مشهد ورادکان و سبزوار ونیشابور و اسفراین یکی پس‌از دیگری وسیله عبدالمؤمن‌خان ازبك غارت وتخریب‌شدند واین زمان‌سال ۱۰۰۰ هجری مطابق پنجمین سال‌سلطنت شاه‌عباس‌بود.

اسفراین ازجمله شهرهائی بودکه همچون مشهد دربرابر هجوم سیل‌آسای‌ازبك بشدت مقاومت نمود . ابومسلم‌خان چاوشلو حاکم اسفراین ، با جمعی از غازیان استاجلو واکرادوغیره‌که درآن قلعه جمع‌آمده بودند به‌حفظ وحراست قلعه واستحکام برج وبارو پرداخته درلوازم قلعه‌داری می‌کوشیدند وعبدالمؤمن‌خان درتسخیر حصار اسفراین سعی بسیار نموده توپها نصب کرد وتا چهارماه مدت محاصره امتداد یافته چند مرتبه یورش عظیم واقع شد ومحصوران قلعه مردانگیها کرده درهر یورش جمعی

کثیر از بهادران اوزبکیه مقتول گشته خندق قلعه از اجساد قتیلان انباشته گردید چنانچه موازی چهار هزارکس از اوزبکیه تخمیناً درجنگ آن قلعه نابود شدند ...

مجملاً بعداز چهارماه که ایومسلم‌خان ردوخورد نموده قلعه را نگاهداشت کار برمحصوران تنگ شده ...

اوزبکیه بر بروج عروج نموده برقلعه مستولی گشتند ودست به‌قتل وغارت برآورده برمتنفسی ابقاء نمیکردند .

ایومسلم‌خان با چندنفر از جوانان دریکی از بروج خودرا حفظ نموده تا سه روز جنگ کردند وتا تیر درترکیش وگلوله وباروت باخویش داشتند احدی از بهادران اوزبکیه را جرات آن نبودکه برآن برج ظفریابند .

بعداز آنکه آواز تفنگ انقطاع یافته‌صفیر تیر از رفتن بازماند ازبکیه دانستند که دیگر حالت محاربه ندارند هجوم نموده برج راگرفتند وآن شیرمردان‌متاع‌گرانمایه جان را در دسته بازار اخلاص وغیرت ومردانگی به‌معرض بیع درآورده با خنجربران وتیغ خونفشان‌با اوزبکیه دست به‌گریبان‌شدند ومردانه‌وار شربت‌ناگوار هلاک‌چشیدند **کچل قباد کاهرکه ازجمله محصوران وگرفتاران** ان برج بود[1] ویکی از بهادران اوزبکیه که اورا می‌شناخته به‌مردانگی اوحیف امده اورا حراست نموده صحیح وسالم شب از اردوی ازبکیه بیرون کرده به‌عراق ( عراق عجم = قزوین و ... ) آمده برد حقیقت قضیه‌ی مذکور را به‌نوعی‌که مرقوم‌گشت به‌بنده (اسکندربیگ ترکمان) تقریرنمود...»[2]

بلی شهرهای خراسان یکی بعداز دیگری تخریب ونابود میشد[3] وجوانان ومردان آن درخاک وخون می‌غلطیدند و زنان و کودکان به‌اسیری برده میشدند و دربازارهای خیوه وبخارا به‌فروش میرسیدند وشاه‌عباس به‌اصطلاح کبیر فارغ از هرگونه نگرانی

---

۱ـ کچل قباد گلهر از افسران شایسته‌ی عهد سلطان محمد وپسرش شاه‌عباس بود و درجنگهای آذربایجان با رومیان شجاعت قابل وصفی از خود بروز داد وی نزد شاه‌عباس از احترام ویژه‌ای برخوردار بود .

۲ـ عالم‌آرای عباسی ـ اسکندربیگ ترکمان ـ بامقدمه ایرج افشار ص ٤٤٦ .

۳ـ شهر اسفراین براثر این حمله یکلی ویران شد ، بعدها که کردها به‌خراسان آمدند بفاصله‌ای از ویرانه‌های شهر باستانی، شهرکنونی اسفراین را بناکنند .

در دربار قزوین غرق درعیش ونوش ولهو ولعب بود .

درسال ۱۰۰۱ فرهادخان قرامانلو سپهسالار شاه‌عباس، گیلان و مازندران را بتصرف درآورد وبه‌مرزهای خراسان نزدیك شد ، اردوی شاه‌عباس نیز تا بسطام پیش آمد، امّا چون نامه‌ی تهدیدآمیز عبدالمؤمن‌خان به‌او رسید، از بیم جان بسوی قزوین بازگشت نمود .

درسال هفتم جلوس شاه‌عباس، فرهادخان کرد قرامانلو وبرادرش ذوالفقارخان به‌تمام شورش‌های گیلان پایان دادند، چون درسال هشتم جلوس، خوزستان سر به شورش برداشت، فرهادخان عازم سرکوبی شورش آن منطقه شد .

درسال بعدکه نهمین سال جلوس شاه ومطابق ۱۰۰٤ قمری بود ، شاه‌عباس به‌جمع نیرو پرداخت‌که بسوی خراسان حرکت کند، چون اوضاع خراسان و اثرات تبلیغی سوئی‌که براثر بی‌کفایتی شاه‌عباس درسراسر ایران بخشیده بود، شاه رامجبور میکرد وضع خویش‌را درقبال دشمن بیگانه درجبهه‌ی شرقی روشن کند تاشورش‌های داخلی نیز فروکش نماید .

ذوالفقارخان کرد قرامانلو برادر فرهادخان سپهسالار ایران، باچهار هزارکس از لشکر آذربایجان از قزوین مامور حرکت بسوی خراسان شد وشاه نیز بدنبال وی براه افتاد . درییلاق فیروزکوه فرهادخان قرامانلو نیز باسپاه تحت فرماندهی خویش به‌اردوی شاه پیوست .

شاه‌عباس پس‌از دیدن سان سپاه بیست هزار نفری خویش درچمن بسطام نامه‌ای به‌عبدالمؤمن‌خان ازبك نوشت و وسیله‌ی **قطب‌الدین آقای کرد چگنی** ارسال داشت ، منظور ازارسال نامه این‌بودکه شاید عبدالمؤمن‌خان دچار وحشت شده ، خراسان را رهاکرده به‌ازبکستان بازگردد وشاه بدون جنگ وارد خراسان شود .

امّا عبدالمؤمن‌خان نه‌تنها بیمی به‌خود راه نداد بلکه قطب‌الدین چگنی را نیز به‌قتل رسانید . شاه‌عباس با شنیدن این خبر فرهادخان و ذوالفقارخان قرامانلو را مامور به‌پیشروی‌نمود واز بسطام عازم جاجرم شدکه دراین محل جنگی‌بین طلایه‌داران ازبکیه و فرهادخان درگرفت که به‌شکست و فرار ازبکان انجامید .

سپاه ایران از جاجرم به‌سنخاست واز آنجا به‌ایره ( ایسرح ) وفریمان دریك فرسخی غرب اسفراین نقل مکان نمود .

ازبکان‌که در اولین برخورد دچار شکست شده بودند عبدالمؤمن‌خان را بران داشت ازمنطقه اسفراین بسوی مشهد عقب‌نشینی کنند. شاه‌عباس وارد شهر ویران شده‌ی اسفراین گشت وحکومت آنجا را **به‌بوداق‌خان کرد چگنی** تفویض داشت‌که در آبادانی وبازسازی آن شهر اهتمام ورزد وبرج وباروی آنرا بنا نماید.

شاه‌عباس جرات نکرد عبدالمؤمن‌خان را تعقیب نموده خراسان را از وجود منحوس ازبکان پاك سازد، ازاین‌رو به‌استراباد بازگشت وعبدالمؤمن‌خان نیز باشنیدن این خبرازمشهد به‌اسفراین بازگشت نموده بقیه مردم آنجا را نیز مجدداً قتل‌عام‌نمود.

چون شاه‌عباس به‌قزوین رسید وخبر فوت سلطان مرادخان امپراتور عثمانی و جلوس پسرش سلطان محمدخان را شنید ذوالفقارخان قراماتلو را بعنوان ایلچی برای عرض تسلیت وتبریك به‌دربار روم فرستاد و « مشارالیه به‌آئین شایسته و آراستگی تمام متوجه روم گشت والحق آن خدمت را بروجه لایق بتقدیم رسانید ـ »

درسال ۱۰۰۵ هجری ازبك‌ها به‌تاخت وتازهای خود درخراسان میدان‌وسیعتری داده تا یزد پیش رفتند، لکن درآنجا از نیروهای افشار مقیم یزد شکست خورده عقب‌نشینی نمودند.

در اوایل سال ۱۰۰۶ هجری « جماعت اوزبکیه پای از دایره‌ی اعتدال بیرون نهاده از دوطرف به‌حدود ممالك تاخت آورده اسیب وبضمای ایشان ازخراسان به‌عراق رسید وجمعی از جنود ازبك به‌بسطام و دامغان آمده بعضی جهت غارت اموال به‌مواضع ومحال پراکنده شده بعضی دیگر درکمین مددکاری نشستند، حسین[1]خان چگنی که بعداز معزولی از ایالت همدان حاکم بسطام شده بود ... با معدودی [سپاه] به‌قصد مدافعه‌ی آن گروه سوار شده اسب جلادت پیش راندند ۰ از جنود اوزبکیه جمعی ازکمینگاه بیرون آمده جلوریز برسرایشان تاختند وسلك جمعیت ایشان را از هم پاشیده رخنه دربنیاد حیات جمعی کثیر انداختند.

حسنعلی‌خان[2] ومیرزا علی عرب بعداز محاربه بسیار شربت ناگوار ممات‌چشیده راه عدم پیمودند وجمعی دیگراز آن فئه غارتگر از ترشیز راه بیابان کوهرزمن اعمال دامغان پیش گرفته سراز الکای خوار[3] برآوردند واثر تاخت ایشان تا آران وبیدگل

---

۱ـ۲ـ حسنعلی‌خان درست است نه حسین‌خان.

۳ـ دومن : خوار.

کاشان که بکطرف آن به‌بادیه‌پیوسته است رسید ، داروغه سمنان نیز بطریق حسنعلی خان زیاده حسابی ازآن طبقه نگرفته ... بین‌الجانبین محاربه‌صعب افتاد. داروغه‌کاری نساخته سمنانیان منهزم وبدحال گشتند . اما شاه‌علیخان[1] میرچمشگرک درالکای خوار ازاین حال آگاه گشته باجمعی‌از غازیان چمشگرک به‌تعاقب آن جماعت درحرکت آمد و دربادیه به‌چنود اوزبک رسیده جنگ درپیوستند وچند نفراز بهادران اوزبکیه را از پای درآورده برخاك هلاك‌انداختند . جماعت اوزبکیه تاب‌مقاومت نیاورده‌شکسته وپریشان حال دست ازاموال بازداشته راه فرار پیمودند وشاه علیخان استرداد غنایم ایشان نموده مظفر ومنصور بازگشت ، سرهای قتیلان و گرفتاران را به‌درگاه عالم پناه آوردند و بعداز واقعه‌ی مذکور اوزبکیه پای در دامن کشیده دست درازی بهیچ طرف نتوانستند کرد ... »[2]

جریان مذکور پاسخ به‌کسانی است‌که می‌گویند شاه‌عباس کردهای چمشگرك را به‌خراسان تبعید کرد !! واژه‌ی تبعید بهیچوجه درست نیست وبرخلاف آنچه تصور میرودکه‌کردها مظلوم واقع‌شدند وازکوی وبرزن خویش به‌خراسان آواره گشتند ، باید گفت‌که کردها کسانی نبوده‌اندکه ظلم برآنها قرارگیرد، بلکه این‌ها قدرتمندترین نیروی مجهز وهمیشه آماده و در واقع همان گارد جاویدان عهد هخامنشی بودند ، شمشیر وتیر وکمان وگرز وسپر ونیزه‌شان همیشه همراهشان بوده است . برات‌بهادر جربستانی‌که ذکرش درجلد اول رفت ( پدر بزرگ آقای علیزاده مؤسس چایخانه شیروان ) تا دم مرگ نیز شب و روز نیزه‌اش درکنارش بوده‌است ، حتی هنگامی‌که جهت قضای حاجت نیز میرفته است، اول نیزه‌اش را برمیداشته . وقتی ازاو سؤال میشودکه اکنون‌که ترکمن‌ها حمله نمی‌کنند چرا نیزه را برمیداری؟ گفته بود اگر وقتی دراین فاصله دشمن حمله‌کرد ، من‌بگویم دشمن تو بایست تامن بروم نیزه‌ام رابیاورم!!

---

۱- شاه علی‌بهنگام اقامت کردها درالکای خوار منصب سلطانی داشته است نه‌خانی . پس‌از پیروزی برازبکان و بیرون راندن آنها از خراسان به‌منصب والای ایالت وخانی سرفراز شد و از «شاه علی‌سلطان» به «شاه علی‌خان» تبدیل عنوان داده ،مقام خان بالاتر از سلطان بود وشاهان صفوی دراحکام خود خطاب به‌خان‌ها عنوان « عالیجاه » را بکار میبردند .

۲- عالم آرای عباسی ج۲ ص ۵۲۲ .

وبرات بهادر به‌مردم جورستان‌که در نوار مرزی ایران و روسیه اسکان دارند گفته‌بود: اسلحه‌ی شما ناموس شماست ، هرگز اسلحه‌ی خودرا از خویش جدا نسازید .

آری برادر چنین مردانی بودندکه این آب وخاك را از تهاجم دشمنان متجاوز محفوظ نگهداشتند . وقتی می‌بینیم شاه‌عباس تصور جرات روبروشدن با اوزبك‌ها را هم ندارد ، سرانجام یك شاه علیخان چمشگزك پیدا میشودکه از اردوگاه خزار و ورامین سردار ازبکانی که از خراسان تاکاشان را چاپیده‌اند بگیرد و آنهارا خرد و نابود کند وچنان ضرب شستی به‌آنها نشان دهدکه تا خراسان‌کوه و دشت وکویر را زیر پا بگذارند وپشت سرشان نگاه نکنند . تا اینجا دوضربت کردی متجاوزان اوزبك چشیده بودند ، یکی دراسفراین وسیله نیروهای قرامانلو و دیگری به‌دست شاه‌علیخان رئیس‌کردان چمشگزك که‌این زمان از مهاباد کوچیده، و در خزار اسکان داشتند .

شاه علیخان آن مرد حماسه‌آفرینی‌که بایك اشاره‌ی او ٤٥ هزار خانوار کرد بسیج میشد ! اگربگوئیم ازهر خانواده‌ای بطور متوسط یکنفر سوار وارد میدان کارزار شود ! آیا شاه‌عباس قدرت دارد چنین نیروئی را بالاجبار از مهاباد کوچ دهد و به‌اصطلاح بعضی‌ها آواره واسیر کند و به‌خراسان تبعید نماید ؟

مگر تبعیدکردن کردها شوخی بود ؟

کردها به‌میل و رغبت خود از منطقه‌ی آذربایجان و مهاباد به‌نزدیکی تهران‌کنونی که آنموقع ملك ری می‌گفتند و بهترین سرزمینهای حاصلخیز ایران را دربرداشت‌کوچ کردند، زیرا منطقه‌ی آذربایجان و کردستان نمیتوانست این‌همه نیرو را درخود جذب کند ، چونکه سالها بود ترکها نیز دراین مناطق اسکان یافته بودند، براثر بی‌کفایتی سلطان محمد خدابنده سرزمینهای قفقاز جنوبی یعنی قراباغ و شیروان و گنجه و نخجوان وسواحل ارس‌که محل اسکان وییلاق کردهای چمشگزك وشادلو بود، پس‌از جنگهای متعدد ازتصرف ایرانیان خارج وبه‌اشغال نیروهای عثمانی درآمده بود و کردها و قاجارهاواستاجلوها وافشارها ازآن مناطق به‌داخل آذربایجان کنونی‌کوچیده بودند، علاوه برایتهاکردهای‌لبنان وسوریه وعراق وترکیه هم بسیارشان‌بخاطرداشتن علاقه‌ی شدید نسبت به‌ایران آن سرزمین‌ها را که زیر سلطه‌ی عثمانی بود ، رها کرده وبه‌اطراف مهاباد و سرزمین مکری کوچیده بودند ، جمع‌شدن تمام نیروهای کرد درآن منطقه باعث شده بودکه گله‌ها و احشامشان از بابت تعلیف دچار مضیقه

شوند، و همواره بر سر مراتع و آبگاه و علفگاه میان ایلات اختلاف و نزاع روی دهد.

شاه‌عباس هم که شخص زرنگ و سیاستمدار بود، از اجتماع این نیروی عظیم کرد در آن منطقه به‌وحشت افتاده وچاره‌ای اندیشید وسران جمشگزک رابه‌این‌عنوان که نواحی خوارو ورامین برای دامداری و کشاورزی منطقه‌ای کافی و مناسب‌می‌باشد، آنان‌را برای‌چنین‌کوچ وحرکت‌بزرگی‌تشویق‌وآماده‌ساخت. اما وقتی‌کردها دوسه‌سالی درخوار ماندند وتاخت وتازهای اوزبکان‌را درخراسان از دور ونزدیک ملاحظه‌نمودند، غیرت و شجاعت و جسارت فطری و جبلی به‌آنها اجازه ندادکه درآنجا آسوده زندگی کنند، درحالی‌که زنان و دختران و کودکان ایران به‌اسارت مشتی اوزبک غارتگر و متجاوز درآید و شهرهای خراسان یکی پس از دیگری تبدیل به‌ویرانه گردد، ازاین‌رو خروشیدند و گفتند:

همه جای ایران سرای منست　　چه نیک و بدش از سرای منست
چرا ایران نباشد تن من مباد　　بدین بوم وبر زنده یکتن مباد.

وبا چنین عقیده وایمانی راسخ سرراه را برغارتگران بگرفتند و مغزشان را با مشتهای آهنین بکوبیدند وچنان ضربتی برآنها وارد ساختندکه هرگز فراموش نکنند وبدنبال این جریان به‌شاه‌عباس اعلام آمادگی کردندکه حاضرندخراسان‌را ازوجود منحوس اوزبک پاکسازی نمایند وبدین قصد میمون و مبارک کوچ برکوچ سوار بر اسبهای کوه‌پیکر با آوای دورنگ و درنگ نای وجرس شتران و کاروان برای انجام رسالتی بس مهم و خطیر عازم سرزمین بلادیده‌ی خراسان شدند و قدم به‌قدم این خطه‌ی فرزندان اشک را پاکسازی کرده‌تا خودرا به‌شهرنسا پایتخت باستانی‌اشکانیان رسانیدند و درآنجا اسکان یافتند وبه مرزداری خراسان وسیع پرداختند که قسمت مهمی ازآن را درجلد اول به‌عرض رساندم واینک بقیه‌ی ماجرا.

همچنان‌که ایل عظیم کرد سوی خراسان پیش می‌آمد، شهرهای مسیر راه یکی بعداز دیگری پاکسازی و دراختیارشان قرار می‌گرفت. اولین شهر، بسطام بودکه حکومت آنجا به‌بیرامعلی سلطان چگنی برادر حسنعلی‌خان چگنی حاکم سابق که بدست اوزبکان کشته شد، تعلق گرفت.

## فتح خراسان بدست کردها و کشته‌شدن فرهادخان قرامانلو به‌امر شاه‌عباس

درماه رمضان ۱۰۰۶ حرکت تاریخی کرد از خوار بسوی خراسان آغاز گشت و سپاهیان ایران نیز مأموریت یافتندکه از اکناف و اطراف ایران بسوی خراسان حرکت کنند.

شاه‌عباس بخاطر علاقه‌ی شدیدی‌که به‌مازندران داشت و حکومت مازندران و استراباد از مناطق شورشی ایران بعهده شخص فرهادخان قرامانلو بود، بهمراه فرهادخان عازم مازندران گردید. اللهوبردی‌خان سردارفارس‌وگنجعلی‌خان‌زیك‌حاکم کرمان احضار شدندکه از طریق یزد و بیابانك بسوی خراسان حرکت کنند. ذوالفقار خان قرامانلو بیگلربیگی آذربایجان نیز باامراء و لشکریان خودکه تعدادشان به‌ده هزار نفر میرسید به‌اردوی بسطام پیوستند. (همه این سرداران غیراز اللهوبردی‌خان، کرد بودند).

شاه‌عباس پس‌از چند روز توقف در مازندران، شکارکنان بسوی اردوی بزرگ آمد و دربسطام سپاهیان ایران را سان دید. فرهادخا قرامانلو نیزحکومت‌مازندران و استراباد را به‌یکی از بزرگان قرامانلو تفویض کردکه مراقب رفتار و طغیان سیاه‌پوشان شورشی آن خطه باشد، خود نیز بهمراه شاه عازم بسطام گردید.

شاه‌عباس فرمان حرکت صادر نمود و فرهادخان قرامانلو و برادرش ذوالفقارخان بیگلربیگی آذربایجان را مأمور کرد بعنوان چرخچی و مقدمةالجیش سپاه برای صاف‌کردن منازل بین را از وجود ازبکان بگروز جلوتر حرکت کنند و همواره یك‌منزل در پیشاپیش سپاه ایران باشند.

شاه‌عباس نامه‌ای به‌عبدالمؤمن‌خان اوزبك فرستاد و اورا نصیحت کردکه بدون جنگ و خونریزی خراسان را تخلیه کند ونامه را به‌روح‌الله‌بیگ بساول صحبت ذوالقدر دادکه درمشهد به‌عبدالمؤمن رساند.

فرهادخان‌قرامانلو پس‌از ورود به‌خراسان به‌شهرها وروستاهائی‌که‌نیمه‌مخروبه از چنگ ازبکان جان به‌در برده بودند پیغام فرستادکه ما باسپاهی بزرگ به‌یاری شما

امدیم . اکنون برشماست که دشمن را از خانه‌ی خویش بیرون اندازید و بدین ترتیب شهرهای سبزوار ونیشابور وکاشمر واسفراین یکی بعد از دیگری بیا خاسته اوزبکان را بیرون راندند . فرهادخان به‌پیشروی و سرکوب اوزبکان ادامه داد تا به‌مشهد رسید . درمشهد بودکه جاسوسان فرهادخان خبر آوردندکه از خوش‌شانسی شاه‌عباس، عبدالمؤمن‌خان اوزبک بدست یاران خود ترور شده وبه‌قتل رسیده است .

فرهادخان این خبر بهجت‌انگیز را وسیله یکی سریع‌السیر به‌عرض شاه عباس رسانید و مژده‌ی فتح مشهد را نیز اطلاع داد . این خبر که در راه شقاوت و جورید به‌شاه رسید سجده‌ی شکر بجا آورد وبسوی مشهد حرکت کردکه روز بیست و چهارم ذی‌حجه ۱۰۰۶ درساحل رودخانه‌ی طوس فرود آمد .

فرهادخان قرامانلو و برادرش ذوالفقارخان و بوداق‌خان کرد چگنی و دیگر بزرگان خراسان از مشهد به استقبال آمدند و روز بعد شاه بقصد زیارت‌امام‌رضا علیه‌السلام وارد شهر مشهد شد .

روز ۲۵ ذیحجه پس‌از مراسم زیارت، شاه حکومت مشهد را به‌بوداق‌خان چگنی تفویض نمود و فرهادخان قرامانلو و ذوالفقارخان را مامور حرکت بسوی هرات وفتح آن خطه نمود .

شاه ، تولیت آستان‌قدس رضوی را به‌قاضی سلطان از سادات ترابت‌حیدریه تفویض نمود وبوداق‌خان‌چگنی و شاهقلی سلطان بیات را مامورت دادکه همراه نوه‌ی محمدخان اوزبک بسوی تسا و ابیورد ومرو حرکت کرده حکومت آن نواحی را ازدست نشاندگان عبدالمؤمن‌خان پس‌گرفته به‌نوه‌محمدخان اوزبک‌که از چندی پیش به‌ایران پناهنده شده بود، بسپارند .

این زمان لشکر فارس و کرمان نیز به‌خراسان رسید . شاه‌عباس، وزیراعظم خود حاتم‌بیگ را بنا شاه علی[1] سلطان میر چمشکزک در اردوی بزرگ گذاشت که به‌آهستگی ونظم سپاه را بسوی هرات هدایت نمایند وخود شاه[2] در وقت پیشین روز یکشنبه غره شهر محرم ۱۰۰۷ از فرهاد جرد سرجام سوار شده به‌رهنمونی

---

۱ـ شاه علیخان یا شاه علی سلطان میرچمشکزک ، رهبر کردان خراسان .

۲ـ عالم‌آرای عباسی ـ ص ۵۷۰ .

قائد اقبال همعنان فیروزی واجلال به‌ابلغار روانه‌گشتند و در راه فرهادخان [قرامانلو] وامراء که یك منزل از قلعه‌ی باغند پس آمده بودند به‌موکب همایون پیوستند و الله‌وردی‌خان و گنجعلی‌خان زیك حاکم کرمان نیز اردوی خودرا انداخته با جمعی‌که اسب ابلغار داشتند ابلغارکرده درسرپل هرات‌رود به‌موکب همایون پیوستند.

مجملاً موکب همایون مسافت ده‌روزه را درچهارروز ونیم طی فرموده روز پنجشنبه پنجم شهر محرم‌الحرام درحوالی پل‌سالار هرات‌که چهار فرسخی شهراست به‌مخالفان رسیدند وصباح روز ششم صف قتال آراسته گشته فیمابین در رباط‌پریان محاربه‌ای عظیم اتفاق افتاد».

لشکر اوزبکان‌که متجاوز از بیست هزار نفر بود بانیروی ایران وارد پیکار شد. مجموع سپاهیان‌ایران‌که دراین محل بهم رسیده بودند، به‌حدود ۱۴ هزار نفرمیرسید. شاه‌عباس، فرهادخان قرامانلو وبرادرش ذوالفقارخان را مامور کردکه با پنج‌هزار نفر جرخچی به‌دشمن حمله کنند.

حمله‌ی ایرانیان آنچنان تند و سریع انجام گرفت که درلحظه‌ی اول سپاه دشمن تارومار و نابود گردید. پس‌از فرار اوزبکان، نیروهای فرهادخان بجای‌اینکه به‌تعقیب دشمن بتازند به‌جمع‌آوری آذوقه وغنایم جنگی وگرفتن اسرا پرداخته از حمله‌ی دشمن غافل شدند، که ناگاه از پشت سردین‌محمدخان اوزبك‌که جانشین عبدالمؤمن‌خان شده بود برسپاه فرهادخان تاخت.

فرهادخان‌که با عده‌ی معدودی به‌تعقیب دشمن می‌تاخت ناگهان از پشت سر مورد حمله قرارگرفت.

باقی سلطان یکی دیگر از فرماندهان اوزبك نیزکه با فراریان بوده بامشاهده‌ی این وضع فراریان را بازپس گردانیده از روبرو به‌فرهادخان حمله کردند و فرهادخان با عده‌ی بسیارکمی از دوطرف درمحاصره‌ی دشمن قرارگرفت همراهان فرهادخان که چنین دیدند روبه فرار نهادند و «چون فرهادخان علم که علامت سردار لشکراست با خود نداشت، لشکریان جرخچی [ایران] فرهادخان را درمعرکه نیافتندکه برسراو یکجا جمع شوند و اوزبك هجوم آورده بود [ایرانیان] راه انهزام پیموده شکست فاحش خوردند چنانچه شکست لشکر قزلباش به‌قول همایون رسیده نزدیك شدکه موجب برهمخوردگی قول گردد.

فرهادخان با چند نفر درمیان معرکه مانده خود مباشر حرب شد و درانثنای کروفر زخمدار شده طریق انهزام پیموده بین‌الاقران نیمه‌رده‌ی گریز وبدنام انهزام گشته عبار عار فرار برچهره‌ی روزگار او نشست . چون حضرت اعلی مشاهده‌فرمودند که فرهادخان‌وامراء چرخچی منهزم شده شکست برلشکر آذربایجان افتاد اللهوبردی خان و قورچی‌باشی و امراء عظام وقورچیان و غلامان دست راست و دست چپ را رخصت محاربه داده حسب‌الامراعلی بمدافعه‌ی لشکر اعداء شتافتند وازان طرف نیز لشکر جوانغار وبراغار بمعرکه‌ی کارزار شتافته هردو سپاه بیکدیگر آمیختند . گرد معرکه‌ی نبرد بفلك نیز گرد رسیده اگرچه اکثر اوزبکیه ان روز از وصول موکب ظفر قرین شاهی واقف‌شده دل از دست داده بودند اما ثبات قدم و مصابرت ورزیده جنگهای مردانه کردند آخرالامر از صدمات دلیرانه‌ی دلاورانی‌که از قول همایون و رکاب اقدس بجنگ مامور شده بودند زلزل بحال اوزبکیه راه یافته از سیر و اوج عاجز آمده روی بانهزام نهادند ونسیم فتح و فیروزی برناصیه‌ی احوال غازیان جان‌نثار وزیدن گرفت .

دین‌محمدخان که شکست لشکراوزبك‌رامشاهده نمود با یکهزار نفر بهادران‌نامی که همراه داشت ازطرف دست‌چپ که مقابل دست راست قول همایون بود بارادهٔ‌ی انکه خودرا برقول همایون زند پیش راند و از کثرت گرد وغبار مشاهده‌ی غازیان نکردند حضرت اعلی با بعضی از مقربان و ملازمان رکاب اشرف‌که کمابیش دویست نفر بودند درمعرکه ایستاده بودندکه سلطانعلی سلطان چکنی والد یوداق‌خان بابعضی از دلاوران‌که پیشرو موکب همایون بودند . ملاحظه نمودندکه میان لشکری‌که دراین‌حوالی بود طلیعه‌ی لشکر نمایان شده برق کلاهخود و درع و خفتان درخشیدن گرفت . بحضرت‌اعلی خبر داده ملازمان رکاب اقدس ازکثرت لشکر مخالف وقلت جنودمسعود اندیشیده بقدری بریشان خاطر گشتند . حضرت اعلی‌که ازاین حال اطلاع یافتند بنورفراست دانستندکه دین‌محمدخان‌است‌که بعزم نبرد همایون پیش می‌تازد. حضرت اعلی درکمال تهور و مردانگی بملازمان رکاب نصرت انتساب خطاب‌کردند که «چه ایستاده‌اید از عار فرار اندیشیده مردانه قدم درمعرکه کارزار نهیدکه بمردی کشته شدن بهتر از زندگانی وحیاتی است‌که بی‌ناموس شده باشیم .»

این جنگ خونین و هولناك تا غروب انروز ادامه یافت‌که‌رزم‌آوران هردوطرف

مردانه پیکار نمودند . سرانجام پیروزی نصیب ایرانیان گشت و اوزبکان منهزم شدند ودین‌محمدخان، سرداراوزبکان‌مجروح گشته ازمیدان فراری گشت. شاه‌عباس بسوی هرات پیشروی نمود و درکاروانسرای پریان درکنار هرات فرود آمد.

حاتم‌بیگ وزیر وشاه علیخان سرچمشگرگ بااردوی بزرگ به‌کاریز باخرز رسیده بودندکه شاهوبردی‌بیگ بابیردلو ازجانب شاه رسیده مژده‌ی فتح هرات را به‌آنان ابلاغ نمود.

اردوی بزرگ برسرعت خویش افزوده وارد هرات شد و درسر خیابان هرات به‌شاه‌عباس ملحق گردید و اعالی هرات وسران قبایل وهزارجات قیچاق و تیموری و طاهری و جمشیدی به‌حضور شاه رسیدند و اطاعت خویش را اعلام داشتند.

شاه‌عباس بموجب قول وقراری‌که درقزوین به‌فرهادخان قرامانلو داده بودند، حکومت دارالسلطنه‌ی‌هرات را به‌وی تفویض‌داشتند وبقول‌مؤلف عالم آرای عباسی :

" وچون درعراق نوید حکومت هرات به‌فرهادخان داده بودند اگرچه درآن‌جنگ بجهت شکستی‌که ازسوء تدبیر خورده بود باطن اقدس از او غبارآلود بود اما به‌وعده وفا فرموده زمام ایالت و داراتی هرات وامیرالامرائی خراسان را به‌کف کفایت و قبضه‌ی اقتدار او نهادند و وکلای او درمقام ضبط وربط مملکت درآمده اکثر مردم او ( قرامانلوها ) درشهر جاگرفته بودندکه دراین اثنا از اقتضای قضا وتقدیرات آسمانی قضیه‌ی عجیبه‌ی قتل فرهادخان به‌وقوع پیوسته حکومت دارالسلطنه‌ی‌هرات و امیرالامرائی کل خراسان به‌حسین‌خان قورچی شاملو قرارگرفت ".

منظور از ذکر جزئیات ورود کردها به‌خراسان و حمله‌ی شاه‌عباس به‌هرات و جنگ بااوزبکان این نکته بودکه جای سؤال وابهام باقی نماند وابنکه شاه‌عباس به‌چه سبب فرهادخان قرامانلو را به‌قتل رسانید تا حدودی روشن گردد. بدیهی است که درجنگ هرات فرهادخان نهایت رشادت و سلحشوری خویش را بکار برده، لکن از بداندیشی سپاهیان خویش که بجای ادامه‌ی جنگ به‌جمع‌آوری غنایم پرداختند، لطمه‌ی شدیدی به‌حیثیت او وارد شدکه پس‌از مجروح‌شدن طبق تاکتیک‌های نظامی که امروز نیز معمول است عقب‌نشینی نمود واین گناه آنچنان بزرگی نبودکه سردار و سپهسالاری‌که سالها برای تثبیت قدرت سلسله‌ی‌صفویه زحمت‌کشیده بود، این‌چنین به‌کیفر رسد.

دراینجا نیز ردپای سخن‌چینان و حسودان کاملاً مشخص است که از قدرت روزافزون فرهادخان در رنج و عذاب درونی بوده و کوشیده‌اند تا ذهن شاه را نسبت به‌وی دگرگون سازند که موضوع شکست وی درجنگ با اوزبکان مهمترین و برنده‌ترین حربه را به‌مخالفان داد تاآنجاکه موفق شدند پس‌از صدور حکم حکومتی دارالسلطنه‌ی هرات، شاه را به‌لغو حکم خویش وادار ساخته حکم قتل اورا به‌امضاء برسانند.

شاه‌عباس مردی سیاستمدار و هوشیار و درعین حال ذهن‌بین بود. بیشتر سرداران خودرا به‌این علت ازمیان برداشت هریك از سرداران سپاه‌که به‌اوج قدرت میرسیدند، ذهن شاه‌را بخود مغشوش میداشتندکه مبادا سربه‌شورش بردارند. از این‌روطریقی هرچند هم‌که محبوب‌بودندآنان‌را سربه‌نیست‌میکرد. چنانچه‌به‌پسرخویش که ولیعهد او وجوانی ۱۸ ساله بود رحم نکرد وازاینکه مبادا روزی ادعای تاج وتخت نماید اورا نابود ساخت.

فرهادخان قرامانلو نیزکه بمداز شخص شاه اولین مرد مقتدر ایران بود، شاه را خیالاتی ساخته بود. سعایت حسودان نیز مزید برعلت گشت وحکم قتلش‌صادرگردید. مؤلف عالم آراء نیز دراینمورد اشارات ظریف وباریکی‌بکار برده‌که خواننده را به‌وقایع پشت پرده ارجاع میدهد و میگوید سبب ظاهری قتل فرهادخان شکست درجنگ هرات بوده اما علت اصلی چیز دیگری بوده‌است که خود فرهادخان نیز از چندی‌پیش همچون میرزا تقی‌خان امیرکبیر اثرا درك کرده بود. مؤلف عالم‌آرا به‌این علت‌تصریح کرده می‌گوید «سبب دیگرکه بتدریج ظاهر شد آن بودکه حضرت اعلی گمان غدری به‌او برده بودند و درمقام امتحان درآمده رفته رفته از اطوار او آن گمان به‌مرحد یقین رسید وخود» فرهادخان» نیز استشمام این رائحه نموده بود.

این معنی از وی‌که مرد بارای وهوشی صاحب خرد بود ومکررا مشاهده‌ی فراز ونشیب حوادث نموده لطمه‌ی روزگار خورده بود به‌غایت بایسته افتادکه باوجود این همه تربیت وجاه وبزرگی که به‌دولت اشرف یافته بود قدر شقه‌های پادشاهی ندانسته به‌وسایس شیطانی از راه رفته طریق غدر وکافرنعمتی سپرد.

اما چون بدلایل واضحه نقد این معنی در دارالضرب طبع همایون سکه قبول یافته بود وپرتو شعور او براین معنی یافته دیگر اعتماد را نمی‌شایست. مجملاً به‌تحریك‌کارفرمایان قضا و فرمانبرداران قدراسباب قتل اوآماده گشته اللهوردی‌خان

وبعضی امراء و غلامان بدین خدمت مامور شدند وایشان بمنزل او رفته باتمام مهم اوپرداختند . وقتی که اللهویردی‌خان دست بمیان آورده خنجر او را از میان کشیده، او دانست که حال چگونه است همین قدر بعبارت ترکی گفته بود که « بیله‌می‌اولدی[1] » یعنی کار ما چنین شد و ذوالفقارخان برادرش که امیرالامرای آذربایجان بود درکمال اضطرار خودرا به دولتخانه‌ی همایون رسانیده منترصد قتل می‌بود چه‌گمان نداشت که باوجود قتل برادری چنان اورا زنده گذارند . اما حضرت‌اعلی درباب او مضمون « ولاتزروازرة وزراخری[2] » عمل فرموده جز لطف و شفقت امری بظهور نیاوردند وهمان‌روز اورا بخلاع فاخره سرافراز فرموده خاطرپریشان اورا اطمینان‌بخشیدند و مشارالیه از خلوص‌عقیدت و صوفیگری رضای خاطر مبارک مرشد کامل جسته عرض کرد که چون برادرم مستحق‌عقوبت وموجب قتل شده بود چرا این خدمت باین غلام مرجوع نشد »[3] .

افراد چاپلوس وجاه‌طلب همچون ذوالفقارخان‌که از نعمت وجود برادری چون فرهادخان بهاوج قدرت رسیده بود وبه‌اشاره‌ی فرهادخان بعنوان سفیر مخصوص شاه‌عباس‌بهروم اعزام شده، درچنین روزی‌که قدرت برادرش رو بزوال میرفت بجای اینکه درفکر انتقام باشد اینچنین چاپلوسانه‌بمقصرع برمی‌خیزد و آرزو می‌کندکه شاه کاش حکم قتل برادرش را باو میداد که خودش اجراء نماید .

او نمیدانست‌که نوبت خودش نیز خواهد رسید ، واین خلعتی‌که شاه باومیدهد برای فریبدادن چندروزی‌بیش نیست، ابتدا اورا ازخود مطمئن میکند بعدسرفرصت سرش را می‌کوبد . شاه‌عباس عین همین رفتار را با فرهادخان کرده بود وبرای اینکه اورا بیشتر بخود امیدوار سازد هنوزکه درقزوین بود حکومت دارالسلطنه هرات را باو بخشیده بود و در واقع کمتر ناگرفته بخشیده بود واین بهمان علت بودکه مبادا فرهادخان از نقشه‌ای کـه او درسرداشت بوئی ببرد . بنابراین پس‌از راندن دشمن

---

۱- ترکی دراین زمان زبان‌رسمی دربار شاه وسران و بزرگان قوم اوضر قوم و ملتی محسوب میشدند بهمین جهت بهمان بودند .

۲- سوره ٦ آیه ١٦٤ قرآن مجید .

۳- عالم آرای عباسی ص ٥٧٦ .

زورمند از میدان به‌حساب او میرسد، آنچنان‌که رسید.

رفتار رضاشاه با تیمورتاش کردخراسانی وزیر دربار و مقتدرش نیز بدینگونه بود و آخرین شبی که دریافت تیمورتاش خیالاتی در سر دارد و عده‌های بسیار به‌او داد و تیمورتاش که به‌خانه بازگشت این جریان را به‌دخترش اعلام کرد و گفت یقین میدانم که شاه با این الطاف خود حکم قتل مرا به‌من ابلاغ نموده است. و روز بعد با دستگیری تیمورتاش چنان شد که خود وی پیش‌بینی کرده بود[1].

ولیخان قرامانلو نیز بدست رضاشاه به‌چنین سرنوشتی دچار گردید و با تزریق آمپول هوا به‌زندگی‌اش خاتمه داده شد. ستمگران همواره در پی تثبیت مقام خویش و حفظ سلطه‌ی خود می‌باشند. شخصیتها برای آنها هیچگونه اهمیتی ندارند. خصوصاً که افرادی چون میرزا آقاخان نوری یا ذوالفقارخان قرامانلو پست ولئیم باشند. سرانجام دیری نگذشت که به‌امر شاه‌عباس ذوالفقارخان نیز به‌سرنوشت برادرش دچار شد.

---

۱- یادداشتهای دکتر قاسم غنی- زندگی من- ص ۱۶۰.

## اسکان یافتن کردهای چمشگزک درخراسان

پس‌از فتح هرات به‌امر شاه‌عباس‌که کردان چمشگزک (زعفرانلو) نیز دران نقش مؤثری داشتند، همچنان‌که گذشت، سرزمین‌های شرقی ایران بین سرداران سپاه و بزرگان اقوام تقسیم شد، ازجمله حکومت سیستان نیز به‌ضمیمه‌ی حکومت کرمان به‌گنجعلی‌خان کرد زیك تعلق گرفت.

کردان چگنه درمشهد وقسمت جنوبی خراسان کمافی‌السابق حکومت خودرا حفظ نمودند وشمال خراسان به‌کردان چمشگزک اختصاص یافت‌که تا مرز خوارزم را دراختیار گرفته وحکومت این نواحی به‌کف باکفایت **شاه علیخان میرجلیل چمشگزک** تعلق گرفت، که قبلا به‌شاه علی سلطان معروف بود چون قبل‌ازگرفتن لقب «خانی» عنوان «سلطانی» داشت.

حکومت شمال خراسان درسال ۱۰۱۱ که شاه‌عباس به‌خراسان آمد رسما به‌شاه علی‌سلطان اکه درمضی جاها اشتباها شاهقلی سلطان چاپ شده) تفویض گشت.

شاه‌عباس پس‌از بازگشت از مشهد درچمن‌رادکان اردوزدوبه‌رتق وفتق امور پرداخت سپس: «با معدودی از مشرمان رکاب‌اقدس به‌الکاء **درون** (درونگر- درگز) تشریف برده به‌نیك وبد قلعه «درون ومهمات‌آنجا رسیده شاهقلی سلطان غلام‌خاصه‌ی شریفه میرچمشگزک را به‌رتبه‌ی والای **ایالت وخانی** سربلند گردانیده حکومت الکاء درون را به‌او عنایت فرمودند و خاطر از مهمات آنجا جمع فرموده درالکاء خوار به اردوی گیهان‌پوی ملحق شدند»[1] ازاین پس سرتاسر خراسان شمالی دراختیارکردان

---

۱- عالم آرای عباسی - ج۲ ص ۹۲۱.

چمشگزك ( زعفرانلو و شادیلو ) فرار می‌گیرد که از گنبدکاووس تا مرو واز سبزوار تا شهر باستانی نسا را دربرمی‌گرفت، که تا زمان ناصرالدینشاه نیز این سرزمینها در اختیار آنها بود . لکن همچنانکه خواهد آمد پس‌از انعقاد قرارداد ۱۲۹۹ آخال سرزمینهای شمالی خراسان بتصرف روس درآمد وکردها مجبور بعقب‌نشینی شدند.

## تشکیلات سیاسی ونظامی واجتماعی ایل زعفرانلو

بزرگ ایل زعفرانلو که بزرگترین و سازمان یافته‌ترین ایلات خراسان از عصر صفوی است به ۳۲ ایل بزرگ وکوچك تقسیم میشود .

بزرگ ایل زعفرانلو را یکنفر تحت عنوان **«ایلخان»** اداره میکرده و مسؤولیت ایل را درمقابل دولت مرکزی برعهده داشته است . حفاظت و پاسداری از مرزهای شمال شرقی وشرق ایران از اهم وظایف رئیس ایل بوده است . رئیس ایل درصورت پیش‌آمد یك امر مهم رؤسای ایلات ۳۲ گانه را فرا می‌خواند ومجلس شورائی تشکیل میداد وتصمیم میگرفت . این‌مقام در روزگار گذشته عناوین مختلفی داشته است ، چنانکه در زمان شاه‌عباس به **« میرچمشگزك »** و در اواخر صفوی به **«وکیل‌اکراد»** و با **«خان»** معروف بوده است . خان مقامی بالاتر از «سلطان» بوده وشاهان صفوی در احکام و نامه‌های صادره عنوان «عالیجاه» را برای «خان» بکار می‌بردند .

در زمان نادرشاه ، سام‌بیگ وکیل اکراد ، ملقب به **«بیگلربیگی»** خراسان شدکه بعداز مقام برادر نادرشاه‌که آنهم بیگلربیگی آذربایجان بود ، بزرگترین مقام نظامی و سیاسی کشور بود .

در زمان قاجار این عنوان تبدیل به **«ایلخانی»** شدکه امیرگونه‌خان زعفرانلو و سپس اعقابش رضاقلی‌خان، سام‌خان، امیرحسین‌خان وحکام اخیر شادلو به‌این‌عنوان ملقب شدند .

ایلخانی زعفرانلو **۳۲ ایل‌بیگی** را زیر فرمان داشته است . هرایل بگی یا خان‌که رئیس ایل خود بود چند نفر **بگ** را زیر فرمان داشته . هربگ نیز ریاست طایفه‌ی خویش راکه معمولاً عبارت ازیك یا دو روستا یا چند **بیمه** بوده است برعهده داشته .

کوچکترین این عبارت از یکهزار خانوار بوده است[1]. بعضی ایلات مانند کیکانلو یا شیخکانلو یا قرامانلو یا کیوانلو یا صوفیانلو ، یا توپکانلو بعراب بزرگتر بوده وبرخی درحدود پنجهزار خانوار جمعیت داشته‌اند . هرطایفه پانصد خانوار وتیره طایفه ۲۵۰ تا ۳۰۰ خانوار بوده است .

هرطایفه ازچند **توپه‌ر** وهر توپه‌ر ازچند خانواده تشکیل میشده است . خانواده رکن اصلی تشکیل دهنده‌ی ایل از پائین به‌بالا بوده‌که مالیات برآن تعلق میگرفته، و مالیاتهائی مانند : **سامان‌بولی، چوبان‌بولی، شاخ‌بولی، گلین‌بولی، نوتون‌چی‌خه‌ر** وغیره را متحمل میشده است .

هرتوپه‌ر را ریش‌سفیدی شایسته اداره میکرده وهرچند توپه‌رکه روستائی را تشکیل میدادند وسیله‌ی کدخدا یا یک اداره میشد . توپه‌ر عبارت از چند خانواراست که نسبتان به‌یکنفر برسد وتمامی اجزاء و خانواده‌های وابسته به‌آن یک فامیل‌باشند.

برای نمونه نگارنده تشکیلات ایل کیکانلو راکه خود منسوب به‌آن وبه‌جزئیات آن بهتر وارد هستم دراینجا به‌نظر میرسانم .

۱ــ بزرگ ایل زعفرانلو .

۲ــ ایل کیکانلو اکه خود در زمان امیرحسین‌خان به‌سه ایل سیوکانلو، بیجرانلو وکیکانلو تقسیم شد ۱ .

۳ــ ایل‌سیوکانلو ــ که سعادتقلی‌خان قبادی ایلبگی آن درسال ۱۳۱٤خورشیدی مسموم و برادرش قادرقلی‌خان قبادی جانشین او شد .

خان‌نشین ایل سیوکانلو روستای تازه اوغاز ، مرکز دهستان اوغاز است‌که وسیله محمدی‌بیگ ساخته شده واین توپه‌رها درآنجا نشیمن هستند .

۱ــ بگان ( خانواده بگ‌ها وخان‌ها ) .

۲ــ ئوولیکان

۳ــ کانی‌مه‌شکان معروف به‌کالمه‌شکان .

---

۱ــ عرب نیز درتقسیم‌بندی انساب خویش طبقه‌بندی بدینگونه دارد : شعب ــ قبیله ــ عماره ــ بطن فخذ ــ فصیله .

۴ـ تورکان ( بقایای ترک‌های غزکه در اوغار وکهنه اوغار ساکن‌اند ) .

۵ـ کورمانجان ( اولاد حسین اوغان ) .

۶ـ ئوغورلو میشخانیان ( طایفه‌ای‌که نگارنده از آن است واصلا چگنی‌اند ) .

۷ـ میسگهران : خانواده‌های مقدم اوغازی اسرهنگ نیروی‌هوائی حسن‌مقدم اوغازی‌استاد برجسته‌ی‌دانشگاه‌نیروی هوائی در رشته الکترونیک‌که مقالاتی ازایشان نیز درمجلات منتشرمیشد ) .وخانواده‌های راستگو وغلامی واکبری .

۸ـ قه‌رراشانان ( اولاد تیموری ـ اولاد گرلانی خالق ساکن حمزکانلو بالا ، و قزلقانی‌ها ) .

۹ـ د، و دانلو ـ ( تقی‌زاده‌ها . اولاد رحمان وبرخی‌که درترك وخطاب ساکن‌اند ) .

۱۰ـ رازقیان‌هاکه اصفهانی‌الاصل‌اند .

اینها توبعی هستند وهرکدام ازآنها راریش‌سفیدی از خودشان رهبری میکند و درمقابل خان مسؤول است، چون درمرکز خان‌نشین‌ساکن‌اندکه‌بمنزله‌پایتخت‌است.

واما طوایف[1] سیوکانلوکه هرکدام دارای یك بگ بوده‌اند عبارتند از :

۱ـ کوم گیلانلو : مردم چیانلو، قلعه‌ی صفا، خاکستر کلات، قوچ قلعه، خودکانلو (معروف به‌خوکان) وباجگیران‌که بزرگترین طایفه‌ی سیوکانلو وبیش‌از پانصد خانوار جمعیت دارد .

۲ـ شوکرانلو : روستای شکرانلو که امین‌زکی‌محل اصلی‌آنها راکه ناحیه‌«موش» درکردستان ترکیه ذکر کرده است و[2] در روستای «اوزدك» ساکن‌اند .

۳ـ لوولاشلو : روستای اولاشلوکه منسوب به‌روستای اولاش درکردستان‌ترکیه می‌باشند .

۴ـ بووانلو : در روستاهای بوانلو و قه‌رچیقه .

۵ـ سه‌فکانلو : روستای مخروبه سفکانلوکه مردم آن به‌اوغاز و جاهای دیگر مهاجرت کرده‌اند . خانواده‌های کدخدا بیگلر ازاین مردم‌اند .

۶ـ هه‌مزکانلو : در دو رستای حمزکانلو ( بقیهٔ ایل حمزکانلو هستندکه درانجا

---

۱ـ غیراز کوم گیلانلو و بووانلو و بیوازه اشاره، بقیه تیم طایفه‌اند .

۲ـ کورد و کوردستان ـ امین‌زکی ص ۲۶۶ .

اسکان یافته‌اند ) .

۷ـ زورتاللو : روستای زورتاللو .

۸ـ بیواره : روستای بیواره ، که برخی خودرا سیوکی و برخی بیجری میدانند.

۹ـ خوراسکانلو : روستای خرسکانلو منسوب به‌خوراسکان درکردستان‌عراق .

۱۱ـ زاخوران‌لو : روستای مخروبه‌ی زاخوران (زاکوران) .

۱۲ـ شمرکانلو : روستای شمرکان درحوزه‌ی بیجرانلو .

همچنین مردم روستاهای کهنه اوغار ، دوربادام ، امامقلی، شاره‌ك، قلعه‌ی وه‌لو، قزلقان، چاربوورج، بیرزیرنگ وقلعه‌جوغ وترك وختاب همگی‌سیوکانلومی‌باشند.

بنابراین دانستیم که ایل سیوکانلو از ۱۲ طایفه وچند توپه‌ر تشکیل شده است که در روستاهای متعددی زندگی میکنند وبرخی نیز هنوز بحال چادرنشینی ازنوع ییلاقی امرار معاش می‌نمایند[1] . هریك از ایلات دیگر زعفرانلو نیز چنین تشکیلاتی دارندکه درآینده اگرموفق‌شدم نمودارجداگانه هرکدام راترسیم‌خواهم نمود. انشاءالله.

برای نمونه‌دادن یك توپه‌ر در روستای اوغار، روز ۶۳/۲/۵ از توپه‌ر کورمانجان با حضور بزرگان اوغار آمار گرفتم کـه همگی درهفت پشت به‌شخصی بنام حسین معروف به‌حسین اوغان منتهی میشوند و ۴۶۳ نفر درحالت حیات هستندکه از چهار اولاد بشرح زیر تشکیل شده‌اند .

۱ـ اولاد کربلائی‌الخان ( حاجی آقاخان‌کـه حاجی‌زاده‌ها منسوب به‌آنند . و کربلائی امیرخان‌که منصوری‌ها وشجاعی‌ها از فرزندان وی می‌باشند . وقربان که از او ایلبگی وعلیمحمدبجاماندند که تعداد اولاد کربلائی الخان دراین تاریخ ۱۶۰ نفر هستند .

۲ـ اولاد حاجی مصرکه به‌مصرزاده وسعادتمند و رسولی معروفند وتعدادشان از زن مرد وکودك ۱۷۶ نفر می‌باشند .

۳ـ اولاد عالیشان‌که به‌شهبازی ومحمودی معروفند و ۵۲ نفر می‌باشند .

---

۱ـ دراوه و برخی‌از طایفه‌های کانی‌مشکان وکورمانجان هنوزبحال ییلاقی زندگی میکنند. بوالفرها همگی ییلاقی‌اند نیمی‌از اولادشوها وچند خانواری از کهنه اوغاری‌ها نیز ییلاقی‌اند . زوزبان‌لوها و بیواره‌لوها هم چند خانواری ییلاقی‌اند .

٤ـ اولاد دولخان‌که به‌دولزاده واسماعیلی ومظاهری معروف و ۷۵ نفرمی‌باشند.

## کرمانج خراسان ازنظر ایوانف

ایوانف دانشمند وجامعه‌شناس معروف شوروی ازنظر فرهنگی حق بزرگی برگردهای خراسان دارد او در تحقیقات خود تحت عنوان « **نژادشناسی خراسان** » علاوه برذکر شمه‌ای از تاریخ وجامعه‌شناسی وموقعیت کردها درخراسان، بسیاری از ترانه‌ها وآهنگهای کرمانجی را ثبت وضبط نموده واز خطر نابودی نجات داده‌است[1] نامبرده تحقیقات خودرا درمورد کردها بدینگونه بیان میدارد .

« بسیار مشکل است‌که بتوان گفت طوایف کرد قبل‌از آغاز قرن شانزدهم در خراسان زندگی میکرده‌اند[2] . اصلاح کلمه «کرت» بعنوان یك اسم مشهور وشناخته شده‌ای در ولایات مجاور خراسان آشنا و زیاد به‌گوش میرسد . حتی یك سلسله پادشاهی بهمین‌نام درجنوب هرات بین سالهای۷۹۱ـ۶۴۱ هجری مطابق۱۳۸۹ـ۱۲۴۸

---

۱ـ علاوه بر ترانه‌های فوق « سردار ایوبو » و « چه‌مخ‌جان » و « قهرمان‌خان » ترانه‌های زیبائی از کرمانجی نقل کرده که در « دارالمعارف ازبه‌تجی » بیشتر به‌این مورد پرداخته‌ام . اینك برای نمونه دوترانه از وی دراینجا آورده میشود :

سنگر مشین ، سنگر مشین  قاجار هان دوو به‌سین

خان وبه‌گی مه‌وان کوشتن ـ ( اشاره است به‌حمله‌ی عباس‌میرزا به‌قوچان واسیرکردن و کشتن رضا قلی‌خان ایلخانی ) ـ

سه‌روه دراو ، سه‌روه دراو  زه‌ مشقی نه‌ بروسه‌ دراو

من مال تو نه‌ جان له‌ دراو

۲ـ در زمان ببعور لنگ تیرکرده‌ئی درخراسان به‌جانشینی اشتغال داشته‌اندکه کلاویخو درسفرنامه خود یاد میکندکه که روز ۲۲ ژوئیه ۱٤۰٤ میلادی وارد جاجرم میشود روز ۲٤ ژوئیه به‌اسفراین و روز ۲٦ به‌نیشابور میرسدکه می‌گوید در دشت نیشابور حدود چهارصد چادرسیاه ایلات ( آزاد ) را مشاهده نموده‌که علاوه برگوسفند ودیگر دامها تعداد بیست هزار نفر شتر داشته‌اند و سالانه سه‌هزار شتر و ۱۵ هزار گوسفند بابت مالیات به‌امیر تیمور می‌داده‌اند . سفرنامه کلاویخو ـ ترجمه مسعود رجب‌نیا ص۱۸۹

میلادی سلطنت میکرده است[1]. **بدون شک «کرد» یا «کرت» همان طوایف** کرد هستند که امروز وجود دارند واگر چنانچه کردهائی هم قبلاً درخراسان بسر می‌برده‌اند، با ایرانیها [ منظور فارسی‌زبانان است ] مخلوط شده‌اند.

هنگامی که در زمان پادشاهی سلسله صفوی این فکر به وجود آمد که از مرزهای شمالی خراسان درمقابل حملات وتجاوزات اقوام ازبک وترکمن حفاظت شود، چون امکانات محلی برای جلوگیری کافی نبود، لذا شاه ایران تصمیم گرفت همانطورکه روسها درمقابل قوم قزاق‌ها عمل کرده بودند، درایران بهمان نحو تدابیری اتخاذ گردد، چون روسها اقوامی جنگجو را درسرحدات خود اسکان داده بودند، بنابراین درنیمه قرن شانزدهم طوایفی ازکردهای کردستان را به‌مرزهای شمالی کوچ دادند و در اوایل قرن هفدهم دسته دیگری از اکراد آورده شدند، بعضی ازاین طوایف چون کیوانلو وشادلو و دیگران هنوز درمسقط‌الراس اصلی بسر می‌برند، بعضی دیگر ازاین طوایف مانند عمارلوها درقرن هیجدهم در زمان سلطنت نادرشاه کوچ داده شده و به‌خراسان آورده شدند[2].

در زمان حال هیچ نوع رابطه‌ای بین طوایف کرد خراسان وکردهای کردستان [ بسبب دوری ونبودن وسیله نقلیه پیشرفته ] دربین نیست وکردهای خراسان

---

۱ـ کردها، واژه‌ی کرد را کرت می‌خوانند (کورد = کورت)، ازاین‌رو به آل‌کرت معروف شده‌اند. ملوک کرت یا آل‌کرت به‌عقیده‌ی بعضی مورخین همان سپاهیان بهرام چوبین (یعنی بهرام پسرچوبان) هستندکه به‌فرمان هرمز فرزند انوشیروان به‌جنگ ساوه شاه که باچهار هزار سوار از سوی هرات به خراسان حمله‌کرده بود رفت، چون هرمز نسبت به‌خدمات بهرام ناسپاسی‌کرد بهرام اورا ازسلطنت خلع‌کرد وبا پسرش خسرو پرویز (یزدگرد دوم) به‌جنگ پرداخت و اورا شکست داد و خود مدتی به‌سلطنت ایران نشست، خسرو پرویز به‌روم متواری شد واز قیصر روم کمک خواست وبه‌ایران لشکر کشید و بربهرام چوبین غلبه کرد، نگاه کنید به‌شاهنامه‌ی فردوسی.

۲ـ عمارلوها پیش‌از ظهور نادر درخراسان بودند، بلکه نادر عده‌ای ازآنها را به‌گیلان کوچانیدکه در منطقه لاهیجان اسکان دارند و منطقه اسکان آنها به «عمارلو» معروف است. رجوع کنید به‌جلد اول کتاب حرکت تاریخی کرد به‌خراسان.

بتدریج صفات وخصلت جامعه ترك را پذیرفته‌اند[1] .

باتوجه به‌نامهای قبیله‌ای وتزادی چنین بنظر میرسدکه این طوایف ازنظر اسکان گرفتن درهرمنطقه‌ای پیوستگی نژادی خود را حفظ نکرده‌اند[2] . هرطایفه‌ای معمولا نام‌رئیس طایفه ویا نام محلی‌که اسکان گرفته‌اند نامیده شده‌اند و بزودی تمام‌طوایف که هرکدام آنها به‌عشیره‌های متعددی تقسیم شده‌است وهرکدام ازاین عشیره‌ها که معروفیت داشته است، اسم ایل به‌آن اتلاق شده‌است . درعمل بدست‌آوردن اطلاعاتی راجع به‌ایل و تقسیمات آن مشکل به‌نظر میرسد . درخراسان مشکل کار بیشتراست، چونکه دیالوگهای فرعی جداگانه وجود ندارد واصطلاح کلمه کرد برای تمام عشیره و طوایف وایل یکسان بکار برده میشود . بعضی ازطوایف وابستگی زیادی باترکها دارند وتشخیص اینکه به‌کدام جامعه ترك وباکرد وابستگی دارند بسیار مشکل است[3] .

تغییر نام تدریجی طوایف مشکل تازه‌ای ایجاد میکندکه بتوان جدول صحیح و منطقی برای عشیره‌ها تدوین کرد .

از چهار ایل بزرگ متداول امروزکه به‌نظر میرسداصیل باشند ، عمارلو[4] ، زعفرانلو ، شادلو وکیواللو که اولی وآخری آن دوطایفه کوچك محسوب میشوند و دو ایل دیگرکه اکثرا بزبان ترکی تکلم میکنند میتوان آنها را کرد دانست .

فهرست ذیل نام تقریبی کلیه عشیره‌هائی است‌که درحال حاضر ازآنها تهیه شده است . که به‌زبان کردی صحبت میکنند . دراین فهرست نام آنها و درمنطقه‌ای‌که زندگی میکنند ازطرف شمال به‌جنوب نام برده شده است :

---

۱ـ مانند کردهای شادلو دربجنورد وچگنی‌ها درمنطقه بین قوچان و نیشابور .

۲ـ مانند لریکانلوها که درتمام شهرهای شمالی خراسان مانند : شیروان، بجنورد ، اسفراین ، نیشابور ، قوچان ، سرخس پراکنده‌اند .

۳ـ درمعنی روستاها که کرد وترك مخلوط شده‌اند چنین وضعی مشاهده میشود . ترکها بیشتر تحت نفوذ کردها قرار گرفته‌اند و درتمام روستاها زنانشان لباس کردی پوشیده‌اند . ترکهای اوغار و کوران را میتوان بعنوان نمونه ذکر کرد . درمعنی روستاها هر که اکثریت با ترکها باشد، کردها ترك شده‌اند ، امّا لباس کرمانجی خودرا حفظ کرده‌اند .

۴ـ تقسیم‌بندی ایلات کرمانج خراسان درجای خود خواهد آمد .

۱ـ میلانلو : درقوشخانه ، درنواحی شمالی اسفراین، جوین و درمنتهی‌الیه نواحی شمالی نیشابور .

۲ـ باجگیرانلو : عشیره کوچکی که درنزدیکی باجگیران زندگی میکنند[1] .

۳ـ اوقازلو : نزدیک اوقاج (اوغاز) و درامتداد مرز ایران و روسیه[2] .

٤ـ هولانلو (هیوه‌دانلو) : نزدیک قوچان و درگز .

٥ـ قاسمانلو : نزدیک نووخ و دیزوان .

٦ـ شادلو : دربجنورد واطراف آن واکثریت به‌زبان ترکی صحبت میکنند .

۷ـ زعفرانلو : درشیروان‌که اهمیت اولیه خودرا از دست داده‌اند وتعداد کمی ازآنها کردی صحبت میکنند . [ مردوخ در ص ۹۳ می‌گوید : « زافرانلی یا (زافرانلو) که زعفرانلو هم می‌گویند یك تیره از قبیله حسنانلو هستندکه ( شاه‌عباس ) آنها را به‌خراسان کوچ داده است » ] .

۸ـ کورانلو : درشمال قوچان . [ روستای کوران نیمی ترك ونیمی کرد هستند ]

۹ـ مشکانلو : نزدیك مشکان و دراطراف قوچان [ بین مشکانلو وکالمیشی‌های نزدیك سبزوار ومشکان سبزوار وکال مشکان در اوغاز وکانی مشکان درسنندج باید یك رابطه موجود باشد ] .

۱۰ـ برجی : نزدیك رادکان . [ چون در رادکان یك برج معروف است پژوهنده کردهای آنجا را هم به‌برج نسبت‌داده است . برج دیگری نیز عین همین برج وبه‌نام رادکان در ۲٤ کیلومتری کردکوی درگرگان وجود داردکه مقبره یکی از اسپهبدان طبرستان است‌که درسال ٤۰۷ قمری بنا شده و ارتفاعش حدود ۳٥ متر است ] .

۱۱ـ کیوانلو : درجوین و درنواحی شمالی نیشابور .

۱۲ـ مزدکانلو . ( مه‌زداکانلو )[4] درنواحی‌شمال نیشابور واطراف قوچان .

---

۱ـ۲ـ مؤلف دچار اشتباه شده است زیرا باجگیران و اوغاز وسیله کردهای سیورکانلو ساخته شدند که خود آنها درآنجا اسکان یافتند . وقتی می‌گفته‌اند : ما باجگیرانی یا اوغازی هستیم ، منظور محل سکونت آنها بوده نه‌نام طایفه آنها .

۳ـ ره‌آورد ـ نامه راهنمایان فرهنگی منطقه گرگان و دشت ـ مرداد ۱۳٥٦ ص ۲۱ .

٤ـ منسوب به «مزدا» و «اهورامه‌زدا» که گمان میرود «مزده‌کانلو» تحریف شده‌ی آن باشد .

تمام این طوایف [فوق‌الذکر] بحالتی بین روستانشینی و چادرنشینی زندگی میکنند. اکثر و یا نصف‌بیشتر بصورت چادرنشینی بسر میبرند. برای مثال تابستانها به‌کشاورزی اشتغال دارند و در زمستان به‌کار گله‌داری می‌پردازند و به‌نقاط گرمسیر کوچ میکنند. اصولا تغییر زندگی ازحالت چادرنشینی بروستانشینی یك امرتدریجی است و درتمام طوایف این نواحی انجام میگیرد.

صورت اسامی طوایف دیگری‌که بیشتر بحالت چادرنشینی زندگی میکنند بشرح ذیل است:

۱۳ـ رشوانلو: درخاکستر. لاین ونزدیك کاخك [کلات].

۱٤ـ بروانلو: نزدیك کاخك و درتابستان درکلات! عده‌ای هم دربجنوردهستند. مجله خواندنیهای سال ۱۳۲٦ درشماره ۷۰ نوشت: «زنی‌که ۱۹ سال درحمام زنانه بروانلو بجنورد دلاکی میکرد. سرانجام‌شناخته شدکه مرد حقه‌بازی بنام سیدبرات قرزند سیدحسین بوده‌است‌که تسلیم زاندارمری شد».

۱۵ـ هوشانلو[1]: در زمستان در دره‌گز و درتابستان در دره‌های خوش آب و هوای قوچان.

۱٦ـ بدوانلو[2] (!): درزمستان در دره‌گز و درتابستان در دره‌های خوش آب و هوای قوچان.

۱۷ـ جافکانلو: در زمستان درچمخاله و درتابستان به‌کوه دولت کوچ میکنند. [شاخه‌ای از کردهای جاف درعراق].

۱۸ـ قهرمانلو: درنواحی شمالی نیشابور واطراف آن.

۱۹ـ ورانلو: طایفه کوچکی هستندکه دراطراف نیشابور به‌سر می‌برند.

۲۰ـ توپکانلو: درنواحی جوین و درقسمتی از نیشابور و در زمستان به‌اطراف دشت نقرکوچ میکنند.

۲۱ـ عمارلو: درشمال غربی نیشابور و دراطراف دهکده ماروسك‌که ماروش نیز نامیده میشود.

این تقسیمات محتملا بدینصورت باقی نخواهد ماند، چونکه خشکسالی و قحطی

---

۱ـ تحریف شده‌ی «کوه شانلو وکاوه ستیانلو است».

۲ـ باید «مادوانلو» نوشته بشد.

سال ۱۹۱۶ـ۱۹۱۷ باعث ازبین رفتن بیشتر گله گوسفندان گردید وبیماری تیفوس وسایر امراض مسری کشتار زیادی دربین طوایف عمده داشته وباعث انهدام وکاهش افراد طوایف بوده است .

این مساله قابل توجه است که یك فرد کرد خراسانی از لحاظ شباهت ظاهری و ساختمانی بدنی باجویشاوند کرد خود درغرب ایران متفاوت است، ( تاثیر محیط بر وراثت ) . همچنانکه یك روستانشین خراسانی با کشاورز کردستانی فرق دارد . کردهای خراسان بلند قامت ونیرومند به‌نظر میرسند، اما اندامهای صورت آنهادارای ظرافت خاص کردهای غرب ایران نیست و روبای صورت آنها به‌کشیدگی کردهای غرب نیست .

کردهای خراسان شباهت زیادی به **لر** ها دارند تا شبیه کردهای غرب ایران . از لحاظ ظاهری باشند، گرچه موهای زیبای سر دربین کردهای خراسان به‌ندرت دیده میشود .

**کردها اصولا مردمانی از نژاد سالم** هستند وبه‌استثنای آنهائی‌که در مجاورت شهرها زندگی میکنندکه اکثرا مریض وگرفتار اعتیاد هستند .

دربین تمام طوایف کرد خراسان **یك حالت وحدت ویگانگی وجود دارد** و دشمنی و عداوت‌که یك امر طبیعی است کمتر دربین این طوایف دیده میشود و بخصوص‌این حالت وحدت و یگانگی دربین کردهای چادرنشین بمراتب ازآنهاکه بصورت‌کشاورزی امرار معاش می‌نمایند بیشتر است[1] .

ظاهرا اختلاف زیادی بین لهجه‌های محلی دیده نمیشود وارتباط بین آنها یك‌امر معمولی است وازدواج بین قبایل اکرد باهمدیگر) به‌وفور دیده میشود .

زبان کردهای خراسان همچنانکه قبلا متذکر گردید متعلق‌به **دسته شمالی واز ریشه اصیل کردی است وبالهجه مکری بیشتر** ازسایر شاخه‌های زبان کردی قرابت دارد ، ولی بهرحال با زبان اولیه کردی اختلافاتی دارد . زبان کردی خراسانی اصولا تحت تاثیر زبان فارسی خراسانی قرار گرفته است .

---

۱ـ زیرا شرایط زندگی آنان ایجاب میکند .

لهجات کردی در اغلب محل‌ها با یکدیگر تفاوت دارد، چنانکه در جنوب خراسان با لهجات فارسی مخلوط است درحالیکه در شمال با زبان ترکی مخلوط شده‌است ، بعلت وجود ایلات شادلو وچگنی که ترکی صحبت می‌کنند ، اکثر خانواده‌های آزاد بسواد هستند، بخصوص در قسمت شمال که حتی زبان ترکی را از کردی روان‌تر صحبت میکنند .»[1]

ناگفته نماند که بیشتر کردهای خراسان بهسه زبان کردی، فارسی و ترکی سخن می‌گویند وبه‌سه زبان نیز شعر می‌سرایند .

## ایلات معروف زعفرانلو

کردان خراسان که امروز بنام زعفرانلو معروف‌اند و درشهرستانهای اسفراین و بجنورد و شیروان و قوچان و درگز وکلات و چناران ومشهد اسکان دارند در روزگار سلجوقیان ، هنگامی که درکردستان ترکیه وعراق کنونی بسر می‌بردند به «چمشگزک» معروف بودند که هنوزهم پیرمردان وپیرزنان خودرا به‌این اسم آشنا می‌یابند . در اواخر دور، صفویه بسوبزه در زمان نادر، رفته‌رفته ، این عنوان جای خودرا به «زعفرانلو» داد . توضیح بیشتری درجلد اول داده شده دراین جلد مختصر تغییراتی دربعضی از ایلات وطوایف باتوجه به‌مدارك ومنابع بدست‌آمده داده شده بویژه که آقای غلامحسین رجبیان وبعضی مطلعین دیگر اظهار داشتند که «تیکانلو» ایل نبوده ویکی‌از طوایف ایل بادلانلو است، کوچ بنیکلو، ایل بوده‌است . بنابراین باردیگرمختصر مروری برایلات زعفرانلو وسپس طوایف آن بعمل می‌آید .

۱ــ **ایزانلو** . این ایل‌که بقول آقای مسعودکیهان مؤلف جغرافیای مفصل ایران، حدود ۱۲۰۰ خانوار بوده‌است، درخوار و ورامین ولبز اطراف شیروان‌در روستاهای باداملو ، قزل‌حصار ، شورك Shorek، کلاته ، اودبره ( عبدآباد اسکان‌اند .

۲ــ **باچیان‌لو** ــ اباج + یای‌نسبت + الف ونون جمع + لو که پسوندی است ترکی که نسبت مالکیت ومکان را میرساند وبنابراین هریك ازنام‌های ایلات و طوایف دوبار پسوند نسبت گرفته‌اند، یکبار کردی ویکبار ترکی ) .

---

۱ــ زاینشاس خراسان ــ ایوانف ــ ترجمه قدرت‌الله روشنی زعفرانلو که هنوز بچاپ نرسیده‌است

پس اصل نام این ایل باج است وبدون تردید صفتی مشهور بوده‌که براین گروه ازکردها اطلاق شده‌است. اما دراینکه آیا به‌معنای باج بود.است یعنی خراج ومالیات یا تحریف شده‌ی «باش» است بمعنای سر درترکی‌که با شقاقلو نیز گفته‌اند ومرکب است از: ایاش = سر + قان = خون + لو ، یعنی خونین‌سر، جای بحث وبررسی‌است.

ناصرالدین‌شاه درسفرنامه خود به‌خراسان آنهارا باشقاقلو نامیده وگفته است آنها شعبه‌ای ازایل بزرگ گرد شکاك هستندکه در آذربایجان غربی سکونت دارند.

برخی نیز باجوانلو وباجوانلو وباشکانلو می‌گویند. بیشتر این ایل در دهستان دولتخانه در دوفرسنگی شمال قوچان در روستای دولتخانه واطراف آن اسکان یافته‌اند. مرحوم محمدعلی سحرانی قهرمان نام‌آور نهضت ملی‌کشی ایران از چهره‌های درخشان باجبانلو است‌که در روستای دولتخانه به‌دنیا آمد. که درجلد چهارم ضمن شرح حال‌پهلوانان‌کرمانج بیشتردرمورد ایشان توضیح داده میشود. بقیه‌ی «سحرانی» ها که تیره‌ای از باجوانلو هستند و حدود چهارصد خانوار می‌باشند در روستای باباچشمه‌ی اسفراین به‌سر می‌برند. تعداد ۵۰ خانواری نیزدرآشخانه بجنورد هستندکه سرشناس‌ترین آنها آقای عباسعلی قوچانی گله‌دار است[1]. باجبانلوهای اسفراین در قره‌چا، مهنگلی، نصرآباد، حصاری، دهنه‌شور، دهنه شیرین و دولچاه به‌سر می‌برند وبکار گله‌داری وکشاورزی مشغول‌اند[2]. زمستانها درمراوه تپه و تاسیانها در کوهشاهجهان می‌باشند. بقیه‌ی باشمانلوها درکردستان عراق بسر می‌برندکه مرحوم مردوخ آورده است‌که: «باشمانلی دربین ملاذگرد والشگردند[3]».

واقعه دلخراش‌شبخون ترکمن‌ها به‌چادرهای باجبانلو درسال ۱۲۲۳ قمری‌که منجر به‌کشته‌شدن بعضی‌از مردان آنها و به‌اسارت وبه‌فروش‌رفتن زنان و دختران قوچانی گردید و سروصدای زیادی به‌راه انداخت وموجب به‌قدرت‌رسیدن انقلاب مشروطیت وتشکیل اولین دادگاه رسمی ایران شده، مربوط به‌همین ایل است‌که در جلد سوم به‌تفصیل شرح داده میشود.

---

۱ـ با تشکر از آقای مهدی جهانی و آقای حاج محمد روشنی درمورداطلاعاتی‌که ازباجبانلوهای اسفراین دادند. نیز درمورد باجوانلو نگاه کنید بمجله هنر ومردم سال ۱۳۴۸ مقاله پورکریم

۲ـ تاریخ کرد وکردستان ـ مردوخ.

۳ـ **بادلانلو** ، معروف به «بادلان» که در سالهای اخیر خود را «بهادرانلو» نامیده‌اند ، از ایلات مهم ومعتبر زعفرانلو هستند . مرحوم مردوخ می‌گوید : « پاده‌لی قریب هزار خانواری ازآنها درالشگر وبوزغاداند ، هفتصد خانواری هم در (زارا) هستند ، همه ایل تشیع‌اند » .[1]

امرای بادلو[2] در روزگار نادر از قدرت وشهرت بیشتری برخوردار بودند ، ناصرالدینشاه محال آنها را درخراسان، حدود قوچان و چناران بیان کرده می‌گوید : « دراین محال میان ولایت (بیزکی وچشمه گیلاس) طایفه بادلو وحمزکانلو می‌نشینند. **طایفه بادلو مردمان زمخت تنومند معتبر متمولی هستند .** »[3]

علاوه براین محال، بادلوها در درگز وکلات وقوچان وکلاته‌گل وعلاقه‌جنبان و مرغزار بادلانلو درنزدیکی گنداب نیز سکونت دارند . آخرین رئیس این ایل‌که بمقام ریاست ایل زعفرانلو نیز رسید، مرحوم تاج‌محمدخان بهادری، معروف به‌سطوت‌الملک ازجمله خوانینی بودکه درجنگ باکلنل محمدتقی‌خان پسیان شرکت‌داشت[4].

---

۱ـ کرد وکردستان ـ مردوخ ص۷۸ـ کورد وکوردستان امین‌زکی نیز ۶۰۰ خانوار دراین مناطق ذکر کرده است .

۲ـ باید توجه داشت‌که «بادل» محلّی بوده احتمالاً که این ایل منسوب به‌است . کردها «الف‌ونون» جمع بران می‌افزایند که بمعنی « بادلان » یعنی بادلها » و «لو» که درآخر می‌آید ، علامت نسبت است که بعداز « الف ونون » جمع درآخر نام تمام ایلات آورده میشود .

۳ـ سفرنامه ناصرالدینشاه به‌خراسان سال ۱۳۰۰ ص ۱۶۰ .

۴ـ بادلانلوها در سلطنت نادرشاه قدرت چشمگیری یافتند و درچندین ایالت ایران حکومت به آن محول شد . درابتدای کار نادر باوی مخالف بودند وتحت تأثیر القائات شاهوردی‌خان شیخوانلو درسال ۱۱۳۷ دعوت ملک محمود سیستانی راکه درمشهد به‌تخت سلطنت نشسته بود ، پذیرفتند . محمدکاظم آورده است‌که : « چون رؤسا و ریش‌سفیدان ایل جلیل‌القدر چمشگزک ازاین مقدمه [ دعوت ملک محمود ] مطلع گردیدند مانند شاهوردی‌خان و محمدرضاخان [ بادلانلو ] بانحف وهدایای بسیار و پیشکش بیشمار وارد دربار سپهر مدار گردیدند ... » عالم‌آرای نادری ج۱ ص ۷۵ ونیز اولین باری‌که درتاریخ عنوان «زعفرانلو جانشین چمشگزک شده است وسیله محمدکاظم درباره‌ی همین محمدرضاخان بادلانلو است‌که می‌گوید وقتی نمایندگان مرو از کمک نادر برای بیرون‌راندن دشمنان خود مأیوس شدند از درگز « عازم کردستان شدند » ـ

۴ـ **بریوانلو** ، که «بریمانلو» و «بریکانلو» نیز گفته شده‌است ، بریوانلوها در مشهد وکلات و روستاهای اطراف ساکن‌اند وبرخی نیز درحدود کلات وسرخس در حال چادرنشینی به‌سر می‌برند وحدود ۱۵ گله گوسفند دارند ، محل اصلی بریوانلوها، کردستان عراق بوده است . ( نگاه کنید به‌جلد اول )

۵ـ **بیچرانلو** ، بیچرانلوهاکه در تهور وشجاعت وبی‌باکی سرآمد روزگارند از مرزداران مهم خراسان می‌باشندکه سالها وقرن‌ها سینه خویش‌را برای حفظ حدود وثغور کشور سپر نموده‌اند. بیچرانلو وسیورکانلو وکیکانلو تااواخر حکومت امیرحسین خان شجاع‌الدوله یك ایل‌بودندکه به‌کیکانلو معروف‌بود وناصرالدینشاه آنرا ازمهمترین ایلات زعفرانلو دانسته است . هنوز تمام اسناد و مدارك بیچرانلو وسیورکانلو ( سیوکانلو، سیف‌کانلو ) به‌نام کیکانلو موجود است و ریاست این ایل بزرگ برعهده امرای سیوکانلو بوده است .

امیرحسین‌خان‌شجاع‌الدوله درحدود سال ۱۳۱۰ قمری ایل‌کیکانلو را به‌بیچرانلو وسیوکانلو تقسیم کرد وکیکانلوها هم که برخی درشمال غربی بجنورد و برخی درشمال قوچان‌اند ، بصورت جداگانه‌ای درآمدند .

آخرین رئیس ایل بیچرانلو ، علیخان‌بیگ بیچرانلو با داشتن حدود ۹۵ سال عمر دراسفند ۱۳۶۲ درگذشت . بیچه‌رها درشیروان و روستاهای قلعه‌حسن، قلعه‌بیگ، ترانلو Toranlo ، کلاته‌بالی، قلعه نقدو ، قلعه دولو، کدوگانلو، قولانلو، به‌رده‌ر، هنامه Honama ، زیندانلو، قالتمانلو، کورکانلو، دواب، بورج ذوالفقار، خلاجلو ، لوجه‌لی، بیك، قره‌چشمه، پوستین‌دوز ، و مه‌مه‌دورانلو سکونت دارند . عده کمی چادرنشین‌اند[1] ، الخاص نیزیکی دیگراز تیره‌های بیچرانلوست‌که درکردستان تیوریه

---

وچون وارد محال تابعه‌ی محمدرضاخان زعفرانلو شدند مشارالیه لازمه مراعات و خدمتکاری دوستانه مرعی داشته درآنجا عموم ریش‌سفیدان اکراد را دیده به‌اتفاق وارد منزل عالیجاه شاهوردی‌خان [ شیخوانلو در چناران ] گردیدند . « محمدکاظم ج۱ ص ۹۲ .

۱ـ ممکن است بعضی ازاین طوایف و روستاها اصلاً از ایل بیچرانلو نباشند ولی از گذشته جزو ایل به‌حساب آمده‌اند . ازجمله نامانلوهاکه درجلد اول از ایلات شمرده بودیم لکن مطلعین گفتند آنها ایل نیستند بلکه زیرنظر ایل بیچرانلو بوده‌اند قره چشمه‌لی‌ها نیز طایفه‌ی کوبانلو هستند .

اسکان داشته‌اند[1] ، وامروز در دهستان مرزی خبرسنان ساکن‌اند .

بیجرانلوها همانطورکه درجلد اول توضیح داده شد اصلا از کردان سوریه می‌باشند وچون از منطقه شام آمده‌اند به «شاملو» و «شاملو» لین معروف‌اند . امرای بیجرانلو در دربار صفویه دارای مقام ونفوذ عالی بوده‌اند . ازجمله هنگامی که‌شاه‌عباس دوم به‌سعایت درباریان خیانت‌پیشه وزیر دانشمند وباکفایت خود میرزا محمدتقی اعتمادالدوله معروف به‌ساروتقی را با فجیع‌ترین وضعی به‌قتل میرساند واموالش را مصادره میکند ، آنا خانم مادر شاه‌عباس یکتن از امیران بیجرلو راکه مورد احترام وصاحب قدرت بود، است مامور گرفتن انتقام خون این وزیر شایسته میکند ،که خود این جریان بی‌باکی وتهور بیجرانلوها را به‌اثبات میرساند ( قتل ساروتقی دربیست شعبان ۱۰۵۵ روی داد )[2] .

حاج سلیمان بیجرانلوکه‌از متنفذین درگز بود و در اوایل جوانی نادر می‌زیست هنگامی‌که نادر از هرطرف مورد بغض و عداوت دشمنان قدرتمند قرار گرفته بود، به‌یاری او برخاست و نادر راکه به‌سختی مجروح شده بود به‌منزل خویش راه داد و یکی‌از جراحان واطبای معروف مرو را جهت معالجه نادر به‌ابیورد اورد . آقای ابوالفضل قاسمی درکتاب ارزنده خود آورده است‌که :

« مساله نادرقلی (نادرشاه بعدی) مساله مهم وتفریح روز درابیورد شده بود ، کلیه اوکه دراینموقع تبدیل به‌خانه حاج سلیمان تاجر بیجرانلو گشته بود، مرکز امید و آرزو ، او فیله مردم زجردیده واسیر در پنجه بی‌رحم غارتگران و ستمگران بیگانه شده بود . مردم مرتب از حال مزاجی وی همدیگر را (بنهانی) باخبر می‌ساختند ، دسته دسته به‌عیادت او میرفتند ... »[3]

معلوم است کسی میتواند دشمن خاکم ابیورد[4] را این‌چنین درمنزلش تحت

---

۱ـ امین‌زکی می‌گوید : الخاص ... د خانوادگی‌است‌که درجنوب شرقی حلب درسوریه اسکان دارند . مردوخ نیز به‌این نکته اشاره کرده است . کرد وکردستان مردوخ ـ جلد ۱ ص ۷۷ .

۲ـ جند مقاله نصرالله فلسفی ص ۱۷۲ .

۳ـ نادر شمشیر دوالفقار ـ ابوالفضل قاسمی ص ۲۳ ببعد .

۴ـ ابیورد از شهرهای مهم و پرجمعیت خراسان بودکه بموجب قرارداد آخال در زمان ناصرالدین‌شاه به‌روسیه واگذار شد .

حمایت ومداوا قرار دهدکه دل وجرات شیر را داشته باشد، واین مخصوص جانی سلیمان بیجرانلو بوده است ، که بسراز بهبودی نادر نیز اورا بدستگرد میفرستد و بدوستی میرزا نورالله کرد شیخوانلو ساکن دستگرد سفارش میکند که از حمایت نادر دست برندارد ومحافظ ومراقب جان او باشد . همین میرزا نورالله‌خان‌شیخوانلو یکی‌ازارکان‌مهم پیشرفت‌نادر می‌باشد وهم‌اوست که‌بخاطر دفاع ازنادر زیرشکنجه‌های شدید حاکم دستگرد به‌قتل میرسد[1] .

ازدیگر بزرگان کردکه به‌حمایت ازنادر برخاستند، حاتم‌بیگ بیجرانلو (ازاجداد قبادی‌ها) ، حاجی‌خان‌بیگ جمزکانلو ( سردار فاتح دهلی ) والیاس‌بیگ مامیانلو و خسروخان قرامانلو بودند . حاجی سلیمان بیجرانلو نیز شبانه بدست مخالفان نادر ترور شد[2] .

۶ـ **بالوکانلو** : از ایلات کرمانج زعفرانلوی خراسان‌منسوب به «بالو» است که سرزمینی درکردستان عراق بوده وبدلیسی درشرفنامه آنهارا جزو کردهای روژکی آورده است .

بالکانلوهای خراسان‌که درشجاعت ومردانگی مشهوراند دربخش مرزی باجگیران و درشهرستان درگز اسکان دارند . سرزمین اصلی آنها در ۹۵ کیلومتری دیاربکر بر ساحل راست رود فرات بود، است[3] .

مرحوم مردوخ آورده است‌که : بالکان منسوب به‌روستای[4] بالکان درکردستان عراق می‌باشند . بالکان‌ها یکهزار و دویست خانوار دربالای رود رواندوز در اربیل می‌باشندکه بیش‌از شصت روستا را دراختیار دارند ونزدیک سیصد خانوار نیز جزو ایل زرزا به‌شمار رفته‌اند[5] . دو روستای بالکانلوی بالا وپائین در دهستان مرزی چبرسنان واقع دربخش باجگیران می‌باشد . دو روستای بالکانلو بالا و پائین نیز در شهرستان درگز متعلق به‌کردهای بالکان است[6] .

---

۱ـ۲ـ نادر شیرمردافشار صفحات ۱۷۲ و ۱۰۴ .

۳ـ شرفنامه ـ ۷۲ .

۴ـ روستا منسوب به‌طایفه‌ی بالکان است نه‌بالکان منسوب به‌روستا .

۵ـ کرد وکردستان ـ مردوخ ص ۷۹ .

۶ـ جغرافیای نظامی ایران ( خراسان ) ـ علی رزم‌آرا ص ۱۰۱ـ۹۵ وفرهنگ جغرافیائی ایران (خراسان) ـ ص ۷۴ .

۷ـ **پهلوانلو**: معروف به «پهلوولان» که در گذشته در ناحیه‌ی بین امامقلی و دور بادام و ولاگیران و اوغاز اسکان داشته‌اند و به‌کار گله‌داری مشغول بوده‌اند. ییلاقشان همین منطقه و قشلاقشان اطراف عشق‌آباد و شهر باستانی نسا بوده است که اکنون در تصرف روس می‌باشد.

پهلوانلوها بموجب سندی‌که کلیشه‌ی آنرا ملاحظه میفرمائید درسال ۱۲۲۶ قمری یعنی در ۱۷۸ سال پیش مراتع وکوهستانهای متعلق به‌خویش را به‌محمدی‌بیگ کیکانلو[1] ایلبیگی کیکانلو وجماعت کهنه اوغاز و تازه اوغاز فروخته‌اند و احتمالاً ازآن ناحیه‌کوچیده‌اند . واکنون درشهرهای قوچان و مشهد وبجنورد و شیروان پراکنده‌اند ( نگاه کنید به‌جلد اول ) .

مؤلف مطلع‌الشمس که درسال ۱۲۰۰ قمری هنگامی‌که بهمراه ناصرالدین‌شاه از طریق بجنورد عازم شیروان بوده در سرراه خود در قلعه‌ی موسی‌خانی نزدیک‌گیلیان (گیلی‌ها) به‌کردهای پهلوانلو برخورد کرده و آورده است‌که : « اکراد پهلوانلو که یکی از قبایل زعفرانلو می‌باشند درآن سکنی دارند وتقریباً بتجاه خانوارند . »

---

۱ـ محمدی‌بیگ کیکانلو از احفاد آقا قادرقلی‌خان ضابطی وشیارگذار روستای تازه اوغاز و نیز روستای اوغازه‌ٔ دیرادیکی گیلیان می‌باشدکه نصفی ازمراتع پهلوانلوها را اوخریده ونصف دیگر را جناب هردو اوغاز خریده‌اند . اندازه‌ی سند ۲۱ × ۲۲ سانتی‌متر وکاغذ کاهی آبی‌رنگ می‌باشد . حدود سی‌سال پیش بین جمعیت هردو اوغاز برسراین اراضی درگرفت‌که منجربه تیراندازی و نارت وقتل یکنفر بی‌گناه گردید .

متن قباله بدینگونه است : « هوالمالک‌الملک بالاستحقاق ـ الحمدلله‌الذی اخلی‌البیع والشری و حرّم‌الغصب والربی والصلوٰة والسلام علی خیرخلقه محمد وآله‌اجمعین وسلم تسلیما کثیرا . اما بعد دانشمندتحریر این سطور شرعه وملیه‌اسلامیه احمدیه رضی الستجله حاضر گردیدند مایملک جعفرخان بگ وعلیخان‌بگ وتقی‌بگ وداتی آقا وسلیمان‌بگ ولدان نقرانیشاه نمورخان‌بگ‌ومحمودخان‌بگ ولدمهدی‌خان بگ ومحمدتقی‌بگ ولد محمدقلی‌بگ ومهدی‌خان‌بگ ولد بهبودخان‌بگ وخدابخش ولد ابراهیم‌بگ ویوسف ولد شرفخان وشاهوبردی ولد لطیف‌خان ومحمدولد علی‌بگ از تیره واروق پهلوانلو بفروخته به‌بیع لازم جازم ( بفون تردید ـ که فروش با دال نوشته شده است ) ناقد صحیح صریح شرعی وعرفی درحد عقل و کمال رشد او قابلیت بلاکراه واجبار بعرضا و رضیا خود ازهمگی وتمامی جبل وبیلاق ویورتلاق وانتاع وچشمه آب ( کانی بیری برخی وکانی اسکندر وکانی‌باز چشمه وکانی بالاخانه وکانی‌که‌تشیره ... ) وجاءات ( مانند جاههای بیرونیشقه‌علی ( دایر وبایر تالی‌بگ وجاهت وکندلاغ که ملک موروثی ایشان بوده واز آباء واجداد ارث مانده بود و درانحت تصرف مالکانه خود داشته الی‌یوم‌البیع تماماً وکمالاً جبل ( جبل تکرار

۸ـ **نوبکانلو** : منسوب به «نوبان» که جمع نوب است ونوب درگرمانجی بمعنای انبوهی از جمعیت یا درختان بکار میرود. این خود میرساندکه نوبان مرکب از انبوهی از تیره‌های فراوان بوده است - درحال حاضر نیز از بزرگترین وپراکنده‌ترین ایلات کرمانج خراسان است‌که درجوین واسفراین سبزوار وشیروان و قوچان و درگز و مشهد وشمال نیشابور و رشته‌کوه بینالود بسر می‌برند. برخی اسکان یافته وبسیاری از ایشان در حال کوچ‌اند. اخیرا تعداد زیادی ازآنها درمشهد بویژه درکوی‌آب وبرق اسکان یافته‌اند در دوحوضه شرقی و غربی قشلاق ویلاق می‌کنند. البته ایوانف از حوضه سومی نیز نام برده است‌که آن حاشیه‌ی کویر است‌که می‌گوید : « نوبکانلوها درنواحی‌جوین ودرقسمتی ازنیشابور ودرزمستان به‌اطراف دشت‌نقی کوچ میکنند. [۱]

---

→

شده ( مزبور را از اختیار خود اخراج وتخلیه نمودند و) به‌اختیار عالیشان محمدی‌بک ولد مرحمت و تفضل‌پناه عبدالمحمد خان گذاشته و به‌اختیار رعایای اوغاز و کوهه اوغاز واگذاشته و ( یک‌کلمه خوانده نشده بمعنای خریداران می‌باشد ) دوی‌البصر دیده وبستدیده قیمت وتمامنمودند بامبلغ دوازده تومان‌که التصفه مبلغ شش تومان بوده باشد قیمت جبل مزبور تماما واصل وعاید بایمان مزبور ( درمتن مذکور آمده ) گردید وچیزی از بخواه باقی نماند ومشتریان مزبور متصرف فیه اطلاق مزبور گردیدند ممه حدودهای اربعه حد اول شرقیا پیوسته به‌کل‌که منفصل وپیوسته به‌چشمه آب اسکندرمی‌باشد حددوم غربیا پیوسته به‌گدوک سامی چشمه ( چشمه فاسد = کهگلی ) وسرتیغ اورنه الخ‌که سمت اکوه عالی‌بک است وکشیده میشود تابه‌کوتی ( برزوز ) (کوه) سنجربک جنوبیا پیوسته به‌پشته جوب بجوی کهنه اوغاز وشمالیا پیوسته ومتصل به‌گدوک ( سربالاترکل ) زیلار بالابست به‌سرتیغ سنجربک و ازجمله دوازده تومان شش تومان عالیشان محمدی‌بک خریده وسی تومان دیگرکه نصف قیمت جبل باشد به‌پای حمایت اوغاز وگهنه اوغاز می‌باشد و صبغهٔ مربه و قباله بنهما جاری گردید ودیوای فی‌الفور فاخرا نیز به‌بالفصد دیوان صلح نمودند ومشهد عرگاه دربابت جبل وبلاق مزبور دیوا و درگی نمیرسد بایمان از عهده‌ی دیوا بیرون آیند ومشتریان را دخلی و وجوهی به‌دیوا نباشد این چند کلمه بجهت قباله لامحه قلمی گردیدکه عندالحاجت حجت بوده باشد. تحریرا فی‌شهر ربیع‌الثانی فی‌سنه ۱۲۴۶ ».

درحاشیه چند مهر وگواهی نویسنگی‌که موجود است : شهد علی‌ذالک محمدقلی وجهانگیر وشاهوردی.

اما مورخ پهلوانلو و ولی محمد پهلوانلو و احمد وعبدعلی‌وحسین پهلوانلو یوسف وجعفرخان‌بگ.

۱ـ نژاد شناسی خراسان ـ ایوانف مستشرق شهیر روسی ـ ترجمه فدوت‌الله روشنی زعفرانلو که

حوضه شرقی شامل گروههای پراکنده دراطراف نیشابور واخلومد وبینالود و درگز می‌باشد که ازکوه بینالود وکلیدرو محمدبیگ حرکت کرده از ساحل راست رودخانه کشفرود بسوی سرخس پیش میروند در آذر و دی‌ماه دراطراف کشفرود هستند و درکنار جاده‌ی سرخس مشهد درکیلومتر ۹۰ برسید، به‌مزدوران فرود می‌آیند برخی زمستان را دراطراف میامی در ۶۰ کیلومتر شرقی مشهد میگذرانند. بقیه درنیمه دوم دیماه حرکت کرده از گردنه مزدوران می‌گذرند و درمسیر شاه‌لوله گازبسمت چکودر پیش رفته، اردوی زمستانی خویش را تهیه می‌بینند وگوسفندانشان دران محل زایش می‌کنند. آب را از چشمه مزدوران که فاصله دوری هم باآنها دارد می‌برند. بااینکه از نظر آب در زحمت هستند، لکن بسیار تمیز و پاکیزه‌اند و در شستشوی‌لباس‌وبدن‌اهتمام کامل دارند. شاخه‌ای از آنها نیز بطرف آق‌دربند-سرخس میروند. با فرارسیدن بهار از مسیری‌که رفته‌اند بازگشته و در رشته کوههای بینالود تا نیشابور پراکنده میشوند. بیشتر محصولات دامی خودرا درمشهد و نیشابور به‌فروش میرسانند.

حوزه غربی شامل آن گروه از ترکمانان میشودکه دراطراف قوچان و شیروان و اسفراین می‌باشند. آنها تابستان را در رشته‌کوه شاهجهان و کوههای نزدیک اوغاز هستند و در اوائل تیرماه از کوهها پائین آمده، گوسفندانشان را در مزارع دروشده گندم وجوکه «کولیش» نامیده میشود میچرانند وباکندی وآهستگی بسوی مغرب در حاشیه رودخانه اترك پیش میروند. در اواخر مرداد درحدود شیروان و بجنورد هستند وسپس بسوی مراوه‌تپه پیش میروند، اگر شرایط چرای گوسفندان مساعد وبارندگی بائیزی‌مناسب‌باشد در اواخر مهرماه و اوائل آبان وارد منطقه وسیع مراوه‌تپه شده درکرانه‌های اترك پراکنده میگردند وهمچون دیگر دامداران کرمانج پس‌از زایش گوسفندان وبزرگ شدن برّه‌ها روز اول‌فروردین بمناسبت مبارکی وبرکت

---

→

آماده چاپ است.

منظور از دشت نفی همان دشت بالی درحاشیه‌ی کویراست‌که برّه‌های زائی دران میروند و آقای دولت‌آبادی نیز درکتاب کلیدر بعنوان‌ی کالمیشی ازایل تریکلو وهشلاقشان دربالای اشاره کرده است.

نوروز جای خویش را عوض کرده دوسه کیلومتر به‌سوی شرق بار میگردند وسپس فصل بازگشت شروع میشود و دور بروز پیش می‌آیند به‌گونه‌ای‌که آخر فروردین و و اوائل اردیبهشت به‌حدود شیروان میرسند، وهرگروهی به‌کوهستان مورد نظر خویش میرود.

بیشتر تویکانلوهای حوزه غربی‌که فاقد مرتع هستند مجبور می‌باشند هرساله پول هنگفتی بابت علفچر به‌روستائیان اطراف قوچان و شیروان بپردازند، درغیر اینصورت از فرود آمدن آنها درمیان مزارع و مراتع خویش جلوگیری می‌نمایند.

سخت‌ترین وبدترین شرایط زندگی این قبیل کوچ‌نشینان مرحله ییلاقی آنها در اطراف قوچان‌است‌که بسبب نداشتن مرتع بامشکل جدی‌روبرو میشوندکه گوسفندان و شتران واسباب آنها درگرسنگی و فلاکت بسر می‌برند، زیرا کوهستانهای مذکور باخشکی این‌همه احشام واغنام نمیتواند باشد، چراکه روستائیان تمام مراتع را تبدیل به‌مزارع نموده وجنگل‌ها نیز روبه نابودی نهاده‌اند، مراتع باقیمانده نیز دچار فرسایش گشته وقابل بهره‌برداری نیستند.

زنان و مردان تویکانلو، تنومند وسینه فراخ و دارای سورمه‌های پهن گندمگون و چشم وابروی مشکی ( وابروهای پرپشت ) وبقول ما کردها « ناوپیل‌بان و چاوبرو رەش » می‌باشند. همگی خندان‌رو ومهربان و مهمان‌نوازند واین نشانه‌ئی از موهبت طبیعت است‌که به‌آنها اعطاء گردیده است.

زنان تویکانلو درشیك‌پوشی درمیان کردهای خراسان شهرتدارند.[1]

تیره‌های تویکانلو باانجاکه بدان دست یافته‌ام عبارتند از:[2]

۱ـ گرکانلو : Kerekanlo که منسوب به‌گرك می‌باشند، شاید رابطه‌ای با کردهای لبنان وگرك‌آنجا داشته باشند، گرك درناحیه جبل‌عامل است‌که علمای‌معتبری از آنجا برخاسته‌اند.[3]

۲ـ کالمیشی : این تیره دراطراف کلیدرو سبزوار است وکتاب نیمه‌تمام آقای

---

۱ـ ر. ك : حرکت تاریخی کرد به‌خراسان ـ جلد اول ص ۴۶۲

۲ـ فرهنگ جغرافیائی ایران، خراسان ص۲۶۵ـ۲۰۲

۳ـ اعیان الشیعه ـ ج ۲ ص ۱۵۸

دولت‌آبادی بنام کلیدر که چهار جلد آن منتشر شده درمورد آنها می‌باشد .

۳ـ فرهاد خانی‌ها : منسوب به‌فرهادخان توپکانلو که با ولیخان قرامانلو درسال ۱۳۰۵ خورشیدی قصد داشتند رضاشاه را درقوچان بکشند وبقول خودشان باردیگر مسیر تاریخ را دراین سرزمین عوض‌کنند[1] ، فرهادی‌ها معروف به‌بگان نیز می‌باشند حدود هزار خانوارند در روستای بهار نزدیک پیرک باش‌محله‌که در دو روستای

گرد توپکان‌لو که تمام لباس وکفش و جوراب و پاتاوه و کلاه ساخت خودشان می‌باشد و دلالت برخودکفائی گورمانچ دارد .

---

۱ـ دراینمورد ونیز درمورد اختلاف فرهادخان با مهدوی امین التجار فئودال استعمارگر خراسان برسر املاک دهنه‌شور درنزدیکی اسفراین درجلد چهارم به‌تفصیل سخن گفته خواهد شد .

۴۵۰ و ۶۵۰ خانواری اسکان دارند و بقیه چادرنشین اند وحدود ۲۵ گله گوسفند دارند. فرهادخان در زمان رضاشاه مالیات تویکانلو را شخصاً دریافت میداشت و به‌دولت نمیداد. آقای حسن صادقی چگنی (پدر پروفسور صادقی) بیان داشت: من درسال ۱۳۰۷ خورشیدی مامور وصول مالیات تویکانلوها شدم و آنرا طبق قانون و نظم درآوردم ومبلغ ۲۵۰۰ تومان[1] مالیات گرفتم. برای هرشتر یا مادیان پنج ریال وبرای هرگوسفند شیرده ده شاهی وصول نمودم. قبل از آن زمان فرهادخان مالیات تویکانلو را میگرفت وبعضی سالها اصلاً چیزی نمیداد وبعضی اوقات هم پانصد تومان میداد.

با دخالت من، فرهادخان حاضر نشد مالیات خود وتیره‌اش را بپردازد وازمنطقه چگنه بسوی فاروج رفت.

۴ـ لطیفی‌ها: درحدود دویست خانوارند و ۱۰ گله گوسفند دارند.

۵ـ ترابی‌ها: که حدود چهارصد خانوارند و ۱۱ گله گوسفند دارند.

۶ـ شیرقاضی‌ها: حدود سیصد خانواری هستند با ۶ گله گوسفند.

۷ـ آقامحمدخانی‌ها: پانصد خانواری هستندکه ۱۵ گله گوسفند دارند.

۸ـ سمکان‌ها: ۳۰۰ خانوار با ۱۰ گله گوسفند.

۹ـ زیلی‌ها: ۳۰۰ خانوار با ۱۰ گله گوسفند[2].

تویکانلوها روهمرفته درتمام نقاط خراسان پراکنده‌اند وبیش از ۵۰۰۰ خانوار می‌باشندکه بیش از ۱۴۵ گله گوسفند دارند. بعضی از تویکانلوها که در زمستان به مراوه‌تپه میروند درتابستان به‌کوههای شاهجهان و آلاداغ می‌آیند وبقیه که زمستان را به‌سوخس میروند تابستان دراطراف ابروان وکجی‌باروگاومیشین به‌سر می‌برند.

۹ـ **جلالی** ـ از مهمترین و مبارزترین و مشهورترین ایلات کرد، ایل جلالی است که بزرگترین قسمت آن به‌خراسان منتقل شد و بسبب سلحشوری وی‌باکیش درمرز ایران و خوارزم درشمال شیروان استقرار یافت. برای کردهای جلالی دراین‌منطقه حساس و خطرناک باید کتاب جداگانه‌ای نوشت. اینکه درطول این چهارصد سال برآنها چه‌گذشته است و هنوز موفق شده‌اند فرهنگ و زبان وآداب و رسوم خودرا

---

۱ـ باوصول چنین‌مالیاتی میتوان حدس زد تویکانلوها چقدر ثروتمند وگوسفند داشته‌اند.

۲ـ بااشکر از آقای برات تویکانلو که درتهیه این آمار و وضعیت نگارنده را یاری نمود.

بویژه درکشور شوروی به‌بهترین وجه حفظ کنند، از نوادر روزگار است.

بیش از نود درصد از کردهای جلالی امروز درخاک شوروی اسکان دارند و مهمترین مرکز تجمع آنها شهرهای عشق‌آباد و بویژه فیروزه می‌باشدکه روسها درسال ۱۲۹۹ و ۱۳۱۱ قمری از ایران جداکردند که ضمن شرح وقایع مرزی فیروزه و جانبازیهای جلالی‌ها بجای خود صحبت خواهد شد[1]. آنچنانکه خود جلالی‌ها می‌گویند وتاریخ نیز گواه است، آنها از سرزمین‌های شمالی سوریه (شام) از منطقه‌ی حلب، به‌دیار بکر ومنطقه‌ی جمشگزک کوچیده‌اند وچون نمیتوانستند زیر بند امپراتوری ترکان عثمانی بسر برند، ناچار بسوی ایران پیشروی کردند و در زمان شاه‌عباس وارد ایران شدند. شاه‌عباس صدراعظم خود حاتم‌خان اردوبادی اعتمادالدوله را به‌استقبال آنها فرستاد وسران جلالی را به‌اصفهان دعوت کرد. سپس به‌آنها ماموریت داد که به‌سرزمین مکری برگردند و به‌راهنمائی وهمکاری امیرخان برادوست لیچزوین به‌سرزمین کردستان که درتصرف عثمانی بود حمله ببرند. وهرایل وعشیره‌ای از کردهاکه تابعیت ایران را نپذیرفت بکلی‌مقهور و معدوم کنند. اما ازآنجا که اختلافات‌مذهبی بین دوامپراتوری ایران وعثمانی به‌اوج خود رسیده وهریك ازطرفین دیگری را کافر میدانستند، چون باقی‌مانده‌ی کردهای شرف عثمانی پیرو تسنن بودند واز حکومت تشیع صفوی نفرت داشتند و زیر بار حکومت‌صفوی نمیرفتند، معاون بودکه خونریزی شدیدتر میشد واگر امیرخان موافقت میکرد شاید بسیاری از ایلات وطوایف کرد روم شرقی نابود میشدند. امیرخان با فراستی‌که داشت‌دریافت‌که شاه‌عباس میخواهد با دست خود کردها نیشه به‌ریشه‌ی کردها زده آنها را نابود کند، لذا از همکاری با جلالی‌ها ودیگر سپاهیان شاه خودداری نمود و درقلعه‌ی دمدم مخالفت وطغیان خود را علیه شاه‌عباس آشکار ساخت و حماسه‌ی دمدم را بوجود آوردکه مذکور شد.

مؤلف عالم آرای عباسی درمورد وجه تسمیه جلالی گفته است هرکس بر

---

۱ـ آقای حسن جاف در ذیل مقاله خود درمورد ایل جاف (بدنقل از صبح‌الانس افشار سیستانی چ۲ ص ۳۷۳ آورده است‌که: «جلالی» یکی‌از ایلات قدیم کرد است اکنون بنام ایلات معروف واز تیره‌های بزرگ ایل جاف میباشد، درگذشته ایل جلالی درمنطقه دانرند ونهاوند تا برندك شهرزور (کردستان عراق) سکونت داشتند.» «بررسیهای تاریخی» شماره ۲ سال ۷ ۱۳۵۱ ص ۲۹۰.

امپراتوران ترک عثمانی قیام وطغیان میکرد اورا جلالی می گفتند[1]. خوب، معلوم است که هیچ ملتی غیراز کردها را جرات مخالفت با امپراتوری عثمانی نبوده است.

اگر جلالی‌ها کرد نبوده‌اند پس چه بوده‌اند؟ مسعودی درمروج‌الذهب که حدود هفتصد سال پیش ازمؤلف عالم‌آرا میزیسته کردهای جلالی را از قدرتمندترین ایلات کرد دانسته و شرف‌الدین بتلیسی وتمام مورخین به‌کردبودن جلالی‌ها تصریح کرده‌اند، چگونه ممکن است که این نام برشورشیان و اوباش از ملل گوناگون اطلاق شود؟ درتمام طول تاریخ کوشیده‌اند بسیاری از ایلات کردرا عرب یا ترک جلوه دهند، لکن این یاوه‌ها هیچگاه مؤثر نبوده است. شورش کردهای جلالی در سوریه، بویژه در منطقه حلب باعث شد امپراتور عثمانی که با اروپائیان مشغول جنگ بود، اجبارا صلح کند و نیروهای خودرا تحت فرماندهی مرادپاشا، فرمانده نامدار و مجرب خود درجبهه‌ی اروپارا بسوی حلب بفرستد. این زمان جلالی‌ها از حلب تا ارز روم را زیر سلطه‌ی خود درآورده بودند.

مؤلف عالم‌آراءآورده «القصه ازمحمیه»[2] برسا تا ارز روم تمامی ولایات است که: آناطولی پایمال سم ستوران جلالی گشته خرابی تمام به‌مملکتها راه یافت و سلطان احمدخان خواندگار و ارکان دولت خاندان عثمانی دفع دشمن خانگی را از دیگر امور اولی دانسته به‌فکر دفع جلالی افتادند ومرادپاشا راکه مرد عاقل روزگار دیده صایب رای وتدبیر بود وشمه‌ای از احوال او گذشت وزیراعظم و سردار کرده به‌دفع فساد سرکشان فرنگیه فرستاده بودند ازاین حالات خبردادند واو به‌مصلحت وقت‌واقتضای زمان بافرنگیه مدارائی کرده باجمعی حکایت صلح به‌میان آورده، بجمعی دیگر خراج نهاد ومهمات سرحد فرنگیه را به‌مقتضای عقل ودانش فی‌الجمله صورت ظاهر داده

---

۱ـ مؤلف چنین وانمود می‌کند که گویا تمام آن شورشیان کرد نبوده‌اند واز اجامره و اوباش بوده‌اند؟! بدون شک ترک که نبوده‌اند، زیرا ترکها باخودشان که مخالفت نمی‌کنند، عرب هم که نبوده‌اند مگر عده‌ای بسیار اندک. پس غیراز کرد چه کسی می‌توانست مدتها دربرابر ارتش شیل‌آسا ومجهز عثمانی مقاومت کند؟ آیا غیراز این سه‌ملت، مردم دیگری نیز دراین منطقه بوده است؟ پاسخ منفی است.

۲ـ شهر «حما» درسوریه که اکنون نیز محل شورش کردهای سوریه است.

این شورش تحت عنوان قیام اخوان‌المسلمین انجام گرفت که شهر حما محاصره و شورشیان سرکوب گردیدند. نگاهی به‌تاریخ وفرهنگ کردستان ـ عمرفاروقی ص ۷۳.

عود نمود ولشکر عظیم از روم ایلی وقاپوقلی و اناطولی ومنشاایلی و قرامان وطرابلس وسایر ممالک عثمانی مرتب داشته به‌دفع فتنه‌ی جلالی کمربست.»[1]

کردهای جلالی سالها با دولت عثمانی که سوریه آن‌روز را نیز درتصرف داشت جنگیدند وباحالت جنگ وگریز از حلب به‌ارز روم و از آنجا به‌ایروان رفتند و درآنجا مورد استقبال امیرگونه‌خان قاجار حاکم ایرانی قفقاز قرار گرفتند وچندی بعد شاه‌عباس، صدراعظم خود حاتم‌بیگ اعتمادالدوله را به‌استقبال جلالیان فرستاد و آنها را به‌تبریز آورد وسران ایل از جمله کرد حیدر وحسن کدخدا و... را با خود به‌اصفهان آورد و درآنجا خلعت‌های شایسته به‌فراخور هریک به‌آنها اهدا نمود و سپس همانطورکه گفته شد آنها را بسوی امیرخان برادوست جهت حمله به‌عثمانی اعزام داشت. کردهای جلالی نیز بعدا بهمراه چمشگزک به‌خراسان انتقال یافتند[2].

۱۰ـ **حمزکانلوها**: نگارنده تصور میکند این ایل منسوب به «حزو» باشد که سرزمینی است درکردستان ترکیه، و کردهای «حزو» درآنجا معروفند. شاید در اصل «حزوانلو Hazoanlo» بوده که بعد به «حمزوانلو» و «حمزکانلو» تبدیل گشته است.

حمزکانلوهاکه معروفترین آنها حاجی‌خان[3] حمزکانلو فاتح دهلی از سرداران

---

۱ـ عالم‌آرای عباسی ص ۷۹۶

۲ـ امیرزکی تعداد کردهای جلالی باقیمانده درترکیه را بین تفلیس و دیاربکر صد خانوار ذکر کرده است. ص ۳۵۲ و درص ۲۹۰ گفته: بقیه در دامنه‌ی ارارات هستند.

۳ـ نگاه کنید به‌جلد اول وعالم آرای نادری تألیف محمدکاظم ونیز نادرنامه تألیف عدوسی صفحات ۳۸۲ و ۳۸۸ که حاجی‌خان چمشگزک بعنوان سفیرکبیر ایران درنوامبر ۱۷۳۹ برابر ۲۰ رجب ۱۱۵۲ به‌دربار امپراتور عثمانی عازم ترکیه میشود تا نتایج فتح هندوستان را ابلاغ و درمورد اختلافات دولتین ایران و عثمانی گفتگو نماید. دراین سفر یک هیأت عالی علمی واقتصادی وسیاسی ونظامی و مذهبی زیرنظر حاجی‌خان حمزکانلو در دربار عثمانی به‌مباحث فی‌مابین اشتغال داشت.

دو روستای حمزکانلو نزدیک اوغاز درشمال قوچان در دوسه‌سال اخیر خالی از سکنه شده و مردم آن به‌شهرهای قوچان و شیروان مهاجرت کرده‌اند، اغلب روستاهای دیگر نیز دچار چنین سرنوشت‌شومی میباشندکه اثرات مخرب و ویرانگر آن دراقتصاد مملکت در بنده‌ای نه‌چندان دور مشاهده خواهد شد که چگونه روزبروز از نیروی تولیدی کاسته میشود وبه‌جامعه مصرفی افزوده میگردد.

ممتاز نادرشاه است، در بجنورد و قوچان و اطراف گلمکان در نزدیکی مشهد پراکنده‌اند که خیلی از هم به‌دور افتاده‌اند. ناصرالدینشاه در سفرنامه سال ۱۳۰۰ خود هنگامی که از قوچان عازم مشهد بود چون به‌نزدیکی توس میرسد، می‌گوید:

«در دامنه کوه قصبه شاندیز و گل‌مکان و بعضی از قراء و مزارع این دوبلوک که از دور پیدا بود، سمت دست‌چپ، کلاته شاه‌بنده، چنگ کلاغ، مسکن طایفه حمزکانلو، جزء گل‌مکان، کلاته حبشی‌مال بیزکی است، کلاته حسن، سیدآباد، چقور اولنگ، چهچه، اوج دفتر، محمدآباد، شمس‌آباد، آب دوش‌کن، چهاربورج، کلاته **بادلو**، قهقهه، این دهات تاکال **دیوین**[1] را از محال بیزکی است و دوسه قریه جزو گلمکان، و باقی دیگر متعلق به‌میان ولایت است. خرابه‌های شهر قدیم طوس در دست‌چپ اردو مثل خرابه‌های شهر ری به‌هیات تپه و ماهور پیداست. اهالی این قرا و مزارع اکثر از ایلات **بادلو** و بعضی **حمزکانلو** و باقی رعیت بومی هستند.»[2]

مؤلف مطلع‌الشمس آورده است: در بلوک گلمکان هشت فرسنگی مشهد که حدود ۱۴ آبادی دارد، دو طایفه در آن سکونت دارند. «یکی از آنها را تاجیک گویند که همه‌ی آنها فارسی‌زبان و در قصبه گلریز سکنی دارند. طایفه دیگر ایلات کرد همزکانلو که در سایر قلعجات و مزارع گلمکان جای گرفته‌اند.»[3]

۱۱ـ **رشوانلو**[4]ـ رشوانلوها از سلحشورترین کردان خراسان هستند که اکثرا

---

۱ـ دیوین یا دوین، از قلاع معتبر کردهای شادلو در جنوب مقفاز بود بعدها براثر حملات پی‌درپی عثمانیها ویران شد و سپس به‌قریه «کرنی چغرسعد» اشتهار یافت. شرفنامه ص ۸۳

مقدسی نیز از کردهای دوین نام برده، امیرزکی نیز می‌گوید: «دوین شاریک بوو، له‌سه‌ر‌ئاوی ئاراس». یعنی دوین شهری بود بربالای آب ارس (رود ارس)، کوردوکوردستان ص ۲۲۷. بنابراین دوینی‌ها در جنوب شرقی شیروان خراسان باید از ایل شادلو باشند نه زعفرانلو.

۲ـ سفرنامه ناصرالدینشاه به‌خراسان ص ۱۶۳.

۳ـ مطلع‌الشمس ـ ج ۲ ص ۲۷۹.

۴ـ فرهنگ جغرافیائی ایران ـ خراسان ـ درمورد رشوانلو آورده است:

۱ـ رشوانلو دهی از دهستان جریستان قوچان.

۲ـ رشوانلو دهی از دهستان بخش خومه بجنورد.

۳ـ رشوانلو روستای کوچکی در دهستان مانه بجنورد.

۴ـ رشوانلو دهی از دهستان مایوان قوچان.

در دهستانهای مرزی خبرستان وقوشخانه اسکان دارند. جنگ آنها با نادر از کارهای حماسی آنهاست[1]. مؤلف عالم‌آرای نادری جمعیت رشوانلو را دوهزار خانوار ذکر کرده است.

امین‌زکی می‌گوید: رەشوان ۷۰ خانوار کوچی‌اند درجنوب ارض روم، در کردستان ترکیه.

ایوانف می‌گوید: «رشوانلو: درخاکستر، لاین ونزدیک کاخک چادرنشینی میکنند.»
مردوخ می‌گوید: «رشوان هفتاد خانواری هستند سیار درجنوب ارز روم (ترکیه).
رشوند: پانصد خانواری هستند دراطراف قزوین. رشەوند: چند خانواری هستند درمحال آذربایجان.»

باتوجه به‌اینکه ایوانف درناحیه کلات وخاکستر ولاین، از رشوانلوها نام می‌برد بعید است اینها به‌قوشخانه بازگشته باشند واحتمالا کردهای آن حدود برخی رشوانلو هستند. مردم روستاهای امرودک واولفور و درمیان از بخش چناران نیز رشوانلو هستند.

درقوشخانه نیز دراین روستاها ساکنند: قوپوز، کاکلی، باغ، امیرخان، قولک (بروزن قلهک) بالا وپائین، ده دەخان، جنگا، حلوا چشمه، قلعه محمدعلی، حصار (زاو)، پیران، سنجک (سنجق)[2]، چورچوری، ایزمان، تفتاران، ینگی قلعه.

---

۱- نکته شنید به‌چند اول حرکت تاریخی کرد.

۲- مؤلف کتاب «دیار بکریه» درصفحه ۲۳۶ می‌نویسد: سنجک ناحیه‌ای درکردستان ترکیه بوده، بدلیسی نیز درشرفنامه بارها از سنجق وسنجک نام برده است که برقطعه ونواحی کردنشینی که از سوی امپراتوران ترکیه به‌آنان تفویض میشده است اطلاق میگردید، کردها پس از انتقال به‌خراسان نام بیشتر ایلات وطوایف و مساکن قبلی خویش را برمساکن جدید نهادند. امّا بسیاری از مردم رشوانلوی قوشخانه ازجمله مردم سنجک نیز که حدود پانصد، ششصدسال درمیان ترکهای سنجوقی ترکیه بودند رفته رفته ترک‌زبان شدند. اکنون هم به‌ترکی وهم به‌کردی سخن می‌گویند. نگارنده یکشب در فروردین ۱۳۴۰ مهمان مردم سنجک بودم که هیچگاه آن محبت وصفا و صمیمیّت ویکرنگی آنها را فراموش نمیکنم.

محمدکاظم از جنگهای متعدد رشوانلو با نادر سخن گفته و درمورد سرسختی آنان چنین آورده است که پس از تصرف مرو درشمال شرقی خراسان، نادر از قدرت چشمگیری برخوردار شد و «تمامی سرخیلان

←

۱۲ــ **روتکانلو** ، معروف‌به « رووتان » که جمع «رووت» است ، از بی‌باک‌ترین و درعین حال بدبخت‌ترین کردان خراسان ازنظر وضع زندگی می‌باشند . بعضی از آنان درحال چادرنشینی‌اندکه بین قوچان و مراوه‌تپه درحرکت‌اند وبابستان درکوههای اوغار هستند. برخی‌درشیروان اسکان یافته‌اند . رووت به‌معنای‌برهنه است و رووتان بمعنای برهنگان می‌باشد . نگاهی به‌زندگی چادرنشینی اینها طور زندگی انسان عصر حجر را تداعی میکند و واقعاً موجب تاثر وتاسف است . اگر اینها همان «المعروتی» باشندکه مردوخ اشاره کرده باید جزو عشیره‌ی جاف باشند . مردوخ ص ۷۷ جلد ۱ .

۱۳ــ **زیدانلو** ، بدلیسی درشرفنامه ، زیدانی‌ها راازعشیره بزرگ روزکی نامیده ومحل سکونت آنها ناحیه حکاری‌درکردستان ترکیه معرفی‌کرده می‌گوید : «ونفس‌الامر عشیرت روزکی درمابین عشایر وقبایل کردستان به‌کثرت سخاوت وشجاعت وفرط مردانگی وغیرت معروفند و به‌وفور ننگ وناموس وبه‌صفت راستی و درستی ودیانت وامانت موصوف ــ درمیانه‌ی اکراد مشهور است‌که به‌عدد هرسنگی‌که در دیوار قلعه بدلیس نهاده‌اند سرعشیرت روزکی به‌باد رفته است ــ واین طایفه منقسم به‌بیست و چهار شعبه‌اند، ازاین جمله پنج شعبه‌که **قیسانی**[1] وبابکی ومولکی و ذوقبی‌و **زیدانی** بوده باشد، عشیرت قدیمی ولایت بدلیس‌اند .»[2]

درخراسان در روستای زیدانلو قوچان و زیدانلو دوگر ساکن‌اند احتمالاً سیورنا قوچی‌ها وخمارتاشی‌ها نیز جزو زیدانلو می‌باشند . معروف است‌که دوهزار شتران زیدانلو کالاهای قوچان را به‌بازرگیران و از آنجا به‌عشق‌آباد روسیه حمل میکرده‌اند .

رئیس کردان زیدانلو دوگر همان اسماعیل‌گورت معروف بودکه پس‌از وی نیز اولادش ریاست ایل را عهده‌دار بودند . روستای زیدانلو قوچان‌که درشمال این شهر قرار دارد از روستاهای آباد وپر جمعیت است‌که بیش‌از هزار نفر جمعیت دارد .

---

← و بزرگان اطراف ایل وناسرحد خیوشان مطیع و فرمانبردار شده ناشیه متابعت آن بزدوش گرفتند ، اما جمعی‌از طایفه اکراد از طوره البره، رشوانلو وگیوانلو درمقام سرکشی وتمرد درآمده از آمدن [ به‌حضور نادر ] تخلّف نمودند » . عالم ایران نادری ــ محمدکاظم ص ۹۴

۱ــ احتمال داره کردهای قسی‌آباد رادکان ازاین طایفه باشند .

۲ــ شرفنامه بدلیسی تاریخ مفصل کردستان ــ ص ۴۷۱ و ۴۷۵ .

محصولات آنها زراعت گندم وجو وانگور می‌باشد ، بیشتر زیدانلوها امروز درلالین از توابع گلات هستند .

۱۴ـ **سیل‌سپرانلو** ـSil Seporanlo روستائی است در دهستان‌مرزی‌جبرستان از بخش بازگیران . نگاه کنید به‌جلد اول ـکه درنوار مرز ساکن‌اند .کردهای سیل‌سپور از طرفداران جدی شاه‌عباس بودندکه « شاهسیون » نامیده میشدند . بهمین‌سبب درقلعه‌ی دمدم لیز بهمراه کردهای جلالی با امیرخان برادوست جنگیدند . قورچیان چگنی تحت فرماندهی مرادخان سلطان چگنی وخلیل سلطان سیل‌سپور و کردهای جلالی وبازوکی و کردهای بوانی ( بوانلوها ) وگنجعلی‌خان زیك حاکم قندهارکه همگی کرد بودند وبا امیرخان جنگیدند وتیشه به‌ریشه‌ی امیرخان و در واقع به‌ریشه‌ی خود زدند .

درسال ۱۰۱۲ قمری‌کردان سیل‌سپر درکردستان ترکیه رومیان را بشدت قتل وغارت نمودندوهمچون جاروب‌آنهارا روبیدند وبهمین سبب لقب وعنوان«سیل‌سپور» گرفتند زیرا بقول شاه‌عباس : سیل‌تك سپوردلر یعنی همچون سیل جاروب‌کردند .

مؤلف‌عالم‌آرای‌عباسی‌می‌گوید این‌کردهاازآنموقع: «به‌عبارت‌ترکی‌خودراسیل‌سپر نام نهاده بودند ، یعنی پاك بروب . شاهی‌سیون شده قریب به‌دوهزار خانوار بروی‌امید به‌درگاه جهان‌پناه [شاه‌عباس] نهادند وبهر محل از ولایات روم عبور میکرده‌اند هرچه می‌یافته‌اند برطبق نام خود پاك به‌جاروب جادنه میروفته‌اند و ریش‌سفیدان ایشان دربای قلعه [ایروان] به‌شرف سجده‌ی اشرف [شاه‌عباس] مشرف، به‌تربیت ونوازش سرفراز گشتند و در ولایات ری و ساوه وخوار وفیرورکوه جهت طایفه مذکور قشلاق وییلاق تعیین یافته‌روانه‌ی عراق [عجم] گشتند . » عالم‌آرای عباسی ص۶۴۸ وص۷۸۲ مؤلف مطلع‌الشمس نیز از امیرالامراء کبلعلی‌خان سیل‌سپر سگلربیگی وحاکم مشهد مقدس نام می‌بردکه از قورچی‌باشیان دوره شاه سلیمان صفوی بوده و درکتیبه‌ای‌که درسال ۱۰۹۱ قمری برسردر کاروانسرای شاهوبردی‌بیگ نقش بوده نام وی برآن‌نقش بسته بوده است . مطلع‌الشمس ج۲ ص ۲۶۳ .

۱۵ـ **سیوکانلو** : Sevkanlo ، منسوبند به‌منطقه‌ی « سیورك » یا « سیوك »

درکردستان ترکیه[1]. کرمانج خراسان مهمترین پاسدار ونگاهبان زبان ومیراث فرهنگی آویستا ویادگار زردشت است. بسیاری از خصوصیات زبان آویستا را حفظ کرده از جمله حرف «و» را بگونه مخصوصی بیان میدارد که غیر کرمانج به‌آسانی قادر به‌بیان آن نیست. درکرمانجی این‌گونه «واو» بصورت «ف» سه‌نقطه نوشته میشود. «ف» - ازاین‌رو، واو درکلمه «سیوکانلو» را بصورت «واو» اوستائی بکاربرده، سیفکانلو نیز می‌گویند. سعادتقلی‌خان قبادی درنامه‌ای‌که به‌پسرش سیاووش‌خان نوشته، ذیل نامه را چنین امضاء کرده است. «سعادتقلی سیفکانلو». مردوخ می‌گوید: «سیفکانی پانصد خانواری هستند درطرف علیای خالکانی»[2]

بیشتر جنگهای بین ایران و روم برسرکردهای سیورک روی میداد. زیرا اینها بیشتر هواخواه ایران بودند وامپراتوری عثمانی همواره به‌دسیسه بازی وتحریک می‌پرداخت‌وامیرزادگان‌سیورکی راوعده و وعید میداد تاسیورک را ضمیمه‌متصرفات خویش سازد. سیورکها که از ایلات چمشگزک بودند به‌رهبری رستم‌بیگ چمشگزک به‌یاری شاه‌اسماعیل صفوی برخاستند و اورا درمقابل امپراتوری عثمانی تقویت‌نموده شاهنشاهی صفوی را تشکیل دادند و ازآن زمان کردهای چمشگزک ارکان اصلی حکومت صفوی به‌شمار آمدند.

بعداز ورود به‌خراسان به‌رهبری شاه‌علی سلطان چمشگزک، هرایلی از ایلات کرمانج درمنطقه‌ای اسکان یافت. همانطورکه درشرح حال بیچرانلوها گذشت، بیچرانلو وسیورکانلو وکیکانلو، هرسه تحت عنوان، کیکانلو قرار گرفته درسراسر نواحی‌مرزی ایران و خوارزم استقرار یافتندکه امروز از آشخانه بجنورد وجریستان درشمال شیروان تا درگز را دربرگرفته است.

ناصرالدینشاه درسفرنامه خود به‌خراسان درسال ۱۳۰۰، کیکانلو را ازمهمترین ایلات زعفرانلو ذکر کرده وتعداد جمعیت آنرا پنج هزار خانوار نامیده‌است‌که بسبب

---

۱- سیورک، سنجاق یا ناحیه‌ایست بین دیاربکر و اورفه‌که به‌کثرت مواشی و وفور انواع انگورمشهور است. این منطقه را «سیو» ومردم آنجا را «سیوی» نامند.

۲- تاریخ کرد وکردستان - مردوخ ص ۹۷۰ ونیز از سیبکانلوکه احتمالاً تحریف شده‌ی سیفکانلواست درچند جای دیگر نام برده وجزو عشیره‌ی بزرگ حسنانلو ذکر کرده که درکردستان ترکیه‌اند.

رشادت و ارجان‌گذشتگی خویش پاسداری ازمناطق مرزی را عهده‌دار شده‌اند.

ریاست ایل کیکانلو طبق اسناد موجود باامرای سیوکانلو، یعنی خانوادهٔ قبادی‌ها بوده و درطول تاریخ مصادر خدمات ارزنده‌ای بوده و به‌بیجرلو، کیکانلو، سیوکانلو معروف بوده‌اند.

زن کیکانلو

مهمترین آنان حاتم‌بیگ بیجرلو است که درمراسم عروسی نادر با دختر سلیم‌بیگ که چه خونها بخاطر آن ریخته شده، حاتم‌بیگ مامور آورده عروس ازشهر شیروان بمشهد شدکه در جلد اول مذکورامد و درهمین عروسی بودکه حاتم‌بیگ ودیگر بگ‌های گرمانج به‌لقب خان‌مفتخر شدند.

آقای قادرقلی‌خان قبادی از اعقاب حاتم خان می‌گوید گویا حاتم‌خان فرزند قبادسلطان بوده است، واین قبادسلطان یا قباد چندپار به بزرگان این خانواده نسل بعد نسل باقی مانده و نامبرده می‌گوید انتخاب نام فامیلی قبادی بهمین سبب است که اجداد ما نسب به‌قباد شهریار پادشاه ساسانی‌پدر انوشیروان‌میرسانند. نگارنده نیز معتقد است‌که اینها با نسب به‌خاندان ترک سلجوقی میرسانندکه برگردهای سیورک و دیار بکر حکومت داشتند و چندتن آنها محمدی‌بگ و قباد نام داشتندکه مؤلف شرفنامه ذکر کرده و با اینکه نظر خودشان درست است.

نام بقیه‌ی روسای کیکانلو بعداز حاتم‌خان طبق اسناد وفیالههائی‌که در دست نگارنده است به‌گونه‌ی زیر می‌باشدکه یکی بعداز دیگری به‌حکومت رسیده‌اند و در تاریخی‌که ذکر شده نفر قبلی درحال حیات نبوده است.

۱ـ محبت‌خان کیکانلو فرزند حاتم‌خان.

۲ـ محمدی‌بگ کیکانلو فرزند محبت‌خان وبانی روستای تازه اوغاز طبق قباله مورخه ۱۱۳۰ قمری.

۳ـ حاتم‌خان دوم فرزند محمدی‌بگ.

٤ـ محمدی‌بگ کیکانلو فرزند مرحوم حاتم‌خان، قباله سال ۱۲۲٦ قمری

٥ـ محمد حسن‌بیگ کیکانلو فرزند محمدی‌بگ، قباله ۱۲٤٥ قمری

٦ـ سعادتقلی‌خان کیکانلو فرزند محمدحسن‌بگ، قباله ۱۲۸٥ قمری که درجنگ آق‌دربند سرخس درسال ۱۲۷۹ نیز شرکت داشت وگویا به‌اشاره‌ی امیرحسین‌خان شجاع‌الدوله قدرت‌الله آقاروشتی را با تیر زده بود.

۷ـ حاتم‌خان کیکانلو (سوم) فرزند سعادتقلی‌خان

۸ـ محمدحسین‌خان شیخ‌الخوانین سیوکانلو فرزند حاتم‌خان متوفی ۱۳۱۰ خورشیدی که بسیار باهوش وسیاستمدار بود.

۹ـ سعادتقلی‌خان سیوکانلو فرزند محمدحسین‌خان متوفی ۱۳۱٤ خورشیدی که شخص روشنفکر وترقیخواه و دموکرات منش بود.

۱۰ـ قادرقلی‌خان قبادی سیوکانلو برادر سعادتقلی‌خان که اکنون درحال حیات است وآخرین حرکت آنها قیام شهریور ۱۳۲۰ بودکه به‌رهبری فرج‌الله‌خان بیچران‌لو بوقوع پیوست و پس‌از شکست آنها دربرابر ارتش شاه وحبس و تادیب وتبعید خوانین، ایلات کرمانج خراسان را تخته قاپو نمودند وآنها را از یکدیگر گسیختند[1]

طوایف سیوکانلو در روستاهای زیر از درگز گرفته تا شیروان به‌گونه‌ی زیر اسکان یافته‌اند و برخی نیز هنوز به‌زندگی کوچی وچارواداری ادامه میدهند.

روستاهای سیوکانلو عبارتند از:

اوغاز کهنه، اوغاز تازه، اولاشلو، بوانلو، شهرکانلو، چپانلو[2]، شکرانلو،

---

۱ـ درجلد سوم و چهارم دراین باره بیشتر صحبت خواهد شد.

۲ـ چه‌بانلو هرگز تیره‌ی بزرگ کُم‌کیلانلو Komkelanlo است وبقیه کوم‌کیلانلوها در قلعه‌ی شفا وباجگیران اسکان دارند. نام اولی چپانلوکه محل ییلاق طوایف ازبک بوده، بهارلوق بوده است.

←

خودگانلو (خوگانلو) ، سه‌فکانلو[3]، زورنانلو[4]، زاخورانلو[5]، خراسکانلو[6] (خرسکانلو) ،

---

←

درسال ۱۲۴۸ قمری‌که جنگ رضاقلی‌خان کرد زعفرانلو ایلخانی خراسان باعباس‌میرزا نایب‌السلطنه‌ی قاجار درفوچان روی داد وکردهای کوتیلانلو نیزکه مانند دیگر ایلات وطوایف کرمانج دراین جنگ با نایب‌السلطنه می‌جنگیدند ازبیم اینکه زن و فرزندانشان به‌اسارت سپاهیان قاجار بیفتند اردور بهارلوق حصاری کشیدند و دروازه‌ای بزرگ ساخته برآن نصب نمودند ، چون دروازه نصب گردید ، متوجه شدند که دروازه چپه نصب شده وبجای اینکه لتهای دروازه به‌داخل قلعه گشوده شود به‌خارج قلعه گشوده میشود وچون این‌کار چپه انجام گرفته بود ، ازآن زمان به‌بعد بهارلوق به‌چپان وچپانلو منسوب شد چنانکه در نپاله سال ۱۲۸۵ قمری نام این روستا «چپه» نوشته شده است ، درمورد وجه‌تسمیه کوتیلانلو هم درچند اول توضیح داده شدکه چون مردان این طایفه درجنگها ازکلاههای پوستی سیاهرنگ نخ مرغی‌شکل خود بجای کیل استفاده میکردند واگر جو برای است خویش از همدیگر قرض می‌نمودند باکلاه خود کیل اندازه ، میکردند ، بهمین‌جهت به‌این نام معروف شدندکه بمعنای کلاه کیل‌ها می‌باشد . آقای غلامحسین رحیمیان نماینده‌ی معروف مجلس شورای ملی اسبق‌که درملی‌کردن نفت ایران نقش اصلی را داشت وسالها باشاه مبارزه نمود ازهمین تیره‌ی کوتیلانلو می‌باشد کـه توضیحات فوق به‌نقل از ایشان درج گردید .

نقیه کوتیلانلوها درقلعه‌ی رامو در دزگز اسکان دارند .

۲ـ شکرانلو Shokranlo نیز یکی‌از طوایف کرمانج است‌که در روستای ازدک Ozdak دریك کیلومتری چپانلو اسکان دارند و درنپاله‌ای‌که در دست سرکار سرگرد زرافت پیشه بیجرانلوست به‌این نام اشاره وتصریح شده است .

۳ـ خرابه‌های سفکانلو نیز روستای حمزکانلو وشیخکانلو درشرق اوغاز قرار دارد . خدوسردار به‌دستور عبدالرضاخان شجاع‌الدوله این قلعه راکه برتپه‌ای نیه‌ای بزرگ قرار داشت محاصره کرد وبرای به‌دست‌آوردن رستم آنرا تخریب نمود .

۴ـ آقای میرنیا درکتاب ایلات وطوایف دزگز ـ جلد دوم ص۲۸ نیز آورده است‌که برخی از زورنانلوها در دزگز اسکان دارند .

۵ـ زاخورانلو که شاخه‌ای از زاخوران می‌باشندکه دوشهری بهمین نام در مرز عراق وترکیه در داخل کردستان عراق قرار دارد . برخی معتقدند نام بزرگ ایل زعفرانلو ، دگرگون شده‌ی زاخورانلواست ، روستای زاخورانلو که اکنون مردمش بعشیروان کوچنده‌اند درتپه‌ای نیه‌ای درشمال قوشه قرار دارد .

←

بیواره[7] (بیاره) ، دوربادام ، امامقلی[8] ، شارك ، قلعه صفا ، بازگیران[9] ، قەر[10] چغه ، قلعه‌ولو ، قزلقان ، بیرزینل‌بگ ، چاربورج ، قلعه جوق و دەودانلوها[11] که درترك نزدیك

---

ـه

علی‌بیگ زاخوری درسال ۱۰۱۵ درجنگ داغستان به‌یاری شاه‌عباس رسید . عالم‌آرای عباسی ـ ص ۷۲۸ درحال حاضر کردهای مبارز شهر زاخو شدیدترین ضربات را بربیکر رژیم یعنی عراق وارد می‌آورند . روزنامه کیهان ۱۳۶۳/۳/۶ .

۶ـ خراسکانلوها که به‌خرسکانلو معروف‌اند ، درشکاف کوهی درشمال راه شیروان اوغاز قرار دارند ومنسوب هستند به ولایت خرسك ، وخراسکان که یکی از پادگانهای مهم ایران در زمان انوشیروان ساسانی درکردستان عراق بود . بنابه قول احسن‌التواریخ روملو ص ۵۷۲ خراسکانلوها درسال ۹۷۷ قمری بهمراه سپاهیان ایران درجنگ با رومیان شرکت داشته‌اند . امین‌زکی به‌نقل از میجرسون خراسانلو (خراسکانلو) وسیبکانلو (سیوکانلو) و زیلانلو را جزو عشیره‌ی بزرگ حسنانلو آورده است .

۷ـ بیواره که احتمالاً منسوب به «بیاره» واقع درکردستان عراق می‌باشد ، اشتباها امروزه بی‌بهره نوشته‌اند ، دگرگون شده‌ی « بی‌باره » هستند .

۸ـ بقیه‌ی مردم دوربادام وامامقلی اخیرا به‌حدود کرج مهاجرت‌کرده و درشهر فردیس‌اسکان‌یافته‌اند .

۹ـ شهر مرزی باجگیران که مرکز دامداری کردهای کوم‌کیلانلو درفصل زمستان بوده بهمت وپشتکار حاج علی اوغازی پدر مرحوم حاج ابراهیم علیزاده پدر آقای دکتر علی علی‌زاده رادیولوژیست معروف‌ساخته شد وبیشتر ساکنان آنرا کم‌کیلانلوها تشکیل میدهندکه مرکز بخش باجگیران است وچهار دهستان مرزی اوغاز ، بیجزانلو ، جیرستان وقوشخانه را شامل میشود .

۱۰ـ قەرچغه روستائی است نزدیك به‌رده‌ر نزدیك مرز ایران و روس . شاید دراصل قەرچوخه یا قەراچوقا یعنی پالتو سیاه بوده است ، جعفرقلی درشعر خود واژه‌ی « قەرچیغه » را بمعنای جنگل بکار برده است .

۱۱ـ دەودانلوها ابتدا در اوغاز سکونت داشتند واملاك کوه‌کار Kar و چشمه قەمو متعلق به‌آنها بوده است‌که بعدا آنها را به‌شکرانلوها و اوغازی‌ها و زورنانلوها فروخته وخود به‌روستای ترك درشمال غربی شیروان کوچیده‌اند .

مردم روستای ترك Tork که همگی کرمانجاند ، دەودانلو می‌باشند وآخرین رهبر آنان حبیب‌بیگ پدر آقای زارع پهلوان معروف شیروان بودکه چند سال پیش درگذشت .

ـه

خناب درشمال غربی شیروان اسکان دارند . قشلاق ترک محل دامداری آنها بین بیگان و سیساب درشمال کارخانه قند شیروان است . سیوکانلوهاکه نگارنده نیز افتخار فردی ازاین خانواده‌ی بزرگ را دارد درشهرهای شمالی خراسان وتهران پراکنده‌اند وبیشتر درکارهای اداری و فرهنگی و پزشکی مشغول خدمت به‌هم‌میهنان خویش می‌باشند .

بقیه‌ی سیوکانلوها درکردستان ترکیه باقی مانده‌اند . آقای غلامحسین رحیمیان اظهار داشتندکه درجنگ جهانی اول عده‌ای از افسران کرد سیوکانلو تبعه‌ی ترکیه‌که به‌اسارت روسها درآمده‌ودرسیبری زندانی شده بودند، پس‌از پیروزی انقلاب‌شوروی دراکتبر ۱۹۱۷ توانسته بودند از زندان سیبری فرارکنند وطبق نقشه‌ای‌که دراختیار داشتند ومیدانستند کردهای سیوکانلو درمنطقه باجگیران اسکان دارند، پس‌از تحمل رنج و زحمت فرار وارد باجگیران شدند و درمنزل ما ازسوی پدرم مورد استقبال قرار گرفتند . آنها درضمن حرفهای خود بیان داشتندکه درترکیه هم ، خانواده‌ی قبادی‌ها برسیوکانلوها ریاست دارند .

مؤلف دیاربکریه می‌گوید : «سورك یا سوك منطقه‌ای‌است بین قرابیل وسیواس.»[1] امین زکی تعداد سپیکانلی‌های ترکیه را ۲۰۰۰ خانوار ذکر کرده است[2] . درمورد شکرانلوها هم می‌گوید: شکرلی‌ها درنزدیك «موش»اند. باید توجه داشت‌که سپیکانلوها که همان سیوکانلوها هستند درکردستان ترکیه در دیاربکر بوده‌اند . موش نیز قطعه‌ای ازاین منطقه است یعنی شکرلی‌ها که ما درخراسان شکرانلو می‌نامیم امروزه نیز

---

←

بعضی از ده‌ودانلو یعنی خانواده‌ی حاجی‌تقی‌زاده‌ها و اولاد رحمان دوباره به‌اوغاز بازگشتند ، که همسر نگارنده نیز ازاین طایفه است .

دودانلوها احتمالاً همان کردهای « شیخ دودانلی » هستندکه امین‌زکی تعداد آنها را ۲۰۰ خانوار در شرق دیاربکر درکردستان ترکیه ذکر کرده است . کور درکوردستان ـ محمدامین‌زکی ـ چاپ سیدیان مهاباد ص ۳۵۱ .

۱ـ دیاربکریه ـ ابوبکر طهرانی ص ٤٦ و ۱۸٦ .

۲ـ م . کندال محقق فرانسوی جمعیت کرد ترکیه را ۸/۵ میلیون نفر ذکر کرده است . کردستان ، م . کندال ـ ترجمه شریف نظیمی ص ۷ .

وابسته به‌ایل سیوکانلو و درکنار همدیگر می‌باشند .

امین‌زکی بازهم تحت عنوان سیف‌کانی اسیفکانلو) آورده است‌که : سیف‌کانی ۵۰۰ خانوار نیمه‌کوچی‌اند دربالاسر خالکانی‌ها) خلکان‌لوها ) درکردستان عراق .

۱۶ـ **شه‌رانلو** ـ معروف به قه‌رامانی شه‌ران‌که هنوز عده‌ای ازآنها درشمال قوچان به چادرنشینی و چارواداری مشغول و حدود ۲۰ گله گوسفند دارند. شرانلو،احتمال قریب به‌یقین تحریف شده‌ی «شروانلو» و « شیروانلو » بوده‌اند و شیروان نام یکی‌از ایلات معتبر کرد بوده است‌که ابتدا درمنطقه لرستان قشلاق و ییلاق داشته ، ودرآنجا نیز قصبه‌ای بنام شیروان ساخته‌اند ، سپس دامداران آن برای قشلاق به‌کردستان عراق رفته و درآنجا نیز روستائی به‌همین نام داشته‌اند واز آنجا به‌قفقاز رفته ، شهرهای شیروان و ایروان را بنا نهاده‌اند ( دقیقا خط‌سیری است‌که گردهای شادلو نیز پیموده‌اند . ) پس‌از ورود به‌خراسان نیز شهر شیروان کنونی را ایجاد کرده‌اند واین شهر از اولین شهرهائی است‌که وسیله گردهای‌رعقرانلو ساخته شد وپسر فراخان فرزند شاه علی‌سلطان ( شاهقلی سلطان ) مرکزیت ایل را از شیروان به‌قوچان انتقال داد و درآبادانی آنجاکه محل مناسبتری بود کوشید . نگاه کنید به‌جلد اول ص ۵۳ به‌بعد . شه‌رانلوها اکثرا چادرنشین‌اند و عده‌ای نیز در روستای شهرانلو دهستان چری قوچان اسکان دارند . علامه مردوخ آورده است :

« شیروان ـ قریب هزار وپانصد خانواری هستند در لوای (منطقه) هولیر ( از توابع اربیل عراق ) .

شیروانی : این قبیله هم از قبایل اکراد عراق‌اند ـ شاید شعبه‌ای از عشیره شیروان باشندکه اینها دونیره‌اند : کرنی، ایروانی »[۱] .

---

۱ـ شیروان و ایروان درقسمت آذربایجان شوروی قرار دارند وایروان مهمترین مرکز کردهای‌ساکن شوروی است . نظامی گنجوی شیروانی نیز ازسوی مادر کرد بوده است‌که خود می‌گوید : « مادر من ، کرد دلیسه کرد »

شایدکه پدرش نیز کرد بوده باشد ، چون کردها با هیرکرد کمتر ازدواج می‌کنند .

همانطورکه گفته شد کردها پس‌از ورود به‌خراسان نام ایلات و طوایف واماکن ییلاق خویش را برنواحی

ویلیام ایگلتون جمعیت شیروان درکردستان عراق راکه درساحل رود زاب است درسال ۱۹۰۶ میلادی یکهزار وهشتصد خانوار ذکر کرده است ، جمهوری ۱۹۴۶

---

مسکونی جدید نهادند . مانند : زیلان که با میلان برادر وهریک رئیس شاخه‌ای از ایل بوده‌اند ، که امروز نام زیلان را سیفکانلوها بریکی ازکوههای مرتفع وصعب‌العبور بین باجگیران و اوغاز نهاده‌اند . میچرسون زیلانی‌ها وسیفکانلوها را جزو عشیره‌ی خستانلو میداند . امین‌زکی می‌گوید : زیلانی‌ها شیعه مذهب‌اند و درالشگرد می‌باشند .

نیزنام رشته‌کوه‌شاهجهان‌که منسوب است به‌کردهای شاهجهان . مسعودی در مروج‌الذهب و مردوخ درتاریخ کردستان می‌گوید : « شاه‌جهان یا شاهیجان (کرمانج خراسان شایجان می‌گویند) ، قبیله‌ای بوده‌اند درمنطقه دینور (همدان) قریب پنجهزار نفر مرد جنگی داشته‌اند ، حال درمیان سایر عشایر کرد متفرق‌اند» .

کوهسار شاهیجان امروز مسکن کردهای میلانلو، تویکانلو، رشوانلو ، ایزانلو، سیم‌دانلو، وقرامانلو و غیره است .

نام کردهای « باسر Basar » بردره بزرگی بین کوههای اوغاز و دوربادام اطلاق شده است . مردوخ می‌گوید : « باسیر یا باسری یا باسریه درشهر زور (عراق) بوده‌اند ، بعد به‌مصر وشام رفته‌اند » .

یا اینکه می‌گوید : برواری، هزار و هفتصد خانواری هستند درشمال رود کاره که داخل زاب بزرگ میشود . بروار بالاکه هزار خانوارند ، بروار پایین هفتصد خانواراند » .

نام بروار امروز برقسمتی از دره‌های بین کهنه اوغاز وکوهستان کرمولی اطلاق میشود .

یا درمورد کردهای «حصار» می‌گوید : « حصاران یا « هساران » طایفه بزرگی بوده‌اند ، حال متفرق‌اند » . کردهای خراسان اکنون چند روستا بنام حصار درتوابع بجنورد ، شیروان، قوچان، درگز و... دارند . یا چگنه که منطقه وسیعی است ازبرای کردان جگنی درخراسان . یا چشمه‌سیاه منصورکه محل دامداری کردهای سیاه منصوری خراسان بوده که پس‌از جداشدن فیروزه از پیکر ایران جزو خاک شوروی شده است . مایوان، دوین، بجنورد ( معرب بجنگرد ) ، طور، سنجق، بیرجوک، گلجوک ، قولجوق کنونی ( همگی نامه‌هائی است‌که درکتاب دیاربکریه تألیف ابوبکر طهرانی اصفهانی که درسال ۸۷۵ قمری نوشته شده و درشرفنامه که درسال ۱۰۰۵ نوشته شده و درمروج‌الذهب مسعودی‌که درقرن دوم ، سوم هجری نوشته شده ونیز دربسیاری ازکتب قدیم و جدید آمده است » که‌داغ از نواحی کوهستانی ماردین درکردستان ترکیه ، ص ۶۹ دیاربکریه وص ۵۵۶ شرفنامه بدلیسی‌که امروز برکوههای جنوب شرقی بجنوردکه دنباله شاهجهان است اطلاق میشود . قراچوقه وقرچوقه ، وقرچغه که همگی نامهای ترکی سلجوقی است منسوب

کردستان ترجمه سید محمد سمدی ص ۹۳ .

شیروان خراسان در سال ۱۲۰۰ به‌تصریح صنیع‌الدوله در مطلع‌الشمس

---

←

به «فراجوق» از نواحی کردستان عراق درجزیره ومرصی بوده است . دیاربکریه ص ۷۷ و۲۵۱ امروزه این نام‌ها بر بسیاری از روستاهای قوچان و شیروان و بجنورد اطلاق است وبی‌گمان مردم آن روستاها همگی یك تبره‌اند .

گلجوق که فراجوق کنونی شیروان معرب است درکردستان ترکیه وابع نو دیاربکر برسر راه ارزنجان بوده است . نگاه‌کنید به ص۱۲۵ـ۱۰۲ دیاربکریه . ص۲۳۶ درمورد سنجك ازنواحی کردستان‌ترکیه.

دوگز تبرکه بعدها بر دوگز خراسان اطلاق شد از نواحی کردستان ترکیه بوده است . ص ۲۵۰ دیار بکریه . اردهان که امروز یکی‌از روستاهای اسفراین است و اشتباها اردخان خوانده میشود و نزدیك بیدواز است . نگاه کنید بهشرفنامه ص ۴۰۲ـ۴۰۲ .

ارتوه‌د که امروز یکی از روستاهای بجنورد است و معروف بهارتاوه . که حرف دال افتاده است . شرفنامه ص ۲۲۳ اوجانه . یکی از روستاهای کردنشین اوجان . شرفنامه ص ۲۹۲ـ اوجان .

کرك Kerek درغرب بجنورد ـ که قلعه محکمی درکردستان بوده است ص ۱۰۴ شرفنامه ـ بیدیان ص ۳۴۱ احتمال دارد کرکان‌لو که امروز جودرا جزو توپکانلو می‌دانند . از همین کرك قدیم کردستان بوده وبعد به‌لیسان رفته‌اند و آنجا را نیز کرك نامیده‌اند . برخی نیز به‌خراسان آمده‌اند .

سره ص ۱۱۰ شرفنامه . یالو ص ۱۲ـ۲۲۶ تا ۴۷۲ .

پیران‌که پیره‌وه‌دانلوهامنسوب به‌آن‌اند ؛ص ۲۲۱ شرفنامه ـ دوین از روستاهای کردنشین شادلو منطقه آذربایجان بوده است‌که برروستایی درنزدیکی شیروان نهاده شده است ص ۸۲ شرفنامه .

طَیْر ـ از روستاهای بجنورد . نگاه کنید بهشرفنامه ص ۱۵۹ـ۱۷۱ـ۱۷۲ـ۱۷۸ـ۲۰۱ـ۲۰۷ .

بام از روستاهای قوچان ـ ص۲۱۷ شرفنامه‌که از نواحی مرند بوده است . پس‌از اینکه شاه اسماعیل درجنگ چالدران شکست خورد حاجی‌رستم‌بیگ امیر چمشگزك برای صیانت ایل وطوایف خود از شاه اسماعیل جدا شد وبه‌استقبال سلطان سلیم که دری این پیروزی غازه انریز بود ، رفت . اما سلطان سلیم امپراتور مقتدر جهان آنروز چون از مخالفت واعانت رستم‌بیگ نسبت به‌خود وتبالانش سخت خشمگین بود، درمحل بام از توابع مرند رستم‌بیگ و چهل‌تن از امرای چمشگزك را به‌نامردی به‌قتل رساند . گمان میرود گردهای چمشگزك پس‌از انتقال بهخراسان بخاطر برگذاشت قتل رئیس خود نام «بام» را برمحل جدید خود نهاده باشند . اصل واژه بام معولی وبمعنای رباط وکاروانسرا می‌باشد .

حدود یکهزار و پانصد خانوار جمعیت داشته، درسالهای اخیر رونق یافت و کردهای زعفرانلو هرساله تعداد زیادی از چادرنشینی دست برداشته درآن ساکن میشوند.

بیشتر شرانلوها درحال چادرنشینی‌اند و برخی از آنان درکلاته شاه محمد در شمال قوچان اسکان یافته‌اند.

۱۷ـ **شیخ‌امیرانلو**: معروف به «شیخ ئه‌میران» در دو روستا بهمین نام در شمال شیروان درنزدیکی مرز ایران و شوروی اسکان دارند. گمان میرود وجه تسمیه آنان به‌شیخ حسن‌بیگ از امرای معروف چمشگزک منسوب باشد، زیرا امرای کرد خراسان که ریاست ایل چمشگزک را برعهده داشتند نیز ازاین ایل بوده‌اند. (جلد اول ـ ص ۵۰۶).

هرچندکه شیخ‌امیریها به‌ساده دلی وساده‌لوحی درمیان کردان خراسان معروفند[1]. لکن درطول تاریخ مردان نام‌آوری ازخود ارائه داده‌اندکه خانواده‌های شجاع‌الدوله، روشنی‌ها، نگهبان درشیروان‌که ریاست خراسان شمالی‌را عهده‌دار بوده‌اند، ازآنهاست.

معروف‌ترین چهره‌ی علمی آنها دراین زمان آقای دکتر مظفری پزشک معروف و مشهور بین‌المللی در رشته ارتوپدی (شکستگی استخوان) است‌که درمشهد به‌خدمت بندگان خدا مشغول است وهمگی از او راضی‌اند.

۱۸ـ **شیخکانلو**: از بزرگترین ایلات کرمانج خراسان است‌که درشهرستانهای قوچان و مشهد وچناران و درگز وکلات واسفراین اسکان یافته وبه‌کار کشاورزی و مختصر گله‌داری مشغول‌اند. بقیه شیخ کانلوها درشهرستان خوی در آذربایجان غربی ونیز درکردستان ترکیه می‌باشند. کردهای شیخوانلو خراسان‌که درچناران و کلات وقوچان ومشهد اسکان دارند در به‌قدرت رساندن نادر وسرنگونی وی نقش عظیم داشتندکه شاهوردی‌خان شیخوانلو وسلیمان‌بیگ وقوجه‌خان وشکربیگ برادر

---

۱ـ همانطورکه مردم ایران هرچه جوک هست به‌رشتی‌ها نسبت میدهند، کردهای خراسان‌هم هرچه جوک هست به‌شیخ امیرانلوها نسبت میدهند. معروف است‌که آنها برای رشتن پشم گوسفند آسیابی‌ساخته بودند و وقتی پشم را بداخل سنگ آسیاب ریخته بودند، پشم به‌پره‌های توپی وسنگ وجاهای دیگر چسبیده وآنرا ازکار انداخته بود. جوکهای مربوط به‌آنان را در «فرهنگ کرمانجی» آورده‌ایم که اگر به‌چاپ برسد خالی از لطف نیست.

زن نادر از آن جمله‌اند[1]. زنان و دختران شیخوانلو درجنگهای ایران و روم در زمان شاه تهماسب اول مستقیماً درجبهه جنگ شرکت داشتند وتفنگ‌ها را برای مردان پر میکردند وبدست آنها میدادندکه بطرف دشمن شلیک کنند[2]. انتقال‌دادن مجروحین از میدان جنگ به‌پشت جبهه وتامین آب وغذا ودیگر مایحتاج اردو نیز به‌عهده‌ی زنان قهرمان شیخکانلو بود. مردوخ آورده است‌که این‌ها منسوب به «شیخه‌کان» اند که درترکیه بین بدلیس وموش اسکان دارند وبه‌این جهت‌است که دوهزار خانوار هستند پیوسته‌اند.

امین‌زکی محل اسکان شیخوانلوها را درکردستان عراق نزدیک کرکوک ذکر کرده وگفته است آنها ششصد خانوارندکه جزو عشیره‌ی بارزان بشمار آمده‌اند.

۱۹ـ **صوفیانلو**: از ایلات مهم ومعتبر گرمانج خراسان است‌که درمشهد وکلات ودرگز اسکان دارند در روزگار صفویه نیز از سرداران کرد صوفی نام برده شده است[3]. احتمالا اینها چون‌از ارادتمندان شاه اسماعیل صفوی ا صوفی بزرگ بوده‌اند به‌این صفت نامبردار شده‌اند وچون اکثر آنها درکردستان درمنطقه‌ای درنزدیک‌جلدیان اسکان دارند،آن محل را نیزصوفیان‌گفته‌اند. صوفیانلوهای خراسان در زمان نادرشاه قدرت چشمگیری داشتند و در رساندن نادربه‌تخت سلطنت فداکاریهای شایان‌توجهی از خود بروز دادند، بهمین‌جهت نادرشاه نیز همواره ازآنها به‌احترام یاد میکرد و در مناصب و مشاغل مهم می‌گماشت، که درجای خود به‌آن اشاره خواهد شد. درسالهای اخیر در زمان مبارزات مرحوی دکتر محمد مصدق با رژیم شاه کردهای صوفیانلو درگز با جبهه‌ی ملی همکاری شایسته‌ای داشتند، درصفحات بعد درمورد صوفیانلو و دیگر کردان کلات به‌تفصیل صحبت خواهد شد.

۲۰ـ **عمارلو**. گمان دارم اشتباها بدینگونه نوشته‌اند و دراصل باید «آماریلو» نوشته شود. کردهای خراسان آنها را «نامداران» خطاب می‌کنند و نامار یا آماربمعنای انبار و ذخیره است.

---

۱ـ حرکت تاریخی کرد به‌خراسان تالیف نگارنده ونیز نادرنامه فردوسی صفحات ۲۷۲ و۲۶۱ و۲۸۶ و ۸۵

۲ـ ده نفر قزلباش ج۲ ص ۷۵

۳ـ ازجمله این‌سرداران در روزگار شاه‌عباس میتوان از بهرام بیگ‌سلطان صوفی حاکم دیلمیان‌نام‌برد

گمان می‌کنم منسوب به‌شهر «انبار» در نزدیکی مداین باشند که در روزگار ساسانیان نگهبانی آنرا برعهده داشته‌اند، پس از سقوط این شهر به‌دست مسلمین ، این کردها به‌شمال مداین که همان کردستان باشد بازگشتند و بعدها بنام همان مسکن اولیه خود منسوب شدند و انبارلو نامیده‌گشتند و چون خود کردها انبار را نامار می‌گویند به‌آنها نامازان گفتند ، یعنی کسانیکه در امار زندگی‌میکردند و امارلو شدند ، بهرحال وجه تسمیه‌شان هرچه باشد خودشان از ایلات معتبر کرمانج خراسان هستند ومحل اسکان آنها در شهرستان‌های نیشابور و قوچان وبیز دربخش عمار[1]لو گیلان و اطراف قزوین می‌باشد .

علامه مرعوب آورده است که : « عمارلو دوهزار خانواری هستند درجنوب

---

۱- کردهای عمارلو را نادرشاه از قوچان به‌گیلان کوچاند تاجنوبی تاخت‌وتاز و تجاوز روسها دراین منطقه را بگیرند . بطرکبیر امپراتور جهانخوار روس‌که بزرگترین و معروفترین شعارش اشغال سرزمین‌های بیگانه بویژه کشور ایران بوده در زمان شاه‌سلطان حسین صفوی‌که افغانها بایران تاخت‌و تاز آوردند از فرصت استفاده کرده از دربندی مازندران نیرو گذرانده ، گیلان وسواحل دریای مازندران را بتصرف درآورده و در زمان شاه تهماسب پسر برمرحومی شاه سلطان حسین بموجب قراردادی تحمیلی بدان بعنوان تجاوزکارانه خود جنبه قانونی داد و عهدنامه‌ای‌که در ۱۲ سپتامبر ۱۷۲۳ (۲۸ ذیحجه ۱۱۳۵)با شاه تهماسب بست درنبد دوم . چنین آمده است‌که چون بطر سلطنت شاه تهماسب را بهرسمیت شناخته است « دربرابر اعلیحضرت شاه | تهماسب | شهرهای دربند وباکو را باتمام رعیتها و حاصلاتی |که در تصرف | ایالت دوشهر بسته است و درگیلان (ماخذی) دریای خزر جای دارند وبیز ایالت گیلان و مازندران واستراباد را برای تصرف وتصاحب ابدی بهاعلیحضرت امپراتور سراسر روسیه واگذار میکند واین سرزمینها ازاین زمان تا جاودان متعلق بهاعلیحضرت امپراتور سراسر روسیه و دولابعزت او خواهد بود واعلیحضرت امپراتور سراسر روسیه آن نواحی را بدان سبب عازل است بعنوان پاداش بگیرد ... » مجموعه عهدنامه‌های تاریخی ایران ص ۸۲

بعداله نادرشاه قراردادهای ننگین شاه تهماسب بایگانگان متجاوز را لغو کرد ومشت محکمی بردهان بطرکبیر امپراتور سراسر روسیه زد نواحی شمال ایران را از وجود پلید روسها پاک ساخت و کردهای عمارلو را در سال ۱۱۴۵ برای حفاظت وجلوگیری از بازگشت روسها در آن منطقه اسکان داد و حسنقلی‌خان کرد زنگنه را بحکومت گیلان که تا آنزمان در تصرف روسها بود منصوب نمود . نادرنامه عصوسی ص ۹۲ .

گیلان، بین رودبار و قزوین و آنها چند طایفه‌اند از جمله: قیه‌قرانلو، شمکانلو، بشالو، بهادرلو، شاه‌کلانلو»[1].

امین‌رکی نیز آنها را تحت عنوان «انیارلو» و «امارلو» ذکر کرده که نگارنده نیز برهمین عقیده است.

۲۱ـ **قاچکانلو**: که برخی وجه تسمیه‌ی قوچان را ازهمین ایل دانسته و آنرا دگرگون شده‌ی قوچ قویونلو دانسته‌اند[3]، اما باید گفت‌که چون قوچ بمعنای گوسفند نر وقویون بمعنای گوسفند ماده می‌باشد، لزومی ندارد‌که گفته شود قوچ میش‌لو که معنایش نیز «نرماده‌لو» است. اگر گفته شود «قاش‌قویونلو» بوده قابل قبول‌ترخواهد بود، زیرا قاش به‌گوسفندان سفید رنگی گفته میشودکه اطراف‌سروگردن ونیز بناگوش آن سیاه باشد.

بهرحال قاچکانلوها در روستائی بهمین نام درشمال شهر قوچان اسکان دارند. زنانشان لباس قشنگ کرمانجی ازنوع قرامانی به‌تن می‌کنند، لباسهایشان بسیار تمیز و زیباست از پارچه زمینه سفید با گلهای بادامی استفاده‌میکنند. بقیه قاچکانلوها در دیزاوند ۱۲ کیلومتری وجعفرآباد شرقی ۱۵ کیلومتری قوچان اسکان دارند وبرخی در روستاهای درگز ازجمله شمسی‌خان سکونت گرفته‌اند. حدود دویست خانوار از قاچکانلو درحال کوچ هستند. زمستانها درگز وسرخس ومراوه‌تپه و تابستانها درکوه هزارمسجد منطقه‌ی داش وکانی‌سار فرود می‌آیند. رهبران ایل احمد قاچکانلو و حاج محمدرحیم رجائی قاچکانلو بوده‌اند. مباشری‌ها و حیدربیگ وحاج ملاحسین و حاج محمدرحیم صحراگرد از بزرگان ایل می‌باشند. (با تشکر از همکاری آقای آروین قاچکانلو).

۲۲ـ**قراچورلو**: قراچورلو، وبقولی قراچول‌لو یکی‌از مهمترین ایلات زعفرانلو است‌که سرزمین اصلی آنها درشمال دیاربکر و درشرق دریاچه وان درکردستان‌ترکیه

---

۱ـ مردوخ ـ ص ۱۰۰ و کردار تألیف دکتر قریچ ص ۳۲.

۳ـ ناصرالدینشاه به‌استناد گفته‌ی امیرحسین‌خان شجاع‌الدوله محل شهر اسبق قوچان را ده «خوجان» معرفی کرده وگفته است هنوز برج وباروش مشاهده میشده است. سفرنامه ناصرالدینشاه به‌خراسان ص ۱۵۱ـ۱۴۶.

بود و قلعه‌ی قره چولان از قلاع معتبر کردستان ترکیه[1] بود که گویا اخیرا دولت ترکیه سدی در آنجا ساخته و مزارع قراچول لوها زیر آب رفته است.

اهمیت کردان قراچورلو که از دلیرترین و سلحشورترین کردان خراسان هستند در جلد اول این کتاب، ضمن برخوردها و درگیری‌های آنان با نادرشاه افشار بیان گردید. سنگرهائی که کردهای قراچورلو بر سر راه شیروان به بجنورد درست کردند و علیه نادر هنگام بازگشت از دشت قبچاق به سختی جنگیدند، هنوز در دهنه‌ی دره‌ای که در سمت غربی کارخانه‌ی قند شیروان، تا حدود روستای سیساب واقع می‌باشد، موجود است. این سری از جنگهای قراچورلوها به فرماندهی نجف سلطان قراچورلو معروفیت و اهمیت تاریخی ویژه‌ای دارد که به رشته کوههای الاداغ و شاهیجان نیز کشیده شد و سرانجام نادرشاه به سبب قدرت توپخانه‌ی عظیم خویش توانست بر آنها پیروز گردد و نجف سلطان را وادار به مذاکره صلح نماید[2].

نجف سلطان قراچورلو هنگام روبرو شدن و مذاکره با نادر چنین گفت:

«از قدیم الایام الی الآن که قریب به سیصد سال میشود که طایفه اکراد در این سرزمین سکنی دارند اظهر من الشمس، بلکه در کل ممالک ایران اشتهار تمام دارد که در سفر و حضر همیشه از ضرب **شمشیر جماعت قراچورلو در رعب و هراس بوده‌اند**[3] و در این اوان که جماعت زعفرانلو و کیوانلو در خدمت اقدس کمال تقرب یافته‌اند در اخلال اوضاع ما جماعت ساعی‌اند.»[4]

---

۱- نادرنامه - قدوسی ص ۹۲۹

۲- حرکت تاریخی کرد به خراسان - تألیف نگارنده ص ۱۱۹-۱۲۱

۳- نامه عالم آرای نادری - محمد کاظم ص ۱۷۴-۱۱۴ - دولت نادرشاه افشار ص ۶۱

۴- علت اختلاف بین امرای زعفرانلو و قراچورلو بدین سبب بود که قراچورلوها خواهان مبارزه با نادر بودند و نمی‌خواستند سامبیک رئیس بزرگ ایل زعفرانلو، که سرکرده‌ی کردهای خراسان بود، دختر خویش را به عقد نادر درآورد. قراچورلوها همانطور که در جلد اول بیان شد بخاطر ازدواج نادر با این دختر کشتار و لطمات شدیدی را متحمل شدند و معتقد بودند که باید دختر را به عقد شاه بهمنسب درآورند، نه نادر. از این زمان به بعد قراچورلوها بخاطر موقعیت جغرافیائی که با ایل شادلو داشتند، روابط خود را با شادلوها که انهاقم از زمان جنگ عباس میرزا با رضاقلی خان زعفرانلو، از زعفرانلوها بریدند.

←

ازاین زمان به‌بعد نادر به‌دلجوئی نجف‌سلطان و کردان قراچورلو و تجدیدنظر دراحوال آنان پرداخت وکردهای قراچورلو شایستگی خویش‌را به‌نحو احسن بروز دادند. شکربیگ قراچورلو درمیان ایل باقی ماند ودیگر سرداران بفرماندهی نجف‌سلطان دررکاب‌نادر درجنگهای‌هرات وایران و روم ودرلشکرکشیهای نادربه‌هندوستان نقش عظیم و سرنوشت‌ساز داشتند که درجلد اول به‌تفصیل صحبت شد و دراینجا نیازی به‌تکرار آن نیست.

پس‌از روزگار نادر، وکشته‌شدن بسیاری از سرداران این ایل درجنگهای دوران نادری، تاریخ قراچورلو نیز دوران فترت خودرا میگذراند، زیرا دیگر نادر نیست، بنابراین نجف‌سلطان و رستم‌بیگ قراچورلو و شهبازک و محمدرضاخان قراچورلو و محمدخان قراچورلو و ... هم‌نمیتوانند وجود داشته باشند، زیرا مردان بزرگ درکنار مردان بزرگتر پرورش می‌یابند. دوران شاهرخ وشاه سلطان حسین وامثالهم ضعفائی همچون خودشان می‌پروردکه گفته‌اند: «الناس علی دین ملوکهم».

اطلاعات نگارنده هنوز هم در رابطه بااین ایل و وقایع دوران بعداز نادرشاه تا عصر رضاشاه اندک است، فقط درعصر مشروطه است که باردیگر حسینقلی‌خان قراچورلو، قدمردانگی‌برمی‌افرازد و زنان و کودکان واموال واحشام مردم سبزوار و نواحی آنراکه مدتها گرفتار تاخت وتاز و غارت ترکمانان ازطریق جاده‌ی شاهرود سبزوار بودند وکسی به‌فکر آنها نبود، نجات داده سرهای غارتگران و متجاوزان را برفراز نیزه‌ها به‌مشهد می‌آورد و قلب مجروح مردم ستمدیده‌ی خراسان را تسکین می‌بخشد که دراین رابطه درجلد سوم مفصلا صحبت خواهیم داشت.

حسینقلی‌خان که پدر آقای خانلرخان قراچورلو بود به‌دسیسه امیرجان محمدخان قاجار فرمانده لشکر شرق (مشهد) وبه‌امر رضاشاه باهفتاد تن از سران وبزرگان کرد خراسان ازجمله سردارمعزز کرد شادلو تیرباران شد. حسینقلی‌خان پسرحاجی محمدعلی‌خان واو پسرمرتضی قلی‌خان ملقب به «خان‌نایب» واو پسر حاج‌سبزعلی‌خان

---

*

نزدیکتر کردند و ازدواجهائی‌که فیمابین ایل شادلو و قراچورلو روی داد روزبروز بر تلاقی و نزدیکی این دوایل کرمانج بهمدیگر اهمیت داد.

قراچورلو بودکه حکومت سملقان وشوغان وقسمتی از طوایف گوگلان درابنجه‌امند و گولی دانی واطراف آنرا به‌عهده داشت وی احتمالا همان سبزعلی خانی است‌که قاآن محمدحسن‌خان پدر آقامحمدخان قاجار است‌که مؤلف خواجه تاجدار بارها از او نام برده است . کردهای قراچورلو عمدتی اسکان یافته‌اند و دراطراف بجنورد و الاداغ بویژه دوشوغان و سملقان و توبزار اسفراین و قوری‌میدان بکار کشاورزی و مختصر دامداری مشغول‌اند ومرکز آنها دهستان کریك برسر راه تهران بجنورد می‌باشد . کردهای قراچورلو بین منطقه‌ی قشلاق وییلاق کرمانج خراسان یعنی درناحیه‌ای معتدل قرار گرفته‌اند، ونیازی به‌قشلاق‌وییلاق وکوچ‌کردن ندارند و از زندگی نسبتاً خوبی برخوردارند .

بعضی از قراچورلوها نیز در خوارو و رامین و دماوند ومشهد وبرخی هم در درگز اسکان دارند .

ناصرالدینشاه درسفرنامه ۱۳۰۰ خود بخراسان ـ روزیکشنبه چهارم ذیحجه از کردهای قراچورلو منطقه خوار چنین یاد میکند :

« امروز باید برویم به‌باوه خوار ... نزدیك منزل چهارصد سواره اوصانلو و قراچورلو وهداوند ابوابجمعی امین‌السلطان‌که درخوار می‌نشینند، ناسرکرده‌های خود سرراه صف کشیده بودند ـ سیف‌اللهخان سرکرده‌ی اوصانلو، صفرعلی‌خان سرکرده‌ی قراچورلو، رحیم‌خان سرکرده‌ی هداوند ... بحضور رسیدند » .

نیز ناصرالدینشاه درطوك باتری خوار از دو روستای کردنشین قراچورلو بنام حسن آباد وعلی‌آباد نام می‌برد[۱] .

۲۲ـ **فرامانلو** ـ ولایت فرامان در کردستان ترکیه درمشرق دریاچه وان‌نزدیك سیواس و دریای سیاه قرار داشت. پس‌از آن‌که دولت عثمانی قدرت جهانگیری‌یافت، وبین امیرزادگان فرامانلو برسر منصب حکومت مخالفت آغاز شده امیران شکست ـ خورده‌ی فرامانلو بسلطان محمد امپراتور روم (عثمانی) روی آورده قصد تصرف نواحی فرامان را نمود . درایران نیز این‌زمان حکومت واحدی موجود نبودکه از منابع و حقوق کردهاکه در مرزهای روم ساکن بودند حمایت‌کند درسال ۸۷۳ یکی‌از امرای

---

۱ ـ سفرنامه ناصرالدینشاه بخراسان ـ بخط میرزارضا کلهر ص ۲۷۴ـ۲۶۷ .

قرامانلو به‌اوزون حسن آق‌قویونلو که بین سلطانیه و تبریز قشلاق میکرد مراجعه‌نموده از او استمداد طلبید ، لکن اوزون‌حسن که قدرت‌مقابله با امپراتوری عثمانی‌رانداشت، پاسخ مثبتی به‌او نداد . وبدین‌ترتیب قرامانلوهاکه از سوی ایران ناامید شده بودند به‌سپاهیان روم پیوستند و درسال ۸۷۷ که جنگ بین اوزون‌حسن و رومیان شروع شد، وقرامانلوها طرفدار روم بودند به‌شکست اوزون‌حسن انجامید[1] . باظهور دولت صفوی‌قرامانلوها اکثراً به‌شاه اسماعیل پیوستندونفوذ وقدرت یافتند .که معروفترین آنها بیرام‌بیگ قرامانی است‌که خواهر شاه اسماعیل را به‌همسری خویش درآورد .

بیرام‌بیگ‌خراسان را از جنگ متجاوزان ازبک نجات داد ومرزهای قدیم‌خراسان را تجدید نمود وبرهرات وبلخ مسلط شد ، و سرانجام درسال ۹۶۷ بعلت بی‌باکی بیش ازحد که خودرا به‌قلب دشمن زد به‌قتل رسید ، از دیگر امرای قرامانلوکه بعدازشاه اولین شخص قدرتمند کشور بوده‌اند . باید از ذوالفقارخان قرامانلو و فرهادخان قرامانلو و رستم‌خان قرامانلو وقرامان‌بیگ قرامانلو نام بردکه در روزگار شاه‌عباس اول در اوج قدرت بودند و سرانجام نیز به‌امر شاه کشته شدند ، زیرا شاه از وجود آنان بیمناک بود ، مایوانلو، نیگانلو، قاسمانلو، شادکانلو وهشت مرخی‌ها از طوایف قرامانلواند .

مؤلف تاریخ قزلباش نوشته است‌که : « امیر قرامان در زمان قرایوسف ، از امرای قراقویونلو ، از جمیع امرا بزرگتر بود ، درجنگ سلطان ابراهیم پادشاه شیروان مردی‌ها نموده بود[2] » .

ونیز از پیری قرامان امیرمعظم وبیرام‌بیگ قرامانلو و یاراحمدبیگ قرامانلو نام می‌برد[3] .

قرامانلوهای خراسان هم از دلاوری و رشادت خاصی برخوردار بوده‌اند. آقای ابوالفضل قاسمی، خسروخان رئیس ایل قرامانلو را از طرفداران و پشتیبانان نادر

---

۱ـ احسن‌التواریخ روملو ص ۴۷۲ وکتاب دیاربکریه ـ طهرانی ص ۵۸۳ و ص ۴۱

۲ـ نگاه کنید به : عالم‌آرای صفوی ـ شاپورگرجی ص ۲۶۲ تا ۲۹۰ وتاریخ قزلباشان ص ۳۷ وعالم آرای عباسی ـ ج ۱ ص ۴۱

۳ـ تاریخ قزلباشان ـ به‌اهتمام میرهاشم محدّث ص ۳۷

پیش‌آورسیدن به‌سلطنت ذکر میکند[1] آخرین رئیس ایل قرامانلو که فوق‌العاده سلحشور وجسور وبی‌باک بوده، ولیخان قرامانلو است که هم موجب کشته‌شدن حیدرخان زعفرانلو گردید وهم ازکسانی بودکه رشادت او موجب پیروزی کردهای خراسان بر کلنل محمدتقی‌خان پسیان را فراهم‌آورد که درجلدچهارم به‌تفصیل صحبت خواهدشد. ایل قرامانلو در دامنه کوه شاهجهان سکونت دارند. نگاه کنید به‌جلد اول ص ۵۱۳

مؤلف تاریخ قزلباشان اشتباها « قرامانلو » را جزو اقوام ترکان سلجوقی آقـ قویونلو ذکرکرده ، درصورتی‌که درکردبودن اینها هیچ جای تردید نیست وچون در منطقه قرامان‌که وزیر نفوذ بکهای امرای ترک بنام قرامان بودند، پس‌از اینکه به‌یاری شاه اسماعیل به‌داخل ایران آمدند ، بنام همان سرزمین اصلی‌شان قرامانلو نامیده شدند. منطقه قرامان درشرق دریاچه وان بود[2].

۲۴ـ **کاوبانلو**[3] ـ معروف به‌کاوانلو ؛ نگاه‌کنید به‌جلد اول ص۵۱۵ـ درمورد وجه تسمیه کاوانلو برخی‌براین عقیده‌اندکه کاوه‌ی‌آهنگرکه‌کردهای فراری را به‌دور خود جمع‌کردوعلیه ضحاک قیام نمود وفریدون‌را به‌تخت‌شاهی‌برنشاند ازهمین کردهابوده‌که بعدها‌کردها خودرا بدومنسوب نموده «کاوه‌ئی» نامیدند. بعدا به‌کاوانی تبدیل یافت. مرحوم دهخدا ذیل واژه‌ی «کاوانی» می‌نویسد : منسوب به‌کاویان و درفش کاویان منسوب به‌کاوه.

۲۵ـ **کوخ بنیکلو** ـ که مورخین بویژه محمدکاظم درعالم آرای نادری ازرا «کهنیکلو» نوشته‌اند، لکن صحیح آن کوخ بنیکلو می‌باشد.

همانطورکه نقشه آن در ص ۴۹۷ جلد اول ملاحظه میشود شامل منطقه بین

---

۱ـ نگاه کنید به : نادرشیر مردانگی ـ ابوالفضل قاسمی ص ۱۷۲ به‌بعد.

۲ـ علت وجه‌تسمیه این ایل به‌قرامانلو آنست‌که قبل‌از روی‌کارآمدن سلسله‌ی عثمانی قرامان نامی از امرای ترک سلجوقی براین ناحیه کردستان حکومت میکردکه از عثمان‌بیک مؤسس سلسله عثمانی شکست خورد و حکومتش منقرض شد.درخراسان مراد قرامانلوها روستای کهوانی است.

۳ـ مجله دانشکده ادبیات وعلوم انسانی مشهد ـ شماره ۳-۴ سال ۱۳۶۲ مقاله آقای دکتر بایلی درمورد کردهای خراسان.

۴ـ آبشخور که الیور روستای زیبا و سرسبزی است در دوکیلومتری گلشنه آلنگ وچمنزار بوده ومحل

کوران واسپچیر و تیتکانلو و زیدانلو و دولتخانه و شیخکانلو بوده است .

وجه تسمیه کوخ بنکلو همان کوخ دربرابر کاخ است . بعضی ازمردم عوام کوخ نشینها را «کلوخ‌نشین» می‌گویند، یعنی خرده‌پاها ، رعایای کم بضاعت، مردمانی‌که باکلوخ وخاک سروکار دارند وازطریق کشاورزی مختصرزندگانی خودرا اداره میکنند. البته کلوخ‌نشین با کوخ‌نشین درمقابل « چاروادارها » گفته میشد، که با گوسفند و چادرنشینی سروکار داشتند . چاروادارهاکه مردمی آزاد، وبرعیه وبنه بودند و زندگی دراغوش صحرا وطبیعت را با شهر و روستا وقیودات شهرنشینی وتمدن عوض نمیکردند . ارباب تحقیر بهروستائیان، کوخ‌نشین یا کلوخ‌نشین خطاب میکردند.

حکومت کوخ بنکلو دراین اواخر برعهده‌ی امرای روشنی از اعقاب روشن خان بود[1] محمدابراهیم‌خان روشنی، پیش از رسیدن بهریاست بزرگ ایل زعفرانلو، حاکم

وزارت جنگ

---

جزای اسپان ایلخانی قرچان بوده‌که بهمین نام نیز معروف شده، اسپچیر واسپچیر تحریف شده است .

۱ـ حکم فرق ازسوی امیرخان محمدخان بنام محمد ابراهیم‌خان روشنی صادر شده است .

کوچ بنبکلو (قهنبکلو) بوده، که بعداً به‌پسر عمویش اصلان‌خان بخشیده شد. اصلان‌خان هم که بیشتر اوقات درشهر قوچان میزیست، حکومت آن دیار را به‌داماد خویش سعادتقلی‌خان اوغاری که جوانی سلحشور ومشهور بود واگذار نمود. زمانی‌که گلن‌محمد تقی‌خان پسبان به‌قوچان حمله کرد، سعادتقلی‌خان نیز ازکوچ بنبکلو حرکت کرد و به‌خوانین زعفرانلو پیوست.

**کیکانلو**: گفته شدکه کیکانلو ازبزرگترین ایلات‌زعفرانلو بودکه درسرتاسرمرزهای شمالی خراسان از اشخانه‌ی بجنورد گرفته تا درگز و قوچان پراکنده شده‌اند و ناصرالدینشاه درسفرنامه خود به‌اهمیت کیکانلو اشاره کرده واترا مرکب از پنج‌هزار خانوار ذکر نموده است. کیکان‌ها قبلا درتابستانها درشمال آذربایجان و جنوب قفقاز بودند و در زمستانها به‌سرزمین‌های گرمسیر کردستان ترکیه میرفتند. مسعودی‌که درقرن سوم هجری میزیسته درمروج‌الذهب به‌این موضوع اشاره کرده وگفته است: «الکیکان بلاد آذربایجان»[1].

امین‌زکی درکتاب گرد وکردستان آورده است‌که: کیکی یا کیکیه بیم کوچی‌اندکه ۱۲۰۰ خانوارند درناحیه قره‌جه‌داغ.

البته آنها بقایای کیکانلو هستند که درآنجا باقی مانده‌اند. نگارنده، به‌این گمان است‌که کیکان منسوب به «کی» و «کیه» است. یعنی مردم کیه، وآنها از عشیره‌ی بزرگ موشکی می‌باشند. آقای احسان نوری درایمورد آورده است: «درسال ۱۱۵۰ قبل‌از میلاد هم طایفه موشکی‌صاحب اقتدار شده ولایت کردستان شمالی (آذربایجان) را تحت سلطه خویش گرفته و درسال ۱۱۰۰ قبل‌از میلاد «قباد» و «کیه» و «کیکیا» راهم فتح کرده‌است. قباد وکیه رادرقدیم «کیود» و«کیه» و با «کات‌پتو» می‌گفتند[2]...»

اما امروزه همان‌طورکه گفته شد کیکانلو ازهم پاشیده شده وبه‌بجرانلو و سیوکانلو تقسیم گردیده وبقیه نیز درغرب بجنورد و نزدیکی قوچان درآبچه‌کیکانلو زندگی می‌کنند، ازاین‌رو شماره‌ی ویژه‌ای به‌کیکانلو داده نشد.

---

۱- مروج‌الذهب - چاپ سنگی - الازهر مصر - ج ۱ ص ۲۱٤- آقای ابوالقاسم پاینده اشتباها «کیکان» ترجمه کرده ومؤلف تاریخ ازدوجزء نیز ازاین اشتباه مترجم پیروی کرده و آنرا «کیکانه» آورده است، هرچندکه کیکان نیز از طوایف زعفرانلوست.

۲- تاریخ پرشته نژادی کرد - احسان نوری ص ۱۹

۲۶ـ **کیوانلو** ـ از مهمترین ایلات زعفرانلو است که درمنطقه چناران و رادکان و درگز استقرار یافته است . آقای ابوالفضل قاسمی درضمن بررسی مراسم کشتی چوخه کردهای خراسان از کاظم بیک کیکانلو در رادکان نام می‌برد که ازاین ورزش باستانی پشتیبانی میکرده است[1] . اماگمان میرود، کیکانلو اشتباه چاپی باشد، وصحیح آن کیوانلو است ، زیرا کیکانلوها درسرحد ساکن‌اند نه در رادکان . ناصرالدینشاه نیز درسفرنامه خود به‌اهمیت و موقعیت ایل کیوانلو و بزرگان این دودمان اشاره کرده است که[2] درجلد اول مورد بحث قرار گرفت .

حسام‌السلطنه عموی ناصرالدینشاه نیز هنگام مراجعت از قوچان بسوی‌مشهد، در رادکان فرود می‌آید ومورد استقبال خانلرخان کیوانلو قرار می‌گیرد که همراهان وی از مهمان‌نوازی خانلرخان و فراهم‌کردن تمان امکانات برای قشون حسام‌السلطنه به‌تعجب[3] می‌افتند که درجای خود ذکر خواهد شد .

سروان جی. سی. ئی‌پیه افسر اطلاعاتی انگلیس که برای جاسوسی درسال ۱۲۹۱ قمری به‌خراسان آمده تا پیشروی روسهای اشغالگر درشمال خراسان و عکس‌العمل کردها وترکمن‌ها را درمقابل این تجاوز بررسی نماید، از فقر وبدبختی وپریشانحالی که دراین سال گریبانگیر مردم ایران بود سخن میراند که تعداد زیادی از مردم کشور براثر قحطی و گرسنگی جان سپردند . وی هنگام ورود به‌منطقه رادکان و مشاهده وضع زندگی مرفه کردها به‌شگفتی دچار میشود وتمام روستاهای آن خطه بویژه تویل ویوسف‌آباد را زیرنظر قرار میدهد که مردم آن فوق‌العاده سرحال و زیباروی و مرفه بوده و سرزمینشان سرسبز و خرم وباغها و تاکستانها پراز میوه‌های گوناگون بویژه انگور مرغوب بوده وگله‌های گوسفند مردم این ناحیه چاق و سرحال بوده‌اند ، درمورد قیافه کردهای کیوانلو می‌گوید : « همگی لباسهای خوبی به‌برداشتند و متوجه شدم که مردان کوتاه قد، اما درشت استخوان و نیرومندند ، درمیان آنها چشمان آبی ومیشی

---

۱ـ نادرشیر مردانک ـ ابوالفضل قاسمی .

۲ـ سفرنامه ناصرالدینشاه به‌خراسان ـ سال ۱۲۸۴ قمری

۳ـ خاطرات واسناد حسینقلی‌خان مافی ـ ص ۹ .

فراوان دیده است[1] .

نگارنده نیز به‌این نکته که درمیان کیوانلوها چشم میشی بافت میشود پی‌برده بودم ، که برزیبائی آنها جلوه خاصی داده است . کیوانلوها بکلی اسکان‌یافته وبه‌کار کشاورزی وباغداری اشتغال دارند و دامداری غیرکوچی نیز یکی از موارد مطرح در

برج رادکان

زندگی آنهاست . سرزمین رادکان برای همه‌نوع فعالیت کشاورزی مناسب و مرغوب

---

۱- جغرافیای تاریخی خراسان - طاهری ص ۱۰۴

می‌باشد . مرکز کیوانلو روستای رادکان است که پیش‌از حمله چنگیزخان مغول از اهمیت و رونق خوبی برخوردار بوده است . ریاست ایل کیوانلو در دوره نادرشاه با حدایخش کیوانلو بود[1] . تورسانلو وگوارشکان‌لو ومیانلو ازطوایف کیوانلو هستند .

۲۷ **گولیان‌لو** : ممکن است اینها منسوب به «گول‌مانرود» درلرستان باشند و بتلیسی درشرفنامه به‌آن اشاره کرده است . درحال حاضر یکی‌از مهمترین ایلات کوچ‌نشین کرمانج خراسان هستندکه تابستان را در رشته کوههای الاداغ نزدیک شوغان و زمستان را در « بهرروزی » مراوه‌تپه درساحل رود اترك و نزدیك ای‌تمور واق‌قه‌میش به‌امر گله‌داری مشغول‌اند . معروفترین آنها حاج اقاخان وشاهرضا می‌باشندکه هرکدام سه، چهارهزار گوسفند دارند . در بهار گذشته‌که مراتع گولیان (گولی‌ها) در الاداغ از سوی دولت قورق اعلام گردید و بدون درنظرگرفتن مرتع برای اغنام واحشام آنها، کار برگولی‌ها سخت شد . آنها مختصر مقاومتی‌ازخودنشان‌دادند، لکن درمقابل ارتش مسلح شا، کاری ازپیش نبرده ازهم پاشیده شدند و هردسته‌ای به‌سمتی رفتند، ازجمله اقاخان مذکور به‌کوههای اوغاز آمد ویکی دوسالی تابستان را درکوه « بهتله‌گاه » ییلاق نمود ، اما پس‌از پیروزی انقلاب باردیگر گولیان‌لوها به مراتع خویش درکوه الاداغ بازگشتند وهم‌اکنون درآنجا هستند و فراورده‌های دامی خودرا به‌شهر بجنورد صادر می‌کنند .

گولی‌ها مردمی سلحشور و جنگجویند که آنها نیز در روزگار گذشته همراه قراچورلوها درجنگ‌ها شرکت میکردند . گولی‌ها تا زمانی‌که باهم اتحاد داشتند، حتی سید رشید یاغی وراهزن معروف نیز نتوانست ازآنها باج وصول‌کند، لکن براثر تفرقه‌ای‌که درهمین رابطه بعدا بین‌آنها افتاد، سیدرشید به‌حمایت گروهی ازگولیانها، گروه دیگر رابه‌سختی درهم کوبید وعلی‌گولی پدر اقاخان مذکوررا درجنگی غافلگیرانه شکست داد و زنان و کودکان‌آنان را به‌اسارت برد وبه‌حقوق آنها تجاوزکرد، امیدوارم که اینها ازاین امر ،تجربه وپند کافی اموخته باشند، ودیگربار باحرف دشمنان خود، اتحاد خویش را از دست ندهندکه منجر به‌ذلت و خواری آنها شود . نیزهمین‌گولی‌ها بودندکه اشرار بیوانلو واولاشلو راکه در دره کلاین بجنورد به‌آنها تجاوز کرده بودند

---

۱ـ نادرنامه ، ص ۴۲۸ .

همگی را به‌قتل رساندند.

ناگفته نماندکه گول باشدید لام بمعنای گودال و سرزمین پست ومحصور بین چند رشته کوه می‌باشد و احتمالا وجه تسمیه گولیان ازهمین واژه باشد. ا گول، پای‌نست + الف ونون جمع + لوکه پسوند مکانی در زبان ترکی است ا.

۲۸ـ **مزدگان‌لو**: یا مزداکانلو، از دیگر ایلات مهم کرمانج خراسان است‌که به‌همراه آسارلوهای بشابور درجلگه‌ی ماروسك زندگی می‌کنند. مزدگانلوها در لشکرکشیهای نادر به‌اطراف واکناف ایران نقش ارزنده‌ای داشتند[1].

مسعودی درمروج‌الذهب درمنطقه جبال ارگردهای مزدانکان نام برده است‌که بدون تردید همین‌ها می‌باشند.

۲۹ـ **میلانلو**: درصفحه ۵۲۰ جلد اول مختصر توضیحی درمورد ایل میلان داده شد وبیان گردیدکه زیلان ومیلان دوبرادر بودند و هرکدام ریاست یکی‌از طوایف خود را برعهده داشتند.

گردهای سیورکانلو نام زیلان را بریکی از کوههای سخت ومرتفع مرزی بین بازگیران و اوغـار نهاده‌اند. برخی از میلانلوها در دو روستای «میلانلوی بالا» و «میلانلو پائین» واقع در دهستان جریستان دربخش‌سخی مرد ایران و شوروی قرار دارندکه آخرین رهبرشان مصرخان جریستانی بود، بقیه آنها دراسفراین و دامنه‌های کوه شاهجهان ساکن‌اند، که مؤلف مطلع‌الشمس آورده است‌که: «طایفه میلانلوی کرد که هزار خانوار از ایل ا زعفرانلو ا می‌باشند درکوهستان شاهجهان سکنی دارند و چندین قلعه این طایفه را است‌که اسامی آنها قلاع دولت‌آباد، قاسم‌آباد، برنان، عباس‌آباد، و نوشیروان واردغان وبیدواز است».

ریاست ایل میلانلوی اسفراین باامرای روشنی بوده است‌که آخرین آنها محمد ابراهیم‌خان روشنی مظفرالسلطنه بود، ا شرح حال امرای روشنی درجلد سوم خواهد آمد ا.

آقای حاج‌محمدخان روشنی فرزند مظفرالسلطنه در نامه‌ای خطاب به‌نگارنده محل

---

۱. نگاه کنید به‌جلد اول.

اسکان طوایف میلانلو و کردهای اسفراین را چنین نوشته است[۲].

سمت راست احمدخان شجاعی از طایفه بیراوند لرستان در زمانیکه فرمانده ژاندارمری اسفراین بود در سال ۱۳۱۲ درمقابل مظفرالسلطنه ایستاده است . پشت این عکس را آقای شجاعی درسال ۱۳۶۱ درمشهد امضاء نمود . نامبرده از بزرگان لر ، وساکن لرستان است .

« صورت ۲٤ تیره میلانلو[۲] از ایل زعفرانلو ۱ـ قانیانلو ـ بین گلیان شیروان و سرخ

---

۱ـ البته دراین لیست مشاهده میشودکه تیره‌ها و شاخه‌هائی از سایر ایلات ترمانج نیز درمیان ایل میلانلوی اسفراین سکونت دارند .

۲ـ آقای احسان یوری درمورد زیلان و میلان آورده است‌که : « قسمت اعظم کردستان شمالی بعدو طایفه‌ی بزرگ تقسیم شده است .

۱ـ زیلان : زیل درکردی بمعنای گیاه لازانی است‌که روی توده‌ها را می‌پوشاند . نگارنده می‌گوید : درکرمانجی خراسان، زیل بمعنای جوانه گیاه است‌که تازه ازبهم شکافته و سبز شده و میخواهد از زمین بیرون آید وتبدیل به‌برگ شود .

ب ـ میلان : مل درکردی بمعنای خط‌الراس کوه است . درکرمانجی خراسان به‌هر برآمدگی مل گویند .

طایفه‌ی زیلان : نام رئیس طایفه زیل بوده ، ایشان را زیلان گفته‌اند .

←

قلعه و زوارم :

۲ـ پهلوانلو ـ سرخ قلعه ـ حصار گلیان ، ( بقیه‌ای ایل پهلوانلو هستند ) .

۳ـ ملـوانلوها در روستای دربه‌چین ( بقیه ملـوانلـوها در بخش باجگیران‌اند ) .

٤ـ حسینانلو ـ سرچشمه .

٥ـ شیخ‌امیرلو ـ اردغان ـ کلاته‌جات پائین جلگه آسفراین ( بقیه ایل شیخ امیرانلو ) .

٦ـ حسنانلو ـ حسن‌آباد ( حسنانلو ایل بزرگی بوده است که مرحوم مردوخ حتی ایل زعفرانلو خراسان را نیز تیره‌ای از آن میداند ، زیرا نامبرده اطلاع زیادی از اهمیت کردان زعفرانلو خراسان نداشته است . وی می‌گوید : « حسنانلو که حسنانیه هم می‌گویند قریب سه‌هزار خانواری هستند درحدود ترکیه و عراق و ایران وجبال نزدیک بتلیس وولایت گرگار سکونت دارند . هشت تیره‌اند :

تلیه ( بقیه در « تلی » نیشابوراند ) ، جاکیه ، حیدرانلو ، خراسانلو ( خراسکانلو ـ که اکنون دردهستان اوغاز قوچان وجود دارند وروستاییشان را اشتباها « خرسکانلو » می‌نامند ) .

سپیکانلو ، جیرانلو ، زیلانلو ، ادمانلو ، این سه‌تیره اخیر درحدود (بتلیس)اند » . درصفحه ۹۵ می‌نویسد : « سپیکانلی ، قریب سه‌هزار خانواری هستند درشمال‌دریاچه وان سکونت دارند » و درصفحه ۹۷ می‌گوید : « سیفکانی پانصد خانواری هستند در

---

←

زیل از پسر متوفای بزرگش یک نوه داشته موسوم به (جلال) ، دوپسر دیگرهم داشته است که نام یکی حیدر و دیگری ممی بوده‌است . بعداز وفات زیل پسرها از همدیگر جدا هریکی نسبت به‌نام خود طوایف : جلالی (کردهای فیروزه‌ی خراسان از این شاخه‌اند) ، حیدری ، ممان را تشکیل داده‌اند . فقط یک قسمت بنام زیلان مانده است . این چهار طایفه هم بهمین شکل به‌طوایف مختلفه منشعب شده‌اند ، درصورتیکه همه این طوایف زیلان هستند ، عده‌ای‌که نام زیل را حفظ کرده‌اند از دیگران از حیث عده کمترند آنها اکثراً باهم زدوخورد داشتند ، حالیه فکر وحدت ملّی واستحصال آزادی درترکیه ، میانشان را اصلاح کرده است » .

تاریخ ریشه نژادی کرد ـ احسان نوری ص ۲۳

طرف علیای خالکانی» تصور میشود، سپیکانلی، سپیکانلو، سیفکانی، همان سیوکانلوها باشند که بقیه آنها در اوغاز سکونت دارند و دراصل منسوب به سپورکانلو باشند.

ونیز می‌گوید: «حسنانلی قریب چهارهزار و دویست خانواری هستند درمنطقه خنس وملاذگرد و دارتو سکونت دارند. دارای یکصد و ده دهکده‌اند. عشیره بریزانلی (احتمالا تحریف شده‌ی بارزانلو است) هم شعبه‌ای از حسنانی هستند. درنزدیکی دریاچه وان».

۷ـ قاچکانلو ـ گنج‌دان ـ (بقیه ایل درشمال قوچان است)

۸ـ جمالانلو ـ قلعه سفید

۹ـ پیرکانلو ـ ایزی

۱۰ـ سارکانلو (سارمانلو)[1] سارکانلو ـ وبقیه درخوی درنوار مرزی ایران و ترکیه واکثرشان درکردستان ترکیه ساکن‌اند.

۱۱ـ برکانلو ـ برکانلو

۱۲ـ خانیانلو ـ قزاقی

۱۳ـ قولانلو ـ کلاته سنجر ونصرآباد سرچشمه. (برخی معتقدند قولانلوها از طوایف ایل بیچرانلو هستند که بقیه در روستائی بهمین نام درتکمران شیروان ساکن‌اند[2]).

۱۴ـ حاجیکانلو ـ قاسم‌خان

۱۵ـ مسکانلو ـ زمان‌آباد (مسعودی درمروج‌الذهب از «مسکان» نام برده‌است.)

۱۶ـ قره شیخ‌امیرلو ـ کلاته کربلائی حسین. (بقیه ایل شیخ امیرلو)

۱۷ـ مهربانلو ـ چشمه خاله‌آباد ـ منسوب ولایت مهره‌بان در آذربایجان که قبلا کردهای اردلان درآن ساکن بوده‌اند ص۱۲۰ ص۱۲۴ ص۳۲۵ ص۴۱۶ شرفنامه.

۱۸ـ خودکانلو ـ چهل دختران. (بقیه خودکانلوها بین اوغاز وکوران درشمال قوچان در دره‌ای تنگ وعمیق اسکان دارند که عوام‌الناس آنهارا بسبب جای نامساعدشان

---

۱ـ مجله هنر ومردم شماره ۴۲ ـ اردیبهشت ۱۳۴۵ ـ مقاله منوچهر کلانتری درمورد ایل میلانلو در شهرستان خوی.

۲ـ آقای سلیمان‌خان روشی بیان داشت درسندی که به‌دانشگاه تهران اهداء نموده‌ام آمده بود که «قولانلو» ایل بوده است نه‌طایفه. سند مربوط به‌چهارصدسال پیش بود.

«خوکانلو» می‌گویند ) .

۱۹ـ پهلولانلو ـ توی‌زاری . ( این‌ها بقاهای ایل پهلوانلو هستندکه خود این ایل به « پهلولانلو » معروف است ) .

۲۰ـ خسروانلو ـ فرتاک (پرتان) قدیم .

۲۱ـ امیرانلو ـ بین‌گلیان وسرخ قلعه درپرچین

۲۲ـ جافکانلو ـ جان احمدی ( آیت‌اله مردوخ می‌گوید : « جاف قریب دوازده هزار خانوار هستند محل دائمی آنها لوای سلیمانی (عراق) است ـ این طایفه دو شعبه‌اند . جاف عراق وجاف ایران » . برخی از طایفه جاف نیز درقوچان ساکن‌اند.)

۲۳ـ سیودانلو ـ کلاته شرفخان ( که ناصرالدینشاه درسفرنامه خود نیز ازآنها درهمین منطقه نام برده است ) .

۲٤ـ کل میشانلو Kalmishanlo ـ (کل‌میشی‌ها) ـ که درکلاته شور واطراف سلطان‌آباد سبزوار و کلیدر اسکان گرفته‌اند. کتاب معروف «کلیدر» آقای‌دولت‌آبادی درمورد همین کردهاست، گفته شدکه اینها از توپکانلو هستند بیشتر ایل میلانلو در نوار مرزی ایران وترکیه وشهرستان خوی می‌باشند . آقای منوچهر کلانتری در مقاله جالب و جامعی باعکس وتفصیل توضیح داده‌اندکه قسمتی ازآن نقل میشود .

ایل میلان درسرزمینی پهناور وپربرکت درکنار رودخانه «زنگمار» بین ماکو تا دهستان قطور خوی را دربرگرفته که بصورت چادرنشینی و ده‌نشینی بسرمی‌برند .

« پیدا نیست‌که کلمه (میلان) ازکی یا چه‌چیز گرفته شده است . برخی از میلانی‌ها می‌گویند: چون‌مردی (میلی)نام این این را پایه نهاد ازاین‌روآنرا میلان‌نامیدند وبرخی دیگر باور دارندکه از ( مل Mel ) به‌معنی کوه گرفته شده است .

ایل میلان به‌دو دسته بزرگ بنام (میلان) و (خلکانی)[1] تقسیم میشود .

میلان پنج طایفه دارد بنام «ممکانلو[2]» . «دودکانلو[3]» . «مندلکانلو[4]» .

---

1—KhalleKani

2— Mamakanlo

۲ـ ممکانلوکه در قطور ساکن‌اند .

۳ـ دودکانلوها ممکن است ازهمین تیتکانلوهای قوچان باشندکه درتلفظ محلی فرق کرده است .

4— Mandolakanlo

« شیخکانلو » « سارمانلو »[5]

خلکانی، شش طایفه دارد بهنام :

«کچلانلو[1]» «گلیکانلو[2]» «اموئی[3]» «مرونی[4]» «قردویی[5]» «اخزونی[6]»

مرکز کچلانلو «انبار ماران» است .

نیز دراین مقاله آمده است که سرپرستی دایل میلات از پدر بهپسر میرسد ولی هرگاه سرپرست ایل و طایفه‌ای تا بازپسین دم زندگیش پسر بالغ وشایسته‌ای نداشته باشد رهبری ایل بهنزدیکترین مردان شایسته خانواده واگذار میشود .

مذهب میلانی‌های خوی شافعی می‌باشد . ادرحالیکه میلانلوهای خراسان وبطور کلی تمام کردان خراسان شیعه دوازده امامی‌اند ! .

« داماری وکوچ ــ دوماه‌که ازبهار گذشت بخش بزرگی از دامداران ایل میلان از دهکده‌های قشلاقی (گرمسیر) کناره جنوبی رود ارس و پیرامون خوی و ماکو و شاهپور با گله وبنه، سواره وپیاده، بسوی ییلاق اسردسیرا براه می‌افتند و اوایل تابستان بهییلاق میرسند وبا شوق رستن از رنج راه و دیدار سبزه‌زارهای پربشت چراگاه ، سیاه چادرها را (که گون می‌گویند وکردان خراسان گویین می‌نامند) را برپا میکنند وسه‌ماه تمام درآنجا گله‌ها را میچرانند ودراخرین روزهای تابستان بهقشلاق باز میگردند .

میلانی‌هائی[7]که در ارس‌کنار می‌نشینند، سالهای زیادی است‌که زندگی شبانی را برمبنای چادرنشینی و دامداری مطلق رها کرده بهبازارها راه یافته وپول را به

---

۵ــ بیشتر سارمانلوها درترکیه می‌باشند . درفرهنگ جغرافیائی ایران ــ استان خراسان آمده است که : سارمیران دهی از دهستان میان‌باد اسفراین ــ شکنه ۵۱۵ ن .

نگارنده معتقد است همین سارمیران تحریف شده‌ی ــ زمانلو باشد .

1— Kachelanlo 2— Golekanlo 3— Omui

4— Moroi 5— Qordui 6— Khozui

۷ــ میلانلو بالا از دهستان جرستان ۴۲ کیلومتری باختر باجگیران ــ شکنه ۲۲۱ نفر .

میلانلو پائین از دهستان جرستان ۴۵ کیلومتری باختر باجگیران ــ شکنه ۲۲۹ نفر .

میلانلو صفا از دهستان جری ۳۷ کیلومتری شمال باختری قوچان ــ شکنه ۷۹ نفر .

ارزش واقعی آن شناخته‌اند.

چادرنشینان درمسیر کوچ به‌ییلاق وقشلاق باسوداگران دهات سرراه که عمدتاً ترک‌زبانند معامله میکنند. گوسفند وگاو میدهند وکفش وقند وچای و چیزهای‌دیگر میگیرند وار میانشان دامدارانی‌که‌رمه‌ای بزرگتر دارند برای فروش گوسفند و گاو یا پوست و روده به‌شهرها و دهکده‌هائی میروندکه بازار پررونق وامدی دارند.»[1]

اما اینکه قسمتی از کچلانلوها دراسفراین مخلوط ایل میلانلو وبرخی درکچلانلو قوچان در دهستان‌جعفرآباداند، درقدیم‌ساکن‌منطقه ماردین‌درکردستان‌ترکیه‌بوده‌اند.

مؤلف دیاربکریه آنها را بنام اکراد آق‌کچلو[2] وقراکچلو[3] نام برده‌که در ماردین نزدیک سیورك و اورفه در دیاربکر زندگی میکرده‌اند[4].

امین‌زکی گوید: «کچل- هزار مالیکه وده ترکی‌بالو، یه.»[5]

یعنی کچل هزار خانوار است‌که درنزدیك بالو سکونت دارد.

دهخدا آورده است: «کچرانلو دهی است ازدهستان مرکزی بخش حومه شهرستان بجنورد- جلگه‌ای و معتدل، سکنه ۱۱۲۴ تن.»[6]

۳۰- **ورانلو** Werranlo : درجلد اول درمورد ورانلوها به‌تفصیل سخن رفت ورانلوها را باید جزو نیمه‌کوچی‌ها بشمار آورد، زیرا اکثر آنها در روستاهای شفیع وخیرآباد وابراهیم‌آباد واطراف رادکان و چناران خانه و وابستگی دارند وکمتر کسانی هستندکه همیشه خانه بدوش وکوچی‌اند. بیش‌از نیمی‌از یکهزار خانوار ورانلو چادرنشین‌اندکه تابستانها در رشته‌کوههای بینالود درکوه کلیدرو اخلومداند ودرپائیز کرانه‌ی رودخانه کشف‌رود را پیموده ازغرب به‌شرق کوچ میکنند ومانند اویکانلوها مدتی درجلگه کشف‌رود درگز[7] زارهای اطراف پل مزدوران و رباط ماهی ( رباط

---

۱- مجله خرو مردم - شماره ۴۲- فروردین‌ماه ۱۳۴۵ مقاله آقای منوچهر کلانتری.

2 —Aq kachello

3— Qara Kachello

۴- دیاربکریه - ابوبکر طهرانی - ص ۲۲۴.

۵- کورد و کوردستان - امین‌زکی.

۶- لغتنامه دهخدا.

۷- گزهای انبوه اطراف کشف‌رود منبع غذائی خوبی برای گوسفندان می‌باشد.

چاهك (كه با مشهد ۹۵ كيلومتر فاصله دارد[1]، چادر ميزنند و فرود مي‌آيند و در اوايل ديماه بسوي سرخس پيشروي نموده دراطراف شورلوق[2] تاكنيد[3] لي ونزديك خانگيران پراكنده ميشوند. مسيري كه اين ايل مي‌پيمايد نسبت به چادرنشينان حوضه‌ي غربي كوتاه است واز مبدا تا مقصد بيش از ۲۰۰ كيلومتر نمي‌باشد.

ورانلوها درحال حاضر فاقد شتر هستند، روزگاري شتر مهمترين وبلكه تنها وسيله‌ي مطمئن وكم هزينه‌ي نقل وانتقالات آنها بود، لكن امروز نگهداري اين حيوان كم خرج ونجيب برايشان مقدور نيست، زيرا روزگار سابق سپري شده است كه بتوان

---

۱ـ رباط ماهي يا رباط چاهك دركنار كشف‌رود كه هنوز خرابه‌هايش مشاهده ميشود، بدستور سلطان محمود غزنوي به‌پاس بزرگداشت خاطره‌ي فردوسي پس از مرگ آن خداوند سخن ساخته شد. معروف است كه چون سلطان محمود از كرده‌ي خويش نسبت به فردوسي پشيمان شده چند قطار شتر كه بارهايشان مملو از اجناس گرانبها بوده بازكرده از غزنين به توس فرستاد كه كدورت خاطر فردوسي را بزدايد لكن وقتي اين اموال از دروازه‌ي شرقي وارد توس شدند جنازه‌ي فردوسي را از دروازه‌ي غربي خارج ميكردند.

تنها بازمانده و وارث فردوسي كه دخترش و به‌روايتي خواهرش بود، هداياي سلطان محمود را نپذيرفت وبازپس فرستاد، چون خبر به محمود رسيد دستور داد آن اموال را بفروشند و برسر راه مشهد به مرو و غزنين درمحل چاهك (رودخانه كشف‌رود) كاروانسرائي بنام فردوسي بسازند. بدنبال اين فرمان اين رباط ساخته شده تاسال ۱۳۵۷ نيز قسمتي ازگچبريهاي زيباي آن مشهود بود، فاصله اين رباط تا رباط شرف برسرراه سرخس يك منزل بودكه منزل بعدي را به سرخس قديم ميرسيدند.

۲ـ دره‌اي بالاسر شورلوق بسوي مشهد درميان جنگل پسته وجود دارد كه قبلاً كمينگاه دزدان و اشرار بوده كه كاروانها را غارت ميكردند واسرا را دربازارهاي خيوه به‌فروش ميرسانيدند.

شورلوق را بدين سبب باين نام ناميده‌اند كه داراي آب شوري است و درحمله حسام‌السلطنه به تركمانان غارتگر آن سوي سرخس، چون سپاهيان ايران براثر تشنگي مجبور شدند ازاين آب بياشامند، تعداد زيادي به‌هلاكت رسيدند. اين نام تركمني است زيرا بعدها به‌تصرف تركمنها درآمد، ونام پيشين آن «تلخ آب» بود. نگارنده كتابي تحت عنوان سرزمين و مردم سرخس نوشته‌ام كه براثر عدم امكانات مالي چاپ آن برايم مقدور نيست، مگر دست خيري از آستين مروت بدر آيد.

۳ـ كنيدلي كه فاصله‌اش تا سرخس ۴۵ كيلومتر وتا مشهد ۱۵۰ كيلومتر مي‌باشد مسكن اعراب خزاعي است كه اكنون به‌فارسي سخن مي‌گويند.

شتر را دربیابانی رها کرد. واگر رهایش کنند بمزارع ومزارع مردم روی آورده خسارت وارد میکند وبا رندی درکمینش نشسته آنرا می‌رباید وبابول خوبی تحویل کشتارگاههای شهرهای مجاور میدهد وتا صاحبش بفهمد. این شهرنشینان مفتخور قورتش داده و دوفورت وایم آب هم از رویش خورده‌اند. درحوضه‌ی شرقی. تا جائیکه میدانم تنها تویکانلوها وبربوانلوها هستندکه تعدادی شتر دارند ودراطراف بساکوه ومزدوران رهایشان می‌رسانند و زیرنظر قرار میدهند. منطقه بساکوه با علفهای شوری که دارد برای پرورش شتر بسیار مناسب است. بیشتر نقل وانتقال این ایلات باماشین و تراکتور انجام میگیرد. توانگران آنها هم تانکرهای آب تهیه نموده وبهمراه خویش باوسایل موتوری بدنبال می‌کشند. بقیه باید از راه دور همه‌روزه آب مورد نیاز را تامین کنند. کم‌آبی وعدم دسترسی به‌آب یکی از مشکلات بزرگ تمام چادرنشینان کرداست.

ورانلوها به‌ترتیب زیر حدود ۱٤۰ گله گوسفند دارند:

۱ـ تیره قنبری (قهموئی) وتیره‌ی قهرمانی ۳۰۰ خانوارند با ٤۰ گله گوسفند.

۲ـ آزوگی ۳۰۰ خانوار ۳۰ گله.

۳ـ آبزی‌ها ۱۵۰ خانوار ۷ گله.

٤ـ دودکی‌ها ۲۵۰ خانوار ۱۰ گله.

۵ـ یوسفی‌ها ٤۰۰ خانوار ٤۰ گله.

٦ـ نه‌وانی‌ها ۱۵۰ خانوار ۵ گله.

۷ـ مرساقلی‌ها ۵۰۰ خانوار ۱۰ گله.

گوسفند ورانلوها تا چندسال پیش تماماً از نژاد کردی‌بود[1]. لکن بانژاد بلوچی بهم آمیختند. واکنون نژادی دورگه دارند. هرچند ازنظر گوشتی نمیتواند بانژاد کردی رقابت یا برابری کند. لکن ازنظر پشم مرغوبیت دارد. تویکانلوهای حوزه‌ی شرقی نیز گوسفندانشان اینچنین دورگه می‌باشد. لکن نژاد گوسفندان دامداران حوضه‌ی غربی بویژه ایلات کیکانلو ایبجرانلو وسیوکانلو ومردم سرحد همان نژاد کردی است. دوسه سالی است که اینها نیز مانند کاوانلوها وگولیاناوها از قوچهای موغانی که از

---

۱ـ با تشکر از آقای برات محمد عادلی‌زاده ورانلوکه نگارنده را یاری داد.

دست مفان آورده‌اند ، استفاده‌نموده، گوسفندان خویش را دورگه کرده‌اند . دورگه‌ای که بدینگونه به‌وجود می‌آید دارای اندامی درشت و دنبه‌ای پهن و دراز و زیبا می‌باشد .

تابیش‌از انقلاب اسلامی‌ایران علفچر سنگین وتحمیلی‌ازسوی آستان‌قدس‌رضوی ازنویکانلوها و ورانلوها درمنطقه‌ی سرخس‌که درتیول‌آستانه بود، گرفته میشد واین مالیات یا علفچرآنچنان سنگین شدکه درسال ۱۳۵۷ مالیات هرگوسفند را درنواحی مختلف سرخس درماه به ۵۰ تا ۶۰ ریال رسانیدند . آستانه فقط پول میگرفت و پول می‌ساخت واین مردم زحمت‌کش غارت میشدند وپول آنها به‌جیب‌ولیان‌هاسرازیر میشد و وسیله زن ولیان واشرف‌ها وشهنازها ودیگر عوامل فاسد وافسد رژیم پهلوی درپای میزهای قمار درامریکا و اروپا و جزیره کیش باخته میشد وبا صرف مشروب و هروئین می‌گردید ، لعنةالله علی‌القوم‌الظالمین .

بلی آستانه پول ورانلوها را میگرفت اما نمیتوانست یك چاه آب برای آنها حفر کند که خود وگوسفندانشان درسالهای کم‌باران از بی‌آبی تلف نشوند . دراینمورد به جلد اول بنگرید .

پس‌از پیروزی انقلاب اسلامی ایران این علفچرهای تحمیلی از دوش ورانلوها و نوبکانلوها و بربوانلوها برداشته شد وامیدواریم توجه بیشتری به‌این محرومان خانه بدوش قرن بیستم وعصر تسخیرکیهان میذول شود وبرایشان بهداری و درمانگاه و مدارس سیار دایر وچاههای نیم‌عمیق آب درمکان‌های مختلف حفر گردد تا آنها بهتر بتوانند درجهت‌گسستن قسمتی از وابستگی اقتصادی به‌خارج ازکشور گامیاب‌گشته درطریق خودکفائی مثمرثمر گردند .

۳۱ـ **هیزولان‌لو** : هیزول‌ها درقوچان واطراف آن پراکنده واسکان یافته‌اند و برخی هم هنوز درحال کوچ‌نشینی‌اند . چند خانواری ازآنها در زمستانها با ورانلوها به‌سرخس میروند ولی بقیه درحوضه‌ی غربی رفت وآمد دارند و در زمستان به‌مراوه تپه رفته درتاقر کوچك پائین‌تر از نارلی فرود می‌آیند و درتابستان به‌کوههای شمال شرقی قوچان می‌آیند .

معروفترین‌مردان هیزول مرحوم خداداد کوهستانی‌بودکه از ثروتمندان ومالکین

و متنفذین قوچان به‌شمار می‌آمد. کوهستانی‌ها که دارای زنان و مردان تنومند و زیبارو و نسبتاً مرفهی هستند از مهمترین تیره‌های هیزولان می‌باشند. هیزول‌ها در حال حاضر ۱۵ گله گوسفند دارند و سرشناس‌ترین آنها محمدخان کوهستانی فرزند مرحوم خداداد کوهستانی است که یک گله گوسفند دارد و زمستانها را در سرخس و تابستان‌ها را در کوه محمدبیگ نزدیک قوچان به‌کار دامداری اشتغال دارد.

مهمترین هیزول‌هائی که به‌حوزه‌ی مراوه‌تپه میروند عبارتند از حاج علی و حاج اسدالله و حاج شاه‌حسین و نصرت کوهستانی که زمستان را به‌دشت‌کوران در شمال گنبدکاوس‌اند و تابستانها در کوه آرموتلی در شرق اوغاز. روز ۱۳۶۳/۴/۴ برای بازدیدی از کوهستانی‌ها به‌آرموتلی رفتم و خصوصاً مایل بودم برادر خوب و دانشمندم آقای صراط کوهستانی را که معلم کودکان هیزولانلو است ملاقات نمایم و از طرز تدریس تجربیات آموزگاری عشایریش واقف گردم، که متأسفانه تا من به‌چادرهای آنها در دامنه‌ی کوه کیسمار رسیدم نامبرده برای انتقال و فروش پشم به‌قوچان رفته بود. با خواهران و برادران زحمتکش و خوب و تمیز هیزولانلو یکی دوساعت گفتگو داشتم و چند عکس هم از آنها گرفتم که متأسفانه نور زیاد خورده بود و برای چاپ در کتاب کم‌رنگ از کار درآمدند. انشاءالله امیدوارم در سال آینده این نقص جبران شود.

حال که سخن درمورد کوهستانی‌هاست دریغم می‌آید که از نصرت‌الله نصیب کوهستانی شاعر خوش ذوق هیزول نامی بمیان نیاورم[1] و از این ادیب ناکام تجلیل نکنم.

**نصرت‌الله کوهستانی**: آقای گلشن آزادی مدیر روزنامه آزادی در مشهد در مقاله‌ی جالبی تحت عنوان فروغی که از دل کوهسار تابید و در سینه‌ی کوهسار نهان گشت![2] آورده است:

---

۱ـ اولین بار نگارنده نام نصرت‌الله کوهستانی را از زبان پیرمرد مجرب و خوش‌حافظه‌ی گردهبوه دانلو یعنی آقای عظیم بلوریان شنیدم و سپس ماهها و روزها بدنبال آثار آن مرحوم گشتم تا بدان دست یافتم.

۲ـ این مقاله را آقای گلشن آزادی خطاب به آقای احمد تمدنی مدیر مجله‌ی تمدن نوشته و گفته است: «دوست ارجمندم ـ در نامه خود مرقوم فرموده بودید که شاعر ناکام جوان «کوهستانی» به‌جواب شما آمده و گفته است: «من همان‌طور جوان مانده‌ام بگوئید شرح حال مرا آقای گلشن بنویسند» که اطاعت می‌کنم.

ازآنجاکه به‌گلزار جهان دست فلک گلچین است، کوهستانی نیز در عنفوان شباب رخت بربست‌ودوستان خودرا برای همیشه داغدار ساخت. سپس ادامه میدهد : « نصرت‌الله کوهستانی متخلص به‌نصیب‌که ازعمر و نعمت زندگانی بسیار کم نصیب بود فرزند اسدالله کوهستانی است این خانواده مانند اغلب قوچانیان از اکراد زعفرانلو می‌باشد . نصیب در داش‌بولاق‌که آبادی کوچکی و درمیان کوههای اخلومد و چناران تا قوچان پراکنده‌است امنظور نیره‌ی کوهستانی‌است، چشم برجهان گشود ... »

ظاهراً او باید درحدود سال ۱۲۹۰ شمسی متولد شده باشد . پدرش‌که مردی بیسواد و از اجزاء دارائی قوچان بوده، چون مردی بسیار هوشمند ومستعد بود به‌مفارقت یگانه فرزند دلبندش تن داده اورا برای ادامه تحصیل به‌مشهد فرستاد .

« گویا درسالهای ۱۳۰٤ و۱۳۰۵ بودکه در روزنامه آفتاب شرق قطعه‌ی شیوائی فارسی وکردی[1] بنام « نصرت‌الله شاگرد کلاس ششم دبستان رضوی » دیدم‌که‌نست فصاحت وپرمایگی شعر باکم سنی‌گوینده‌ی آن مجذوبم کرد وطالب دیدار سراینده‌اش شدم . چند روز بعد پسری خجول و مؤدب را در دفترم دیدم‌که شعری آورده و ازمن تقاضای اصلاح شعر و سرپرستی ادبی داشت وآن شاعر کوچک‌که خطی زیبا داشت همان « نصرت‌الله کوهستانی » بودکه میخواستم اورا ببینم و بشناسم .

کوهستانی دوره دبستانش را باموفقیت پایان داده وارد دبیرستان فردوسی شد

---

۱ـ نگارنده هنوز قطعه‌ای بهزبان کردی از مرحوم کوهستانی ندیده‌ام ، اگر چنین باشد باید اورا از اولین کسانی دانست‌که درخراسان مقاله کردی درمطبوعات منتشر ساخته است .

و از این‌موقع بودکه نظم ونثر او در روزنامه آزادی منتشر می‌گشت و درمحافل ادبی خراسان صاحب موقعیت میشد وچون تخلصی نسبتاً بی‌سابقه وبکر میخواست «نصیب» را برایش برگزیدم !.

از آنجاکه طبع حساس وپرشور کوهستانی بافرمولهای خسته‌کننده‌ی ریاضی مؤانست ومؤالفتی نداشت، معمولا از رفتن سرکلاس درساعات ریاضی طفره‌میرفت، خصوصاً که دراین ایام گرفتار عشق بی زیاروی گردیده و خسرو عشق برکشور هستی آن شاعر کم‌اقبال‌تاخته وکالای صبر وشکیب ونظم وترتیب زندگی‌اورا به‌تاراج برده واز تحصیلش بازداشته وبا قلب لطیفش چنان‌کرده بودکه به‌قول خودش : کوهی آشفته بود گردید آشفته‌تر .

کوهستانی درسال ۱۳۱۰ سفری به‌تهران کرد وبه‌حکم : « ذره ذره کائدرین‌ارض وسماست جنس خودرا همچو کاه وکهرباست» بخدمت شاعر شهیر آقای شهریار رسید و در ۱۳۱۲ پس‌ازدوسال غیبت به‌خدمت نظام وظیفه رفت و در۱۳۱٤ به‌قوچان مراجعت کرده متأهل گردید وچون طولی نکشید صاحب دوهمسر گشت ناچار تن به‌خدمت دولت داد، در اداره دارائی قوچان صاحب میز وموقعیت شد وتنها چراغ روشن شعر وادب وذوقی بود |که درقوچان می‌درخشید| که هریك از مأمورین‌عالیرتبه دولت با فضلا و ارباب ذوق امثال آقای شجره به‌آن شهر میرفتند ، صحبت و دیدارش را مغتنم میشمردند .

در ۱۳۱۸ بودکه ازطرف پیشکار ادب‌پرور دارائی خراسان آقای منیرالدین پیرزاده برای ریاست دفتر پیشکاری درنظر گرفته شد ولی چون مناسفانه تقدیر نه‌آن بودکه درعرصه استحداث جهشی‌که درخور بود تصیبش گردد ازآن ارتقاء استفاده‌نکرد ولافیدی عجیبی‌که به‌آن مبتلا بود چندان در قوچانش مقید داشت[1] که تا اوائل ۱۳۲۰ مریض شد و اورا برای معالجه به‌مشهد آوردند وپیش ازانکه لباس عافیت بپوشد، فاجعه شهریور شوم |۱۳۲۰ وحمله متفقین به‌ایران| موجب شدکه اورا باحال ناخوشی از مشهد به‌نواحی نیشابور |به‌میان ایل| وبعد به‌شیروان بردند و درفروردین ۱۳۲۱

---

۱ـ دلدادگی و پایبندبودن به‌دوستان و یاران و شهر و دیار دوستداری از موارد انسان را از پیمودن راه تکامل بازمیدارد .

آن قطره درخشان به‌دریای رخسار ابدیت پیوست .

کوهستانی را در بحبوحه‌ی جوانی، مرضی از پای درآورد و چراغی که در دل کوهسار روشن شده بود درسینه کوهسار خاموش گردید

کوهستانی به‌تمام معنا ومفهوم خود شاعربود ، همتی وعلو طبعی داشت که در بلندی از اورانوس ونپتون‌هم میگذشت . صدق وصفائی داشت که حتی درشعرای همگنانش نیز کمترمشاهده میشده نیک‌نژادی از باران پاکتر وازستاره‌ی سحرتابناکتر بود . کمال دلبستگی را به‌شعر خوب وبه‌مظاهر جمال و دوستان خویش داشت . از اساتید بزرگ گذشته به‌خیام و سعدی وحافظ عشق میورزید ..

مثل اینکه بیوفائی عمر را درباره خود احساس کرده بود !

وارستگی‌وبی‌قیدی اوبحدی بودکه بیتونه درکلیه‌ی‌حاج خترم درویش«باباکوهی شیرازی » اوانی‌که درمشهد بود، را بربه‌سربردن درکاخهای سلاطین تفضیل‌می‌نهاد .

از شعرای معمر با مرحوم حاج میرزا شکور اشراق[1] و مرحوم سید حسن صاحب‌الزمانی[2] ومرحوم میرزا محمد مسعودی تهرانی‌که از اکابر ادب بودند و از جوانان فاضل با آقای عماد عصار وآقایان تفضلی[3]ها وآقای منتجب‌الدین[4] رحیمی علاقه و حشر زیادی داشت وبرای آقای فرخ[5] وآقای نوید احترام استادی قائل‌بود. نصیب از نویسندگان خارجی به‌آثار «هوگو ولامارتین» اظهار علاقه میکرد وخود نیز قطعات نثری[6] زیاد به‌سبک هردو نویسنده وشاعربزرگ فرانسوی داردکه قسمتی از

---

۱ـ هرگس‌را باید ازانتخاب دوستان شناخت وبقول معروف: بامن بگو باکیستی تا بتو بگویم کیستی.

۲ـ۴ـ آقایان صاحب‌الزمانی و منتجب‌الدین رحیمی از فضلای خراسان قبلاً ریاست محترم کتابخانه عمومی دکتر شریعتی مشهد را عهده‌دار بودندکه اکنون نگارنده عهده دارم ، هرچند فضایل آنان را ندارم .

۳ـ جهانگیر تفضلی شاعر ومترجم و مدیر روزنامه ایران ما و برادرش محمود تفضلی از دانشمندان و ادبای فقیدکه نامه‌های جواهر لعل نهرو را بدخترش ایندیرا «گاندی» به‌فارسی ترجمه کرده‌که از آثار برازنده ادبی است .

۵ـ مرحوم محمود فرخ شاعر نامدار خراسان‌که به‌استادی افتخاری دانشگاه فردوسی ، دبل آمد و مهمترین اثر اورا باید سه جلد کتاب شعر او دانست که گنجینی است از اشعار شعرا به‌نام «سفینه فرخ» .

۶ـ قطعات نثر زیبائی نیز از مرحوم کوهستانی‌درنامه تعدن بچاپ‌رسیده که از جمله « سرود بلبل »

آنها درجراید چاپ شده است.

او از اقسام شعر، غزل را دوست داشت و خود نیز غزلهای شورانگیزی دارد که دراغلب (آنها) از بیوفائی شکواو از اغتنام فرصت و دقت سخن رانده است. چقدر شعر دارد؟ بدرستی نمیدانم. دوسال قبل‌که پدر «نصیب» یگانه پسر یتیم او را نزد من آورده بود، وعده داد مسودات نظم ونثر اورا بیاورد که [هنوز] نیاورده‌است ومن درنظردارم اگربتوانم اشعار اوراکه در «ازادی» طبع شده جمع‌آوری نمایم دیوانی ترتیب داده چاپ‌کنم[1]. واینك دوسه غزل از وی‌که در دسترستی بوده برای طبع در نامه شریف میفرستم».

واینك دوغزل از سه غزل نصیب راکه درنامه نمدن[2] چاپ شده است برایتان برگزیدم.

## غزل

اگر خواهی بەشادی بگذرانی زندگانی را
بەغفلت مگذران ای دوست ایام جوانی را
جوانی کامرانی بود صد آوخ زنا دانی
که از کف رایگان دادی نقد کامرانی را
بەحرف مدعی رنجیدی از ما و ندانستی
تهاونهاست بارجانی و بار زبانی را
ز من پرسید اسرار درون خرقه‌ی زاهد
که عارف نیك داند راز اسرار نهانی را

---

→

را میتوان نام برد.

۱- اگرچه آقای گلشن آزادی نتوانست دراین مورد توفیقی بدست آرد، چنانچه دوستان و یاران و بستگان مرحوم کوهستانی آزادی از وی دارند برای اینجانب بفرستند تا اگر خدا بخواهد بتوانیم اشعار وقطعات پراکنده اورا جمع‌آوری نموده و در دیوانی بەچاپ رسانیم.

۲- نامه نمدن - دوره دوم - شماره هفتم تیرماه ۱۳۲۲ - ص ۳۱۵.

دریغ از جور گلچینان که مرغان سحرخوان را
بروت کردند از خاطر ، هوای نغمه‌خوانی را
به‌ظلمات حیات ای دل مدد از خضر راهی‌جو
که از فیض دمش یابی حیات جاودانی را
شبی سرمست ورندانه بیا با ما به‌میخانه
ز خط جام و پیمانه بخوان راز نهانی را
من وبلبل درین گلشن نبستیم آشیان زیرا
که اندر پی تطاول‌ها بود باد خزانی را
«نصیب» از مطرب وساقی‌حدیث فرصت باقی
بگوش هوش بنیوش و بهل دنیای فانی را

* * *

به‌بیهوده بختی جان دادم و ندانستم
دریغ و درد که این آمدن برای چه بود
ندانی ز چه رو میبرد بسوی عدم
کسیکه این همه آورد از عدم به‌وجود
ز روی و هم وجنون هرکسی خیالی کرد
برفت و عاقبت‌الامر زیر خاک غنود
به‌غیر بادیه و سنگلاخ هیچ ندید
کسیکه این ره صعب‌العبور را پیمود
جهان چو کشتی بشکسته‌ایست کز هرسو
نموده موج عدم راه را برآن مسدود
خوش آنکه کشتی او در چهار موج عدم
شکست و در ته دریای نیستی آسود

به‌قید بود ونبود جهـــان مباش ای جـان

کـــه مرگ زود کند فارغت ز بود ونبود[1] »

۳۲ـ **هیودانلو**[2]: هیوه‌دانلو یا هیه‌دانلوها با تلفظ یای مجهول، احتمالا منسوب به « هیوه‌دل » هستندکه الف ونون جمع وپسوند مکانی «لو» به‌آن افزوده شده‌است.

«هیوه‌دل» مکانی است درجزیره (کردستان عراق کنونی) که بدلیسی درشرفنامه آنها را کردهای یزیدی‌معرفی‌کرده[3]. زیرا اینها هنوز بسیاری از آداب و رسوم دین زردشت را درفرهنگ خویش حفظ کرده وبه‌ایزدی معروف بودند، لکن مسلمانان افراطی ارباب توهین و تحقیر آنها را یزیدی خواندند و به‌یزیدبن معاویه‌که منفورترین جانور روی جهان بوده است نسبت داده‌اند.

میتوان ادعا نمودکه اکنون کردهای هیوه‌دانلو بکلی اسکان یافته و درقوچان و دوغائی و روستاهای اطراف پراکنده‌اند[4].

حبیب‌الله‌خان ناصرلشکر از آخرین امرای هیوه‌دانلو بودکه درجلد چهارم در مورد نامبرده سخن خواهیم گفت.

---

۱ـ آری مرگ است‌که درهرآن انتظار فرارسیدنش را باید داشت چنانکه امروز نه‌کوهستانی هست ونه مرحوم گلشن آزادی‌که خاطراتی از کوهستانی را نوشته ونه‌آقای تمدن‌که این مقاله را درنامه تمدن چاپ کرده وبحکم جبر وضرورت فردا من نگارنده‌ی این سطور وتو خواننده‌ی عزیز نیز درمیان نخواهی بود، زیرا : کل نفس ذائقة‌الموت.

وبقول سعدی پس تا زنده هستی‌کار نیک و سودمندی بکن‌که دیگران از تو بهره‌مند گردند :

ای کـه دستت میرسد کـاری بکن — پیش ازان کز تو نیایـد هیچ کار

اینکـه در شهنامـه‌ها آورده‌انـد — رستم و اسکنـدر و اسفنـدیـار

تـا بدانند این خداونـدان ملـک — کـز پـس خلقـت دنیـا یادگـار

این همـه رفتنـده ما ای شوخ چشم — هیچ نگرفتیم از ایشان اعتبار —

کلیات سعدی ـ چاپ سنگی ص ۲۰۵

2— Hewadanlo

۳ـ شرفنامه ص ۱۵۸.

۴ـ جلد اول ص ۵۲۴.

از دیگر مردان نامی هیوه‌دانلو باید از امیرقلی‌خان سرهنگ نام برد که در روزگار امیرحسین‌خان شجاع‌الدوله و پسرش محمد ناصرخان شجاع‌الدوله از اعتباری شایسته برخوردار بوده است[1].

---

۱ـ این بود قسمتی از بیوگرافی ۳۲ ایل معروف کزمانج چامشگزک معروف به‌رمفرانلو. ممکن است بازهم بابدست‌آمدن اسناد و مدارک بیشتر دگرگونی‌هائی درنظام ایلی آنچه مذکور شد پیش آید و تا پایان جلد چهارم نباید درانتظار تکمیل‌شدن نظام تاریخی و فرهنگی واجتماعی کردان خراسان باشیم.

## مشکلات ایلات کرمانج زعفرانلو درامور گله‌داری

بقول مؤلف مطلع‌الشمس، درخراسان تعداد ایلات وعشایر از چیز شماره بیرون واز تعداد ستارگان افزون است.

اصولا استان پهناور خراسان یك استان عشیره‌ای است مخلوط از کرد وترك وبلوچ وعرب وترکمن وهزاره وجمشیدی وبربری ونیز قرائی‌ها که خود شعبه‌ای از ایل قشقائی هستند وغیره همچون تات وتاجیك، چون نگارنده خودرا در رابطه با سایر ایلات صاحب نظر نمیداند لذا از ذکر شرح حال آنان خودداری میگردد، تنها به‌این نکته اشاره میشودکه اعراب شیبانی وخزیمه وخزاعی ومیش‌مست و زنگوئی و بهلول درجنوب خراسان یعنی دراطراف فردوس وطبس وقاینات وبیرجند ونیز در بخش سرخس اسکان دارند وبه‌فارسی سخن می‌گویند[1]، ترکهای بیات[2] بیشتر در نیشابور هستند، ترکهای[3] مهاجر در درگز و شیروان و قوچان وبجنورد پراکنده‌اند ترکمن‌ها بعضی دراطراف زورآباد تربت‌جام و دوسه خانواری درسرخس وبعضی در

---

۱ـ این اعراب در زمان عثمان خلیفه سوم وارد خراسان شدند، پیرمردان تنها گاهی با همدیگر به‌عربی سخن می‌گویند، لکن کودکان فارسی‌زبان‌اند.

۲ـ ترکهای بیات در زمان صفویه وافشاریه به‌نیشابور کوچانده شدند و ترکهای فارسی قوزی درگز و زواره شیروان در زمان نادر از ماوراءالنهر به‌این نواحی کوچانده شدند وهمچنین مردم اصطخری‌شیروان که یکصد خانوار بوده‌اند. مطلع‌الشمس ص ۱۴۱ـ۱۳۸

۳ـ ترکهای مهاجر پس‌از انقلاب‌روسیه به‌ایران پناهنده شدند ودرنواحی شمالی خراسان‌اسکان‌یافتند.

درگز وبیشترشان در درّه‌ی جرگلان وشمال غربی بجنورد اسکان دارند که به‌گوگلان[1] ونخور معروف‌اند ویموت‌ها[2] دراطراف گنبد قابوس، بغایری‌ها وگزایلی‌ها که از اعقاب مغول هستند دربام وصفی‌آباد وشمال سبزوار اسکان دارند . بربریها نیزکه شاخه‌ای از مغول بحساب می‌آیند دراطراف خاف وباخرز وقریمان سکونت دارند[3] . قرائی‌ها[4]

---

۱ـ ترکمنهای گوگلان در زمان قاجار وسیله نجفقلی‌خان شادلو وپسرش جعفرقلی‌خان درشمال بجنورد اسکان یافتند و آنهائی‌که درجرگلان سکونت گرفته‌اند پس‌از انقلاب لنین به‌ایران آمدند .

۲ـ یموتها درآنسوی دره‌ی چندر درمیان رشته کوههای بالخان زندگی شبانی وتاخت وتازی داشتند در روزگاری‌که محمدحسن‌خان قاجار پدر آغامحمدخان قاجار به‌آنها پناهنده شد وکمک گرفت پای آنها به‌سواحل شرقی رودخانه‌های اترک وگرگان کشیده شد و در زمان آغامحمدخان که کمک زیادی به‌او کردند به‌سرزمینهای شمالی گرگان وگنبد آمدند و در دوره ناصرالدینشاه از گنبد هم گذشته تا فرنگ وفارسیان پیشروی کردند .

۳ـ شاخه‌های مغول از زمان حمله چنگیز درسال ۶۱۶ و بدنبال آن درخراسان جا گرفتند .

۴ـ قرائی‌های تربت حیدریه‌که سالها دراین ناحیه حکمفرمائی داشتند شاخه‌ای از ایل ترک قشقائی می‌باشندکه درفارس سکونت دارند . کلنل‌بیت‌که درسال ۱۸۹۲ میلادی از خراسان دیدن کرده می‌گوید :

« گفته میشود قرائی‌ها اصلیتی ترک دارند و در زمان یکی‌از ایلخانان مغول از ترکستان به‌سوریه‌کوچ داده شدند . امیرتیمور ( ۱۴۰۵ـ۱۳۶۹ میلادی ) آنهارا درفارس اسکان داد و در زمان شاه اسماعیل‌صفوی ( ۱۵۲۲ـ۱۴۹۹ ) به‌خراسان منتقل شدند . بعداز اینکه مدتی را در مرو وهرات بسر بردند، سرانجام در تربت حیدریه ساکن گشتند درحال حاضر ( نوامبر ۱۸۹۲ ) این قبیله یک هنگ پیاده درخدمت دولت دارد که ازاین عده همیشه نیمی بمدت شش‌ماه درخدمت ونیمی دیگر درحال استراحت می‌باشند . »

بیت می‌افزاید : طبق نوشته‌های صنیع‌الدوله ، درسال ۱۷۴۹ میلادی احمدخان دورانی ( پادشاه افغانستان و سردار معروف نادرشاه ) امیرخان رئیس طایفه قرائی را جهت حفظ منافع شاهرخ وتحت سرپرستی وی به‌حکومت مشهد گماشته در اوایل قرن حاضر این طایفه تحت‌ریاست اسحق‌خان ( مقتدرترین ایلخانی قرائی در زمان فتحعلیشاه ) از موقعیت بسیار خوبی برخوردار شد . بیت‌سپس راجع به‌سرباران قرائی وسرهنگ علیمحمدخان قرائی و پسرش سلطان عبدالرضاخان صحبت میکند .

خراسان و سیستان ـ کلنل بیت ـ ترجمه قدرت‌الله روشنی ـ آماده چاپ ص ۸۰ـ۷۸

بعضی از قرائی‌ها نیز هنوز بصورت گله‌داری در سیرجان کرمان زندگی می‌کنند . ایلات و عشایر ـ از انتشارات آگاه ص ۲۹

درتربت حیدریه هزاره وجمشیدی[1] وتیموری دراطراف تربت‌جام وسرخس اسکان دارند. زابلی‌ها وبرخی ازبلوچ[2]ها درسرخس ساکن‌اند وسرانجام کردهاکه محور اصلی تحقیقات ما می‌باشند اولین بار وسیله شاه اسماعیل صفوی وسپس وسیله شاه تهماسب وشاه عباس به‌این استان کوچانده شدند واز مهاجرین کرد زمان نادرشاه‌گمان میکنم که تنها باقیمانده‌شان اردلان‌های کلات باشند وبقیه بعداز مرگ نادر به‌سرزمین های غربی کشور بازگشتند[3].

اصطخری درقرن چهارم هجری ضمن توصیف کوهستان (قهستان) وطبسین دراقلیم خراسان آورده است‌که: «درمیان این شهرها ونواحی‌که شرح دادیم بیابانهای فراوانست، کُرد وخلج وگوسفندداران درآنجا نشینند.»[4]

ابن‌حوقل درصورة‌الارض درمورد همین ناحیه می‌گوید: «دربیابانهای میانه‌ی شهر و دیه‌ها اکراد و دامداران سکونت دارند.»[5]

کلاویخو نیزدرسفرنامه خود به‌وجود کردهای چادرنشین درخراسان اشاره‌کرده

---

۱ـ بیت درمورد جمشیدی‌های سرخس می‌گوید این طایفه درسال ۱۸۵۷ وسیله حشم‌السلطنه ازهرات به‌سرجام کوچانیده شده وسپس درسال ۱۸۸۵ درحدود ۱۵۰ خانوار آنان به‌پیکمر سرخس انتقال داده شدند. مدرک فوق.

۲ـ زابلی‌ها وبلوچ‌های سرخس هم حدود یکصد سال پیش براثر خشکسالی سیستان و بلوچستان به‌مرور به‌این منطقه کوچیدند.

۳ـ علاوه براینها نادرشاه در جمادی‌الآخر ۱۱۴۵ قمری طایفه زند را نیزکه حدود سیصد خانوار بودند و درمنطقه علیشکر و ملایر بسر می‌بردند به‌درگز تبعید کرد، لکن پس‌از مرگ نادر این تبعیدی‌ها به‌فرماندهی کریم‌خان زند به‌موطن خویش باز گشتند. نادرنامه ـ قدوسی ص ۲۲۸ ـ نیز نادر سه هزار خانوار افشار ارومی را درسال ۱۱۴۶ قمری از ارومیه به‌خراسان کوچانید که بدست همانها نیز به‌قتل رسید. رضاشاه نیز طایفه بیرانوند لرستان را به‌خراسان تبعید کردکه اینها نیز اکثرا درکویرهای خراسان مردند وبرخی بموطن خویش بازگشتند.

۴ـ اصطخری ص ۲۱۶.

۵ـ ابن‌حوقل ص ۱۸۰.

است[1]. (آقای دکتر یاپلی استاد دانشگاه مشهد که درمورد کردهای خراسان تحقیقات ارزنده‌ای به‌زبان فرانسه دارند، اظهار داشتند سرانجام موفق نشدم درمورد اظهار نظر کلاویخو به‌متن اصلی آن‌که به‌زبان اسپانیائی است دست یابم که معلوم شود وی کرد نوشته است یا لر. هرچندکه خود لر نیز شعبه‌ای از کرد است[2].

بهرحال از ریزه‌کاری‌هاکه بگذریم کار نگارنده برمحور کوچ بزرگ وتاریخی کردهای خراسان است که درسال ۱۰۰۷ به‌امر شاه‌عباس اول انجام گرفت. ازآن زمان تاکنون بیشتر آنها درخراسان شمالی اسکان یافته‌اند وتعدادکمی درحال کوچ‌نشینی‌اند که بزرگترین شاخه عشایری و دامداری خراسان را تشکیل میدهند.

ایلات کرمانج خراسان را میتوان به‌سه دسته تقسیم کرد.

۱ـ ایلاتی‌که کاملاً اسکان یافته‌اند مانند: شادیلو، کیوانلو، قراچورلو، صوفیانلو، شیخکانلو ... که بکلی تخته قاپو شده و به‌کوچ‌نشین معروف‌اند.

۲ـ ایلاتی‌که درحال نیم‌کوچی‌اند مانند: سیوکانلو، پیچرانلو، قرامانلو...که برخی ازآنها ساکن روستاها شده و درکنار کشاورزی به‌مختصر دامداری نیز اشتغال‌دارند

---

۱ـ بعضی نیز معتقدند اولین‌بار کردها وسیله تیمورلنگ به‌خراسان تبعید شدند وهمان فیروزکوئیهای افغانستان می‌باشند. دلیلشان هم گفته کلاویخو است‌که درپایان قرن هشتم هجری هنگام عبور از خراسان برای رسیدن به‌حضور تیمورلنگ، درمنطقه‌ی بین اسفراین و نیشابور از وجود الوار یا اکرادی خبرمیدهد که قسمت زیادی از مالیات تیمورلنگ را تأدیه میکرده‌اند وبیش‌از چهارصد سیاه چادر داشته‌اند که بقول او: «دراین چادرها قبیله‌ای بنام الواری (که کرد هستند) زندگی میکنند وهیچ مسکن و خانه‌ای ندارند جزاین چادرها وهرگز هم درشهر یا دهکده‌ای مسکن نمیکنند.» (سفرنامه کلاویخو ـ ترجمه مسعود رجب‌نیا ص ۱۸۶).

کلاویخو دربازگشت از سمرقند ونزد تیمور ازطریق ابیورد در اول ژانویه ۱۴۰۵ میلادی (۸۰۸ هـ) وارد قوچان شده و ازآن چنین یاد میکند: «اول ژانویه به‌شهری رسیدیم در آنسوی کوهستان‌که در دشتی واقع بود. این‌شهر خبوشان نام دارد و حصاری ندارد وآن پنجشنبه و جمعه درآنجا ماندیم. خبوشان نخستین شهر استان ماد است. شنبه سوم ژانویه براه افتادیم و ... پنجم ژانویه به‌جاجرم رسیدیم.» (سفرنامه کلاویخو ص ۲۰۷)

۲ـ مجله دانشکده ادبیات شماره ۳ـ۴ سال ۱۳۶۲ مقاله آقای دکتر یاپلی

وبرخی درحال کوچ‌اند .

۳ـ ایلاتی‌که هنوز مرحله تمام کوچی دارند مانند : ورانلو، رودکانلو، هیزولانلو وکاوانلو ... که اکثریت این ایلات هنوز کاملاً کوچی‌اند وتعدادکمی ازآنها ساکن‌شده‌اند.

ساختمان[1] ایل کرمانج خراسان هرمی‌شکل بوده ، بدین معنی‌که ایلخان در راس هرم قرار می‌گرفته وتمام ایل بیگی‌های ۳۲ گانـه زیرنظر مستقیم وی بودند . خان‌ها دربرابر ایل بیگی ویگ‌ها که هرکدام برتیره یا طایفه‌ای ریاست داشتند دربرابر خان مسؤول بودند وانضباط شدیدی دراین مورد حکمفرما بود . هر تیره ازچند توپه‌ر و هرتوپه‌ر از چند خانوار تشکیل میشدکه نسبشان به‌یك پدر ختم میگردید .

در روزگار گذشته حرکت‌های گرمسیر به‌سردسیر کردهای خراسان بطورافقی یعنی از شمال به‌جنوب صورت میگرفت‌که خط فاصل بین نیشابور و سبزوار یعنی مسیر راه‌آهن تهران ـ مشهد تا عشق‌آباد را دربرمیگرفت‌کـه دامنه شرقی آن در سرخس و دامنه غربی آن درخاك چندر درشمال گنبدکاوس بود . لکن پس‌از مرزبندی های تحمیلی روس درسال ۱۲۲۹ قمری‌که نتایجی را بدنبال آورد بویژه بعداز جنگ جهانی‌دوم یعنی سال ۱۳۲۳ خورشیدی بطورکلی خط سیرکردها دگرگون شدکه از مشرق به‌مغرب بصورت عمودی درآمد ، که یکسرآن درکرانه رود تزن درسرخس وسر دیگر ایل درمنطقه مراوه‌تپه تا پاسگاه چات درساحل دریای مازندران وشمال گنبد کاوس پیش میرفت . ایل قراچورلو با پیش‌آمدن چنین شرایطی اسکان یافت زیـرا منطقه آنها درغرب‌بجنورد بین سردسیر وگرمسیر قرارگرفته بود ونیازی به‌کوچ‌کردن نداشتند .

بنابراین‌مشاهده می‌شودکه ایلات کرمانج‌خراسان‌درگذشته سرزمین‌گسترده‌تری را جهت دامداری وتعلیف اغنام واحشام دراختیار داشتند وصدی‌هفتاد این مناطق

---

۱ـ ایل یك کلمه مغولی است‌که درایران جا افتاده است ، کردی آن رم می‌باشدکه اعراب زموم و برخی نیز زموم می‌گویند .

فسائی درتعریف ایلات فارس می‌گوید : « ایل مردمانی را گویندکه درتمام سال دربیابانها در چادرها زندگی کنند واز گرمسیرات به‌سردسیرات رحلةالشتاء والصیف نمایند » و درتعریف طایفه گوید : « طایفه قبیله‌ای را گویندکه از تیره‌های ایلات نباشد و دریك بلوك توقف نمایند، خواه در چادرهای سیاه و خواه در دهات زندگانی کنند » . ـ فسائی ج۲ ص ۳۳۰

غیرقابل کشت و در واقع آبگاه وعلفگاه ومرتع گوسفندان بود . گله‌های گاو وگوسفند وشتر واسب درسرتاسر نواحی خراسان پله وپراکنده بودند وهنگامی‌که ایل راه می‌افتاد منظره‌ای بس جالب وپرابهت به‌خود میگرفت .

اما امروزه تمام مزایای مذکور برای دامداران ازمیان رفته است بهمان نسبت که میدان فعالیت برای دامداری تنگترمیشود ازشمار کوچ‌نشینان و دامداران نیزکه خود یکی از ارکان مهم اقتصاد کشور بشمار می‌آیند کاسته گردیده ونتیجه این‌میشود که قیمت گوشت ازکیلوئی صد تومان نیز تجاوزکند، زیرا همه‌ساله عده زیادی از تولیدکنندگان به‌صف‌مصرف کنندگان می‌پیوندندوصفوف‌را طولانی‌تروفشرده‌ترمیسازند.

امروز درواقع چیزی بنام مرتع دراختیار کوچ‌نشینان نیست . زمینها یا تبدیل به‌مزارع کشاورزی شده‌اند یا براثر چرای بیرویه وفشار بیش‌از حد دام و ازبین‌رفتن جنگلها ولخت‌شدن‌کوهها دچار فرسایش گشته‌وقابلیت مرتعی‌خودرا از دست داده‌اند. کوهها بسبب نداشتن علف و ریشه علف دربرابر بارانهای‌سیل‌آسای بهاری تاب‌مقاومت خودرا ازدست میدهند وبوسیله جریانهای باریك آب باران شیار وکانالهای عمیقی در آنها وجود می‌آیدکه نه‌تنها علف درآن سبز نمیشود بلکه رفت وآمد گوسفندان را نیز درآن دچار مشکل میسازد . بسیاری از مناطق شمال خراسان مانند منطقه‌گاری خانگیران از سرخس وپارك تندوره وکوههای علی‌بولاغ درشمال قوچان ومنطقه کوهستانی‌گلیل درشمال شیروان تبدیل به‌پارك ملی ومنطقه قوروق‌گردیده‌اند[1]، بنابراین روز بروز بردام فشار وارد میشود و درنتیجه نبودن جای کافی مراتع موجود بیشتر تپداغ وسم‌کوب میشوندکه‌سال بعد هرگزعلف درآن سبز نمیشود، درمنطقه‌گرمسیری مراوه تپه وشمال گنبد نیز بویژه پس‌از انقلاب وسیله عده‌ای فرصت‌طلب قسمت زیادی از مراتع شخم‌زده شد واز بین رفت . بهانه‌جوئیهای بعضی‌از برادران ترکمن‌در این منطقه‌که درمواردی نیز دچار درگیری شد ، یکی دیگر از مشکلات دامداران کرد خراسان است .

---

۱ـ محیط زیست، بولتن اداره‌کل حفاظت محیط زیست خراسان ـ ص ۲۵ـ۲۱

نبودن آب آشامیدنی ، نبودن گندم وجو کافی در دسترس، نداشتن دارو ودوا و دکتر ودامپزشک، نداشتن مدارس عشایری وسرانجام نبودن سازمانی که عملا از عشایر حمایت کند ازجمله مشکلات گریبانگیر کوچنشینان ودامداران خراسان می‌باشد.

موقعیت کوچنشینی و جغرافیائی دوگروه کوچی وتیره کوچی درایستان خراسان وقسمتی از استان مازندران درشمال گنبدگاوس بگونه زیر است :

اول : **موقعیت سرحدی‌ها** که تیره کوچی‌اند ومسکونشان از غرب بهشرق می‌باشد.

۱ـ **زبدری‌ها** وخبرآبادی‌ها و رباطی‌ها و رغزانه‌ای‌ها که ازکردان شادلوهستند، لکن بهترکی سخن می‌گویند وکردی را زبان دوم خویش قرار داده‌اند. که تعداد ۱۵ گله گوسفند دارند - معروفترین آنها درچند سال پیش مرحوم دولت‌نظر خبرآبادی بود که مردی روشنفکر و آگاه بمسائل سیاسی ومذهبی واقتصادی و بسیار رئوف و مهمان‌نواز بود .

این مردمان در زمستان در دامنه‌ی جنوبی کوه‌نلو دراطراف پالورانه قشلاق می‌کنند . در زمستان سال ۱۳۳۹ بیشتر گوسفندان اینها براثر برف و سرمای شدید ونبودن آذوقه ازبین رفت و دره‌های پالورانه پراز استخوان گوسفند گردید، بگونه‌ای که سگ وگرگ ولاشخور نیز گوشت نمیخورد. تلفات سرخ قلعگی‌ها نیز در «پای‌دره» درشمال مراوه‌تپه بیشتراز اینها بودکه برخی بکلی نابود شدند وبا بفقر و بدبختی و گدائی افتادند .

۲ـ **قوشخانه‌ای‌ها** ـ که ازطوایف پراکنده‌اندوشامل‌خلوا چشمه‌ای‌ها وشنانی‌ها وبنگی قلعه‌ای‌ها میشود و حدود ۱۳ گله گوسفند دارند، تابستان را درکوهستانهای مرزی قوشخانه و زمستان را درشمال مراوه‌تپه درمنطقه «هه‌جیی» بین دادلی‌قزوین وباشاپولی فرود می‌آیند . سرشناسان آنها عبارتند از : حاج سعادنقلی وحاج عزیزالله وحاج آزاد ، وحاج اعلمویردی وحاج امان‌الله وکدخدا شاهوبردی .

۳ـ **جبرستانی‌ها** که از کردهای میلانلو و غیره‌اند ۱۲ گله گوسفند دارند و معروفترین آنها ستارخان و محبت‌خان وحاج محمد می‌باشند . تابستانها درکوههای مرزی جبرستان و زمستانها در « هفت‌چال » بین مراوه و نارلی فرود می‌آیند .

۴ـ **یچرانلو**ها که شامل نامانلوها، تورانلوها ، زیندنیلوها می‌باشد و ۴۷ گله

گوسفند دارند . بردری[1]ها معمولاً در زمستان به‌درگز میروندکه هشت گله گوسفند دارند و درتابستان به‌کوههای مرزی بردر درنزدیکی باجگیران می‌آیند. بقیه بیچرانلوها درتابستان در دره‌ی گیکانلوکه امروز به‌بیچرانلو معروف است در رشته کوههای گولیل فرود می‌آیند و بهترین مراتع را در اختیار دارند ، در زمستان به «هه‌جی» می‌روند و درمیهمان تاپمه‌س وپسته‌لی و آی‌ته‌مور ونالی قیمیش فرود می‌آیندکه درشمال مراوه تپه است . معروف‌ترین آنها حاج حیدرعلی است .

د ـ **سیوکانلو**ها که شامل اوغازیها ، کهنه اوغازیها ، بوانلوها واولاشلوهامیشود.

اوغازی چهارگله گوسفند دارندکه تابستان را درکوههای آرموتلی، پیر، قشمار چینگه[2] و زیلان فرود می‌آیند که ازنظر مرتع درمضیقه نیستند ، زیرا بقیه اوغازیها گوسفندانشان را به‌قصابیها فروختند .

این‌ها زمستانها را در دره‌ی جرگلان دراطراف حصارچه ونیز درمنطقه‌ی هه‌جی دراطراف چاه بیلان وآب دوچنگ و دادلی قزوین فرود می‌آیند ، معروف‌ترینشان جهانگیر مصرزاده، نورعلی شجاعی، محمدعلی شجاعی، غضنفر مصرزاده ، امیر اسماعیلی، چپیر حاجی‌زاده وشیرزاد منصوری هستند .

کهنه اوغازی‌ها نیز سه‌گله گوسفند دارندکه تابستان را درکوه بالاخانه و دره‌ی

---

۱ـ بردر Bardar یکی‌از مهمترین روستاهای بیچرانلو است‌که درنوار مرز ایران و روس قراردارد، ونام سابق آن « ته‌لی، وه‌لی » یعنی قلعه‌ی ولی بوده است .

۲ـ قشمار چینگه Qashmar Chinga از بلندترین قله‌های رشته‌کوه زیلان بین اولاز وباجگیران قرار داردکه قله‌ای مخروطی و زیبا است‌که از فراز آن روشنائی چراغ برقهای عشق‌آباد روس درشب‌مشاهده میشود تا مرز سه فرسنگ فاصله دارد ، یکی‌از مهمترین به‌رقندیل بهمن‌های خراسان در دامنه‌ی همین قله‌ی مخروطی قراردارد که درتمام تابستان چادرنشینان از آب برف انباشته شده در آنجا استفاده میکنند ، درآخرتابستان بسبب‌سردی هوا که برف آب نمیشود برف را تکّه تکّه بریده و روی آن بوته‌ی‌گون کش میزنند تا تبدیل به‌آب گردد ، سرانجام در اواخر مرداد برف تبدیل به‌کرمهای سفید میگرددکه درکوه راه میافتند ، دراین زمان چادرنشینها تمام برف موجود را آتش میزنند ومحل آنرا برای جمع‌شدن برف تازه آماده میسازند ، ازاین بهمن هرسال هزاران گوسفند وشتر واسب وآهو ودیگر حیوانات وحشی استفاده میکنند وغیر ازآن هیچگونه منبع آبی درآن نزدیکی وجود ندارد .

باسر بین دوربادام وگهنه اوغازاند و زمستانها درجرگلان هستند . بین «ایری قایه» و «بچه‌دره» .

اولاشلوها که دوگله دارند، یکی زیر نظر نورعلی جعفری‌که تابستانها دراندای دره‌ی اولاشلو است ودیگری زیر نظر دولت‌نظر رشیدی‌که در آرموتلی درمنطقه‌ی شیطانلی وگاله‌واس می‌باشند . در زمستان نیز شریانین‌تر از نارلی فرود می‌آیند .

بوانلوها که ۱۶ گله گوسفند دارند، تابستان را دراطراف بوانلو وکوه زکریا[1] و دره‌ی بردر وکوه گولیل فرود می‌آیند و زمستان‌را درشمال مراوه بین قهره قواع و نارلی و دوچنگ وابوساری‌پراکنده میشوند . معروفترین‌آنها عطا محمد نادری، همراه علی پهلوان ونادرقلی سرقبور ومرتضی‌خان و مردانی‌ها می‌باشند .

۶ــ **فاجکانلو**ها که حدود دویست خانواری از آنها درحال کوچ‌نشینی‌اند وحدود ۲۰ گله گوسفند دارندکه زمستانها را درسرخس و درگز وبرخی نیزدرمراوه‌تپه‌اند و درتابستانها درکوههای شمال شرقی قوچان بین محله‌های بیجرانلو و بربوانلو در کوه هزار مسجد فرود می‌آیند .

۷ــ **بربوانلو**هاکه درنواحی بین کلات و درگز وسرخس وشمال مشهد قشلاق و ییلاق دارند و حدود ۱۵ گله گوسفند دارند، بیشترآنها درمشهد خانه و زندگی دارند و ازنظر اقتصادی در وضعیت بهتری هستند، درحال حاضر سرشناس‌ترین آنها حاج اسماعیل پسر حاج قربانخان بربوانلو است .

دوم : **موقعیت تمام کوچی‌ها** یا قرامانی ، که گفته شد این دسته از دامداران خانه و زندگی وسرپناهی درهیچ محل ندارند وخانه بدوش و آواره‌ی دشت وبیابان می‌باشند وبسبب نداشتن‌آبگاه وعلفگاه بویژه درفصول‌بهار و تابستان درمضیقه و تنگنا می‌باشند و عبارتند از :

---

۱ــ این‌کوه را به‌این خاطر «جبای زکریا» می‌نامندکه معتقدند زکریا پیغمبر را درآنجا درمیان درخت اره کرده‌اند . نوعی درخت جنگلی معروف به « دارگه‌لیز » نیز هست‌که پوسته‌اش مانند اره می‌باشد و گلهای زرد میدهد گردها آنرا حرام میدانند ومی‌گویند شیطان بمپوسته این درخت نگاه کرد و آنرا به‌آهکر داد تا از روی آن اره را ساخت و زکریا را درمیان درخت اره کرد . نگاه کنید به‌قصص‌الانبیاء شرح حال زکریا پیغمبر .

۱ـ **باچوانلوها** که برخی ازآنها هنوز درحال کوچ‌اند و در دومنطقه‌ی قوچان واسفراین گله‌داری می‌کنند. یا چوانلوهای اطراف قوچان ۱٤ گله گوسفند دارند و بزرگانشان‌حاج موسی‌الرضا وحاج نوروز محمد وحاج غلامرضاوحاج سلیمان‌می‌باشند. تابستانها درکوههای عمارت وهزار مسجد درشمال قوچان واطراف دولتخانه‌اند و زمستان‌ها در دشت کوران وآق‌توقه درشمال شرقی گنبدکاوس.

باچوانلو[1]های حوضه‌ی اسفراین نیز برخی در زمستان بمراوه‌تپه و برخی به‌اطراف دشت تاقی وکویر سبزوار میروند. نورمحمد علیزاده باچیانلو را نیز در تابستان جاری ( ٦۳/٤/٤ ) در آرموتلی درمیان هیزولانلوها دیدم.

۲ـ **تویکانلوها** که گفته شد درهمه‌جای خراسان شمالی پراکنده‌اند و در دو حوضه‌ی شرقی وغربی قشلاق وییلاق میکنند و ۱٤٥ گله گوسفند دارند. تعداد ۹ گله ازآنها درتابستان درکوه آرموتلی نزدیك روستای شیخکانلو فرود می‌آیند که رهبرانشان عزیز تویکانلو و سعادتقلی تویکانلو می‌باشند. عبدالله تویکانلو نیز درمیان هیزولانلوها بود، بقیه درکوههای کلید روبیتالود بین سرخس و نیشابور و سبزوار قشلاق وییلاق دارند.

---

۱ـ درمورد باچوانلوها درجلد اول به‌تفصیل سخن گفته شدکه در روزگار نادر شهرت و اعتباری داشته و مهمترین سران آنهاشکرسلطان باچوانلواز امضاءکنندگان عهدنامه‌ی پادشاهی نادر در دشت مغان بود. تعداد زیادی از نمایندگان‌ایرانی که دردشت مغان حضور یافتند وسلسله صفوی‌راخلع ونادررا به‌پادشاهی برگزیدندازگردان خراسان‌بودندکه متأسفانه‌سبب‌موریانه‌خوردشدن این‌عهدنامه‌نام‌همگی آنها قابل‌خواندن‌نیست وآنهائیکه نامشان برای نگارنده قابل درك وخواندن است عبارتنداز سام‌بیگ رئیس کردان خراسان که بعنوان فرمانده قشون خراسان و نماینده‌ی این استان بعداز ابراهیم‌خان برادر نادر در دشت‌مغان به‌حضور نادر باریافت و سلطنت اورا تبریك گفت. دیگر حسن‌بیگ وکیل قراجورلو و مصطفی‌بیگ کیوانلو و توجه‌خان شیخوانلو ( فاتح بصره ) وحاجی‌خان‌حسن‌کانلو ( فاتح دهلی ) وبهبودخان بریوانلو و محمدرضا خان بیاکوهی و علیقلی‌بیگ وکیل قوشخانه وعلی‌بیگ ایبوردی بودند.

از کردهای زنگنه نیز محمدرضابیگ زنگنه و عبدالباقی زنگنه دراین عهدنامه تامشان بچشم میخورد.

سرداراتی از ایلات وطوایف دیگر ـ میرتیما ص ۳۹

نادرنامه قدوسی ـ ص ۲۹۱

یادداشتهای ابراهام گاتولی‌گوس خلیفه اعظم ارامنه ـ ترجمه سیمآ. ص۲۱ـ۲۲

۳ـ **روتان‌لو**ها، که گفته شد یك زندگی عصر حجری دارند وازهمه بدبخت‌تراند وبهمین جهت به‌روتان یعنی برهنگان معروف شده‌اند . بیشترشان درشیروان اسکان یافته‌اند . بقیه ۱۲ گله گوسفند دارند،که تابستان را درکوه آرموتلی دراطراف‌روستای حمزکانلو هستند و زمستان را در دشت کوران وساحل رودخانه‌ی سمار (اترك) فرود می‌آیند. بزرگانشان‌بابامحمد، حاج حجی‌محمد، ومجید و رشید وتیمور وحاج‌بازرگان و حاج فرج می‌باشند .

٤ـ **کاویان‌لو**[1]: معروف به‌کاوانلو که ۲۰ گله‌گوسفنددارند. معروف‌ترینشان‌حاج‌کرم مولوی‌است وازدیگرمشاهیرآنان درامرگله‌داری حاج‌محمدخان وحاج‌حیدرعلی شگفته‌و حاج‌مصرخان وحاج‌فرهاد وحاج‌اسدالله وحاج‌قربان محمد وخانلر کاوانلو هستند که‌هر کدام چند هزار گوسفند دارند . تابستان را در رشته کوههای آرموتلی وکیسمار و اطراف اسپچیر می‌باشند و زمستان را درشمال شرقی‌گنبد درنواحی کوران واق‌توقه و ابوساری فرود می‌آیند .

٥ـ **شرانلو**ها که حدود ۱۲ گله گوسفند دارند، تابستان دراطراف دولتخانه در شمال قوچان و زمستان در نارلی وکوران هستند .

٦ـ **قرامانلو**ها که‌مایوانلووئیگانلو و شادکانلو و هشت مه‌رخیی‌ها از طوایف آن می‌باشند در دامنه کوه شاهجهان واطراف‌شیروان هستند . وچهار گله از قرامانلوها که متعلق به‌امام‌ویردی پهلوان‌زاده و برادرانش و قربانعلی و مختار و بیرخان قرامانلو ونیز نوروزعلی نوروزی و برادرانش محمد و رمضان قرامانلو می‌باشند درتابستان در کوه آرموتلی روبروی حمزکانلو درتخت ئه‌سمه‌ر بودند (٦٣/٤/٤) در زمستان نیز در شمال مراو،تپه و قافلان دره می‌باشند .

۷ـ **گولیان**ها که دراطراف بجنورد و رشته کوههای آلاداغ هستند و زمستان را به‌مراه‌تپه وساحل رودخانه اترك میروند .

۸ـ**ورانلو**ها که تابستان را در رشته کوه بینالود دراطراف اخلومد بسر می‌برند و زمستان را درسرخس می‌گذرانند و ۱٤۰ گله گوسفند دارند، رئیس ایل و رهبرشان حاج اردشیر ورانلو می‌باشد .

---

۱ـ مجله دانشکده ادبیات مشهد شماره ٤ـ۳ سال ۱۳٦۳ مقاله آقای دکتر پاپلی ص ٥٦۷ .

۹ـ **هیزولان‌لوها** که معروف به‌کوهستانی‌اند و ۱۵ گله گوسفند دارندکه برخی درسرخس و رادکان وبرخی درکوه کیسمار وآرموتلی[1] ومراوه‌تپه قشلاق وییلاق می‌نمایند . مرحوم خداداد کوهستانی رئیس ایل هیزول بود ، این‌زمان محمدخان کوهستانی است . نیز آقای عزت‌الله کوهستانی‌که درقدیرآباد سه‌کیلومتری رادکان به‌کار کشاورزی و دامداری اشتغال دارد وی پنج برادر داردکه فرزندان مرحوم خان محمد کوهستانی‌اند .

این بود اشاره‌ای به‌وضعیت کوچ‌نشینان کورمانج خراسان‌که دولتهای گذشته کوچکترین توجهی به‌وضع زندگی آنها نداشته‌اند . اینها فقط به‌امید خدا ومتکی به موهبت‌های طبیعت هستند. اگر باران کافی وهوای مساعد باشد نسبتاً درآسایش هستند واگر خشکسالی باشد وبقول سعدی :

« اگر باران به‌کوهستان نبارد  به‌سالی دجله گردد خشک روی »

بیچاره وسرگردان میگردند ، درکشورهای پیشرفته مانند امریکا ، تشکیلات عشایری برای این‌گروه مردم زحمتکش فراهم گردیده و فرزندانشان باهزینه‌های سنگین‌دولت

---

۱ـ ضیع‌الدوله درمورد آرموتلی میگوید : « درطرف دست چپ راه [شیروان به‌قوچان] که شمال باشد یک رشته‌کوه تا محاذی [قلعه‌ی] برگز [بروزن درگز] کشیده شده است‌که آنرا آرموتلو گویند واصل آن امروذلو می‌باشد » ـ ص ۱۴۷ مطلع‌الشمس. اما این زمان به‌قسمت خاصی ازاین کوهستان که در دامنه‌ای شمالی قله‌ی کیسمارو بالاسر اوغاز قرار دارد آرموتلی گفته میشودکه دارای چشمه‌های زلال وفوق‌العاده سرد است ومراتع و مزارع خوبی داردکه متعلق به‌روستاهای اوغاز وکهنه اوغاز و خیرکانلو است . آنچه سهم اوغازی‌هاست ، دوچشمه‌ی سرد ومعروف فاطمه خانم ویگان درآن قرار داردکه درابتدا وانتهای اولنگه‌یگان می‌باشد بین چهار طایفه‌ی اوغازی یعنی یگان (یگ‌ها) وکانی‌مه‌شکان وئولیکان وقراشاتان مشاع می‌باشد می‌گویند در زمان تهماسب دوم ئولیکان‌لوها از مهمترین گله‌دارها بودند وسراستون‌های چادر رهبر آنها از طلا بوده ، وقتی شاه‌تهماسب درقوچان بود واین خبر را شنید بقصد تصاحب آن طلاها به آرموتلی رفت، رهبر آنهاکه جریان را دریافته بود سراستونهای طلا را عوض کرده وبجای آنها سراستون برنجی گذاشته بود وبه‌شاه تهماسب‌گفته بودکه گزارش خلاف به‌عرض رسانده‌اند وبدین‌ترتیب چیزی نصیب شاه نشده بود، ازآن زمان رهبر ئولیکانلوها که شاه به‌چادرش آمده بود معروف به‌شاه گلدی شدکه این اسم هنوز درمیان این تیره‌ی ساکن در اوغاز رایج و معمول است .

درمدارس عشایری‌که از پرخرج‌ترین مدارس امریکا است تحصیل می‌کند.[۹]

در سال ۱۳۲۹ که آقای دکتر محمد مکری رئیس اداره ایلات وعشایر ایران باصوابدید آقای مسعودکیهان وزیر فرهنگ وقت قصد داشت خدمتی درجهت بهبود زندگی عشایر بردارد یك گردهم‌آیی از سران ایلات وعشایر درتهران تشکیل داد که همزمان با تشییع جنازه‌ی رضاشاه درتهران (۱۳۲۹/۲/۱۷) بود، که بیشتر اوقات آنها صرف امور تبلیغی و بهره‌برداری سیاسی گردید. بعدا که رژیم شاه به‌اهمیت این گردهم‌هائی سران‌ایلات پی‌برد وبرای‌خود احساس‌خطرکرد، ازادامه‌ی‌کارآن‌جلوگیری نمود. دراین گردهم‌آئی عده‌ای از سران کرد خراسان ودیگر عشایر این استان‌شرکت داشتند.[۳]

همانطورکه گذشت این سمینار نیز بیشتر جنبه‌ی تشریفاتی و تبلیغاتی داشت و نتوانست برای عشایر محروم و زحمتکش ایران نتیجه‌ی مثبتی دربرداشته باشد. از آنجاکه همیشه ضعیف پامال است کسی درفکر این آوارگان در دشت وبیابان وکوه و صحرا نبود. چه‌کسی میتوانست بفهمدکه زن کورمانج چادرنشین در دامنه‌ی کوه پر برف ته‌لو درمیان برف وبوران درحالیکه ازگمرکش کوه بالا میرفت وضع حمل‌کند و بچه‌اش را سرما خشك نماید؟

چه‌کسی میتوانست بفهمد مامورین زاندارمری و مرزبانی پیش‌از سال ۱۳۴۰ چگونه این خانه‌بدوشان را غارت وشکنجه میکردند؟[۴] چه‌کسی میتوانست بفهمد که

---

۱- تشریه آموزش و پرورش خراسان - شماره ۲ و۴ سال ۱۳۴۹- گزارش آقای شهروان مدیرکل آموزش و پرورش خراسان بمحضر فرح رویارسای وزیر فرهنگ ص ۱۸

۲- رؤسای عشایر خراسان دراین سمینار عبارت بودند از آقایان: منوچهر شادلو ، تاج محمدخان بادلانلو ( سطوت‌الملك ) و میرزا محمود ( صارم‌الملك ) باجبانلو، سلیمان‌خان روشنی زنفرانلو به‌نمایندگی ایل میلانلوی اسفراین، علیخان بیجرانلو - امیرحسین‌خان نکهبان شیروانی ( شیخ امیرلو ) و رضاخان فرهادی تونکانلو و ازترکمانان گوکلان مرحوم نوردی‌خان وازاعراب خراسان محمدرضا خزاعی سرخسی و اسدالله‌خان بلوچ واز ایل خلوری ابربری مرتضی عظیمی ومحمدخان قرائی و ازایل تیموری امیرتیمور کلالی. - بادبود اجتماع سران ایلات وعشایر درتهران - محمد مکری ص ۸۲

۳- درجلد چهارم دراین مورد بیشتر سخن خواهیم گفت.

عشایر جنوب خراسان بویژه برادران قاینی درسالهای ۵۰-۱۳۴۹ به‌چه مصیبت و بدبختی دچار شدند و درفصل بهار وتابستان بخاطر نیامدن باران ونبودن علف همه‌چیزشان را ازدست دادند .

چه‌کسی ازکاخ‌نشینان میتوانست بفهمد برکوخ‌نشینان چه‌میگذرد وآنهااز آبهای گل‌لود وکثیف وگندیده برای آشامیدن استفاده میکنند وهمگی به‌امراض وبا وحصبه وکرم معده گرفتار می‌آیند ؟

چه‌کسی میدانست همه‌ساله عده‌ای ازاین مردم بی‌پناه براثر مارزدگی وعقرب‌زدگی جان خودرا ازدست میدهند ؟

چه‌کسی میتوانست بفهمدکه زنان عشایر بسبب سختی‌کار و معیشت در جوانی پیر وفرسوده میشوند و براثر چه‌بسا اولین زایمان بخاطر عدم دسترس به‌دارو و پزشك جان خودرا از دست میدهند ؟

چه‌کسی میتوانست بفهمدکه در زمستان سال ۱۳۳۹ برکردهای چادرنشین خراسان چه گذشت ؟ وچگونه هنگامی‌که میش وضع حمل میکرد ، خودش ازبیحالی می‌افتاد میمرد وناچار سربره‌اش را نیز همانجا می‌بریدند وپیش سگ می‌انداختندکه سگ هم بااکراه آنرا میخورد .

چه‌کسی ازکاخ‌نشینهای تهران میتوانست بفهمدکه وقتی گوسفندان سرشان را روی زمین میگذاشتند وحرکت نمیکردند برصاحبانشان چه میگذشت ، آیا کسی غیر ازمن بدبخت وبینوا برفقر وبدبختی اینها نگریست ؟ خیر . فقط من بودم‌که بربیچارگی خود وآنان شعر میگفتم . زیرا غیراز شعر گفتن کاری ازمن ساخته نبود که به ناچار روبه‌کوهساران و دشتهای ترکمن صحرا کرده فریاد برمیداشتم‌که :

۱- و ابلانه[1] ، وابلانه  لاشی میبان یوو خه‌رمانه
خادیی یوونه سه‌رگه‌ردانه .

---

۱- بیلانه کالی‌مانی، تیری قایه، جرگلان از محل‌های قشلاق چادرنشینان درترکمن صحرا وشمال بجنورد می‌باشد .

۵- برگردان ترانه‌ها :

۱- این بلانه، این بلانه  جسد میش‌ها رویهم خرمن شده  صاحبانشان سرگردان شده‌اند .

۲ـ کالی[2] مانیی، کالی مانیی  که س خه‌وه‌ری‌مه هیلنانیی

مبیان مالی خادیان دانیی

۳ـ ئیری قه‌یه[3]، ئیری قه‌یه  زه وال هاتیه سه‌وا مه‌یه

نه‌مه بینجه، نه‌کو جه‌یه

۴ـ جه‌رگه[4] لانه، جه‌رگه لانه  له سه‌رکور مبینج بوو توو فانه

نه‌یه‌زما، نه‌هه سپ ومانه

## تیره‌هائی دیگر از کورمانج زعفرانلو

تفکیک‌کردن ومشخص‌کردن تیره‌های کرمانج خراسان باایلات آن‌که درحدود دوهزار روستا وشش شهرستان شمالی خراسان‌که از گنبدکاوس تا سرخس واز خط راه‌آهن درجنوب تا باجگیران شهر مرزی درشمال را دربر می‌گیرد کار سهل‌وآسانی نیست.

سرتیپ رزم‌آرا با تدوین فرهنگ جغرافیای ایران ـ استان خراسان، و آقای شاکری با تالیف جغرافیای تاریخی قوچان وآقای ابوالفضل قاسمی وآقای لارودی و اخیرا آقای میرنیا با تالیف‌کتبی‌سودمند گام‌هائیرا درمعرفی‌وشناسائی‌برخی‌ازایلات وطوایف کرمانج برداشته‌اند ومقدم‌تر براین آثار باید از سفرنامه‌های ناصرالدینشاه به‌خراسان‌نام بردکه جدا خدمت‌ارزنده‌ای‌دراین رابطه‌ارائه داشته ومؤلف‌مطلع‌الشمس نیزکمک شایانی دراین رهگذر نموده ونیز برخی‌از مقالات وآمارنامه‌ها و گزارشات پراکنده دراین مورد درمطبوعات منتشر شده است، لکن هیچکدام از اینها کافی‌نبوده است. نگارنده باصرف مدت ۱۲ سال از بهترین ایام عمرم بطور مداوم درمورد گردآوری اسامی ومشخصات ایلات و تیره‌های کرمانج رنج برده‌ام و بسیاری از اسناد و

---

۲ـ ای‌کال مانی، ای کال مانی  کسی‌خبر مارا نگرفت  میش‌ها صاحبانشان‌را خانه‌خراب کردند

۳ـ ئیری‌قه‌یه، ئیری‌قه‌یه  برای ما زوال آمده  نه مارا دوقه علف است ونه‌جو

۴ـ جرگلان‌است، جرگلان است  برسر کورمانج توفان‌شده  نه‌گوسفند مانده ونه‌اسب‌ونه‌دیان

همه‌چیز از دست رفت و من نیز کوله‌پشتی خودرا بستم و راهی شهرها شدم و اندوه هم‌میهنان و برادران و خواهران‌محروم همی خورم‌که بقول سعدی:

من از بینوائی نیم روی زرد  غم بینوایان رخم زرد کرد

قباله‌ها را که در خانواده‌های معروف کرمانج بوده است بررسی کرده‌ام و بسیاری از تیره‌های کرمانج خراسان را از روی آنها استخراج و بررسی نموده مورد تحقیق قرار داده‌ام - بااینحال، کار هنوز ناقص است و درحدی بسیار بالین و ابتدائی، مگراینکه خواهران و برادران کرمانج حرکتی وتحولی یابند ومرا دراین رهگذر یاری دهند و آنچه را از پیران و سالخوردگان و درگذشتگان شنیده‌اند برایم بنویسند و بفرستند وآنچه سند وقباله دارند فتوکپی آنرا ارسال دارند، تا روی آنها کارکنم وبه‌استخراج نکات آنها پردازم . درغیراینصورت ادامه‌ی این‌کار برای یکنفر واقعا غیر مقدور و طاقت‌فرساست . عکس‌ها واحکام واسناد و قباله‌هائی‌که فرستاده شود پس‌از بهره ـ برداری با ذکر نام فرستندگان آن، عینا به‌صاحبانشان برگردانده میشود .

کاری‌که من شروع‌کردم بسیار دیر بود زیرا مطلعین وسالخوردگان آگاه به‌مسائل ایلات وطوایف ارمیان رفته و در دل خاك تیره خفته‌اند وقسمت مهمی‌از تاریخ و فرهنگ مارا بامرگ خویش دردل خاك مدفون ساخته‌اند . متاسفانه بااینکه سران کرمانج درطول چهارقرن اخیر درخراسان مالك وفعال مایشاء بوده‌اند، کوچکترین بینش فرهنگی نداشته و به‌چیزی جزمیدان جنگ ونبرد نیندیشیده‌اند ونتوانسته‌اند تاریخ وفرهنگ بربارکرمانج را تهیه وتدوین نمایند .

از دیگران نمیشود گله وشکایت‌کرد . لکن از امیرحسین‌خان شجاع‌الدوله‌الخانی خراسان میتوان انتقاد نمود که چرا این‌کار را نکرده است . بااینکه چند نفر مترجم ومنشی داشته وبویژه درسالهای اخر عمرکه جنگ وبیکاری درمیان نبوده و فراغت خاطر داشته است .

آنچه راکه تاآن زمان نیز درخزانه‌ی امیرحسین‌خان از قرنها پیش جمع‌آوری شده بود براثر زلزله‌ی ۱۳۱۲ قمری فوجان ازبین رفت وآنچه ماند به‌دست اولاد بی‌کفایت ونالایق امیرحسین‌خان افتاد که‌همه را خرج مشروب و وافور کردند وتمام اسناد و جواهرات وآثار عتیقه را به‌قیمت ناچیزی نقله نموده همچون خوره ونلای ناگهانی به‌جان این آثار ارزنده افتاد، تمام را از سوراخ حقه‌ی وافور گذراندند وبا بطری مشروبی خریدند واز جنجره‌ی خویش سرازیر ساختند و تیشه را به‌ریشه‌ی خود وایل عظیم زعفرانلو زدند، زیرا عقل ودرك اجتماعی‌نداشتند و نتوانستند پابه‌پای زمان پیش بروند ودر خدمت مردم قرارگیرند، بهمین‌جهت هم نابود شدند وجزبدنامی

چیزی نصیبشان نگردید .

بنابراین آنچه‌که مرا امیدوار کرده کمك واعانت نسل حاضر است‌که باید دراین رهگذر فداکاری بیشتری به‌خرج دهند واسناد و مدارك موجود درمیان انبارها و زیرزمینی‌ها را از نابودی نجات بخشند .

اینك به‌ذکر برخی از طوایف‌که انتساب آنها به‌یکی‌از ایلات مورد تردید است و یا تاکنون گمنام مانده‌اند مبادرت میگردد .

۱ــ **افشرانلو** : که دراین اواخر نیزجزو ایل هیوه‌دانلو و زیرنظر حبیب‌الله‌خان ناصرلشکر اداره میشد .

۲ــ **اودکانلو** : که در روستاهای قوشخانه و اودکانلو و قه‌رجقه‌ی تودکانلو در دهستان خرق۵۶ کیلومتری‌باختری قوچان سکونت دارند .

۳ــ **اولاشلو** : معروف به «ئولاشان» در دهستان اوغاز جزو ایل سیوکانلو بشمار آمده‌اند و درحدود ۴۰۰ نفر می‌باشند . مرکز اولیه‌ی آنها کردستان ترکیه درمنطقه سیواس بوده‌که با سیوکانلو همسایه بوده‌اند . اولیاء چلبی درسفرنامه خود از شهر «ئولاش» نام می‌برد‌که[1] درمیان برف وسرما درچهارمین روز مسافرتش به‌آنجا وارد شده‌است واولاشلوها منسوب به‌آن شهراند . اولاشلوها بدون اینکه بدانند برروی خرابه‌های یك شهرباستانی درخراسان روستای خودرا بنا نهادندکه بعدها طلا و جواهرات واشیاء عتیقه‌ی فراوانی از حفاریهای آن بدست آمدکه هنوز نیزادامه[2] دارد این‌شهر تا زمان سلجوقیان آباد واز تمدنی عالی برخوردار بوده کـه احتمالاً وسیله

---

۱ــ « روزی چوارم [ از ] هیفی جمعه‌دین سالا۱۰۶۵ [ ] له سیواس ده‌رد چوبن‌بغره وخورده‌لات له‌بردەکه پەرینەوه وبەجموت سەعات هاتینه شاروکه‌ی ئولاش ... » سیاحتنامه اولیاچه‌لبی ص ۹ .

۲ــ نگارنده بسیار کوشیدکه وزارت فرهنگ وهنر سابق نسبت به‌جلوگیری ازحفاریهای بی‌رویه ایل‌های اولاشلو اقدام نماید ، لکن این‌توجهی مسؤولین اداره باستانشناسی خراسان مانع انجام این امرشد و وسایل فوق‌العاده ارزشمندی از قبیل مجسمه‌های حیوانات و ظروف مفرغی کشف وبه‌های ناچیز در بازارهای تهران و مشهد بفروش رسید . هنوز هم پیشنهاد می‌کنم که اگر دولت دراین‌زمینه گام مثبتی بردارد و حفاری اولاشلو را روی اصول صحیحی انجام دهد ، بدون شك آثار ارزنده‌ای مکشوف خواهد شدکه درشناسائی سابقه این شهرباستانی کمك خواهد کرد .

مغول ویران شده .

٤ـ بادخوران‌لو : در روستای بادخور با جمعیتی درحدود ۷۰۰ نفر درشمال قوچان اسکان دارند .

٥ـ **به‌رزانلو** : ازکردان بارزانی هستندکه درکلات نادری وقوچان ونیز دربجنورد در روستاهای کیسه بابر وحیدرآباد و به‌رزانلو سکونت دارند و ناصرالدینشاه در سفرنامه خود به‌خراسان درسال ۱۳۰۰ درجلگه « نه‌وه‌ر » ازآنها نام برده است . ص ۱۰۹ سفرنامه

٦ـ **بورزلانلو** : در دوروستابهمین‌نام دردهستان‌مرزی قوشخانه ونیز درروستای بورزل‌آباد برسرراه شیروان قوچان اسکان دارند و روبهمرفته بیش‌از یکهزار نفر جمعیت دارند . برخی نیز دربخش چگنه درروستای بورسلان‌که دگرگون شده‌ی‌برزلان است سکونت دارند .

۷ـ **تورسانلو** : که بیش‌از یکهزار خانوار هستند درمنطقه‌ی چناران مشهد، معلوم نیست‌که جزوایل کیوانلو بوده‌اند یا شیخوانلو . زیرا این دوایل بزرگ درچناران و رادکان استقرار یافته‌اند . درکلات نیز برخی از ترسانلوها ساکن‌اند .

۸ـ **پتکانلو** (بتکانلو) Petecanlo . از روستاهای گلیان درشیروان .

۹ـ **پرتکانلو** Pertecanlo . که منسوب‌اند به‌عشیره‌ی بزرگ پرتک .

۱۰ـ **پرکان‌لو** Percanlo دراسفراین وقوچان پراکنده‌اند .

۱۱ـ **پیران‌لو** : در دهستان مزرج قوچان باجمعیتی درحدود ۲۰۰ نفر اسکان دارند . مردوخ می‌گوید : « پیران قریب ششصد خانواری هستند درشمال (رانیه) و اطراف ساوجبلاغ مکری (مهاباد) . جزو بلباس‌اند » .

ونیز درصفحه ۹۲ می‌گوید : پیران یکی‌از سه تیره‌ی معروف دیزه هستندکه شش هزار خانوار جمعیت داشته و درمحال هولیر (اربیل) اسکان دارند .

۱۲ـ **پیره‌وه‌دانلو** : در روستائی بهمین‌نام جزو ایل بیچرانلو بحساب آمده‌اند .

۱۳ـ **جافکانلو**:که حکومت‌آنها درسالهای‌اخیرزیرنظرحبیب‌الله‌هیوه‌دانلوبود.اینها بقایائی ازایل بزرگ جاف‌هستند. ایل جاف از مهمترین ایلات کرد است‌که در اوایل قرن اخیر حدود چهل هزار خانوار جمعیت داشت واخیرا ازهم پاشیده شده است و

بیشتر درجوانرود کرمانشاهان سکونت دارند، برخی نیز در کردستان عراق هستند».[1]

آقای حسن جاف دارای درجه‌ی دکترا در فرهنگ و تمدن اسلامی تحقیقات ارزنده‌ای درمورد ایل جاف تحت عنوان «تحقیقی درمورد یک طایفه ناشناخته ایرانی» درمجله بررسیهای تاریخی شماره ۲ سال سیزدهم (خرداد ۱۳۵۷) از صفحه ۲۸۹ تا ۳۰۰ آورده است که نظر خوانندگان عزیز و پژوهندگان را به این مدرک و نیز مروج الذهب مسعودی و نیز الکامل ابن اثیر و همچنین به «جاوان القبیله الکردیه ... تالیف الدکتور مصطفی جواد ـ مطبعة الجمع العلمی الکردی ـ بغداد ـ سال ۱۹۷۳ ص ۱۰، ارجاع میدهم.

محمد باقر پهلوان خاخیانلو که اسب وشتر برگردن خود سوار میکرد و فرسنگها راه می‌برد.

۱۴ـ **چه‌وزانلو**: در روستائی بهمین نام با جمعیتی درحدود ۸۰۰ نفر درشمال قوچان اسکان دارند واحتمالا از تیره‌ی جوزه‌کان منطقه‌ی موصل‌اند که مسعودی در مروج الذهب و نیز مردوخ به‌آن اشاره کرده‌اند.

۱۵ـ **چدوانلو**: در روستائی بهمین نام در دهستان جعفرآباد قوچان با جمعیتی بیش از ۳۰۰ نفر اسکان دارند.

۱۶ـ **چوروکان‌لو**: در دهستان مایوان ونیز درشمال شیروان اسکان دارند.

۱۷ـ **خاخیانلو**: که درروستای مرغزار بین شهر کهنه قوچان و تیتکانلو اسکان دارند[2].

---

۱ـ ایلات وعشایر ـ انتشارات آگاه ـ مقاله ـ فیروز ص ۲۳

۲ـ درقباله‌ای که بدست آمد وسپس محل اسکان آنها معلوم شد آمده است که: «حاضر شدند عزت آقایان کربلا اسماعیل وجبرائیل ولدان مرحوم پولاد و فاطمه بنت مرحوم ابراهیم من طوایف خاخیانلو ←

۱۸ـ **خدر** Kheder یکی از تیره‌های کرمانج وابسته به‌کـ کیلانلو است . رضائی‌های باجگیران از این تیره‌اند. رمضان خدربهلوان معروف نیز از کردهای خدر بود.

۱۹ـ **خه‌للاجان** ( خلاجلو ) : از دهستان مرزی بیجرانلوـ شکنه ۱۳۲ نفر .

امین‌زکی در کورد و کوردستان آورده است که : خه‌له‌جان ۷۰۰ خانوار کوچی‌اند جزو عشیره‌ی میللی - ( مللانMellan ) .

۲۰ـ **خه‌کان‌لو** :Khallekan خه‌لکان‌لو از دهستان جعفرآباد بالا ۳۰ کیلومتری خاوری قوچانـ ۴۲۹ نفرـ در دره عمارت حدود ۱۸۰ خانوارند . در درگز نیز حدود ۵۰ خانوار .

مرحوم مردوخ آورده است که : « خالکانی یا خلکانی قریب چهارصد خانواری هستند درسواحل غربی دریاچه قوچ حصار سکونت دارند .»[1]

ابن‌خلکان دانشمند و مورخ معروف صاحب کتاب « وفیات‌الاعیان » منسوب به این تیره‌ی کرد است که نسبش به‌برمکیان میرسد واز سوی مادر کرد خلکانی است .

میدانیم که کردستان پس از اسلام پناهگاه اولاد علی‌بن‌ابیطالب علیه‌السلام ودیگر ایرانیان بود که از ظلم وستم بنی‌امیه وبنی‌عباس به‌آنجا پناهنده میشدند .

---

ـه

بدوخته ـ موازی نیم اسطرح السحر من فیاضنورک ( جمیع طوایع ایرانیم و ـ به‌فا ابن‌محمدولد مرحوم رمضان عرضاللو محقود به‌حدود اربع حدی اعلی اول حدی بلاسلک‌حدی‌دورقیا الی تبلیغ است بقدر ریال ناصرالدین‌شاهی ۲۶ تحریری ... تحریر تاریخ بست چهارم شهر شعبان‌المعظم سنه ۱۲۸۱ ـ .

شهود قباله نیازقلی : نیازخان والد عزیزخانـ مصرخان ولد منصورخانـ علیرضا زیدلـ عبدالله ولد مرگان - وبنج مهر درحاشیه بنام ، شعبانه عبدالعلیه حضر نقی و ...

باشکر از دوست عزیزم آقای سعدی انصاری زاد (ورزلانلوئی) که این قباله را از اختیارم گذاشتند که موجب کشف طایفه‌ای گشتیم ، ونیز تشکر از آقای ملک محمد محمدوست کانی مشکان اوغاز که محل اسکان این طایفه را اطلاع دادند . املاک خاصه‌الوقفی که در درگز بودند وسیله استان قدس جزیداری شد که عبارت از : « ششدانگ مزارع رمضان قلعه و خرجان و بندیان علیا بود ـ « شمس‌الشموس ـ کاویانیان ص ۵۰۹ .

۱ـ کرد وکردستان ـ مردوخ ص ۸۹

پس از سقوط خاندان برمکی بدست هارون‌الرشید واعدام جعفربرمکی، بعضی از بازماندگان این دودمان توانستند از بغداد بسوی کردستان عراق متواری گردند وبه جوانمردی و مهمان‌نوازی کردها امیدوار باشند که ازجمله نیاکان ابن‌خلکان بودند، که به **اربل** پناهنده شدند واز کردان خلکانی اربل زن گرفتند وتشکیل خانواده دادند و اولادشان تکثیر شدو ازآن پس به‌ابن خلکان معروف شدند.

مؤلف تقریرات اصول درمقدمه کتاب خود درمورد وجه‌تسمیه ابن‌خلکان‌داستانی نقل کرد،که صحیح به‌نظر نمیرسد زیرا وی از تیره‌ی‌کرد خلکان بی‌اطلاع بوده‌است‌که چنین می‌گوید:

« ابوالعباس احمدبن محمدبن ابراهیم بن‌ابی‌بکربن خلکان اربلی برمکی شافعی صاحب کتاب تاریخ رجال مسمی‌به وفیات‌الاعیان درسال ٦١٨ در اربل نزدیك موصل بدنیا آمد و در ٦٨١ در دمشق فوت‌کرد. در وجه‌تسمیه‌ی ابن‌خلکان به‌این نام گفته‌اند جدش روزی براقران خود به‌آل برمك‌که نیاکان او بودند مفاخره میکرد. پس به‌وی گفته شد، « خل‌کان ابی‌کذاودع جدی کذاو نسبی کذاو حدثنا عماتکون فی‌نفسك‌الان ».[1] امین‌زکی خالکانی‌ها را ٤٠٠ خانوار درمنطقه کالیفان رواندوز عراق معرفی نموده است.

٢١ـ **خومارتاش**: یکی دیگر از تیره‌های زعفرانلو است در ٦ کیلومتری شمال قوچان اسکان دارند.

٢٢ـ **دودیکانلی** (تیتکانلی): که درجلد اول یك ایل معرفی شد، بعد بزرگان ایل گفتند جزو ایل بادلانلو بوده‌است. امین‌زکی آنهارا جزو عشیره‌ی«میللی» ذکر کرده است. روستای تیتکانلو بزرگترین روستای قوچان با جمعیتی بیش‌از ٢٥٠٠ نفر است.

٢٣ـ**زردکانلو**: در قوچان و بجنورد ساکن‌اند[2].

---

١ـ تقریرات اصول ـ محمود شهابی خراسانی ـ مقدمه ـ ص سك. (با تشکر از دوست فاضل و دانشمندم آقای فرساد)

٢ـ زردکانلوها احتمالاً منسوب به‌زردکوه هستندکه درجنوب مرگور بسوی اشنویه قرار دارد وگویا مسکن ایل زرزا بوده است. زردکانلو میتواند تحریف شده‌ی «زردکوهانلو» باشد.

۲۴ـ **زینکانلو** : در روستائی بهمین‌نام در دهستان چری قوچان باجمعیتی در حدود ۵۰۰ نفر .

۲۵ـ **زینه‌دینان** ( زیندینلو ) . درمنطقه جربستان هستند ، احتمالا منسوب به روستای «زینوی» درکردستان عراق می‌باشند .

۲۶ـ **زه‌نگلانلو** ـ Zanglanlo . در روستائی بهمین‌نام در درگز اسکان دارند چند خانواری نیز در روستای قوبرانلو بجنوردانلو . وبرخی آنهارا از ایل کیوانلو دانسته‌اند . گمانم این‌نظر صحیح باشد . زیرا جعفرقلی زه‌نگلی شاعر وعارف وفیلسوف معروف و درس‌ناخوانده‌ی کرمانج ازاین‌تیره است واو دراخر عمر بمرادکان‌که مرکز ایل کیوانلو است بسار میکرده جعفرقلی در بیشتر اشعار خود زنگلی[1] تخلص کرده و درقبیله به « بیچاره[2] » مخلص است . اگر اجل مهلت دهد که فرهنگ کرمانجی را چاپ‌کند . این دانشمند کرمانج بنحو شایسته معرفی خواهد شد . امین‌زکی درکتاب کورد و کوردستان بنقل از صبح‌الاعشی تالیف شیخ‌ابوالعباس احمد قلقشندی ونیز بنقل از مسالك‌الابصارکه مساکن کردها را در ۲۴ منطقه ذکر کرده ، آورده است‌که :

« ولایتی‌که‌له جیاکانی همداندا وتریك منطقه‌ی کلالی بوجی وریکه‌ی عشیرتی زنگلیه کورده»[3] بنابراین زنگی‌ها درنزدیکی همدان زندگی میکرده‌اند . بقیه‌ی آنها با کوچ بزرگ کرد در زمان شاه‌عباس بخراسان انتقال یافته‌اند .

۲۷ـ **سالان قوچ** : معروف‌به «سورناقوچ» در روستائی قریب به‌هزار نفر جمعیت بنام خودشان درنزدیکی قوچان اسکان دارند .

---

۱ـ چنانکه دربایان داستان کیوان واوش میگوید :

۱ ـ مه‌که‌رله قیامه‌تی وه دادی نه‌گی ملی  چرما ؛ کو گونه‌کاری، جه‌فه‌رنوانی زه زنگلی

۲ـ جعفرقلی بیچاره ده‌جوینه ژلی بولیولان  تیرو‌غ له رووی ملواری میبانته ونیمی گولان

خودا وه لندا حاصل کی مدای وان مه رنو دلان

یعنی : جعفرقلی بیچاره میخواند همچو بلبل‌ها  عرق بر رخ مروارید معشوقه جعفرقلی مانند شبنم برروی‌گل‌گلها. خداوندا حاصل کی ایرآورده کی ! آرزوی آن دوستداده را .

۲ـ کورد و کوردستان ـ امین‌زکی ـ ص ۲۲۴ .

۲۸ـ **سینان‌لو** : برخی درمنطقه‌ی مرزی بیجرانلو وبرخی دراسفزاین ساکن‌اند. امین‌رکی محل اسکان آنهارا درمنطقه زازا درغرب خربوت در ترکیه معرفی کرده است، یعنی درمنطقه‌ای بین سیوکانلوها وبیجرانلو بوده‌اند و در واقع کیکانلوئی‌اندکه امروز هم در دره کیکانلو درقلعه حسن وقلعه نمدو ساکن‌اند وبه‌سینانی معروف‌اند.

۲۹ـ **سیوه‌دانلو** : احتمالا همانهائی هستند بنام سیوه‌لدی درجنوب شیروان زندگی میکنند وناصرالدینشاه درسفرنامه خود به‌خراسان ازآنها یادکرده است‌که در نتاسوان شیروان اسکان داشته‌اند. بقیه نیز در روستای سیوه‌لدی درشمال شیروان اسکان دارند و جزو دهستان مرزی قوشخانه می‌باشند.

۳۰ـ **شاره‌کسی** : در روستای شارك سرسر راه باجگیران قوچان اسکان دارند. مردوخ می‌گوید - «شهراکی (شاراکی) قبیله بزرگی بوده‌اند درفارس‌که حالا متفرق‌اند» - شه‌رکی‌های سیستان نیز ازاین تیره‌اند.

۳۱ـ **شه‌رکانلو** : درمنطقه مرزی بیجرانلو و جریستان اسکان دارند وبرخی از مطلعین آنهارا جز وایل کیکانلو از شاخه‌ی سیوکانلو میدانند - مردوخ شرکان‌ها را شرکیان[1] آورده و جزو عشیره‌ی بزرگ مبللی ذکر کرده‌است.

۳۲ـ **شه‌کانلو** : احتمالا ازکردهای شکاك آذربایجان غربی باشند. ناصرالدینشاه در سفرنامه‌ی خودکردهای خراسان را ازایل بزرگ شکاك‌معرفی کرده است. شکاکانلوها در دهستان دوغائی قوچان در روستائی بهمین‌نام با جمعیتی بیش‌از ۷۰۰ نفر اسکان دارند.

۳۳ـ **شیرزنلو**[2] (شیرزن‌لواه) درتردیکی‌جوزان درشمال‌قوچان در روستائی‌بهمین نام اسکان دارند وحدود ۳۰۰ نفر می‌باشند.

۳۴ـ **عربگیرلو** : طایفه‌ای از کردهای خراسان هستندکه درکلات نادری ساکن‌اند برخی تصور می‌کنند عرب باشند لکن این‌نظر درست نیست زیرا آنها عربگیرند نه‌عرب.

---

۱ـ دراصل «شه‌رك» می‌باشد، حرف یاء علامت نسبت است‌که هست : شه‌رکی یا شرکی، واو و نون علامت جمع است‌که میشود شرکان یا شرکیان.

۲ـ شیرزن : از دهستان دولتخانه ـ بخش حومه ۳۶ کیلومتری شمال باختری قوچان ... فرهنگ جغرافیای ایران ـ جلد نهم استان خراسان ـ سرتیپ رزم‌آرا.

احتمالاً اینها دریکی از جنگهای باعثمانی اعراب را دستگیر واسیر نموده‌اند وبه‌این عنوان معروف شده‌اند . مؤلف عالم آرای عباسی آنها را در داخل ایل شاملو ذکرکرده و گفته است :

« حق‌ویردی سلطان عربگیرلو که ازامرای آذربایجان است [در آذربایجان حکومت دارد] و دراین عهد عربگیرلو داخل شاملو است » . ص ۱۰۸۶

نیز درصفحه ۱۰۸۶ ضمن ذکرنام امرای این دوره درحکومت شاه‌عباس می‌گوید و از امرای بزرگ چهل و دومین سال سلطنت شاه‌عباس: ازطوایف الوار واکراد ۱۹ نفرند که حق‌ویردی عربگیرلو جزوشاملو وخلیل سلطان سیل‌سپور جزو قبایل مختلفه بشمار آمده‌اند . چون هرطایفه‌ای درمنطقه‌ی حکومتی هرایل بود ومالیات خودرا وسیله‌ی آن ایل به‌دولت پرداخت می‌نموده جزو همان ایل به‌قلم می‌آمده است . کمال‌بیگ عربگیرلو، ومحمدقلی‌بیگ عربگیرلوازامرای‌معروف دوره شاه‌عباس‌بودند. درموردامرای عربیگرلو نگاه کنید به ص۵۲۹، ۵۴۷، ۵۴۸، ۶۲۳ ــ عالم آرای عباسی .

مؤلف تاریخ قزلباشان درمورد عربگیرلو می‌گوید : « ایشان از چمشگزک بلده [سرزمین] عرب‌گیراند » تاریخ قزلباشان ــ ص ۲۵

۳۵ــ **قه‌ره‌قاشلو** : که در دو روستای ۳۵۰ خانواری دراسفراین ۶۰ کیلومتری صفی‌آباد در روستاهای الست والسک ساکن‌اند[1] .

۳۶ــ **کالتمانلو** ( قالتمانلو ) : یکی‌از تیره‌های کرمانج زعفرانلوست‌که در روستائی در دهستان مرزی جربستان بهمین نام ساکن‌اند و حدود ۱۵۰ نفر از ایل بیچرانلو می‌باشند .

۳۷ــ **کانی‌مه‌شکان** : در اوغاز ساکن‌اند و وابسته به‌ایل سیوکانلو، نگارنده نیزاز سوی مادر به‌این تیره مربوط است . برادران اوغازی، محمد دوست‌ها ، امانزاده‌ها ، امان محمدی‌ها بیرمی‌ها ، سیفتی‌ها واولاد امان‌الله و محمدزاده‌ها واحمد پورها ازاین طایفه‌اند .

مرحوم استاد غلامرضا احمدپور بسبب ساختمان عظیم دبستان رودکی اوغاز درسال ۱۳۰۸ خورشیدی دین بزرگی برگردن ایل سیوکانلو داردکه جان

---

۱ــ با تشکر از راهنمائی آقای مهدی جهانی .

خویش را برسراین کار گذاشت ، روحش شاد باد .

کانی‌مشکان که در اوغاز به‌کال‌مشکان معروف‌اند، گمان می‌کنم منسوب‌به‌روستای کانی‌مشکان سنندج واقع در دهستان زاوه باشندکه دراینصورت باید از کردهائی باشندکه وسیله‌ی نادرشاه به‌خراسان کوچانده شده‌اند واگر از کانی‌مشك واقع در سردشت مهاباد باشند به‌احتمال قوی از مهاجرین اولیه‌اندکه وسیله‌ی شاه‌عباس به‌خراسان انتقال یافته‌اند[1] .

۳۸- **کرگرلو** : یکی‌ازطوایف زعفرانلو بوده‌است‌که مؤلف‌نادرنامه ازآنهایادکرده و گفته است : هنگامی‌که نادر در زمستان ۱۱٤۰ درشورش‌های خراسان دست به‌گریبان بوده ترکمانان درشمال استراباد دست به‌حملات و غارتهائی زدند ، نادر برادر خود « ابراهیم‌خان را به‌اتفاق **کردان کرگرلو چمشگزك وقراچورلو** مامور کردکه ترکمنها را که در گرمه‌خان‌نیروی بزرگی فراهم کرده بودندگوشمالی دهند، لیکن کردار مخصوصا قراچورلوهادستوراورا اطاعت نکرده وبه‌ابراهیم‌خان ظهیرالدوله و رحیم‌خان گرایلی که مامور سرکوبی آنان بودند حمله برده و اورا شکست دادند ... »[2]

محمدرضاخان کرگرلو حاکم مرو نیز یکی دیگر از رجال تاریخی این طایفه است هنگامی‌که در چهارم شوال ۱۱۵۲ ( ۲۳ دسامبر ۱۷٤۰ ) نادرشاه بسوی مرو رفت‌چون بعلت خشکسالی و قحطی‌سپاهیانش بامشکل آذوقه روبرو شدند نسبت به‌محمدرضا خان کرگرلو خشمگین شد و اورا از حکومت مرو معزول وشاهقلی سلطان قاجار را بجای وی برگماشت[3] .

---

۱- خانم مهرداخت مصنفی درمقاله‌ای درمجله ارمغان سال ۱۳۵۲ در ص ۵۸۷ آورده است‌که :

« کانیمشکان یکی‌از دهات اطراف سنندج است‌که علامه حاج شیخ عبدالحمید ( کانیمشکانی متخلص به‌عرفان منسوب به‌این دوستاست ، سلسله مشایخ کانیمشکان به‌فضل وتقوی معروف وخانقاه وتکیه‌ی آنان درقریه کانیمشکان مورد تفقد اهالی است . »

۲- نادرنامه ــ نفوسی ــ ص ۹۱- چگونگی اینسری از جنگهای کردهای قراچورلو را بفرماندهی نجفسلطان قراچورلو یا نادر درجلد اول همین کتاب تالیف نگارنده ملاحظه فرمائید .

۳- نادرنامه ــ ص ۱۹۷

نگارند، براین گمان است که رابطه‌ای باید بین گریك‌لو (گریك درغرب بجنورد)[1] وگریك درکشور لبنان وطایفه مذکور گرگرلو وگرکانلو که یکی از شاخه‌های تویکانلو بحساب آمده یك قرابتی وجود داشته باشد.

۳۹- **کردکانلو** Kordcanlo : در روستای بزرگی در ۲۴ کیلومتری شمال‌خاوری قوچان در دهستان مزرج اسکان دارند.

۴۰- **کلاغانلو** : که در اصل کاغانلو می‌باشند و در روستای قوپرانلو وباغجغ بجنورد اسکان دارند. امین‌زکی تعداد آنهارا ۱۵۰۰ خانوار درمنطقه بین کرکوك و خانقین ذکر می‌کند[2].

۴۱- **کورکانلو** : در دو روستا بهمین‌نام درنزدیکی دواب در دهستان مرزی جیرستان اسکان دارند که حدود ۴۰۰ نفر می‌باشند و به «کوبیرکانلو» معروف‌اند، گمان میرود جزء ایل جلالی واز طایفه‌ی کوران باشند.

۴۲- **کوسه** : که معروف‌اند به‌کوسان در روستائی‌بهمین‌نام درجیرستان ساکن‌اند که قریب ۵۵۰ نفر می‌باشند.

مردوخ آورده است‌که : «کوسه : قریب چهل خانواری هستند درنواحی سقز و سیاه‌کوه.»[3]

کوسه : از ایل‌های کرد و دارای ۴۰ خانوار است و درسقز وسیاه‌کوه مسکن دارند[4].

کوسه : دهی از روستاهای کردنشین مهاباد است‌که دربخش بوکان قرار دارد و ۲۷۲ تن سکنه دارد[5].

کوسه : دهی از دهستان جیرستان باجگیران قوچان‌که ۲۴۷ تن سکنه دارد.

---

۱- گریك که مسکن کردهای قراچورلو نیز هست واخیراً گرگرلوها هم از شاخه‌های قراچورلو بوده‌اند که درگرمه‌خان و سملقان وگریك پراکنده بوده‌اند.

۲- کورد و کوردستان - امین‌زکی

۳- تاریخ کرد وکردستان - مردوخ - ج۱ ص۱۰۶

۴- جغرافی سیاسی کیهان - ص ۶۲.

۵- دهخدا.

کوسه احمد : دهی از دهستان برادوست دربخش صومای رضائیه‌که ۱۰۳ تن سکنه دارد .

۴۳ـ **گوگان** یا گوگانلوها که در روستائی بهمین‌نام در دره‌ی عمارت درشمال شرقی قوچان بین روستاهای ددانلو وکچرانلو اسکان دارند . آقای شاکری تعداد جمعیت آنهارا ۱۶۸ نفر ذکر کرده است .

۴۴ـ **گیلانلو** : در دهستان‌جعفرآباد قوچان‌که در روستائی بهمین‌نام ساکن‌اند و حدود ۴۰۰ نفر جمعیت دارد . واحتمالا ازکردهای گیل می‌باشندکه بقیه درگیلیان شیروان ساکن‌اند . وگیلان جمع گیل است .

۴۵ـ **مامیانلو** : مامیانلو ازطوایف بزرگ زعفرانلو است‌که برخی‌ازآنهادر روستای مامه‌دانلو درگز اسکان دارند .

۴۶ـ **مایوانلوها** که روستای درنزدیکی شیروان، ساکن‌اند . کردهای مایوانلو بیشتر به‌پهلوانی وسلحشوری معروفند وباغات و مزارع سبز وخرم و زندگی خوبی دارند . پهلوان قربان محمد بهادری ازاین طایفه است .

۴۷ـ**مردکانلوها** در دهستان چری در روستائی بهمین‌نام زندگی میکنند وحدود ۱۰ خانوار می‌باشند .

۴۸ـ **مه‌لوانلوها** که در روستائی بهمین‌نام در دهستان مرزی جیرستان سکونت دارند و حدود یکصد خانوار می‌باشند . رهبر ملوانلوها در دوره احمدشاه ، رحیم‌خان وسپس پسرانش اسماعیل‌خان وابراهیم‌خان بودند[1] .

۴۹ـ **نامانلو** : این تیره دریکی از دهات مرزی جریستان ساکن‌اند وجمعیتی در حدود یکهزار نفر می‌باشند . حاج دولت نامانلوئی از بزرگان این طایفه‌که هشت سال درزندان روسها[2] و ۱۴ سال در زندان رضاشاه و چندسال در بندرعباس بحال تبعید

---

۱ـ باتشکر از راهنمائی حاج آقای برات علیزاده جریستانی مدیر چاپخانه شیروان .

۲ـ دولت نامانلوئی بخاطر کشتن عده زیادی از سالدانهای روس در دادگاه بلشو یکی به‌اقدام محکوم شده، خودش می‌گوید چون ۱۷ ساله بودم وقتی پرونده‌ام به‌نظر لنین رهبر انقلاب شوروی میرسد، او می‌گوید پرونده ناقص است . زیرا وی بالغ نمی‌باشد و ثانیاً کودکی ۱۷ ساله قادر به‌کشتن این سربازان نبوده است ؛ پرونده از مسکو به‌عشق‌آباد برمیگردد وسرانجام اورا به‌ده سال زندان محکوم می‌کند . هشت سال در زندان می‌گذراند که دوسال عفو می‌خورد و آزاد میشود .

زیسته است اکنون بیش از صد سال عمر دارد از قول پدر بزرگش می‌گوید که ابتدا نامانلوها در قلعه‌ی شه‌واته سکونت داشته‌اند ، ترکمن‌ها شبانه به قلعه‌ی آنها که نزدیک

---

*-

همزمان با به قدرت رسیدن رضاشاه دستگیر و در مشهد زندانی میشود و تا سال ۱۳۱۴ بهمراه فرج‌الله‌خان بیجرانلو و علی‌خان بیگ بیجرانلو و سعادتقلی‌خان سیم‌کانلو در زندان می‌ماند. هنگام گشتار مسجد گوهرشاد در زندان بوده است ، سپس او به بندرعباس و فرج‌الله‌خان به گلپایگان تبعید میشود و تا شهریور ۱۳۲۰ که متفقین رضاشاه را از ایران تبعید کردند در بندرعباس بود ، در آنجا به تماشای کشتی تبعیدی کسی رفت که ۲۰ سال از بهترین عمر اورا در سیاه چالهای زندان و تبعید بندرعباس نابود کرده بود و در ایران دم از خدائی میزد .

دولت نامانلوئی سری به آسمان بلند کرد و قطره‌ی اشکی از گوشه‌ی چشمش جاری شد و گفت پروردگارا ترا سپاس می‌گویم که کسی را دربدر کردی که مارا دربدر کرد ، حاج دولت می‌گوید : پس از تبعید رضاشاه از ایران ، من به پسرش محمد رضاشاه شکایت کردم ، رسیدگی نکرد ، سپس به فرزند همسر شاه شکایت

فرج‌الله‌خان بیجرانلو درکنار همسر و پسرش شاپورخان در آخرین روز تبعید گلپایگان .

*-

**فرچقه** کنونی ( درنوار مرزایران و روس ) بوده شبیخون میزنند بسیاری از مردان را می‌کشند و زنان وکودکان را به‌اسارت می‌برند وقلعه را آتش میزنندکه بکلی ازبین میرود وبهمین جهت به‌قلعه‌ی شه‌وانه یعنی قلعه‌ی‌سوخته شده معروف‌میگردد . بعدها نامانلوهاکه۱۷ خانواربوده‌اند درمحل کنونی درتردیکی مرزروستائی بهمین‌نام‌می‌سازند.

درانجا آقای حاج دولت کـه برائر بیماری چشم بستری بود آهی‌کشید و از رختخوابش بلند شد وبه‌نگارنده گفت :

« **هی‌بسمام جان چی‌بویزم** » یعنی : ای پسرعموجان چه بگویم . تمام کوهها و دره‌های مرزی‌نامانلو برار استخوانهای‌پوسیده‌ی نیاکان‌ماست‌که بدست دشمن‌متجاوز کشته شده‌اند، تا زن و بچه‌ی ایرانیان به‌اسارت برده نشود .

سینه‌ام پرار درداست . صدهاسال تاریخ پرفراز ونشیب ایلات وطوایف ما درایر سینه جمع شده است گفتنی زیاد است نمیدانم ازکجا شروع کنم . یابك روز و دو روز سخن‌گفتن، حرفهایم تمام نمیشود ، پدر بزرگم که بیش‌از ۱۲۰ سال داشت برایم تعریف کردکه :

ما رفتیم ازچنگل تیر بیاوریم که خانه بسازیم ، چونکه ترکمن‌ها قلعه‌ی سابق مارا سوزانده بودند . پنج نفر از یاران ما در دره‌ای‌که پس‌از آن حادثـه به « زاوی خوبینی[1] » معروف شد مشغول بریدن تیر از درخت مهرخ (ارس) بودندکه ترکمن‌ها حمله میکنند وبانفنگ باروتی فتیله‌ای‌که بجای فشیله تیزار پوسته‌ی مـهرخ استفاده میکردند این پنج نفر را غافلگیر کرده وکشته بودند و در رفته بودند .

---

←

کردم او به‌عرض‌حالم رسیدگی نمود ومن از تبعید بنفرصباس وفرج‌اللهخان از گلپایگان بازگشتم کـه فرج‌اللهخان قیام خودرا علیه سلطنت دودمان‌پهلوی آغاز کرد ، درجلد چهارم دراین مورد سخن خواهیم گفت . ؛

حاج دولت باداشتن ۱۰۷ سال سن هنوز چون پهلوانی میماند . فراخی سینه و عضلات بازوانش پهلوانان حماسی شاهنامه را بخاطر می‌آورد . ابروان پرپشتش برروی مژه‌ها و گونه‌های سرخ فامش سایه انداخته از شادابی جوانی برخوردار است وهیچگونه اعتیادی به‌مواد مخدر ندارد . متوسط‌القامه وهمچون پارچه‌کوهی درسینه‌ی دشت می‌باشد . اورا روز ۱۵ آذر ۶۲ درشیروان ملاقات نمودم .

۱ـ دره‌ی خونین .

مدتها پرس‌وجو کردیم تاآنکه یکی‌از مردم **چیورمه**[۲] که هم درمیان کردها وهم درمیان ترکمانان رفت وآمد داشت بماگفت‌که این کشتار بدست فلان سردار ترکمن انجام گرفته است .

ما از او خواهش کردیم هروقت سردار مذکور برای شکار به‌آن منطقه آمد اطلاع دهد . آن چیورمه‌ای هم نزد ترکمن مزبور میرود وهمه‌چیز را به‌او می‌گوید . یعنی دو دوزه بازی میکند . ترکمن‌ها ۱۲ هزار بلاز خودرا مجهز کرده درسه گروه چهارنفری به‌جنگل می‌آیند و درغاری کمین می‌کنند وآن چیورمه‌ای را می‌فرستند‌که به‌ما خبر بدهندکه سردار ترکمن به‌شکار آمده است . او نیز اطلاع داد اما نگفت ترکمن‌ها ۱۲ نفر هستند گفت چهار نفر می‌باشند . ماهم پنج نفر به‌سروقت آنهارفتیم. ترکمن‌ها را پائیدیم . آخرشب آنها خوابیدند ویکنفر نگهبان دم غار گذاشتند، یکساعت بعدکه نگهبان دید خبری نیست اوهم تفنگ فتیله‌ای خودرا زیرسر گذاشت وبه‌خواب رفت .

سلمان نامانلوئی داوطلب شد که کار قراول را بسازد . بدرنگ پرید وچنان‌گلوی اوراکه خوابیده بود فشار دادکه کوچکترین صدائی ازاو درنیامد . پس‌ازاینکه اورا خفه کرد جسدش را از پرتگاه غار به‌داخل دره پرتاب نمود . ما حمله کردیم ونعره کشیدیم . ترکمن‌ها هولناک از خواب برخاستند . آنچنان وحشت‌زده شده بودندکه دست اربا نمی‌شناختند . همه را دستگیر کرده و دستهایشان را از پشت بستیم وبه راوی خویش « بردیم. آنجاکه پنج نفراز عزیزان مارا بی‌جهت کشته بودند .

به‌آنها گفتیم اگردرست بگوئید شمارا نمی‌کشیم، بلکه تحویل سرکار شجاع‌الدوله ( امیرحسین‌خان ) میدهیم . باید آن کسانیکه آن ۵ نفر مارا کشتند به‌ما نشان بدهید درغیراینصورت همه‌ی شما را می‌کشیم . چون موضوع جان درمیان بود آنها پنج‌نفر قاتل اصلی را معرفی کردند . ماآن‌پنج‌نفررابه‌انتقام‌خون عزیزانمان درآنجا زنده زنده درآتش سوزاندیم وشش نفر دیگر را همانطورکه گفته بودیم به‌قوچان برده تحویل شجاع‌الدوله دادیم که به‌کیفر برساند .

این اتفاق برای ترکمن‌ها ناگوار آمد، سردار بزرگ آنها تمام قبایل آن حدود را

---

۲ـ Chewerma

جمع می‌کند تا دوباره قلعه‌ی نازلی نامانلو را به‌آتش خشم خویش بسوزاند و بهمین مقصود با ۷۰۰ نفر سوار جرار ترکمن بسوی نامانلو حرکت میکند.

از ۱۲ مرد نامان‌ها چهار نفرشان برای آردکردن گندم به‌آسیاب جریستان رفته بودند وهشت‌نفر درقلعه بودیم. راهنمای ترکمانها شبانه راه را گم می‌کند وبجای‌اینکه از پشت قلعه بیایند ازکوه روبروی نامانلو سرازیرمی‌آورند.

یك زن تازه عروس سحرگاهان زودتر ازخواب برمی‌خیزد و می‌بیندکه درکوه روبروشون داده شده. برمیگردد پدر شوهرش راکه درحال نماز بود، است با دست نکان میدهد واشاره می‌کند. زیرا زنان کرد تا چند سال هم که درخانه شوهر هستند وبرخی چندین بچه هم می‌آورند با پدرشوهر یا برادر شوهر ازباب احترام صحبت نمی‌کنند. فقط اگر مقصودی داشته باشند بااشاره‌ی دست تفهیم می‌کنند. مگراینکه پدرشوهر بادادن خلعتی به‌عروس خود از او بخواهدکه با وی حرف بزند.

دراین حالت‌که پدرشوهر این عروس خانم چیزی دستگیرش نشده بود. فریاد می‌کشدکه بگو هرچه میگوئی بگو. حالا وقت اینکه حرف نزنی نیست.

عروس به‌سخن می‌آید وترکمانها راکه درحال حمله به‌قلعه بودند نشان میدهد.

پدرشوهرعروس دستورمیدهد تمام زنان قلعه لباس مردان را بپوشند وتفنگ‌ها را برداشته داخل برجهابروند. دوازده‌نفر مردقلعه‌نیز آماده‌ی جنگ میشوند. در این جنگ ۱۷ نفر از ترکمن‌ها کشته میشوند.

پیرزنی متوجه میشود از طویله صدای نق‌نوقی می‌آید. طویله در طبقه‌ی پائین منزل بوده. عروسلندکنان می‌گوید دراین بگیروببند. این گاوها ازهم چه میخواهند که همدیگررا شاخ میزنند. **وقتی** نگاه می‌کند می‌بیند ترکمن‌ها دیوار طویله را از داخل کوچه سوراخ کرده‌اند که بداخل حیاط بیایند وترکمنی تاکمر خودرا داخل سوراخ کرده و می‌کوشد وارد طویله شود. پیرزن بیدرنگ تکه‌سنگ نمك بزرگی که دم دستش بوده برمیدارد وچنان از بالاخانه برمغز ترکمن میزندکه متلاشی میشود ودا فریاد جانخراش وی بقیه فرار می‌کنند.

سردار ترکمن‌که نتیجه‌ای از حمله‌ی اول نگرفته بود سواران خودرا به‌بازگشت فرمان میدهد و درمحلی بنام **تخت نیکان** آنهارا سرزنش می‌کندکه نتوانسته‌اند قلعه

را بگیرند سپس برایشان ورد میخواند وآنها را تشجیع می‌کندکه به‌یك حمله کار قلعه را بسازند وبرهیچ جانداری رحم نکنند، هرچه هست بکشند و بسوزانند .

آقاجان نامانلوئی با خرلی[1] (تفنگ بارونی) خود سینه سردار راکه برروی اسب سنجرانی‌میکرد هدف میگیرد و اورا از روی اسب سرنگون می‌سازدکه بقیه‌ی ترکمانها بدون معطلی براسبهای خود شلاق‌زده فرار می‌کنند وآنطرف‌تر یك میله‌ای بلند ازسنگ برزمین نصب کرده وگروزن خویش میگذارند که دیگربار به‌جنگ نامانلوها نیایند وما سالهای چندی از تجاوز آنها درآرامش بودیم .

۵ـ **ناوخلو** = درروستای‌ناوخ درشمال‌شرقی‌نوچان واطراف‌آن، بعضی‌معتقدند جزء ایل ورانلو بود، است .

---

۱ـ Kherli که سابق بنام تفنگ نادری معروف بود . لوله‌اش برروی دوشاخه سوار بودکه بمنزله پایه‌های تفنگ بودند .

## روستاهای کردنشین درگز

۱ـ **اوتانلو**: محل سکونت کردهای اوتانلو روستائی است سی خانواری دردامنه کوه شکراب وچه‌لمیر ( چهل‌مرد ) .

۲ـ **بوزان‌لو**: که در دره‌ی درونگر درگز ساکن‌اند[1] . هرودوت بورها را ازطوایف شش‌گانه ماد معرفی کرده است[2] .

۳ـ **بالکانی** زور (بالا) .

٤ـ **بالکانی** زیر (پائین)ـ هردو روستای بالکان محل اسکان کردهای‌بالکانلو است.

٥ـ **پیشندی**: روستایی است چهل خانواری ازکردهای توپکانلو .

٦ـ**تمراوه‌ری زیر** ( تراور پائین ) : روستای است درحدود سیصد خانوار از کردان « یه‌وان » که احتمالا دگرگون شده‌ی «بابان» از ایلات معروف‌کرد می‌باشند .

۷ـ **تورانلو**[3]: محل سکونت کردهای «توران» که به‌برج قلعه نیز معروف است . روستای دیگرتورانلو در دره‌ی‌گیکانلو (ایچرانلو) اسکان دارند واکثرشان‌چادرنشین‌اند.

۸ـ **توزان‌لو**[4]: روستائی است ۷۰ خانواری ازکردهای توزان نزدیك کوه کوچره

---

۱ـ ایلات و طوایف درگز ـ میرنیا ـ ص ۱۸۷

۲ـ ایران قدیم ـ میرنیا ـ ص ٤۰

۳ـ Toranlo

٤ـ Tozanlo

وبقیه‌ی آنها در نوخندان ومحمدآباد ساکن‌اند .

۹ـ **جولفان** : که گویا تحریف‌شده‌ی «جافان» یعنی جاف‌ها باشد وجاف یکی از بزرگترین قبایل کرد است‌که امروز بیشتر آنها درکردستان عراق ساکن‌اند وبرخی‌نیز دراطراف قوچان می‌باشند .

۱۰ـ **چاوشلو** : روستائی است بزرگ که مرکز ایل چاوشلو یا چاپشلو ازتیره‌های ترک افشار است، که قسمتی ازآن را کردهای زعفرانلو تشکیل میدهند .

۱۱ـ **حسن‌آباد** : محل سکونت کردهای تویکانلو و پهلوانلو .

۱۲ـ **حصار** : روستائی است در مرز ایران و شوروی‌که حدود ۷۰ خانوار است. درخراسان چندروستای کردنشین‌بنام حصاروجود دارد . مردوخ نیز آورده‌است که : «حصاران یا اهساران» طایفه بزرگی بوده‌اند، حالا متفرق شده‌اند» .

۱۳ـ **حضرت سلطان** ـ درحدود ۲۵ خانوار است‌که کردهای تویکانلو دران می‌نشینند .

۱۴ـ **حق‌وبردی** : که ساکنینش از کردهای بیجرانلو قلعه بیگ می‌باشند .

۱۵ـ **خاخیانلو** : حدود پنجاه خانوار ازآن را کردهای خاخیان و ۱۵ خانواری تویکانلوها و ده خانواری از خواهران و برادران ترک تشکیل میدهند . بقیه خاخیانلوها در دو روستای مرغزار بین قلعه حجی و جعفرآباد قوچان اسکان دارند .

۱۶ـ **خادمانلو** .

۱۷ـ **خه‌لانلو** یا **خلکانلو** . محل اسکان کردهای خلکان‌که حدود ۵۰ خانواری‌اند در نزدیکی نوخندان .

۱۸ـ **داغدار** : ازکردهای بیجرانلو هستند .

۱۹ـ **دربندی اوزدك** .

۲۰ـ **دربندی اولنگ** : مردم این دو دربند ازکردهای قوشخانه هستندکه از روستاهای چبورمه و سرانی به‌اینجا کوچیده‌اند .

۲۱ـ **دودانلو** : روستائی است ۸۰ خانواری در دره‌ی شکراب درهمسایگی گاهانلوها . بقیه‌ی دودانلوها در دهستان جعفرآباد بخش حومه قوچان ساکن‌اند .

۲۲ـ **ده‌ولمشانلو** : حدود ۱۵۰ خانواری است ازکردهای دولمشانلو دربخش نوخندان . اولیاچلبی درسفرنامه خود درکردستان ترکیه‌که اولین بوده به‌روستای

« ده وشانلی » رسید است[1] .

۲۳ـ **زیندینلو** : درحدود ۱۸۰ خانوار می‌باشد از کردهای سیوکانلو .

۲۴ـ **شمسی‌خان** : که حدود ۱۵۰ خانوار کردکیکانلو ساکنین آنرا تشکیل میدهند وبعضی نیز مامیانلو می‌باشند .

۲۵ـ **شیخکانلو** : مسکن کردهای شیخکانلو درنزدیکی درونگر ...

۲۶ـ **شیخوان** : دو روستای کوچک‌اندکه حدود شصت خانوار جمعیت دارندکه در دامنه کوه کوچر قرار دارد . ( روستاهای شیخوانلو و شیخکانلو درنواحی قوچان و چناران نیز منسوب به‌ایل شیخکانلو است . )

مردوخ آورده است‌که : شیخه‌کان جزو عشیره جبرانلی است‌که بین بتلیس و موش درکردستان ترکیه اسکان دارند .

۲۷ـ **شیوه** : عبارت از سه روستا بنام محمد شریف‌بگ وقلعه کهنه و قلعه حیدربان می‌باشدکه بیش‌از دویست خانوار جمعیت دارند، اکثرا از حمزکانلوها و بوانلوها و کردهای قوشخانه می‌باشند .

ممکن است‌رابطه‌ای بین این شیوه و روستای شیوه دربانه‌ی کردستان باشد . بتلیسی آورده است‌که : بانه‌شامل دو قلعه است . یکی را قلعه پیروز وناحیه‌بانه ویکی را قلعه‌ی شیوه می‌خوانند درمابین ولایت اردلان وبابان ومکری واقع شده است[2] و مردوخ گوید : شیوه گویا از شعب شکاک باشند . درغرب کفری سکونت دارند[3]

---

۱ـ آقای میرزا درجلد دوم سردارانی از ایلات وطوایف درکز آورده است‌که : « گوه‌شانلو یا دولت شانلو، تیره‌ای از اکراد طایفه زعفرانلو ... » که درکپکانه میان‌کوه ، دولت شانلو سکونت دارند .

امّا نگارنده برآنست‌که این دوطایفه جدا از همدیگر می‌باشند و « گوه شانلو» تحریف‌شده‌ی «کاوه سنیانلو» است‌که چون هنگام آمدن به‌خراسان کاوهای بازکش آنها درکوه دماوند خسته ومانده شدند بدین عنوان معروف گردیدند و اکثرا در دماوند ماندندکه هنوز هم هستند . وشاید هم ازکردهای کوگریشانلی باشند که مردوخ از آنها درشمال مرعش نام برده است .

۲ـ شرفنامه ـ ص ۴۱۳ .

۳ـ کرد کرد وکردستان ـ مردوخ .

۲۸ـ **عباس قلعه** : که حدود ۵۰ خانوار از کردان بیچرانلو در آن ساکن‌اند و در دامنه کوه الله‌اکبر واقع است .

۲۹ـ **قلعه کهنه** ـ که ۱۵ خانوار است .

۳۰ـ **فوروچان‌لو** ، که به‌قلعه‌ی حسن کدخدا نیز معروف است، در مرز ایران شوروی قرار دارد وچهل خانوار جمعیت دارد .

۳۱ـ **فوشخانه** : روستائی است با ۱۵۰ خانوار درکوه کلات و چیای قولی که کردهای بادلانلو هستند .

۳۲ـ **قولجوق** :

۳۳ـ **گال‌شور** : روستائی با ۲۵ خانوار جمعیت ازکردان توپکانلو .

۳۴ـ **کاهانلو** : درحدود پانصد خانوار جمعیت داردکه در دره‌ی شکراب قراردارد

۳۵ـ **کپکان‌لو** Kapcanlo زادگاه جه‌جوخان سردار خاوران ومسکن کردهای کپکان می‌باشد .

۳۶ـ **که‌لی‌رامی** : یعنی قلعه‌ی رحمانقلی‌که روستائی‌است ۲۵ خانواری ازکردان کوم‌گیلانلو .

۳۷ـ **که‌لی‌سه‌یدان** یاقلعه‌سیدهاکه‌هیچ سیدی دران وجود ندارد وهمگی‌کرداند.

۳۸ـ که‌لی‌کالی : در مرز ایران و شوروی‌که ۵۰ خانوار درآن ساکن‌اند .

۳۹ـ **که‌لی‌محمدتقی‌بگ** ( سانیناب ) که ۲۵۰ خانوار جمعیت دارد .

۴۰ـ **که‌له‌که‌ندبی** : ازکردان توپکانلو .

۴۱ـ **کوماج خوران** : که جمعیت آن چهل خانوار است .

۴۲ـ **کیوانلوها** : که در روستای «کاهو» و «تکاب» اسکان دارند وبین زرین‌کوه و جلگه لطف‌آباد درقشلاق و ییلاق‌اند .

۴۳ـ **گه‌یی**

۴۴ـ **گدوگانلو** : روستائی است با ۵۰ خانوار ، شاید از کردهای بیچرانلوباشند وقسمتی از گدوگانلوی بیچرانلو برسرراه شیروان است .

۴۵ـ **لطف‌آباد** : مرکز یکی‌از دوبخش شهرستان درگز که جمعیت آن مخلوطی از کرد وترک هستند .

۴۶ـ **مادان‌لو** : یعنی مادها (ماد[1] + ان + لو) روستائی است با ۶۰ خانوار جمعیت درکنار رودخانه درونگر نزدیک دره علی‌بولاغ . مشهورترین این طایفه حاجی قلیچ‌خان می‌باشد .

۴۷ـ **مامیانلو** . که مامه‌دانلو نیز می‌گویند واخیرا بهادرخان نامیده‌اند. روستائی است با ۷۰ خانوار جمعیت ازکردهای مامیانلو . درنزدیکی مرز شوروی کنار رودخانه درونگر . از رجال تاریخی ومعروف آن الیاس‌بیگ مامیانلو است‌که درمجلس اعلای کردها درقوچان‌که درحضورخان بزرگ سام‌بیگ زعفرانلو برگزار شد درمقابل آن‌گروه از حواشین مخالف با نادر به‌پاخاست واز نادرکه تازه نام و رسمی پیدا کرده بود. دفاع نمود ونظر بیشتر بزرگان کرد خراسان را بسوی نادر معطوف داشت. آنچنان‌که رای مجلس را به‌نفع نادر وعلیه ملک‌محمود سیستانی تغییر داد وکردها حمایت خویش‌را از نادر اعلام داشتند[2] .

یکی‌از بزرگان این طایفه آقای حاج شکرالله شیخو ساکن مشهد می‌باشدکه به فرهنگ وآداب و رسوم کردی، بویژه کشتی جوخه سخت علاقمند است .

---

۱ـ برخی از مورخین «کرده را شاخه‌ای از «ماده» وبرخی «ماده» را شاخه‌ای از کرد دانسته‌اند . سلسله ماد را تشکیل داده‌اند . امّا نگارنده برابر گمان است‌که ماد شامل کردها ولرها وبختیاری‌ها بوده است .

عنوان ماد بردوناحیه درغرب ایران اطلاق میشد . ماد بزرگ شامل آذربایجان بزرگ بود وماد کوچک شامل استانهای کردستان کنونی و کرمانشاهان (باختران) . آقای احسان نوری ونیز استاد رشید یاسمی درکتب تاریخ ریشه نژادی کرد آورده‌اند که : « هم از حیث مکان وهم از حیث زمان و حوادث تاریخی «کرده جزو «ماده» بوده وهیچ سند استواری برای جداکردن اینها در دست نیست » .

مولف ایران قدیم آورده است‌که : ماد که طوایف کرد است ، دیالمه نیز از آنهاست .

پروفسور سایکس درتاریخ ایران آورده است‌که : مادها عشایر کرد بوده‌اندکه وطنشان از شمال‌غربی تا بحر خزر امتداد می‌یافت . درعهد هخامنشی‌ها هم این ملت همواره ماد خوانده میشد وبعد از تسلط اسکندر مقدونی برایران، رفته‌رفته ماد نام خودرا از دست داد و «ماتسیان» ، کردستان نامیده شد .

مرحوم مردوخ نیز دراین مورد بحث مفصلی درتاریخ کرد وکردستان دارد .

۲ـ نادر شمشیرمرداک ـ ابوالفضل قاسمی .

۴۸ـ **محمدآباد** : مرکز شهرستان درگز که حدود ۱۰۰۰ خانوار ایلات را گردها و بقیه را ترکهای مهاجر تشکیل میدهند، ترکهای درگزجه درمحمدآباد وچه درلطف‌آباد ونوخندان، اکثرا مهاجر هستندکه پس‌از انقلاب کبیر روسیه به‌ایران فرارکردند و در شهرستانهای خراسان از جمله قوچان و شیروان و بجنورد و مشهد نیز عده‌ای ساکن شدند. البته درمیان اینها عده‌ای از افراد سازمان جاسوسی «گ. پ. او» شوروی نیز غالب شده بودندکه هم علیه این ترکهای هم‌نژاد خود وهم علیه ایران جاسوسی میکردند، همانطورکه آقای شاکری نوشته است، این جیره‌خواران نتوانستند ماهیت خویش را پنهان دارند وهنگامی‌که درشهریور ۲۰ روسها به‌ایران تجاوز کرده و وارد قوچان شدند، به‌استقبال ارتش سرخ رفته آنها را گلباران ونقل‌باران کرده و فریاد زنده‌باد استالین سردادند[1]. شهر محمدآباد را امیرحسین‌خان شجاع‌الدوله و حیدرقلی‌خان شادلو ساختند.

۴۹ـ **میاب** : که سی خانوار کرد دارد.

۵۰ـ **مینه** : که کردهای آشخانه درآنجا ساکنند (احتمالا مهنه درست‌تراست)

۵۱ـ **نصرت‌آباد** : که درنوار مرز شوروی واقع است و ۱۲ خانوار کرد دارد.

۵۲ـ **نوخندان** : که تعداد قلیلی‌ازآن‌راکردها واکثریت‌آنرا ترکهاتشکیل‌میدهند.

۵۳ـ **یان‌بولاغ** : درنوار مرز شوروی ـ

---

۱ـ جغرافیای تاریخی قوچان ـ رفیع شاکری ص ۷۷.

## روستاهای کردنشین کلات نادری

کلات یکی از دژهای مهم ومعتبر ایران، قلعه‌ای خداآفرین واز عجایب خلقت است که در روزگار گذشته همواره مورد توجه و زورآزمائی جهانگیران وکشورگشایان مشرق زمین بوده است[1]. درعهد باستان زمانی درتصرف ایرانیان وگاهی درتصرف تورانیان بوده وبیشتر جنگهای نام برده درشاهنامه دراین سرزمین روی داده است، که از درام‌ترین آن جنگها، جنگ توس سپهدار ایران با برادر کیخسرو است که به‌کشته شدن برادر کیخسرو انجامید[2].

پس از اینکه نادر موفق به‌گشودن دژ کلات گردید[3]، این دژ به‌کلات نادری معروف

---

۱- ن. ک: ایران وقضیه ایران - لردکرزن، و سفرنامه کلات به‌قلم مجدالاسلام کرمانی.

۲- شاهنامه فردوسی.

۳- درمورد تسخیر کلات به‌ابتکار نادر داستانی دراقواه است که درکتب تاریخی ذکری از آن نشده، لکن بازگو کردنش خالی از لطف نیست، سینه‌به‌سینه نقل‌شده ونگارنده ازعمویم ملارمضان شنیده‌که: هنگامی که‌نادرمدتی دربای دیوارهای سنگی‌وتراشیده شده وسربه‌فلک‌کشیده‌ی کلات سرگردان ماند ونتوانست ترا بگشاید حیله‌ای اندیشید وفرمان داد یک گله بزرا حاضرکرده به‌هرشاخ هربزشمعی‌بستند وبه‌پشت‌کوه‌برده شبهنگام شمع‌هارا روشن‌کرده بزهارا بسوی قله‌ی کلات راندند چون بزهابرفرازکوه برآمدندنادربه‌محصورین قلعه اولتیماتوم دادکه سپاهیان اورا که مشعل به‌دست دارند وبربالای کوه رفته‌اند مشاهده کنند، چنانچه دروازه‌ی قلعه را نگشایند به‌سپاهیان خویش دربالای کوه فرمان خواهد داد به‌داخل دژ سرازیر گشته همگی

شده زیرا پس از آن نادر توجه خاصی به‌آنجا مبذول داشت و گنجهای خودرا به‌کلات انتقال داد[4].

ساکنان دز کلات مخلوطی از کرد و ترک و فارس می‌باشند که برادروار در غم و شادی و سرنوشت همدیگر شریک‌اند. بیشتر کردهای منطقه کلات را کردهای صوفیانلو، شیخوانلو، بربوانلو و کیوانلو و ترسانلو تشکیل میدهند.

مؤلف سفرنامه کلات که به‌امر ناصرالدینشاه از دز کلات دیدن نموده درمورد ساکنین دربند ارغونشاه که یکی از قلاع داخل دز است چنین یاد می‌کند: «جمعیت آن قریب یکصد و بیست خانوار است از سه طایفه [ای که] درآنجا سکنی دارند. یکی

---

[4] را از دم تیغ بگذرانند. مردم کلات که هرگز گمان نمیکردند سپاهیان بتوانند برقرار کوه پشت سر کلات بالا روند، وقتی به‌عقب نگریستند، دیدند تمام فضای طعمه‌ی کوه چراغانی و نورافشان است، لذا مجبور به‌تسلیم شده و دروازه را گشودند و نادر با سپاهیان خویش وارد کلات شده لکن بعداً مردم کلات فهمیدند که نادر آنها را فریب داده و آن مشعلداران سپاهیان او نبوده‌اند بلکه گنه‌های پر بوده است.

از این زمان به‌بر عنوان «کلات‌گیره» داده شد و هنوز این ضرب‌المثل برای برما جاری است که می‌گویند: «بون کلات‌گیره ـ BEZEN KALAT GIRA».

طایفه **جلایر** ، دیگر طایفه **بوباشی** که ترک می‌باشند ویکی هم طایفه‌ی **ترسانلو**[6] که‌کرد هستند ، نفری مرد آنها سیصد نفر می‌باشد ...[7]» . فدوسی میگوید ساکنین کلات عبارتند از : کرد، عرب شیبانی، اردلان (کرد) و جلایر ...»[8]

اکنون که‌اندکی باکلات آشنائی پیدا کردیم و میدانیم که روسها قسمت مهمی‌از سرزمین‌های کلات و ابیورد را به‌تصرف خویش درآوردند و تعدادی ازکردها درآن سوی مرز باقی ماندند ، بهتراست با روستاهای کردنشین کلات نیز آشنا شویم .

۱ــ **آب‌گرم** : که ۸۰ خانوار جمعیت دارد وحدود ۲۵ خانوار آن کرد هستند .

---

۵ــ جلایرها که قرنها باکردهای خراسان مانوس ومألوف بودند و باهمدیگر ازدواج و رفت وآمد کردند ، فرهنگ و زبان کردی را پذیرفته وبغل کرده شدند . جلایرها این زمان اکثرا بمشهد مهاجرت کرده‌اند .

۶ــ ترسانلو Torsanlo که اشتباها بومتر کرسانلو چاپ شده بیشترشان درچناران مشهد اسکان دارند وبیش‌از یکهزار خانوار می‌باشند .

۷ــ فرهنگ ایران زمین ج ۲۵ ص ۱۸۳ ــ مقاله‌ی سفرنامه کلات به‌تصحیح قدرت‌الله روشنی زعفرانلو .

۸ــ نادرنامه ــ ص ۳۷ .

۲ـ **احمدآباد** : که مرکب از ۱۰۰ خانوار است‌که حدود ۳۰ خانوار آن ترک و ۷۰ خانوار کرمانج است .

۳ـ **ایده‌لو**[1] . که ایده‌لیك نیز می‌گویند. اصلا مسکن طایفه‌ی ایده‌لو افشار[2] بوده است، امّا بعدهاکه نادرشاه طوایف افشار را به‌دیگر نقاط ایران انتقال داد وبیشتر حکومتهای محلی را به‌آنها واگذار نمود. منطقه کلات تقریباً هم ازکردها وهم از افشار وحلایرها خالی شد. لذا نادر این خلاء را وسیله دیگر مهاجرین پرمیکرد . از جمله تعدادی ازکردهای اطراف سنندج و کرمانشاه ونیز خاندان زند راکه کریم‌خان زند نیز جزو آنها بود به‌نواحی کلات و درگز کوچانیدکه بیشتر آنها پس‌از کشته‌شدن نادر به‌سرزمین‌های اصلی خویش بازگشتند .

ازجمله انتقال‌دادگان‌نادر به‌کلات‌که در ایده‌لو اسکان‌یافتند : گروهی ازکردهای بادلانلو قوچان بودند . این زمان بادلانلوها وایده‌لوها درکنارهم ساکن‌اند وجمعیت ایده‌لو درحدود ۳۰۰ خانوار است .که همگی به‌دو زبان کردی وترکی سخن می‌گویند.

۴ـ **باباارمضان**[3] : دارای ۱۵۰ خانوار است‌که بیشتر آنرا کرمانج تشکیل میدهد.

۵ـ **بشارت** : چهل خانوار که همگی کرداند .

۶ـ **پل‌گرد** Pol Gard جمعیت ۲۰۰ خانوار ازکردهای زیدانلو ، صوفیانلو و شیخوانلو .

۷ـ **چهار راه** : که ۵۰ خانوار ازکردهای زیدانلو و صوفیانلو درآن ساکن‌اند .

۸ـ **چهچه** : تعداد ۸۰ خانوار ازکردان بایان معروف به «به‌وان» درمرز شوروی که دارای پاسگاه مرزی و خانه بهداشت ودبستان است .

---

۱ـ ایده واژه‌ای ترکی وبه‌معنای سنجد می‌باشد ، شاید اینها نیزاز انتقال به‌خراسان دارای درختان سنجد بوده‌اند .

۲ـ عالم‌آرای عباسی ـ اسکندربیگ ترکمان ـ مقدمه ایل افشار ص

۳ـ باباارمضان زیارتگاهی است‌که گویا فرزند خمیر ساختمان آنرا حاجی ذوالفقار جلایر درسال ۱۳۵۲ پرداخت نموده . گفته مشهور حضرت رمضان نامی از اصحاب امام‌رضا علیه‌السلام درسفر مرو بوده که درآنجا درگذشته است .

۹ـ **چناری ژور** یا چناربالا که ۴۰۰ خانوار کرد دارد.

۱۰ـ **چناری ژیر** (بایای مجهول یعنی پائین) که ۱۲۰ خانوار ازکردان کیوانلو درآن ساکن‌اند.

۱۱ـ **چرم** (چه‌ر.م) در دامنه‌کوه کلات دارای ۲۰۰ خانوار. درشاهنامه همواره از قلعه چرم نام برده شده است. بیش‌از صد خانوار از سرداری‌های چرم ازکردهای شادلو هستندکه وسیله جعفرقلی‌خان شادلو در فتنه سالار برای حفاظت چرم به‌آنجا انتقال یافتند. بیشتر جنگهای ایرانیان با تورانیان درهمین محل بوقوع پیوست[1].

۱۲ـ **حاج‌آباد**: دارای ۳۰ خانوار از جلایرها وکردهای باجخورانلو.

۱۳ـ **خاکستر**: درمرز ایران و شوروی قراردارد وبیش‌از صدخانوار ازکردهای کوم‌کیلانلو و شادیان‌لو (شادلو) درآن ساکن‌اند.

۱۴ـ **دربند**: نزدیک دژکلات حدود ۳۰۰ خانوارکه بیشتر آنهارا طایفه جلایر و چند خانواری از سادات تشکیل میدهند.

۱۵ـ **رجب‌آباد**: درنزدیکی‌لاین حدود ۵۰ خانوار ازکردهای‌زیدانلو درآن‌ساکن‌اند.

۱۶ـ **رباط** (روات): حدود ۱۶۰ خانوار جلایر، زیدانلو، صوفیانلو وجوخورانلو که کرد هستند.

۱۷ـ **سینه**: چهارصد خانوارازکردهای سینان‌لو وسادات وترک. بقیه‌سینانی‌ها در بیچرانلو وپائین میان‌آباد اسفراین ساکن‌اند.

۱۸ـ **قلعه‌نو**: نزدیک کلات با ۴۰۰ خانوار جمعیت.

۱۹ـ **کریم‌آباد**: نزدیک لاین ۱۱۰ خانوار ازکردهای زیدانلو و صوفیانلو.

۲۰ـ **کلات**: مرکز بخش کلات که ازسه‌گروه ازکرد وترک وفارس‌تشکیل شده‌است.

۲۱ـ **که‌لاو** (کهلاب): حدود ۲۰۰ خانوار ازکردهای صوفیانلو و زیدانلو.

۲۲ـ **لائین‌کهنه**: در دامنه‌کوه هزارمسجد، صد خانوار ازکردهای صوفیانلو.

۲۳ـ **لایین‌نو**: از بزرگترین روستاهای خراسان‌که ۷۰۰ خانوار جمعیت ازجلایر

---

۱ـ فردوسی ـ شاهنامه

وکردهای شیخوانلو و صوفیانلو و باجخورانلو و زیدانلو و جوخورانلو دارد .

۲۴ـ **یکه‌باغ** : تعداد ۲۰۰ خانوار ازکردهای زیدانلو، صوفیانلو و شیخوانلو .

آقای حبیب‌الله لارودی درکتاب ارزنده‌ی خود بنام « زندگانی نادرشاه پسر شمشیر » ازکردان شیخکانلو و صوفیانلو مقیم کلات ۱۱ سند جالب جمع‌آوری نموده که متاسفانه همه‌ی آنها را چاپ نکرده است . تنها سندی درمورد کدخدایان صوفیانلو را کلیشه نموده‌که بعلت کم‌رنگی کاملا خوانده نمیشود واز ذکر متن آن نیز دریغ ورزیده است . سند دیگری را بدون اینکه کلیشه نماید متن آنرا تاجائی‌که خودش قادر به‌خواندن آن بود، بازگو کرده ، که نقص بزرگی درکتاب نامبرده می‌باشد . سند اخیر درمورد تدارک سازوبرگ جنگی است خطاب به‌برخورداربیگ نسقچی‌باشی .

واما آنچه مربوط به‌کردهای صوفیانلو و شیخوانلو می‌باشد شش سند از یازده سند فوق است‌که خلاصه مطالب آنرا چنین آورده است .

۱ـ فرمان پرداخت دستمزد شش‌تن از کدخدایان تیره‌ی صوفیانلو بنام امیرزا محمدمهدی مستوفی، منشی و نویسنده‌ی دربار نادرشاه ، که تاریخ فرمان ۱۸ ذیعقده سال ۱۱۴۸ قمری می‌باشد .

۲ـ فرمان دهداری شاهوردی‌بیگ صوفیانلو ، بتاریخ ۱۷ جمادی‌الاول ۱۱۵۰ .

۳ـ فرمان رسیدگی به‌دادخواست اماموبردی صوفیانلو خطاب به‌عاشورخان[1] افشار حاکم ابیورد بتاریخ ۲۹ رجب ۱۱۵۰ .

۴ـ فرمان رسیدگی به‌دادخواست شاهوبردی صوفیانلو خطاب به عاشورخان افشار حاکم ابیورد بتاریخ ۲ ربیع‌الاول ۱۱۵۱ .

۵ـ فرمان رسیدگی به‌دادخواست شاهوردی صوفیانلو خطاب به‌عاشورخان مذکور بتاریخ ۱۱ رمضان ۱۱۵۳ .

۶ـ فرمان جمع‌آوری‌وتدارک خواربار درآذربایجان بنام شاهوردی‌بیگ‌صوفیانلو

---

۱ـ عاشورخان یابالو افشار از مخالفین سرسخت ، در پیش از رسیدن به‌سلطنت بودکه بهمراهی جعفرقلی‌خان کرد شادلو مدتها با نادر جنگید ، لکن پس از کشته‌شدن جعفرقلی‌خان شادلو ، تسلیم شد و به‌حکومت ابیورد منصوب گردید . نگاه کنید به‌جلد اول این کتاب .

بتاریخ ۲۸ شوال ۱۱۵۵ .

میدانیم که هسته‌ی اصلی سپاهیان نادرشاه آن تابعه‌ی نظامی مشرق‌زمین را کردان خراسان وایل افشار ساکن درگز وایل جلایر تشکیل میدهند . محمدکاظم در عالم‌آرای نادری به‌تفکیک سهم هرایل وطایفه را تاآنجاکه ممکن بوده‌است روشن کرده، لکن نکات جالبی درفرمانهای نادرشاه برای روشنگری قسمتی ازتاریخ ایران وفداکاری ایلات سلحشور کشور موجود است‌که متاسفانه برخی‌از آنها به‌دست‌کسانی افتاده‌اند که حتی از نشان‌دادن آن به‌دیگران نیز دریغ می‌ورزند .

ازجمله فرمانهائی است‌که دردست کردهای قراچورلو درآشخانه‌ی بجنورد و کردان میلانلو اسفراین وکردان باچیانلو قوچان است .

بهرحال باتشکر از آقای لاردی‌که توانسته است قسمتی ازاین فرمانها را در کتاب خود درج نموده[۱] از تطاول زمان مصون دارد، گلیشه‌ای را که درکتاب خود در مورد کدخدایان صوفیانلو چاپ نموده است ، هرچندکه کمرنگ بود بهمکاری آقای میرنیا و ذره‌بین مخصوص ایشان چنین خواندیم .

« هو »

بسم‌الله خیرالاسماء

مهر نادرشاه‌که دران نوشته شده است : بسم‌الله

نگین دولت ودین رفته بود چون ازجا  بنام نادر ابران قرارداد خدا

(فرمان همایون) آنکه نجابت و رفعت معانی‌بنا نظاماً للاجانه والرقعه میرزامحمد مهدی مستوفی خبوشان بشفقت شاهانه سرافراز گشته بداندکه جماعت صوفیانلو بموازی شش نفر ملازم ... که بمواجب دارند .

شاهوبردی‌بیگ صوفیانلو ـ یوسفخان صوفیانلو ـ بهبودعلی صوفیانلو ـ یعقوب صوفیانلو ـ قادر صوفیانلو ـ بیگ دردی [؟] صوفیانلو، بعرض اقدس رسانید که

---

از مردم کلات بشرح زیر بوده‌اند .

۱ـ آقای لاردی ازاین افراد تشکر کرده‌است‌که درجمع‌آوری اسناد مذکور او را یاری داده و همکاری

۱ـ حبیب‌الله‌بیگ شغوانلو ۲ـ رحیم‌بیگ کرد لاینی ۳ـ اسماعیل‌بیگ ، نواده‌ی اسماعیل کورت معروف ازایل زیدانلو ، ۴ـ حسن‌بیگ جلایر ۵ـ محمدبیگ جلایر ۶ـ سیدابوالقاسم موسوی حسینی .

وجه مواجب آنها نزد ایل صوفیانلو به‌اسم دیگری حواله میدارند وتنخواه آنها ازجائی دیگر حواله میشود بمضمون [؟] اطلاع برمضمون فرمان‌مطاع‌مواجب‌جماعت‌صوفیانلو را به‌اسم دیگری حواله نکرده در وجه مواجب ملازمان مفصله فوق جماعت مذکور محسوب نماید ... قدغن [ اکید نموده ] ... برعهده شناسند . تحریرا فی‌شهر ۱۸ ذیقعده الحرام سنه ۱۱۴۸ [۱] .

فرمان کدخدائی زیر برای شاهوردی‌بیگ صوفیانلو صادر شده است :

شعار ( اعوذبالله تعالی ـ فرمان همایون شد [۲] ) آنکه بنابر شفقت بی‌نهایت شاهانه ومرحمت از حد فزون خسروانه دربارهٔ رفعت ومعانی‌پناه شاهوردی‌بیگ از ابتداء ششماهه هذه‌السنه ئیلان‌ئیل به‌دستورقدیم کدخدائی جماعت‌صوفیانلو را به مشار"الیه شفقت فرمودیم که درهرباب متوجه امنیت وضابطهٔ ایل خود بوده درمراسم خدمتگزاری وسایر امور مقرره دراین‌باب خودرا معاف نداند .

جماعت صوفیانلو مشار"الیه را کدخدای بالاستقلال خود دانسته ازسخن وصلاح حسابی او بیرون نرفته وبه‌قدغن تمام درعهده شناسند ... [۳]

تحریرا فی ۱۷ شهر جمادی‌الاول سنه ۱۱۵۰ [۴]

---

۱ـ زندگانی نادر پسر شمشیر ـ لارودی ص ۲۱۴ .

۲ـ خط طغرایی

۳ـ جاهای نقطه‌چین خوانده نشد . متأسفانه آقای قدوسی نیز همچون آقای لارودی متن کامل اسناد واحکام را ذکر نکرده‌اند و کلیشه‌ها نیز آنچنان خوانا نیستندکه بتوان آنرا خواند . خط شکسته این احکام نیزکه برای خواندن هرسطری یک کفن باید پاره کرد ، فوز بالا فوز است .

بیشتر این اسناد هنوز دردست کردهای خراسان موجود است لکن به‌علتی‌که نمیتوانم نامش را چه بگذارم از نشان‌دادن آن خودداری می‌نمایند .

۴ـ نادرنامه ـ قدوسی ص ۵۴۱ .

حکم دیگری نیز از سوی نادر به‌عاشورخان افشار حاکم الکای اعبورد صادر شدکه چون چند خانوار از جماعت افشار به‌آنجا انتقال یافته و درشاه‌توت قصد استقرار دارند ، زمینهای اضافی از حیطه‌ی تصرف التهقلی سوفی ( سوفیان‌لو ) وچند خانوار جماعت کوسه احمدلو افشار را دراختیار آنها قرارداده نظارت کامل نمایندکه تازه واردین زمینها را مرتب شیارکرده زراعت نمایند . ص ۵۵۲ نادرنامه ـ قدوسی .

فرمان جمع‌آوری آرد وگندم ازمنطقه شیرخان جنوب قفقاز به‌شاهوردی‌بیگ صوفیانلو .

مهر نادر دربالای حکم باسجع :

بسم‌الله

نگین دولت ودین رفته بود چون ازجا بنام نادر ایران قرارداد خدا

( العلم عندالله . محل صحهٔ همایون شد ـ آنکه رفت ومعانی‌پناه نظاماً للاجابه شاهوردی‌بیگ داروغه شیرخان(شیرغان ؟) سرکارخاصه شریفه به‌شفقت شاهنشاهی سرافراز گشته بداندکه عریضهٔ که درینوقت نوشته بود بنظر اقدس رسید چرا دیر کرد وتاحال بارگیری نکرد ونیامد عرض‌کرده بودکه دوهزار خروار غله درآقسو وبقیان هست غله‌ئی‌که ازسورساتچی بجای آرد گرفته است آنهم حاضراست آرد خود دوسه هزار خروار تحویل دارد وبسیار است محصلان سورسات نوشته بودندکه دویست خروار غله ازجمله دویست وهفتاد خروار غرامت آرد را گرفته‌اند هفتاد خروار را نیز بخشیدیم دویست خروار راکه نزد محصلانست آنرا هم بارگیری کنند ومحصلان بعلت هفتاد خروار تتمه مزاحمت بحال علیمردان نرسانند اورا برداشته همراه بیاورند و درهرصورت دوهزار وپانصد خروار گندم دردست دارد چهارصد پانصد خروارآرد نیز عالیجاه حاجی سیف‌الدین خان وبهبودبیگ ونظرعلی‌بیگ همراه دارند می‌بایدکه معقول بارگیری‌کند و دارد دیر میشود (؟) و روز حرکت خودرا بزودی مصحوب‌خاطر عرض نماید واز جل وپوشاک ونواله شتران معقول سرحساب بین باشد وکوتاهی‌جایز ندارد وبه‌هرمنزل‌که خواهد آمد بیشتر آدم تعیین‌کندکه جاوآب وعلف وهیمه‌اش ملاحظه کنند وبعدازآن آنجا منزل کنند و دراین‌باب لوازم اهتمام بعمل آورده درعهد شناسد[1] .

تحریرا فی ۲۸ شهر شوال‌المکرم سنه ۱۱۵۵

اسناد دیگری‌که در رابطه بامردم کلات وابیورد ولائین بدنبال می‌آید وحاوی نکات شایسته و ارزنده‌ی تاریخی است بوسیله آقای حاج ذوالفقار جلایر دراختیار نگارنده قرارگرفت، که باتشکر از عنایت ایشان به‌درج آن می‌پردازیم واصل سندها را درپایان کتاب بدست اقست می‌سپاریم .

---

۱ـ نادرنامه ـ قدوسی ص ۵۶۱ .

سندی است مبنی براینکه قسمتی از مزارع ومزارع ابیورد متعلق به‌گردهای شیخوالو بوده‌است‌که بعدا روس‌ها به‌اشغال درآوردند ، وبعنه اعراض دولت ایران به‌قصد اینکه از **املاک خالصه دولتی هستند، تصرف نمود ومردم آنجارا** آواره وبی‌خانمان کرد . اینك متن سند :

« غرض ازاین نوشته آنکه مرهون نمودند واقرار معتبر شرعی شد رقعت ومعالی پناهان افراسیاب بیگ ومرتضی قلی‌بیگ وباقی ورثه مرحمت‌پناه فولادبیگ آقا[1] [ ... ][2] همگی وتمامی ازجمله چهارسهم [از] سه سهم مزرعه شورابه که واقعست در ولایت ابیورد دربلوك بیان[؟] باتوابع ولواحق وآبخور وعلفخور آنچه از مزرعه مزبور شمرند مع حدود اربعه حدی [ ... ][3] شورابه‌ی خرد[4] وحدی باغ[5] چشمه وحدی به‌کهلات [کلات] وحدی به‌تکیه عبدی حدی به‌گرناباد باکل توابع ولواحق دیمجه‌زار و کوهسار مزرعه‌ی مزبور به‌رقعت آثاران حسین‌خان آقا تقدعلی آقا ومولانا الله‌وردی ولدان مرحوم المغفور ذوالفقار آقا شیخوالو[6] بمبلغ سه تومان و پنجهزار دینار عراقی النصفه تاکید [؟] الاصل تومانی هفت هزار پانصد دینار بمدت سه‌سال شمسی کامل اسقاط وقت نموده شد این چندکلمه جهت سند قلمی شد تا وقت حاجت حجت باشد وکان ذالك فی‌التاریخ[7] ۱۷ شهر جمادی‌الثانی سنه ۱۰۸۸[8] » .

---

۱ـ ترجمه : آقا

۲ـ یك کلمه خوانده نشدکه حوله‌ئی یا جوله‌ئی است . در دوسندکه مشاهده‌کردید بهمان‌شکل نوشته شده است .

۳ـ یك کلمه خوانده نشد .

۴ـ ترجمه : خورد .

۵ـ به‌ باغ چشمه = آبچشمه .

۶ـ ترجمه : شیخوالو .

۷ـ در متن : ۱۰۷

۸ـ ترجمه: بطوریکه مشاهده میفرمائید صورت ۸ : ۱۸ نوشته شده‌که یکی‌از دونقطه بین هردوهشت متعلق به‌سنه است. یعنی ۱۰۸۸ می‌باشد . سند دیگری است مربوط به‌فرزندان همین تقدعلی‌ولد ذوالفقار شیخوالوکه درآنجا مرحوم تقدعلی نوشته شده ومرساندکه تقدعلی خورد در این زمان سنه ۱۱۴۱ یعنی ۵۳ سال بعد فوت کرده است .

پای سند مهر « افراسیاب بن فولاد » وبرادرش مرتضی قلی و مهر دیگر این چنین است : « بدل مهر علی دارد محمد » که احتمالا مربوط بمحمد نامی بوده است که دل بمهر علی ابن ابیطالب داشته است .

امضای محمد حسین مارشک ـ و شهادت عوض آقا ولدالله وبردی ساکن گلوجو. شاهد است ـ لطعلی ولدصحبت قلی مارشکی ـ شهد بماقیه...[1] محمد فاضل ».

سند استشهادی است از مصطفی شیخوالو که قسمتی از نواحی ابیورد که درسال ۱۱۳۲ قمری متعلق بوی بوده و پس از بیست سال تصرف وعمران نادرمحمد عرب اسکندری ادعای مالکیت مورونی آنرا نموده . بزرگان قبایل کرد وافشار ساکن ابیورد آنرا حق مصطفی شیخوالو دانسته وحاشیه سند را ممضی ومهور نموده وبه امضاء ومهری رسانده اند که خوانا نیست وشاید « **نایب السلطنه** » می باشد . اینک متن سند :

« هواستشهادواستعلام واستخبارمیدارد ازجمعی مؤمنین خیراندیش وگدخدایان و غازیان ولایت ابیورد که اسامی ایشان درین صحیفه ثبت میشود که مصطفی نام شیخوالو قبل از این مدت بیست سال است که قدری زمین دیمجه زارکه واقع است درموضع قراآقاج من توابع ولایت ابیوردکه محدود است بدیمجه زار ملاّیعقوب چشمه گنده وحدی بدربند سفید وحدی بدیمجه زارکه از سنگر اوربانی واز یکطرف دیگر بسردره بادگار گاوشالوکه درین عرض مدت درتحت تصرف مصطفی مذکور است که خود دایر نموده است و درین وقت نذرمحمد عرب اسکندری بغیر حق وجه ادعا می نمایدکه این دیمجه زار ملک من است امروز را فردا دریوم العرصات جواب ده باشیم که حق الملک مصطفی مذکور است و نذرمحمد عرب بغیر حق ادعا می نماید هر کس که برین معنی مطلع باشد اسامی خودرا درحاشیه این صحیفه ثبت نمایندکه عندالله

---

۱ـ محمد فاضل ولد مرحوم میرسجل عرب اسکندری که درقباله دیگری قسمتی ازاین مزارع را در سال ۱۱۴۱ به نذرخان ولد مرحوم بقدعلی آقا شیخوالو فروخته است .

۲ـ سند دیگری نیز درسال ۱۰۹۴ درباره افراسیاب بیک ومرتضی قلی بیک و ... ولدان مرحوم فولادبیک حوله قسمت دیگر این اراضی را بمقدعلی آقا وحسرخان آقا و اللهوبردی آقا فرزندان مرحوم ذوالفقارخان شیخوالو فروخته اند وچند نفراز ریش سفیدان حوله امضاء کرده اند .

وعند رسوله ضایع نخواهد شدکه ان‌الله لایضیع اجرالمحسنین . تحریرا بتاریخ شهر جمادی‌الثانی من شهور سنه اثنی وثلثین ومائه بعدالالف سنه ۱۱۳۲ ؛

امضاءکنندگان که از بزرگان کرد وافشار می‌باشند درحاشیه نوشته‌اند ومهر کرده‌اند از پائین بمبالا :

« مضمون مسطور متن شاهدم ... امضاء محمد ... | ناخوانا | بساکن ایبورد [مهر] عبده نذرمحمد .

بیان واقع است‌وخلافی ندارد اوتاربیگ‌افشار بساول صحبت [مهر] بنده [شاه] ولایت اوتار .

بیان واقع است وخلافی ندارد . طالبخان ولد مرحوم میرزا ... [مهر]

بیان واقع است وخلافی ندارد یعقوب [مهر] بنده‌آل محمد یعقوب .

بیان واقع است وخلافی ندارد مشاجرات | با مسناجران؟ | دیمحه ولایت‌ایبورد رفعت‌پناه محمدکریم بیگ یوزباشی | .. الوالو ؟ | ـ مهرـ بنده آل‌محمدکریم .

بیان واقع است وخلافی ندارد ... محمدقلی‌بیگ قرخلو | افشار | ـمهرـ

بیان واقع است وخلافی ندارد . رفعت ومعافی‌پناه ...

بیان واقع است‌وخلافی ندارد قمبر [قنبر] اللهاوغلی؟ ـمهرـبنده‌آل محمدقنبر

... بودیم بیان واقع است خلافی ندارد رستم‌بیگ بیاروانلو | احتمالا ازکردهای بیاری | وقلندربیگ اللهاوغلی ـمهرـ بدل مهر نبی دارد قلندر . | ویك مهردیگر شاید مربوط بهرستم‌بیگ باشد . عبده رستم |

بیان واقع است وخلافی ندارد . اسماعیل قلی‌بیگ ایل اوغلی | شاید دونفر فوق نیز ایل اوغلی باشند | ـ مهر .

بیان واقع است وخلافی ندارد ـ تیمورییگ ... [مهر] ـ

از زبان شاهدان‌شنیدم ... سلطان ولی ایبوردی ؟ ـمهرـ بردبن نبی‌سلطان‌ولی

از زبان شاهدان شاهدم ـ گدایعلی [؟] افشار ـمهرـ

سند دیگری‌است درمورد مراتع هزارمسجد که‌گویا ملك‌شاهوردی‌خان‌صوفیانلو بوده ودیگران قصد استفاده یا تصرف داشته‌اند . شاهوردی در دربار نادر و درلشکر کشی‌های وی خدمات ارزنده‌ای انجام داده بود واین حق را برای خویش محفوظ میداشت‌که دراین رابطه نادر را درجریان امر بگذارد ونادر همچنانکه مشهود است و

تمام کارهایش منظم و مرتب و روی قواعد و مقررات بوده دستور رسیدگی و تحقیق و احقاق حق را صادر می‌نماید :

« شرف اقدس اعلا روحی فداه

عرضه داشت کمترین غلامان قدیمی شاهوردی صوفیانلو به‌ذروه عرض ایستادگان پایه سریر عرش نظیر خلافت میرساند که :

چند قطعه ییلاق منحد فوزاره زرخرید در ییلاق هزارمسجد داردکه علفچر گوسفندان کمترین بندگان است . استدعا اینکه به‌تصدق فرق مبارک سایه‌دستی شفقت ومرحمت فرموده ایلات وغیره مزاحم ییلاق مذکور نشده در ییلاق مذکور سکنی‌نمایند مرفه الحال بدعاگوئی دولت بیزوال اشتغال داشته قیام واقدام می‌نموده باشند چون واجب بود جریان یراق مقام عرض گردید . باقی امره‌الاعلی مطاع »

درحاشیه احتمالا وسیله میرزا مهدی‌خان استرابادی منشی مخصوص نادرشاه نوشته شده است :

« بسم‌الله ــ مظهر لطف‌الهی نادر است ۱۱۵۸ .

انکه عالیجاه بیگلربیگی مشهد مقدس معلی | بداند : |

هرگاه ییلاقات مزبور نظر به‌ثبوت وحجت شرعی ملک صاحب عریضه رده و حسب‌الامراعلی در وجه احدی مقرر نشده باشد نگذارد احدی به‌خلاف حکم وحساب خودسر دخل وتصرف درییلاق مزبور بنماید و درعهده شناسد . تحریرا فی ۱۱ شهر رمضان ۱۱۵۳ »

سند دیگری درمورد آب رودخانه‌ی کلات مشترک بین ایران و روس :

همانطورکه گذشت به‌موجب قرارداد محوس اخال‌که مرحوم ارفع‌الدوله بیان داشته براینکه مردم کلات بیش‌از حد معمول زراعت برنج نکارندکه آب رودخانه‌ی لاین‌که باید به‌سمت روسیه برود ، از جریان نیفتد .

این حکم گمان میرود ازسوی محمدتقی میرزا رکن‌الدوله برادر ناصرالدین‌شاه که والی خراسان بود، به‌اکبرخان بیگ نایب لاین صادر شده است . اینک متن حکم :

« عالیشان عزت نشان اکبرخان بیگ نایب لاین را مرقوم میدارد ، که درباب آب

دربند ارغونشاه کلات

رودخانه لاین قرار براین داده شد هرقدر شلتوک[1] که کلاتی[2] کاشته ازآب رودخانه مشروب دارند و بقدر کفاف آب را ببرند وباقیمانده آب را بگذارندکه به‌ابیورد برود وشلتوکی‌که درآنجا کاشته‌اند مشروب شود من خود هم اراده دارم‌که انشاءالله تعالی به‌آن صفحات بیایم بعداز ورود به‌آن سرحدات از روی تحقیق قراراین فقره‌را خواهم داد آن عالیشان از قراریکه مرقوم شده معمول دارد وتخلف ازحکم نکند.

مقرب‌الخاقان نورچشمی بهیو[3]دخان حاکم کلات مراتب را به‌آن عالیشان خواهد

---

۱ـ شلتوک = زراعت برنج ، برنج گرده کلات دراز زمان درخراسان معروف بود.

۲ـ منظور : کلاتی‌هاست.

۳ـ بهیودخان جلایر حاکم کلات‌که ارفع‌الدوله به‌روشنفکری و آزادیخواهی او اشاره‌کرده است.

نوشت از قرار نوشته او عمل خواهدکرد و درامر زراعت شلتوك وسایرکارهای لاین لازمه مراقبت را باید بظهور برساند. زیاده لازم نیست‌که اظهار دارد. تحریرا فی‌شهر ربیع‌الثانی ۱۳۱۱ »

درحاشیه حکم نوشته شده است :

« درقبالی مرقوم میشودکه پنج شش خروار بذر شلتوك کلانی کاشته‌اند همین قدرکفایت است زیاده براین نکارندکه آب بمشلتوك ایبورد هم برسد. تحریرا شهر ا تاریخ خوب خوانده نشد ا[1] »

**سندی از مردم لاین‌که بمهر** نجدالسلطنه والی خراسان وپسر مرحوم اخوند خراسانی معمورراست .

همانطورکه ازمتن شکوائیه معلوم است دولت‌های وقت دست ظلم وستم از سر رعیت برنمیداشته‌اند وبرای اخاذی وباج‌بگیری ومالیات بگیری بعناوین مختلف در غارت مردم می‌کوشیده‌اند .

لاین‌ها بامین دفتر از دست اندرکاران ایالت خراسان متوسل شده ونظر او را میخواهندکه اعلام کندکه زمین‌های لاین آنچه راکه از اشغال روس بجامانده مال مردم است نه املاك خالصه دولت . امین‌دفتر نیز شهادت میدهد وسپس نجدالسلطنه هم آنرا تائید می‌کند وآنگاه بنظر محمدبن محمدکاظم ا معروف بآقازاده‌که فرزند مرحوم اخوند خراسانی بود و درخراسان روحانی درجه اول وصاحب قدرت بود . ا میرسد . اینك متن سند :

« مقام محترم جناب مستطاب اجل اکرم آقای امین‌دفتر دام‌اقباله‌العالی

خاطر[2] مبارك مسبوق است‌که مدتی است رئیس خالصجات[3] خراسان املاك موروثی ما رعایای لاین کلات را بباعث اینکه خالصه است بجهت توقیف و محصول مارا تفریط نموده است مکرر بواسطه این تعدی‌که نسبت بما شده بمظهران شکایت کرده برائر تظلمات ما اهالی هیئت کمیسونی برای عملیات رئیس خالصه از طهران

---

۱- سند از آقای حاج ذوالفقار جلائر - ضمنا این سند در دوجا مهر خورده است . مهر طرف کوچك بیضی شکلی‌که دراثر حذف معروف سوی احسین متوالتامن حسن‌ه آلده شده است .

۲- در متن : خواطر

۳- در متن : خالصه‌جات

اعزام داشتند در (۲۱) شهر ربیع‌الثانیه (۱۳٤۰) هیئت محترم کمیسیون باحضور حضرت مستطاب اجل امجد آقای نجدالسلطنه ونمایندگان محترم اداره ایالتی و لشکری‌شرق[1] وخود حضرت اجل عالی مجلس تشکیل داده پس‌از مذاکرات وچندین جلسه معلوم شدکه املاک توفیقی ملک خالصه دولتی نیست وملک متصرفی رعیت‌است چون حضرت عالی از سابقه مالیه و دفتر خراسان کاملا اطلاع دارید مستدعی است درحاشیه این ورقه اطلاعات خودرا مرقوم فرمائیدکه محل حاجت است . »

امین دفتر نیز درحاشیه‌ی سند نوشته است :

« اراضی ممنوعه قریه لاین کلات ملک رعیت بوده‌که درموقع تقسیم آبهای کلات بین دولتین ایران و روس ممنوع از زراعت شده و بعداز رفع ممنوعیت چند سال است‌که رعایای لاین این اراضی را زراعت می‌نمایند وعشریه به‌اداره مالیه میدادند در کمیسیون خالصه هم معین شدکه این اراضی ممنوعه ، خالصه نمی‌باشد در دفترمالیه خراسان نیز اراضی ممنوعه خالصه نبوده است .

مورخه دوم برج جدی[2] ایت‌ئیل ۱۳۰۱ـ [ امضاء ] امین دفتر »

نجدالسلطنه‌که پس‌از کشته‌شدن کلنل‌پسیان چندماهی بعنوان والی خراسان انجام ـ وظیفه نمود در ذیل نوشته‌ی امین‌دفتر نوشته است :

« بطوریکه جناب آقای امین‌دفتر نوشته‌اند اطلاعات اینجانب هم همینطور و نگارهای [؟] ایشان صحیح است . نجدالسلطنه . مهر »

روحانی مقتدر وسیاستمدار معروف خراسان‌که معروف به‌آقازاده و پسرمرحوم آخوند خراسانی بود و درجریان کلنل نیز نقش فعالی داشت، بدنبال اظهارنظر نجدالسلطنه نوشته است .

« معلوم است با تصدیق جناب مستطاب اجل آقای نجدالسلطنه وجناب آقای امین‌دفتر وتصرفات رعایای لاین از قدیم شبهه ازبرای متصدیان امور باقی نخواهد

---

۱ـ فرمانده‌لشکر شرق دراین هنگام حسین خرابی بودکه پس‌از کشته‌شدن کلنل محمدتقی‌خان‌پسیان وارد خراسان شد .

۲ـ دی‌ماه و برابر دسامبر ماه میلادی

ماند . انشاءالله[1] محمدبن محمدکاظم ، [مهر] محمدبن محمدکاظم »

واینك تلگرافی بمردم کلات درمورد شکایتشان :

« نمره کتاب ۱۵ ـ سنه ۱۳۰۱ [ خورشیدی ] »

ازطهران به‌مشهد ـ نمره قبض ۳۲۰۶۵ـ نمره تلگراف ۷۳ـ عدد کلمات ۵۵ تاریخ اصل ۷ دولتی ـ تاریخ وصول [درمشهد] ۸ قوس ـ اسم گیرنده فتح‌الله .

آقایان رعایای کلات ـ کپیه کمیسیون تفتیش خالصجات خراسان .

تلگراف مشروح شما راجع به‌عملیات محسن‌خان [!] و رئیس خالصه خراسان ملاحظه شد برای رسیدگی به‌این‌جهت شکایات کمیسیون اعزام و فعلا درمشهد مقدس می‌باشند مواد شکایات خودتان را فورا به‌کمیسیون مزبور اظهار دارید تا رسیدگی کامل بنمایند . نمره ۵۸۰۷ امیرلشکر خدایار »

بدنبال وصول تلگراف فوق ازطهران ، امیرلشکر خزاعی نیز تلگرافی به‌مردم‌لاین مخابره کرد واز آنها خواسته است‌که دراین کمیسیون شرکت کنند .

---

۱ـ محمدبن محمدکاظم رهبر مذهبی خراسان فرزند مرحوم آخوند خراسانی و معروف به‌آقازاده بود که در زندان رضاشاه درگذشت یا وسیله تزریق آمپول هوا کشته شد . [ ۱۳۱۶ خورشیدی ] . قیام گوهرشاد ـ سیناواحد ص ۷۷ .

## جنگهای کرد و ترکمن درکلات نادری

پیش‌از تسلط روسها برشمال خراسان ترکمن‌ها همواره مرزهای این ایالت را مورد حمله قرار میدادندکه نواحی مرزی کلات و درگز بیشترین خسارت را ازاین حملات متحمل میشدند . آقای لاردی بخش آخر کتاب خودرا بجنگ کردهای کلات با ترکمنان متجاوز بسرزمین ایران اختصاص دادهکه قسمتی ازآن تا آنجاکه موجب طولانی‌شدن موضوع نگردد در برابر خوانندگان عزیز قرار می‌گیرد ، نامبرده شرح این ماجراها و وقایع رزمی را از زبان پیرمردان و معتمدین محلی شنیده و بدینگونه یادداشت نموده‌است[1] :

این داستانها یادگار نبردهای بی‌دری مرزبانان سلحشور کلات با راهزنان ترکستان است‌که پس‌ازکشته‌شدن نادرشاه افشار دراین شهرستان‌روی داد، وچندین سال کشمکش‌های خونین میان آنها درگیر بوده است ...

در یورشهای راهزنان خونخوار ترکستان گاهی چندین آبادی یکباره بآتش بیدادشان سوخته و زنان وکودکان بندگی وبردگی میرفتند .

کردهای سالخورده و ریش‌سفید لابین امروز هم این داستانهای ناگوار راکه تا ۵۰ سال پیش دنباله داشته بیاد دارند و زبان بزبان پدر بپسر آن سرگذشتهای‌تلخ و دهشتناك را یادآوری نموده واز اینکه دیگر آن تاخت وتازهای خانمان برانداز بپایان رسیده خوشدل و شادمان درکوهستانهای زیبای کلات دامنه‌های کوه هزارمسجد

---

۱ـ تحقیقات اخیر نگارنده نیز از پیرمردان محلی وقایع مذکور را تأیید میکند

بسر میبرند ...

درمیان کردهای آن سامان تیره‌های شیخوانلو و صوفیانلو بیش از دیگران در نبردهای گذشته جانبازی و جانفشانی نموده‌اند که امروز نیز نامی‌ترین کردهای کلات همانها هستند .

اینک به‌داستان خود بازگردیم :

رویهمرفته تیره‌های چادرنشین ترکستان مردمانی راهزن و غارتگر بودند که زندگانیشان باتعدادی گوسفند ونگاهداری اسب وشتر میگذشته‌است. کشت گندم درمیان آنها چندان معمول نبوده و نمیتوانستند نان سالیانه‌ی خودرا فراهم آورند .

بیشتر زندگانی خودرا با غارتگری و راهزنی گذرانده وهمیشه آماده‌ی تاخت و تاز به‌آبادیها بوده وچون اسب‌های تیزرو چابکی داشتند ، بیشتر حملاتشان ناگهانی و هنگام گریز هم کمتر دستگیر میشدند[1] .

ـ از یکسو نیز خشکسالی ونایابی دشت ترکستان بیشتر آنهارا به‌نان روزشان محتاج نموده بود تاجائی که از هیچ کشتار وخونریزی روگردان نبودند . آنها بااسلحه‌ی کامل بیشتر سواره از مرز گذشته درآبادیهای کلات تاخت وتاز می‌نمودند وبا پول و گندم وگوسفندانی که ازغارت بدست می‌آوردند به‌دشت بازگشته یکی‌دوسال به‌آسودگی وخوشی بسر میبردند **و همینکه گرسنه میشدند دوباره به‌دور هم گرد آمده به‌کلات می‌تاختند .**

میدانهای جنگ این دودسته (کرد وترکمن) از سرخس تا نزدیکی دریای خزر و دشت گرگان امروزه کشیده میشد که سرتاسر خاک کلات دراین میان افتاده وآسیب بسیار از آنان دیده .

---

۱ـ علت اینکه آنها پابه‌فرار می‌نهادند کمتر دستگیر میشدند ، این بودکه معمولاً کردها غافلگیر میشدند وتا می‌آمدند نجنبند متجاوزین بابدست آوردن شکار خود فرسنگها دور میشدند و به‌داخل بیابان ریگزار وبی‌آب وعلف ترکستان و خوارزم می‌تاختند . ترکمنها هنگامی‌که به‌هدف نزدیک میشدند از اسبهای خود پیاده میشدند وآنها را از خستگی درمی‌آوردند وبه هراسبی مقداری تریاک می‌خوراندند وبلافاصله به‌شکار می‌پرداختند وعقب‌گرد نموده فرار میکردند . اسبهای تریاک‌خور که هیچگونه احساس خستگی نمیکردند مانند عقاب دردشت وکوهستان به‌پرواز درآمده سواران خودرا از دسترس کردها دورمی‌ساختند .

**نیروی جنگجویان**: سواران ترکمن بیشتر هنگامی که برای تاخت و تاز می‌آمدند از ۳۰۰ سوار بیالا وگاهی نیز تا ۸۰۰ تن بودند. این سواران به‌فرماندهی یکی از سردسته‌های خود به‌نام « **بای** » بودند وفرمانده آنها همیشه دربیشاپیش دیگران میتاخت. فرمانده آنها کلاه پشمین بلند وسفیدی با رویه‌ی ارغوانی وجامه‌ی سرخ رنگ وسینه بند زرین داشت‌که بااین نشانیها به‌زودی شناخته میشد.

ترکمنها به‌اندازه‌ای به‌فرمانده خود احترام میگذاشتندکه سخت‌ترین فرمان‌های اورا بدون‌چون وچرا انجام‌داده واز هیچ‌جانبازی در راه حفظ او دریغ نداشتند. این‌همه فرمانبرداری واطاعت محض از فرمانده، ازاین‌رو بودکه هرفرماندهی از بهترین سواران چابك و شمشیرزن بوده در بی‌باکی تالی نداشت. چنین فرماندهی برای آنها به‌منزله‌ی پرچم جنگجویان بودکه چنانچه گزندی به‌او میرسید دیگررشته‌ی کار ازهم گسیخته وبهریهانی بود جسد اورا از میدان به‌در برده یا به‌گریز می‌نهادند.

کردهای ایرانی نیزکه تنها به‌کشت گندم وگله‌داری پرداخته و با زندگی‌برزگری بسر می‌بردند دارای جوانانی نیرومند و ورزیده بوده و روبهمرفته باهم دوستانه و برادرانه رفتار می‌نمودند. هنگامیکه دشمن به‌یکی از آبادیها رو می‌آورد، همگی بکمك می‌شتافتند وتا جان دربدن داشتند می‌کوشیدند که آنها را بیرون کرده نگذارند آسیب وگزندی به‌آنان برسد. از آنجائیکه بیشتر حملات دشمن هنگام خرمن گندم بود از این‌رو مردم آن سامان هنگام درو وخرمن محصول، اسلحه‌ی خودرا همراه داشتند تا اگر بطور ناگهانی پیشامدی نماند آماده به‌جنگ باشند.

جوانان کرد بیشترپیاده بودند وچون جنگ درکوهستانهای سنگلاخ برای‌پیادگان آسان‌تر بود ازاین‌رو پیاده، به‌میدان کارزار میرفتند ولی درمواقعی‌که برای تعقیب دشمن میرفتند، سوار میشدند.

بااین‌همه چون دشمن دارای اسبهای تیزرو خوبی بود، کمتر می‌توانستند به‌او دست یابند.

اسلحه‌ی دشمن‌شمشیر، نیزه، تفنگ، خنجر بود ولی کردهای ایرانی دارای تفنگهائی با سرنیزه‌ی دوشاخی مانند تفنگهای شاهسون‌ها بودندکه درجنگهای تن‌به‌تن آنرا به‌سینه‌ی دشمن فرو برده وهنگام تیراندازی نوك سرنیزه را برزمین گذاشته

تفنگ را به‌آن تکیه میدادند وبدینگونه تیرهایشان کمتر بهدف میرفت .

اکنون‌که دانستیم اینهمه جنگ وستیز وکشتار برای چه بوده ، برجسته‌ترین داستانهای جنگی گذشته (کلات) را برترتیب می‌آوریم :

**آغاز داستانها :**

۱ـ **داستان تخت کشتار** : درتابستان سال ۱۱۶۳ خورشیدی ( ۱۱۹۸ قمری ) ۳۵۰ تن از سواران ترکمن از قوچان (آنکه یکی‌از آبادیهای ترکستان جنوبی است بـه‌انـدیشه‌ی غـارت لائین وخاکستر و دستبردزدن به‌گوسفندان مردمان ایردو آبادی از تنگه‌ی ارچنگان گذشته بسوی خاکستر پیشروی نمودند . سواران ترکمن دارای اسلحه‌ی کامل بوده و در زیر رینشان اسبان ترکمنی بسیار خوب داشتند . پیشاپیش این سواران چند سوار دیگر به‌اکتشاف ( ودیدبانی ) راه پرداخته وبدینگونه مانند زنجیری با فرمانده خود ارتباط را حفظ نموده ، پیش میآمدند .

چوپانان و گله‌دارانی‌که دربیرون آبادی و روی تپه‌ها و چراگاهها بودند، امن دشمنان خونخوار را با فریاد بیکدیگر خبر داده وکسانیکه به‌دروکردن گندم‌های خود پرداخته بودند ، دست ازکارکشیده تفنگها را برداشته وبسوی دشمن روآوردند . یکی از جوانان خاکستری به‌فرماندهی این‌دسته تعیین وفرمان داد تا به‌خط زنجیر پراکنده شد، درسینه‌ی سنگلاخها آهسته پیشروی نمایند . اینها بهترین نقطه از دامنه‌های‌کنار جاده را انتخاب و درآنجا کمین نشستند . همینکه ترکمنها به‌کمینگاه آنان نزدیك شدند، ناگهان همگی به‌یك اشاره شلیك کرده وچندین تن از سواران ترکمن رابرزمین انداختند . ترکمنها ازاین‌پیشامد ناگهانی که علت آن تنبلی وسبك‌سری دیدبانان بود، سخت پریشان شده برگشتند واز همان راهی‌که آمده بودند پس نشستند ... اسبهای ترکمن‌که سوارانشان برزمین افتاده وخود زخمی شده بودند سراسیمه به‌پشت‌سر گریخته و ...

دراین دونبراندازی ٤٥ تن از سواران ترکمن با ۱۸ اسب زخمی و برزمین‌افتاده بودند واز خاکستری‌ها به‌هیچیك کوچکترین آسیبی نرسیده بود .

سواران ترکمن ازمیان جاده و پیادگان خاکستر از بالای تپه‌ها تا یك فرسنگ با جنگ وتیراندازی همراه بودند وچون پیادگان خاکستر همه‌جا از بالای تپه‌ها دربی

دشمن بوده و راهها را بهتر می‌شناختند. گاهی نیز از میان بوردر برابر دشمن نمودار گردیده تیراندازی می‌نمودند. بدینگونه تا اینکه ترکمنها به‌دشت کوچکی که دربیرون دره بود از اسب پیاده شده از تپه‌های آنجا بالا رفتند.

دراین جنگه که امروزه « **تخت گشتار** » نامیده میشود جوانان خاکستر از دنبال کردن دشمن دست برداشته ومنتظر رسیدن کمك ماندند، ولی ترکمنها به‌چالاکی از تپه‌های خاکی آنجا به‌بالا رفته وبا تفنگ آنهارا دنبال نمودند. جوانان خاکستر در وضعیت بسیار بدی افتاده بودند، زیرا پیش‌از اینکه بتوانند پس نشینند چهاردسته از پیادگان ترکمن از چهارسو آنهارا محاصره نمودند. بدینگونه‌ترکمن‌ها جوانان‌خاکستر را به‌داخل گودالی راندند. آنگاه با تفنگهای پر به‌آنها حمله‌ور شده برسرشان هجوم بردند. فرماندهٔ ترکمن‌ها به‌سپاهیان خود دستور داد که‌همه‌ی‌آنهارا زنده‌دستگیر کنند. سپس رو به‌جوانان خاکستر نموده گفت:

تفنگها را بزمین بیندازید وگرنه همگی بایك شلیك کشته خواهید شد.

ایستادگی دربرابر آنهمه تفنگدارکه بیش‌از سه برابر وشم آنها بودند، کار بیهوده‌ای بود وگذشته ازاین هنوز جوانان خاکستر فرصت نیافته بودندکه تفنگهای خودرا پرکنند. ازاین‌رو بدون هیچگونه مقاومتی تسلیم گردیدند. ترکمنها پس ازاینکه دستهایشان را از پشت بیکدیگر بسته ازتپه‌ها بزیر آوردند، همگی را درمیان آن‌دشت برزمین خوابانیده کتك بسیاری زدند، چندانکه خون ازتن آنان روان شد. پس‌از آن ترکمنها دستها را بالا رده سرهای آن نوجوانان را یکی پس‌از دیگری بریدند. بدینگونه ٤١ تن از جوانان خاکسترکه سالم مانده بودند، کشته شدند. شگفت آنکه خشم ترکمنها بااین کشتار هم فرونشست‌و به‌خونخواهی سوارانشان تن‌های بیشترجوانان را نیز پاره پاره کرده، هریك را به‌گوشه‌ای انداختند.

دراین هنگام مردم خاکستر ولایتهاشان بسیارسوار وپیاده بسوی‌تخت‌گشتار آمدند وچون ترکمنها برای ایستادگی باآنها را نداشتند از همان راهی‌که آمده بودند به‌ترکستان باز گشتند.

پدران و مادران و خویشاوندان جوانان ناکام خاکستر در دشت تخت‌گشتار گرد آمده چون حال فرزندان خودرا بدانگونه دیدند، به‌سختی تنهای بی‌سر وپاره پاره‌ی

نوردیدگان خودرا جمع کرده با ناله وشیون جگرخراش آنهارا به‌خاك سپردند . این جوانان همه باهم خویشاوند وبیشترشان از ۲۰ تا ۳۰ سال داشتندکه چند تنی تازه داماد ونیمی از آنان هم نامزد داشتندکه میخواستند پس‌از دروگندم عروسی‌کنند[1] . تا امروز که ۱۶۰ سال ازآن پیشامد جانگدار میگذرد ، کردها از یادآوری این داستان سرشك از دیده جاری ساخته سخت اندوهگین میشوند . برای یادآوری این‌کشتار و برانگیختن مردم به‌خونخواهی از آنان ، کردها به‌زبان خودشان سرودی ساخته و گاهگاهی باآهنگ جگرخراشی میخوانندواشك میریزندکه ما نیز چند بند از آنرا در اینجا می‌آوریم :

ای جوانان ناکام، شما غنچه‌های نوشکفته‌ی ما بودید .
غنچه زیباترین گلها ، وچه گلهای نایاب وگرانبهائی .
چرا از گلستان ما دور شدید ؟
یاران و مادرانتان را تنها گذاشته و رفتید ؟
مگر ازما رنجشی داشتید ؟
مگر ما شمارا در دامن مهر خود پرورش نداده بودیم ؟
آه چه زود خزان زندگی شیرین شما فرا رسید .
وشما شکوفه‌های نو رس را پژمرده و پایمال کرد .
ما جانفشانیهای شمارا هیچگاه فراموش نخواهیم نمود .
واشك‌ریزان ازشما و آرامگاه همیشگی شما دور میشویم .
با دستهای خودمان شمارا دراینجا به‌خاك می‌سپاریم ،
وبا دستهای خودمان آن راهزنان را به‌یاداش سخت خواهیم رسانید .

این پیشامد خونین چنان دلهای کردها را به‌درد آوردکه درهمان دشت (که از آن تاریخ به‌بعد، تخت‌گشتار نام گرفت) سوگند یاد نمودند، هرکسی ترکمنی‌را به‌چنگ آورد بی‌هیچگونه دلسوزی سزاز تنش بزگیرد وبا درنبرد با او خود کشته شود .

---

۱- سرتاسر مرزهای خراسان مملو از گورستانها و استخوانهای پوسیده‌ی این شهیدان گمنام راه وطن و پاسداران واقعی ایرانزمین می‌باشدکه موسیقی کرمانجی بویژه آهنگ الله مەزارم بیانگر این حوادث است .

## ۲ـ کشته‌شدن نیازباتر ترکمن .

## نخستین شکار اسماعیل کورت

دوسال پس از پیشامد « تخت‌کشتار » دوباره درسال ۱۱۶۵ خورشیدی (۱۲۰۰ قمری) ۵۰۰ تن از سواران ترکمن به‌فرماندهی نیاز باتر ( بهادر ) که مردی بی‌اندازه خونخوار بود از ناحیه **تژن**[1] بقصد غارت وچپاول آبادیهای لائین از تنگه‌ی سنگدیوار گذشته، بهنگام درو گندم برمردم **سرریژ** کردند . درمیان دروگران لائین جوان رشید وتهمتن صولتی بودکه اورا **کورت اسماعیل** می‌نامیدند .

کورت اسماعیل یا اسماعیل‌کورت دارای اندامی بلند و موزون و سینه‌ای فراخ و بازوانی ستبر بودکه در چالاکی وبی‌باکی و زورمندی سرآمد اقران بود . بارها آرزو میکرد فرصتی پیش آید تا انتقام بخون‌خفتگان تخت‌کشتار ازآن بعماگران خونخوار باز ستاند .

دریکی از روزهاکه مشغول درو گندم بود، ناگهان چوپانی را مشاهده نمودکه سراسیمه و باشتاب تمام از تپه‌های دوردست‌بسوی وی درحال فراراست . اسماعیل دریافت‌که باید خبر مهمی‌باشد، لذا بسوی چوپان پیش دوید و پرسید چه خبراست؟

چوپان درحالی‌که می‌گریخت فریاد برآورد که « **ترمان‌هاتن، ترمان‌هاتن**[2] » . و سپس بدون اینکه توقف نماید بسوی لائین وخاکستر رفت تا مردم را برای دفاع آگاه سازد .

اسماعیل‌کورت‌که همیشه تفنگش را همراه داشت به‌پشت تخته سنگی پرید و تفنگش را با باروت وساچمه پرکرد وآماده گذاشت . دراین هنگام گردوغبار سواران

---

۱ـ تژن‌که عربی‌نویس‌ها آنرا « تجن » نوشته‌اند وکردها « تیجان » می‌گویند ، ناحیه‌ای است‌درشمال سرخس وشمال خاوری کلات‌که اکنون دراشغال روس است . بیشتر جنگهای ایران و توران ازجمله جنگ یازرده رخ درکنار رود تژن روی داد . رود تژن درخاور سرخس، امروز مرز ایران و روس را تشکیل‌میدهد که آب آن درناحیه‌ی تژن به‌ریگزار ترکستان فرو میرود .

۲ـ کردها به‌ترکمان « ترمان Terman » می‌گویند . « ترمان‌هاتن، ترمان‌هاتن » یعنی ترکمنها آمدند ، ترکمنها آمدند .

غارتگر ترکمن درفضا نمودار شدکه مانند گردبادی پیش می‌آمد . اسماعیل چشمان خودرا تیز کرده به‌میان گردوغبارخیره شد تاشاید فرمانده غارتگران را تشخیص دهد.

با نزدیکترشدن سواران، ملاحظه نمودکه نیازباتر فرمانده ترکمنان سوار براسبی سفید بازین وبرگ ممتاز ونقره‌گون،باجنبه‌ی‌سرخرنگ **وشپورمه**[1] ای سفید درپیشاپیش سواران چون ابراجل پیش می‌تازد . اسماعیل درحالیکه زیر لب اشعاری از شاهنامه‌ی فردوسی را میخواند ونگاه به‌نیازباتر میکرد ، گفت الآن سر پرغرور وماجراجویش را به‌فریوس زین می‌نشانم ومادرش‌را درعزایش داغدار میکنم. سپس پشت تخته‌سنگ درازکشید ولوله‌ی تفنگ را بسوی خصم نشانه رفت وبا دقت تمام ماشه را کشید . پاره‌ای سنگین گلوله سربی‌که اسماعیل درشکار پلنگ به‌کار می‌برد ، سینه وشکم نیازباتر را ازهم درید و اورا برروی زین آویزان ساخت. امّا اسب همچنان بدون اطلاع ازحال صاحب خویش چون برق پیش می‌آمد وبقیه‌ی سواران به‌فاصله‌ی یکصد متری بدنبال نیازباتر اسب می‌تاختند . کورت اسماعیل‌دومین گلوله را برپیشانی اسب که همچنان پیش می‌آمد ، رها ساخت ، که آن حیوان درهوا چرخی‌زده و روی دوپای عقب بلند شد وشیهه‌ای دردناک کشید وبرپشت برزمین افتاد و جنازه‌ی پاره شده‌ی نیازباتر را زیر تنه‌ی عظیم‌خود درهم کوبید. سواران ترکمن‌که درصد قدمی‌پیشاپیش خود دریک لحظه‌ی بسیارکوتاه ناظر این وقایع بودند ، رنگ از رخسارشان پریده و دهنه‌های اسبان را بسرعت عقب‌کشیدند . تنها چند نفری شهامت بکاربرده خودرا به‌جنازه‌ی سردار خویش رسانید اورا از زیر تنه‌ی اسب بیرون کشیده برترک خود گذاشته بسوی تژن به‌در رفتند . وازآن روز به‌بعد شهرت ضرب شست اسماعیل‌که ترکمنها اورا کورت اسماعیل می‌نامیدند درسراسر ترکمنستان پیچید و لرزه براندام متجاوزان انداخت‌که تا مدتها جرات تجاوز به‌خاک ایران را نداشتند .

## ۲ـ انتقام‌گیری اسماعیل‌کورت از جانیان تخت‌کشتار

خدا میداندکه اگر درآن روز تیرهای کورت اسماعیل به‌هدف نمیخورد، چه کشتار وفجایع وغارت و خونریزی‌که درآن منطقه روی نمیداد .

---

۱ـ شپورمه : کلاه‌پوستی بزرگ ترکمنی .

کشته‌شدن تیازبالو که از نامی‌ترین سرداران ترکمن بود ، نام اسماعیل را برسر زبانها انداخت وهمه‌جا صحبت از تهور او بود . اسماعیل تنها به‌کشته‌شدن تیازبالو اکتفا نکرد، بلکه وی معتقد بودکه خون صدها نفر همچون تیازبالو دربرابر یك قطره خون جوانان گلالی‌که به‌نامردی درتخت‌کشتار به‌زمین ریخت، بسیار ناچیز وبی‌ارزش است . ازاین‌رو بیشتر شبها به‌تنهائی وارد ترکستان شده به‌هرکس‌که دست می‌یافت اورا از رنج زندگی آزاد می‌ساخت و بامدادان باتوبره پشتی پر به‌لاچین بازمی‌گشت . زنها و دختران کرد که هربار تصور میکردند زینت وآلائی از زنان ترکمن برای انها ارمغان‌آورده است‌وقتی دهانه‌ی‌توبره‌رابازمی‌کردند ، ناسزهای خونین که‌چشمهایشان بازبود وبه‌سقف‌می‌نگرستند مواجه میشدند وازترس جیغ کشیده وعقب‌عقب‌میرفتند. کورت اسماعیل می‌خندید ومی‌گفت : چرا در می‌روید، مگر نمیخواهید سرکسانی را ببینید که سر عزیزان شمارا درتخت‌کشتار بریدند و پیکرهایشان را لگدکوب کردند.

آری اینها همان غارتگران خونخوار هستند ومن تا زنده‌ام ، کشتن آنها را از خواندن نماز واجب‌تر میدانم . اسماعیل سرهای ترکمنها را پوست میکند وهمچنانکه آن روزها رسم بود به‌مشهد میفرستاد وار والی خراسان درازای هر سر ۲۰ کیلوگندم دریافت‌می‌نمود وبدین‌ترتیب‌هم انتقام می‌گرفت وهم چرخ زندگی‌خویش‌را می‌چرخانید. شبیخونهای اسماعیل درنوار مرزی باعث شدکه تعداد زیادی از اوبه‌های ترکمن ازان نواحی کوچیده به‌مناطق دورتری رفتندکه از دستبرد اسماعیل درامان باشند. آنچنان بیم وهراسی از اسماعیل درمیان ترکمنان افتاده بودکه زنانشان بچه‌های خودرا از نام اسماعیل می‌ترسانید ومی‌گفتند :

آغلاما، آغلاما، ایسمال‌کورت گلر ( گریه مکن، گریه مکن، اسماعیل‌کورت میاد . )

### ۱ـ کشته‌شدن فرستادگان ترکمن بدست اسماعیل‌کورت

دریکی از شبهای تابستان کورت اسماعیل به‌ترکستان رفته پنج تن از سواران ترکمن را درخواب سربریده‌دواسب بسیار خوب وگرانبهای فرمانده‌ترکمنان را با پنج سربریده با خود لاچین آورد .

دو روز دیگر ترکمن‌ها دوتن از سواران خودرا برای بازپس‌گرفتن اسبها به‌لاچین فرستادند . فرستادگان ترکمنها به‌لاچین آمده ، چون خود اسماعیل به‌شکار رفته بود

**میرزابیگ** فرزند ده ساله‌ی اورا دزدیده شبانه به‌در رفتند . اسماعیل‌کورت چون از شکار بازگشت واز داستان آگاه شد از بیراهه بدنبال آن دوسوار رهسپار شد و در **خیوه‌آباد** درخانه‌ی یکی از بزرگان آنجا آنان را پیدا کرد . ترکمن‌ها دست‌وپای میرزابیگ را بسته به‌گوشه‌ای از اتاق انداخته بودند وبدون اینکه چیزی به‌او بدهند خود به‌سبرکردن شکم پرداختند وبه‌خواب رفتند .

اسماعیل هنگامی به‌آنجا رسیدکه شب به‌پایان رسیده بود . آنسوی رودخانه‌ی لایق ردپای اسبها راکه از رودخانه گذشته بودند مشاهده نمود و براثر رد مذکور تا محل اتراق ترکمنها پیش رفت و به‌آهستگی صاحبخانه را از خواب بیدارکرد وگفت :

محل اختفای ترکمن‌ها را نشان بده . صاحبخانه‌که از دیدن اسماعیل‌کورت زبانش بند آمده بود با اشاره محل را نشان داد . اسماعیل به‌پشت درآمد واز درز تخته نگاه کردکه ترکمنها از خواب برخاسته ولباس می‌پوشندکه برای حرکت آماده گردند ، ویکی ازآن‌دو بدیگری می‌گفت :

ـ دوغان، خوب جگر اسماعیل‌کورت راکباب کردیم ها . او خیلی این پسر را دوست دارد . دومی با قهقهه گفت : بلی، این دستبرد ما برای او بسیار گران تمام شد وخودش ناچار است به‌ترکستان‌آمده پسرش را بازگیرد وما درآنجاکارش‌رامی‌سازیم.

ـ چه‌اندازه نادانی ! مگر تو اسماعیل را نمی‌شناسی‌که به‌این سهلی نمیتوان به‌چنگش آورد ؟

ـ یعنی او از فرزندش هم خواهد گذشت ؟

ـ نه، نخواهد گذشت، آن جانوری راکه من دیده‌ام از اینکه فرزندش را زنده از دشت ترکستان به‌در خواهد برد، شاید چند تنی راهم برای این گستاخی که کرده‌ایم مانند همیشه سربرید، یا خود ببرد .

ـ یاوه‌گوئی، مگر اسماعیل دوتین‌تن است، یا از آسمان به‌زمین می‌آیدکه اینهمه از او بیمناکی ؟

ـ پس چنین چیزی را باور نمیکنی ؟ باشدکه روزی به‌تو نشان دهم‌که اسماعیل کیست واگر تو اورا دیده بودی میدانستی چه می‌گویم .

ـ می‌بینم که از او بی‌اندازه می‌ترسی واین ازچون تو مردی‌که از زبده‌ترین سواران ترکمن است بعید می‌نماید .

ـ شاید تو راست بگوئی، ولی من میگویم که حتی برای این مأموریت هم حاضر نبودم .

ـ تو اورا درکجا دیده‌ای ! مـی‌گـویند : تنومند، بلند بالا ، چست وچالاك و سوارکار بسیار بی‌باکی است، وتیز شنیده‌ام چشمهای خیره‌کننده‌ای داردکه انسان به‌آن نگاه کرد ومانند چشمان افعی وپلنگ می‌درخشد وخمیه را در برابرش از پای درمی‌آورد . راستی آنچه درباره‌ی او می‌گویند راست است !

ـ آری من اورا درمشهد دیده‌ام وهمه‌ی نشانهائی‌که گفتی درست است، اکنون بازهم به‌تو می‌گویم تا زود است باید ازاینجا به‌در رفت ومن قرار وآرام ندارم .

ـ راست می‌گوئی، کسی‌که ۳۷۰ تن را به‌دست خود سربرید، باید یك‌چنین هیولائی باشد . ببین چشمهای پسرش تاچه اندازه به‌چشمهای پلنگ شبیه است! گویا پدرش هم چنین چشمهائی داشته باشد .

ـ راستی‌که من تاکنون چشمهای این پسر را به‌درستی نگاه نکرده بودم . آری چشمهای اسماعیل تابکار هم درست مانند چشمهای همین گرگزاده است .

ـ بااین همه اگر اورا میدیدم ، خوب بود ، زیرا من از مردان بی‌باك، هرکس و هرکجا باشد خوشم می‌آید ولی چیزی‌که هست میل دارم بانوك شمشیر ازاو دیدن‌کنم.

ـ اگر چنانچه ....

دراین لحظه هردو لال و بی‌زبان شدند، زیراکه اسماعیل تاب شنیدن این‌مهملات را نداشت وتنه‌ای به‌در زد وبه‌درون رفت ولوله‌ی تفنگش را دربرابر سینه‌ی آن‌دو قرار داد .

رنگ رخسار هردو نفرشان پریده بود وآنها عزرائیل را بانمام سطوت وهیبتش درمقابل چشمان خود مجسم دیدند وچون بید برخود لرزیدند .

میرزابیگ خردسال از دیدن پدر به‌وجد آمده فریاد کرد :

پدرجان قربانشان مدد .

اسماعیل همانگونه‌که تفنگ را درسینه‌ی یکی‌از آنها گذاشته بود شلیك کرده و دیگری را پیش‌از آنکه بتواند خودرا از پنجره بیرون اندازد دربین زمین واسمان با چنگال آهنین خود گرفته به‌داخل اتاق کشانید ...

این همان‌کسی بودکه آرزو داشت با شمشیر از اسماعیل دیدن کند ...

اسماعیل اورا رها کرد و شمشیری بدست او داد وگفت این شمشیر تو واین همه سینه‌ی اسماعیل . اگر ازمردی نشانی داری، معطل نکن .

بیچاره ترکمن که دست‌وپایش می‌لرزید ناچار برای تنازع بقاء آماده شد وشمشیر را بالا برد تا برفرق اسماعیل زند، اما اسماعیل بایك ضربت دست اورا از آرنج قلم کرد وشمشیرش را به‌زمین انداخت وخنده‌ی بلندی کرد وباضربت دیگری سرآن تیره‌بخت را از پیکرش جدا ساخت .

خورشید هنوز به‌نصف‌النهار لائین نرسیده بود ومردم ده دست ازکار کشیده و نگران ماجرای اسماعیل کورت وپسرش بودندکه ناگاه ازمیان بیابان گردی نمودارشد واز میان گرد دونفر سوار درحالیکه اسب دیگری را نیز یدك می‌کشیدند ، بسرعت پیش می‌تاختند . لائینی‌ها ابتدا گمان کردند باز ترکمنها هستندکه **سرریز**[1] میکنند ، اما وقتی خوب نگریستند، پدر وپسر قهرمان را دیدندکه پیروزمندانه اسب می‌تازند. مردم به‌استقبال آنها شتافته سر و رویشان را غرق دربوسه ساختند و ازاینکه دیگر بار قهرمان خودرا پیروز میدیدند برخویش می‌بالیدند . اسماعیل کورت ماجراهای زیاد دیگری نیز داردکه بخاطر رعایت اختصار از ذکر آنها خودداری میشود .

## ۵- بچه‌بلنگ، یا میرزاییگ فرزند اسماعیل کورت

اسماعیل کورت درسن ۶۰ سالگی درگذشت وتا زنده بود ترکمنان نتوانستند از ترس او درخاك لائین (کلات) دستبردی نمایند[2].

پس از اسماعیل کورت، فرزندش میرزاییگ درسن ۲۵ سالگی جانشین او شد .

---

۱- سرریزکردن : یك جمله‌ی کردی است‌که معنای حمله‌کردن را میدهد . یعنی گروهی که از عاقل بزروی عده‌ای بی‌پناه میریزند وکشت‌وکشتار می‌کنند . Sar rez Keren = سر ریزکردن .

۱- درحال حاضر اولاد و بازماندگان اسماعیل کورت ساکن قریه چهارراه خشاکستر بخش کلات می‌باشندکه توانسته ایشان بنام اسماعیل میرزائی رونوشت برابر اصل آن شیرمرد وطن‌پرست است که در تعقیب اشرار وسارقین غارتگر درسالهای قبل فداکاری زیاد نموده که درنتیجه براثر این زحمات دچار صدمات مالی وجانی گردیده است .

این جوان‌بزمانند پدر بسی زورمند ، بردل وتوانا بود، همه اورا بچه‌ی پلنگ‌می‌نامیدند وگویا این‌نام برای او برازنده بود . چون ترکمنها ازمرگ اسماعیل‌کورت آگاه شدند با ۴۰۰ سوار بسوی‌لاتین روی آوردند وبه‌این اندیشه بودندکه همه‌ی بازماندگان‌اسماعیل کورت را بخونخواهی کشتگان خود از دم تیغ گذرانده، دمار از روزگارشان برآورند .

مردم آبادیهای لاتین وخاکستر چون از آمدن دشمن آگاه شدند از آبادی بیرون تاخته به‌جنگ‌شتافتند . میرزایگ فرماندهی آنان را داشت. باآنکه شماره‌ی‌سپاهیان میرزایگ بیش‌از ۵۰۰ تن بود در برابر سواران ترکمن ایستادگی نتوانسته وپس‌از یك نبرد کوچك دسته‌های کرد پا به‌گریز نهادند . خود میرزایگ نیز بگسریخت واز تپه‌ها بالا رفت‌که بسوی لاتین به‌در رود . یکی‌از چابکسواران ترکمن که براهنمائی یکی‌از جاسوسان میرزایگ را شناخته بود، سواره اورا دنبال کرد وهنگامی‌که درپی او از تپه بالا میرفت، میرزایگ برگشته سنگ بزرگی را از زمین برداشت و به‌بینانی اسبش تواخت . اسب برزمین افتاد ومغزش شکافته . سوار را باخود به‌میان دره کشانید و دست وپایش را نرم کرد . جاسوس‌که این کشمکش را تماشا میکرد، لوله تفنگش را بسوی میرزایگ گرفته شلیك کرد وپیش‌از اینکه میرزایگ بتواند به‌در رود گلوله شانه‌ی راست اورا زخمی نموده برزمینش انداخت وترکمنها اورا بدوش گرفته از تپه پائین بردند و درمیان جاده برزمین انداختند . فرمانده سواران ترکمن نزدیك رفته لگدی به‌او زد و گفت :

ایست بچه‌ی پلنگ !! وسپس قاه قاه خندید وگفت : چنان عذابی بتو بدهم که درهمه‌ی خاك ترکستان و خوارزم کسی به‌یاد نداشته باشد .

باید خون تورا به‌فرزندان خودمان بدهیم وگوشت تنت را پاره پاره کرده کباب کنیم تا همه‌ی کردها پند بگیرند . سپس فرمان داد تا زخمش را بسته بالاپوش برتنش کردند و اورا با دوتن از سواران بسوی ترکستان فرستاد و دستور داد در نزدیکی **فهقهه**[1] منتظر باشند .

آنروز از آبادیهای لاتین وخاکستر گروه بیشماری از سواران و پیادگان کرد به‌کمك همدیگر شتافته پس‌از نبردهای چندی ۸۰ تن از سواران ترکمن و دوبرابر آنها

---

۱ــ اکنون جزو خاك شوروی است .

از کردها کشته شدند . درگیرودار جنگ یك دسته از سواران لاین با اسلحه‌ی کامل بمیدان جنگ شتافتند وبدینگونه جنگ مغلوبه‌ی سهمناکی درگرفت . ترکمن‌ها چون دیدند بیهوده تلاش میکنند دست ازجنگ برداشته پس نشستند و باجنگ وگریز بدور رفتند وچون فرماندهشان زخم تیری برداشته بوده پیش از این سلاح نداشتند یافشاری نمایند .

شب شد . ترکمنها از درّه‌ی **ارچنگان** به‌دشت ترکستان رسیدند . کردها نیز کشته‌های خودرا به‌خاك سپردند .

گفتیم میرزابیگ را با بازوی زخمدار به دوتن از سواران ترکمن سپردند که به‌خاك ترکستان ببرند . از نیمه شب ساعتی گذشته بوده، میرزابیگ که زخم بازویش اورا آسوده نمیگذاشت، بیدار بود . سواران ترکمن ( دربکی از منازل سر راه ) از خستگی به‌خواب رفته بودند .

میرزابیگ بااندك تلاشی توانست بازوی چپ خودرا بازکرد، آزادانه به‌جنبش درآورد . ولی بواسطه‌ی خون بسیاری‌که از او رفته بود، توانائی حرکت را نداشت .

میرزابیگ آرزو داشت‌که زنده‌بماند وبار دیگر از دشمن خونخوار انتقام بگیرد . ولی هیهات ازدست دشمنانی خونخوار مانند ترکمن‌ها به‌در رفتن خیال خامی بود .

سرانجام بهرسختی بوده، میرزابیگ خودرا کشان‌کشان نزدیك یکی از ترکمنها رسانید واهسته خنجرش را از کمرکشیده به‌سینه‌اش فروبرد وپیش‌از اینکه به‌سوار دومی مجال حرکت بدهد با پاشنه‌ی پایش لگد سختی به‌دهان او نواخت و خودرا به‌او رسانیده بایك ضربت دشنه شکمش‌راازهم درید .

میرزابیگ بااین شاهکار سواران ترکمن را بکشت ولی ( برابر خونریزی زیاد ) چنان ناتوان بود که نمیتوانست ازجای برخیزد . یکی از اسبها درنزدیکی او روی زمین دراز کشیده بود ، زین وبرگش حاضر وآماده بود . ناگهان میرزابیگ صدای همهمه‌ی سوارانی را ( که ازجنگ لاین برگشته بودند ) از دور شنید ـ وقت تنگ بود، فرصت از دست میرفت . میرزابیگ آهسته خودرا نزدیك اسب کشانیده همان طوریکه آن حیوان دراز کشیده بود، پایش را بلند کرده برروی زینش گذاشت و نهیبی به‌او داد . اسب ازجا برخاست و میرزابیگ سوار آن بود . میرزابیگ با پاشنه‌ی پا اسب رابسوی راند واز راهی‌که نمیدانست بکجا منتهی میشود وبه‌خلاف جهتی‌که صدای سُم اسبان

می‌آمد ، به‌تاخت حرکت کرد .

اما از آنسو همینکه کردها از دستگیرشدن میرزابیگ آگاه شدند همگی ناامید شده تصمیم گرفتند از لاثین وخاکستر کوچ کرده بسوی جلگه‌ی مشهد بروند .

کوچیدن ایل و رسیدن میرزابیگ به‌لاثین همزمان بوده بدینگونه‌که یکی‌ازچوپانان کرد هنگامی‌که میخواست **گله‌ی** گاوها را ازکنار رودخانه بهمراه ایل به‌حرکت اندازد، دربالای تپه‌های‌مجاور آبادی خاکستر سوار سرخ‌پوشی را دیدکه به‌اسب‌سفیدترکمنی سوار و روی یکی‌ازتپه‌ها میراند وبهرسو نگاه میکند ، چوپان‌گمان کرد یکی ازبستگان و دیدبانان ترکمن است‌که‌برای شناسائی راه و راهنمائی یاران خودار تپه‌ها سر به‌در آورده است ، بیچاره چوپان از ترس برجای خود خشک شده، زیرا سوار اورا دیده بود وسوی او اسب می‌تاخت ودیگر نمیتوانست فرارکند .

سوار سرخ‌پوش‌که اورا شناخته بود پیش راند وفریاد کرد : مردان، مردان ، من میرزابیگ هستم ، زود کمی آب تمن برسان‌که از تشنگی میردم .

مردان‌که نام همان چوپان بوده میرزابیگ را شناخت وبسویش دوید و اورا از اسب پائین آورده روی زمین دراز کرد وسوی رودخانه دوید وبا کلاه‌نمدی خود مقداری آب از رودخانه آورده به‌حلقه او ریخت و اوراکه بیهوش شده بود به‌حال خود گذاشت وسوار براسبش شده بسوی ایل‌که درحال کوچ بود به‌تاخت رفت وفریاد زد : **مژگین، مژگین، چیله بلنگ‌ها . میرزابگ‌ها .**

یعنی : مژده ، مژده ، بچه‌بلنگ آمد ، میرزابگ آمد .

کردها از شنیدن این مژده‌ی جانبخش بسوی میرزابیگ دویدند واورا بمیان ایل انتقال داده و دوباره چادرها را برافراشتند وبانگ کوس شادی و دهل و سرنا و رقص وپایکوبی دستجمعی زنان و مردان کرد به‌هوا خاست و شادی وسرور جای یاس و ناامیدی وماتم را فراگرفت .

یکماه بعد ، میرزابیگ ازسوی والی خراسان رسماً طی حکمی به‌فرماندهی نیروهای مرزی کلات گماشته شد وسالی بیست تومان جیره وچند خروار گندم برای او بعنوان حقوق منظور شد واو به‌تقویت نیروی رزمی خویش پرداخت .

## ۶ـ دومین سرزنش دشمن به‌خاکستر و لاتین کلات .

پس‌از اینکه میرزابیگ با فرمان والی خراسان بجای پدر نشست ویکسال ازاین میان گذشت، باردیگر ۵۰۰ تن از سواران ترکمن برای غارت ایل‌های گرد ودستگیری میرزابیگ از راه **سنگدیوار** به‌خاکستر روآوردند . این‌بار حمله‌ی آنان چنان ناگهانی بود، که تا میرزابیگ آگاه شد ، دشمن درمیان آبادی به‌کشتار وغارت پرداخته بود .

میرزابیگ که برای سرکشی آبادیهای باختری کلات (بوژگنبد) رفته بود . هنگامی از حمله‌ی دشمن آگاه شدکه درسه فرسنگی خاکستر بود . پس ۳۰۰ سوارازآبادیهای **چرم، سینه، ایده‌ایك،** فراهم‌آورد، بجنگ دشمن شتافت . هنگامی بسرسید که ترکمنان از غارت‌دست برداشته وپس‌از کشتن گروه زیادی‌از گردها بسوی‌ترکستان رهسپار بودندوهمینکه خواستند ازتنگه بنام دروازه خارج‌شوند ، ناگهان درمحاصره‌ی سواران میرزابیگ قرار گرفتند . دشمن غنائم را برزمین نهاد . جنگ آغاز شد . جنگی بس هولناك وخونین . میرزابیگ سواران کرد را به‌سه دسته تقسیم کرده بود . یکدسته از تپه‌های سنگلاخ خاوری و دسته‌ی دیگر از تپه‌های باختری وخود با گروهی از زبده‌ترین جوانان ازمیان دره به‌دشمن حمله کرد .

میرزابیگ عده‌ای ازجوانان را مامور برگردن‌تفنگها نموده بودکه وقت‌تیراندازان برای پرکردن سلاح تلف نشود . ازاین‌رو هرسواری‌که تیری شلیك میکرد . کمك تیرانداز بلافاصله‌تفنگی بردستش میداد . ترکمنها باجنگ وگریز خودرا به درّه‌ی بند رودخانه رسانیدند .

میرزابیگ ۸۰ تن از یاران خودرا بانفنگهای پر در مدخل دره به‌کمین گذاشت و خود برای پیاده‌کردن یك نقشه‌ی ماهرانه‌ی نظامی به‌بالای کوه رفت .

ترکمنهاکه از هرسو خودرا با حملات فرمان مرگ روبرو دیدند . یکباره ، شمشیرکشان از درّه عقب‌گرد کرده بیرون تاختند تا باشکستن صفوف گردها راهی به‌خارج درّه بازکنند وبه‌در روند . ولی همینکه به‌وسط دره رسیدند ناگهان سنگ عظیمی از بالای کوه شرقی بسوی آنان غلتانده شدکه صدای درهم شکستن آنچه را که درمسیرش بود ، دره را به‌لرزه درآورد و سواران ترکمن را بهرسو متفرق ساخت و نعره‌ی میرزابیگ درفضای دره طنین افکن شدکه :

**هان، ای دزدان غارتگر، ای وحشیان خونخوار، اینك مرگ درانتظار شماست و**

**شما چون موش به‌تله افتاده‌اید.**

سپس درحالیکه با شمشیر خود درهوا علامت میداد - خطاب به‌مبارزان کرد فرمان دادکه : **بچه‌ها بند را بازکنید ...**

هنوز فرمان‌میرزابیگ پایان نیافته بودکه صدای شکستن سد وغرش آب‌که از سخره‌ها به‌پائین می‌جهید درّه را به‌لرزه انداخت . از چهار طرف دره سنگهای عظیم بودکه غلتانده میشد وهرکس را درمسیر خود می‌یافت. از مرد ومرکب زیر می‌گرفت ونرم میکرد . وآنهاکه از برابر سنگهای غلتان می‌گریختند به‌کام سیل خروشان ناشی از شکستن سد فرو میرفتند وازدردسر زندگی راحت می‌گشتند. سطح آب درتنگنای درّه آنچنان بالا آمده و فشرده بودکه همگی سواران را درکام خود فرو برد وچند دقیقه‌ی بعد هیچ اثری‌ازآن نیروی خونخوار مهاجم‌برجای نماند . عصر آن‌روز اجساد ترکمنان‌که درمیان دشت وکنار بستر رودخانه افتاده بود ، مورد تماشای زنان و کودکان کرد قرار گرفته بود وآنانکه از اسارت نجات یافته بودند شکر خدای را برجا آورده و برمیرزابیگ درود میفرستادند . روز بعد سرهای ترکمن‌ها برروی نیزه‌ها در راه کلات عازم مشهد بود .

## ۷ـ کینه‌جوئی ونیرنگ مهزمان زیدانلو درتحریک دشمن

میرزابیگ باگذاشتن فرزند خردسالی بنام **آقا گلی‌بیگ** درگذشت وکردها دوباره بی‌سرپرست ماندند . مهزمان ( محمدزمان ) نامی از تیره‌ی **زیدانلو** ، چون با کردهای لائین اختلاف و درگیری پیدا کرده بود، برای گرفتن انتقام به‌ترکستان رفته وبه‌دشمن پیوسته و آنهـا را به‌حمله‌ی به‌کلات تحریک کرده بود .

ترکمانان باسپاهی مرکب از چهارصد سوار به‌راهنمائی مهزمان از راه **کرناوه**[1] به‌خاکستر تاختند وچون مهزمان آنهارا ازتنگه‌ها وکوره راهها هـدایت کـرده بود توانستند دیدبانان‌کرد رااغفال‌کرد، دستگیر ومقتول سازند ،وبدین‌ترتیب باکشته‌شدن دیدبانها مردم روستاها از حمله‌ی دشمن آگـاه نشدند وهنگامی متوجه شدندکـه **سه‌رریژ**[2] دشمن شروع وکار ازکار گذشته و چاره مسدود شده بود .

---

1— Karnawa

۲ـ سه‌ریژ کردن = سرریز کردن ، حمله‌کردن .

از همه بدتر، نداشتن سرپرست و فرمانده بیشتر موجبات بدبختی کردها را فراهم نمود. ترکمنها مردم بی‌دفاع و غافل شده را کشتند واسیرکردند وهرچه داشتند به‌غارت بردند وتعداد کمی از خاکستری‌ها توانستند به‌کوههای اطراف‌سلوکی شوند.

درمیان جوانان کرد آن دیار جوانی بود **الله‌قلی** نام که همواره درمجالس ومحافل سرچهار راه کوچه‌ها لاف وگزافها نموده خود را اسفندیار رویین‌تن و رستم زمان میدانست ومی‌گفت اگر روزی با دشمن روبرو شوم‌آنهارا چنین وچنان‌خواهم کرد و...

امّا چون ترکمنها به‌کشت وکشتار مردم و به‌اسارت گرفتن زنان وکودکان پرداختند، الله‌قلی فرار را برقرار ترجیح داده دربیشاپیش دیگران روبه فرار نهاد. امّا هنگامی‌که آخرین کوچه‌ی روستا را پشت‌سر میگذاشت با **شیرین** یکی از دختران زیبای ده برخورد کرد. شیرین‌که اورا افسان و حیران درحال فرار یافت، چون یلنگ ماده‌ای خبر برداشته خودرا به‌او رسانید وبا هردو دست برسرش کوبید وفریاد زد:

نامرد روزگار !! توهم فرار میکنی ! مگر تو نبودی‌که لاف رویین‌تنی میزدی و ...

**توف بر تو وآن کلاه بی‌غیرت نوباد که** ناموس خود وایل وطایفه را در برابر دشمن گذاشته ومیگریزی...

الله‌قلی که از سرزنش‌های سخت شیرین شرمنده و درمانده شده بود، یکدفعه غیرتش بجوش‌آمد وبدون اینکه پاسخی‌به‌شیرین بدهد، از همانجا برگشت وشمشیرش را ازکمر گشود وراه برجوانان دیگری نیزکه به‌خارج روستا می‌گریختند، بست وگفت:

**تا ازشیرین تو سری نخورده‌اید بازگردید** وگرنه شمارا خواهم کشت. جوانان هم‌که چنین دیدند منفعلا بازگشته دست به‌چوب وتفنگ وشمشیر وایل وتبر برده بسوی دشمن حمله کردند.

جنگ مغلوبه‌ای شدکه تا آنروز نظیرش کمتر دران نواحی دیده شده بود. سر ودست بودکه قطع میشد، مرد ومرکب بودکه برخاك می‌غلطید وخون بودکه درکوچه‌ها فوران میزد. هنگامه‌ای شده بودکه روزگار بیاد نداشت. دراین گیرودار یکی از سواران کرد بسوی لاتین تاخت تا کریم‌بیگ را از جریان آگاه سازد. ساعتی بعد کریم بیگ با سواران خوددرتنگه‌ای دریك کیلومتری خاکستر راه را بر ترکمنهاکه باجنگ و گریز دو می‌رفتند، سد نمود.

الله‌قلی نیردرحالیکه بشدت می‌جنگید ، اهالی خاکستر را بانعره‌های رعدآسای خود تشجیع وتهیج می‌نمودو می‌گفت :

**ای دلاوران کرد، این دزدان غارتگر را بکشید . نگذارید کسی زنده بدر رودکه نام شما بننگ آلوده شود .**

**ای برادران و فرزندان اسماعیل کرد همت‌کنید که روز عار وننگ است .**

یکی از زنان قهرمان و شیرین صفت کلاب .

مهزمان خائن که تااین زمان به‌نفع دشمن می‌جنگید، یکباره از سخنان الله‌قلی دگرگون شده، خون ایلیت وعرق نژادی در رگهایش بجوش‌آمد، فریاد زد: **لو بکوژن، لوبه‌رمه‌رن، بگرن، هیسیربکه‌ن.**[1]

یعنی: ای جوانان‌بکشید، ای جوانان سرمدهید، بگیرید، اسیر بکنید.

شور وهیجان خاکستری‌ها درتعقیب دشمن وفرارسیدن کریم‌بیگ و سواران لائین درتنگه‌ی روبروی خاکستر، کابوس وحشتناک مرگ را دربرابر چشم غارتگران مجسم ساخت.

کریم‌بیگ فرمان تیراندازی داد وترکمانان را مانند برگ خزان برزمین ریخت. ترکمن‌ها هم که امیدی به‌زنده‌ماندن نداشتند وتنها راه نجات خودرا درشکستن خط محاصره‌ی کردها میدیدند باشدت و ازخودگذشتگی هرچه تمامتر می‌جنگیدند. در این هنگام مهزمان با زبردستی و مهارت خاصی صفوف ترکمن‌ها را شکافته پیش‌تاخت و خودرا به‌فرمانده سواران ترکمن رسانیده چنان با شمشیر خود برفرقش نواخت‌که کاسه‌ی سرش‌را به‌دونیمه کرد، همزمان باضربت مهزمان سوار دیگری ازکردها نیزه‌ی خودرا برشکم فرمانده مجروح ترکمن‌هافروبرده اورااز روی زین به‌هوا بلند کرده وبر زمین زد، اما دراین هنگام ترکمن دیگری خودرابه‌مهزمان رسانید، به‌ضرب‌یک‌شمشیر اورا از روی زین برزمین انداخت وبه قتل رساند.

ساعتی بعد، آخرین سوار ترکمن نیزکشته شد وچنین جنگی خونین با فریاد و هلهله‌ی جوانان پیروزمند کرد پایان یافت و درحالیکه سرهای بریده‌ی ترکمانان را بر نیزه‌ها داشتند واسرای خودرانجات داد، بودند به‌سوی خاکستر پیش میرفتند. در این جنگ ۱۴۰ نفر از جوانان کرد وتمام ۴۰۰ نفر سواران ترکمن کشته شدند.

روز دیگر درحالی‌که کریم‌بیگ و الله‌قلی دشت **شیرین** آن دختر زیبا و منهور کرد را دربرابر چشمان تحسین‌انگیز جوانان کلات بعنوان قهرمان پیروز این جنگ بلند کرده وبراو آفرین می‌گفتند، سرهای ترکمن‌ها را از جلوی آنها عبور داده بسوی مشهد روانه ساختند.

## ۸ـ نبرد خونین تپه‌ی محمودمرگان[2] در خیوآباد

---

1— Lo Bekozhen, Lo Barmaden, Begeren, Hisir Bekan

۲ـ تپه‌ی محمود مرگان همان تپه‌ایست‌که نادر از خاک در هراراسب خوارزم بنانهاد. بدینگونه که

دریکی از روزهای بهاری که هفت گله از گوسفندان کردهای لائین وخاکستر در نزدیکی مرز ایران وترکستان برای دوشیدن آماده شده و زنان کرد مشغول دوشیدن شیر بودند ، ناگهان ترکمن‌ها ازکمین به‌در آمده برآنها تاخته ، شیرهایشان را برزمین ریخته گوسفندان را پیش انداخته ، زنان را دست‌بسته بسوی **اتک** راندند . شش نفر مأمور بردن گوسفندان به **عشق‌آباد** شدند وبقیه‌که تعدادشان حدود ۲۵۰ نفر بودبرای دستبردی دیگر از راه سنگدیوار بسوی خاکستر پیش تاختند .

**محمود مه‌رگان** که از بهترین شکارچیان کرد بود وبا چند تن از دیگر مه‌رگانان ( شکارچیان ) درمیان تپه‌ها و دره‌ها بدنبال شکار می‌گشت، یکباره متوجه‌ی حمله‌ی ترکمنها شد . بانگ برداشت وباران خود و روستائیانی‌که درآن ماهورها مشغول کار بودندبه‌کمک‌خواست‌وتنگه‌ای راکه درمسیر ترکمنها بود مسدود ساخت و درسنگر نشست .

**آقاگلی‌بیگ** فرزند میرزابیگ نیزکه برای سرکشی از گله‌ها آمده بود، با پنج نفر سوار سررسید وتعداد آنها به ۲۵ تن رسید .

آقاگلی‌بیگ دریافت‌که رسیدن کمک **از** لائین برودی ممکن نیست و درصورت اهمال گوسفندان به‌یغما خواهند رفت . لذا موضوع را با یاران درمیان نهاد وسرانجام قرارشد خود گلی‌بیگ که اسب فوق‌العاده تیزگامی داشت، خودرا به‌درگز رسانید، از **اللهیارخان درگزی** حاکم آن دیار کمک بخواهد .

اسب گلی‌بیگ ازنژاد اسبهای **چناران**[۲] بود، بنابراین اسب ترکمن به‌اونمیرسید. گلی‌بیگ قیقاج زنان به‌قلب سواران ترکمن زد وبایک چشم برهم‌زدن صفوف دشمن را

---

←

پس‌از تصرف خوارزم و گشودن دژ مذکور خاک آنجا را برپشت زنان و مردان اسیرشده‌ی ازبک وترکمن بار کرده به‌این محل آورد واین تپه را بنانهاد و زنان ومردانی‌که درطول سالیان دراز به‌اسارت ایلبارس‌خان درآمده بودند و وسیله‌ی نادرشاه نجات یافته بودند دراطراف آن تپه استقرار داد و روستائی بوجود آوردکه بیادگار اسرای خیوه آنرا « خیوآباد » نامند . ساختن اینگونه تپه‌ها بفرمان نادرشاه درگوشه و اکناف کشور زیاد است‌که بدینگونه از یاغیان و دشمنان خود زهرچشم میگرفت . پس‌از اینکه محمود مه‌رگان ازگردان کلات با مقاومتی جانانه درمقابل دشمن متجاوز با یارانش دراین تپه کشته شدند ، از آن روز نام این تپه به‌افتخار آن حماسه‌آفرین کرد به‌تپه‌ی محمود مرگان ، تعبیر یافت .

۲ـ اسبهای چناران در دوره‌ی نادرشاه افشار بهترین اسبهای ایران بودند .

شکافته بسوی درگز پیش تاخت . ترکمنها که انگشت تحیر بدندان گرفته ومبهوت جسارت و جلادت وی شده بودند ، عده‌ای به‌تعقیبش‌پرداختند، اما به‌گردش نرسیده بازگشتند. زیرا تصور میکردندکه او برای نجات جان خویش روبه‌فرار نهاده است .

محمود مرگان همچون **آریو برزن قهرمان دربند فارسی** راه را بردشمن گرفته و تنگه را مسدود کرده بود واجازه‌ی‌پیشروی نمیداد . هرترکمنی‌که جسارت‌به‌پیشروی میکرد ، معرض متلاشی میشد .

ترکمن‌ها که ازاین گستاخی محمود مرگان به‌حیرت افتاده بودند ، ویك نصف روز وتمام شب بعد را نتوانسته بودند از سنگر مرگانان بگذرند یا برآمدن آفتاب‌یکباره دست به‌حمله زده ازکوه و دره ، وماهور بالا رفته بادادن چندین کشته و زخمی، موفق شدند مرگانها را به‌محاصره دراورند .

ارتمیز آقاگلی‌بیگ خودرا به‌درگز رسانید و الهیارخان درگزی، **رجب بهادر** نامی را با ۲۰۰ سواره به‌یاری اوگسیل داشت واین نیروی تازه نفس از راه دشت ترکستان بسوی سنگدیوار شیانه اسب تاختند و بسا روشن‌شدن صبح به‌گله‌های گوسفندان خود برخوردندکه با زنان اسیرشده وسیله ترکمن‌ها به‌سوی عشق‌آباد پیش رانده میشدند . بایك حمله ترکمن‌ها را کشته اسلحه‌ی آنها را به‌زنها داده بهمراهی پنج نفر از سواران درگز بسوی لاتین فرستادند و خود از راه گرناوه بسوی سنگدیوار اسب تاختند . امّا درست لحظه‌ای رسیدندکه ترکمن‌ها پس‌از یك پایداری شدید محمود مرگان و یارانش را کشته و قصد داشتند باگذشتن از روی اجساد آنها به سنگدیوار حمله کنند . گل‌بیگ به‌روان محمود مرگان و یارانش‌که توانسته بودند یك شب ونیم روزی دشمن را سرگردان ومعطل نمایند، درود فرستاد وبدون درنگ بر ترکمن‌ها حمله نمود . دراین زمان نیروی کمکی لاتین نیزکه عبارت از ۲۰۰ سوار و ۴۰۰ پیاده بود ، سررسید وبدینگونه ترکمن‌ها از دوسو به‌محاصره افتادند . جنگ شدید ونن به‌تن‌آغاز شد وبیش‌از فرارسیدن‌ظهرنیروی دشمن ازهم پاشیده‌شده‌وباجاگذاشتن ۱۷۰ کشته و ۲۱ تن مجروح واسیر، بقیه موفق به‌فرار شدند . از سواران رجب‌بهادر ۶۵ تن کشته و ۱۸ تن زخمی وازکردهای لاتین ۳۴ تن کشته و ۱۶ زخمی نتایج شوم این جنگ را تشکیل میدادند .

## ۹ـ نیرنگ راهزنان ـ دستگیر شدن آقا گلی‌بیگ

دوسال پس از جنگ تپه‌ی محمود مرگان ، به‌آقاگلی‌بیگ خبر رسیدکه ترکمانان ۸۰۰۰ گوسفند گردها را از تپه‌های گراوه بسوی دشت خوارزم رانده و برده‌اند ، گلی‌بیگ با ۲۶۰ نفر سوار زبده راهزنان را دنبال کرد .

ترکمانان که میدانستند گلی‌بیگ آنها را تعقیب خواهد کرد ، نیرنگی بکار بردند و پس‌از اینکه وارد دشت شدند گوسفندان را برروی تپه کوچکی‌که درمیان دشت جای داشت خوابانیده خود نیز درپشت ماهورها بفاصله‌ای نسبتاً دور کمین‌کردند و سه تن را نیز برفراز تپه‌های مشرف به‌کلات به‌قراولی گذاشتندکه آمدن گردها را علامت دهند .

همینکه سواران کرد از قراولهای ترکمن گذشته وارد دشت شدند ، آنها با افروختن بوته‌های گون رسیدن گردها را به‌ترکمانان اطلاع دادند ، ترکمن‌ها یوزه‌بندها را بردهان اسبها زدندکه شیهه‌نکشندوسپس از پشت ماهورها دور زده درپشت‌سر گلی‌بیگ و سواراتش قرار گرفتند .

گلی‌بیگ به‌گوسفندها رسید و درتاریکی شب ملاحظه نمودکه گوسفندها همه سالم هستند ، اما ازاینکه اثری از ترکمن‌ها بدیدار نیست سخت به‌اندیشه رفت . کردها از اسبها پیاده شده به‌شور وتفکر پرداختندکه ناگاه از چهارطرف مورد حمله‌ی دشمن قرارگرفتند وتا آمدند بجنبند بسیاری‌برخاك هلاك افتاد،وعده‌ی زیادی‌دستگیر واسیر شدند ، گلی‌بیگ نیز ازجمله کسانی بودکه پس‌از کوشش فراوان و برداشتن‌چند زخم شدید دستگیر واسیر شد .

ترکمنها درنهایت توحش وبی‌رحمی اجساد کشتگان وافراد نیمه‌جان را روی‌هم ریخته بوته وخاشاك برروی آنها انباشته آتش زدندکه بوی چربی وقورمه‌ی کردها تا فرسنگها درفضای دشت پیچیده بود .

آنها از دستگیری گلی‌بیگ بیش‌از هرچیز شادمان شده بودند زیرا درقبال استرداد وی پول گزافی ازکردها میگرفتند ، بهمین منظور گلی‌بیگ وچند تن ازاسیران را دست‌بسته وبا برهنه وپیاده درجلوی سینه‌ی اسبان راه انداخته با واردکردن ضربات شلاق برسر وگردنش به‌عشق‌آباد بردند .

سال دیگر کردهای منطقه‌ی لاجین مبلغ گزافی به‌ترکمنها پرداخته ، گلی‌بیک و اسیرانشان را خریداری و آزاد نمودند .

آزادی گلی‌بیگ درقبال پول بزرگترین اشتباهی بودکه ترکمنان مرتکب شدند ، زیرا روشن بودکه بابرگشتن گلی‌بیگ به‌میان کردها ، انتقام خونینی را باید در مدنظر داشته باشند ، زیراکه گفته‌اند :

کلوخ انداز را پاداش سنگ است .

درطول سالیان بعد ، ترکمنها کفاره‌ی گناهان مرتکب شده را به‌سواران گلی‌بیگ پس دادند که بسبب دراری کلام از ذکر آن خودداری میشود .

## ۱۰ـ سرریز ترکمن‌ها به‌کلات وحماسه‌ی تخت کنلی

از آزادی گلی‌بیگ مدت سه‌سال‌گذشت ، دراینمدت اگرتاخت وتازهای‌مختصری از سوی راهزنان ترکمن روی داد بشدت سرکوب شد ، سرانجام سالی سخت و توام با قحطی پیش آمد ، ترکمن‌هاکه اهل کشت و زرع و جمع‌آوری آذوقه از حاصل دسترنج خویش نبودند ، برای‌نجات یافتن ازفشار قحطی ، باتشکیل نیروئی ۲۲۰نفری به‌روستاهای کلات سرریز کردند ، آنها از راه **یکه‌توت** و گردنه‌ی کشتی پیشروی کرده بسوی روستای **برده** تاختند ، آنها از روستای نیمه و برانه‌ی **نهشوری**که‌مردمش همچون خودشان فقیر وگرسنه بودند ، گذشته و متعرض نشدند .

درجنوب دهکده‌ی نهشوری‌یکی از رشته‌کوه‌های مرتفع سعب‌العبور هزارمسجد قرار داردکه برای گذر ازآن و رسیدن به‌دامنه‌های جنوبی باید گردنه‌ی تیز و باسه مانندی بنام **تخت‌کنلی** را طی‌کرد ، این راه به‌اندازه‌ای سربالائی وتند وسخت است که اسبهای چابك ناچارند پس‌از برداشتن هرچند گام یکبار ایستاد، نفس تازه کنند و دوباره چندگام دیگری بردارند ، وقتی کاروانی دراین راه به‌حرکت افتد، کسی‌که از بالا به‌پائین خط‌سیر کاروان را می‌نگرد ، تصور میکندکه اسبها و پیادگان دراین‌مسیر روی همدیگر سوار شده‌اند واین تنها راه این مکان است ، استخوانهای اسبها وقاطرها و مردمی‌که ازاین راه درطول‌سالیان پیش پرت شده ومرده‌اند همه‌جا به‌چشم‌میخورد، بلندی این گردنه‌که بیش‌از ۱۵۰۰ متر می‌باشد اجازه‌ی رفت وآمد درفصول سرما و

بازندگی را به‌هیچکس نمیدهد . زیرا رفتن همان وبرنگشتن و خداحافظی کردن با زندگی همانست .

مردم برده درپناه چنین دزی که آنها را سالهای سال از تاخت وتاز ترکمنها در امان نگهداشته برده، زندگی مرفه ونسبتاً خوبی‌داشتند وبا همه‌ی‌این احوال ازحمله‌ی دشمن غافل نبودند وهمواره نگهبانانی درمسیر راه در قلل اینگونه گذاشته بودندکه بحویت عوض میشدند .

ترکمن‌ها پیش‌از رسیدن به‌این گردنه یکنفر پیاده‌ی چابك برای بررسی و دیدبانی راه به‌گردنه فرستادند. نگهبانان کرد با چشمهای تیزبینشان‌سواران ترکمن وفرستاده‌ی آنها راکه پیش جنگ می‌نامیدندديده بودند و آورا می‌یافتند . پیاده‌ی ترکمن از مسیر راه گذشت و برفراز کوه رسید ونگاهی به‌روستای برده انداخت . همه‌چیز معمولی بود، انگارکه همه درخواب فرو رفته بودند، لذا با اطمینان خاطر با برافروختن آتش به‌یاران خود علامت داد ، اما همینکه خواست از پشت تخته سنگی گذشته آن‌طرف‌تر برود ناگهان با ضرب قنداق تفنگ یکی‌از نگهبانان کرد نقش زمین شد .

سواران ترکمن که طبق علامت مشاهده نموده گردنه را خالی ازکردها یافتند . بستون یك درصفی طولانی پشت سرهم درمسیر گردنه به‌حرکت درآمدند .

فرمانده، ترکمن‌ها که با نخوت و غرور ویژه‌ای برآسبی چابك ورخش‌پیکر سوار و پیشاپیش غارتگران اسب میراند به‌فراز قله نزدیك شد ولبخندی رضایت‌بخش لبهای کلفت وخشنش را ازهم گشود ، انگارکه به‌شکار وهدف خویش نزدیك شده و آنرا در زنجیر اسارت خویش لمس می‌نمود . اما دراین لحظه انگشت دیدبانان کرد برماشه فشار آورد و بدنبال آن صدای وحشتناك دوگلوله درکوه پیچید وبراثر آن گلوله‌ای به‌پیشانی اسب فرمانده وگلوله‌ای برسینه خود وی نقش بست واسب روی دوپای عقب بلند شده به‌داخل دره پرت گردید . اسب وسوار برروی اسب وسوار دیگری وآنهم برروی دیگران روی پیچ وخم‌های گردنه سرازیر شده ومعلق میزدند. دیدبانان کردکه از دیدن این منظره سخت به‌وجد آمده بودند شروع کردند به‌غلتاندن سنگهای عظیمی بسوی سواران ترکمن . مرد ومرکب وسنگ بودکه برروی هم می‌غلتید وهرچه را درمسیر خویش می‌یافت به‌داخل دره سرازیر میکرد . اسبها رم کرده و شیهه می‌کشیدند وافسار را ازدست صاحب خویش خلاص نموده و روی دوپای‌عقب

برمی‌خاستند و بدنبال آن بهمراه سوار خود سرازیر دره میشدند .

مردم برده که برای شنیدن صدای گلوله خودرا به‌آنجا رسانده بودند بامشاهده‌ی این وضع از خنده روده‌بر شدند وسنگها را بسوی گردنه غلتاندند .

ساعتی بعد هیچکس از آن ترکمن‌های مهاجم نتوانست جان سالم بدر برد وهمگی بدست کردها ودر شکاف و پرتگاههای دره‌کشته شده بودند . کردها می‌گفتند مزدانیل انها را به‌اینجا کشانده بوده است .

**۱۱ـ قتل‌عام مردم قلعه‌نو بدست ترکمانان**

هنوز بیش‌از دوسال از واقعه‌ی تخت‌کلی نگذشته بودکه باردیگر سواران‌خارجگر ترکمن از دهکده‌ی ساری قمیش گذشته ، روستای قلعه نورا مورد حمله قرار دادند . سواران‌یادگان قلعه‌نو۳۵ نفر بودندکه فرماندهی‌آنان را **قلیچ‌بیگ جلایر** برعهده‌داشت.

قلیچ‌بیگ وسوارانش‌ترکمنها راکه بیش‌از ۳۰ نفر نبودند تحت تعقیب قراردادند وترکمنها باجنگ وگریز عقب‌نشینی کردند وقلیچ‌بیگ را تا بی‌زار ساری قمیش بدنبال خود کشانیدند .

خارج‌شدن ناهنگام یکی‌از اسبهای سرکش ترکمن ازمیان نیستان، قلیچ‌بیگ را که درتعقیب خصم بود ، متوجه ساخت‌که بدام دشمن افتاده است ، ازاین‌رو عنان اسب برکشید وبه‌سواران خود دستور دادکه بیدرنگ بسوی قلعه بازگردند . ترکمنها که دریافتند قلیچ‌بیگ به‌حیله‌ی آنها پی‌برده است ازمیان نیستان خارج شده به‌یاران خود پیوسته و قلیچ‌بیگ را دنبال کردند .

قلیچ‌بیگ خودرا به‌قلعه رسانید و دروازه‌ها را بست و به‌دفاع پرخاست، ترکمنها هرچه کوشیدند نتوانستند قلعه را بگشایند، از این‌رو عده‌ای به‌سوی بی‌زار رفته ، نی‌های خشک و بوته‌ها را جمع کرده بر دور دروازه ریخته وآنرا آتش زدند وبدین ترتیب دروازه بسوخت و راه غارتگران به‌داخل قلعه گشوده شد، تعداد دشمن چندین برابر بود ، قلیچ‌بیگ و یارانش مردانه دفاع نموده و بسیاری از ترکمن‌ها را کشتند و زخمی نمودند، وسرانجام خود نیز از پای درآمدند و درآتش خصم خاکستر شدند .

ترکمنها برهیچکس ترحم نکردند ، زنان وکودکان ونیز **نصیربیگ** نماینده‌ی بخشداری قلعه را به‌اسارت به‌ترکستان بردند ، سال بعد نصیربیگ را دولت ایران

خریداری نمود وبه‌کلات باز آورد. لکن زنان وکودکان قلعه دراسارت باقی ماندند و دولت اقدامی برای آزادی آنها بعمل نیاورد. و بدینگونه یك آبادی بزرگ کلات در اثر قهر دشمن متجاوزتبدیل به‌خاکستر شد ومردمش قتل‌عام واسیروناپود گردیدند وباد روستا نیز از جغرافیای ایران حذف شده. یا اصلا نوشته نشده بودکه حذف‌شود.

## ۱۲- نبرد شوری

پس‌از نابودی قلعه‌نو ، چندی بعد بناچار پاسگاه دیگری درآنجا بنا گردید که جلوگیر دشمن باشد . **اسماعیل‌بیگ جلایر** فرماندهی پنجاه سوار درآنجا مستقرشد. مدتی بعد ۹۵ تن از سواران ترکمن به‌روستای **سررود** حمله کرده باکشتار مردان‌آنجا، زنان وکودکان واموالشان را به‌اسارت و غارت بردند .

اسماعیل‌بیگ‌که از جریان آگاه شد به‌تعقیب دشمن پرداخت وبامداد روز دیگر درنزدیکی قلعه **محمد علیخان** رد سواران دشمن را گرفته . اندکی بعد چون اجلی‌معلق به‌سر وقت آنها رسید .

ترکمنها از اسبها فرود آمده وبا فراغت خاطر مشغول تقسیم غنایم واسیران بودندکه ازهرطرف به‌محاصره درآمدند. مردان غرنده، اسبهاشیهه کشیدند وتفنگ‌ها به‌صدا درآمدند .

ترکمنها پیش‌از اینکه بتوانند سوار شوند نیمی‌از ایشان برخاك هلاك افتادند . یااینکه نیروی دشمن دوبرابر نیروی اسماعیل‌بیگ بود همگی نارومار ونابود شدند . تعداد ۷۰ نفر کشته و ۱۳ نفر زخمی از ترکمانان نتیجه‌ی این گستاخی وتجاوز بود .

فرمانده ترکمانان‌که‌موقعیتی بهتر برخوردارودختری‌زیبا و ۱۴ ساله را درچنگال خویش داشت، دختر را برتوك اسب خود نشانده با ۱۱ نفر از یاران خویش ازگوشه‌ای به‌در رفت وجان سالم به‌در برد . اسماعیل‌بیگ ساعتی چند به‌دنبالش تاخت، اماچون به‌او نرسید ناچار به‌بازگشت شد و روز دیگر سرها و اسیران را به‌کلات واز آنجا به‌مشهد گسیل داشت .

## ۱۳- نبرد دیگچه

یکسال پس‌از واقعه‌ی شوری دریکی از روزها به‌روستای دربند کلات خبررسید که‌یکدسته از ترکمن‌ها به‌آبادی دیگچه در ده کیلومتری دربند تاخته وبه‌چپاول

پرداخته‌اند . بیدرنگ ۱۲۰ تن از جوانان دربند که ۸۰ سواره و ۵۰ نفر پیاده را تشکیل میدادند به‌یاری مردم دیگچه شتافتند .

نبردی خونین آغاز شد . یکی‌از جوانان دربند خودرا به **سودار** فرمانده ترکمن‌ها رسانیده با شمشیری مغز اورا از هم شکافته برزمین افکند وسپس سرش را برید، بربالای نیزه برد وفریاد برآورد :

ای غارتگران نامرد ، این سر فرمانده شماست که آنرا به‌جهنم فرستادم ، اینک نوبت شماست .

ترکمنها که چنین دیدند بایجاگذاشتن تعداد زیادی کشته و زخمی روبه فرار نهادند و مردم کلات اجساد آنها را پاره پاره کرده وبه‌انتقام قربانیان قلعه‌نو به‌آتش کشیدند .

## ۱۴ـ سرریز به‌باغکند

دوسالی پس‌از جنگ دیگچه باردیگر ترکمانان به‌روستای باغکند حمله نمودند و آنچه را بدست آورده به‌غارت واسارت گرفته وبه‌ترکستان بردند .

مردم برده که اطلاع یافتند به‌تعقیب غارتگران پرداخته در ۲۰ کیلومتری باغکند به‌آنها رسیدند . ترکمنها درتاریکی شب راهراگم کرده در داخل دره به‌بن‌بست رسیدند وچون به‌عقب بازگشتند با سواران برده روبرو شدند .

در روبرو چنگال مرگ بود و درپشت سر پرتگاهی عمیق . درتاریکی شب‌ترکمنها به‌سوی پرتگاه رانده شدند ویکی بعداز دیگری به‌داخل دره سرازیر گردیده وبه‌جهنم شتافتند. با برآمدن آفتاب یکنفر ازآن غارتگران زنده نمانده بود . غروب‌آنروزسرهای آنان برروی نیزه‌ها وترک اسبان جوانان برده بسوی مشهد پیش میرفت .

مؤلف سفرنامه کلات نیز به‌این واقعه اشاره کرده و آورده است‌که : « درچند سال قبل چهارصد نفر ترکمان وقت عصری بهمین قریه‌ی باغکندریخته **آنچه مردو زن ومال و دختر بوده یکلی چاپیده برده بودند .**

اهالی قریه‌ی[1] **برده** که درنیم فرسخی اینجاست خبرشده **بیست‌نفر** تفنگچی .

---

۱ـ اشتباها درمتن « سرده » چاپ شده است .

ترکمانها را تعاقب می‌کنند ، دونفر از تفنگچیان زودتر رسیده دهنه‌ی تنگه را گرفته بودند ، وقت شب چند تیر تفنگ برای آنها خالی‌کرده ، چون تنگ خیلی سخت بوده ترکمان‌ها هم به‌تصور اینکه جمعیت زیاد است اسراء ومال‌ها راسرداده خواسته بودند فرار نمایند ، بقیه‌ی تفنگچیان میرسند ترکمانها را هدف گلوله کرد. از چهارصد نفر سوار (ترکمن) آنچه اسب داشته‌اند می‌گیرند و دویست نفر آنها کشته واسیر میشود، بقیه پیاده فرار میکنند . »[1]

### ۱۵ـ حمله ترکمانان به‌کبود گنبد کلات

سال دیگرکه قحطی وخشکسالی برمنطقه چنگ انداخته بود ، درحدود ۱۸۰ سوار ترکمن از راه **تنگه یکه‌توت** شبانه بسوی کبودگنبد پیش تاختند . در دوکیلومتری کبودگنبد ، آنجاکه **خلج** نامیده میشود ، یکدسته از کلاتیها به‌کمین نشسته و خصم را درتاریکی زیر نظر داشتند، همینکه دشمن به‌تیررس رسید، تفنگها به‌صدا درآمدند و دریك چشم برهم‌زدن فرمانده ترکمن‌ها با ۴۲ نفر برخاك هلاك افتادند و بقیه موفق به‌فرار شدند .

### ۱۶ـ حمله سواران کلات به‌اوبه‌های ترکمن

اندیشه‌ی حمله وغارت کبودگنبد بااینکه دراولین مرحله با شکست و ناکامی روبرو شد ، گستاخی بزرگی بودکه ترکمنها مرتکب شده بودند واینك باید تاوان بزرگی را پس میدداند .

چندی‌بعدکه ترکمن‌هااکثرا برای فروش محصولات خود به‌عشق‌آباد رفته بودند، جریان وسیله یکی از خبرچین‌ها به‌مردم کلات رسید . فرصتی مناسب بود واز دست دادن آن اشتباهی بزرگ .

نیروئی مرکب از ۱۲۰ نفر سوار از دروازه‌ی کلات بیرون آمد و ازراه **چهچهه**

---

۱ـ فرهنگ ایران زمین ـ ایرج افشار ـ ج ۲۵ ص ۱۸۰ و سفرنامه کلات به‌تصحیح قدرت‌الله روشنی زعفرانلو . تاریخ تألیف سفرنامه ۱۳۰۹ قمری بوده است ومؤلف که نامش ذکر نگردیده از دست اندرکاران و حسابرسان عهد ناصری بوده است .

بسوی بیابانهای سمت **مرو** پیش تاخت و روز بعد با ۵۰ تن اسیر از زنان و دختران ترکمن ومال وغنایم واسبان و شتران و گوسفندان فراوان بسوی کلات بازگشت .

ترکمنها که از عشق‌آباد بازگشتند خودرا دربرابر عملی انجام‌شده درقبال آن گستاخی خویش یافتند . آنچه راکه از محل فروش محصولات خود یافته بودند و مقداری زیادکه ازاو بهای اطراف قرض کرده بودند ، روی دست گرفته به‌کلات آمدند واسرای خودرا خریده و آزاد نمودند وتعهد کردندکه دیگر دست ازپا خطانکنند وبدین‌ترتیب با ضربات پی‌درپی و دادن تلفات سنگینی‌که درطول سالیان دراز داده بودند ، ناچار شدند دست از اینگونه شرارتها کشیده به‌کشاورزی و دامداری‌پرداخته ازآن طریق امرار معاش نمایند وخویشتن وهمسایگانشان را به‌زحمت وغم نیندازند . درتمام تاخت وتازهای پی‌درپی ترکمنها به‌نواحی کلات تنها روستائی‌که از دسترس آنها برکنار ماند، آبادی **ژرف** بودکه ترکمنها هرگز به‌آن دست نیافتند . چنانکه خود دراینمورد می‌گفتند :

**« هر بری چاپد یك ، جرفی تا بمادیك »**[1]

یعنی : هرجا را چاپیدیم ، ژرف را ندیدیم .

ازخطر برکنارماندن ژرف به‌آن سبب بودکه درپناه تنگه‌های سخت وکوههای سربه‌فلك‌کشیده دشمن‌نمیتوانست برآن دست یابد، یا لااقل منظره‌ی آنرا تماشانماید.

## فلسفه‌ی سلامتی وطول عمر مردم خاکستر

ارفع‌الدوله آورده است‌که : هنگامی‌که درسفر تعیین حد ومرزی ایران و روس، درقوچان مهمان امیرحسین‌خان شجاع‌الدوله بودیم ، درانتای صحبت یکروز شجاع‌الدوله گفت درقوچان ده کوچکی داریم اسمش خاکستر است اهالی آنجا صدسال بیشتر عمر می‌کنند نه‌دندانشان عیب‌می‌کند ونه تا هشتاد سال‌ریششان سفید میشود. چون‌دربهران مصباح‌الملك[2] بمن‌گفته بود اگرچیزهای فوق‌العاده ببینید یادداشت

---

۱ــ زندگانی نادرشاه پسر شمشیر ــ نورالله لارودی ص ۳۴۲

۲ــ مصباح‌الملك = مشیرالدوله‌ی بعدی

کنید درمراجعت بدهید بمن ، میدهم وزیرامور خارجه بعشاه تقدیم کند. (ناصرالدین) شاه ازاین‌جور چیزها خوشش می‌آید. از شجاع‌الدوله پرسیدم این ده خاکستر چقدر فاصله دارد از قوچان ؟

گفت چندان دور نیست اگر شخص صبح زود ازاینجا حرکت کند ظهر میتواند آنجا بهار بخورد برگردد شب به‌قوچان . خواهش‌کردم یکنفر سوار بلد همراه من بکند بروم از حالات آنها اطلاعاتی حاصل کنم برای تهران .

ده خاکستر دریك دره واقع شده یك چشمه از وسط آن میگذرد وکوههاکه آنجا را احاطه کرده نمیتوان کوه گفت تپه باید نامید ، فقط بکطرفش کوهی بشکل کله‌قند به‌ارتفاع هزار متر تقریبا هست .

سوار قوچانی مارا برد خانه‌که خانه کدخدای آنجا. دیوار تمامی خانه‌ها باچینه است وپشت بامها را باچوب وبعضی را با نی پوشانده‌اند . کدخدا خیلی مهربانی کرد . گفت از برای ما درخانه‌اش نان تازه بپزند ویك بزه را هم کشتند بهسار ما را راه انداختند . دهاتی‌ها که دور ما جمع شده وبه‌تماشا آمده بودند وخود کدخدا دیده اغلب مردمان مسن هستند ، سنشان را برای نوشتن درسفرنامه‌ام پرسیدم ، چون آنها نمیدانستند ، کدخدا معین میکرد . کدخدا سن خودش‌را نودوپنج معین کرد سایرین راهم از هشتاد بالاتر تا صد معین میکرد . می‌گفت ما درآنجا که می‌بینید هشتاد خانواریم[1] ومزارع ومرتع ما اجازه نمیدهد یکنفر بیشتر از هشتاد خانوار داشته باشیم وهمینکه جوانها به‌سن رشد رسیده عیال گرفتند باید از اینجا مهاجرت کنند و اغلب شیروان وقوچان و دهات اطراف اولاد ما هستندکه از اینجا رفته‌اند .

غذاشان را پرسیدم گفتند غذای ما درآنجا در وقت رفاهیت‌که زراعت خوب میشود نان گندم است وشیر وپنیر وماست و می‌بینیدکه درآنجا باغات نداریم ، هر وقت گوسفند می‌بریم به‌شیروان و قوچان ازآنجا درمقابل لباس وميوه می‌خرند می‌آورندوگوشت‌را وقتی‌میخوریم بااینکه ازگله یك بز وگوسفند از بالای آن‌کوه که می‌بینید پرت شود وپاهایش بشکند[2]. هرسال‌که غله یعنی گندم خوب به‌عمل نمی‌آید

---

۱ـ مردم خاکستر ازکردهای کلکانلو می‌باشند .

۲ـ بخاطر نگارنده آمد زمانی‌که حدود سال ۱۲۳۶ که جوان بودم وبرای دامداری بمراوه‌تپه رفته ←

نان جو میخوریم وتمامی گلدان ما از مواشی یعنی گاو وگوسفند وبز است وپشم اینها را میفروشیم و هروقت محتاج به‌لباس و ظروف شدیم از گله به‌قدر احتیاج میفروشیم.

پرسیدم هروقت شما مریض میشوید اینجا طبیب دارید گفتند هیچوقت مریض نمیشویم و خودمان هم طبیب هستیم هروقت یکی از ما سرما میخورد ویا شکم درد دارد اورا با دوغ معالجه می‌کنیم . وقت شکم درد مریض را میگذاریم توی بلاس وچهارگوشه اورا به‌درخت تبریزی که درکنار نهر زیاد داریم باطناب به‌درخت می‌بندیم میشود مثل گهواره وبه‌مریض هرقدر ممکن است دوغ میدهیم وگهواره را به‌تندی می‌جنبانیم اینقدراستفراغ میکندکه هرچه درمعده دارد خارج میشود ؛ امامسرماخوردگی هرکس قولنج ویا زکام میشود اورا می‌اندازیم توی رختخواب و دونفر از جوانهای پرقوت باید بنوبه آنقدر مالش بدهند که عرق بکند وقتی‌که عرق کرد روی او چند تا لحاف می‌اندازیم همینکه خوابش برد واز خواب همینکه بیدار شد ناخوشی تمام میشود . گفتم سالی چند نفراز جمعیت اینجا وفات میکند گفت امسال دونفر فقط مرده‌اند آنها هم از همین کوه که می‌بینید پرت شده مرده‌اند .

بعداز این اطلاعات با میزبان مهربان خداحافظی کرده مراجعت به‌قوچان کرده و گزارشات را بدوستان گفتم . »

---

ه‌ـ

نرویم ؛ همیشه خدا خدا میکردیم گوسفندی نمرده پوستش را نفروشیم بازارش را وبجانش خدا بگذریم . ابتدا هرگوسفندی‌که میمرد پوستش را دونیمان میدادیم جنسکار جلو آورده او ترکشهای داد میزد و میکرفتم ؛ اما رفته رفته که سال نامساعد و زمستان سخت شد وبقدری گوسفند مرد که هیچکس حوصله پوست کردن گوسفند وحال وحوصله خوراکدادن نداشت ، بقدری لاش گوسفندها درکوه و دره‌ها افتاده بودکه دیگر سگ وگرگ و درندگان وحشی هم گوشت نمیخوردند ؛ صرع قفقازها و بسیاری از گردهای دیگر ازجمله مردم زیدر وحسن آباد توشخانه گوسفندانشان تمام کردند وسالی شبیه نگذاشته باقیماند .

ا‌ـ گردها دوغ را معمولاً در مواردی‌که مسمومیت حادث شده باشد برای معالجه بکار می‌برند .

برای تب از یکنوع علف که «دیکان» می‌گویند استفاده می‌کنند . اگر تراخم برخوردی و چربی زیاد بسیار شده باشند ؛ بوته‌ی تریق راکه خیلی تلخ است دراب می‌جوشانند وچیزاز سردشدن یک کاسه از آنرا ناشتا به‌بیمار میدهند . برای خونریزی‌های شدید تراخم بریدگی از ادرار وبا پنبه‌داغ استفاده می‌کنند وبالاخره برای هر قسمی نرمالی را سراغ دارند .

## ایل کرد شادلو

ایل کرمانج **شادی‌لو**[1] که امروز به‌شادلو[2] معروف شده ، یکی از ایلات بزرگ کرد است که همزمان با چمشگزک از جنوب **قفقاز** به‌آذربایجان واز آنجا به‌خوار و ورامین واز آنجا به‌خراسان انتقال یافته است .

مرکز اولیه آنها درقفقاز شهرهای **دوین**[3] و **چخورسعد و بوجنگرد وگنجه و ایروان و قراباغ** بوده که امروز شهرستان وسیع بجنورد خراسان است، که حدود چهارصد وپنجاه روستا را دربر میگیرد .

برخی تصور می‌نمایند **شادلو** منسوب به **دیسم** شادلو است، درصورتیکه این نظر درست نیست، بلکه خود دیسم که مادرش ازکردهای شادلو بوده منسوب به‌این ایل شده نه‌اینکه ایل منسوب به‌او باشد .

درحدود سال ۳۱٤ قمری **دیسم** کرد شادلو به‌آذربایجان دست یافت .

کسروی آورده است که : « اما در آذربایگان دراین وقت دیسم نام کردی پسر ابراهیم بیرق استقلال و فرمانروائی برافراشته بود . ابن‌مسکویه می‌نویسد ابراهیم پدر دیسم یکی‌از خارجیان (خوارج) وهمراه هارون خارجی معروف بود ، پس‌از کشته شدن هارون (درنواحی موصل) به‌آذربایگان گریخته دختریکی از بزرگان کرد را به‌زنی

---

۱ـ Shadilo ۲ـ به‌کسره‌ی عال وتشدید لام Shadello

۳ـ بنابراین مردم دوین شیروان درخراسان باید از کردهای شادلو باشند نه زعفرانلو ، هرچندکه درمنطقه‌ی زعفرانلو اسکان یافته‌اند .

گرفت و دیسم از این زن زائیده شد ...

دیسم نیز مانند پدر خود کیش خارجیان داشت **وعقیده به‌خلافت وخلیفه نداشت** وانگهی کردان که خویشان مادری او بودند در آن زمانها در آذربایگان انبوه و فراوان بودند وبه‌پشتیبانی آنان میتوانست فیروزانه به‌حکمرانی و فرمانروائی پردازد .

ابن حوقل دیسم را پسر « **شادلویه** » می‌نویسد ولی گویا این کلمه نام آن **طایفه** بوده‌که پدر دیسم از ایشان دختر گرفت[1] »

کسروی اشاره می‌کند که کردهای شادی‌لو تیره‌ای از ایل بزرگ **کردان‌روادی**[2] هستند . و درمورد روادیان آورده است‌که : ایل بزرگی ازکردان دراشنویه و آن نواحی می‌نشستند و «**همذانی**»[3] خوانده میشدند. این روادیان تیره‌ای از ایشان بودند و در **ارمنستان** نشیمن گرفته بودند .

کسروی می‌افزاید : « درقرنهای قبل از اسلام ایلی ازکردان بنام **روادی** در ارمنستان در نزدیکیهای دوین نشیمن داشتند وبه‌گفته‌ی ابن‌اثیر بهترین تیره‌ی کردان بودند . »

شدادیان نیز تیره‌ای ازاین ایل بودند، بهمین‌جهت آنهارا نیز روادی خوانده‌اند ...

به‌نوشته‌ی ابن‌خلکان کردان روادی دربیرون شهر دوین بخنگاه (پایتخت) کهنه ارمنستان نشیمن داشتند . شدادیان را هم باید گفت ازآنجا برخاسته‌اند .

معروفترین شهریاران خاندان شدادی فضلون نخستین پسر محمد است‌که : « چهل وهشت سال حکومت رانده جنگهای بسیار با ارمنیان و گرجیان و دیگران کرد وبر ارمنستان دست یافته سیصد هزار درم باج برارمنیان گذاشت . »

منجم‌باشی می‌نویسد : مردم از فضلون بسیار خشنود بودند و درسال ۴۱۸

---

۱ـ شهریاران گمنام ـ احمد کسروی ص ۶۷ ـ کرد وپیوستگی نژادی و تاریخی او ـ رشید یاسمی ص ۱۸۱

۲ـ Rawadi ـ بر وزن قبائی .

۳ـ شاید طایفه‌ی « همذان‌لو Hamzanlo » که امروز « حمزانلو Hamzanlo » می‌نویسند وبهتر است‌که به‌رسم‌الخط کردی **هه‌مزانلو** نوشته شود و درنزدیکی بجنورد است منسوب به‌همین «همذان» باشد و همچنین تمام «حمزانلوها» !

قمری یل بزرگ و زیبائی برروی رود ارس بست . شهر گنجه پایتخت فضلون شدادی (شادی‌لو) بود .

فخرالدین شداد یکی دیگراز شهریاران شدادی ( روادی ) درسال ۵۵۰ قمری مورد مخالفت کشیشان آنی[1] قرارگرفت ومردم براو شوریده ، شهر را به‌فضلون برادر فخرالدین شداد دادند .

فاروقی می‌نویسد : « شداد ازآنجا بیرون آمده اهنگ شام کردکه پیش‌اسدالدین شیرکوه ( عموی صلاح‌الدین ایوبی ) برود ، چه **شادی پدر شیرکوه از بستگان پدر وی بوده .** »[2]

بنابراین روشن میشودکه ایل شادلو وایوبی و روادی و همدانی و شدادی‌همگی دراصل یکی بوده‌اند[3] وبه مرور زمان تیره تیره و دسته دسته شده و هردسته‌ای بنام یکی از بزرگان آن خاندان منسوب شده است .

چنانکه یک دسته ازآنان‌که تحت فرمان شادی بن‌مروان کوچ‌ال قلعه‌ی نکریت بودند وبعد بسوی سوریه ومصر رفته سلسله‌ی سلاطین ایوبی را تشکیل دادند منسوب به‌صلاح‌الدین ایوبی نوه‌ی شادی‌بن مروان هستند[4] ، وشدادیان منسوب به «شداد» می‌باشند . گویا شادی وشداد از نامهای رایج دراین ایل بوده‌است‌که درتاریخ آنان بارها به‌این نام‌ها برمیخوریم واحتمال قریب به‌یقین ، اولین مسرتبه ایل شادی‌لو منسوب به‌اولین شادی یکی‌از امرای معروف ونام‌آور این ایل بوده است ، که سبب عدم تاریخ نگاری او نیز همچون بسیاری دیگر بی‌رد و نشان گشته است .

کسروی نیز می‌گوید : « ما درپیش نوشتیم که صلاح‌الدین ایوبی و پدرانش نیزاز ایل کرد روادی و با شدادیان هم‌ایل بودند واز گفته‌ی فاروقی پیداست‌که شادی نیای

---

۱ـ منسوب به «آنی» یکی‌از شهرهای ارمنستان .

۲ـ شهریاران گمنام ـ کسروی ص ۲۱۱

۳ـ کوردستانی موکریان ـ حسین حزنی موکریانی ص ۵۹

۴ـ ابن‌اثیر درالکامل دربارهٔ اسدالدین شیرکوه وایوب که پسر وپدر صلاح‌الدین ایوبی هستند می‌گوید : « واصلهما من الاکراد الروادیه وهذا القبیل من اشرف الاکراد . »

صلاح‌الدین بستگی یکی‌از حکمرانان شدادی را داشته است.[1] »

بدلیسی درشرفنامه درمورد نیاکان سلطان صلاح‌الدین ایوبی قهرمان معروف جنگهای صلیبی وفاتح فلسطین می‌گوید :

« ... که جد ملوك مصر شادی بن‌مروان دراصل از اکراد روندهٔ دوین آذربایجان است‌که اکنون (دوین) ویران گشته و به‌قریه‌ی کرتی **جفرسعد** اشتهار دارد ...[2] »

بدلیسی **همچنین** درشرفنامه از طایفه **شادلوی** نام می‌بردکه در ولایت لرستان کوچك اسکان داشته‌اند ولی از شاخه‌ی لر اصلی نبوده‌اند.[3]

بدون تردید این شادلوی نیز تیره‌ای از شادی‌لو بود.اندکه برای قشلاق وییلاق درحرکت بودند وآنجا اتراق کرده‌اند وهمانطورکه گفته شد همه ازیك اصل هستند ومنطقه‌ی اصلی آنها شهر **دوین** درجنوب تفقار بوده است .

ابن‌حمید وزیر رکن‌الدوله دیلمی وهمان کسی‌که گفت : کردها را باید سپر بلا قرارداد . درسال ۳۵۵ قمری « **پنج‌هزار هزار درهم** » یعنی پنج میلیون درهم که به‌پول امروز بیش‌از ده میلیون تومان میشود . برکردهای شادلو تفقار مالیات بست[4].

این مالیات در زمان مغول بقول مؤلف نزهة‌القلوب به **دوهزار تومان مغولی** بیش‌از سی میلیون تومان امروز ! افزایش می‌یابدکه این خود موقعیت ایل شادلو را آشکار میسازد .

آقای باسانی پاورپی نیز از مالیاتی‌که کردهای شادیلو درمنطقه‌ی چخورسعد تفقار می‌پرداخته‌اندبدینگونه‌نام می‌برد : کردهای **دنبلی** ۱۰ تومان ـ **شادیلو** ۲۰ تومان ـ **چمشگزك** وآغداش‌که زیرنظر بیگلربیگی‌شیروان بوده مبلغ۱۰۰۲ تومان و ۶۱۹۵دینار ـ ایل دنبلی درآذربایجان ۳۱۹ تومان و ۹۰۹۶ دینار وایل کرد **شقاقی** ۳۲۶ تومان و

---

۱ـ شهریاران گمنام ص ۲۱۱ ـ مقاله وتصویری از صلاح‌الدین ایوبی درمجله الهلال چاپ مصر ـ سال ٤٦ شماره ۳ موجود است .

۲ـ نگاه کنید به‌قسمت اول همین کتاب ص ۹۰ـ۸۸ .

۳ـ شرفنامه ص ۸٤ـ۸۳

٤ـ شهریاران گمنام ص ٦۷ و ۱۱۵

۲۰۲۲ دینار[۱].

مالیات مذکور که مربوط به دوره‌ی اول صفویه است، می‌رساند که در منطقه‌ی قفقاز چمشگزک موقعیت و اهمیت بیشتری داشته و دیگر ایلات کرد از جمله شادی‌لو را تحت‌الشعاع قرار داده بوده است.

کردهای شادی‌لو پس از ورود به خراسان در قسمت شمال غربی این استان که وسیله‌ی ازبکان تخریب و نابود شده بود اسکان یافتند[۲]. ایل چمشگزک ا زعفرانلو ا و شادی‌لو در ابتدا یک رهبر داشتند و از اتحاد چشمگیر و ارزنده‌ای برخوردار بودند، لکن در سال ۱۲۴۸ قمری که عباس‌میرزا نایب‌السلطنه برای سرکوبی رضاقلی‌خان ایلخانی زعفرانلو به قوچان حمله کرد، تحفعلی‌خان شادلو برخلاف عهد و پیمان و مقررات حاکم قرن‌ها بین ایل، رضاقلی‌خان را در برابر دشمن تنها گذاشت و به نایب‌السلطنه پیوست و پسر خود جعفرقلی‌خان ا سهام‌الدوله‌ی بعدی ا را نیز از یاری رضاقلی‌خان فرا خواند. از این زمان بزرگترین ضربه بر موقعیت کردهای خراسان وارد آمد و تخم نفاق پاشیده شد و حکومت قاجار برای تشدید این تفرقه‌اندازی و حکومت‌کردن، به تحفعلی خان نیز لقب ایلخانی داد و دو ایلخانی کرد را در برابر همدیگر قرارداد. نتیجه‌ی این کار همان شد که رضاقلی‌خان را به تهران و از آنجا به آذربایجان تبعید کردند که بر اثر شکنجه‌های زیاد درمیانه درگذشت و پسرانش سام‌خان و ابوالفیض‌خان ۱۳ سال در

---

۱ـ سیاست و اقتصاد عصر صفوی ـ باستانی پاریزی ص ۱۹۲ به نقل از تذکرة‌الملوک ، و درمورد ارزش پول در سال ۱۰۲۸ قمری که دوران شاه‌عباس است می‌گوید که تا هشت هزار خروار غله در سیستان به هزار تومان خریداری شده و یک خروار سیستان دو خروار قهستان بوده و هر تومان ده هزار دینار و هر دینار بیست عباسی یک‌تومان بوده.

۲ـ مسعود کیهان آورده است که کردهای شادلو حدود ۱۸ هزار خانوار در جنوب اسکان یافته‌اند و حدود دو هزار خانواری نیز بحال چادرنشینی بسر می‌برند ـ جغرافیای مفصل کیهان ص ۸۱۷.

و درمورد قراجورلوهای منطقه‌ی خوار می‌گوید : قراچورلوها حدود ۱۹۰ خانوار در اطراف خوار می‌باشند. جغرافیای مفصل کیهان ص ۱۱۱.

محمدولی قراجورلو که مدتی معاون وزارت کار و چند دوره هم نماینده‌ی مجلس شورای ملی بود از همین کردها بود.

زندان قصر ماندند و حسینقلی‌خان پسر بزرگ رضاقلی‌خان ۲۷ سال در زندان قاجار ماند. وبرسر ایل ازاین افتراق و دوگانگی آمد آنچه‌که نمی‌باید بیاید. چه در دوره‌ی قاجار وچه در دوره‌ی پهلوی، حکومتهای وقت بزرگترین سوءاستفاده را کردند. رضاشاه ایل زعفرانلو را ابتدا علیه ایل شادلو وارد پیکار کرد و با خیال راحت سردار معزز ایلخانی شادلو را با برادران واقوامش تیرباران نمود وآن ایل بزرگ را تخته قاپو کرد. و آنگاه که ازسطوت سردار معزز آسوده‌خاطر شد، یکایك سران کرد زعفرانلو را سربه‌نیست نمود واین ایل بزرگ را نیز ازهم پاشید، که دراین رابطه در جلدهای بعدی بیشتر سخن خواهیم گفت.

امیدواریم‌که نسل حاضر وآینده ازاین اشتباهات تاریخی نیاکان خود درس عبرت گیرند واز تفرقه بپرهیزند و اتحاد و انضباط وایمان را شعار خویش قراردهند وحتی‌الامکان خودرا بزیور علم ودانش بیارایند وهمچون آقای دکتر شادلو درخدمت هم‌میهنان محروم خویش قرارگیرند، که گفته‌اند: عبادت بجز خدمت خلق نیست.

درمورد اینکه سرحد بین شادلو و زعفرانلو کجاست؟ از چند نفرار معمرین زعفرانلو سؤال نمودم.

حاج دولت نامانلو گفت: کرماج خراسان دوشاخه است، یکی **زاخور** یکی **شادی** واین را من از پدرم‌که حدود صدسال داشت ونیز از بزرگان شنیده‌ام‌که گفتند هردو روستای **ختاب** دربین بجنورد و شیروان سرحد دوایل است. یك ختاب مال‌شادی و یك ختاب مال **زاخوران** (زعفرانلو) است. خود **نه‌گمه‌ران** مال ایل زاخور است از تکمران پائین‌تر **شیدیی** است. حاج‌دولت ۱۰۵ سال عمردارد وهنوز کاملا سرحال است، عموی نگارنده، یعنی ملارمضان اوغازی هم‌که ۱۰۲ سال داشت دقیقا بهمان محوری‌که حاج دولت‌گفته است اشاره کرد وگفت: از منطقه‌ی **چاربورج** و **بیرزینل‌بگ** بالاتر تا سرخس را زاخوری و پائین‌تر را **شیدی** می‌گویند. دو سالهای پیش هرکس از منطقه‌ی چاربورج پائین‌تر (بسوی مغرب) میرفت‌که معمولا هم برنمی‌گشت، می‌گفتند: «**وه سه‌ر شیدیی داچوو**».

آقای غلامحسین رحیمیان نماینده‌ی اسبق مجلس شورای ملی نیز اینچنین بیان داشت:

من نوجوان بودم‌که درسفری از بجنورد بشیروان می‌آمدم و پیرمردی آگاه و

مطلع از مردم بجنورد نیز همراهم بود ، قتی به‌حدود **قره‌خان‌بندی** رسیدیم سرحدبین زعفرانلو و شادلو را پرسیدم ، گفت :

**« لاویك جان ژه‌فیراکه‌له‌با نیرشید[1] بی‌به‌وه هه‌واله نیرزاخورانه . »**

یعنی : پسرجان ازاینجا پائین‌تر شادی است وبالاتر زاخوران است ، یعنی‌نظر عربه نقر مذکور یك محور را مشخص میکند ! گفته شدکه زعفرانلو به‌احتمال قریب به‌یقین همان زاخوران است‌که اولین‌بار وسیله‌ی محمدکاظم در عالم‌آرای نادری بکار برده شده است . زاخوران روستائی است محروبه درشمال شیروان وبالاتر روستای هونامه . درکردستان عراق نیز زاخوران یکی‌از شهرهای بزرگ کردنشین است‌که در مرز ترکیه وعراق قرار دارد .

بنابرانچه که ازقول بزرگان اورده شد تایید میگردد که شادلو دراصل شادی‌لو بوده است .

**ایلات شادلو و قراچورلو و طوایف وابسته :**

ایلات شادلو وقراچورلو‌که درشهرستان بجنورد اسکان دارند، هریك دارای تیره‌ها و شاخه‌های متعددی است‌که تفکیك انها از همدیگر کارساده‌ای نیست . ایل قراچورلو کوچکتر از ایل شادلو است، ولی دلیری و رشادت قراچورلوها را بدون تردید هیچیك از ایلات دیگر خراسان نداشته‌اند . برای درك این واقعیت واهمیت ایل قراچورلولازم است‌خوانندگان‌عزیز به‌جلد اول‌مراجعه فرمایند وجنگ قراچورلوها را درمقابل و در رکاب نادرشاه مورد مطالعه قرار دهند . درجلد سوم نیز ازجنگهای حسنقلی‌خان[2] قراچورلو درصدرمشروطیت با ترکمانان سنجاوزکه زنان و کودکان مردم

---

۱ـ طبق دستور زبان زمانیکی درهر نامی‌که حرف «الف» درمرتبه‌ی دوم قرار گیرد تبدیل به «یای» مجهول میشود و شد : خادر یعنی خداوندگار ـ ساخته میشود : خیدری و «بابا» که میشود «بیره بابه» یعنی بابا را بگذار ـ وبسیاری نمونه‌های دیگر که تشریح آن شیرین میشود .

۲ـ حسنقلی‌خان قراچورلو‌ایرهمراه سردارمعزز آزاد شادلو حاکم بجنورد و چندتن دیگر از سران این دودمان درسال ۱۳۰۵ بفرمان رضاشاه بفتت امیرجنگ محمدخان جلاد قاجار فرمانده لشکر خراسان درمشهد ←

شاهرود و سبزوار را به‌اسارت می‌بردند مطالبی خواهیم آورد.

قراچورلوها پس از روی کارآمدن نادرشاه رفته‌رفته روابط خودرا باایل زعفرانلو گسسته به‌ایل شادلو نزدیک‌تر شدند وبا ازدواج امرای این دوایل از خاندان یکدیگر روز بروز برتحکیم این روابط افزودند[1].

بزرگان این دوایل نیز همچون زعفرانلوها وتمام کردهای جهان اهل شمشیر و علم بودند نه صاحبان قرطاس وقلم. آنها نیز بجای استفاده از مغز خویش از بازوی خود استفاده میکردند. بهمین جهت هیچگونه تاریخ و سند و نوشته‌ای در رابطه با موقعیت و شناسائی ایل ازخود بجا نگذاشته‌اند و لذا کار تحقیق را برای این حقیر سخت مشکل کرده‌اند. واگر خودستائی نباشد باید بگویم غیراز نگارنده کسی قادر به‌انجام چنین امری نخواهد بود. بارها به‌منطقه بجنورد رفته و روستاها را زیر پا گذاشته‌ام. اما از آنجاکه اخیراً یک حس بدبینی درتمام شئون اجتماعی پیش آمده

---

اعدام شدند. این اعدام دستجمعی بخاطر شصت هزار تومان که نتوانستند به‌خان محمدخان بدهند انجام گرفت. درایشمورد درجلد چهارم توضیح بیشتری داده خواهد شد.

۱ـ آقای احسان نوری مؤلف «تاریخ ریشه‌ی نژادی کرد» دراین رابطه که چرا بعضی طوایف کرد ومنجمله قراچورلوها ترکی سخن میگویند آورده است که: «هرچند آذربایجان هم ملک ماد وسکنه‌اش مادی بوده‌اند نظر به‌اینکه مجال مذکوره نام آذربایجان را بخود گرفته بوده کردستان نامیده نشده است والا سکنه‌اش از قدیم کرد بوده وازطرف شاهان کرد، روادی، شدادی و دیگران اداره میشده است اکنون نیز در رگهایشان خون (مادی) جریان دارد وباکردها هم نژاد میباشند. چون سالهای درازی درتحت استیلای ترکها مانده زبان مادری را فراموش کرده وترکی را یاد گرفته‌اند به‌این سبب قسمت اعظمی خودرا از نژاد ترک تصور مینمایند حتی آنهائیکه تا امروز نام طائفه‌گی کرد خودرا حفظ کرده‌اند مانند دنبلی‌های خوی، گوران‌های رضائیه، قره‌چولی‌های ارسباران باز خودرا ترک میدانند تنها قره‌چولوها اقرار دارند که پدرانشان کرد بوده‌اند، کرد بچه‌های رودهن (نزدیک تهران) هم مانند قره‌چولی‌ها ترکی حرف میزنند و میگویند پدران ما کرد بوده وکردی حرف میزده‌اند...» ص ۶۸ـ منیع‌الدوله آورده است که: «رودهن دارای سدوپنجاه خانوار سکنه میباشدکه آنها نیز کردبچه‌ی تالسی واز مهاجرین ارومی میباشند.» مطلع‌الشمس ص ۹.

کسی جرات اظهارنظری نمیتواند بکند ، پیرمردان و آگاهان به‌مسایل ایل سالهاست ازمیان رفته‌اند . اسناد و مدارکی از روزگار صفویه ونادر درمیان تمام طوایف کرمانج هست، لکن از تحویل‌دادن وحتی نشان‌دادن آن بیم دارند . بهمین سبب ادامه کارمشکل و مشکلتر می‌گردد ، لکن نگارنده دست‌بردار نیست وازمشکلات هم بیمی ندارد وامیدم دراین رهگذر بیشتر متوجه نسل جوان و روشنفکر کرمانج است‌که مایل به‌شناسائی ماهیت و شخصیت تاریخی خویش و ارزش‌نهادن به‌میراث فرهنگی وخدمات نیاکان خود دراین مرزوبوم می‌باشد ، واین مشکلات با ارائه‌دادن احکام وقباله‌ها ومالیاتنامه‌ها گشوده خواهد شد .

ازجمله روابط دیگری‌که ایلات شادلو و قراجورلو را بهم نزدیکتر کرده است دومساله مهم واساسی می‌باشد یکی اینکه این هردو درجنوب قفقاز درکنار همدیگر بوده‌اند . دوم اینکه هردو ایل نیز تمایل شدیدی به‌زبان ترکی داشته‌اند تا آنجاکه زبان کردی را زبان فرعی خویش‌قرارداده‌اند، لکن درحفظ لباس وآداب و رسوم‌کرمانجی دربعضی مواردکه در دایرةالمعارف کرمانجی به‌آن اشاره کرده‌ام ، از زعفرانلوها هم پای‌بندتر بوده‌اند[1] .

علاوه براینکه این دوایل درمنطقه بجنورد اسکان دارند، برخی ایلات زعفرانلو نیز درآن منطقه ساکن‌اند مانند، کیکانلوها، حمزکانلوها، بریوانلوها، بارزانلوها[2] و...

بیشترآگاهی‌های ایلیاتی را مدیون مسافرتهای ناصرالدینشاه به‌خراسان‌هستیم که در دونوبت یعنی درسالهای ۱۲۸٤ و ۱۳۰۰ قمری انجام گرفته و از آنجاکه‌این‌شاه به‌تاریخ وفرهنگ و ادبیات و بویژه فولکلور عامه علاقه عجیبی داشته ، میتوان گفت ضرر وزیان‌های مالی ناشی‌ازاین مسافرتهابرای ایلات منطقه این خاصیت را دست‌کم دربر داشته‌که بعضی نکات مورد نیاز را چه صنیع‌الدوله وچه دیگران ویا شخص شاه برایمان روشن کرده‌اند ، هرچندکه بقول مورخین ورود اردوی‌شاه بهرناحیه حکم هجوم ملخ و ملخوارگی را داشته است .

---

۱ـ نظیر مراسم جیرنوروزی در ۱۳ روز نوروز .

۲ـ بارزانلوها که قسمتی از کردهای بارزان عراق می‌باشند درنزدیکی شوقان در روستای برزانتر واطراف آن ساکن‌اند . سفرنامه ناصرالدینشاه به‌خراسان سال ۱۳۰۰ ص ۱۰۹ .

ناصرالدینشاه درسفرنامه سال ۱۳۰۰ خود به‌خراسان که ازطریق بجنورد عازم مشهد بوده است، هنگام رسیدن به روستای فیروزه، مردم این آبادی را ۲۵۰ خانوار کرد **شادلو** ذکر کرده و افزوده است که ایلات شادلو که درسر راه ییلاق میکنند، طایفه‌ی **غم‌برانلو** وطایفه‌ی **دیرانلو**[1] هستند. اصل شادلو، دیرانلو است.»

صنیع‌الدوله که همراه ناصرالدینشاه بوده جمعیت فیروزه را زیاده بر دویست خانوار ذکر کرده و افزوده است که: «اهالی کرد شادلو هستند که زبان آنها ترکی است.»[2]

نیز درمورد چهاربید می‌نویسد: «قریه چهاربید چهل خانوار سکنه دارد که از اکراد شادلو می‌باشد.»[3]

از دیگر طوایف ایل شادیلو باید فعلاً از: **بدرانلو، قلیچانلو، قویرانلو**[4]، **الانلو، بوغانلو** (بوقانلو) **دیرقانلو**[5]، **ایزانلو، قوردانلو** (گردانلو)، **جوبانلو، مترانلو، قراباشلو، گریوانلو، جاپانلو وکاغانلو**[6] نام برد، تا بعداً چه ازکار درآید.

---

۱- دیرانلو احتمالاً منسوب است به قلعه‌ی دیر درکردستان ترکیه. نگاه کنید به ص ۱۴۷ سفرنامه بدلیسی. احتمالاً دیرانی‌های کنونی کیتان نیز از بقای کرد شادیلو هستند که در زمان صلاح‌الدین ایوبی فاتح فلسطین به آن نواحی منتقل شدند، که امروز در دیرقان درجنوب بندر صور اسکان دارند.

۲- وکـ مطلع‌الشمس ص ۱۲۶-۱۲۵

۴- با تشکر از برادر عزیزمان آقای احمدی نویسنده‌ی جوان قویرانلو که قباله‌هائی مربوط به دویست سال پیش درمورد این طایفه دراختیار نگارنده قرار داد. روستای قویرانلو که بیش از دویست خانوار جمعیت دارد در ۲/۵ کیلومتری بجنورد واقع است، بقیه قویرانلوها در روستای بوزج اسکان دارند. برخی از کاغانلوها و ایزانلوها و زنگلانلوها نیز درقویرانلو ساکن‌اند.

۵- دیرقانلی شاید دگرگون شده‌ی «دلیقانلی» باشد که بقول استاد امین‌زکی درکتاب ارزشمند کرد وکردستان، این طایفه درحال کوچ وچارواداری در دشت مرعش درکردستان ترکیه بوده‌اند.

۶- مرحوم مردوخ آورده است که: «کاکه‌لی» یا «کاکوانلو» که «کاکانلو» و «کاغانلو» هم می‌گویند قریب هزار وپانصد خانواری هستند درلوای کرکوک سکونت دارند. دربین خویجه وزاب کوچک، درنواحی قوریوه وخانقین هم هستند. اینها از نسل کاسو باید باشند.» کرد وکردستان ص ۱۰۳- امین‌زکی ص ۳۳۷

اما نگارنده معتقد است که مرحوم مردوخ این طوایف را که یکی دانسته درست نیست، زیرا سه طایفه اولی دگرگون شده‌ی کیکانلواند وکاغانلو طایفه‌ی جداگانه‌ای است.

جابانلوها و بعضی دیگر از طوایف شادلو در زمان آغا محمدخان ناچار برای حفظ امنیت راهها وشوارع نزدیك تهران بهدماوند انتقال یافتند ، همچنانکه نادرشاه، عمارلوها را از قوچان بهگیلان انتقال داد .

سپهر الدوله آورده است که : « قریه جابان | در دماوند | که خط راه | تهران به خراسان | از وسط آن میگذرد، دویست خانوار سکنه دارد ، اهالی از طایفهی کرد شادلو میباشند ، اکراد شادلوکه دراین نواحی سکنی دارند درعهد شاه شهید سعید آقا محمدشاه طاب ثراه بهاینجا آمده ، یعنی درسال ۱۲۱۰ بهامر شاه رضوان جایگاه آنها را از بجنورد کوچانده دراین صفحات جای دادهاند . دهکدهی جابان در دره واقع است که ...

نیم فرسخ از جابان گذشته قریه **سرندان** است ... جمعیت سرندان هشتاد خانوار است که بجاه خانوار آن کرد شادلو و از مهاجرین بجنورد میباشند ... بهحکم شاه شهید [آقا محمدخان] باقی غرس واحداث نمودندکه موسوم به **باغشاه** میباشد... چون بهمرور زمان این باغ قدری خراب و منطمس شده بود چندسال قبل [از امسال که ۱۳۰۰ قمری میباشد] بهامر ... [ناصرالدینشاه] آنرا تجدیدکرد. مجددا درختکاری نمودند واینك دارای اشجار زیاد و خضارتی بهکمال است . »

آنچهکه نگارنده شنیده اینست که طایفهای هم بنام **گاه وهستیانلو** ، یعنی کسانیکه درحین کوچ بزرگ کرد از مهاباد و آذربایجان بهخراسان گاوهایشان در دماوند خسته شده وقادر بهمهاجرت خراسان نشدهاند و درآنجا بهجا ماندهاند ، نیز در دماوند ساکناند .

آقای غلامحسین رحیمیان که سخت بهتاریخ و فرهنگ کردها علاقمند است، راجع بهکردهای دماوندکه ازنزدیك باایشان مذاکره داشته، بیان داشت: کردهای شادلو ساکن جابان دماوند درزمان مظفرالدینشاه سر بهشورش وطغیان برداشتند واین قضیه بزرگ شد وبیخ پیدا کرد وسرانجام کار بهآنجا کشیده شدکه شاه مجبور شد صدراعظم خویش را برای رسیدگی واستمالت ایشان بهدماوند بفرستد .

برخی از شادلوها هم درکلاردشت گمارده شدهاند ، برخی ازکردهای کلاردشت ازایل خواجهوندکرمانشاه میباشند. کردهای حصنکیف نیز برخی درمرکز کلاردشتاند

روستاهای کردنشین دماوند عبارتند از: اجویت، مکا، رودبارک، مجل[1]، کرد محله، توید دره، مکارود، لاهو، فشم[2]، کردی‌چال و چند روستای دیگر.

**جابان** ــ که به‌احتمال زیاد «جابان» بوده نام یکی از سرداران کرد ایرانی درجنگ با اعراب پیش از واقعه قادسیه بوده است.

کردهای جابان بجنورد و دماوند، نسب وایلیت خویش‌را به‌همین سردارمشهور میرسانند. آقای محمد جابانی‌که خود از مطلعین و دست‌اندرکاران تحقیق و پژوهش می‌باشد، بیان داشت‌که پدران ما ازکردهای جابان ساکن دماوند می‌باشندکه از آنجا به‌قوچان آمده وبه‌ایل وتبار خویش‌که همان زعفرانلو باشد پیوسته‌اند و وجه‌تسمیه طایفه‌ی ما بخاطر انتساب به‌جابان سردار ایرانی درجنگ با اعراب است.

نگارنده‌که تصور می‌نمود «جابان» دگرگون شده‌ی «جاوان» و «جافان» از ایل عظیم جاف باشد، لکن آقای جابانی این‌نظر را رد کردند. ناچار به‌تحقیق درموردجابان پرداختم و درباره او چنین یافتم که: جابان از سرداران معروف ایران در زمان‌اردشیر سوم ساسانی بودکه بهمراهی بهمن جادویه سپهسالار ایران مامور جنگ با اعراب شد و فرماندهی ایرانیان درجنگهای الیس و نمارق راکه بعداز صفر سال ۱۴ قمری روی داد بعهده داشته است.

جابان درجنگ ولجه نیزکه درصفر همین سال روی داد شرکت داشت، دراین جنگها فرماندهی ایرانیان با بهمن جادویه و فرماندهی اعراب با خالدبن ولید بود.

پس از جنگ ولجه‌که به‌شکست ایرانیان انجامید، اردشیر سوم بهمن جادویه را که درفیسانا بود فرمان داد بسوی الیس پیشروی کند.

«بهمن جادویه هم جابان را پیشاپیش فرستاد و به‌او امردادکه از آغاز جنگ تا ورود خود [ بهمن ] بپرهیزد، خود بهمن جادویه هم برای مشورت نزد اردشیر رفت، اورا درحال بیماری دید [ درمد این ] توقف نمود. جابان هم‌که پیشاپیش رفته بود قبایل عرب [ طرفدار ایران ] ... نزد او تجمع نموده آماده کارزار شدند. خالد هم

---

۱ــ Mejel ۲ــ Fasham که بقیه‌ی آنها نیز درشمال شرقی بجنورد بوده‌اند و هنری موزر در سفرنامه خود به‌بجنورد از روستای فشم نام برده است.

چون شنید مسیحیان | قبایل | بکر | بن‌وائل | مجهز ومستعد جنگ شده‌اند سوی آنها شتاب کرد درحالیکه از ورود جابان خبر نداشت ... او لشکرکشیدکه ناگاه جابان به الیس رسید . ایرانیان گفتند آیا به‌جنگ مبادرت کنیم یا سپاهیان را ناچار بدهیم و بعد به‌کارزار بپردازیم ؟ بهتر اینست‌که مشغول تناول طعام شویم تا دشمن بداند که :

**ما به‌وجود او اعتنا واهتمام نداریم وپس‌از فراغت از تناول غذا نبرد را شروع کنیم . جابان گفت : اگر آنها شمارا آسوده و آرام بگذارند** | که طعام بخورید پس بهتر است اول جنگ را شروع کنیم | آنها تمرد کرده | گوش به‌فرمان جابان ندادند | سفره‌ها را گسترانیده وبا فراغت‌بال به‌تناول طعام مشغول شدند . همه برسفره‌ها هجوم برده سرگرم خوردن و نوشیدن شدند . »[1]

امّا خالد به‌محض‌رسیدن به‌میدان جنگ حمله را آغازکرده، اعراب انضباط شدید اسلامی داشتند وامر فرمانده خودرا بی‌چون وچرا اجرا میکردند وهمین امر موجب پیروزی آنها میشده درحالیکه درتمام جنگهای ایرانیان با اعراب بی‌انضباطی وسرکشی وبی‌قیدی وعدم اطاعت از مافوق ودشمن را ناچیز وکوچک‌شمردن برایرانیان حکمفرما بود وهمین امر باعث شکست امپراتوری عظیم ایران‌که ۱۷۵ هزار سرباز با تجهیزات کامل به‌میدان ۱۲ هزار عرب برهنه‌ی بدون تجهیزات لگن بالمان، فرستاده‌بوده شد.

ایرانیان‌که مشغول غذاخوردن بودند، یکباره مورد حمله قرار گرفتند . جابان گفت : « من به‌شما نگفته بودم‌که چنین مکنید !! بخدا من از آغاز هیچ جنگی درمدت زندگانی و آزمایش نترسیده بودم‌که ازاین مقدمه و آغاز نرسیده‌ام . بنابر گفت : چون نتوانستید آن طعام را تناول کنید بهتراینست‌که دران زهر بریزید وبرای دشمن | که گرسنه است | بگذارید . اگر پیروز شوید، همه‌چیز آسان است | غذای بهتری بدست می‌آید |واگر آنها ظفر یابندکه این طعام را میخورند ومسموم میشوند ... »

با همین حال ایرانیان دست از غذا برگرفته آماده‌ی جنگ شدند وبیکاری مردانه کردند ، لکن این‌بار هم دستور جابان را برای ریختن زهر درغذاها بکار نبستند ، و اگر چنین میکردند تمام اعراب پس‌از خوردن طعام میمردند ، زیرا اعراب بلافاصله به‌سروقت غذا رفتند هرچند نمیدانستند آن غذاهای گوناگون را چطور بخورند آنها

---

۱- الکامل ابن‌اثیر ترجمه عباس خلیلی ج۲ ص۱۰۹

نان لواش را کاغذ پنداشتند، اما بعد دریافتند که نان است نه کاغذ.[1]

آقای مشکور آورده است که بسبب پایداری شدید ایرانیان دراین جنگ، خالد سوگند یادکرد که اگر پیروز شود، چندان از ایرانیان بکشد که از خون آنان نهری روان گردد. سرانجام ایرانیان شکست خورده و متواری شدند. **جابان** دراین جنگ کشته شد.[2] خالد نیز هفتاد هزار اسیر ایرانی را دراین جنگ سربرید لکن نهرخون راه نیفتاد زیرا خون به‌داخل زمین کویر فرو میرفت، سرانجام اعراب پیشنهاد کردند مقداری آب داخل خونها کنند تا نهرخون جاری شود وسوگند خالد عملی گردد.

لکن جابان ازاین جنگ هم جان سالم بدر برد و درچند جنگ دیگرهم درکنار رستم فرخزاد به‌جنگ بااعراب ادامه داد. سرانجام با برادرش مردانشاه درجنگ الیس کوچك اسیر وکشته شدند، به‌قول آقای مشکور درالیس اول.

گردهای جابان می‌گویندکه ما به‌نقل از نیاکانمان شنیده‌ایم‌که جابان مذکور کرد بوده وما از اولاد وطایفه او می‌باشیم.

## کردان شادلو مهمترین مرزداران شمالی ایران

کردان شادلو همچنانکه در آذربایجان و قره‌باغ ونواحی جنوبی قفقاز ازمهمترین مرزداران ایران دربرابر تجاوزات بیگانگان بویژه ترکان عثمانی بودند، درخراسان نیز از مهمترین مرزداران شمالی ایران دربرابر تجاوزات بیگانگان بودند. منطقه حکومتی کردان شادلو محدود بوده است از شمال به‌سرزمین خوارزم و از جنوب به‌شاهرود و کویر خراسان و از مشرق به‌اسفراین و شیروان (محل قره‌خان بندی وتونل کنونی شاهراه آسیائی) واز مغرب به‌استراباد.

امرای کرد شادلوکه نام آنها دردل تاریخ مضبوط است عبارتند از:

---

۱- بدیهی‌است مردمی‌که نان لواش میخوردند نمیتوانستند با مردمی‌که بقول آقای باستانی پاریزی «نان جو و دوغ‌گو» خوردند جنگ کنند.

۲- ایران درعهد باستان - محمدجواد مشکور ص ۴۷۵

۱ـ **قورچی**[1] **یوسف** جد امرای کرد شادلو خراسان که پس از **شاه علی‌سلطان** (شاهقلی سلطان) میرایل جلیل جمشگزک به‌حکومت مطلق کردار خراسان منصوب میگردد و این انتصاب به‌امر شاه‌عباس اول در سال ۱۰۲۷ قمری انجام گرفت. چنانکه مؤلف عالم‌آرا می‌گوید: «**یوسف سلطان میرایل جمشگزک کرد وحاکم خبوشانست**[2]».

وهمین یوسف‌سلطان یا قورچی یوسف بردکه به‌عبدالمؤمن‌خان ازبک حمله‌کرد وشجاعت‌ها و رشادتهای فوق‌العاده‌ای ازخود نشان داد و ازمقام «قورچی» بمقام «سلطانی» ارتقاء یافت.

۲ـ **نجفعلی‌بیگ**. فرزند قورچی یوسف‌که پس از پدر برایل شادلوحکومت‌داشته،

۳ـ **امیرگونه‌بیگ** فرزند نجفعلی‌بیگ.

٤ـ **تولیخان** فرزند امیرگونه‌بیگ، وهمان کسی‌است‌که شهر بجنورد را به‌یادگار **قلعه بجنگرد** سابق از توابع چخورسعد آذربایجان بنا نهاد.

۵ـ **جعفرقلی‌بیگ** فرزند تولی‌خان (دولیخان).

٦ـ **نجفعلی‌بیگ** فرزند جعفرقلی‌بیگ که بعضی‌تاریخ‌نویسان اشتباها آنرا نجفعلی ذکر کرده‌اند واو بدستور شاه تهماسب درقوچان کشته شد. (رجوع کنید به‌جلداول ص ۹۳).

۷ـ **ابراهیم بیگ** فرزند نجفعلی‌بیگ.

۸ـ **جعفرقلی‌خان** که درجنگ با نادر درقوچان کشته شد. (ر. ك. حرکت

---

۱ـ لقب قورچی به‌افراد تومند و سلحشوری اطلاق میشدکه نادر بودند سلاحهای آهنین سنگینی را بخوبی حمل نموده درجنگ با دشمن بکار برند.

۲ـ شاه علی‌سلطان را برخی «شاهقلی سلطان» نوشته‌اندکه گویا اشتباه چاپی است.

۳ـ «لرزای نیاسی» ج ۲ ص ۱۰۸۸ درجلد اول حرکت تاریخی کرد در ص ۵۶ نوشتیم که یوسف سلطان از امرای زعفرانلو وپسر شاه علی‌سلطان بوده‌است، لکن پس‌از انتشار، مطلعین کرد شادلو اظهار داشتندکه یوسف سلطان جدّ آنها وار کردهای شادلو بوده است. مهرابیگ که پس‌از یوسف سلطان بحرباست‌ایل جامشگزک منسوب میشود فرزند شاه علی‌سلطان «شاهقلی سلطان» بوده است‌که امرای بعدی زعفرانلو از نسل وی میباشند.

تاریخ کرد به‌خراسان ص ۱۰۳ ، ونامه عالم‌آرای نادری تا محمدکاظم ج ۱ ص ۸۵ وصفحات بعد .

۹ـ **نجف علی‌خان** فرزند جعفرقلی‌خان .

۱۰ـ **تولی‌خان** فرزند نجفعلی‌خان[1] معاصر شاعرح نادری که امیر تیلم‌خان خزیمه را پناه داد ، جلد اول ص ۲۲۱ .

۱۱ـ **ابراهیم‌خان** فرزند تولیخان که مورد غضب آغامحمدخان قاجار قرارگرفت و دراسفراین توقیف شد .

۱۲ـ **نجف‌علی‌خان**[1] ( نجفقلی‌خان ) ملقب به‌ایلخانی ازسوی فتحعلیشاه قاجار . ( فرزند ابراهیم‌خان ) .

۱۳ـ **جعفرقلی‌خان** ایلخانی ( سهام‌الدوله ) فرزند نجفعلی‌خان ایلخانی .

۱۴ـ **حیدرقلی‌خان** ایلخانی ( سهام‌الدوله ) برادر جعفرقلی‌خان فوق‌الذکر .

۱۵ـ **یارمحمدخان** ایلخانی ( سهام‌الدوله ) فرزند یزدانقلی‌خان و بسرادر زاده جعفر قلی‌خان وحیدرقلی‌خان .

۱۶ـ **عزیزالله‌خان** سالار مفتخم ( سردار معزز بجنوردی ) فرزند یارمحمدخان که به‌امر رضاشاه اعدام شد .

صنیع‌الدوله درمطلع‌الشمس تحت عنوان « ذکر نسب ایلخانی‌ها وحکمرانان بجنورد » آورده است‌که : « چند اعلای این سلسله فورچی یوسف بودوکه شاه‌عباس اورا حاکم اکراد طایفه شادلو کرد ، بعداز او پسرش نجف علی‌بیگ بجای پدر برقرار شد ، وبعداز او پسرش امیرگونه‌بیگ بعد تولیخان[2] بن امیرگونه‌بیگ ، بعد جعفرقلی‌بن تولیخان، بعد نجفعلی‌بیگ‌بن جعفرقلی‌بیگ پس‌از آن ابراهیم بیگ‌بن نجفعلی‌بیگ ، بعدازآن جعفرقلی‌خان پسر ابراهیم‌بیگ‌که درجنگ با نادر برسر ازدواج با دختر سام

---

۱ـ نجفعلی‌خان ایلخانی دارای دوازده فرزند سلحشور و دلیر بوده که نام چندتن از آنان از این قرار است :

۱ـ جعفرقلی‌خان ۲ـ حیدرقلی‌خان ۳ـ غفارقلی‌خان ۴ـ علیمردان‌خان ۵ـ محمد رحیم‌خان ۶ـ زاهد خان ۷ـ سبحان‌قلی‌خان ۸ـ یزدانقلی‌خان ۹ـ محمدقلی‌خان ۱۰ـ شیرمحمدخان ...

۲ـ دائی شهر بجنورد

بیگ زعفرانلو درقوچان کشته شد ، پس‌از نجف علی‌خان بن جعفرقلی‌خان بعد نولی‌خان بن‌نجفعلی‌خان ایلخانی پسر ابراهیم‌خان که جانشان خلد آشیان فتحعلیشاه طاب‌ثراه اورا ملقب به‌ایلخانی فرمودند ، که درجنگ رضاقلی‌خان زعفرانلو با عباس میرزا نایب‌السلطنه درقوچان به‌عباس‌میرزا پیوست ، وبعدازاو جعفرقلی‌خان پسرش این لقب را با حکمرانی بجنوردیافت واعلیحضرت همایون شاهنشاهی ناصرالدین‌شاه دام ملکه منصب میرپنجی(سرتیپی) به‌او اعطا فرمودند **و درآن‌وقت حکومت استراباد جزو بجنورد بود** . بعدار جعفرقلی‌خان‌حیدرقلی‌خان سهام‌الدوله‌بن نجفعلی‌خان‌حکومت یافت وحیدرقلی‌خان و جعفرقلی‌خان وزدانقلی‌خان برادر بودند ، بعدار حیدرقلی‌خان بارمحمدخان‌سهام‌الدوله‌بن زدانقلی‌خان حکمران حالیه بجنوردکه **جامع صفات حسنه ومکارم اخلاق می‌باشد** ، جای عم خود نگرفت . **خوانین مذکور همه در زمان خود به رشادت و شهامت و بزرگی معروف بوده و خدمات نمایان بدولت جاوید شوکت‌علیه نموده‌اند** . »[1] .

## نجفعلی‌بیگ ( دوم ) کرد شادلو و دیگر امرای بجنورد .

نجفعلی‌بیگ کرد شادلوکه بعضی مورخین نیز نجفقلی نوشته‌اند پسر جعفرقلی بیگ اول است‌که شرح حالش هنگام ورود شاه شهید صفوی به‌بجنورد درجلد اول این‌کتاب مذکور وگفته شدکه چون فتحعلیخان قاجار سپهسالار شاه ، وی را مانع پیشرفت مقاصد خود میدانست با دسیسه چینی وتوسل به‌نیرنگ در اردوگاه قوچان اسباب قتل اورا فراهم آورد وشخصاً اورا به‌قتل رسانیدکه این‌امر موجب شورش کردهای زعفرانلو وشادلو درمحل قریه **بام** گردید وآنها برای گرفتن انتقام به‌نزد نادر رفته پیمان صلحی بااو منعقد وخواستار شدندکه فتحعلیخان را به‌کیفر برساند ، نادر بسرار ورود به‌قوچان وجلب رضایت شاه درصدد گوشمالی خان قاجار برآمد وچند روز بعد در محل باغ‌خواجه‌ربیع مشهد سراو را ازتن جدا وانتقام خون نجفعلی‌خان را بازپس گرفت وقلوب رمیده کردها را بدست آورد . اینواقعه درسال ۱۱۳٤ قمری بوقوع پیوست .

---

[1] مطلع‌الشمس ج ص ۱۲۷

**ابراهیم‌بیگ شادلو** ـ درسلسله نسب حکمرانان کرد شادلو نام این شخص بعداز نجفعلی‌بیگ قرارگرفته ، لکن هیچگونه اطلاع دقیقی‌ازوسع زندگی‌او در دست‌نیست.

**جعفرقلی‌بیگ شادلو** ـ مؤلف مطلع‌الشمس اورا فرزند ابراهیم‌بیگ دانسته واین همان شخصی است‌که در دشمنی با نادرقلی (نادرشاه) سخت پابرجا بود و با **عاشور بیگ بابالوی** افشار مدتها سرگرم رقابت وکشمکش با نادر بودند وسرانجام هنگام جنگ کردها با نادر درقوچان که بخاطر رقابت شاه‌نامناسب و نادر برسر ازدواج با دختر **سام‌بیگ** کرد زعفرانلو روی داد ، جعفرقلی‌بیگ بی‌باکی وتهور عجیبی ازخود نشان داد وخودرا به‌قلب سپاه نادر زد وبرای رسیدن به‌نادر واز پای درآوردن وی تلاش فراوان نمود و درلحظه‌ای‌که خودرا نزدیک نادر رسانیده بود باگلوله سربازان نادرکه قلب اورا هدف گرفته بودند از پای درآمد .

**نجفعلی‌خان سوم** ـ وی فرزند جعفرقلی‌بیگ شادلو است و در زمان نادرشاه حکومت بجنورد را عهده‌دار بود ، پس‌از مرگ نادر و فتوری‌که در دستگاه سلطنتی ایران روی داد وکریم‌خان زند درفارس و محمدحسن‌خان قاجار در استراباد درصدد رسیدن به‌سلطنت برآمدند ،محمدحسن‌خان برای سرکوبی **ترکمانان بوخاری باش** ساکن کرانه رودخانه گرگان (معروف به‌قاجار دَوْلو) برآمد ، از نجفعلی‌خان تقاضای کمک نمود واو با فرزندش **دولیخان**[1] (اولیخان) با ده هزارسوارکرد شادلو و قراچورلو به‌یاری محمدحسن‌خان رفت وپیروزی اورا فراهم آورد ، محمدحسن‌خان رئیس ایل آشاقه‌باش پس‌از این پیروزی عازم جنگ با کریم‌خان زند گردید ، دراین جنگ بین او و نجفعلی‌خان اختلافاتی براثر تاکتیکهای جنگ به‌وجود آمدکه منجر به‌بازگشت کردان شادلو از جنگ گردیدکه پیروزی شیخ علی‌خان زند سردار معروف کریم‌خان وشکست وفرار خان قاجار را بدنبال داشت ، دراین مرحله از فرار بودکه اسب محمدحسن‌خان قاجار درمیان جنگل در باتلاق فرو رفت‌که وسیله یکی ازگردهای شادلو بنام **سبزعلی بیگ** سرش از تن جدا گردید وپیش پای کریم‌خان زند انداخته شد وسلطنت سلسله زندیه تثبیت گردید .

---

۱ـ این نام دراصل دولیخان وماخوذ از نامهای مغولی است ومؤلف روضة‌الصفا ناصری درجلد ۹ ولیخان آورده است‌که احتمالاً اشتباه چاپی است .

**تولیخان دوم** – وی پس‌از پدرش نجفعلی‌خان به‌حکومت بجنورد و ریاست ایل شادلو رسید ولی اندازه‌ای نتوانست خودرا از درگیری‌های خراسان در زمان حکومت شاهرخ برکنار دارد. درجلد اول گفته شدکه هنگامی‌که **امیرعلم‌خان‌خزیمه**[1] (از احفاد امرای عرب بیرجند) از ترس کردهای زعفرانلو درخراسان متواری بود به‌برادر زنش تولیخان شادلو پناهنده شد، لکن کردهای زعفرانلوکه از او دست‌بردار نبودند از تولیخان خواستندکه یا امیرعلم‌خان را تحویل دهد ویا اماده جنگ باشد. تولیخان ناچار شبانه امیرعلم‌خان را از بجنورد فراری داد واو بسوی شرق خراسان متواری شد و درست درلحظه‌ای‌که قصد ورود به دژ فراه درنزدیکی هرات را داشت وسیله کردهای زعفرانلوکه درتعقیبش بودند دستگیر شد و درمشهد بقتل رسید.

**ابراهیم‌خان** دوم. فرزند تولیخان پس‌از پدر به‌حکومت بجنورد و اسفراین نایل آمد و درسال ۱۲۱۰ که آغا محمدخان قاجار وارد خراسان شدمورد غضب قرارگرفت واموالش مصادره وخود زندانی گردیدکه پس‌از مرگ آغا محمدخان وسیله فتحعلیشاه بخشوده شد.

## نجفعلی‌خان (چهارم) ایلخانی کرد شادلو

نجفعلی‌خان کرد شادلو ملقب به‌ایلخانی فرزند ابراهیم‌خان از امرای معروف‌کرد خراسان واز سرداران مشهور جنگهای ایران وهرات وپدر جعفرقلی‌خان سهام‌الدوله است.

---

۱ـ اعراب خزیمه در روزگار خلافت عثمان وعلی علیه‌السلام وارد خراسان شدند. رئیس اعراب خزیمه در زمان ابومسلم خراسانی (۱۲۵ هجری) عرفق سالخورده و جنگجو بنام خازم‌بن خزیمه بودکه پس از او پسرش خزیمه‌بن خازم رئیس اعراب خزیمه شد. این پدر وپسر هردو از سرداران مشهور ابومسلم خراسانی بودندکه غلبه‌نصر سیّار حکمران عرب خراسان وارد پیکار شده رشادتهائی از خود بروز دادند.

قبایل راوندیه که وسیله خراسانیان درگرفته بروقوع پیوست وسیله خازم‌بن خزیمه سرکوب شد.

خزیمه جدّ اعلای خاندان علم بیرجند است‌که آخرین آنها امیراسدالله علم وزیر دربار شاه مخلوع بود. دیگر اجداد علم درجلد اول معرفی شدند. از دیگر اعرابی‌که درقرن اول هجری به‌خراسان آمدند و هنوز هم درجنوب خراسان وسرخس وجود دارند اعراب جرامی هستندکه اتموقع نیز حکومت ابیورد را عهده‌دار بودند. اعراب شیبانی واعراب میش‌مست نیز ازاین طوایف‌اند که در حدود دایثات ساکن‌اند.

قسمتی از شرح حالش ضمن جنگهای رضاقلی‌خان کرد زعفرانلو ایلخانه خراسان درجلد اول مذکور شد و دراین‌جا نیز مختصر نگاهی در زندگی سلحشورانه وی تاآنجا که موجب تکرار و ملال نگردد بعمل می‌آید .

مؤلف تاریخ رجال ایران آورده است‌که : « نجفعلی‌خان شادلو پسر ابراهیم‌خان از امرای بزرگ خراسان و رئیس ایل کرد شادلو است‌که ازسوی فتحعلیشاه ملقب‌به ایلخانی گردید . درسالهای ۱۲۳٤ و ۱۲٤۵ که خوانین کرد شادلو و کرد زعفرانلو علیه حسینخان سردار ایروانی حاکم خراسان شورش نموده وی را ازحکومت خراسان برکنار نمودند نجفعلی‌خان با رضاقلی‌خان زعفرانلو همکاری صمیمانه داشت . درسال ۱۲٤۸ که نایب‌السلطنه به‌قوچان لشکر کشید ، نجفعلی‌خان‌که درظاهر با رضاقلی‌خان بوده پنهانی با نایب‌السلطنه مصالحه کرد و فرزندش جعفرقلی‌خان شادلو ( داماد رضا قلی‌خان ) را از یاری رضاقلی‌خان فراخوانده تسلیم شد . درسال ۱۲٤۹ که محمدمیرزا ( محمدشاه قاجار ) ازسوی پدرش نایب‌السلطنه مامور تسخیر هرات شد[1] ، نجفعلی خان با سواران ایل خود به‌یاری وی شتافت .

الله‌یارخان آصف‌الدوله والی خراسان پس‌از بازگشت از تهران بمشهد درسال ۱۲۵۱ قمری برای اثبات کفایت و دولتخواهی خود نجفعلی‌خان را بدست آورده با عده‌ای از خوانین خراسان ( ازجمله سام‌خان‌کرد زعفرانلو ) به‌تهران فرستاد . نامبرده چندی بعد به‌محل حکمرانی خود بازگشت . نجفعلی‌خان بیشتر اوقات با ترکمانان و خوارزمی‌ها مشغول پیکار ومبارزه بوده و همواره آنان را شکشت میداده است .»[2]

درسال ۱۲۵٤ که محمدشاه قاجار برای تسخیر هرات عازم خراسان شد ، در چمن بسطام به‌وی اطلاع دادندکه : « الله قلی‌خان نوه ( شاهزاده ) والی خوارزم‌جماعتی

---

۱ـ کردهای قراجورلو نیز درجنگ هرات شرکت داشتند و قوائی ازسران آنها بنام جعفرقلی‌خان قراجورلو سرلشکر افواج قراجه داغی وسرهنگ شیرخان قراجورلو بشدت مجروح گردیدند . جعفرقلی‌خان پس‌از جراحی وخارج کردن‌گلوله از شکمش بهبود یافته اما سرهنگ شیرخان درگذشت ومنصبش به‌برادرش ملاخان قراجورلو واگذار گردید . این امراء از قراجورلوهای ساکن خوار و ورامین بودند ، رجوع شود به‌ناسخ‌التواریخ قاجار جلد ۲ چاپ سنگی تستعلیق ص ٤ ـ ۲۷۱ .

۲ـ تاریخ رجال ایران ـ نامداد ج ٤ ص ۳۲۹ .

از قبایل (ترکمن) گوگلان راکه درگرگان اقامت‌داشتند و خدمتگزار دولت ایران بودند، باگروهی از سکنه **فاری قلعه** به‌جانب **انك** کوچ داده ازبهر آنکه درخوارزم جای دهد. چون این خبر به‌آصف‌الدوله ( والی خراسان و دائی شاه ) بردند، نجفعلی‌خان شادلو را با انبوهی از سواران مامور داشت تا تاختن برده درکنار قلعه مهین بدان جماعت رسید. لشگر خوارزم چون این بدیدند، نخستین به‌قلعه مهین در رفته خویشتن را ساخته جنگ کردند و از آنجا همگروه بیرون شده رزمی صعب دادند وهم درپایان‌کار شکسته شدند. نجفعلی‌خان سردار، اسیران فراوان ازآن جماعت گرفت و**هزار و پانصد خانوار جماعت** (ترکمن) **گوگلان را کوچ داده وارد بزنجرد** (بجنورد) **کرد و در آنجا سکون فرمود.»**[1]

آصف‌الدوله خبر پیروزی نجفعلی‌خان را درچمن سلطانیه به‌عرض محمدشاه رسانید. محمدشاه عازم مشهد شد درحالیکه نجفعلی‌خان و فرزندش جعفرقلی‌خان برای شرکت درجنگ هرات به‌اردوی وی پیوستند و پس‌از فتح غوریان در روز ۲۳ شعبان ۱۲۵٤ شهر هرات را محاصره نمودند.

دراین جنگ کردهای **شقاقی** نیز شرکت داشتند که بین آنها و سربازان قزوینی نزاع سختی درگرفت.

**عزیزخان کرد مکری سردارکل قشون ایران** مامور مذاکره باسران افغان گردید وچون نتیجه مطلوب بدست نیامد دستور حمله ازسوی شاه شروع شد.

فرمانده کردهای شادلو دراین دوره ازجنگهای هرات جعفرقلی‌خان شادلو بود که رشادتهای شایانی ازخود نشان داد. درسال ۱۲۵۷ که سرتاسر گرگان و دشت مورد تاخت وتاز وتهاجم محمدتقی ترکمان قرار گرفته بود، بفرمان محمدشاه قاجار جعفرقلی‌خان‌با شش هزار سوار خراسانی‌به‌سرعت وی شتافت واورا بشدت سرکوب

---

۱ـ ناسخ‌التواریخ قاجار چاپ سنگی ص ۳٤۵ـ باید دانست‌که ترکمانان (گوگلان) ایران ساکن درنواحی شمال غربی بجنورد وحاشیه رودخانه اترك وسیله نجفعلی‌خان و فرزندانش جعفرقلی‌خان وخلیفه‌قلی‌خان سهام‌الدوله اسکان داده شدند. عده زیادی ازاین ترکمانان نیز ساکن شهر بجنورد هستند. سرکمنان (گوگلان) بعداز انقلاب شوروی به‌ایران آمدند.

نموده پسرش را بعنوان گروگان به‌دربار فرستاد و استراباد را امسال بخشید.[1]

## جعفرقلی‌خان ایلخانی شادلو سهام‌الدوله

جعفرقلی‌خان ایلخانی کرد شادلو فرزند نجفعلی‌خان پس‌از پدرش به‌حکومت بجنورد و استراباد رسید. وی از سرداران بنام وامرای مشهور خراسان و داماد رضا قلی‌خان کرد زعفرانلو است‌که درسرکوبی ازبکان و ترکمنان متجاوز نقش ارزنده‌ای درتاریخ میهن دارد. اسولا فرزندان نجفعلی‌خان هرکدام درمیدان جنگ با دشمن، ثانی فرامرز ثل وبدیل‌گیو گودرز بوده در راه حفظ استقلال ایران فداکاری و جانبازی های‌ارزنده‌ای ازخود نشان داده، رسالت خویش‌را تاثار جان ومال‌به‌ثبوت‌رسانده‌اند.

دلیرترین و سیاستمدارترین فرزندان نجفعلی‌خان جعفر قلی‌خان سهام‌الدوله است‌که قسمتی‌از جنگهای او درجلد اول و در زمان رضا قلی‌خان ایلخانی زعفرانلو مذکور شد. درجنگ‌نایب‌السلطنه با رضا قلی‌خان زعفرانلو، وی علیرغم تمایلات خود مجبور به‌اطاعت از پدر وپیوستن به‌عباس‌میرزا قاجار شد که‌این امر موجب پیشرفت نایب‌السلطنه درخراسان و شکست رضا قلی‌خان و بروز کدورت بین دوایل کرد شادلو و زعفرانلو درسالهای بعد گردید.

همانطورکه گذشت جعفرقلی‌خان و پدرش بهمراه‌نایب‌السلطنه و فرزندش محمد شاه درجنگهای سرخس وهرات شرکت داشته رشادتها و خدمات شایسته و ارزنده‌ای بروز دادند وتمام اسرای ایرانی را از چنگ ترکمانان نجات دادند.

در دوره دوم جنگهای هرات‌بفرماندهی‌محمدشاه قاجار، هنگامی‌که آصف‌الدوله و سپاهیانش به‌محاصره ایلات هزاره وجمشیدی و فیروزکوهی افغانستان درآمده و هیچگونه امیدی به‌نجات خویش نداشتند جعفر قلی‌خان شادلو چون عقابی تیزچنگ برسر دشمن فرود آمد وآنها را تار ومار ساخت‌که مؤلف روضة‌الصفا می‌گوید: «... این‌بار نوبت کار به‌سواران **ایلخانی خراسان** ا جعفر قلی‌خان ا افتاد. شمشیرها به‌سرافرازی و سرانداری و گردن‌زنی، گردن کشیدند و تیرهای غیداقی از کمانهای **چاچی** پریدن گرفتند، نیزه‌ها پیکرها را سوراخ سوراخ کردند ... و بسیاری به‌قتل

---

۱ـ ناسخ‌التواریخ ـ ص ۲۹۸

آمدند و غنایم وافر عاید سپاه منصور گردید .»[1]

دراین جنگ که به‌پیروزی جعفر قلی‌خان انجامید بیست تن از سواران کردشادلو کشته شدند و فراریان دشمن نتوانستند به‌افغانان محصور درهرات بپیوندند ، جعفر قلی‌خان ودیگر سپاهیان خراسان بهمراهی آصف‌الدوله عازم هرات شدند تا به‌سپاه محمدشاه ملحق شوند ، لکن راهنمای آنها خیانت نموده بدستور شیرمحمدخان هزاره‌ای آنهارا به‌داخل دره‌ای تنگ و صعب‌العبور کشانید و « طوایف هزاره از دو سوی کوه ایشان را به‌بادسنگ و مهرهٔ تفنگ درمیان گرفتند چنانکه رفتن وماندن و بازگشتن و حرب‌کردن‌هیچیك امکان نداشت ... جعفر قلی‌خان ایلخانی‌شادلو وسواران خراسانی از اسپها پیاده شده زمانها در دست به‌فراز جبال برآمدند » .

مردم هزاره و ترکمانان سالور و طوایف افشارکه جعفر قلی‌خان را چون شیری خشمناك درمقابل خود یافتند از هول جان خویش را ازکوه وکمر پرتاب نموده دست وپا شکسته ومجروح رو بفرار می‌نهادند ، جعفر قلی‌خان دراین جنگ تلفات سنگینی به‌دشمن وارد ساخته به‌صبوردادن سپاهیان خراسان از دره پرداخت. لکن سربازان خراسانی ازشدت گرما وکوشش واضطراب وعدم دسترسی به‌آب نزدیك به‌هلاکت‌بوده از رفتار باز ماندندکه مؤلف روضة‌الصفا می‌گوید : « علی‌الجمله با اشارت **ایلخانی شادلوکه مردی آزموده خیرخواه کریم بود** سواران خراسانی (شادلو) چندانکه آب داشتند به‌تشنگان افواج دادند و مقداری جوهر لیموکه مسکن عطش بود و ایلخانی ( جعفرقلی‌خان ) بهمراه داشت ، هم به‌افواج وهم به‌صاحب منصبان چشانیده آتش شعله‌التهاب عطش آمد وبه‌اردو بازگشتند .[2] »

درجنگ دیگری‌که بدنبال این جریان بین جعفرقلی‌خان ایلخانی شادلو وبیست‌هزار نفراز سواران دشمن در اراضی **بالامرغاب** روی داده عده زیادی از دشمن مقتول و هفتصدتن اسیر وبقیه متواری شدند .

همچنین درجنگ دیگری‌که بین سواران شادلو بفرماندهی محمدرحیم‌خان برادر

---

۱- روضة‌الصفا ج ۹ ص ۲۱۲ ، ناسخ‌التواریخ چاپ سنگی ص ۳۵۲ .

۲- روضة‌الصفا ناصری ج ۹ ص ۲۱۸-۲۱۲ .

جعفرقلی‌خان درنزدیکی سرخس درکنار **رود تژن**[1] با رود شهد ، با ترکمنان سرخسی وجامی روی داد بسیاری از ترکمن‌ها کشته و بیش‌از هفتصد نفر به‌اسارت درآمدند وبیش‌از شش هزار گوسفند و تعداد زیادی اسب وشتر وتمام وسایل اردوی ترکمن‌ها بتصرف شادلوها درآمد . بدنبال این پیروزیهای چشمگیر ، آصف‌الدوله ، جعفرقلی خان را مامور مذاکره با مردم **میمنه** نمود . جعفرقلی‌خان مورد استقبال مردم میمنه قرارگرفت وپس‌ازنشاندن روزنوقف ومذاکره باکفایت و لیاقت‌ذاتی‌خویش موفق شد قلوب رمیده مردم آن دیار را به‌خود جلب نموده ، آنها رابه‌فرمانبرداری ازحکومت ایران امیدوار سازد و با آوردن چندین نفر گروگان از اعاظم و بزرگزادگان آنجا با مقدار زیادی هدایا وخلعت وصد راس اسب ترکمنی زیبا به‌اردوی آصف‌الدوله بپیوندد ، آصف‌الدوله از شایستگی جعفرقلی‌خان درانجام این ماموریت تقدیر نموده سپس جهت کمک‌دادن به‌محمدشاه قاجار در محاصره هرات، به‌آنسو حرکت کردند .

براثر مخالفت و تهدید بریتانیای (انگلستان) استعمارگر درمساله هرات، محمد شاه مجبور شد دست از محاصره بار داشته دراجرای اوامر زالوهای انگلیس در اواخر جمادی‌الاخر ۱۲۵۵ قمری بسوی غوریان عقب‌نشینی کند .

محمدشاه درغوریان فرمان داد : « امیر اسدالله‌خان (علم) قاینی به‌ارض‌قاین و بلده طون وطبس کوچ دهد وآن محال را حاکم باشد و محمد علیخان پسر آصف‌الدوله **وجعفر قلی‌خان شادلو با شش هزار تن لشکر مامور توقف غوریان گشت** .. » و خود شاه به‌تهران بازگشت .

اللهیارخان آصف‌الدوله که از عوامل سرسپرده انگلستان بود و درجنگهای‌ایران و روس در آذربایجان نیز فرار او ازمیدان جنگ‌که طبق یك برنامه طرح‌ریزی شده از سوی انگلیس‌ها بود[2]، موجبات شکست سپاهیان ایران را فراهم ساخت، پس‌ازمرگ

---

۱ـ رود تژن را امروز طبق نوشته مسعود بهبودیانی (پدیدارهای ناشناخته فعلاً در داخل خاك شوروی درگوشه مرز شمال شرقی سرخس قرار دارد واین همان تجن‌رود یا رودشهد است‌که فردوسی درشاهنامه فراوان ازآن یادکرده و بیشتر جنگهای ایران و تورانیان درکرانه این رودخانه واقع شده که مشهورترین آنها جنگ یازده رخ میباشد .

۲ـ آصف‌الدوله از بزرگان قاجار وپسر محمدخان دولو قاجار بود . زمانی نیز صدراعظم فتحعلیشاه بود . خواهر آصف‌الدوله مادر محمدشاه قاجار و همسر عباس میرزا نایب‌السلطنه بود . فرار قشاحت‌بار ←

عباس‌میرزا نایب‌السلطنه به‌حکومت خراسان منصوب گشت . علت تبعید وی به‌حکومت خراسان ازاین‌جهت بودکه قائم‌مقام فراهانی چشم دیدن این‌مار خوش خط‌وخال را نداشت، او نیز به‌یاری عمال انگلستان می‌کوشید قائم‌مقام را نابود سازد تا خود به‌مقام صدارت عظمی برسد . اگرچه درکشتن قائم‌مقام موفق شد، لکن ازروی صدارت را به‌گور برده زیرا محمدشاه قاجار ، میرزا آقاسی را به‌صدارت منصوب نمود واین‌امر بشدت اورا عصبانی ساخت‌که درنتیجه درصدد تجزیه خراسان برآمدکه اربابانش به‌او دیکته کرده بودند . برای نیل به‌این مقصود موانعی درپیش بود وآن وجود امرای کرد خراسان مانند سام‌خان زعفرانلو ونجفعلی‌خان شادلو و پسرش‌جعفرقلی‌خان بود . بهمین‌جهت با نیرنگ خاصی انهارا به‌تهران فرستادکه درآنجا بازداشت شدند . اما نجفعلی‌خان وپسرش بخاطراینکه درجنگهای‌اول محاصره هراتکه در زمان عباس‌میرزا بوقوع پیوست شرکت کرده بودند و درجنگ قوچان نیزار رضاقلی‌خان زعفرانلو جدا شده و به‌عباس‌میرزا پیوسته بودند، مورد عفو محمدشاه قرارگرفته به‌خراسان باز گشتند . لکن سام‌خان و برادرش ابوالفیض‌خان تا سال ۱۲۶۴که سال مرگ محمدشاه است درتهران بازداشت بودند .

آصف‌الدوله دراینمدت توانسته بود نظر حوالین شادلو را نسبت به‌خود معطوف سازد واین نخستین گام پیروزی درجهت تجزیه خراسان بود . برای اینکه هرچه‌بیشتر موقعیت خویش‌را تحکیم نماید، خواهر جعفرقلی‌خان شادلو را به‌ازدواج پسر خود سالار درآورد و دختر سالار را به‌ازدواج جعفرقلی‌خان .

حسن‌خان سالار فرزندآصف‌الدوله‌که اینک‌خودرا درخراسان‌قدرتمندتر می‌یافت بدون توجه به‌موقعیت نیرومند ولی ساکت کردان زعفرانلو که حالت آرامش قبل‌از توفان را داشت . درخراسان سکه بنام خویش زد واین شعر را برروی سکه نقش ساخت که :

---

→

او درجنگ ایران و روس از سوی قائم‌مقام فراهانی سخت مورد هجو وانتقاد قرار گرفته که درصفحات بعد ملاحظه میفرمائید . وی بعلت فرار از جبهه در تهران محاکمه و به‌امر عباس‌میرزا نایب‌السلطنه بچوب بسته شد . دانشنامه اسلام وایران ج ۱

سکه بر زر میزند سالار دین  یاورش باشد امام هشتمین[1]

وبدین‌ترتیب استقلال خراسان را اعلام داشت وهمواره این شعر فردوسی را زمزمه میکرد که :

مرا عار آید ازاین زندگی  که سالار باشم ، کنم بندگی

چون خبر تجزیه خراسان به‌تهران رسید، میرزاآقاسی صدراعظم ایران درصدد برآمد جعفرقلی‌خان شادلو را از سالار جدا سازد ، لکن توفیق نیافت .

مؤلف ناسخ‌التواریخ آورده است که[2] : « طغیان جعفرقلی‌خان نیز درحضرت پادشاه مکشوف بود و (او) از حاضرشدن به‌درگاه اکراه داشت، ازقبل شاهنشاه‌غازی منشوری به‌آصف‌الدوله فرستادکه بی‌توانی (بیدرنگ) جعفرقلی‌خان‌را به‌حضرت‌فرست، و آصف‌الدوله روا نمیداشت‌که نقض‌عهدکند و جعفرقلی‌خان‌را سفر دارالخلافه فرماید وحسن‌خان سالار نیز هرگز بدین حکم گردن نمی‌نهاد . ازاین‌رو کار به‌مماطله کردند وباسخ منشور ! میرزا آقاسی ! را به‌معاذیر نایسند نگار داده به‌درگاه فرستادند . بالجمله چندگرت به‌احضار جعفرقلی‌خان منشور رفت واین حکم به‌نفاذ نشد . »

میرزا آقاسی‌که نتوانست با احضار جعفرقلی‌خان به‌تهران اورا از سالار جدا سازد ، ناچار محمدشاه را برآن داشت که **سلیمان‌خان کرد دنبلی** را به‌حکومت شاهرود وبسطام اعزام دارد تا وی که مردی مجرب وشایسته بود از نزدیك نگران امور خراسان باشد . چون سلیمان‌خان به‌فیروزکوه رسید دریافت‌که : « به‌اغوای جعفرقلی‌خان کرد شادلو وحسن‌خان سالار ترکمانان گوگلان سربه‌عصیان‌برآورده‌اند[3] » وحاکم استراباد راکه از بزرگان قاجار بود باپسرش نوشیروان‌خان به‌اسارت‌برده‌اند . سلیمان‌خان این جریان را به‌تهران گزارش نمود واز فیروزکوه به « منزل چارده‌وکلاته

---

۱ ـ سفرنامه خراسان وکرمان ـ افضل‌الملك ـ به‌اهتمام قدرت‌الله روشنی زعفرانلو ص ۸۱

۲ ـ ناسخ‌التواریخ قاجار ـ چاپ سنگی ص ٤١٥ .

۳ ـ میرعلی اصغربن آقا میرابوالقاسم‌بیاری (جنوردی) از طلاب مدرسه اورنج که کتاب « مطول » تفتازانی را استنساخ کرده درپایان کار نوشته است :

« تمام شد این نسخه شریف در دوشنبه درسنه ۱۲٦۳ در روزها که سالار و جعفرقلی‌خان بر پادشاه خروج کرده بودن‌که لشکر ! قشون ! پادشاه آمد وایشان را شکستی داد . »

کوچ داد ، هم درآنجا معلوم داشت‌که جعفرقلی‌خان برسر **نردین** غارت برده و اراضی نردین وجاجرم را به‌تحت فرمان آورده و زن و فرزند محمدحسن‌خان نردینی راکه از خدام دولت بود اسیر گرفته ...» این وقایع‌که همگی درسال ۱۲۶۲ رخ داده بودسلیمان خان به‌تهران گزارش کرد وچون وارد بسطام شد جاسوسانی به‌خراسان و استراباد فرستاد تا کسب خبر کنند وخود نیز با ترکمنان فرنگ فارسیان و چناشنگ کوهسار آغاز مذاکره نموده آنهارا وعده و وعید فراوان داد وبا خویش متحد ساخت‌که اگربه : « تحریك سالار و جعفرقلیخان ترکمانان گوگلان وبموت آهنگ شاهرود وبسطام‌کنند اورا آگهی دهند وبدین تدبیر ایام زمستان را به‌سلامت گذاشت ... »

در اوایل سال ۱۲۶۳ آصف‌الدوله به‌تهران رفت تا زمینه کودتائی در پایتخت فراهم نموده جعفرقلی‌خان و سالار را به‌تصرف تهران وسرنگونی محمدشاه قاجار وا دارد وچنانچه توفیقی دراین زمینه بدست نیامد با خریدن حکومت بسطام و دامغان آن مناطق را نیز ضمیمه متصرفات خویش سازد . برای انجام این منظور مقداراززیادی طلا و جواهرات گران‌قیمت به‌همراه بردکه سلیمان‌خان دنبلی وسیله جاسوسان خود اطلاع یافته مراتب را به محمدشاه گزارش نمودکه آصف‌الدوله « هشتاد و دوبارگیر صندوق حمل داده که بیشتر اکنده به‌زر مسکوك است واز جواهرآلات و ادوات سیم زر بر زیادت چهارصد هزار تومان زر مسکوك خزانه می‌برد ... »[۱]

از دیگر اشتباهات حاج میرزا آقاسی درمورد قیام سالار درخراسان این‌بودکه به‌خواهش آصف‌الدوله ، میرزا محمدخان بیگلربیگی برادر دیگر سالار را نیز به‌نیابت حکومت آصف‌الدوله درخراسان منصوب کرد وخود سالار را نیز به‌ولیت آستان‌قدس رضوی برگماشت ، بتصور اینکه ازاین طریق بین دوبرادر اختلاف اندازد وکار بروفق مرام گردد ، اما علیرغم پیش بینی‌های وی، بمحض اینکه میرزا محمدخان بیگلربیگی به‌خراسان رسید، برادرش سالار را در ادامه طغیانش تشویق نمود .

سالار و جعفرقلی‌خان درفکر تسخیر دژ مستحکم کلات برآمدندکه درصورت لزوم درآن پناهنده شده پایداری نمایند و : « این وقت محمد ولیخان قاجار ومصطفی قلی‌خان همدانی با سرباز قراگوزلو و آقاجان بیگ سرهنگ فوج صمصام‌خان برای

---

۱ـ ناسخ‌التواریخ ص ۴۵۰ .

حفظ وحراست در **کلات** اقامت داشتند . پس حسن‌خان سالار خطئی به‌مردم کلات نگاشت‌که باسپاه پادشاهی کار یکسره کنید وایشان را دست به‌گردن بسته دارید واز جانبی محمدخان آقای چلائی را مامور ساخت‌که با مردم خود اعداد کار کرده دروازه کلات راکه مشهور به دروازه **ارغونشاه** بود مفتوح دارند وامیراصلان‌خان پسرش با جعفرقلی‌خان برونجردی ایجنوردی‌ا دروازه **نقته** را فروگیرند .

سلیمان‌خان دره‌جزی از دروازه **دوچه** در رود . جعفرقلی‌خان برونجردی نیز با امیراصلان‌خان همراه شد واین مردم به‌یکبار جنبش کرده دروازه‌های کلات را فرا گرفتند » . سپاهیان دولتی مستقر درکلات از در عجزوالتماس آمده در قلعه **گوگ‌گنبد** (کبودگنبد) که محکمه کلات است متحصن شدند . سرانجام محصورین تسلیم وخلع شدند . آنگاه محمدخان آقا وآقا رضاخان **گوارشکی** را مامور کردندکه این اسیران را به‌قوچان انتقال دهند و ازآنجا مردم خبوشان (قوچان) آنهارا به‌بجنورد تحویل دهند واز آنجا به‌استرابادرسانیده به‌ترکمانان بفروشند . سپس آقاجان‌بیگ سرهنگ را به‌آقاسی خان خوری سپردندکه اورا به‌مشهد انتقال دهد . امّا دراین زمان همانطور که درجلد اول این‌کتاب مذکور شد **یزدان وبردی‌خان زعفرانلو** پسررضاقلی‌خان‌ایلخانی وبرادر سام‌خان‌که درغیاب برادرش ریاست ایل زعفرانلو را برعهده داشت وبرخلاف اهداف سالار و جعفرقلی‌خان عمل میکرد ، از فرستادن اسیران به‌بجنورد خودداری نموه آنها را بین مردم قوچان تقسیم کردکه همچون مهمان عزیز وگرامی دارند تا در اسرع وقت به‌سرلانه وکاشانه خود باز گردند . » چون این‌خبر به‌سالار رسید با مردم **خبوشان** دل بدکرد وپیمان نهادکه بمداز مراجعت ازسفر عراق[1] ایشان راکیفر کند و لشکر بزرگ به‌سازکرده به‌جانب عراق درتکتاز آمد و **یزدانقلی‌خان**[2] برادر جعفرقلی‌خان را با سیصد خانوار کرد شادلو به‌کلات فرستاد تا درآنجا حافظ وحارس ا نگهبان ا باشد . »

---

۱- درگذشته از حدود کرمانشاه و همدان تا تهران ، عراق عجم نامیده میشد ، منظور از سفر عراق از گفتار سالار ، لشکرکشی بسوی تهران است .

۲- پدر یارمحمدخان سهام‌الدوله ایلخانی بعدی .

سلیمان‌خان دنبلی نیز این اخبار را به‌پایتخت گزارش کرد ، بهمین‌جهت محمد شاه قاجار، ابراهیم خلیل‌خان سلماسی را با دوعراده توپ و دوفوج سرباز افشار و سوار خواجه‌وند و عبدالملکی وسواره افشار صاین قلعه و **کردان مکری** مامور سرکوبی شورش خراسان نمودکه آنها دراول رمضان ۱۲۶۳ وارد بسطام شدند .

سالارکه برتمام خراسان غیراز قوچان و شیروان‌که منطقه‌ی‌زعفرانلو بود، تسلط یافته بود، این زمان به‌سبزوار رفت و از آنجا جعفرقلی‌خان شادلو را با دوازده هزار سوار برمقدمه سپاه بیرون فرستاد .

جعفرقلی‌خان از راه **کلاته خیج به‌قریه قهیج** آمد وآنجا اتراق کردکه فاصله بین دولشکر از یک‌فرسنگ‌ونیم تجاوز نمیکرد ، قشون دولتی بسبب تجهیزات کامل و بهره‌گیری از توپخانه وسلاحهای آتشین به‌پیروزی رسید و جعفرقلی‌خان مجبور به عقب‌نشینی بسوی **مزینان** گردید وبه سالار پیوست ومحمدخان نمایری[1] وجهانگیرخان را با سلیمان‌خان دره‌جزی ( درگزی ) و محمدرحیم‌خان برادر سلیمان‌خان درلشکرگاه نگداشت .

دراین هنگام محمد علیخان ماکوئی با دوعراده توپ وچهار فوج سرباز از دامغان بیرون شده وارد **ده ملا** ( نزدیک شاهرود ) گشت تا به‌ابراهیم خلیل‌خان بپیوندد . سواران جعفرقلی‌خان درکنار ده ملا برسر لشکریان دولتی حمله بردند اما دربرابر گلوله‌های توپ با دادن تلفات سنگین مجبور به‌فرار شدند .

ابراهیم خلیل‌خان روز دیگر درکنار ده ملا به‌محمد علیخان ماکوئی پیوست و روز دیگر شاهزاده حمزه میرزا برادر محمدشاه که مامور تسخیر خراسان شده بود با چهارده عراده توپ و پنجهزار سرباز به‌قوای دولتی پیوسته ازموضع گرفتن سالار در **میامی** اطلاع یافت .

درجنگی‌که در اراضی **ارمیان** بین طرفین روی داد توپچیان سپاه دولتی کار را بر جعفرقلی‌خان وسالار تنگ نموده آنهارا وادار به‌عقب‌نشینی و فرار ساختند . یکی از علل دیگر شکست سالار این بودکه لشکر آنها حاضر به‌جنگ با سپاهیان دولتی

---

۱ـ نمایری از طوایف مغول سالار خراسان است .

نبودند، چنانکه یکتن از سپاهیان سالار خودرا به‌حمزه میرزا رسانیده گفت : « اینک کریم دادخان هزاره و **ابراهیم‌خان رادکانی** اکرد شیخوانلو، وحسین‌خان بیش آقاجی با سوار خراسانی وهزاره تقبیل حضرت را همی طلبند ... » وبدین‌ترتیب بخشی از سپاه سالار به‌حمزه میرزا پیوست و روز دیگر قاضی نیشابور و عبدالعلی‌خان سرهنگ توپخانه و ... به‌حضور شاهزاده رسیده تسلیم شدند .

سالار به‌سمت **جوین** عقب‌نشینی کرد و در قلعه جغتای فرودآمد . نیم‌شب سلیمان خان درگزی که خود از یاران سالار بود براسب نشسته به‌اردوی حمزه میرزا رفت و به‌او اطلاع دادکه سالار و جعفرقلی‌خان قصد دارند خودرا به‌کلات رسانند ، اگر فرمان دهی من به‌درگز رفته با سپاهیان خود آنهارا از رسیدن به‌کلات بازدارم . وبدین‌ترتیب سلیمان‌خان مردم درگز وکلات را برانگیخت‌که بر سپاهیان شادلو هجوم برده آنهارا دستگیر وخلع سلاح نمودند . ( همین سلیمان‌خان درگزی‌که چد خوانین بعدی درگز است همواره دو دوزه‌بازی میکرده وعامل تحریك پادشاه خواررم به‌خراسان وایجاد خرابی بوده وازاین رابطه بهره‌مند می‌گشته است . نگاه کنید به‌سفارتنامه خواررم ـ ص ۷۵ ) .

سالار و جعفرقلی‌خان‌که درمقابل قشون دولتی تنها مانده بودند، بسوی بجنورد عقب‌نشینی کردند .

« جعفرقلی‌خان مردم شهر و بزرگان شادلو را انجمن‌کرده ایشان را تحریض‌وترغیب همیداد ومی‌گفت : **سالهاست‌که پدران ما درمیان شما فرمانگزار بوده‌اند و زشت و زیبای شمارا از خویش دانسته‌اند** واینك حسن‌خان سالار است‌که سالها درخراسان حکمروا بوده وامروز به‌نزدیك ما مهمان رسیده ، اگر همه جان برسراین‌کار نهاده‌ایم سهل باید داشت وجانب اورا فرو نگذاشت .

مردم بوزنجرد گفتند : این‌همه راست گفتی و سخن جز از درصدق نیفکندی ، لکن این سر سیر از شما پوشیده نباشد که حمزه میرزا برادر شاهنشاه فارسست و اینك باسپاهی‌که گرد میدان را تولیای دیده دانند وشراب شربان را (خون‌را) صهبای لاله‌گون (می‌گلگون) شمارند، از راه درمیرسد وبدان توپهاکه ترکمان را ( در ده ملا )[1]

---

۱ـ نگارنده ده ملا را با کاروانسرای معروف شاه‌عباسی‌اش مشاهده نموده است ، موقعیت ده‌ملا ←

پراکنده ساخت، برما نگرگ مرگ می‌بارد. ناچار دراین تنگنای حصار ما عرضه دمار وشما گرفتار میشوید. نیکو است که پیش‌از رسیدن دشمن **شما طریق سلامت بسپرید وماره اطاعت وضراعت گیریم.**

جعفرقلی‌خان داست که مردم بورنجرد بااو همداستان نشوند وهنگام سختی جانبش را فروگزارند. ناچار زن و فرزند خودرا برداشته درخدمت سالار از برونجرد بیرون شتافت وچون درقریه **راز** رسیدندکه سرحد بورنجرد ومبدای اراضی ترکمان بود، عشیرت جعفرقلی‌خان را جای دادند، آنگاه سالار چهل هزار تومان زر مسکوك باخودحمل داده به‌اتفاق جعفرقلی‌خان وجماعتی از سواران خود طریق **آفخال**برداشت وبه‌خانه **قراوقلان آن‌بیگی** که درمیان قبایل **توقتمش** ترکمان ناوند فرمان بود پناهنده گشت ... »

حمزه میرزا به‌بجنورد تاخت و درانجا دریافت که مردم مشهد برعمال سالار شوریده‌اند، ازاین‌رو محمد علیخان ماکولی راکه: « سرتیپی بود مشهور و دلیری مشتهر، به‌حکومت بورنجرد الی شیروان و خبوشان مامور فرمود ... چون ولایت خراسان بردوگونه است‌که یکی (جنوب) را **عربخانه** و دیگری (شمال) را **کردخانه** دانند حکومت عربخانه یعنی قائنات بر ابراهیم خلیل‌خان‌خوئی‌که خوئی ستوده داشت مقررآمد و ایالت کردخانه برمحمد علیخان ماکوئی معین گردید ... و **محمد علی‌خان ماکوئی در بزنجردکه محل اکراد است نرد حکمرانی می‌باخت »**

حمزه میرزا برادر شاه، محمدعلی‌خان را با دوفوج سرباز ماکوئی ویك فوج سرباز ترك بیات با چهار عراده توپ درحکومت بجنورد گذاشت تا قیام مردم را سرکوب کند و خود روز ۱۷ ذیقعده ۱۲٦٤ وارد مشهد شد.

محمد علی‌خان نیز ترکهای بیات را به‌قلعه **گرمه‌خان** فرستادکه مانع حمله جعفر

---

←

که درنزدیکی شاهرود در دشت قرار گرفته بگونه است‌که کاری از پیاده‌نظام‌ساخته نیست، زیرا آتش توپخانه درچنین دشتی فرصت جنبیدن به‌دشمن را نمیدهد واز هرطرف مثل برگ برزمین میریزد، لکن موقعیت بجنورد باکوههای وقیع اطراف آن کاملاً فرق میکند.

قلی‌خان به‌بجنورد باشد وخود نیز دربجنورد با ترکان ماکوئی به‌عیش ونوش و تجاوز به‌جان ومال وناموس مردم پرداخت واز هیچ رذالت وخباثتی فروگزار نکرد و « از آنجاکه مردم ماکوئی‌نشین را با حاجی میرزا آقاسی نسبت میکردند ، به‌اصطلاح‌پارتی الها قوی بود ، از هیچگونه ظلم وستم برهیز نمیفرمودند و نزدیکان حضرت پادشاه را نیروی آن نبودکه کردار ناهموار ایشان را معروض درگاه دارند و بر زیادت ازاین در خدمت حاجی آقاسی نیز پرده از کردار ایشان برنمیگرفتند **و معایب ایشان را به محاسن باز می‌نمودند** . بالجمله سرباز ماکوئی افتقا به‌محمد علیخان کرده[1] هریك **جداگانه دراموال واثقال و دختران و پسران مردم طمع بستند و چندانکه توانستند بهوای نفس کارکردند وکام راندند** . مردم یورنجرد به‌جان آمده درنهانی یکدیگر رادیدار کردند[2] ومواضعه نهادند ومکتوبها نگاشته بجانب جعفرقلی‌خان فرستادندکه **زندگی برما عار افتاد وجان عزیز درچشم ما خار شد ، چه آسوده درآفغال نشسته‌ئی ومارا به‌احبال بلا بسته‌ئی** . برخیز وبدینجانب قدمی بزن تا ما نیز به‌شورم واین جماعت بی‌شرم را از خویش دفع دهیم ... »[3]

جعفرقلی‌خان که ندامت مردم بجنورد بدید غیرت انسانی بجوش آمده بدرنگ براسب برنشسته برترکان بیات مستقر درمانه وسملقان وگرمه‌خان تاخت وآنها را درهم کوبیده بانصد تن را به‌اسارت گرفت و از آنجا عازم بجنورد شد وشبانه «نزدیك به‌حصار شدند ومردم شهررا ازآمدن خویش آگهی فرستادند . **اهل‌آن بلده چون این مژده بشنیدند** مانند دیو دیوانه بخروشیدند وآلات حرب وضرب برخویشتن راست کرده ازجای درآمدند ونخستین بجانب دروازه‌ها تاختن بردند وهرکس از لشکریان‌که حافظ دروازه و حارس باره بود با تیغ وخنجر باره باره کردند و بروح شهررا ازمردم خود نگاهبان نهادند و جعفرقلی‌خان را با سواران ترکمان و قـزا اوغلان ( آنه‌بیگی ) بشهر درآوردند وهم درآن هنگامه آهنگ تسخیر قلعه ارك ساخته بدانسوی تاختند . محمد علیخان چون این بدانست ، توپها را برسرباره و دروازه ارك استوار بداشت و

---

۱- بمصداق : الناس علی‌دین ملوکهم .

۲- ناسخ‌التواریخ قاجار و روضة‌الصفا وتابع سال ۱۲۶۳ .

۳- ای بسا دست که مردم به‌ضرورت بوسند  که اگر دست دهد قطع کنند از شمشیر .

فرمان کرد تا توپچیان بجانب شهر دهان توپها بگشادند و سربازان مانند باران بهاری گلوله بباریدند . **از مردم بوزنجرد وجماعت ترکمان، گروه گروه بخاك راه درمی‌افتادند وجان میدادند با اینهمه دست باز نمیداشتند و سربرنمیگاشتند** . دراین وقت محمد علیخان برسر مردم توپچی ایستاده فرمان جنگ همیداد ، از تابش آتش، ماشه در تاریکی شب دیدارشد ولکن از تفنگچیان بی‌نوائی بجانب او تفنگی گشاد داد و اورا زخمی منکر بزد ، صاحبان منصب جسدش را از باره بزیر آوردند و زخمش رامرهم کردند سودی نبخشید ، روز آن شب درنماز دیگر جان بداد . امّا لشکریان قتل اورا پوشیده داشتند وهیچ از مناجرت ومبارزت فرو نگذاشتند واز شام تا بام وصباح تا **رواح** مردانه رزم دادند . **مدت پانزده روز این جنگ وجوش به درازاکشید** تا این‌خبر درشهر مشهد سمرگشت ، شاهزاده حمزه میرزا ازاین قصه سخت خشمگین گشت و نخستین منشوری به **یزدان وبردی‌خان زعفرانلو** پسر رضاقلی‌خان ایلخانی نوشت که اگرچه درایالت خیوشان اورا مداخلت نداده‌اند ، لکن قبایل زعفرانلو ومردم خیوشان ( قوچان ) از فرمان تو بیرون نشوند ، هم‌اکنون از سواره و پیاده چندانکه توانی آماده دار وطریق بوزنجرد برگیر تا مبادا مردم ترکمان برمحصورین قلعه منصور گردند ... »

یزدان وبردی‌خان زعفرانلو که‌اوضاع خراسان را پریشان یافت به‌تجهیز ایل زعفرانلو پرداخت و درانجمنی خطاب به‌بزرگان و رؤسای ایلات گفت : « امروزکه کار آشفته است وگروهی طریق طغیان گرفته است ، **خدمت دولت باید کرد** تا کارداران درگاه پادشاه را از صافی امتحان برآئیم و از این پس آسوده زیستن کنیم ، مردم شهر و بزرگان قبیله سخن اورا استوارداشتند ویااوهمدست و همداستان شدند ، پس با لشکری ساخته جنگ، به‌ایلغار راه‌بوزنجرد برگرفت و به‌سربازان محصور ارگ‌مکتوبی کرده بدست یکتن ازمردم خود گسیل داشت، بدین شرح‌که من اینك به‌اتفاق محمد ولیخان با لشکری لایق بمدد شما میرسیم ... »[1]

چون این خبر شایع شد، جعفرقلی‌خان بسوی آشخال عقب‌نشینی کرد و یزدان وبردی‌خان واردِ جنورد شد . چند روز بعدکه شاهزاده حمزه میرزا وارد بجنوردشد واز جریان اطلاع یافت، مردم بجنورد راکه موجب فتنه وآشوب بودند « **معاتب و**

---

۱ـ ناسخ‌التواریخ قاجار چاپ سنگی ص ۴۶۰ .

**معاقب داشت وهرکس‌را بهاندازه گناه کیفرکرد و بسیارکس ازبیم عذاب و عقاب از شهر فرار کرده به‌کوه و بیابان گریخت ...** [1]»

چون زمستان بود و آذوقه و علوفه نایاب، حمزه میرزا به‌حلگه **مانه وسملقان** رفته انجا اردوگاه زده دریکی از روزها که به‌شکار رفته بود ، مورد حمله جعفرقلی خان شادلو قرارگرفت‌که همچون شاهینی برسر کبوتر فرود آمد .

شاهزاده ازبیم جان هی برمرکب زده روبه فرار نهاد و درست درلحظه‌ای‌که جعفرقلی‌خان به‌او نزدیک گشته بود، خودرا به‌میان اردو انداخت و درپناه آتش توپخانه ازچنگ صیاد ، جان سالم بدر برد و روز بعد بسوی مشهد فرارکرد . چندی بعدکه سالار و جعفرقلی‌خان عازم‌کلات بودند چون خواستند ازمنطقه قوشخانه‌بگذرند، یزدان وبردی‌خان مانع شد زیرا این منطقه متعلق به‌رحمقلی بود . پس ناچار از طریق خوارزم عازم سرخس شده به‌آرازخان رئیس ترکمانان سالور پیوسته تقاضای همکاری از وی را نمودند ، بدنبال این جریانات سالار نمایندگانی نزد **امیر بخارا فرستاده** تقاضای کمک نمودکه پذیرفته نشد .

دربهار ۱۳٦٤ که حمزه میرزا درجمن رادگان وگوباغ اردو زده بود، آگهی یافت که ملاحسین بشرویه‌ای وارد مشهد شده به‌تبلیغ کیش **میرزا علی‌محمد باب** می‌پردازد وبدنبال آن اطلاع یافت‌که سالار و جعفرقلی‌خان شادلو و آرازخان ا ارس‌خان ا

---

۱ـ زمانیکه کردان رحمقلی مرصه برضدنادرمیرزا لایب‌السلطنه تنگ کردند ، کردهای شادلو به‌دولتیان پیوسته اسباب سقوط قوچان و رحمقلوها را فراهم کردند . امروزکه کردهای شادلو عرصه بردولتیان‌تنگ کرده بودند کردهای رحمقلو به‌یاری دولتیان برخاستند وشادلوها را سرکوب کردند . در اوائل بقدرت رسیدن رضاخان‌که سردار معزز شادلو بمخالفت رضاخان برخاست ، کردهای رحمقلو از رضاخان پشتیبانی کردند واسباب سقوط سردارا را فراهم نمودند ، بعداز شهریور ۱۳۲۰ که فرج‌الله‌خان بجرانلو از رحمقلوها علیه دولت محمدرضاشاه قیام نمود و شیروان و بجنورد را گرفت، کردهای شادلو به‌یاری شاه برخاسته ، موجبات شکست فرج‌الله‌خان را فراهم کردند .

۲ـ بمصداق کرم درخت از خود درخت است درتمام طول تاریخ خود کردها باعث سرکوبی وبدبختی همدیگر بوده و دولتهای گذشته ازاین رهگذر سود فراوان برده وبرآنها حکومت و سروری کرده و در تضییع حقوق ونابودی آنها کوشیده وسر مارا بدست مارگیر کوبیده‌اند .

سرخسی بقصد تسخیر مشهد تا **کال یاقوتی** پیش آمده‌اند .

حمزه میرزا قسمت مهمی‌از سپاهیان خودرا به‌مقابله‌ی آنان فرستادکه از جعفر قلی‌خان وسالار شکست خورده بسوی مشهد متواری شدند .

شهر مشهد هم این‌زمان پراز هرج ومرج بود، سربازان ترك به‌حمام زنان ریخته تجاوزاتی نموده بودند ، ازاین رو مردم به‌روحانیون شکایت برده آنها نیز علیه‌سربازان ترك اعلام جهاد نمودند وبه‌سالار نیز نوشتند : که ما ازین پس اطاعت مردم آذربایجان را نخواهیم کرد **چه ایشان را از شریعت اثنی عشریه بیرون میدانیم** ازبهرآنکه‌سربازان به‌حمام زنان در رفتند و ...[1] »

شاهزاده حمزه میرزا از ترس حمله جعفرقلی‌خان وسالار روی به‌شهر نهاد ، لکن مردم شهربه‌رهبری **حسن‌خان کرد زعفرانلو** به‌پیکار برخاسته ازورود شاهزاده به‌شهر جلوگیری نمودند و درجنگی که میان طرفین درگرفت حسن‌خان زعفرانلو به‌گلوله یکی از سپاهیان شاهزاده به‌قتل رسیدکه موجب پیروزی دولتیان و عقب‌نشینی مشهدی‌ها گردید وحمزه میرزا ازطرف « **سرشور** » وارد شهرشد و تا بازار وحمام‌شاه پیشروی نموده به‌قتل وغارت وتخریب پرداخت، مردم مشهد دلاورانه چند شبانه‌روز دربرابر توپ وتفنگ دولتیان مقاومت نمودند . سالارکه ازاین موضوع بی‌خبر بود، جعفرقلی خان شادلو را به‌هرات فرستادتا از یارمحمدخان والی هرات کمك‌گرفته به‌مشهدبتازد.

چندی بعدکه یارمحمدخان وجعفرقلی‌خان به‌نزدیك مشهدرسیدند، یارمحمدخان پنهانی به‌حمزه میرزا نوشت‌که به‌یاری شما می‌آیم و نامه‌ای نیز به‌سالار نوشت‌که محل اردوی اورا معین کندکه به‌وی خواهد پیوست . جعفرقلی‌خان که از نیرنگ یارمحمد خان بی‌اطلاع بود، قبل‌از رسیدن به‌مشهد وسیله افراد یارمحمدخان دستگیر شده

---

۱ـ به‌احتمال زیاد این مسأله هم سرنخ سیاسی داشته که از اصلین بیگانگان برای رودررو قراردادن ملت ایران برآمده وگرنه چنین کاری از مردم ترك‌که خود درامور ناموسی سخت متعصب می‌باشند بعید می‌نماید ، خصوصاً که دراینمورد نیز یك ضرب‌المثل خوبی دارندکه میگویند :

« دویمه خلقی قاپوسنی تا دویمه سونلر قاپوینی . »

یعنی درخانه‌ی مردم را نکوب تا درخانه‌ی ترا نکوبندکه اشاره است به :

انگشت مکن رنجه به‌درکوفتن کس  تا کس نکند رنجه به‌درکوفتنت مشت .

تحت‌الحفظ به‌نزد حمزه میرزا گسیل شد .

جعفرقلی‌خان توانست از زندان شاهزاده فرارکند وبه‌جمع انقلابیون بپیوندد .

روز دیگر جعفرقلی‌خان درحالیکه مردم شهر را تشویق و تحریك می‌نمود بر- سپاهیان یارمحمدخان و حمزه میرزا حمله برده آنان را درهم شکسته تا فریمان تعقیب نمود .

مردم شهر این روزها سخت بامساله قحطی نیز مواجه بودند زیرا سالها بودکه خراسان میدان جنگهای متعدد بین‌خراسانیان ودولتیان بود . بقول مؤلف روضة‌الصفا:

« ... وچنان قحطی به‌وقوع پیوست **که نان یك‌من دوتومان شد**[1] وسپاهیان ریشه علف وگوشت حیوانهای حرام گوشت را میخوردند وبا رشادت و دلیری سالار وجعفر قلی‌خان مشهد بتصرف آنان درآمد » .

ازاین زمان مشهد درتصرف سالار بود تا محمد شاه درگذشت وناصرالدینشاه در روز شنبه ۲۲ ذیقعده ۱۲٦٤ به‌سلطنت نشست واین‌زمان سالار و جعفرقلی‌خان در نیشابور بودندکه این خبر را شنیدند .

درجلد اول گفته شدکه این‌زمان **سام‌خان زعفرانلو** از زندان قصر گریخت و به خراسان واردشد وچون ازجریان پیشروی سالار وجعفرقلی‌خان اگاهی یافت به‌تجهیز ایل زعفرانلو پرداخت تا از مقاصد و پیشرفت آنان جلوگیری نماید .

دراین روزها بودکه میرزا تقی‌خان امیرکبیر اولین برنامه مهم دولت خودراتنظیم صفحات خراسان قرارداد و شاهزاده حمزه میرزا عموی بی‌عرضه‌ی شاه را معزول و شاهزاده حسام‌السلطنه پسر عباس میرزا نایب‌السلطنه را به‌ایالت خراسان منصوب نمودکه با پیوستن سام‌خان به‌حسام‌السلطنه و در دست‌گرفتن فرماندهی سپاه ایران اوضاع دگرگون گشت وسالار و جعفرقلی‌خان روز بروز ضعیف‌تر ومایوس‌ترگشتند .

امیرکبیر یك هیأت حسن‌نیت برای رام‌کردن سالار و جعفرقلی‌خان به‌خراسان فرستاد . مؤلف ناسخ‌التواریخ دراین رابطه آورده است‌که

« روز غره ذیحجة‌الحرام خبر عصیان مردم خراسان واتفاق ایشان با حسن‌خان

---

۱- در خراسان ضرب‌المثلی هست‌که می‌گویند : « نان یك‌من چارقران هم خوردیم ، زن خودرا طلاق ندادیم . »

سالار و جعفرقلی‌خان کرد شادلو معروض کارداران دولت افتاد ، میرزا تقی‌خان امیرنظام ، حاجی نورمحمدخان عم سالار وسلیمان‌خان افشار را از برای اطمینان مردم خراسان واستمالت سالار و جعفرقلی‌خان اختیار کرده به‌صلاح وصوابدید او شاهنشاه ایران فرمان کرد تا ایشان طریق خراسان برگرفتند . »

این هیات حسن نیت درمحل **بند فریمان** با سالار و جعفرقلی‌خان ملاقات و مذاکره کردند، لکن سالار حاضر نشد به‌سخنان آنان گوش دهد . جعفرقلی‌خان که لجاجت ویکدندگی بیهوده سالار را دید ، از او جدا گشت وبه **روئین دژ** اسفراین رفت واز آنجا بایك اسکورت شایسته از سواران شادلو عازم تهران گشت و مورد استقبال اولیای امور ومورد تکریم والطاف میرزاتقی‌خان امیرکبیر و ناصرالدینشاه قرارگرفت ( اول ربیع‌الاول ۱۲۶۵ ) .

سالارکه به‌مخالفت خود ادامه میداد ، بدون وجود جعفرقلی‌خان و جدائی ایل شادلو ازاو در واقع کوشش‌مذبوحانه‌ای بعمل می‌آورد وسرانجام در مشهد به‌محاصره افتاد وپس‌از یك سال تحمل محاصره چون سخنان خیراندیشان مشهد را نیز نشنید وظلمها و شرارتهای فراوان کرد، مردم نیز ازاو بریده به‌سام‌خان زعفرانلو پیوستند و دروازه شهر را برروی او گشودند وهمچنانکه به‌تفصیل درجلد اول مذکور شد، سالار و پسران و برادرش دستگیر وپس‌از کسب تکلیف از تهران درمشهد اعدام شدند[1] .

---

۱ـ عصیان سالارکه موجب فتنه وخرابی خراسان گردید سرنخش دردست کلنل‌شیل وزیر مختار انگلیس درتهران بود، اگرچه وی درتجزیه خراسان موفق نشد، لکن پس‌از کشش رجال برازنده‌ای چون امیرکبیر وسام‌خان زعفرانلو وسیه سالی دست‌نشانده خود همچون میرزا آقاخان نوری، توانست هم افغانستان را از ایران جدا کند وهم مخالفان خویش را از سرراه بردارد .

شیل از امیرکبیر وسام‌خان سخت بیزار بود ، زیرا امیرکبیر به‌شفاعت او در نزد ناصرالدینشاه برای بخشودن سالار وبستگانش وقعی نگذاشت و دستور اعدام آنها را صادر نمود .

سام‌خان نیز چون فاتح هرات بود ونمیخواست این قسمت ازخاك ایران از پیکر مام میهن جدا گردد مورد تنفر شیل و دیگر عمال انگلیس بود ، ازاین‌رو شیل با تهدید درباریان فاسد قاجار می‌گفت: « رفتار سام‌خان ایلخانی طوری است مثل اینکه هرات داخل خاك ایران باشد . » ـ امیرکبیر وایران ـ فریدون آدمیت ص ۸ـ۶۴۲ .

آقای مکّی آورده است‌که « خانواده‌ی آصف‌الدوله مورد توجه وسرسپرده‌ی انگلیسیها بودند . وزیر مختار انگلیس (شیل) درتهران طی گزارش روز ۱۹ اکتبر ۱۸۴۸ به‌وزیر خارجه انگلیس چنین می‌نویسد : « آصف‌الدوله خود وتمام افراد خانواده‌اش همیشه وکاملاً دراختیار دولت انگلستان بوده‌اند واینان از خدمتگزاران صدیق ما میباشند . » زندگانی میرزاتقی‌خان امیرکبیر ـ حسین مکّی ص ۲۷۲ .

## نقش جاسوسان انگلیسی و فرانسوی درایجاد فتنه‌ی سالار درخراسان

از روزگارشاه عباس‌که برادران شرلی پایشان‌را برسرزمین مقدس‌ایران‌گذاشتند وآنرا آلوده وکثیف ساختند، دست استعمار واستثمار اروپائیان بسوی ایران دراز شد و هرروزازآن پس هیاتهائی تحت‌عنوانهای مذهبی وباستانشناسی وعلمی وتحقیقی وارد ایران شدندکه‌در واقع هیچیك ازآنها هدفی جزجاسوسی و دوبهمزنی واستحمار کردن وبه‌استعمار درآوردن مردم ایران نداشت

همواره حکومتهای داخلی را علیه مردم و مردم را علیه همدیگر یا علیه حکومت می‌شوراندند و از آب گل‌آلود ماهی میگرفتند و می‌گیرند .

فتنه‌ی حسن‌خان سالار درخراسان نیز یکی‌از مصائبی بودکه علاوه برصدمات اقتصادی کشتار فراوانی نیز درخراسان بجا گذاشت وبی‌ناموسیها وبی‌سیرتی‌های فراوانی دراین غائله روی دادکه سرنخش درجیب حضرات فرنگی بود ،

در ۱۹ جمادی‌الاول ۱۲۵٤ قمری‌که محمدشاه قاجار بعلت دخالت انگلیسی‌ها در کار هرات نتوانست آن شهر را تصرف‌کند ، دربارگشت، جعفرقلی‌خان کرد شادلو را با شش هزارتن سپاهی‌بهمراه محمد علیخان پسر آصف‌الدوله ، ماموریت دادکه در غوریان نزدیك هرات توقف نموده نگران اوضاع هرات باشد[1] .

آصف‌الدوله که‌دائی عباس‌میرزا نایب‌السلطنه بود ، امیدوار بود پس‌از رسیدن محمدشاه به‌سلطنت به‌وزارت ایران منصوب شود، لکن محمدشاه ، شخص میرزا

---

۱- مجله یغما - آذر ۱۳٤۱ ص ٤۲۲ مقاله آقای سعادت نوری .

آقاسی را به‌وزارت نشاند وآصف‌الدوله را محترمانه تبعید کرد وبه‌حکومت خراسان فرستادکه مهمترین بلاد ایران بود . آصف‌الدوله کـه شدیدا این خفت وخواری را احساس می‌نمود درصدد براندازی میرزا آقاسی برامد وچون توفیقی نیافت به‌فکـر تجزیه خراسان افتاد .

چون مساله‌ی‌خراسان‌وهرات درجهت حفظ وامنیت هندوستان برای‌انگلیسی‌ها فوق‌العاده مهم بود، شخصی بنام **فریه** از صاحب‌منصبان فـرانسوی را به‌مزدوری خویش گرفته برای جاسوسی به‌دربار ایران فرستادند . فریه درمراجعت حسین‌خان آجودانباشی از فرنگ درسال ۱۲۵۵ قمری همراه او به‌ایران آمد وقریب چهارسال درایران ماند وتا مقام ژنرال آجودانی پیش رفت . اما هنگامی‌که آشکار شد برای انگلیسی‌ها جاسوسی میکند از ایران اخراج گردید .

فـریه سال بعد در ۲۲ ماه می ۱۸٤٥ میلادی ۱۲٦۲ قمری با لباس‌درویشی وارد خراسان شد و به‌ملاقات آصف‌الدولـه شتافت و اورا به‌برانگیختن علیه دولت مرکزی ایران تقویت نمود ومردم مشهد را به‌طرفداری از آصف‌الدوله و مخالفت با دربار قاجار تحریك کرد . ابتداء بالباس درویشی و مذهب این‌کار راکرد ولی چون آصف‌الدوله درمرحله‌ای قرار گرفت‌که خـودرا وجیه‌الملة یافت دستور داد لباس اروپائی خودرا به‌تن کند وازکسی باك نداشته باشد .

فریه می‌گوید : « درمشهد عده‌ی زیادی ازمن دیدن کردندکه از آنجمله امام‌جمعه شهر بود . امام‌جمعه بسیار مـؤدب وبا معلومات است ومن باید از **ملامهدی نماینده دولت انگلیس** ( درخراسان ) ممنون باشم‌که اسباب آشنائی مرا با او فراهم آورد و وعلاوه براین خدمان زیادی هم برای من انجام داد .

ملامهدی تا چند سال قبل ملای یهودی‌های ساکن مشهد بود و بعد به‌مناسبائی مسلمان شد . »[1]

همچنانکه‌آصف‌الدوله درسال۱۲٦۳ با جواهرات فراوانی‌عازم تهران‌شد، به‌امید اینکه وزیر مختار انگلیس اورا درعزل میرزا آقاسی و رسانیدن به‌وزارت یاری دهد .

---

۱- مجله یغما ـ در ۱۳٤۱ـ مقاله‌ی سعادت نوری به‌نقل ازکتاب : تاریخ روابط سیاسی ایـران و انگلیس- محمود محمود .

وزیر مختار انگلیس درگزارش خود به‌لندن دراین رابطه چنین می‌گوید :

« **آصف‌الدوله خود وتمام افـراد خانواده‌اش همیشه کامـلاً دراختیار دولت انگلستان بوده‌اند** . منتظر فرصتم که دریك ملاقات خصوصی (محمد) شاه را وادارکنم به‌او **مقام وزارت** اهداء نماید . »[1]

اما محمدشاه که گزارشهائی از سوءنیت آصف‌الدوله دریافت داشته بود[2] اورا

---

۱ـ امپراتور وایرانـ فریدون آدمیت ص ۶۱ـ مجله یغما آذر ۱۳۴۱ مقاله آقای سعادت نوری .

۲ـ ایران ضربه‌های سنگینی از خیانتهای آصف‌الدوله تحمل نمود . عامل اصلی شکست ایرانیان در جنگهای ایران و روس در زمان عباس میرزا نایب‌السلطنه نیز او بود . آصف‌الدوله دران زمان حاکم آذربایجان بودکه‌از جبهه‌ی جنگ گنجه فرارکرد وبه تبریز گریخت وموجبات فرار ایرانیان از برابر روس را فراهم ساخت . مرحوم قائم‌مقام فراهانی درقصیده‌ی معروف خویش او را این‌چنین هجو کرده و می‌گوید که او صلح بین ایران و روس را به‌توصیه انگلیسی‌ها برهم زده وجنگ را شروع کرده وسپس از میدان گریخته است :

بگیر‌ید‌و کشـه هنگام گـریـیـز است — رو دربر جای باش‌که جان سخت عزیز است
جبان است نه‌آنست‌کـه انسانش ران داد — بشناس‌که انسان چه و دشوار چه چیز است
آن **صلـح بهـم بزن** از جنگ به‌در زن — به‌مرد نبرد است ، زنی نحبه و جبز است
آن آهـوی برگرده کـه دریکشب و یکروز — از رود **زگـم** آمده در **دبزج و دبز** است
از رود ارس یکسفر و یکشـتاب کـه ایـنك — روس است که پشتبال او برداشته ایز است...
بازو بته را ریخته وز معـرکـه بگـریخت — آن قلم نه‌پیر بین که چه با نجـیر بریز است
برگشته به‌صف خـواری و بی‌یاری و اینك — بار از پی اخـذ و طمع دانك و قفیز است
نه‌دشمن روس‌است ونه درجنگ‌وجدال است — او لازه عروس است‌ه پی‌جمع جهیز است ...
ای خائـن نـادان و نمـك شاه و ولیعهـد — حق نمـك شاه و ولیعهد گـریـز است ؟
... گوید کـه غلام در شاهنشهم امّـا — بالله نه غـلام است ، اگرهست کنیز است...
آخـر بهمن ای قـوم بگوئید کزین مـرد — چیزی که شهنشاه پسندیده چه‌چیز است ؟
نـه فارس میدان ونـه گردونه سوار است — نه صاحب ادراك ونه عقـل ونه تمیز است

اشعار کامل قائم‌مقام را در منشات وی بخوانید وبه‌بینیدکه چنین شخصی بودکه درخراسان آن غائله را برای مطامع خویش به‌همکاری جاسوسان انگلیس برانگیخت .

←

به‌عراق تبعید کرد وسالار درخراسان فتنه‌ی خویش را آنچنانکه مذکور شد آغاز نمود که بهمت حسام‌السلطنه وسام‌خان کرد زعفرانلو سرکوب شد .

## حکومت جعفرقلی‌خان شادلو دراستراباد و ازادساختن اسیران ایران وبرقراری نظم و امنیت دران خطه

جعفرقلی‌خان ایلخانی شادلو درسال ۱۲۶۵ تا اوائل ۱۲۷۱ قمری بمدت شش سال درپایتخت محترمانه تحت‌نظر بود و درغیابش برادرش محمدرحیم‌خان شادلو ، حاکم بجنورد بود ، که درجلد اول بیان گردید .

مؤلف ناسخ‌التواریخ آورده است‌که درسال ۱۲۷۱ « جعفرقلی‌خان ایلخانی برنجردی به‌حکومت **استراباد** ( گرگان و دشت ) **وجاجرم و نردین** مامور گشت و میرزا اسماعیل‌خان مازندرانی **وزارت او یافت** و اعداد امرخود کرده ، با سرباز فوج عرب و ششصد وپنجاه‌تن سواره شادلو وچهارصد تن سواره **چگنی**[1] وهشتاد سوار نردینی و دویست سوار عرب وعجم وچهل سوار **گوگلان ونکه** وجماعتی دیگر روز هشتم ربیع‌الثانی‌وارد استراباد (گرگان)شد ومردم شهر اورا بدیره کردند وبسیار ازترکمانان **آتابای وجعفربای وتموت** نزد او آمده اظهار عقیدت نمودند وجمعی **از اسیران** را باز آوردند وایلخانی ایشان را مخاطب داشت که **اگر اسیران ایران را خود باز نیاوردید کیفری بسزا خوهید یافت .**

ترکمانان از کلمات اوبیمناك شدند وهزار وپانصد سوارجعفربای و آتابای‌ساخته جنگ شده ، قبایل قرقچی را پیام فرستادندکه یا اسیران را رها کنید یا ساخته‌جنگ شوید . بالجمله نود وچهارتن اسیر را درمدتی اندك باز آوردند واسب واشیاء دیگر همه روزه به‌نزد ایلخانی از در خضوع هدیه ساختند . »[2]

تحویل‌دادن اسیران ازسوی ترکمانان را نباید امری سهل وساده پنداشت، زیرا

---

←

مردم روستای دیرج و دیر قوچان منسوب بهمین روستا هستندکه قائم‌مقام به‌آن اشاره کرده و امروز بنام **دیزه دیز** گویند .

۱ــ از گردان چگنی .

۲ــ ناسخ‌التواریخ قاجار ــ چاپ سنگی ص ۶۷۱

آنها برای بدست‌آوردن یك اسیر زندگی خویش‌را به‌خطر می‌انداختند و دولتهای وقت نیز قادر به‌خرید اسرا از آنان نبودند ، تا چه رسد به‌اینکه بدون قید وشرط اسرای خودرا رها سازند . فلسفه ارادی اسرا را باید درخصوصیات اخلاقی و پرستیژ این قهرمان کرد جستجو نمود، که ترکمانان بهتراز هرکس اورا می‌شناختند و به‌روحیه‌اش آشنائی داشتند و میدانستندکه مخالفت با وی شوخی‌بردار نیست وعواقب ناگواری برایشان بهمراه خواهد داشت . نه‌تنها ترکمانان منطقه‌ی استرآباد بلکه مردم هزاره و جمشیدی که منحدات وباوران پادشاه خوارزم بودند ونیز ساکنان سرتاسر نواحی خوارزم اعم از سرزمینهائی که امروز در زیر سلطه‌ی روس هستند و بنام جمهوریهای ترکمنستان وترکستان وازبکستان معروفند، از شنیدن نام جعفرقلی‌خان برخود می‌لرزیدند، چنانکه رضاقلی‌خان هدایت سفیر ناصرالدینشاه به‌دربار پادشاه خوارزم نیز این ترس و وحشت را درسیمای پادشاه خوارزم مشاهده نموده و در بازگشت در گزارش خود خطاب به‌ناصرالدینشاه بیان میداردکه از سوی شاه خوارزم :

« پرسش حال نواب شجاع‌السلطنه حسنعلی‌میرزا درمیان امد و ذکر حال آن جناب بروجه صواب تبیان یافت واز احوال آصف‌الدوله و پسر او پرسش کرد وآنچه گذشته بود گفتم[1]. **حال جعفرقلی‌خان کرد بوزنجردی پرسید از توقف** او در رکاب مستطاب پادشاهی روحنافداه ذکری رفت از **سوق کلام ظاهر شدکه اهل خیوق[2] وتکه وبموت** سابقاً ازاو بسیار دستبرد دیده بودند ومکرر برآن طایفه تاخته وایشان را اسیر و دستگیر ساخته **ازو بغایت درخوف واندیشه‌اند واز حکومت او درنواحی خراسان هراسان می‌باشند[3]... »**

---

۱ـ شجاع‌السلطنه پسر فتحعلیشاه زمانی حاکم خراسان بود وبرای پیشرفت کار خودکه کردها را با خویش‌متحد سازد دختر امیرگونه خان‌که خواهر رضا قلی‌خان ایلخانی بود بعقدی گرفت وهم او بود که به‌تحریك کردهای خراسان به‌صلح عباس‌میرزا در آذربایجان با روسها اعتراض کرده آمادگی خراسانیانرا برای ادامه جنگ اعلام داشت، لکن فتحعلیشاه نپذیرفت . نگاه کنید بمجلد اول .

۲ـ منظور اهالی خیوه وبخارا می‌باشد .

۳ـ سفارت‌نامه خوارزم ـ رضاقلی‌خان هدایت ـ به‌کوشش علی حضوری ص ٦٤ . رضاقلی‌خان هدایت مؤلف روضة‌الصفا ناصری درسال ۱۲٦۸ قمری یعنی شه‌سال پس‌از سرکوب فتنه‌ی سالار درخراسان و تحت

بنابراین ترکمانان بموت منطقه استراباد جرات نگهداری اسیران ایران راندانشتند.
پس از اینکه جعفرقلی‌خان شادلو « **بسیارکس از اسیران ایران را رها ساخت و بیشتر قبایل ترکمان را اسیر فرمان داشت** . از قبایل نکته جماعتی که ساکن قزل‌رباط واخال بودند ؛ خاصه آنانکه به‌تحت حکومت **آقامحمد سردار** میزیستند اورا وقعی نگذاشتند واسیر و غنیمتی که سال سابق از سملقان برده بودند، مسترد نساختند .

**ایلخانی دفع ایشان را بر ذمت نهاد واز استراباد** و گوگلان وبموت لشکری بساز کرد وسواره بسطام وفوج قندرسك را تجهیز داد . آنگاه به‌اتفاق شاهزاده جهانسوز میرزا سرتیپ فوج عرب وعجم ، از استراباد خیمه بیرون زد وتاارش **گلی‌داغی**[1] عنان نکشید ولشکر شادلو نیز ( از بجنورد ) رسیده از آنجا یك روز بعد از عید نوروز آهنگ راه کرد وپیاده‌گان را با احمال وانقال بجای گذاشت واز ابطان ( قهرمانان ) رجال‌سه‌هزارکس سوار گزیده ساخت وانفارکنان در **یك شبانروز سی وپنج فرسنگ** راه (کوهستانی) را درهم نوشت ( نوردید ) چاشتگاهی درمرابع قبیله آق‌محمد سردار و قبایلی‌که درجوار او بودند ، درآمد وناگاه تیغ دران جماعت نهاده ازخون مردان جنگ، زمین را لعل‌رنگ ساخت . آنگاه زنان وکودکان واموال وانقال ایشان را به‌نهب

---

← شرح‌ولی جعفرقلی‌خان شادلو درتهران، مامور سفارت خوارزم شدکه این مسافرت هفت ماه بطول کشید ؛ لکن چون پادشاه خوارزم درسال ۱۲۷۱ به‌سرخس حمله کرد درجنگ بین خراسانیان به‌فرماندهی سام‌خان ایلخانی زعفرانلو در قالی‌چه‌ی سرخس کشته شد و سپاهیانش تارومار گشتند وسر خوارزمشه را برای ناصرالدین‌شاه فرستادندکه شعرا از جمله خود رضاقلی‌خان هدایت مدایحی‌ها وقصیده‌ها در ذکر این فتح سرودند که ضمن‌الشعرا سروش نیز سرود :

افسر خوارزمشه که سود به‌کیوان  یا سرش آمد نذیر مبارك ایوان .

رضاقلی‌خان درسفارتنامه خوارزم اطلاعات ارزنده‌ای از اسرای ایرانی نواحی خیوه وبخارا میدهدکه هزاران نفر چگونه در زیر شکنجه و فقر وبدبختی وبیگاری و تیره‌روزی بسر می‌بردند . این اسرا معمولاً از نواحی مرزی خراسان ربوده شده بودند ؛ از بین راه شاهرود تهرانکه بزیارت مشهد می‌آمده‌اند دچار حمله ترکمانان شده و در بازارهای خوارزم به‌فروش رفته بودند و حکومت قاجار قادر به‌بازپس‌گرفتن این اسرا نبوده است .

۱ــ Goli Daghi ، از کوههای شمال غربی بجنورد .

وغارت برگرفته باز مراجعت کرد وچون هنگام بازگشت، لشکر از زحمت اباضار ( تاخت وتاز ) کوفته بودند وحمل غنایم وراندن گاو وگوسفند نیز صعب می‌نمود ، و اسیران‌که همه‌زنان واطفال وپیادگان بودند باسرعت طی‌مسافت نمیتوانستند، لشکریان نیز از بطن (کندروی) اسیر ناگزیر بودند، ازاین روی از بهرترکمانان که در اراضی انك‌خانه ونشیمن داشتند ، مجالی بدست شد وسه‌هزار مرد نبردآزموده براسبهای تیزتك برنشسته تاختن کردند وناگاه از پیش‌روی ایلخانی رزم درانداختند . ایلخانی حکم داد تا لشکر همه رده راست‌کرد واز چارسوی اسیران و غنایم پره بزد و رزم‌کنان قطع طریق نموده تا به‌دامن جبلی رسید وسیقناقی گرفت . آنگاه لشکر را همه گروه کرده واز فراز کوه مانند سیل بنیان‌کن سراشیب شد و درحمله نخستین ترکمانان را هزیمت داد و دوفرسنگ از دنبال بتاخت وبسیار کس‌را به‌خاك انداخت . پس بازشد وآن شب‌را درهمان سیقناق او تراق کرد تا لشکر لختی بیاسودند و صبحگاه راه برداشته تا **چندر**[1] ( Chender ) براندند وبا بنه وآغروق‌خویش پیوسته شدند واز آنجا به‌نرنجرد کوچ داد و روزی چند ببود ، دیگربار مکشوف افتادگـه حماعی لکه آخال از **عشق‌آباد وفزل‌رباط** ده هزارکس انجمن شده درچمن **فَرق** ( فوروق دره‌ای وسیع درشمال بجنورد بین ابزمان و قنلیش ) لشکرگاه کرده‌اند تا به‌کیفر این زبان به‌قریه **راز** که درسرحد مملکت است ترکتاز برند . ایلخانی از بی چاره دید بانی چند درطرق و شوارع بگماشت تا نظاره باشند ( دیدبانی‌کنند ) واز حرکت وسکون دشمن خبر بازدهند وخود روزی چند در ارض **مانه** بماند واز آنجا به **راز** آمده برج وباره قلعه راز را بسازکرد . ترکمانان چون این بدانستند از آهنگ خویش باز نشستند ، اما ایلخانی ازاین‌کار خاطر آسوده کرد تصمیم عزم دادکه مردم **نخور**[2] راکه در ده فرسنگی **انك** نشیمن دارند تنبیهی فرماید، چه ایشان درمیان دوکوه سکون گرفته‌اند که جزاز طریق شمال راه عبور برایشان بسته است وهزار سوار نامدار با جماعتی‌از پیادگان جنگی درآنجا خانه کرده‌اند و همواره ترکمانان تکه‌را درغارات حدود ایران

---

۱ـ درشمال شرقی گنبدکاووس که اکنون جزء خاك شوروی است و دژه جرگلان بسیار «ایزی‌قایه» بدان منتهی میشود .

۲ـ بیشتر ترکمانان نخور اکنون در دره‌ی جرگلان ایران سکونت دارند .

راهنما و دیدبانند - اینوقت چنان افتادکه میان اهل نخور اختلاف کلمه یا دید شد ، بعضی از اتفاق مرد مانك سرپرتاختند وایلخانی را بتصرف نخور دعوت کردند و جماعتی چون این بدانستند ترکمانان را برای دفع ایلخانی طلب نمودند ، چون راه یا انك نزدیك بود ، نخست دویست تن تفنگچی ترکمانان به‌نخور آمده درقلعه جای‌گرده وچندتن از داعیان ایلخانی را ماخوذ داشت و ازاین‌سوی ایلخانی بی‌خبر از ترکمانان با عددی قلیل برسر نخور آمد واز رسیدن ترکمانان آگهی یافت . اگر چه حساب رزم ایشان را نگرفته بود، هم عار داشت‌که مراجعت نماید . پس با همان گروه اندك اعداد کار کرد وسنگری سخت پرداخت و راه آمدشدن از قلعـه گیان ( قلعگیان ) مسدود داشت ویك شبانروز به‌گشادن تفنگ کار جنگ کرد ، مردم نخور چون خویش را محصور دیدندکس به‌انك فرستاده استمداد کردند و زمانی دراز برنیامدکه گروهی سواره و پیاده از انك برسید وبی‌توانی پیادگان به‌قلعه در رفتند و سواران برفراز تل وجبل صعود دادند وایلخانی را باگروه درمیان ان دوکوه به‌حصار گرفتند واز فراز کوه چون باران بهار گلوله ببارید‌ند واز میان قلعه پیادگان همدست شده بیرون تاختند وحمله درانداختند لشکریان از چنین گیرودار بیم‌ناکرده چون شیران جنگی به‌مبارزت درآمدند وبا تیغ وتفنگ وتیزه رزم دادند و مرد ومرکب به‌خاك وخـون سرشتند . یك شبانروز دیگر کار به‌مقاتلت رفت ، روز سیّم نیز لشکری انبوه از تکه برسید و راه آب برلشکـر ایلخانی ببست وتیران حرب را افروخته کرد . **بااینهمه ایلخانی دل دیگرگون نساخت** و مردم خودرا دوبهره کـرد . نیمی را ملازم خدمت **جهانسوز میرزا** ( شاهزاده قاجار ) نمود و **محمدخان چگنی** و **مرتضی‌قلی‌خان‌سرهنگ** و ( برادران خود ) **محمدرحیم‌خان ومحمد قلیخان وشیرمحمدخان ( شادلو )** را حکم داد تا هریك درسنگری جای کردند وخود نیم دیگر را با ( دیگر برادرش ) **سبحانقلی خان** برداشته راه برسواران بگرفت وجنگ پیوست وچندان طریق مصابرت[1] سپرد که ترکمانان هزیمت شدند واز دنبال ایشان چهارفرسنگ برفت وبسیارکس بکشت ، واز آنسوی جهانسوز میرزا بازار محاربت را با قلعه گیان‌گرم داشت ولشکر پیاده ایشان درنوشت ( درنوردید ) وبانصد سراسب واسیر بگرفت ، دراینوقت چون سرب

---

۱- مصابرت : پایداری و استقامت

وبارود سپاهیان اندك شد وفتح قلعه بی‌توپ باره‌کوب صعب می‌نمود ، جعفرقلی‌خان ایلخانی سودی دراقامت ندانست وطریق مراجعت گرفته تا استراباد کوچ برکوچ طی مسافت کرد و **صورت حال را معروض درگاه شاهنشاه داشت وشمشیری‌که قبضه آن با الماس مرصع بود تشریف یافت** واز پس آن در اراضی ترکمانان بلند آوازه گشت چنانکه **ده‌هزار خانوار گوگلان** (که) **درخیوق** (خیوه) **نشیمن داشتند با هزار خانوار اسیر قزلباش** (ایرانی) احمال واثقال خویش‌را حمل داده با زن وبچه طی‌طریق‌نمودند در قاری قلعه ساکن شدند وبناه از دولت ایران جستند .ایلخانی چون این بدانستند محمد رحیم‌خان ا برادر خود ا ویوزباشی قلیخان‌را به‌نزدیك ایشان‌فرستادکه آنجماعت را کوچ داده به‌کالپوش آورد ونشیمن فرماید تا مبادا از دشمنان زیانی بینند .

ایشان ... پانصدتن اسیران ایران را (که اکثرا کرد بودند )[1] آزاد کرده تسلیم محمدرحیم‌خان دادند ویکصد وچهل‌تن ا زبزرگان ایشان به‌نزدیك ایلخانی آمده اظهار اطاعت وانقیاد نمودند . »[2]

ترکمانان گوگلان را بعدا جعفرقلی‌خان درنواحی اینچه وامند وجرگلان اسکان دادکه هنوزهم درهمین نواحی هستند . ترکمانان گوگلان مهربان‌تر از ترکمانان یموت هستند واینها از زمان حکومت صفویه همواره طرفدار حکومت ایران بوده و در ارتش ایران صاحب پست ومقام بوده‌اندکه درجلدهای بعدی بیشتر دراین باره سخن گفته خواهد شد .

---

۱ـ درهمین سالهای شوم بسیاری از روستاهای مرزی کردهای خراسان نزار تاخت‌وتاز و شبیخونهای ترکمانان ویران شد و زنان وکودکان بسیاری به‌اسارت برده شدند و دربازارهای خیوه و بخارا به‌فروش رسیدند . « علی » پدر بزرگ نگارنده نیز دربکی ازاین تاخت‌وتازها اسیر شد ، لکن چندی بعدکه پسر عمویش ارازمحمد ا ارس‌محمد ا از محل اسارتش در ازبکستان اطلاع یافته بدانجا شبیخون زد و وی را آزاد ساخت وبه اوتار آورد .

۲ـ ناسخ‌التواریخ ص ۷۲۰

## اعلام آمادگی جعفرقلی‌خان برای جنگ با نیروهای انگلیس در جنوب ایران ، و نتایج فتح هرات

درجلد اول درمورد فتح هرات وسیله حسام‌السلطنه عموی ناصرالدینشاه و سام‌خان کرد زعفرانلو ایلخانی خراسان‌که فرماندهی سپاه ایران دراین جنگ را بعهده داشت بطور مفصل سخن بمیان آمده اما از آنجاکه مسأله هرات یك موضوع بین‌المللی بود وجعفرقلی‌خان شادلو نیز هنگام حکومت درگرگان اران متاثر بوده، لازم امد بار دیگر اشاره‌ای به‌فتح هرات وعواقب ناگوار آن بعمل آید .

هرات یکی‌از شهرهای مهم ایران بودکه مردم آن از رشادت و سلحشوری‌خاصی برخوردار بودند وهیچگاه زیربار زور نمیرفتند، ازاین‌رو دربیشتر موارد بسبب سوء مدیریت‌ورفتارحکّام ایرانی‌مردم‌این‌شهرسربه‌آشوب‌وشورش‌برمیداشتندودردسرهای بزرگی برای حکومت ایران فراهم میکردند .

بسبب دژ وباروهای مستحکم وموقعیت استراتژیکی نفوذ ناپذیر خود هیچگاه نیز ازسوی جهانگیرانی چون اسکندر مقدونی ویا نادرشاه افشار ونیز شاهان و شاهزادگان دیگر ایران همچون عباس‌میرزا نایب‌السلطنه و محمدشاه قاجار به‌زور شمشیر گشوده نشد .

استعمارگران روس وانگلیس دریکی دوقرن اخیر روی این شهر حساس ومردم عصیانگر واستقلال‌طلب و درعین حال ناآگاه این‌شهر سرمایه‌گذاری سیاسی کردند .

روسها ازسال‌ها پیش قصد تجاوز به‌سرزمینهای شمالی خراسان و دستیابی‌به

سرزمین هندوستان داشتند ، هندوستان و افغانستان هم پس از قتل نادرشاه افشار باربچه دست استعمارگران انگلیس شده بود. انگلیسی‌ها بویژه در قرن نوزدهم همچون زالو بمکیدن خون مردم هندوستان و به‌تاراج بردن منابع فرهنگی و اقتصادیشان مشغول بودند و ازاین‌رو هرگز حاضر نمیشدند پای روسها به‌آن نواحی گشایده‌شود. ازاین جهت نیز درجنگهای ایران و روس در آذربایجان کوشیدند با تضعیف سپاهیان ایران، امتیازات بیشتری درقراردادهای ننگین گلستان وترکمانچای به‌روسها بدهند وآنهارا از خود خشنودکنند. اما روسهاکه دراشغال این نواحی جری‌تر وحریص‌تر شده و دندان آروطمع آنها تیزتر گردیده بود ، متوجه مساله نواحی شمال شرقی ایران و هندوستان گردیدند .

دراین زمان بودکه پادشاه خوارزم به‌مرزهای شرقی ایران حمله کرد ، اما سام‌خان زعفرانلو که فرماندهی سپاهیان ایران دراین جنگ را بعهده داشت، نیروی خوارزم را درشمال سرخس درهم شکست وپادشاه خوارزم و سرداران نامی آنها در این جنگ به‌قتل رسیدند که سرشان نیز به‌دربار ناصرالدین‌شاه فرستاده شد .

رجال رژیم قاجار بجای اینکه ازاین فتح بزرگ بهره‌برداری بکنند، بدون توجه ازآن چشم‌پوشی نمودند . انگلیس‌ها ازاین فتح بزرگ بهمناک شدندکه مبادا سپاهیان ایران بسوی هندوستان عزیزشان بتازند، روسها هم دهنشان آب افتاد زیرا شاه خوارزم و سپاهیانش راکه می‌توانستند سد عظیمی درمقابل تجاوزات آنها باشند نابود شده یافتند و به‌پیاده‌کردن نقشه‌های تجاوزکرانه خود پرداختند . انگلیسی‌ها مساله هرات وافغانستان را پیش‌کشیدند تا به‌آنجا استقلال بدهندکه حتد فاصلی بین ایران وهندوستان‌باشدکه با فریفتن بعضی ازسران افغان دراین امر موفق شدند .

حسام‌السلطنه وسام‌خان تمام نیروهای خودرا برای بازپس‌گرفتن هرات و افغانستان بسیج کردند وجان ومال برسراین‌کار گذاشتند تا پس ازپنجسال شهرشکست ناپذیر هرات برائر پافشاری سام‌خان فتح شد و دران شهر باردیگر سکه بنام شاه ایران زده شد وپرچم ایران به‌اهتزاز درآمد .

انگلیسی‌هاکه باکشتن میرزا تقی‌خان امیرکبیر ، یکی دیگراز نوکران خویش بنام میرزا آقاخان نوری وطنفروش را به‌نخست‌وزیری ایران منصوب نموده بودند، از او خواستند که حق نان ونمک آنها را بشناسد وهرات وافغانستان را به‌انگلیس‌واگذارد.

میرزا آقاخان نوری برای جلب نظر و رضایت خاطر اربابان خود کوشش بسیار نمود که سام‌خان وحسام‌السلطنه را از هرات بیرون‌کند لکن آنها نه‌تنها ازهـرات بیرون نمیشدند بلکه پیشنهاد میکردندکه به‌آنها اجازه داده شود تا به‌یاری مردم هندوستان که این روزها علیه انگلیسی‌ها شوریده بودند، بروند وآن زالـوهای خونخوار را از هندوستان و درنتیجه ازکشورهای خاورمیانه خارج سازند .

شیل وزیر مختار انگلیس درایران‌که به‌این امر وقوف یافت سخت به‌تکاپو افتاد وعلیه سام‌خان دسیسه‌ها چید واتهامات خودسری به‌او و سلطنت طلبی به‌حسام ـ السلطنه زد وبا تهدید اولیای امور ایران چنین گفت : « **رفتار سام‌خان ایلخانی طوری است، مثل اینکه هرات داخل خاك ایران باشد .** »[1]

میرزا آقاخان نوری هم به‌حساب‌السلطنه نوشت : معلوم میشود شمارا خیال سلطنت وپادشاهی برسرافتاده . که به‌هرات مانده . جواب لطیفه دولت را اینطور داده‌اید (که هرات را تخلیه نمیکنید ) اگر خودرا جزء دولت ایران وخیرخواه پادشاه میدانید، **فورا هرات را تخلیه نموده به‌مشهد برگردید .**[2] »

**شیل** که احتجاج سام‌خان و حسام‌السلطنه را درعدم خروج از هرات مشاهده نمود، ناصرالدین‌شاه را تهدیدکردکه ازطریق جنوب نیروی دریائی پیاده خواهد کرد وآن سرزمین‌ها را به‌عوض هرات اشغال خواهد نمود .

حسام‌السلطنه به‌تهران نوشت که گول این تهدیدها را نخورید آنها با نیروی خود از برازجان به‌این‌طرف نمیتوانند بیایند چه از حوزه قدرت نیروی دریائی انگلیس خارج است وافزودکه ما پس‌از بیرون راندن انگلیسی‌ها از هندوستان عازم جنوب میشویم و دمار از روزگار این استعمارگران در می‌آوریم .

« **ایلخانی** (سام‌خان) **جان ومال وعیال را دراین راه گذاشت ... ایلخانی خالی از همه‌چیز، درست خدمت‌کرد وخوب از عهده خدمت خود برآمد . بخدا قسم، زحمتی که اوکشید دراین اردو درقوه احدی نبود و خدمتی هم‌که اوکرد هیچکس نکرد ....** »[3]

---

۱ـ امیرکبیر وایران ـ فریدون آدمیت ص ۸ـ۶۴۲

۲ـ رجال ایران ـ بامداد

۳ـ یکصد سند تاریخی ـ ابراهیم صفائی ص ۵۰

اما به‌بینیم در اردوی حسام‌السلطنه وسام‌خان چه نیرنگهائی علیه آنان درکار بوده و وزیر خراسان که جاسوس انگلیس‌ها بود چگونه برای سربه‌نیست‌کردن آنها اقدام میکرده است .

این خائن نمک‌بحرام میرزا محمد قوام‌الدوله جد قوام‌السلطنه و وثوق‌الدوله بود واین همان‌کسی است‌که چندی بعد پس‌از کشتن سام‌خان وعزل حسام‌الدلطنه از خراسان چهل وپنجهزار سپاهیان ایران را در واقعه مرو نابود کرد وخود ازآن مهلکه‌ای که آفریده بود بگریخت وجان سالم دربرد . مملکت ایران ازاین پدر وپسرانش که وظیفه‌ای جز خیانت و وطنفروشی نداشتند، بدبختی‌ها ولطمات شدیدی دیده‌است که درجلد سوم به‌قسمتی از آنها اشاره میشود .

بهرحال، همین قوام‌الدوله که وزیر خراسان بود به‌نفع انگلیسی‌ها کار میکرد و تلگرافات رمزی برای نابودی سام‌خان به‌تهران مخابره میکرد ومی‌کوشید با از میان برداشتن‌وی‌بزرگترین‌خدمت را به‌امپریالیست بریتانیا بنماید . وی دریکی‌از نامه‌های محرمانه به‌میرزا آقاخان نوری همپالکی خویش نوشته است : « روحی فداك ، از فقره مشهوری مستفسر شده بودید ... از حالات ایلخانی پرسیده بودید، ازاین شعر استنباط کنید، او به‌این اعتقاد است : پدرم روضه رضوان به‌دو گندم بفروخت ناخلف باشم اگر من به‌جوی نفروشم .[1]

به‌ذات پاك خدا ، به‌نمك شاهنشاه روحنا فداه ، **هرچه عرض کرده‌ام بدون خلافست**[2] . اگر این ملاحظه راکه فرمودیدکه **حکم‌احضار او** ( سام‌خان ) را فرستادند پیشتر ازاین شده بود کار ( مساله هرات ) حالا گذشته بود قطعا و مسلما حال هم که رسید به‌آن ملاحظه‌که درعریضه عرض شده ندادم . منتظر جواب ورود محمدعلی‌بیگ هستم ... این شخص ( سام‌خان ) هرقدر کار قریب به‌اتمام میشود **بیشتر سعی در خرابی میکند** . هرگاه موافقت شاهزاده با او نبود هیچ تردید نمیکردم به‌این نتیجه

---

۱ـ منظور اینست‌که چون رضاقلی‌خان زعفرانلو پدر سام‌خان درجنگ قوچان با نایب‌السلطنه جنگید سام‌خان هم‌که پسر اوست مملکت را به‌یك‌جو میفروشد اگرچه او به‌دودانه گندم فروخت !!

۲ـ اشاره به‌نامه‌ها و دسیسه‌های قبلی است

لابد ماندم چاره نداشتم . »[1]

از نامه‌های دبیرالملك به‌فرخ‌خان امین‌الدوله (خائن) پیداست‌که اختلاف شدیدی بین سام‌خان و حسام‌السلطنه با توام‌الدوله وجود داشته واینها بهیچوجه درامورجنگی هرات با وی مشورت نمیکرده‌اند، زیرا دریافته بودندکه وی از عمال انگلیس است بهمین‌جهت او نیز می‌کوشید برچسب نمك بحرامی و وطنفروشی به‌سام‌خان بزند و اورا از سرراه خویش بردارد .

سرانجام میرزا آقاخان نوری‌صدراعظم نامه تهدیدآمیزی به‌حسام‌السلطنه‌نوشته و دستور میدهدکه بیدرنگ هرات را تخلیه کرده بسوی سرخس عقب‌نشینی کند و می‌افزایدکه هیچ‌نیازی به‌اصرارو‌ماندن‌شما درهرات‌نیست، هرات‌به‌ماچه ربطی‌دارد ؟ مال افغانهاست ، خودشان میدانند باآن ، **« این حکم آخراست دیگر بعداز این به‌کار هرات نباید مداخله کنید** [2] »

میرزا آقاخان ، فرخ‌خان کاشی امین‌الدوله عاقدقرارداد ننگین پاریس را ماموریت دادکه درکنفرانس پاریس بـرای جلب رضایت انگلیس بکوشد و درنامه‌ای خطاب او نوشت :

**« محض دوستی دولت انگلیس قشون از هرات برگردد .[3] »**

درهر صورت شما درباب هرات محبوس (مقید) نیستید ، مقصود دولت ایران بشما معلوم بوده، راضی نشوید توپ مخاصمه از طرفین خالی شود ...

ایلچی کبیر انگلیس جواب تکلیف آخری دولت خودش را ... ازشما به‌اصرار مطالبه خواهد کرد، جواب آن یك کلمه است‌که دولت ایـران ازهرات گـرفته شده می‌گذرد وبنابه خواهش انگلیس به‌افغان وامیگذارد، دفع شر افغان را ازما کی میکند ؟ فردا هراتی قاشقات را می‌چاپد، چنانکـه چاپید ، قند هاری سیستان وبلوچستان و کرمان را خواهد چاپید .

---

۱ـ مجموعه اسناد و مدارك فرخ‌خان امین‌الدوله ص ۲۰۲

۲ـ مدرك فوق ـ ج ۲ ص ۱۳۸

۳ـ همان مدرك ج ۱ ص ۱۳۵ـ۱۳۱

خسارات مارا که میدهد ۲ دوکرور (تومان) خسارت عهده شاه مرحوم ( محمد شاه قاجار ) را دادیم ، دوسه کرور حالا خرج کرده‌ایم ، برفرض از خسارت بگذریم راه اطمینان ما چه خواهد بود[1] » ! (که افغانها به‌ما حمله نکنند .!!! )

« به‌سفرای کشورهای فرانسه، روسیه، عثمانی و دیگران دراسلامبول بگوئید ، « بهمه بگوئید وبفهمانیدکه دولت ایران قصد خصومت با دولت انگلیس نداشته و ندارد، حتی هرات گرفته شده راهم تخلیه میکند . [2]

وبدین‌ترتیب انگلیس‌ها وسیله عمالشان درایران گربه میرقصاندند و فیلم در می‌آوردند وبرای توجیه گفتار وکردار نوکرانشان درجنوب ایران نیرو پیاده میکردند وشاه احمق و دهن‌بین قاجار را تهدید به‌اشغال نواحی جنوبی ایران و سیستان و بلوچستان وکرمان میکردند .

جعفرقلی‌خان کرد شادلو حاکم استرابادکه چنین دید واز اخبار تجاوزات انگلیس‌ها درجنوب بوژه در بوشهر ونگستان و دشتستان آگاهی یافت از ترکمنان شمال ایران واز کردهای شادلو نیروئی عظیم و مجهز ترتیب داد وبه ناصرالدین‌شاه پیشنهاد کردکه اجازه دهد تا به‌یاری مردم جنوب رفته بوژه‌ی استعمار انگلیس را به‌خاك مالد .

میرزا آقاخان نوری که هنوز شر سام‌خان زعفرانلو را از سرخود وارپایانش دورنکرده بود، یکدفعه با تصمیم جعفرقلی‌خان کرد شادلو مواجه گردید وسخت سراسیمه وآشفته شد وخطاب به‌فرخ‌خان امین‌الملك‌که این زمان برای عقد معاهده پاریس و واگذاری هرات ونواحی شرقی ایران به‌انگلیس درپاریس بود، نوشت :

**« جعفر قلی‌خان ایلخانی بچنوردی نیز به‌اصرار تمام استدعا کرده است که** احضار به‌رکاب مبارك شود وبه‌خدمت سمت کرمان (و بندرعباس) مامور و روانه شود، دوهزار سوار داوطلب از یموت وگوگلان گرفته با پانصد نفر تفنگچی استرابادی‌همین روزها وارد رکاب مبارك خواهد شدکه به‌کرمان برود ... [3]»

ونیز درنامه دیگری به‌امین‌الملك نوشته : « ایلخانی ابوالملوك به‌کرمان رفت و میرود **با پنجهزار ترکمان‌که جعفرقلی‌خان ایلخانی آورد .[4]»**

---

۱-۲-۳-۴- مجموعه اسناد و مدارك فرخ‌خان امین‌الدوله صفحات ۱۲٤ و۱۳۵ و۲۳۹ و۲۵۸ جلد اول

اما باید دید در این زمان که هموطنان عزیزمان در جنوب ایران در بوشهر و تنگستان و دشتستان قد مردانگی برافراشته و علیه استعمار انگلیس می‌جنگیدند و در خون لاله‌گون خویش می‌غلطیدند و **باقرخان[1]ها واحمدخان‌ها و رئیس علی دلواری‌ها** را قربانی راه استقلال وطن میکردند و کردان خراسان با برادران ترکمن خود دست اتحاد داده قصد داشتند با ایثار جان و مال به‌هم‌میهنانشان یاری نموده پوزه‌ی استعمار را درهم شکنند ، شاهنشاه بی‌کفایت ایران ناصرالدینشاه عیاش و صدراعظم وطنفروش و دولتمردان فاسدشان چگونه می‌اندیشیدند .

مؤلف ناسخ‌التواریخ می‌گوید : « آن‌هنگام که میان دولت ایران وانگلیس کار به‌مقاتلت رفت چنانکه مرقوم می‌افتد، شش هزار تن سوار ترکمان و یموت نزد ایلخانی ( جعفرقلی‌خان شادلو ) آمده وخواستار شدندکه از کارداران دولت اجازت یافته **به‌مبارزت لشکر انگلیس‌طریق بندر بوشهر سپرند وایلخانی صورت حال را عریضه‌کرده** به‌حضرت دارالخلافه فرستاد ، شاهنشاه تاجدار فرمودکه **مارا در مبارزت باانگلیس لشکر دولتی کافی تواند بود واجب نباشدکه مردم ترکمان باکمات ممالک ایران‌را که درجریده لشکر بشمار نشده طلب‌کنیم** (!!) وبه‌تعب افکنیم ، نیکو آنست‌که ترکمانان درمرابع خویش به‌آسایش وآرامش روزبرند تا اگر حاجت افتد ایشان را حاضرکنیم ، جناب اشرف صدراعظم (نوری خائن) معروض داشت‌که **هیچیک از سلاطین ایران را این ترکمانان فرمان پذیره نبوده‌اند، چندانکه نادر پادشاه افشار** به‌آن دست نیافت‌که برگروهی ازاین جماعت غلبه کند محمدحسن‌شاه (جدّ) قاجار را ماخوذ دارد وامروز

---

۱ـ درجنگهای حماسی شیرمردان جنوب علیه استعمارگران بریتانیای کبیر بسیاری از فرزندان وطن بخاطر دفاع از حریم واستقلال ایران عزیز به‌خاک وخون خفتند که مشهورترین آنها سه‌نفر فوق‌الذکر هستند. باقرخان و فرزندش احمدخان هردو دراین جنگهای نابرابر به‌شهادت رسیدند هنوزهم مردم جنوب این اشعار راکه درسوگ احمدخان سروده‌اند برای تسکین آلام خود زمزمه می‌کنند که :

خبر آمد که تنگستان بهاره — زمین از خون احمد لاله زاره

بزید با مادر پیرش بگوئید — که احمد یک تن و دشمن هزاره

مردم عزیز میهن ما هنوز خاطراتی از سریال خوب دلیران تنگستان که‌بارها ازتلویزیون نمایش‌داده‌شده به‌یاد دارند ـ درود برتمام جانبازان راه ایران باد .

به‌نیروی بخت و فضل خداوند ترکمان دشت و ترکمان حدود ایران تقدیم ضراعت کنند وطریق اطاعت سپرند.[1] اگر امروز پادشاه بکباره ایشان را از تقبیل (رکاب بوسی) حضرت دفع دهد موجب اندوه وضجرت آید، بهتر آنست که شناختگان ایشان را رخصت قربت درگاه‌رود، تا به‌الطاف شاهانه شادمانه باشند. پس‌به‌صوابدید صدراعظم **فرمان رفت تا ایلخانی دوهزار تن از ترکمانان را گزیده ساخته‌با بزرگان استراباد راه** دارالخلافه پیش داشت و روز یازدهم شهررجب‌که شهر طهران درمی‌آمد، برحسب فرمان، محسن میرزای امیرآخور وجهانسوز میرزا و میرزا زین‌العابدین ملك‌الکتاب با جماعتی از غلامان رکابی اورا پذیره شدند وبعداز ورود از خدمت جناب اشرف صدراعظم ارتقبیل آستان‌ملك‌الملوك عجم برخوردار شدند. وچون میان دولت ایران وانگلیس خاتمت امر به‌مسالمت افتاد،[2] کارداران دولت ترکمانان را به‌خلاع گرانبها وکرایم بذل وعطا نواخت ونوازش فرموده رخصت مراجعت دادند وپس‌از اباطی چند ایلخانی نیز اجازت یافته درعشرآخر ذی‌حجّه طریق استراباد برگرفت تاآن مملکت‌را به‌نظام کند ومثال دیوانی را ارتفاع دهد.»

خوب، ملاحظه فرمودیدکه شاه فاسد قاجار برای باقی‌ماندن در اریکه سلطنت که جلب رضایت انگلیس یکی‌از شرایط این‌کار بود، دست به‌چگونه اعمال کودکانه‌ای زده نیروی مجهز وآماده ایلیاتی راکه میتوانست پوزه دشمن را درجنوب به‌خاك مالد از حرکت به‌آنجا باز میدارد. علاوه بر جعفرقلی‌خان ایلخانی، علما و روحانیون ودیگر

---

۱ـ اطاعت ترکمانان تنها براثر کفایت و شایستگی ایلخانی کرد شاه‌لو بوجود آمده بود، نه بخت بلند پادشاه.

۲ـ مسالمت بین دو دولت ایران‌وانگلیس‌که یکی زبون ودیگری قلدر و سلطه‌گر وجهانخوار معلوم بود که چگونه آش دهن پرکنی بودکه سرانجام به‌قرارداد ننگین ۱۲۷۲ پاریس انجامیدکه بموجب آن نه‌تنها خون‌های ریخته شده‌ی فرزندان ایران به‌هدر رفت، بلکه هرات و قسمت مهمی‌از خاك بلوچستان نیز از ایران جدا شد وسلطه امپریالیست والاوقت انگلیس برسرتاسر جنوب وشرق ایران و بلکه تمام ایران گسترش یافت وسام‌خان زعفرانلو بنسرافکندگی مجبور به‌تخلیه هرات و عقب‌نشینی بسوی مشهد گردید وهرات و افغانستان برای همیشه از پیکر ایران جدا شد.

طبقات مردم پایتخت نیز اعلام آمادگی وجهاد نمودند ، لکن شاه ازحرکت آنها نیز جلوگیری نموده برای جلب رضایت انگلیس جهت حفظ جقه شاهنشاهی خویش، مانع عزیمت مردم سلحشور ایران به‌جبهه جنوب گردید وبدین‌ترتیب نیروی استعمارگر و متجاوز انگلیس باخیال راحت به‌قلع وقمع وکشتار زنان ومردان وکودکان هم‌میهن بی‌گناه ما پرداخت وخاك ایران را از خون جوانان وطن باآتش سلاحهای سنگین ومدرن خود ، لاله‌گون ساخت .

باردیگر درسال ۱۲۷۳ خراسان هم ازطریق سرخس وهم ازشمال غربی بچنورد مورد تاخت وتاز ترکمانان قرارگرفت‌که در هر دومنطقه نیز وسیله کردها بشدت سرکوب شد .

دراین‌سال: «**آقامحمد سردارترکمان** باچهارهزار سوار به‌آهنگ برنجرد تاختن کرد و **سبحانقلی‌خان** برادر جعفرقلی‌خان ایلخانی این بدانست وبا سواران خود وصد تن شمخالچی به‌مدافعه بیرون شد و راه برترکمانان بست وجنگ بپیوست . بعدار کشش وکوشش فراوان آقامحمد ومردمش شکسته شدند وطریق هزیمت پیش دادند، سبحانقلی‌خان صد وپنجاه نیزه سر وصدتن اسیر به‌غنیمت آورد وچون جعفرقلی‌خان ایلخانی چنانکه بدان اشارت شد از حضرت دارالخلافه رخصت مراجعت به‌استراباد یافت چون برق وباد بدانجانب شتافت وازگرد راه قبیله **جعفربای ترکمان راکه مصدر شرارت وشراست بودند** به‌مورد کیفر باز، داشت وبافوج لشکر وسواریکه حاضر بود سی‌فرسنگ مسافت را به‌ایلغار برفت ومفاجئاً بمیان قبیله جعفربای درآمده دست قتل وغارت از آستین برآورده دویست تن از مردم ترکمان را با تیغ بگذرانید و ششصدتن اسیرگرفت ومراجعت به‌استراباد کرده اسیران را درحبس‌خانه الداخت[1]. ازپس آن بزرگان ترکمان هرجا اسیری گرفته‌اند یا مالی به‌غارت برده‌اند ، به‌تفاریق به‌استراباد می‌آورند وتسلیم میدهند ، باشدکه اسیران خودرا رها کنند . »[2]

---

۱ـ مؤلف مرآت‌البلدان در ص۲۱۵ـ۲۱۴ آورده است‌که : « جعفرقلی‌خان ایلخانی بگلربیگی استراباد در تنبیه اشرار ترکمانیه واوبه جعفربای ترکمان مساعی جمیله نموده به‌یك قبضه شمشیر مکلّل به‌الماس سرافراز شد . »

۲ـ ناسخ‌التواریخ ص ۷۷۶

جعفرقلی‌خان کرد شادلو با لقب سهام‌الدوله چندسال‌با قدرت تمام درناآرامترین منطقه ایران حکومت کرد وبا تشبیه ترکمانان شورشگر امنیت را به‌استراباد (گرگان) و نواحی گنبدکاووس وجاجرم و نردین وشاهرود وبسطام باز گرداند وامنیت راه تهران مشهد از طریق شاهرود ، سبزوار را برقرار ساخت واز تاخت وتاز تراکمه درفتل و اسارت و چپاول مردم این منطقه جلوگیری نمود .

آقای بامداد آورده است‌که : جعفرقلی‌خان شادلو تاسال ۱۲۷٤ با قدرت تمام دراستراباد حکومت کرد .

نیز صنیع‌الدوله دروقایع سال ۱۲۷۵ قمری آورده است‌که : « جمعی‌از تراکمه به‌عزم تاخت وتاز نواحی بجنورد آمده بودند ، کسان جعفرقلی‌خان ایلخانی حکمران استراباد سرراه برآنها گرفته جنگ شدیدی نموده یکصد نفراز آنها را کشته وباقی را منهزم ومتفرق نمودند . »[1]

و نیز در وقایع همین سال می‌نویسد : « دو دسته سواره ترکمانیه تکه وقاری قامه‌که یکدسته آنها ششصد نفر بوده به‌تاخت بعضی نواحی خراسان آمده محمد رحیم‌خان [ برادر جعفرقلی‌خان ] آنها را مخذول ومتفرق نموده »[2] .

جعفر قلی‌خان کرد شادلو ایلخانی بجنورد ملقب به‌سهام‌الدوله تا سال ۱۲۷۵ در حکومت استراباد بوده است ، لکن باتمام کوششی‌که نگارنده بعمل آورد موفق به‌پیدا کردن‌تاریخ‌فوت‌این‌سردار دلیر گردنشد. باتوجه‌به‌اینکه‌صنیع‌الدوله‌درسال۱۲۷۸ به‌حاکم بودن حیدرقلی‌خان‌شادلودربجنورد اشاره میکند ، فوت جعفرقلی‌خان باید بین سالهای ۱۲۷٦ و ۱۲۷۸ قمری بوده باشدکه درتهران روی داد وجنازه‌را برطبق وصیت آن مرحوم بسبب علاقه و ارادت خاصی‌که به‌شاه اولیاء وسرور متقیان حضرت علی‌بن ابیطالب داشت به‌نجف‌اشرف منتقل گردید و درکنار بارگاه ملکوتی آنحضرت به‌خاک سپرده شد .

---

۱ـ۲ـ مرآت‌البلدان ـ صنیع‌الدوله ص ۲۱٤ـ۲۱۵ـ۲۲۰ـ۲٤۰

## خدمات امیرتومان وسردار کل خراسان حیدرقلی‌خان کرد شادلو سهام‌الدوله

حیدر قلی‌خان شادلو حاکم بجنورد وجاجرم ونردین وگرگان از بزرگترین امرای عهد ناصری و برادر جعفرقلی‌خان سهام‌الدوله و فرزند نجفعلی‌خان ایلخانی شادلو است . قسمتی از شرح حال و رشادت و تهورش، درجنگهای سالار وحسام‌السلطنه ونیز درسرکوبی تراکمه خوارزم ، درجلد اول بیان شد . وهم او بودکه درسال ۱۲۷۱ به‌حکومت مشکین‌شهر آذربایجان منصوب گشت . حیدرقلی‌خان مرد نیکوکاری بودکه بقول مؤلف مطلع‌الشمس درمشهد نیز حمامی برای استفاده عموم ساخت همچنانکه سام‌خان وحاجی رستم کرد ودیگران ساختند .

آقای بامداد درتاریخ رجال ایران آورده است‌که حیدرقلی‌خان « درمدت حکمرانی‌خویش‌ازعهده‌جلوگیری‌تاخت‌وتاز ترکمانها بخوبی برمی‌آمد وپس‌از فوتش در سال ۱۲۸۸ قمری **یارمحمدخان پسر یزدانقلی‌خان** ملقب به‌سهام‌الدوله شده ، جانشین عم خویش گردید . »[۱]

صنیع‌الدوله در وقایع سال ۱۲۷۸ قمری نوشته است : « بعضی تراکمه‌که در نواحی خراسان شرارت میکردند ، نواب والاحسام‌السلطنه حکمران خراسان، حیدر قلی‌خان ایلخانی شادلورا با سواره‌ی حاضر درمشهد وقوچانی و بجنوردی و دره جزی مأمور نموده ، تراکمه را تنبیه کرده‌اند . »[۲]

همچنین می‌گوید : درسال ۱۲۷۹ حیدرقلی‌خان حاکم بجنورد نیز طوایف دیگر تراکمه راکه مصدر شرارت بودند تادیب ومنقادکرده و به‌یك قطعه نشان تمثال‌همایون مکلل به‌الماس سرافراز آمد .[۳]

درسال ۱۲۸۱ که نواحی استراباد وگرگان دچار آشوب وتاخت‌وتاز گردید ، ناصرالدینشاه حیدرقلی‌خان را به‌حکومت استراباد منصوب نمود وحکومت بجنورد را

---

۱ـ تاریخ رجال ایران ـ مهدی بامداد ـ ج ۵ ص ۹۰

۲ـ مرآت‌البلدان ج ۲ ص ۲۷۹

۳ـ مرآت‌البلدان ج ۲ ص ۱۱ مربوط به‌زمانی است که حسام‌السلطنه به‌حکومت خراسان منصوب شد و سپهسالار عازم سرکوبی ترکمنها گردید وامیرحسین‌خان نیز به‌او پیوست و حسینقلی‌خان زعفرانلو برقوچان دست یافت .

نیز به‌عهده **امیرحسین‌خان شجاع‌الرولة** حاکم قوچان گذاشت وسهام‌الدوله « باسواره وجمعیت بجنورد و خراسانی حسب‌الامر به‌اردوی استراباد وگرگان آمده بود، امیر حسین‌خان ایلخانی را باچند عراده توپ و جمعیتی شایسته مقرر فرمودند به‌نواحی بجنورد رفته به‌حراست آن سامان مشغول باشد . »[1]

وسپس می‌افزاید : « جناب سپهسالار وسردارانی‌که باایشان همراهند چنانکه ذکر شد متوجه نظم صفحات گرگان وتنبیه طوایف تراکمه **یموت وگوکلان** که دم از خودسری میزنند می‌باشند، این اوقات حیدرقلی‌خان‌سهام‌الدوله ایلخانی‌وسلیمانخان[2] افشار سرتیپ اول ومصطفی قلی‌خان قراگوزلو سرتیپ اول وحبیب‌الله‌خان تنکابنی ( ساعدالدوله ) سرتیپ اول‌و صفرعلی‌خان سرتیپ شاهسون ایتالو را از اردوی‌بزرگ خود جناب سپهسالار مامور تدمیر بعضی‌طوایف نموده درسنگرغانی‌که بسیار جای سختی است فتح نمایان کرده‌اند وطایفه‌غانی را تنبیه کامل نموده ... »[3]

ظل‌السلطان فرزند مقتدر وسفاك ناصرالدین‌شاه نیزکه در ۱۲ سالگی درسال ۱۲۷۷ به‌حکومت مازندران منصوب‌شده، از حیدرقلی‌خان و سواران کرد شادلو واسب کرندی‌که حیدرقلی‌خان اهداء کرده بود به‌تمجید یادکرده می‌گوید :

« حیدرقلی‌خان بوجنوردی حاکم بوجنورد وئیل شادلو بود با هزار سوار در استراباد به‌اردوی ما آمد آن چیزی‌که دراین سن من میخواستم وطالب بودم وحقیقت شیرین‌ترین‌سه‌چیز عالم درپیش من بود، حتی شیرین ازمن ولیلی عرب‌که من مجنون او بودم اسب خوب وتفنگ خوب وشکار هرروز برای من موجود بود مرحوم نظامی خوب می‌گوید : جوانی وشاهی وبخت بلند چرا شاد نبود دل ارجمند

من باید اینجا بگویم پسر شاهی وجوانی ومسؤول نبودن درمطالب خیلی مقام خوش است . اسبی‌که طوایف ترکمان و رؤسای تراکمه بخصوص حیدرقلی‌خان ئیل بیگی بجنورد برای من آورد بقریب پنجاه اسب خوب درمراجعت از گرگان داشتم که کمترکسی در دنیا چنین اسبهائی داشت میخواهم بگویم دراسطبل هیچ پادشاهی نبود میخواهم بگویم لذتیکه من از عمرم دراین گرگان بردم درتمام عمر نبردم و ندیدم ... »

ظل‌السلطان سپس برای بازدید نواحی ترکمن‌نشین تصمیم می‌گیرد واز تجربیات

---

۲ـ سلیمان‌خان افشارکه بعداً ملقب به‌صاحب اختیار شد وبرای تعیین حدود مرزی به‌کلات و درگز و قوچان آمد .

۱ـ۳ـ مرآت‌البلدان ج ۳ ص ۲۲ـ۲۱

حیدرقلی‌خان شادلو درمورد برگزاری محل اردو استفاده کرده می‌گوید : « بصلاح‌دید ایل خانی بوجنوردی‌که بسیار صلاح‌دید درستی کرده بودند این اردو را در قندرسك وگنبد قابوس جناب بهاءالملك متوقف و حکم سکونت داد ... »

انگاه بهمراه‌حیدرقلی‌خان ایلخانی بمیان‌طوایف جعفربای وگوگلان وتموت‌میرود وبقول خودش اظهار قدرت وقوت قلب می‌نماید ومی‌گوید سواران بسیاری از تراکمه سف کشیده بودند که تا چشم کار میکرد سواره‌ی ترکمن بود « نوکرهای من اغراق می‌گفتند ازایل‌خانی (حیدرقلی‌خان) وجناب بهاءالملك‌که سؤال کردم گفتند باید پانزده هزار سوار باشد . »

دراینجا باید گفت بجای اینکه ظل‌السلطان قدرت خودرا بهرخ ترکمانان بکشد ، ترکمانان دربرابر او قدرت‌نمائی نموده‌اند . درسال ۱۲۷۹که ظل‌السلطان به‌حکومت فارس میرود و بزرگان و خوانین قشقائی درسمیرم با سه‌هزار نفر سواران آراسته به‌استقبالش می‌آیند می‌گوید : « سوارهای قشقائی درپیش نوکرها ( همراهان ) خیلی جلوه کرده بودند بخصوص نزد لله‌ووزیرم ، اما پیش من‌که درگرگان سوارهای تموت وگوگلان و ( حیدرقلی‌خان ) **ایلخانی سهام‌الدوله را که روز ورود به‌گرگان دیده بودم** که همه اقلاً پنج برابر این سوارها بودند چندان جلوه نکرد به‌خود ( محمد قلی‌خان قشقائی ) ایلخانی هم گفتم تصدیق کرد بزبان ترکی‌که درمیان ترکها یکنوع شوخی هم هست عرض‌کرد ( بودورکه واردور ) یعنی همین است که هست ... »

ظل‌السلطان می‌گوید چون ایلخانی قشقائی‌که نمونه‌های خوبی از اسب داشت ازما تقاضای یك اسب خوب‌کرده ومن سه‌اسب « ترکمانی خوب بخصوص اسب‌کرندی که حیدرقلی‌خان سهاءالدوله ایلخانی بجنوردی به‌من پیشکش کرده بود دراین منزل (سمیرم) بایراق طلائی که کار خراسان بود به‌ایلخانی ( قشقائی ) دادم و ترکمانان این قسم یراقها راکه مخصوص‌بزرگان خراسان وتراکمه است میسازندالاقیش می‌گویند... الاقیش یعنی چرم دورنگ یعنی چرمی‌که طلا گرفته باشند ...

اسبی‌که ایلخانی شادلو به‌مادر گرگان داده بود مادر سمیرم به‌ایلخانی قشقائی دادیم . »[1]

---

۱ـ تاریخ سرگذشت مسعودی ( ظل‌السلطان ) ص ۱۰۰ـ۹۵ـ۲۷ـ۲۶

حیدرقلی‌خان سهام‌الدوله ایلخانی بجنورد

## ورود ناصرالدینشاه به‌بجنورد و صدور فرمان سرکوبی ترکمانان به‌حیدرقلی‌خان

اگرچه حیدرقلی‌خان سهام‌الدوله توانسته بود تا حدودی طمیان وسرکشی ترکمانان شمال شرقی استراباد را فرونشاند وآنها را مطیع ومنقاد ساخته، حتی بزرگان آنهارا درسفر خراسان به‌استقبال ناصرالدینشاه بکشاند ، امّا ناصرالدینشاه دراین سفر حسابی جداگانه برای ترکمانان بازکرده بود، زیرا ترکمن‌ها چندین از شاهزادگان وشاهزاده خانم‌های قاجار را ربوده وبه‌اسارت برده بودند .

درسال ۱۲۸٤ قمری‌که ناصرالدینشاه عازم خراسان بود روز هیزدهم محرم در کنار روستای «**ارمیا**» ازتوابع **بسطام** حیدرقلی‌خان سران ترکمن را به‌استقبال شاه می‌کشاند درحالیکه شاه با احتیاط کامل عبور میکرده‌که مبادا دچار حمله ترکمانان‌شده به‌اسارت درآید . درچنین حالتی است‌که مؤلف سفرنامه ناصرالدینشاه به‌خراسان می‌گوید : «**امروز پنجاه نفر از خوانین و ریش‌سفیدان طایفه‌گوگلان بتوسط‌سهام‌الدوله** به‌عتبه‌بوسی استان مبارک اعلی و زیارت جمال آفتاب مثال معلی مشرف‌گردیدند.»[1]

در وقایع روز نوزدهم محرم می‌نویسد[2]: « **امین‌الملك** و **سهام‌الدوله** خوانین شادلو و ریش‌سفیدان گوگلان را بجهت استرخاص از خاکپای مبارك بحضور معدلت دستور آورده به‌عواطف شاهنشاهی مستظهر وامیدوار شده برادران و برادرزادگان

---

۱ ـ ۲ ـ سفرنامه ناصرالدینشاه به‌خراسان سال ۱۲۸٤ به‌قلم علی‌نقی‌ابن اسماعیل حکیم‌الممالك ، ص ۱۰۰ـ۹۹ و مرآت‌البلدان ج ۳ ص ۷۳ .

ایلخانی چون سبحانقلی‌خان وشیرمحمدخان وغیره به‌اعطای شال ترمه کشمیری و سرگردگان **شادلو** | با تشدید لام | به‌مرحمت شال ترمهٔ کرمانی مفتخر ومباهی گشتند. وهمچنین خوانین ترکمان ده نفرار رؤسای ایشان چون **صفرعلی‌خان ارگلای** وابدندی خان وآق‌محمدخان وغیره مستوجب عنایت شالهای کرمانی وبقیه‌مشمول عنایت انعام نقدی شدند ودعای وجود مبارک گفته به‌مقر خویش عود دادند ... »

ناصرالدین‌شاه‌که ازطریق نیشابور و سبزوارعازم مشهد بود دربازگشت‌ازطریق قوچان عازم‌بجنورد گردید وروزچهارم‌ربیع‌الثانی ۱۲۸٤ در روستای **نوده** شیروان با استقبال‌سهام‌الدوله‌روبروشد[1]. «یك‌فرسنگ به‌نوده مانده **حیدرقلی‌خان سهام‌الدوله ایلخانی حاکم بجنورد و چاجرم وجوین و هزاره با هزار سوار شادلوکه درنهایت رشادت بودند** به‌تقبیل رکاب اعلی مفتخر گردیده مورد تفقدات شاهانه شدند. دراین روز وقت عصر، سهام‌الدوله را طلبیدند واز **مکنونات ضمیرمنیر** که‌مبنی برتدمیرطاغیان‌طایفه‌گوگلان وبعوث‌بود او راآگاهی‌دادند ومقرر شدکه قصدملوکانه را مخفی دارد و درتهیه این امرساعی باشد ... روز پنجم

حیدرقلی‌خان شادلو

ربیع‌الثانی بلده بجنورد به‌مقدم مبارك مزین آمد ... روز ششم وهفتم ربیع‌الثانی در بجنورد اقامت فرمودند وسهام‌الدوله را **رایس قشونی** که باید به‌تدمیر تراکمه طاغیه بعوث‌وگوگلان روانه شوند، نموده وصاحب‌منصبان ذیل را مقرر داشتندکه دراین خدمت از سوابدید سهام‌الدوله واوامر او نگذرند »[2]

« بالاخره چون موکب مسعود ازکنلی‌کـه در دوفرسنگی بجنورد واقع است گذشتند، سرایرده‌ی نهارخوری سرکار مهدعلیا | مادرشاه |نمودارگشت ... چهارساعت

---

۱ـ استقبال مردم شیروان از ناصرالدینشاه و مذاکرات شاه با حیدرقلی‌خان و امیرحسین‌خان در جلد اول این‌کتاب ص ٤۰۲ مذکور شد.

۲ـ مرآت‌البلدان ج ۳ ص ۸۵ نام سواران درجای خود مذکور میشود

به‌طروب مانده موکب منصور نزهت افضای جلگه بجنورد شده **تمام صحرا و دشت از سواران و پیادگان** | شادللو | **برگشت** واز صدای شیپور و نقاره‌خانه و شهیق اسپان وغلغله سواران شورشی عظیم دران بیابان پدیدار شد . درنیم فرسنگی شهر قریب به‌باغ ایلخانی که محل نزول موکب همایون بود، اهالی بلد بزرگ و کوچك صف بسته به‌زیارت مبارك مشرف گشتند وبه‌آواز بلند دعای وجود همایون گفتند وسرکار شاهنشاهی اظهار مرحمت وعنایت‌به‌علما واعاظم شهر فرموده درباغ مزبور شرف‌ورود ارزانی داشتند . **ایلخانی نثار مقدم همایون را پیشکشهای لایق گذرانیده مقبول طبع ملوکانه گشت و** | درمقابل ایلخانی نیز | **از اعطای یك راس اسب عربی ممتاز از اسپان خاصه سواری همایون با یراق تیپ طلا قرین افتخار و اعزاز آمد ...**

دوساعت ونیم از شب‌گذشته آقاعلی وعکاسباشی و میرزاعلی‌خان ـ این بنده را امر و فرمایش شدکه عکس سهام‌الدوله وپسرش | نجفعلی‌خان معروف به‌خان باباخان |[1] وشهر بجنورد را برداشته به‌نظر مبارك برسانم[2] ...

باغ ایلخانی‌که درنیم فرسنگی شهر بجنورد وبه‌تشریف ورود موکب همایون مزین بوده باغی است آراسته، مشتمل براندرونی وبیرونی، درباغ بیرونی حوضخانه‌ای بنا گردیده‌اند دومرتبه [دوطبقه] با چهار سقفه وحوضی خوش قطع وماهتابی وبالاخانه با روح ومنظری عالی . باغ اندرونی فقط کلاه فرنگی ظریف کوچکی دارد .[3]

بجنوردکه درتواریخ به‌بزنجرد مضبوط است درسمت شمال کوه البرز و در فاصله دوسلسله این‌کوه واقع است . شعبه شمالی‌که به‌نخجیرکوه موسوم است وشعبه جنوبی او نیز به‌دوشعبه منشعب گشته شعبه‌ئی به‌الاداق وشعبه دیگر به‌سهلوك ، معروفست . **الاداغ کوهی است مرتفع و سبز وخوش هواکه قوش طرلان در او مسکن گزیند واین مرغ شکاری‌که مطبوع طبع سلاطین است درکمتر کوهها یافت گردد ...**

---

۱ـ عکس سهام‌الدوله و پسرش درکتاب رجال ایران ـ مهدی بامداد ج ۵ ص ۹۰ چاپ شده است .

۲ـ عکس شهر بجنورد از البوم سلطنتی ناصرالدین‌شاه که وسیله یغمای آلمانی تنظیم و فهرست‌نویسی‌شده است درصفحه بعد ملاحظه میفرمائید .

۳ـ عکس‌های متعددی از عمارات امیرحسین‌خان شجاع‌الدوله و حیدرقلی‌خان سهام‌الدوله درسفرنامه خراسان ـ به‌خط میرزا رضا کلهر چاپ شده‌که نمونه‌هائی ازآن درپایان کتاب ملاحظه میفرمائید .

بلده بجنورد شهری کوچك باقلعه و حصاری محکم مشتمل برچهار هزار خانوار و بازار وحمام ومسجد وخیابانی راست وسطح وعریض‌که ابتدای آن از دروازه ارك

تا انتهای شهر است وارك آن حصاری است کوچك بابرج وباره که زمین آن ازسطح شهر مرتفع‌تر واکنون موقف سهام‌الدوله وکسان ایشان است .

بلوکات ورودخانه‌ها وقراولخانه‌های بجنورد بدینموجب است : بلوکات ـ بلوك چهارده چناران‌که سمت مشرق بجنورد واقع است . چناران، توده ، اسفندان، نرمی، بیغوه، گوگ‌کمر ، بلوك **سیمبار** خانه از بند **سیساب** تا **کلابن** که‌به **گرمخانه** معروفست ومابین شمال ومشرق بجنورد واقع است .

گرمه‌خانه ، اغلو، دونکل، قوردانلو [گردانلو] ، نجف‌آباد، سوروك ، [سیورك] ، عبدل‌آباد، آق‌تپه، قارلوق، فراخان‌بندی، بند یغموره، قوچ قلعه، سیساب

بلوک حول و حوالیش اطراف قصبه‌نورد

بابا امان | ایجوره | تمیسه | تیکا قلعه | حسن بیو | ره‌کاه | ترکسلو | بدرانلو

شهرانلو | رشوانلو | بارخانه | پای قلعه | عرب‌شیخ | کلاه‌دار | خنه قلعه | سیمجو

ترخی | کلکه | دامنه‌ور | مهتابان | تهمتار | قراجه | سرپوران سفلی | سرپوران علیا

فیروزه | ارک | محمدخان | قهواسه | قلعه عزیز | کلاته | کودری | سلاخ | قره قانلو

حصار شیرعلی بیک | ارکان | نوزده | خان بلاغ | قلعه احمد | فخرالدین | قلعه بریه | اق قیه

باغچق | علی‌آباد | قلعه باقرخان | کلاته | قراچکل | دراقانلو | قره چای

بلوک بابه‌پیر مغرب و شمال نسلقه

بلوک سمنکان که سلقان نیز گویند سمت مغرب بجنورد واقع است

برج زنگانلو | پس قلعه | چشمه‌گاه | الله‌داد | قلعه‌خان | حیدرآباد | شهرآباد | خازمی

حصه‌کام | قلعه‌چلو | کلاتر | اسفندان | نسلر | کشاک | مهنانک | شاه‌آباد

اینجانلو | بازاره | سامان دره | کشاک‌باد | قلعه‌علی‌حسن | قراحصلو | قلعه‌نجف | آشخانه

چوپلو | قلعه‌قوچا | قلعه‌وشاق | کلاتن | بیار | ارک | دربنه

بلوک رخشیان و حصار

محال رازده قصبه است میانه شمال مغرب بجنورد و کنار راک واقع است

زیوه‌لو | رخشیان | بستانه | قلعه‌نیشابور

حصار | رخشیان | تخته باسفه و شیخ‌خان | قلعه‌نیش | حصه خانوار | چهارحصه خانوار

بلوک رشوخان بین جنوب و مغرب بجنورد واقع است

بلوک چاردولی سمت جنوب کیفیه‌رد واقع است

قصبه رشوخان | طور | برزانلو | چاربند | حسن خاص | خودباشی | اندخان

کوشکان | پشت‌بان | بامی | دوبرجه | حمزه | آزاد | قلعه‌سفید

حصار | چپه | جغدی | درینه | جعفرآباد

راه اصلی بجنورد به است و راه مالرو عبور ترا که است

رود خانه

رود خانه عین اللطف رود خانه ایست که منبعش کوه سهلوک از مابین اسفراین و سنورد بسمت شمال جاری و در جلگه بجنورد صرف میشود

رود خانه چهار مغان منبعش از بش قارداش از جنوب بسمت بجنورد جاری و از مشرق بشمال رفته برود خانه سمار داخل میشود که سیمبار نیز مینامند

رود بارخانه منبعش مابین جنوب و مشرق از کوه آق مشهد جاری و بسمت بجنورد آمده از مشرق بجنورد گذشته بسیمبار داخل میشود

رود خانه چناران که از سمت مشرق بمغرب جاری و منبعش از جنوبست داخل سیمبار میشود

رود خانه سیمبار منبعش از شیروان قوچان از پشت کوه شمالی بجنورد جاری است

رود خانه مانه منبعش از قوشخانه زعفرانلو است از شیرین دره و شمال بجنورد بسمت جنوب جاری و ملحق بسیمبار میشود

رود خانه سملقان از جنوب و کوه الاداغ بشمال جاری و داخل سیمبار میشود

رود خانه درکش از الاداغ جاری و بسمت جنوب آمده و داخل سیمبار میشود

رود خانه شاه آباد منبعش از الاداغ بسمت مغرب آمده و بعد بشمال مایل شده بسیمبار و مانه داخل میشود

رود خانه اینچه که آب او بهترین آبهاست منبعش از کوه قورخد که جنوب سملقان است از آنجا رو بشمال میریزد و باینچه میرود اینچه خراب است سملقانی از او زراعت می کنند

قراولخانهائیکه در خاک بجنورد و در محل عبور تراکمه ساخته شده است و اغلب با مستحفظ و قراول

بدینموجب است

راهها و قراولخانها که در سمت مشرق و شمال بجنورد مابین خاک زعفرانلو و شادلو واقعند

| | | | | |
|---|---|---|---|---|
| خاتونک سفلی | میان زاو قریب بقاتلش است | پسندر | باش پته | دهنه کلیدر قریب راز |
| رزندر قریب راز | باچیدر سمت راز | جلف در ایضا | کونیک ایضا | تنکه |
| شاه یولی | کوتو اورولان | قشقه علیا و سفلی | دشتک | جوریز |
| قه یولی | چاتاق | علی زوی | درکش | قرابیل |
| چارچوبه | تنکه جاجرم | | | |

این معابر اغلب مخصوص طوایف تکه است که هرگاه قراول و مستحفظ نداشته باشند

میتوانند بدزدی بخاک بجنورد وارد شوند و هرگاه از خاک بجنورد بخواهند بگذرند

لابد باید از زمانه مجبور نمایند

معابر ترکمان بصحرای شوغان از سمت شمال مغربی و مغرب و مغرب جنوبی که بعضی از جلگه

و کوهستان فاصله گرگان و سملقان میگذرد

| | | | | |
|---|---|---|---|---|
| دیزکند در فاصله سملقان و شوغان واقع | آق زو | دربند بید | چالباش | آق بابا |
| یاق توکلن | الوچلکو | جند عباس | قرایکان | تنکران |
| قراول | | | | |

معابر مستوره که از شمال تا جنوب خاك بجنورد امتداد یافته، قراول خانه‌های مغربی ومغرب جنوبی آن درصحرای مابین بجنورد وجاجرم وبردین است وعبورطایفه ضاله به‌سمت استراباد وعباس‌آباد وغیره لابد باید ازین قراولخانه‌ها باشد . وطایفه **یموت** را عبور ازین معابر ممکن نگردد مگر هنگامی که با **گوگلان** معیت (همکاری)داشته باشند .

**روز چهارشنبه ششم ربیع‌الثانی** | ۱۲۸٤ | **و دوم** | روز | **تشریف‌فرمائی سرکار پادشاهی به‌بجنورد** –

درین روز تمام اوقات مبارك سرکار همایونی مصروف صدور احکام وامورات دولتی بود، در اول رو زجواب عرایض وزراء را صادر فرموده امر به‌رجعت‌دادن چاپار | به‌تهران | فرمودند و پس‌از آن **سهام‌الدوله وشجاع‌الدوله** وسایر سرکردگان را با حضور امین‌الدوله واعتضادالدوله احضار فرموده و همه‌را از مکنون خاطرمبارك | مبنی برحمله‌بردن برترکمن‌صحرا | اطلاع داده نظر به‌بصیرت وعلم واطلاع‌سهام‌الدوله مشار"الیه را درانجام این خدمت به‌ریاست کل مامورین معین فرمودندکه بلد راه و مراقب نظم سوار باشد و سرکردگان وصاحب‌منصبان مفصله را مقرر داشتند درین خدمت وماموریت‌ازصوابدیدایشان‌غفلت‌ننمایندوهریك، سواران‌ابوابجمعی‌خودراحاضر ساخته بدون آنکه احدی ازاصل‌مقصوداطلاع‌یابد، درشب‌هشتم‌به‌هنگام‌سحربه‌اقبال

بیزوال همایون از صحرای شوغان بسمت مقصود روان شوند

| | | | |
|---|---|---|---|
| رؤسا و سرکردگان و صاحبمنصبان | | | سواره مأموره |
| سهام الدوله حیدرقلیخان ایلخانی سردار قشون مأمور | شجاع الدوله امیرحسین خان ایلخانی | کلب حسین خان امین نظام و سرکردگان نصرت | سواره ملتزم رکاب |
| | | | غلامان مخصوص — غلامان نصرت |
| حسینقلیخان سواره مخصوص | صفرعلیخان سرتیپ | زین العابدین خان سرتیپ | سواره مهاجر — سواره دویرن |
| صادقخان سرتیپ | عبادالله خان غلام پیشخدمت | حسینعلیخان سرتیپ قورت بیگلو | سواره اینانلو — سواره قورت بیگلو |
| | | | سواره خراسانی |
| صبحانقلیخان برادر سهام الدوله | شیرمحمد خان برادر ایضا | علیقلیخان یوزباشی غلامان مخصوص | شادلو — زعفرانلو |
| قراخان سرکرده سواره دره جزی | محمد خان بیگلربیگی هزاره | خانسوار سرکرده هزاره | دره جزی — هزاره |
| | | | جوینی — جاجرمی |

چون سرکار همایون شاهنشاهی را ازین مهم عظیم فراغت حاصل آمد و صاحبمنصبان و سواران در پی اجرای امر ملوکانه شدند هنگام عصر محض تفنن بدست مبارک چند شیشه عکس انداختند میرشکار از سواری رجعت نموده معروض خاکپای همایون داشت که در کوه بالا سر بجنورد شکار دیده اند حسب الامر مقرر آمد که در روز آینده قبل از سواری سرکار همایونی بطرف خوابگاه شکارها رفته منتظر تشریف فرمائی سرکار شاهنشاهی باشند مقارن غروب دیوانخانه مبارکه قورق شده و علیا حضرت مهد علیا

وسرکار عزت‌الدوله‌العلیه ( همسر میرزاتقی‌خان امیرکبیر ) به‌فیض‌حضور مرحمت ظهور همایون مشرف گشتند . »

**پنجشنبه هفتم ربیع‌الثانی وسیم [روز] توقف موکب همایون دربجنورد –**

دراین روز ناصرالدینشاه درباغ مخصوص سهام‌الدوله ناهار میخورد و سپس **علیخان گرجی پیشخدمت خاصه** را بحضور طلبیده محرمانه ماموریت میدهدکه بهمراه سپاه حیدرقلی‌خان سهام‌الدوله به‌ترکمن‌صحرا حرکت کند واعمال و رفتار سپاهیان را هنگام شبیخون‌زدن بر ترکمانان مراقبت نماید « ... وهم ازجانب سنی‌الجوانب بملاحظه حالات و شهادت خدمات هریك وتشویق وترغیب ایشان مواظبت داشته باشد » ومراتب را محرمانه‌گزارش کندکه سپاهیان درانجام ماموریت محوله کوشش وصداقت ازخویش نشان میدهند یا خیر [۱] .

علی‌خان حسب‌الامر درپی خدمت مرجوعه رفت وسرکار همایون ازباغ به‌بیرون تشریف آورده با اعتضادالدوله وامین خلوت وذیگر مقربان بسمت مشرق‌که شکارگاه قرقاول بود، توجه فرمودند .

آزادخان ومحمدقلی‌خان برادران ایلخانی در رکاب همایون بلدی و راهنمائی نمودند تا موکب مسعود از دومزرعه گذشته به**چمن ونیزاری رسیدندکه سهام‌الدوله مخصوص تربیت قرقاول ترتیب داده** وتقریبا نیم فرسنگ طول آنست . بمحض ورود سرکار شاهنشاهی در نیزار مزبور، قرقاول بسیار ازمیان نی‌ها خارج شده به‌پرواز آمدند واعلیحضرت همایونی شش قطعه از آنها را در روی هوا وحین پرش سواره با تفنگ صید فرموده[۱] ، تیمور میرزا وامین خلوت نیز هریك قطعه‌ئی باقوش گرفتند و ذات‌والاصفات خسروانی **محض اعلان مرحمت ومزید افتخار سهام‌الدوله** بسمت‌شهر وخانه معزی‌الیه متوجه‌گشتند درخارج دروازه‌ی شهر، سهام‌الدوله باکسان ومتسوبان خود به‌استقبال رکاب‌مبارك شتافتند وچون موکب‌مسعود درخانه ایلخانی‌که از بناهای

---

۱– درمیان پادشاهان ایران ، ناصرالدینشاه عشق و بهره‌ی سلطنت را برد ، برای خوش‌گذرانی خویش از فروش بسیاری از مناطق کشور ابا نداشت ، هزاران زن وکنیز و معشوق زیباروی زیر سر ، و علاقه فراوانی به‌سیر وسیاحت وشکار داشت ، زن وشعر وشراب ونقاشی وشکار بهترین سرگرمی‌های او بودند ، وبرای فراهم شدن اینها بقول خودش اگر مرو و سرخس هم به‌باد رفت مهم نیست زیرا حال ملیجك اورا بس است .

اجداد ایشان است، شرف ورود ارزانی داشت. ایلخانی سرافتخار به‌طارم افلاک سود، وحتی‌المقدور از شال‌های کشمیری و نمود واسبان ترکمانی وکنیزان خوبرو و بازان شکاری تقدیم خاکپای همایون نمود واعلیحضرت پادشاهی را طرز ادب و خدمت ایلخانی پسندیده آمده وخان باباخان ( نجفعلی‌خان ) پسر معزی‌الیه راکه به‌سن‌دوازده سال وآثار رشادت وصداقت از ناحیه‌اش پیدا بود به‌الطاف ملوکانه نواخته وبه‌اعطای یك قطعه گل کمر مرصع به‌الماس سرافرازش فرمودند وساعتی درباغچه واطاقهای ایلخانی تفرج فرموده **سلیقه اورا درتجمیع اسبابهای نیکو از قبیل تفنگهای اعلی و شمشیرها وساعتهای مجلسی وحتی برمتر** Barometr وتصویرهای فرنگی در نهایت پسندیده واز هرمقوله فرمایشات فرموده وایلخانی را به‌عواطف ملوکانه امیدوار ساخته مقارن غروب از خیابان وسط شهر تشریف‌فرمای منزل شدند ... **وهم درین شب یکساعت به‌صبح مانده اردوی سهام‌الدوله وشجاع‌الدوله از بجنورد بسمت‌شوغان حرکت نمود .»**[1]

« روز هشتم ربیع‌الثانی موکب فیروز از بجنورد تشریف‌فرمای **فیروزه** گردید . از بجنورد به‌فیروزه دوفرسنگ است . روز نهم از فیروزه به **چهاربید** نزول اجلال فرمودند ... ( دهات واقعه بین چهاربید الی چارده عبارتنداز : شوغان، چیکه، طور Tawar ، **برزانلو** که مسکن کردهای بارزانی است ) .

روز **دهم سنخاص** مضرب خیام معلی گردید ... روز یازدهم موکب معلی **به‌جاجرم** تشریف‌فرما گردید . از چارده به‌جاجرم ، هشت فرسنگ است ... ( روز دوازدهم در جاجرم اطراق‌وتوقف میشود . روز چهاردهم حرکت ازجاجرم به‌قریه ابلو رودر[2] است.)

روز چهاردهم **نردین** ... در نردین **مژده فتح** وغلبه سپاه منصور که مامور تدمیر لراکمه بموت وگوگلان بودند، رسید .»[3]

حکیم‌الممالك دراین مورد آورده است‌که : « شهاب‌الملك به‌حضور مهرلمعان شتافته معروض داشت‌که بحمدالله از میامن اقبال بیزوال همایون، قشون مامور ، فتحی نمایان کرده و **هزار وبانصد خانوار** از شش طایفه بموت چابیده مردان ایشان

---

۱ـ سفرنامه ناصرالدین‌شاه به‌خراسان ـ یا روزنامه حکیم‌الممالك ص ۲۵۷

۲ـ مرات‌البلدان ناصری ـ تألیف صنیع‌الدوله ج ۳ـ روزنامه سفر خراسان ـ حکیم‌الممالك ص ۲۸۲

را کشته واسیر، و زنان را کلا دستگیر نموده احمال واموال ایشان را تماما به‌غارت برده به‌نحویکه منظور نظر مبارك همایون ملوکانه بود، درتلافی جسارت وخودسری‌های طایفه ضاله دادمردی و مردانگی داده‌اند وهم دراین شب محمدقلی‌خان برادر سهام‌الدوله باعرایض هردو ایلخانی [سهام‌الدوله وشجاع‌الدوله] وسایرسرکردگان وتفصیل فتح وصورت سر [های بریده][1] واسیر [گرفتارشده] به‌اردوی همایون پیوسته، از زیارت خاکپای‌همایون ومراحم والطاف ملوکانه مفتخرگشته شرح حرکت اردوی‌نصرت نمون را از بجنورد تا مراجعت از تاختن ترکمان بدین تفصیل معروض خاك‌پای‌همایون داشت.»

«ومعلوم شد مامورین شب اول به **شوغان** که در نه فرسنگی بجنورد است رفته، روز دوم به **رباط عشق** که شش فرسنگی شوغان است. شب سیم به **آرمودلی** که [آن] هم شش فرسنگ است، شب چهارم هفت فرسنگ طی‌نموده به **کالپوش** رسیدند، شب پنجم نیز، هفت فرسنگ طی کرده از مقابل فرنگ وفارسیان گذشته در دهنه گرگان منزل کرده‌اند ...»[2]

---

۱ــ چه بدبخت‌زنان و مردان و کودکانی‌که شب‌را با خیال‌خوش بدون اطلاع‌از درپیش‌داشتن‌سرنوشتی شوم و سحرگاهی خونین، سر بربالین استراحت گذاشتند وبا طلوع صبح درخون خویش آغشته گشتند. اجساد عزیزانشان در بیابانها افتاد و زنان وکودکان به‌اسارت‌برده‌شدند. کسی چه میداند چه‌بسا‌که بعضی از آنها هم شب رادرفکر چپاول‌نمودن مردمانی دیگر خوابیده باشند، زیرا دو روز قبل ازاین حادثه در مسیر حرکت ناصرالدینشاه ترکمانانی‌که از غارت و چپاول بازگشته بودند با دیدن دیدبه شاه بسیاری از آنچه را که چاپیده بودند، جاگذاشته و روبفرار نهاده بودند.

باری باید درنظر داشت‌که: انگشت مکن رنجه به‌درکوفتن‌کس تاکس نکند رنجه به‌درکوفتنت‌مشت وبا بهتر بگوئیم به‌هر دست بدهی باآن دست هم پس میگیری وآنچه برخود نمی‌پسندی بردیگران هم روا مدار. بامید درپیش‌داشتن روزی‌که‌سطح دانش‌و وجدان‌بشر به‌جائی برسدکه دست ازکشت وکشتار همدیگر بخاطر حفظ منافع خویش بازدارند. پدرکشتی وتخم کین کاشتی پدرکشته راکی بود آشتی.

این جمله را ترکمن‌ها درسال۱۳۲۳ قمری برگردهای زعفرانلو تلافی می‌کنند که درجای خود خواهدآمد.

۲ــ مرآت‌البلدان ناصری ــ صنیع‌الدوله ــ ج ۳ ص ۸۷

## شرح اسارت زنان و مردان ترکمن بدست کردهای خراسان

حکیم‌الممالک شرح این واقعه را چنین ادامه میدهدکه : « دراین شب تمام سرکردگان و رؤسا دریك محل جمع شده با حضور علیخان پیشخدمت [نماینده‌ی شاه] به **خداوندان ونمك** شاهنشاه ، هم قسم شدندکه به‌اتفاق کلی شب دیگر [ هریك از حدودی ] به‌سر دشمن تاخت آرند وهیچ از غیرت وشجاعت فرو گذاشت نکنند وختم سخن نموده بعداز **نماز مغرب وعشا** [!!] سوار شده‌اند وهم درآن تاریکی شب ازچهار فرسنگ جنگل گذشته وارد صحرای گرگان‌گشته ، از محاذی گنبد قابوس عبورنموده، هنگام نماز صبح به‌اوبه‌های ترکمان نزدیك شده از اسب فرود آمده **نماز گذارده**[1] [!!] درحینی‌که **شیاطین مارد** به‌عقیده‌ی فاسد ، خودرا از پاداش عمل [خویش] فارغ فرض کرده و درخواب غفلت گرفتار بودند، یکباره جان‌نثاران دولت و سواران شجاع باغیرت برسرایشان‌تاختن آوردند وهمچنان درخواب بودندکه‌سوار [ان] به‌آلاچیق‌های ایشان ریخته، مشغول اسر ونهب وغارت شدند ، جمعی‌از مردان ایشان ازمیان ایها [ اوبه‌ها ] بیرون رفته وبراسبان خویش نشسته در وقتیکه تمام عساکر منصوره هر یك پیاده یك یا دو اسیر گرفته ومشغول تاراج ویغما بودند ، مجتمع گشته برسرایشان تاختن آوردند ، **سهام‌الدوله و شجاع‌الدوله** چون چنین دیدند ، خود باسرکردگان و چند سوار قلیل‌که در زیر بیدق بودند برترکمانان تاخته ومردم را نهیب داده ، فریاد کردندکه دست از غارت برداشته واز اوبه‌ها بیرون‌آمده درحفظ جان‌کوشند، همچنان

---

۱- باید «گزارده» نوشته میشد .

سواران ترکمان زورآورشده و دلیران و شجعان **اسلام**[1] خودداری می‌نمودندکه ناگاه از دور تیپی نمایان شد . علیخان پیشخدمت بسوی تیپ تاخته معلوم نمودکه کلب حسین‌خان امین نظام با سواران‌نصرتمند که در ظلمت شب [ تاکنون ] راه را گم کرده وبه‌یك ساعت [ تاخیر و] فاصله رسیده‌اند . پس علیخان، امین‌نظام را از حادثه مطلع ساخته این سرکرده‌ی غیور با سواران دلیر خود بدون مکث وتحمل به‌کمك دوایلخانی شتافته تا چهار ونیم [ساعت] از آفتاب برآمده مشغول جنگ وکشش وکوشش بودند تا از سواران ترکمان، مردی واز آثار اوبه والاچیق‌های ایشان جز گردی نماند .

سهام‌الدوله ابتدا اسیر واولجه را از دربند گذرانده وخود با سواران متعاقب ایشان به **نوده**[2] رسیده وبحمدالله تعالی‌ازهر آسیبی ایمن مانده صورت‌فتح را به‌عرض رسانیده معروض عاکفان حضور همایون بودکه از چند طایفه : **قوچوق** و **تاتار** و **قان یخمز** Qan yokhmaz و **چاروا** ، و **چمور** ، زیاده از هزار اسیر و دویست نیزه سر باخود به‌اردوی همایون خواهند آورد . خاطر دربار مقاطر همایون ازین مژده فتح درنهایت مسرور ومشعوف گشته وشکر حضرت **خداوندی** بجای آورده درکمال‌راحت وفراغت به‌حرم خانهٔ مبارکه تشریف‌فرما شدند .. »[3]

---

۱ـ بیشتر این بدبختی‌ها براثر تبلیغات مسموم مذهبی بین شیعه وسنّی پیش می‌آمد وهر طایفه ریختن خون دیگری را جایز و تجاوز به‌جان ومال وناموس‌مخالف را از مهمترین فرایض دینی میشمردند که با انجام آن راه بهشت را برای خود هموار میکردند .

خوشبختانه درسالهای اخیر بسبب بالارفتن سطح شعور وفرهنگ طرفین وازمیان‌رفتن اینگونه تبلیغات زهرآگین، آنهمه کینه و عداوت و خونریزی و قتل وغارت واسارت ، جای خودرا به‌حسن تفاهم و زندگی مسالمت‌آمیز درکنار همدیگر داده است‌که امیدواریم بیش‌از پیش این روابط خسته‌تر گردد وهیچ یك از عوامل خدعه ونیرنگ به‌روابط دوستانه آنها خدشه وارد نسازد وگرد وترکمن همچون دوبرادر خوب و صمیمی درغم وشادی و پیروزی همدیگر شریك بوده درجهت اعتلای دانش و فرهنگ خویش گام بردارند و شعارشان این باشدکه : همه‌جای ایران سرای منست چه نیك وبدش از برای منست .

۲ـ نوده برسرراه گنبد قابوس به‌خوش ییلاق و شاهرود درمیان دره‌ای سرسبز واقع است وپادگان جدیدالاحداث زیبا وتمیزی درآنجا ساخته شده است .

۳ـ سفرنامه خراسان سال ۱۲۸٤ قمری ص ۲۸۵

امیرحسین‌خان شجاع‌الدوله ایلخانی زعفرانلو قوچان

روز شنبه شانزدهم ربیع‌الثانی ۱۲۸٤ که ناصرالدین‌شاه از **نردین** به **کاشیدار** رسیده، قریب به‌اردو، سهام‌الدوله وشجاع‌الدوله وسایر سرکردگان و رؤسای قشون ظفرتو امان‌که درشب قبل بدین منزل‌رسیده بودند، بهنگام ورود موکب مسعودهمایون سواران ابوابجمعی خود در سرراه ایستاده هردسته، رئوس [سرها] واسرانی راکه از طایفه صاله بدست آورده بودند در محاذات معبر ملوکانه حاضر ساخته بودند تا ملحوظ نظر مرحمت اثر گردد وناظرین وعابرین را **مجازات شرارت ومکافات تمرد احکام مشهود نظر آید.**[1]

اعلیحضرت همایون شاهنشاهی، سهام‌الدوله و شجاع‌الدوله وسایر سرکردگان را به‌حضور طلبیده مورد اشفاق ملوکانه ساخته و به‌سراپرده‌ی همایونی شرف ورود ارزانی داشتند. بهنگام عصر، اعتضادالدوله وامین‌الدوله و دبیرالملک و سهام‌الدوله وعلی‌خان وسایر سرکردگان و رؤسا به‌حضور همایون احضار گشته، ابتدا سهام‌الدوله وسرکردگان عریك به‌فراخورشان ومراتب خدمت از الطاف بی‌پایان حضرت ولینعمت

---

۱ـ از مضمون برنامه‌ای‌که موجب شد ناصرالدین‌شاه ایشخص ترکمانان را کشتاری دهنده این برنامه انها عبارت ازاین بود «شنوده و شناخته‌رود و چاپاخرم و دیاق وشلمرد، نواحی مسکونی برسرراه تهران مشهد را مورد تاخت‌وتاز وغارت قرار میدادند و هیچگونه امنیتی در نجا باقی نمانده و بسیاری روستاها ویران و متروك شده بودند و زائرانی‌که برای زیارت امامرضا علیه‌السلام عازم‌مشهد می‌گشتند بدست ترکمانان اسیر وبفروش شوش را میرساند مبلغ میشداد. نوبتی از حملات ترکمانان بهزارین یك شاهزاده جوان قاجار با عمه‌زنش‌که از اهل **دوه‌لو** قاجار بود به‌اسارت ترکمانان در امد. ترکمانان شوهر این نازه عروس را کشته و عروس را به‌اسارت بردند، بعدها این عروس با استفاده از زیبائی و دلربائی خویش جوان ترکمنی‌که عاشق وی بود و اورا دراسارت خویش داشت فریب داده بعنوان شکار بهمراه خود کشانید و سپس اورا از پشتسر هدف گلوله قرار داد وکشت وخود براسب خویش سوار شده از اسارت فرارکرد، انعکاس این خبرسلطنت قاجار را بهدنامی‌کشید و ناصرالدین‌شاه برای اطفای نائره خشم خویش و گرفتن انتقامی شدید، چنین فرمان عوتانی را صادر نمود و متقابلاً زنان و دختران ترکمن را بین امرا و درباریان و وزرای خویش تقسیم نمود تا آب رفته را بجوی بازآرد، امّا کفاره این عمل اورا گرفتاری باشقاتلو، انچنانکه خواهد آمد درماه رمضان سال ۱۲۲۳ قمری پس دادند و ترکمانان تنبیهی مشابه برانها وارد آوردند.

کل بهره‌یاب آمده حسب‌الامر مقرر آمد دفاین و ذخایری‌که غنیمت غازیان شده بود، از نقود وطلا ونقره وغیره که میتوان بطور یقین تا دوکرور تومان [ یك میلیون تومان آن زمان ] بل متجاوز قیمت آنهارا تخمین نمود ، مخصوص خود ایشان باشد وهر کس هرچه بدست آورده خود ازو بهره‌مند گشته دیگری حتی سرکردگان را دراوحقی نباشد واسرا را بحضور همایون فرستاده هرکس به‌اندازه اسیری‌که بدست آورده مستوجب اعطای نشان وانعام واضافه مواجب شود و میرزاعلی‌خان منشی حضور را مقرر شدکه صورت این فتح را مختصرا درصفحه‌ئی نوشته و درپاسمه خانه‌ی اردو به‌چاپ رسانیده ، نسخه‌های متعدده نزد مستوفی‌الممالك[1] انفاذ داردکه جناب ایشان **باچاپاران به تمام ممالك محروسه فرستد تا باعث استشفای قلب مسلمین ا زدفع شر این طایفه شود ...**

**یکساعت به‌غروب مانده زنان ودختران وکودکان ترکمانان را درسراپرده‌همایونی به‌حضور مبارك آوردند .**

از آنجاکه رافت وعطوفت ملوکانه شامل حال دوست و دشمن، و رحم ومروت

---

۱ـ مستوفی‌الممالك وزیر علوم بودکه پس‌از رسیدن شاه به‌طهران در سلام خاص بسبب لیاقت و کفایت او در اداره امور درغیاب شاه اورا بمقام رئیس‌الوزرائی ارتقاء داد و عزیزخان کرد مکری سردار کل و وزیر جنگ راکه درغیاب سرکار شاهنشاهی خاطر مبارك را از حسن خدمات خود خورسند داشته بود، از تشریف یك توپ‌کلیجه ترمه شمسه مرصع تن‌پوش مبارك‌مباهی ومفتخرگشت . ص۱۸۴ همان‌مدرك .

عزیزخان سردارکل مکری در محاصره هرات در زمان محمدشاه قاجار نیز فرماندهی سپاه ایران را برعهده داشت ومدتی نیز سرپرست مظفرالدینشاه در دوران ولیعهدی او بود .

عزیزخان سردارکل مکری نیز همچون سام‌خان زعفرانلو مورد حسد میرزا آقاخان نوری صدراعظم خائن و وطنفروش ایران قرارگرفت . میرزا آقاخان پس‌از عزل ونابودی سام‌خان و تحویل‌دادن هرات به‌انگلیسی‌ها عزیزخان سردارکل را نیزکه مخالف سیاست وطنفروشانه‌ی وی بود عزل کرد وپیش‌از اینکه اورا درتبعید بهلاکت رسانده گزارش صادق‌خان یکی دیگراز مغضوبین‌که بدست ناصرالدینشاه رسیده پرده ازاعمال خائنانه صدراعظم برداشت‌که اورا معزول و دربدر نمود و عزیزخان سردارکل را دوباره به‌مقام و منصب والا برگماشت .

خسروانه برسر هرمرد و زن پرتو افکن است، به‌اسرا اظهار ملاطفت فرموده ، چند نفر از ایشان را به‌آقاعلی پیشخدمت خاصه و عکاسباشی و محمدعلی‌خان پیشخدمت واگذار نموده ،وهم زنی راکه به‌پایش جراحت گلوله وارد آمده بود به‌این بنده آستان همایون | حکیم‌الممالك طبیب شاه و نگارنده این سفرنامه | واگذار فرمودندکه معالجه نماید وچون وقت کافی نبود بقیه اسرا رابه‌امین‌الملك سپردندکه در روزآینده **به‌وزراء واعیان وسایر مقربان حضرت بذل فرمایند ...**

یکشنبه هفدهم |ربیع‌الثانی| تشریف‌فرمائی اردوی منصورازکاشی‌دار به‌تیلاور- درین روز سرکار اقدس همایون شاهنشاهی **در اول بامداد به‌اسب کرنگ بزرگ ترکمانی پیشکشی‌سهام‌الدوله** ، سوارگشته واعتضادالدوله وسهام‌الدوله‌را به‌فرمایشات علیه مخاطب فرموده تا به‌گردنه **تیلاور** رسیدند ...

## تقسیم نمودن ناصرالدینشاه اسیران ترکمن را بین درباریان قاجار

سه‌ساعت به‌غروب مانده ... امر به‌احضار بقیه اسرا فرمودند و تمام آنهارا یك‌یك و دو دو به‌خادمان حرم و وزراء واعیان وارکان عنایت فرموده مقرر داشتند کمال رعایت را از ایشان بنمایند از جمله **درمیان اسرا ضعیفه‌ی هندیه‌ئی بود** که چندسال قبل در راه **عباس‌آباد**[1] کسانش مقتول وخودش گرفتار طایفه ضاله شده و دربندمدت درمیان این قوم بی‌مروت به‌زحمت و مشقت تمام روزگار گذرانیده واز وجنات حال او کمال تقدس و پرهیزکاری آشکار بود وچنان از استخلاص خویش اظهار وجد و سرور می‌نمودکه شاهنشاه را وضع وحالت او درنهایت پسندیده آمد و اورا به**انیس‌الدوله** که‌از بزرگان پردگیان حرم سلطنت بود عطا فرمودند ...[ازبردگی به‌بندگی‌رفت]

**دوشنبه هیجدهم ربیع‌الثانی ... از ییلاور به‌خوش ییلاق ...**

**امیرحسین‌خان شجاع‌الدوله** که به‌خلعت آفتاب طلعت همایونی قرین اعزاز و افتخار آمده بود ، دراین مکان به‌تقبیل رکاب مهرانتساب مشرف آمده ومورد عواطف ملوکانه گشته رخصت انصراف به‌مقر حکومت خویش یافت ... »

روز سه‌شنبه نوزدهم ربیع‌الثانی‌که شاه از خوش ییلاق به‌کلاته خیج بسطام عزیمت می‌نماید دربین راه « **سهام‌الدوله** به‌عرض حضور رسانیدکه زن **آقچه ملا**[2] و

---

۱ــ از توابع سبزوار .

۲ــ از اخوندهای ترکمن .

دواسبر دیگر ترکمان‌که درمنزل **نوده** مفقود شده بودند حسب‌الامر همایونی درثانی بدست آمده‌اند ولی‌صاحبان ایشان درهنگام تاخت‌خارج ازاویه‌ها بودند و به‌قید اسر [ Oşr ] مقید نگشته، اقچه‌ملاء زن خودرا به **سه‌هزار تومان** خریداری می‌نماید و در آینده **متعهد خدمتگذاری**[1] میشود . پس رای صواب نمای همایون مقتضی آن شدکه بنابر استدعای سهام‌الدوله اورا به‌صاحبش رد کرده و سه‌هزار تومان قیمت را صرف تعمیر قلعه **رباط عشق** نموده وآن قلعه را قلعه **اقچه‌ملا** موسوم دارد تا اسم آن به‌علامت این فتح عظیم درتواریخ باقی ماند ...

[ درمنزل کلاته خیج ] چون شرارت و فساد و راهزنی یکی از ترکمانان محبوس که‌از طایفه قوچوق و ریش‌سفید وقطور وهیکل عجیب داشت با دوازده نفر دیگر از همدستان او درخاکپای همایون محقق گشت ومعلوم شدکه در **سوابق ایام چمعی از زوار مسلمین** بدست ایشان کشته واسیر گشته‌اند ، از جانب سنی‌الجوانب ملوکانه مقرر آمد تا جزای اعمال ناشایسته را عاید حال ایشان ساخته به‌سزای خود گرفتار ساختند ، یکساعت به‌غروب مانده **حیدرقلی‌خان سهام‌الدوله** که به‌کلبچه‌ان مبارک‌مخلع وبانشان **امیرتومانی** [ سپهبدی ] الماس نشان عز افتخار یافته بوده به‌حضور همایون شرفیاب گشته واز خاکپای مبارک‌رخصت انصراف‌یافت‌که از راه مغر وگیلان وگیلها به‌بجنورد رفته کمافی‌السابق به‌خدمتگذاری [گزاری] وجان‌نثاری پردازد ... »

ناصرالدینشاه نیزسرانجام روزیکشنبه بیست ودوم جمادی‌الاول ازسفر پنج‌ماهه خراسان به‌تهران واردشده، درحالیکه براسب‌موسوم به « **رخش** » اهدائی امیرحسین خان شجاع‌الدوله سوار بود .

« دربن روز ... سرکار پادشاهی به‌حمام تشریف برده وبه‌اسب **رخش** که براق الماس زده بودند **واسبی عظیم‌الجثه وباشکوه** است سوار گشته وزراء در رکاب و مخاطب به‌فرمایشات ملوکانه بودند ... »[2]

حیدرقلی‌خان‌سهام‌الدوله‌پس‌ازبازگشت ازحضورناصرالدینشاه به‌مقرفرمانروائی خویش مشغول پاسداری و حراست از مرزوبوم کشور وجلوگیری از تاخت و تاز

---

۱ـ خدمتگزاری .

۲ـ سفرنامه خراسان یا روزنامه حکیم‌المالک چاپ سنگی ـ ص ۴۸۰

غارتگران در صفحات خراسان بود.

صنیع‌الدوله آورده است که: «... چندی بعد که حیدرقلی‌خان ایلخانی سهام‌الدوله به‌مشهد مقدس رفته بود، بعضی از تراکمه فرصت غنیمت شمرده به‌قلعه **حیدرآباد** که درحد سمنقان [ سملقان ] واقع است تاختی برده، بعداز مراجعت، ایلخانی، جمعی از قشون ظفرنمون به‌قلعه « **راز** » که سرحد است رفته واز راز به « **قاری قلعه** » که مسکن ومحکمه‌کل طوایف ترکمانست وسی فرسنگ مسافت دارد، یکشبانه‌روز ایلغار کرده درآنجا بعداز جنگی سخت تدمیری بسزا از طوایف طاغیه نموده است.»[1]

و در وقایع سال ۱۲۸۵ می‌نویسد: « این اوقات مجدداً **شجاع‌الدوله** امیرحسین خان ایلخانی شادلو [زعفرانلو، نه شادلو] و حیدرقلی‌خان سهام‌الدوله ایلخانی زعفرانلو [ ایلخانی شادلو ] در صحرای **انک‌آخال** برطایفه **تکه مروی** آخال‌نشین تاخته، بکلی این طایفه طاغیه را مقهور، بلکه نابود نمودند.»[2]

در وقایع سال ۱۲۸۸ قمری گفته است که: « هفتصد سوار از ترکمانان **خیوه** به‌سرداری « **ایشان**[3] » که از امردارهای نامی ترکمان است، درحوالی **جاجرم** قصد تاخت وتاز داشتند. حیدرقلی‌خان **سهام‌الدوله ایلخانی و سردار کل خراسان** خبرشده با سواران شادلو برسر ایشان تاخته، جنگ درگرفته، « **ایشان سردار** » و بسیاری ازسواران‌تراکمه را به‌دیار عدم فرستادندوبقیه‌السیفی ازآنها منهزم ومتفرق‌شدند.»[4]

نیز در وقایع همین سال آورده است که: « **هزار و ششصد سواره و پیاده** ترکمان درحوالی **سرخس** نمودار شده وعازم تاخت‌وتازآن حدود بوده‌اند. سهام‌الدوله ایلخانی به‌حکم نواب والاحسام‌السلطنه برآنها تاختن نموده، بسیاری از آنهارا مقتول وبقیه را متفرق ساخت.»[5]

پس‌از این‌سری جنگها و فداکاری‌ها که تا آخرین روزهای زندگی سردار کرد شادلو ادامه داشته است اطلاع دیگری از زندگی حیدرقلی‌خان سهام‌الدوله نداریم، مگر اینکه آقای بامداد درتاریخ رجال ایران می‌گویدکه وی درسال ۱۲۸۸ وفات نموده

---

۱-۲-۴-۵- مرآت‌البلدان ج ۳ ص ۱۰۸-۱۰۷ ومنتظم ناصری ج ۳ ص ۳۲۵

۳- ترکمانان به‌رهبران دینی خود « ایشان » وبه‌کدخداها « آلچی » وبه‌ریش‌سفیدان « آق‌سقال » می‌گویند.

و برادر زاده‌اش بارمحمدخان به‌جانشینی او منصوب شده است.[1]

## جنگهای محمدرحیم‌خان شادلو مرزدار سلحشور خراسان

اسان‌الملك می‌گوید: « بعداز سفرکردن سام‌خان ایلخانی به‌دارالخلافه طهران ( درسال ۱۲۶۶ ) گروهی از ترکمانان به‌اهنگ نهب وغارت خبوشان تاختن کردند و بردان وبردی‌خان برادر سام‌خان با جمعی ازجماعت زعفرانلو بمدافعه بیرون شده ایشان را هزیمت دادند وچهل‌کس ازان گروه را دستگیر ساخته سربرداشتند واز جانب دیگر **محمدرحیم‌خان** ( برادر جعفر قلی‌خان شادلو ) حاکم بوزنجرد با ترکمانان تکه مقاتلتی بزرگ کرد و سر واسیر فراوان گرفته روانه طهران داشت و ازآن پس چهل‌تن سوار ترکمان به‌اراضی **بیارجمند** برآمده **چهارتن اسیرگرفتند** وچون‌خواستند از حدود بوزنجرد عبور کنند محمدرحیم‌خان آگاه شد وگروهی را برنشانده ناگاه برایشان تاخت و **سی‌تن از ترکمانان را اسیرگرفت واسیران شیعی‌را آزاد ساخت...**»[2] دراین زمان‌که جعفرقلی‌خان شادلو درتهران تحت‌نظر بود برادرش محمدرحیم‌خان حاکم بجنورد بود.

در وقایع سال ۱۲۶۹ نیز آورده است که « هم دراین سال هزار سوار ترکمان به‌اراضی **شاهرود** تاختن آورد وچون این خبر به‌محمدرحیم‌خان شادلو بردند، جمعی از پیادگان تفنگچی را حکم دادتا درکنار **فرابقره** کمینگاه نهادند وخود با ششصدسوار بجانب **اتك** درتکتار آمد وناگاه با ترکمانان دوچار شد وجنگ پیوسته‌کرد و **چهل‌تن** از آن جماعت را عرضه تیغ ساخت وبانزده تن اسیرنگرفت وبقیه‌السیف طریق فرار برداشتند ... »[3]

درسال ۱۲۷۰ پس‌ازمحاصره شدن **فیروزه** و **خیرآباد** از سوی‌ترکمانان وشکست خوردن آنها از شیرزنان کرد خیرآباد ( درجلد اول مذکورشد ) از « پس آن ترکمانان در اراضی **اتك** بنیان قعله کردند تا درآنجا ساروسلاح جنگ و آذوقه و علوفه لشکر فراهم کرده ، سیقناقی از بهرخود به‌درآرند و ازآنجا هروقت به‌سلاح نزدیك باشد

---

۱ـ تاریخ رجال ایران ـ ج ۵ ص ۹۰

۲ـ۳ـ ناسخ‌التواریخ چاپ سنگی ص ۶۲۶ وص ۶۴۰ـ حقایق اخبار ناصری ـ خورموجی ص ۱۱۸و۱۱۶

**از برای قتل وغارت مسلمانان بیرون تازند . محمدرحیم‌خان شاد'و نایب بزنجرد** چون ازاین قصد آگاه شدند ، باجماعتی ازمردان جنگ آهنگ ایشان نمود وچون لشکر قلعه صعوبتی عظیم داشت درآن محال لختی اربعین وشمال بتاخت، و بازده آن از ترکمانان را اسیر ساخت، اهالی قلعه برآشفتند واز قفای او بتاختند وچون از قلعه بعید افتادند محمدرحیم‌خان عنان برتاخت وجنگ به‌پیوست و درآن گیرودار **چهل‌نیزه سر وسی‌تن اسیر وصد سراسب** غنیمت یافت وبقیةالسیف هزیمت شدند . لاجرم محمدرحیم‌خان چون برق وباد دنبال ایشان بگرفت وچنان برآن جماعت کار صعب انداخت‌که مراجعت به‌قلعه نتوانستند کرد ، ناچار قلعه را بگذاشتند وبگذشتند . »

## یارمحمدخان سهام‌الدوله و خدمات ارزندهٔ او درامنیت خراسان واستراباد

آقای بامداد درشرح حال یارمحمدخان شادلو می‌نویسد :

« یارمحمدخان سهام‌الدوله بجنوردی پسر یزدانقلی‌خان رئیس کردهای شادلو، از امراء و مرزداران وملاکین بزرگ شمال غربی خراسان بوده است . درسال ۱۲۸۸ قمری پس‌از حیدرقلی‌خان پسر عمویش ایلخانی شادلو وحاکم بجنورد شد ...[۱]

یارمحمدخان‌که درسال ۱۲۹۸ قمری به‌لقب سهام‌الدوله ملقب گردید ، ... علاوه برحکومت بجنورد وتوابع آن ازاواخرسال۱۳۰۲ هجری قمری با تقدیم مبلغی‌پیشکشی به‌شاه ( ناصرالدینشاه ) بجای حبیب‌الله‌خان ساعدالدوله ( که قادر به‌ایجاد امنیت استراباد نبود ) به‌حکومت‌گرگان نیز منصوب‌گردید واز عهده دفع اشرار ترکمان‌بخوبی برمی‌آمد وآن حدود را منظم نمود . حکومتش فقط تاسال ۱۳۰۳ قمری دراستراباد ادامه داشت و درسال ۱۳۰٤ قمری‌امیرخان سردار ( وجیه‌الله میرزا ) بجایش حاکم گرگان شد .

---

۱ـ حیدرقلی‌خان عموی یارمحمدخان بود ، نه‌پسر عمویش . ناصرالدینشاه درسفرنامه خود به‌خراسان در روز ۱۷ رمضان ۱۳۰۰ می‌نویسد : « یارمحمدخان سهام‌الدوله پسر یزدانقلی‌خان است‌که مرحوم شده است یعنی در زمان حکومت امیرت‌الدوله درفارس به‌شیراز فرستاده شده ( ابعد شده ) بودکه درآنجا متوقف باشد، آنجا مرحوم شد و یزدانقلی‌خان برادر حیدرقلی‌خان و جعفرقلی‌خان مرحوم بود که ( یارمحمدخان ) سهام‌الدوله برادرزاده آنهاست . »

درسال ۱۳۱۲ قمری به‌لقب **سردار مفخم** ملقب ولقب سهام‌الدوله به‌فرزند او **عزیزالله‌خان** داده شد. یارمحمدخان درسال ۱۳۲۲ قمری درگذشت وجای وی‌فرزندش عزیزالله‌خان **سالار مفخم** حکمران بجنورد وایلخانی شادلو گردید.[۱]

و امتا صنیع‌الدوله درمرآت البلدان می‌نویسد: درسال۱۲۹۶ سهام‌الدوله‌سرتیپ اول نیز به‌یك قطعه نشان تمثال همایون سرافراز آمد.

ونیز در وقایع سال ۱۲۹۸ می‌نویسد: «یارمحمدخان حاکم بجنورد نیز بعضی اشرار تراکمه را تنبیه وتادیبی سزا نموده است.[۲]

**یارمحمدخان شادلو سهام‌الدوله امیرتومان هنگامی که حاکم بجنورد و استراباد بود.**

یارمحمدخان بعدها به‌پاس رشادت وفداکاریهای خود درجهت ایجاد امنیت در منطقه خراسان واستراباد به‌درجه امیرتومانی اسپهبدی ارتقاء یافت.

---

۱ـ تاریخ رجال ایران ـ مهدی بامداد ـ ج ٤ ص ۳۲

۲ـ مرآت‌البلدان ج ۳ ص ۱۶۱

## یارمحمدخان وناصرالدینشاه و قرارداد فیروزه که به‌اعتراض کردها انجامید

دانشمندان وجهانگردانی مانند هانری‌موزر فرانسوی وحاج سیاح‌که در زمان یارمحمدخان از بجنورد بازدید کرده‌اند، همگی اورا به‌نیکی وخیراندیشی و بخشندگی یاد نموده اورا طرفدار علم ودانش و مردی رشید و منهور توصیف نموده‌اند .

درسال ۱۳۰۰ قمری‌که برای بار دوم ناصرالدینشاه ازطریق بجنورد به‌خراسان آمد، یارمحمدخان با استفاده از فرصتی‌که پیش آمده بود کردهای شادلو رانده شده از نواحی **فیروزه وعشق‌آباد** را برای اعتراض و دادخواهی به‌مسیر شاه فرستاد که لغو قرارداد ننگین ۱۲۹۹ **آخال** را خواستار شوند ، تا مگر ناصرالدینشاه در اینمورد فرمانی صادر نماید، تاکردهای خراسان شهرها ونواحی اشغال‌شده‌ی ایران را از تصرف روسها به‌درآورند ، امّا نقشه‌ی یارمحمدخان نگرفت .

اعتمادالسلطنه مختصر اشاره‌ای به‌این واقعه نموده می‌گوید :

«دوشنبه۱۷ـ ارمضان ـ امروزمنزل چهاربیداست... بعدازطی سه‌فرسخ به‌موضعی [تخت‌باشقی] رسیدیم که چند درخت‌وسلخی‌داشت، شاه ناهارافتادند . **جمعی از اهالی گرماب که یکی از دهات بجنورد است وبه‌خواهش روسها بآنها داده شده**، دیده شدکه فریاد وگریه ونااله میکنند که : **مسجد ما وقبور پدران مارا چرا به‌روسها دادید** [؟] **که درمسجد اسب بسته‌اند** [؟] .

(شاه) متغیّر شده فرمودند : **به‌آنها کتك زده دور کردند** . بعد مقرر شد انعامی به‌آنها داده شودکه در دشت آرموتلو حوالی کالپوش خانه بسازند وسکنی گیرند .»

امّا کردهای شادلو ناسزاگویان و فور فورکنان **استخوانهای مردگان خودرا که از خاک عشق‌آباد و فیروزه وگرماب بیرون کرده باخود به‌ایران آورده بودندکه زیر چکمه روسهای پلید فرار نگیرند**، مجددا تابوت حاوی استخوان مردگانشان بدوش گرفته، عطای شاه را به‌لقایش بخشیده گفتند، صابه‌زودیکی مرز بارمیگردیم‌که اگر توانستیم سرزمین اجدادی خودرا از روسها میگیریم واگر موفق نشدیم لااقل بوی سرزمین فیروزه را ازنسیم باد سحرگاهی استشمام می‌نمائیم واین هزاران بار بهتراز انعام شاه وطنفروش و منطقه ارمونلوی او خواهد بود. ازی آنها با غرور ملّی‌خاصی استخوانهای مردگانشان رابه‌دوش‌گرفته به‌ناحیه‌مرزی غلامان قصبه مرزی کنونی باز گشتند و درآنجا و روستاهای اطراف بویژه در روستای **قلقلی** اسکان گرفتند[1] که سالهای زیادی با روسهای اشغالگر مشغول مبارزه وجنگهای پارتیزانی بودند. بیشتر کردهای غلامان نیزمانند دیگر کردهای شادلو به‌ترکی سخن می‌گویند.

یارمحمدخان سهام‌الدوله درسفر ناصرالدینشاه به‌خراسان درمحل چمن‌کالپوش به‌استقبال شاه آمد. ناصرالدینشاه درسفرنامه‌اش نوشته است: «... راندیم تا به‌سر گردنه رسیدیم. جلگه کالپوش پیدا شد. همانجا آفتاب‌گردان زدند به‌نهار افتادیم... یارمحمدخان‌سهام‌الدوله حاکم بجنورد چند روز است به‌اینجا آمده. رکن‌الدوله (برادر شاه وحاکم خراسان درسال ۱۳۰۰ قمری) اورا فرستاده است‌که سیورسات تدارک کند. سواره بجنوردی و ریش‌سفیدان طایفه ترکمان گوگلان راکه سپرده به‌اوست همه را همراه آورده توی جلگه اردو زده است. از دور پیدا بودند... (هفتم رمضان، ۱۳۰۰)

چهارشنبه ۱۲ رمضان ۱۳۰۰ــ امروز باید رفت به‌دره، هفت فرسنگ تمام راه است و راهش همه‌جا بیابان گرم بی‌آب است...»[2]

اعتمادالسلطنه درخاطرات و خطرات خود می‌گوید: «منزل دره است، هشت فرسخ است، بی‌آب، چنانکه یکنفر سوار از بی‌آبی مرد... امروز **سهام‌الدوله ایلخانی**

---

۱ــ ناصرالدینشاه بموجب فرمانی غلامان را به‌عوض گرماب به‌این اوارگان شادلو داد، امّا هنگامی که رضاشاه زمین‌خوار روی کار آمد و املاک خالصه را به‌نفع خویش تصرف کرد، و فریاد واعتراض‌کردهای شادلو غلامان بجائی نرسیده دوباره مجبور شدند سرزمین غلامان را با دادن پول گزافی از رضاشاه بخرند.

۲ــ سفرنامه خراسان نوشته ناصرالدینشاه قاجار به‌خط میرزا رضا کلهر ص ۹۶ــ۸۵

آن زیاد در راه حاضر کرده بود، ازجمله چند مرابه‌که برروی آنها چلیک‌های پرآب بود و سقاها بالباس سفید، معلوم شد چلیک‌ها را از عشق‌آباد اردوی روس آورده بودند و تقلید بروضع روسها بود. این نقاط **فهرا بیست سال دیگر تمدن فرنگی‌ها را خواهد داشت ...** »

این‌نظر اعتمادالسلطنه بجا بود، زیرا سهام‌الدوله مردی جهان دیده و روشن‌فکر و ترقیخواه بود، بجنورد در زمان او به‌اوج افتخار خود رسید. بازدیدهای پارمحمد خان از کشورهای ترکیه و روسیه دربالارفتن سطح فکر وسلوك ومهربانی او با رعایا نقش شایسته‌ای داشت

چنانکه بازدیدهای ناصرالدینشاه از بجنورد ومناظر کاخ‌های زیبای سهام‌الدوله دلیلی برسلیقه وتمدن خاص امیر شادلو است.

اشتباه نشودکه کاخها ازپول رعایا ساخته نشده بودند[1]، بلکه سهام‌الدوله در استراباد کنج عظیمی پیدا کرده بودکه بدون اینکه شاه بفهمد همه را به‌بجنورد انتقال داد، پس‌از وی برسر تقسیم این میراث عظیم بین اولاد وبستگان او اختلاف افتاد و کار به‌منازعه وکشمکش کشیدکه تا سالهای اخیر نیز ادامه داشت.

اعتمادالسلطنه درخاطرات روز چهارشنبه ۱۹ رمضان ۱۳۰۰ می‌نویسد: «امروز بجنورد وارد شدیم. راه دوفرسخ بود. اندی‌الورودخانه سهام‌الدوله رفتم. حمام مرمر بسیار خوب گرمی داشت. حمام رفتم. سیف‌الملك هم حمام بود. بیرون آمده منزل آمدم. چادر مرا میان باغ زده‌اند. بسیار باصفا وخوش‌هوا. **طلوزان، بگمز ومحقق** هم دراین باغ هستند. **ملیجك** خودرا به‌من چسبانده بود... سردار روس **کوماروف** با قزاق‌ها وخوانین ترکمان شاه را نیم فرسخی استقبال کردند. شاه هم همان ساعت ورود **نشان حمایل سبز** بجهت او فرستاد.

پنجشنبه ۲۰ رمضان ۱۳۰۰ صبح درخانه رفتم. باغ سهام‌الدوله‌که فواره بسیار خوبی دارد وعمارت مختصری‌مسکن همایون‌را قرار دادند. شاه حمام تشریف داشت... عصر با طلوزان (طبیب فرانسوی شاه) دیدن ژنرال روس رفتم. مرد کوتاقد گردن

---

۱ـ سهام‌الدوله وتبارگانش درآبادی سرزمین بجنورد وایجاد روستاها و راهها خدمت کافی مبذول میداشتند. نگاه کنید به ص ۱۰۷۸ـ۱۰۷۹ سفرنامه ناصرالدینشاه به‌خراسان ـ به‌خط میرزا رضا کلهر.

کلفت است ... شاه با رکن‌الدوله خلوت زیاد معتدی کرده بودند.

دوشنبه ۲٤ ... تلگرافی از سپهدار بود که **امین‌السلطان** صبح روز است مرده است ( وی پیش‌از حرکت از تهران به‌همراه شاه مریض بود) و جنازه‌ی او بی‌غسل و کفن در **داورزن** ( از نواحی سبزوار ) افتاده[1] حفوت برداشته ، شاه که همان روز اول مطلع بود عمداً بنابر مصلحتی خود را به‌نادانی زده بود ... دستخطی نوشتند و نزد عضدالملك فرستادند بعداز تمجید زیاد از خدمات امین‌السلطان مرحوم ، لقب امین‌السلطان و مناصب اورا تماما به‌امین‌الملك دادند ، منزل‌که آمدم **ایلخانی بجنورد ( سهام‌الدوله ) یك قطار شتر بجهت من فرستاده بود .»**

یارمحمدخان سهام‌الدوله درمیان پسرانش

بهمین‌جهت اعتمادالسلطنه همیشه از سهام‌الدوله به‌نیکی یاد میکند ولی‌از امیر حسین‌خان شجاع‌الدوله که چنین دست و دلباری نداشت وغیراز شاه به‌کسی باج نمیداد ، بدگوئی کرده هنگام فوت امیر می‌گوید به « حمدالله انهم به‌درك واصل شد».

**سه‌شنبه ۲۵**ـ از بجنورد ( بسمت قوچان ) حرکت شد ، منزل توده است ، چهار فرسخ بود ...

**چهارشنبه ۲٦**ـ منزل خاك خبوشان است ... قدری‌که راه طی شد به‌دره‌ای رسیدیم که چند خانوار داشت وآب‌شوری موسوم به‌شورك‌که حد فاصل‌مابین بجنورد وخبوشان است ، امیرحسین‌خان شجاع‌الدوله باسواره خود استقبال کرده‌اند ...

---

۱ـ نتیجه یك عمر خیانت بملت ومملکت غیراز این نخواهد بود .

**جمعه ۲۸ـ منزل شیروان است .»**[1]

اعتمادالسلطنه باردیگر درخاطراتش در دوازدهم صفر ۱۳۰۸ قمری از سهام ـ الدوله یادکرده می‌گوید : « شاه امروز ناهار را دربیدی میل فرمودند ... دو تلگراف از خراسان رسید . یکی اینکه امین‌اقدس[2] ( سوگلی شاه ) چشمش خوبست و دیگری از سهام‌الدوله بجنوردی‌که اسرائی‌که ترکمان برده بودند ، گرفتند . شاه امروز دوشکار زده بود . این سه‌فقره باعث مسرت خاطر مبارك بود . »

---

۱ـ شرح مسافرت فوجان را درجلد اول این کتاب ملاحظه فرمائید .

۲ـ امین اقدس سوگلی شاه بخاطر اینکه با طلوزان طبیب فرانسوی دربار روی هم ریخته بودند برای اینکه ازاو جدا نشود دست به‌بهانه‌هائی ازقبیل چشم‌درد وفلان‌درد زده بود ویکبار هم شاه را مجبور کردکه اورا به‌سفر فرنگستان فرستاد که رندهای تهران این ترانه‌ها را ساخته درکوچه وخیابان‌ها همی خواندند که :

« چونکه مادام‌های شهر فرنگ — شاه را دست خواهری دادند
بعد چندی که شاه خانم خود — به‌دیار اروپ فرستادند
لردهای فرنگ برادروار — خانم شاه را همه گا ... »

ـ این سفر پرسر وصدای امین اقدس درشعبان ۱۳۰۷ روی داد رجال ایران ـ ج ۱ ص ۱۸۲

## گفتار دیگری درباره رضاقلی‌خان زعفرانلو ایلخانی خراسان

درصفحه ۲۵٤ تا ۳۰۵ جلد اول به‌تفصیل درمورد شخصیت رضاقلی‌خان آن ثانی اسفندیار روئین‌تن بحث وگفتگو شد وبیان گردیدکه پس‌از چهل شبانه‌روز جنگ متوالی درقوچان سرانجام دربرابر عباس‌میرزا نایب‌السلطنه بسبب خیانت خوانین خراسان، تسلیم شد وسپس به‌تهران و آذربایجان تبعید گردید. لکن‌برادرزجروشکنجه هائی‌که نسبت به‌وی ازسوی حکومت قاجار روا داشته بودند در مبانج درگذشت و جنازه‌اش به‌مشهد مقدس انتقال یافته درمقبره خانوادگی آنان به‌خاك سپرده شد[1]. لکن پسرش حسینقلی‌خان مدت ۲۷ سال در زندان تبعیدی قاجار در آذربایجان بسر برد وسرانجام به‌شیراز فرارکرد . وبه‌حسام‌السلطنه پناهنده شد .

اخیرا که سازمان نشر تاریخ ایران کتابی تحت عنوان « تحفه سیفیه » انتشار داده و ترانه‌های عامیانه ترکمن راکه وسیله الکساندر شودزکو جمع‌آوری شده ضمیمه آن ساخته است، چشم نگارنده به‌مطالبی درمورد رضاقلی‌خان زعفرانلو افتادکه نتوانست بدون توجه ازآن بگذرد، زیرا مطالب غیرواقعی درآن به‌چشم میخورد .

اصل ترانه در دست نیست، لکن ترجمه‌ی آن موجود است . نگارنده تصور دارد که احتمالا این ترانه‌ها بعدا در دیوان مختومقلی شاعر معروف ترکمن جمع‌آوری شده ویا خود مخدومقلی امکان دارد آنرا سروده باشد . هرچندکه ۲۲ سال پیش این‌دیوان

---

۱ـ سال ۱۸۸۳ میلادی برابر ۱۲٤۹ قمری در راه میانه درگذشت .

را در اوبه **مه‌تی‌ملا** در داد قزوین شمال مراوه تپه خوانده بودم وچنین چیزی بخاطرم نمیرسید ، با اینحال بسیار کوشیدم شاید نسخه‌ای از دیوان مخدومقلی را گیر بیاورم که مقدورم نشد .

درکتاب فوق‌الذکر تحت عنوان **«فتح‌نکه‌ها»** چنین آمده است :

« در سنه ۱۷۸۲ ( میلادی = ۱۱۹۷ قمری ) رضاقلی‌خان فرزند دوازده ساله امیرگونه‌خان ایلخانی کرد درخراسان، به‌دست گروهی از ترکمانان مهاجم تکّه اسیر شد . آنان شهر قوچان را چپاول واهالی آن‌را به‌اسارت بردند .

خبر این واقعه در **چناران** ( ۵۰ کیلومتری مشهد ) به‌امیرگونه‌خان رسید . وی به‌محض اطلاع ، به‌تعاقب‌ایشان شتافت و **در مابوان** درقرب **ابیورد**[1] ، بازشان یافت. جنگی درگرفت‌که سه‌روزبه‌طول انجامید. کردها بکلی‌مغلوب و امیرگونه‌خان به‌بجنورد گریخت . این دوترانه‌که به‌یادگار دربزرگداشت آن واقعه سروده شده‌اند ، به‌دوشعری می‌مانندکه سر الکساندر برنز[2] در « سفرهای بخارا » مذکور داشته است . »[3]

---

۱ـ ابیورد از جمله شهرهای بودکه به‌اشغال روسها درآمد .

۲ـ Bornez از افسران جاسوسی انگلیس بودکه هنگامی‌که نایب‌السلطنه نیرقوچان دربرابر رضاقلی‌خان زعفرانلو به‌پیروزی رسیده، ولی برای عرض تبریک ازمشهد به‌قوچان رفت ومورد استقبال عباس میرزا قرارگرفت . گفته شده‌که انگلیسی‌ها بیش‌از روسها درلابه‌ای و تضعیف گردان خراسان می‌کوشیدند . زیرا کردها حاضربه‌جدائی افغانستان از ایران ولیز اشغال هندوستان وسیله انگلیس‌ها نبودند ومردمان آن نواحی را برای دستیابی به‌استقلال علیه انگلیسی‌های استعمارگر می‌شوراندند . از این‌رو درجنگ قوچان افسران انگلیسی وانزلی‌و فرانسوی و روسی همگی دولشکر نایب‌السلطنه بهم پیوسته و علیه رضاقلی‌خان زعفرانلو به‌جنگ پرداخته تا آن شیر خروشان کوهستان را از پای درآورند وسرانجام نیز این لاشخورها به‌هدف شوم خویش نایل آمدند . مرگ رضاقلی‌خان پیروزی بزرگی برای روسها و انگلیسی‌ها بود . بالنتیجه رضاقلی‌خان آنها درشهرهای شمالی خراسان دست یافته واینها هندوستان عزیزشان را حفظ نموده سرانجام افغانستان و هرات را نیز از ایران جدا کردند . آنها با مهارت تمام از بی‌خردی شاهان قاجار استفاده کرده جنگ داخلی درایران بوجود آوردند و نیروهای ملی ایران را تضعیف نمودند . مرگ بر استعمارگران شرق وغرب .

۳ـ نخبه سیفیه ـ تألیف محمدعلی تورخانچی‌به‌انضمام ترانه‌های عامیانه‌ترکمن ۱۲۴۹ قمری‌گردآوری ←

بدون شك این ترانه اصل واساسی نداشته وساخته وپرداخته تخیلات شاعر بوده است که برای تشجیع وبسیج نیروهای ترکمن درحمله‌ی به‌خراسان سروده شده است ، زیرا اولا درهیچیك ازکتب تاریخی‌عصر قاجار ازاین جنگ‌نامی به‌میان نیامده .

۲ـ درهیچ زمانی پای ترکمانان به‌شهر قوچان نرسیده و حملات گروهی آنان معمولا بحالت شبیخون ودزدی به‌روستاهای مرزی بابینه‌های چادرنشینان درنزدیکی مرز انجام می‌گرفته که با آگاهی‌یافتن کردها مورد تعقیب قرار می‌گرفتند و دربیشتر موارد نه‌تنها آنچه را به‌غارت برده بودند بازپس گرفته میشد بلکه خود چپاولگران هم یا کشته میشدند یا دستگیر، مگر اینکه خودرا به‌بیابانهای خوارزم رسانیده و درقلب کویر خوارزم متواری میشده‌اند .

۳ـ روستای مایوان مرکز کردهای **مایوانلو** درجنوب شیروان قرار داردکه محال است پای ترکمنها به‌آنجا رسیده باشد واگر بپذیریم که آن‌زمان روستائی دیگر مربوط بهمین کردها درنزدیکی ابیورد بوده میرساندکه حمله فقط درآن گوشه مرزی انجام گرفته نه‌اینکه از کوههای سربه‌فلك کشیده‌ی الله‌اکبر درگز بگذرند و به‌شهر قوچان برسند ، فرضا که قوچان را چاپیده باشند محال است بتوانند غنایم و اسیران را از کوههای بین قوچان و درگز به‌ابیورد برسانند . چنین‌کاری مستلزم لااقل ده روز وقت است و عبوردادن اسرا ازمیان ایلات و روستاهای کردنشین محال‌تر .

٤ـ درتمام جنگهای پراکنده‌ی بین ترکمنان و کردها هرگز ترکمن‌ها بیش‌از یك روز نتوانسته‌اند دربرابر کردها مقاومت کنند، چه رسدکه به‌سه روز ، حتّی جنگ پادشاه خوارزم درپل‌خاتون سرخس دربرابر رضاقلی‌خان زعفرانلوسه‌روز طول‌نکشید[1] .

۵ـ هرگز نمیتوان تصورکردکه کردها آنچنان شکستی خورده باشند و سرتاسر شمال خراسان را رها کنندکه امیرگونه‌خان ایلخانی کرد خراسان در چناران و قوچان وشیروان‌هم نایستد وبه‌شهر بجنورد که مرکز ایل‌شادلو است فرارکند ، آیا چنین

---

←

الکساندرشوذزکو (کنسول روسیه در رشت) ص ۸۹ به‌کوشش منصوره اتحادیه ( نظام مافی )

۱ـ ر.ك: جلد اول حرکت تاریخی کرد به‌خراسان ... ص ۲۷٤

ننگی را میتوانسته است تحمل کند ؟

امیرگونه‌خان بقدری نیرومند بودکه بقول سرهنگ درویل[1] فتحعلیشاه قاجار جرات روبروشدن با وی‌را نداشته است ، چگونه ازمقابل‌دسته‌ای‌ترکمن‌از ابیوردتا بجنورد که حدود ۲۰۰ کیلومتر راه کوهستانی است متواری میشود و هیچ‌جا توقف نمی‌کند ؟

۶ــ آیا امکان داشته است‌که‌ترکمنان چنین فتحی درخراسان کرده باشند و از دید مورخین و نویسندگان عصر قاجار مخفی مانده باشد ؟ شکست امیرگونه‌خان در مقابل ترکمانان یعنی به‌غارت‌رفتن تمام خراسان . آیا چنین چیزی امکان داشته است؟ هرگز . وترانه‌های فوق صرفا یك دلداری ترکمانان به‌خودشان بوده که بدینوسیله شکستها و خفتهائی‌که برآنان وارد میشده و کشته‌هائی‌که برجای گذاشته‌اند ، با خواندن آن اشعار تسکین الام خویش‌را نموده روحیه خودرا تقویت بخشند ، واینك ترجمه ترانه ترکمنی از قول امیرگونه‌خان :

**ترانه‌ی امیرگونه‌خان پس‌از شکست درنزدیکی مایوان**

«ترکمانان تکه، محمدخان‌صفدری[2] را ازمن ستانده‌اند : محمدحسین[3]، خان قجران را به‌اسارت گرفته‌اند . آسوبیگ[4]ام را ازدست‌داده‌ام. **حاجیخان** قبیله‌**شیخ**

---

۱ــ سفرنامه درویل ص ۱۶۵

۲ــ ناشرکتاب نخبه سیفیه درصفحه ۱۰۰ درستون توضیحات آورده است‌که محمدخان صفدری از بزرگان بانفوذ دربار فتحعلیشاه بودکه درنبرد مایوان کشته شد . « نامبرده برای اثبات گفتار خود هیچ مدرکی را ارائه نداده است .

۳ــ محمدحسین‌خان قجران نیز حتما از بزرگان قاجار بوده است .

۴ــ آسوبیگ شناخته نشد .

۵ــ حاجی‌خان شیخ‌امیرانلو نایب قوشخانه واز پسر عموهای امیرگونه‌خان زعفرانلو بود . درجنگ شیرزنان کرد خیرآباد با ترکمانان خوارزم وی به‌یاری زنان خیرآباد ومردم فیروزه رفت و نیروی ترکمانان را درهم شکست وبه‌بیابانهای خوارزم متواری ساخت . نگاه کنید به‌جلد اول حرکت تاریخی کرد ص ۲۴۴

احتمال دارد این جنگ‌که بدان اشاره گردیده وبه‌شکست امیرگونه‌خان تعبیر شده ، بازهم درآن‌ناحیه مرزی فیروزه که محل استحفاظی حاجی‌خان‌بیگ شیخ امیرلو نایب قوشخانه بوده رخ داده باشد و رضاقلی

ــ

**امیرلو** را شهرهٔ قهرمانان، از دست داده‌ام . او براسبی عربی، پوشیده در آهن، سوار بود ، او را ، سرو روانم را از دست داده‌ام .

امیرگونه‌خان بدینسان می‌نالید ؛ آه ، کی انتقام خواهم گرفت ! جزایرچی[1] هایم ، آن قلاع آهنین آوردگاه را، ازدست‌داده‌ام ، مرا اسبی‌آرید بادمی به‌حنا آراسته‌رنگین، بگذارید هردو برآن بنشینیم ، تمامی ترکمانان نکّه را خواهیم کشت ، برادر زاده‌ام در سراشیب کوه در مایوان کشته شد . **ابراهیم‌خان**[2] را خبر برید، بگوئید **ایلخانی**[3] را ترکمانان به‌اسارت گرفته‌اند ، من عشقم را ازدست داده‌ام ، وای مالی‌بیگ ! وای ! قهرمان ـ قوچ‌هایم را ازدست داده‌ام ، شرزه چو شیران، چوبیگ‌ها مهربان درجمع ، قهرمان ـ شترانم را من ازدست داده‌ام ،من قهرمان ـ شیرهایم راکه هرگز ازبرچهار یا پنج نگریختند ، ازدست داده‌ام .

امیرگونه‌خان می‌گرید و می‌گوید ، ریش شد دل‌هایمان، باغهای مایوانم پیوسته ویران باد ، هرچه داشتم من از دست داده‌ام ، همه را هرچه داشتم. »[4]

**« ترانه‌ی آقا محمدخان هنگامی‌که به‌جنگ ممیش‌خان سرکرده‌ی کردهای‌چناران رفت** ، ـ ۱۲۱۰ قمری ـ ۱۷۹۴ مسیحی ، »

---

←

خان زعفرانلوکه کودکی بوده دراین جنگ اسیر شده وحاجی‌خان کشته شده باشد .

چون ازاین جنگ وکشته‌شدن حاجی‌خان هیچ سند ومدرکی در دست نداریم نمیتوانیم در باره‌ی آن قضاوت کنیم . فقط میگوئیم حمله وبا شبیخونی بوده نظیر شبیخون جنگاه درتسمان شیروان درسال ۱۲۲۲ قمری‌که از سوی ترکمانان انجام گرفته است .

درجنگهای محلی بین کردها وترکمن‌ها نیز سپاهیان دولتی یا بزرگان قاجارکه به‌آن اشاره رفته است شرکت داده نمیشدند .

۱ـ جزایر و شمخال یکنوع اسلحه‌های سنگین آتشین بودندکه وسیله ناروت مسلح میشدند. افرادی که با سلحه جزایر می‌جنگیدند ، جزایرچی نامیده میشدند .

۲ـ ابراهیم‌خان شادلو حاکم بجنورد واسفراین‌که هنگام ورود آقامحمدخان قاجار به‌خراسان مورد نهب واقع شد .

۳ـ منظور ، رضا قلی‌خان است .

۴ـ نخبه سیفیه ـ ص ۹۰

این ترانه‌ی ترکمنی نیز که ترجمه‌ی فارسی آن نقل میگردد ، باتواریخ زمان قاجار از جمله ناسخ‌التواریخ و روضة‌الصفا ناصری مخالفت دارد، زیرا این تواریخ ازدرگیری ممیش‌خان زعفرانلو برادر بزرگتر رضاقلی‌خان و فرزند امیرگونه‌خان که حاکم چناران بوده، نامی بمیان نیاورده وبرعکس‌نوشته‌اندکه وقتی‌آغا محمدخان قاجار وارد اسفراین شد و مورد استقبال ابراهیم‌خان شادلو قرارگرفت، امیرگونه‌خان زعفرانلو ایلخانی خراسان نیز با پسرش ممیش‌خان به‌اسفراین رفته، همکاری‌خویش‌را با خان‌قاجار اعلام داشتند و پس‌از آمدن آغا محمدخان به‌قوچان و چناران نیز همه‌جا این پدر و پسر تا ورود به‌مشهد همراه وی بوده‌اند .

ممیش‌خان با نادر میرزای افشار جنگید و اورا دست بسته به‌نزد فتحعلیشاه فرستاد که به‌کیفر رسید . لکن همانطورکه درجلد اول آمد هنگامی‌که فتحعلیشاه وارد خراسان‌شدبااینکه امیرگونه‌خان اطاعت‌امرکرده، لکن‌ممیش‌خان بافتحعلیشاه به‌مخالفت برخاست و اورا به‌چناران راه نداد و محاصره‌ی چناران از سوی فتحعلیشاه نیز بی‌نتیجه ماند .[1] خصوصا که صادق‌خان کرد شقاقی‌که همراه فتحعلیشاه بود ، پنهانی ممیش‌خان‌راتشویق‌میکردکه تسلیم فتحعلیشاه نشود، بعدهاکه این‌امر برای‌فتحعلیشاه درتهران مکشوف شد ، واز صادق‌خان شقاقی بیمناک بود اورا زنده زنده لای دیوار گذاشت وگچ گرفت[2] .

بهرحال ممیش‌خان بعدها تبعیت فرمان فتحعلیشاه را پذیرفت وپس‌ازشکست خوردن ترکمنها در ماجرای خواجه کاشغر ازکردهای خراسان درشمال استراباد ، همین ممیش‌خان بود که ۳۵۰ سر ازکشتگان ترکمن و ۱۵۰۰نفر اسیر را درچمن سلطانیه درنهم رجب ۱۲۲۸ به‌حضور فتحعلیشاه رسانید[3] .

بهرحال ترانه‌ی‌ترکمنی مذکوربه‌غلط می‌گوید‌که ممیش‌خان دربرابر آغا محمدخان قاجار به‌جنگ پرداخته است :

---

۱ـ سال ۱۲۱۲ قمری

۲ـ صادق‌خان‌کردشقاقی همان‌کسی بود که کشته‌شدن آغا محمدخان قاجار را برخی به‌تحریک او دانسته‌اند ومدتی نیز ادعای سلطنت کرد ویا فتحعلیشاه به‌جنگ پرداخت .

۳ـ جلد اول حرکت تاریخی کرد ص ۲۴۴

« درخراسان شایع است که آقا محمدخان نزدیك میشود ، او اراهل استرآباد است، ازاین ایل قاجار وشیعه مذهب . آنان اذوقـه‌ی سرپارانشان[1] را به‌چمن‌زار بسطام می‌برند ، ابرها برمی‌آیند ، می‌گسترند، وهمه هرآنچه هست در مه فرو رفته است ، ابرها برگرد کوه میگردند، دهکده را فرو می‌پوشانند ، رعدی پس رعد می‌غرد، باران می‌بارد ، اورا چهل هزار اسب است بسته‌ی اصطبل، زین‌هایشان جواهرنشان، بر یالهایشان طلسم آویخته ، بر دم‌هایشان الماس آویز است، چنین می‌انگارم که‌آسمان شبی پرستاره درچنبش است ، اورا چهل هزار توپچی است که توپهایش را آتش‌کنند، اورا چهل هزار مرد است درکمین، همه درگذرگاههای کوهستان به‌قراول ایستاده‌اند، اورا چهل‌هزارافشارادست وچهل‌هزار تاتار ، شاه فرمان داده است ، وهمگان باید بروند ، اورا چهل هزار مجمعه است مملو گوشت پرواری، وچهل هزار اسب نیزنك دراصطبل. **اوکردستان راگرفته،[2] گرفتن تو ( ممیش‌خان) برایش چه‌کاری دارد ؟ شاه فرمان داده است و تو باید از او تبعیت کنی .»**

باتوجه به‌مراتب مذکور سندی به‌دست نیامدکـه ممیش‌خان با آقا محمدخان به‌جنگ برخاسته باشد، بلکه وی با فتحعلیشاه ونایب‌السلطنه عباس میرزا به‌جنگ پرداخت .

درسال ۱۲٤۸ که عباس‌میرزا از طریق چناران بسوی قوچان حمله برد ، ممیش خان درچناران‌مقاومت‌کرد وسرانجام به‌دستور برادرش رضا قلی‌خان‌ایلخانی خراسان چناران را به‌عباس‌میرزا واگذاشت وعباس‌میرزا پس‌از دستیابی برچناران حکومت آنجا را به‌کریم‌خان زعفرانلو برادرزاده‌ی ممیش‌خان واگذار نمود وسپس بسوی قوچان حمله برد[3].

بالاخره آنچه راکه شودزکو از ترانه‌های ترکمنی گردآوری نموده و مربوط بـه

---

۱ـ درمتن : سرپارانش .

۲ـ منظور خراسان است، یعنی هریادشاهی مانند نادر و دیگران بمحض اینکه کردستان خراسان را گرفته‌اند دیگر جاهای این استان چاره‌ای جزتسلیم نداشته‌اند ، پس حالاکه آقا محمدخان، کردستان را تا حدود چناران گرفته پس تو نیز باید تسلیم گردی .

۳ـ تاریخ رجال ایران ـ مهدی بامداد ج ٤ ص ۱۵۸

کردهای خراسان خصوصا رضاقلی‌خان و برادرش معیش‌خان بوده، لازم آمد مورد بررسی قرار گیرد.

یادآور میشودکه متاسفانه از رضاقلی‌خان زعفرانلو عکسی در دست نیست و عکس ص ۲۰٤ کتاب حرکت‌تاریخی کرد به‌خراسان نیزمربوط به‌امیرگونه‌خان زعفرانلو است‌که درصفحه ۲۵۱ همان کتاب به‌چاپ رسیده است، چون آقای مهدی بامداد در تاریخ رجال ایران این عکس را بنام رضاقلی‌خان چاپ کرده بود نگارنده را نیز دچار اشتباه ساخت‌که پوزش می‌طلبم.

## حسینقلی‌خان زعفرانلو ۲۷ سال در زندان قاجار

درجلد اول صفحه ۳۱۶ بیان شدکه سام‌خان زعفرانلو و برادرش ابوالفیض‌خان درسال ۱۲۵۱ قمری تا ۱۲٦٤ بمدت ۱۳ سال بازداشت بودند وتجفعلی‌خان شادلو و پسرش‌جعفرقلی‌خان بلافاصله پس‌ازدستگیری درسال ۱۲۵۱ قمری ازتهران به‌بجنورد بازگشته به‌حکومت خویش ادامه دادند ، درحالیکه میتوانستند از سام‌خان و برادرش نیز ضمانت کرده آزادی آنها را فراهم سازند .

نظام‌السلطنه مافی درخاطرات خود این ابهام را روشن‌کرده ونیز افزوده است‌که دیگر برادران سام‌خان نیز بازداشت بوده‌اندکه بوسیله تجفعلی‌خان شادلو آزادشده‌اند.

« ... در وقتی‌که رضاقلی‌خان زعفرانلوی خبوشانی[1] یاغی بود ، حسینقلی‌خان[2] پسر بزرگش درقلعه امیرآباد[3] با مرحوم ولیعهد ( عباس‌میرزا نایب‌السلطنه ) زدوخورد و مقاومت کرد ، بعداز این‌که رضاقلی‌خان مستاصل شد واطمینان دادند و آوردند ، **حسینقلی‌خان** پسرش را هم گرفتند و هردو را به‌تبریز فرستادند ، سام‌خان پسر دوم اورا هم‌که داخل شرارت نشده بود، به‌تهران آوردند ، حبس نظری بود ، پسرهای

---

۱ــ درمتن : جوشانی آمده که احتمالاً اشتباه چاپی است .

۲ــ حسینقلی‌خان زعفرانلو را درسال ۱۲۳٦ قمری نیزکه فتحعلیشاه عازم خراسان و رفع شورش حوانین محلی بود با دیگر امیرزادگان خراسان بعنوان گروگان با خود به‌تهران برد ، رجوع کنید به‌جلد اول ص ۲٦۷ و ۲۸۱ تا ۲۸۹ درمورد جنگهای حسینقلی‌خان با عباس‌میرزا نایب‌السلطنه .

۳ــ درمتن اشتباها استرآباد آمده است .

دیگرش دوطبقه بودند. **یزدان وبردی‌خان و ابوالفیض [1] خان‌ازمادرسام‌خان وازنجبای طایفه‌ی زعفرانلو بودند. امیرحسین‌خان وامیرگونه [2] خان از دختر نجف‌قلی‌خان شادلو بود.** (مادر سام‌خان از ترکمانان و احتمالا از اسیرانی بوده است که رضاقلی‌خان باآن ازدواج کرده است.)

سلیمان‌خان‌افشار بواسطه‌ی خصوصیتی‌که محمدولیخان پدرش بانجفقلی‌خان (شادلو) داشت، درتهران ضامن این‌دوبرادر(که نوادگان نجفقلیخان بودند)شده‌بود. داستان فرار آنها (فرار سام‌خان وابوالفیض‌خان) درقصه‌ی سالاری جداگانه است. سلیمان خان هم بدین واسطه (که چگونه‌سام‌خان فرارکرده) چوب خورد و معزول شد. ولی سام‌خان در زی (کسوت ـ ردیف) طلاب ومتصوفه، روزگاری با مرحوم منجم‌باشی گیلانی‌که از متصوفه‌ی عهد شاه مرحوم (محمدشاه) بود می‌گذرانید.

رضا قلی‌خان در تبریز مرحوم شد [3] و حسینقلی‌خان در حبس بود.

درسال ۱۲۷۵ (پس‌از فوت سام‌خان) که مرحوم حسام‌السلطنه (از حکومت خراسان معزول و) حاکم فارس شده، (حسینقلی‌خان) از تبریز فرارکرده به‌شیرازآمد ودراصطبل مرحوم حسام‌السلطنه (که بابرادرش سام‌خان صمیمی بود) متحصن شد. [4] (سال۱۲۷۸ قمری)

حسام‌السلطنه در دولت شفاعت‌کرد. دیگر آن اوقات با وجود استیلای امیرحسین‌خان درقوچان وامنیت خلقی درطبیعت خوانین خراسان، احتمال تمرد دراحدی نمی‌رفت [5].

---

۱ـ درمتن اشتباها ابوالفضل‌خان آمده است.

۲ـ اشتباها درمتن امیرکومه‌خان آمده است. امیرگونه‌خان در زمان حکومت برادرش امیرحسین‌خان حاکم شیروان بود.

۳ـ دربین راه تبریز درمیانه دراز شکنجه‌های وارده درگذشت.

۴ـ ازسال ۱۲۴۸ قمری‌که فتح قوچان و دستگیری رضاقلی‌خان و پسرش حسینقلی‌خان‌است، بیجاره حسینقلی‌خان مدت ۲۷ سال از بهترین ایام عمر خودرا در زندان تبریز گذرانده است.

۵ـ هیچکس از امرای زعفرانلو همچون امیرحسین‌خان نتوانست‌بطور کامل خوانین سرکش کردخراسان را مطیع و فرمانبردار خویش‌سازد. برای اتحاد کردهای خراسان همیشه یک امیرحسین‌خان لازم بوده‌است.

مقرر شدکه حسینقلی‌خان درخدمت شاهزاده باشد . تا بعداز شکست مرو که (با حسام‌السلطنه در زمستان ۱۲۷۸ قمری ) به‌خراسان رفتیم .[1] دوقریه ازاملاك رضا قلی‌خان راکه دربلوك نیادگان بود، بحکم مرحوم شاهزاده ( حسام‌السلطنه ) ، امیرحسین‌خان برای مدد معاش (برادرش)حسینقلی‌خان واگذاشت . دوسه سال‌راحت درآن قرا مشغول‌شرب عرق وعیش بود. درآن موقعی‌که سپهسالار اعظم (برای‌سرکوبی ترکمانان یموت و گوگلان ) به‌استراباد آمد وتمام استعداد ولایتی و دولتی ( اعم از قشون وآذوقه) خراسان واستعداد سرحدات‌را به‌استرابادخواستند، مرحوم شاهزاده خبطی کرد، درطی نوشتجات طهران، نوشت : چنان می‌بینم‌که عاقبت کار سپهسالار بروفق دلخواه پیشرفت نکند وعاقبت کاسه وکوزه درب خانه‌ی من بشکنند وبگویند حسام‌السلطنه راضی نبود واخلال کرد .

---

۱ـ منظور شکست افتضاح‌آمیز قشون بزرگ درجنگ با دسته‌ای ترکمانان یاغی مرواست‌که درسال ۱۲۷۸ قمری روی داد، که قرار حشمت‌الدوله صوی ناصرالدینشاه و وزیرش نوام‌الدوله کـه اسبهـای چالاکتری داشتند فرجنگ‌از چهل وپنج هزارتن سپاهیان ایران نتوانستند جان سالم از حمله ترکمانان بدر برند . عـدهای یا کشته شدند یا اسیر ، بدون اینکه دماغ ترکمنی خونی شود . کردهای خراسان دراین جنگ شرکت نداشتند ، زیرا سام‌خان زعفرانلو فاتح هرات بدستور ناصرالدینشاه کشته شده بود وکردها اعتراض خودرا آشکار ساخته دراین جنگ شرکت نکردند نان افتضاح بزرگ روی داد .

دراثر اسیرانی که دراین جنگ بدست ترکمانان افتاد و در بازارهای خیوه وبخارا و اروپا فروخته شد درانزار برده‌فروشی در اروپا نیز تاثیر گذاشت وبهای اسیران بشدت کاهش یافت .

نظام‌السلطنه مافی درمورد خرید و فروش این اسیران می‌نویسد : « صاحب منصبانی‌که در رکاب حشمت‌الدوله اسیر شده بودند با اقوام ، هرکس بضاعتی داشت از خانه‌ی خودشان پولی تهیه کرده وبه خراسان فرستادند به‌توسط حاجی میرزا حسن‌علی وزیر آستانه (مقدسه رضوی) از ترکمانان خریداری شدند وهریك پولی نداشت از مرحوم حاجی میرزا حسن‌علی قرض کرد . برای یوسف‌خان افشار ارومیه النقدو پول فرستادند که هم فوج افشار وهم خودش را خرید ، مصطفی‌خان برادر سپهسالار میرزا محمدخان وزیر جنگ با پسرش اسیر بودند ، خودش را درشش هزار تومان حاجی میرزا حسنعلی خرید ، و پسرش ماندتادرمیان‌ترکمانان‌مرد. این داستان خیلی مطول است ... » ص۶ خاطرات واسناد حسینقلی‌خان نظام‌السلطنه مافی .

از قضا امیرحسین‌خان هم از شاهزاده دلتنگی داشت و درباطن با پاشاخان امین‌الملك ارسال ومرسول و تعارف وهدیه داشت وهمچنین حشمت‌الملك قائنی ومیر حسین‌خان متصل بارخانه وپیشکش به‌استراباد میفرستادند. اهل قوچان هم از امیر حسین‌خان وحشت داشتند و روی دلی به‌طرف حسینقلی‌خان کرده بودند وبی‌خبر از شاهزاده با او مواضعه کرده بودندکه، حال سرحد خالی (از سواران امیرحسین‌خان) است و امیرحسین‌خان هم از شاهزاده دلتنگ است، اگرتو بیائی ما امیرحسین‌خان را دستگیر می‌کنیم (اوائل حکومت امیرحسین‌خان درقوچان بود)، برادر بزرگی، و مستحق حکومت.

یك وقت شاهزاده خبرشد که حسینقلی‌خان رفته بود وامیرحسین‌خان (بتصور اینکه شاهزاده اورا حمایت می‌کند) فرار بطرف استراباد کرده بود (وبه سپهسالارکه مخالف شاهزاده بود پیوسته بود) و حسینقلی‌خان قوچان را متصرف و درحکومت مستقل شده و دارائی امیرحسین‌خان راهم ضبط کرده بود و عریضه نوشته بود که، (از دربار) خلعت ورقم حکومت مرا بفرستید. شاهزاده متحیرماند چه‌کند. پرویز میرزا پسر خاقان مغفور (فتحعلیشاه) راکه حاکم نیشابور بود، خواست وحکم حکومت (قوچان) را بـه‌او داد و میرزا علی‌رضای مستوفی برادر بزرگ حاجی محمد رضای مستشارالملك که آن اوقات بیکار بود، وخود میرزا علیرضا را که مرد عاقل کامل محترمی بود، پیشکار پرویز میرزا کرد، فرستاد قوچان.

به‌محض‌رسیدن حضرات، حسینقلی‌خان (زعفرانلو) هردو را گرفتند زنجیر کرد و فرستاد ازترکمان تکّه[1] بقدر چهارهزار سواره وپیاده به‌مددخواست ومیدانست که درخاك خراسان استعدادی نیست‌که درصدد تنبیه او برآیند. این خبر به‌شاهزاده

---

۱ـ تکّه یکی از قبایل ترکمن است‌که ازسط نادرشاه درحوالی استراباد اسکان داده شد. درقرن گذشته ترکمانهای تکّه به‌ایلك کوچیدند ویا واحه‌های اژن وسرخس پیش آمدند. درسال ۱۲۷۲ قمری (۱۸۵۵ م) مرو را تصرف کردند و درایلك وسرخس و اخال مستقر شدند ولی عده‌ای از آنان درخاك کنونی ایران باقی ماندند. درسال ۱۲۹۹ که بموجب قرارداد مرزی اخال مرزهای کنونی ایران و روسیه تعیین شد، دیگر نقل وانتقال وتاخت وتاز آنهاموقوف شد. (ر. ك: لوگاشوا، پی‌یر رابینو، ترکمانهای ایران ـ ترجمه حسین تحویلی)

رسید ، چون محمد علی‌خان ناظرکه پسر خالوی شاهزاده بود، درشیراز و درخراسان زیاد با حسینقلی‌خان مانوس و رفیق بود ، اورا برای نصیحت و ملامت واستحالت فرستاد و تفصیل را به‌تهران خبر داد .

( حسینقلی‌خان ) به‌محض رسیدن محمد علی‌خان ناظر ، اورا هم گرفت وحبس کرد . از تهران درجواب شاهزاده دستخط شده بودکه : حسام‌السلطنه این‌خبری را که به‌پشت بام برده‌ای، خیلی بدموقعی بود ، البته زود پائین بیاورکه کار استراباد اهمیت دارد وبه‌این‌آسانی‌ها هم (که‌تو فکر میکنی) خراب نمیشود. شاهزاده‌مضطرماند.

استعداد خراسان منحصر به‌فوج یکشاوی‌افشارکه بی‌با وبی‌مصرف‌ترین افواج است، بود و دویست نفر توپچی، دیگر یك نفر سوار وپیاده ولایتی نداشتیم ، حتی هاشم‌خان قراشباشی وخوانین جزء و سوارهای ولایتی رفته بودند استراباد (که با ترکمانان بجنگند وغائله‌ی ترکمانان را خاتمه دهند ) .

شاهزاده (حسام‌السلطنه) ، مهدیقلی میرزا بایك قهوه‌چی فرستاد به‌قوچان که بلکه درباطن با رؤسای زعفرانلو بست وبندی بکند و درظاهر قرار بشکش حکومت‌را با حسینقلی‌خان بگذارد واز وضع آنجا مطلع شود . رفت واطلاع حاصل کرد وباخان هم پیاله وهم عهد شد . تعهد حکم‌وخلعت حکومت قوچان را نمود ، تمسك اصل‌مالیات وپیشکش را گرفت، به‌شرط اینکه سه‌نفر محبوس را به‌ترکمان نفروشد . کارمحبوسین این بودکه (شاهزاده) پرویز میرزاترتیب مشروبات ومزه وتنظیف‌پیشخدمتهای‌خوشکل خان را مباشر بود و محمد علی‌خان طبخ غذاهای قجری میکرد[1] . مهدیقلی میرزا بعداز اینکه با رؤسای زعفرانلو عهد وپیمان متابعت را گذاشت، به‌اذن‌خان از قلعه‌ی قوچان بیرون آمد، وخان دراینمدت قلیل قلعه را تعمیر کرده بود[2] .

---

۱ـ حسینقلی‌خان میخواسته است درکمترین مدت تمام عیش ونوشها ولهو ولعب‌های دوران جوانی را که در زندان از دست داده بود ، جبران کند ، بجای اینکه به‌درد دل مردم برسد به‌این حماقتها دست زد و سرانجام خودرا فدا کرد .

۲ـ پس‌از ویرانی برج وباروی قوچان درجنگ نایب‌السلطنه با رضاقلی‌خان پدر حسینقلی‌خان، شاهان قاجار اجازه‌ی مرمت و بازسازی قلعه را به‌اولاد رضاقلی‌خان نمیدادند ، چنانکه امیرحسین‌خان صریحا این موضوع را با جام سفاح درمیان گذاشت . رجوع به‌جلد اول .

بعداز بیرون‌آمدن، به‌سرعت برق وباد خودرا به‌مشهد رسانیدوشاهزاده را از تمکین‌خان ومتابعت‌رؤسای زعفرانلو اطمینان داد. شاهزاده پسرشمس‌الدین‌خان افغان راکه در نیشابور نزول وسکنا داشت و دارای پنجاه سوار بود ، خواست ، بقدر صدو پنجاه سوار از طایفه بزکی ( پیره‌کی ) و خرده اویماق[1] چناران جمع کرد ، نصف فوج افشار را بسرای‌قراولی ارك گذاشت ، دوعراده توپ شش پوند و هفت پوند برداشت

حاجی میرزاابراهیم شریعتمداری ( مجتهد معروف‌سبزوار ) را هم همراه آورد که اگر (کار) به‌استمالت وتامین بکشد ، واسطه و رابطه باشد ...

از شهر به‌باغ خونی نقل‌مکان کردیم واز آنجا به‌نوبهار واز آنجا به‌چناران ، خبر صحیح رسیدکه حسینقلی‌خان با چهار هزار سوار ترکمان و زعفرانلو از قوچان حرکت کرده است ، ما رفتیم به‌امیرآباد ، شب شاهزاده مرا خواست ، حکم نظامی نوشتم‌بردم، امین‌نظام ونوروز میرزا را برداشتیم ، دورا دور را قراول وتوپ ترتیب دادیم که تا صبح کشیك بکشند وحاضربه‌مدافعه باشند ، حسینقلی‌خان به‌عزم شبیخون بکسرآمده بود دریك فرسخی اردو ، درپشت تل‌های بلند کمین کرده بود ، دران حالت که آمد ابداری انداخته بودندکه شام بخورده، عرق خواسته بود ، محمد علی‌خان نامی داشت مشهور به‌محمد علی‌خالدار، طرف عشق‌خان بوده، بااومشغول خوردن عرق شده بودند ومست ولایعقل افتاده بودند ، زعفرانلوهای همراه هم که مواضعه باما داشتند، مغتنم شمرده بودند ، ترکمان‌ها هم‌که ملتفت نبودند ، یك وقت‌خان به‌هوش آمدکه ما کوچ کرده بودیم، بنده دروسط و شاهزاده در پشت سر بنده ، مهدیقلی‌میرزا وحسن‌خان عمه و سردار عبدالباقی‌خان افغان درجلو ، یك عراده توپ هم درجلو ویکی در پشت ، شاهزاده قدغن‌کرده بودکه به‌خط مستقیم راه برویم ، بقدر نیم‌فرسخ‌که راه طی‌کردیم، سوار ترکمان و زعفرانلو از پشت تل‌ها با حسینقلی‌خان بالا آمدند »[2]

سواران حسینقلی‌خان سرراه برشاهزاده سدّ کردند وتوپچی‌ها وچرخچی‌ها آماده شلیك شدند، اما دراین زمان خوانین زعفرانلو که با شاهزاده پیمان نهاده بودند

---

۱ـ درمتن « و خورو اویماق آمده » که اشتباه است .

۲ـ خاطرات واسناد حسینقلی‌خان نظام‌السلطنه مافی، باب اول ، بکوشش منصوره اتحادیه نظام مافی ص ۲۹۸ .

یکباره از حسینقلی‌خان جدا شده به‌شاهزاده پیوستند . حسینقلی‌خان که هنوز براثر عرق‌خوری شب گذشته مست بود[1]، چون اینوضع را دید، ترکمانان را برداشت و بسوی قوچان تاخت .

خوانین زعفرانلو به‌حسام‌السلطنه گفتند اگر ما بیش‌از حسینقلی‌خان خود را به‌شهر نرسانیم او وارد شهر میشود و نه‌تنها دستیابی براو آسان نخواهد شد بلکه زن و فرزندان مارا نیز به‌ترکمنستان میفرستد .

آنگاه بااجازه‌ی شاهزاده پیش تاختند و درخارج شهر قوچان راه را برحسینقلی خان بسته مشغول زد وخورد شدند و حسینقلی‌خان با دادن تلفاتی شکست خورده بسوی شمال قوچان متواری شد و به‌فیروزه رفت .

حسام‌السلطنه زمستان آن سال را درقوچان به‌رتق وفتق امور پرداخت وبرای حکومت قوچان، « اسدالله میرزا نایب‌الایاله راکه حاکم نیشابور بود احضار کرد آمد ، اورا حاکم کرد و دودسته سرباز نزد او بایك عراده توپ گذاشت ومراجعت کردیم ، (سال ۱۲۸۱ قمری ) .

در مراجعت در رادکان، **خانلرخان کیوانلو یك ضیافتی از شاهزاده واهل اردو کرد که واقعاً بی‌نظیر بود** . حیرت ازاین بودکه ، در رادکان آن‌همه اسباب زندگی از فرش وفرش‌ورختخواب‌و رخت حمام واسباب چای و چرتی وکلی وچراغ ازکجا مهیا داشت‌که حاجت به‌خارج بهم نرساند . صبح یك جبّه ترمه خلعت به‌او دادند .... »[2]

کردان کیوانلو ساکن رادکان و چناران از زندگی مرفه‌ای برخوردار بودند . در سال ۱۲۸٤ قمری که ناصرالدینشاه به‌خراسان آمد وهنگام مراجعت از مشهد به‌قوچان در رادکان مورد استقبال خوانین کیوانلو از جمله محمدرضاخان حاکم رادکان و خانلر خان قوق‌السذکر قرار گرفت که‌درجلداول به‌تفصیل‌مذکور شد واینجا نیز به‌مناسبت اشارتی میگردد ، که ناصرالدینشاه به‌عزم سواری وتفریح « از باغ محمد رضاخان بیرون تشریف آوردند . محمدخان حاکم چناران و محمد رضاخان حاکم رادکان و

---

۱ـ شاهاز میگران چه خواهد برخاست ؟ وزمستر بیگران چه خواهد برخاست ؟
بـه مست وچنان جوان وفشمن پرویش پیداست کزین میانه چه برخواهد خاست .

۲ـ خاطرات واسناد حسینقلی‌خان عاقی ص ۹ .

**خانلرخان رادکانی‌که مردی سالخورده و وضع لباس و طرز سلوك وهیات و حالت او نمونه و آثاری از قدمای قوم بود** باتمام سران وخوانین کیوانلو که هریك را به‌فراخور حال خلعتی مرحمت شده بود به‌زیارت خاك‌پای همایون تشریف جسته اعلیحضرت شاهنشاهی باهریك بنحوی‌که درخور شان او بود خاصه **خانلرخان** اظهار مرحمت و مکرمت فرموده ... »[1]

---

۱ــ سفرنامه ناصرالدینشاه به‌خراسان ــ ص۲۱۰ وجلد اول‌کتاب حرکت تاریخی گرد به‌خراسان‌ص۲۸۱

**یادداشتی از ناصرالدینشاه به‌میرزا حسین‌خان سپهسالار (بانی مسجد سپهسالار وباغ وعمارت بهارستان)درباره تجاوز ترکمانان آخال (ترکمنستان شوروی) به‌مرزهای خراسان درمورد تنبیه آنان (سال ۱۲۹۷ قمری) :**

« جناب سپهسالار اعظم ، روزنامه‌های تلگرافی خراسان را خواندم ، درهمان روزنامه حکمی نوشتم ، بعلاوهٔ آن حالا هم لازم دانستم بنویسم ، اولا همانطورکه نوشته‌ام تلگراف سختی به‌خراسان بکنید که اگر غفلت ازطرف درگر شده است تنبیه سخت کامل لازم دارند ، خراسان امن خوب راحت را چرا باید ضایع نمایند و زن و بچه به‌اسیری‌برود ثانیا باید حکما تلافی این عمل را از **دره‌جزی و قوچانی** بخواهید که تمام آن اسرا واموال را پس بگیرند وتلافی نمایند خیلی زود ، ثالثا همین دستخط

---

این منظور از دره‌جزی، اللهیارخان ترکی ومنظور از قوچانی، امیرحسین‌خان شجاع‌الدوله کرد زنگنه ایلخانی مقتدر استکه مرکز فرمانروائیش شهر قوچان بود ، وی عنوانه نمایندگی ترکمانان منجاور اشتغال داشت ، براثر سهل‌انگاری اللهیارخان ترکی درامور مرزی ترکمانان ازفرصت درگر هجوم آورده پس‌از قتل وغارت بسیاری از اهالی عده زیادی از زنان وکودکان را نیز به‌اسارت برده در بازارهای خیوه وبخارا به‌فروش رساندند . ترکمنها دراین مرحله از اسیرکردن نسبت به‌اسرای زن رفتاری انسان تراانسانی درپیش گرفتندکه قلم از ذکر نکات آن عاجز وشرمسار است ، ثالثا بعد زنی‌که برانسته بود از اسارت فرارکند وخودرا به‌درگر برساند ماجرا را برای اللهیارخان تعریف کرده بود واللهیارخان عده‌ای گزیده بود ، عدم شایستگی وکفایت اللهیارخان درامور مرزی باعث حساسیت ناصرالدینشاه و امیرحسین‌خان زنگنه‌الوگردیده که امیرحسین‌خان او را از درگز بیرون نمود ، نگاه‌کنید به‌رساله رشدیه ،

راهم بدهید الان ببرند به‌شجاع‌الدوله بدهند ملاحظه نماید. حقیقتا از نواب وسرحدداران او کمال غفلت ونامردی شده است . باید تلافی کامل بکند وبعداز ورود قوچان فورا تلافاصله سواره و پیادهٔ مستعد برداشته قلعه‌جات و صحرای آخال را تاخت وتار کامل کرده به‌عرض برساند . بهیچوجه ازاین غفلت انها سرفنظر وگذشت نخواهد شد . ۹۷ »[۲]

**گزارش امیرحسین‌خان شجاع‌الدوله به‌پایتخت درمورد دسیسه‌بازی روسها در نواحی شمالی خراسان و ارسال دوتوپ سنگین برای ناصرالدینشاه .**

این گزارش را سپهسالار اعظم ( میرزا حسین‌خان ) به‌پیوست گزارش‌های خود درمورد امور مالی وکفش‌ولباس قشون به‌نظرشاه رسانده وبه قسمتی ازآن اشاره‌کرده که متاسفانه اصل سندکه گویای اخبار جالبی از اوضاع خراسان آنروز بوده بدست نیامد . سال ۲۹۷ )

سپهسالار خطاب به‌شاه می‌نویسد :

« ... **شجاع‌الدوله** عریضه به‌خاکپای مبارک عرض نموده و **دوتوپ اغری** (سنگین) برسم پیشکش فرستاده است بخاکپای مبارک تقدیم شد . درباب عمل روسها و آخال ( آنسوی مرزهای شمالی خراسان ) همانطور است‌که درمرآت خاطرخطیر مبارک ملوکانه روحنافداه منعکس شده‌است و فرمودند .

کار آخال به‌این سهولت وآسانی هم نیست . از نوشتجات شجاع‌الدوله که به‌این غلام خانه‌زاد نوشته ولفا بخاکپای مرحمت اقتضای مبارک تقدیم شده واز لحاظ قضا الحاظ مبارک میگذرد معلوم میشودکه باین‌سهولت وآسانی نبوده‌است (اشاره به‌گزارش قبلی‌که شاه برحاشیه آن نوشته بود از دره جزی وقوچانی و ... کمال غفلت ونامردی شده است ) درخراسان واسترآباد از توجهات خاطرآفتاب اثر مبارک امنیت وآسودگی است و درتبریز هم اکراد آرام شده‌اند ودیگر شرارتهای سابق رفع شده است ـ الامرالاقدس الاعلی مطاع مطاع مطاع ـ غلام خانه‌زاد ـ حسین .

شاه دربالای گزارش سپهسالار نوشته است :

---

۲ ـ اسناد برگزیده دوران قاجاریه ـ ابراهیم صفائی سند پنجم .

... **کاغذ شجاع‌الدوله را خاندم** (خواندم) ، نقشه ذوالفقارخان (منطقه مرزی‌ایران و افغانستان ) را دیدم و دوباره اعاده دادم نگاهدارید بکار میخورد ... »[1]

ناصرالدینشاه درست گفته است، باید نگهداری میشدکه امروز به‌درد میخورد واین اسنادگوشه‌ای از تاریخ پرفرازونشیب خراسان را روشن‌میکردند، امّا متاسفانه ما ایرانیها، بخصوص آنانکه مسؤول امـور هستند درثبت وضبط و نگهداری اسناد بخاطر پاره‌ای خودخواهی‌ها وکوته‌فکری‌ها وتنگ‌نظری‌ها ، سهل‌انگاریم ، بهمین‌جهت بسیاری از اسناد با ارزش ما درتاخت وتازهای معمول ازبین رفته است، درحالیکه درکشورهای پیشرفته چنین نیست .

---

۱ـ برگهای تاریخ دوران قاجاریه ـ ابراهیم صفائی ص ۲٤

## تلگراف رمزی میرزا عبدالوهاب‌خان آصف‌الدوله شیرازی والی خراسان به‌ناصرالدین‌شاه

آصف‌الدوله از سال ۱۳۰۱ تا ۱۳۰۳ حاکم خراسان بود وچون نسبت به ساحت مقدس اساله ادب کرده مردم براو شوریده واز مقامش معزول نمودندکه در ۱۳۰٤ در طهران بمرد.

استخراج تلگراف آصف‌الدوله ۲۹ شهر جمادی‌الاولی ۱۳۰۲

« حضور اقدس همایون روحنافداه، قربان خاکپای اقدس همایونت گردم ـ دستورالعمل مفصل را زیارت کرده بذات‌الهی تکات و دقایقی‌که درهر جزو بنظرمبارك رسیده غلام که حاضر وشب و روز مشغول است غیران را نفهمیده وتمام را انشاءالله تعالی بخوبی‌اجرا خواهد داشت، پاره‌ای را فقره بفقره با جابار بیست وششم‌عرایض خوب مطالب مهم غالب با سند عرض شده ازنظر انور همایون میگذرد تمام فتنه ازاین خبیث شهاب‌الملك بوده، مسلم شد از روز ورود مشغول بوده همه ازاو فریفته، تلگرافچی، بیگلربیگی، نصرة‌الملك[1]، عمادالملك[2]، ونصرالله‌خان رااو وحشت داده، ملاها، سرکشیک‌ها تمام حالات اورا بروز میدهند وغلام تصور نمیکرد، بحمدالله تعالی رفع شد، با عضدالدوله[3] هم همینطورکه فرموده‌اند حرکت میکنم بی‌کم و زیاد،

---

۱ـ نصرت‌الملك علی‌خان قراگوزلو.

۲ـ عمادالملك در دوره ناصری سالها حکومت طبس را عهده‌دار بود.

۳ـ سلطان احمد میرزا عضدالدوله در آلبوم لایب‌التواریخ استان قدس بوده است.

گله ازاو کردم اظهار خجلت کرد و زیاد برسیده بود اطمینان دادم لیکن همان صورت است، تمام جواب وسؤال اجزای آستانه با خود غلام است و درکمال خوبی بمدار دو سه مرتبه آمدن ملّاها بمدارك بمعارف (معاریف) ملّاهائی که دیدن کرده بازدید کردم و هرشب یکی‌از آنها درمنزل غلام است. نصرت‌الملك سه روز دیگر انشاءالله تعالی وارد میشود بقدری به‌او محبّت کنم که شکرهای او به‌عرش برسد. چرا نکنم (!) همچنین عمادالملك بدبخت را.

درفقرهٔ رفتن صفر، بسیار رای مبارك صحیح است وباین طولانی لازم نیست عیب وارد میشود ازکار دور میشوم. بکمال اختصار میروم قوچان سه‌شب میمانم، **شجاع‌الدوله** (امیرحسین‌خان زعفرانلو) را هم مهربانی میکنم. **سهام‌الدوله** (یارمحمد خان کرد شادلو حاکم بجنورد) می‌آید به‌اوهم مهربانی میشود. کلیات دستورالعمل سالیانه هردو را میدهم. شجاع‌الدوله را همراه به **درگز** می‌برم بحض ریختن ترس **محمد علیخان**[1] و درگزیها و قرار کار مالیات وهمه‌چیز درگز را میدهم میروم به **کلات** قرار همه‌کار کلات راهم بحول‌الله تعالی میدهم

از هرجهت بنمك همایون مبلغ زیاد خلاع برای زن ومرد این دو محل حاضر کرده‌ام طوری کنم که این دومحل همه جان‌فشان دولت خود شوند. روزنامه وکتابچه وعرایض آنها بحضور مبارك میرسد.

امّا حالت تمام خراسانی. یك جسارت میکنم وباز اطلاع خاطر همایون را گواه میگیرم هرکس هرچه میخواهد بگوید. بنمك همایون تمام خراسان امروز یا روزی‌که غلام وارد شده طوری است‌که اگر دولت ده آدم کافی را میفرستاد و دویست هزار تومان و ده هزار قشون میفرستاد اینطور نمی‌کرد. یك غفلت غلام چهل روز غلام را مشغول داشت واین حرفهای لغو در دهن‌ها افتاد. بعضی مردم بیچاره را وحشت دادند بحمدالله تعالی همه رفع شد بقیه راهم رفع میکنم. امّا بابیهای سبزوار همان است‌که عرض‌کردم به‌دو کاغذ چسباندن بدیوار نمی‌شود متعرض شد.[2]

---

۱ـ محمدعلی‌خان درگزی فرزند اللهیارخان قاجار حاکم سابق درگز.

۲ـ بابیهای سبزوار که علیه دولت وقت شعارهای خودرا بر در و دیوار شهر می‌چسبانیدند.

مخفی به‌حاجی فرامرزخان[1] نوشتم روز وشب مراقب باش، مسلّم که فهمیدی یکی اظهار بابیگری کرد[2] فوراً گرفته به‌مشهد بفرست، هم عاقل است ( فرامرزخان ) هم بلد شهراست هم هردوطایفه وغرض هردوطایفه را میداند .

عباس‌آبادی جنسا شرور وهرگز حاکم نداشته‌اند ، حاکم تعیین کرده به‌محمدرضا خان سرکرده سپردم رفتند انشاءالله منظم خواهد شد، **نردین** بسیارخوب شدبهمین نحوکه فرمودند بلکه بهتر کردم کتابچه (گزارش)آنرا فرستادم بنظر مبارك میرسد لیکن همه نردینی حتی خود حاکم وملاها استدعای مرخصی محمدقلی را میکنند و ضامن می‌شوند جز خدمت کاری نکند، آدم کارآمدی هم هست وحالا آبادی و زراعت اینجا خیلی لازم است، جواب این عرض مخصوص تلگراف باز مرحمت شود .

عمادالملك‌را انشاءالله تعالی بایك‌ترتیب بسیارخوب راضی‌کرده به‌طبس‌میفرستم لیکن بجسارت عرض میکنم اینقدر این صدمه وترس برای عمادالملك لازم بودکه اندازه ندارد که بفهمد درست بوده برود، یك‌مملکت مثل طبس را بی‌حاکم نمیتوان گذارد که این فقیراست و پدرانش حاکم بوده‌اند اقلاً طوری حرکت کندکه معلوم شود حاکمی هست ( پرستیژ حکمرانی خودرا حفظ کند ) فرضا اگر طهران هم بیاید همینطور بااو سلوك میکنم لیکن گویا باآن اطمینان که غلام به‌او داده مشهد بیاید .

شیخ‌الرّئیس[4] زیاد بدجنس و فضول وگداست از روزی‌که رفته (قوچان) ماهی

---

۱ـ حاکم سبزوار .

۲ـ پیروان باب درخراسان فعالیت شدیدی بویژه درشهرهای سبزوار و نیشابور داشتند که ...

۳ـ نردین از توابع جاجرم جزو حکومت امرای شادلو .

۴ـ ابوالحسن میرزا شیخ‌الرئیس قاجار در ۱۲۰۰ و ۱۲۰۱ قمری سرپرست دارالشّفای آستان قدس بود ، آصف‌الدوله مقام علمی اورا درنظر نگرفت ، ازآنجا که وی مردی ادیب و دانشمند و آزاده بود زیر بار منت آصف‌الدوله نرفت و اورا به‌باد دشنام وناسزا گرفت وسرانجام به‌قوچان به‌نزد امیرحسین‌خان شجاع‌الدوله رفت واین رباعی را درشکایت از آصف‌الدوله خطاب به‌ولیعهد ناصرالدینشاه نوشت‌که :

نایب‌السلطنه برگو بهشهٔ نیك سرشت — که ادیبی ز خراسان به‌من این بیت نوشت :

« آصف وملك خراسان به‌تو ارزانی باد — مارهٔ عشق گرفتیم چه مسجد چه کنشت ! »

**ده تومان ویك خروار نان به‌عیال او میدهم** والا هیچ (خرجی) ندارند. در **قوچان** به اقتضای وقت کار اورا درست میکنم .

فقرهٔ دهنهٔ **ذوالفقار** دیروز تلگراف صریح عرض شدکه درکاغذهای شاه محمد خان و محمد علی‌خان هیچ خبر صریح درنمی‌آید حالا اصرارهم لازم نیست خود غلام میرود حقایق‌را عرضه میدارد .کارانگلیس‌ها راهم درست‌کرده دیروز هم **استیورت**[1] دوساعت نزد غلام بود راپرت سؤال وجواب و قرارداد را با بست ۲۶ عرض کرده‌ام از این بهتر غیرممکن است. قرارآذوقه را دوبدو دادیم و درهمان مجلس بی‌اطلاع‌احدی شش حکم به‌شش حاکم فرستاده شد.احدی از اجزای خود بنده نفهمید. هرروز هم برای آنها از هرقبیل هدایا فرستاده میشود. قرار داده‌ام هر دوروز یکمرتبه تنها مرا ملاقات کند کار بسیار عمده خواهد بود حالاکه خوب قرارشده . با روسها هم درکار دوستی و مؤالفت است. با چاپار ۲۸ پاره[نی] اسناد هست‌که هردو را مدلل میکند چند طغرا فرامین سفید مهردار بزرگ خواسته بودم . امروز جناب صدراعظم ( میرزا یوسف مستوفی‌الممالك ) تلگراف کرده بودند که فرمایش همایون است : فرمان سفید لازم نیست هرقراری‌که تو بدهی دولت قبول میکند بعد فرمان‌میدهد . جوابی عرض

---

ـه

واژهٔ «عشق» دراین بیت صنعت ایهام دارد، زیرا موقعی‌که شاعر از قوچان عازم عشق‌آباد بود بیت مذکور را گفته است .

ناصرالدینشاه نیزکه طبع شعر داشت درپاسخ نوشت :

نایب‌السلطنه برگو به خراسانی زشت  که جواب تو شهنشاه بدینگونه نوشت :

« آصف ارظلم کشد زودش باداش دهیم  هرکسی آن درود عاقبت کار که کشت . »

فراموش نکنیم که همین شیخ‌الرئیس قاجار بودکه پس‌از ویران‌شدن شهر قوچان براثر زلزله ۱۳۱۱ قمری به‌حفاری آن‌شهر پرداخت و اوراق قرآن بایسنقری راکه امروز یکی‌از نفایس ارزنده‌ی موزهٔ آستان قدس رضوی است وکردهای زعفرانلو آنرا از فتح سمرقند آورده بودند، از زیر خروارها خاك بیرون آورده از نابودی نجات داد .

۱ـ کلنل استوارت از جاسوسان و  از افسران میرز انگلیسی مأمور هندوستان بودکه ازسال ۱۲۹۷ تا ۱۳۰۳ قمری برای امور مرزی افغانستان و روس درخراسان مأموریت داشت و درسال ۱۳۰۵ کنسول رشت شد .

کرده به‌نظر همایون میرسد ، خواستن فرمان برای چیزی نبوده درآن سرحد خودم بآنها فرمان بدهم امیدواری وشان دیگر دارد تا حکم را خودم بدهم ، فرمان درآن سرحد آخال خیلی نقل دارد همه فرامین قدیم را آوردند ، بنظر غلام اینطور هزار مرتبه بهتراست، **دولوله توپ کبودگنبد** (کلات) را فرداانشاءالله تعالی آدم میرودسوار بکند تا غلام آنجا برسد هرجا مناسب است گذاشته‌شود . دربست ۲۸ خیلی مطالب وعرایض خوب نافع است . خدا جان غلام را فدای آستان همایون کند . آصف‌الدوله.

ناصرالدینشاه باخط خود درحاشیه کشف تلگراف پاسخ عرایض آصف‌الدوله شیرازی را چنین نوشته است :

جوابهائی‌که عرض‌کرده‌اید همه را خاندم (خواندم) همه صحیح است وانشاءالله همه درست میشود، درباب دهنه ذوالفقار وآمدن روسها به‌اینطرف **هریرود** از قول انگلیسی‌ها است دیروز هم‌که با وزیر خارجه ، ایلچی انگلیس ملاقات کرد بازهم دراین فقره شرحی گفت‌که بعینها به‌وزیر خارجه گفتم برای شما تلگراف کندکه مطلع باشید . درفقره دهنه ذوالفقار، شما عجب به‌شبهه افتاده‌اید‌که می‌نویسید از کاغذهای حاجی شاه محمدخان و محمد علی‌خان چنین چیزی معلوم نیست، دهنه ذوالفقار طرف سرحدات جام وباخرز وافغان است دخلی بسمت دره جزو کلات نداردکه شاه محمد خان وحاکم دره جز مطلع‌شوند[۲] . شما این فقره را باید از **عطاءالله‌خان تیموری** سؤال بکنید به‌بینید درسمت **دهنه ذوالفقارکه پائین‌تر از زورآباد است روس‌ها باین طرف هریرود گذشته‌اند یا نه** (!) وفورا عرض بکنیدکه اینجا حرف زده شود واگر همچو چیزی شده باشد سرحدداران شما بسیار غفلت کرده‌اند . **روس وغیره چه حق دارند** از رود هریرودکه سرحد است واینطرفش خاک خراسان است عبور کرده به‌خاک ما **بیایند**[۳]، برای بعداز این درسرحدات سوار وقراول بگذارید هروقت اینطور اتفاقات

---

۱ـ اکثر این فرمانهای سفیدکه که فقط مهر سلطنتی داشت وسیله حکام و استانداران به‌بعضی از افراد به‌پاره‌ای ملاحظات سیاسی داده میشدکه شخص شاه هم گاهی از آن خبر نداشت .

۲ـ ناصرالدینشاه بصیرت کاملی از وضع جغرافیائی ومردم آن‌نواحی داشته‌است تا والی خراسان .

۳ـ محمدحسین مهندس‌درگزارش خود به‌شاهزاده ابوالفتح میرزا مؤیدالدوله (فرزند حسام‌السلطنه) ←

بیفتد فوراً بشما اطلاع بدهند وشماهم فوراً به‌عرض برسانید ، البته البته این فقرات را تحقیق کرده زود جواب بدهید . »[1]

---

←

که ازسال ۱۳۱۰ قمری تا ۱۳۱۲ والی خراسان و متولی آستان قدس رضوی بود، درمورد تجاوزات روسها به‌نواحی سرخس می‌گوید :

« ... یکصد نفر قراول قزاق روسی درپل خواتون اقامت دارند و منزلهای متعدد ساخته‌اند واغلب اوقات ازآن‌سمت ( رودخانه تژن ) به‌خاک ما آمدوشد می‌نمایند وگردش می‌کنند، چنانچه درهمین سفر سه سوار قزاق طرف خاک ایران درکنار سرحد در اراضی (قلعه) شیرتپه به‌قدوی رسیدند وسؤالی به‌زبان روسی کردند ، همین‌قدر فهمیده شدکه تحقیق میکردند که این چاکر جهت چه‌مقصودی به‌این حدود آمده‌ام ، خلاصه ازجمله نقاطی‌که لازم است قراول‌خانه ساخته شود همین موضع پل خواتون است‌که درمقابل سخلو ( پاسگاه ) قزاق روس طرف ایران هم‌مأمور وقراولی حاضرباشد حفظ معابر نموده اشخاص غیرمجاز را از آمدوشد منع نمایند . » ... سفرنامه رکن‌الدوله به‌سرخس ـ به‌کوشش محمدگلبن ص ۲۸ .

۱ـ استاد نویافته ، ابراهیم صفائی ص ۱۷۵ .

## روسهای اشغالگر و کردهای خراسان

هم‌زمان با روی‌کارآمدن سلسله صفویه درایران، درشمال این کشور نیز دولت اشغالگر روس سیرتحولی وپیشرفت خودرا طی میکرد . خصوصا در زمان سلطان محمد خدابنده هرچه دولت‌ایران ضعیف‌تر میشد، دولت روس درشمال‌ایران قوی‌تر می‌گشت و مرزهای ایران را مورد تهدید قرار میداد . در زمان شا عباس‌که ایران از قدرت رزمی وسیاسی واقتصادی‌خوبی بهره‌مند بود ، روسها نیز دندان طمع راکشیده بودند، لکن در اواخر دوره صفوی بویژه در زمان شاه سلطان حسین صفوی‌که ایام فترت و بدبختی ایران وایرانیان بود، آنها نیز به‌تکاپو افتاده نواحی شمالی ایران بویژه سواحل دریای مازندران را مورد تعرض وتجاوز قرار میدادند[1] .

با ظهور نادرشاه افشار وگوشمالی‌دادن سخت به‌روسها وانتقال‌دادن کردهای **عمارلو** از خراسان به‌گیلان تا حدودی جلو تجاوزات علنی آنها گرفته شد .

کشته‌شدن آقا محمدخان قاجار هنگام محاصره‌ی قلعه‌ی شوشی نیز یکی دیگر از خوش‌شانسی‌های حکام استعمارگر روسیه بودکه دندان طمع آنها را برای بلعیدن ایران تیزتر کرد وسرانجام بسبب بی‌لیاقتی وبی‌کفایتی فتحعلیشاه قاجار سرزمینهای وسیعی ازایران‌که شامل قفقاز وگرجستان ونیمی‌از آذربایجان‌بود بموجب عهدنامه‌های

---

۱ــ پطرکبیر از ضعف حکومت شاه تهماسب سوم استفاده کرد وبموجب تحمیل‌نامه ۱۲سپتامبر ۱۷۲۳ بطرزبورگ ، شهرهای نواحی جنوب قفقاز و سواحل دریای مازندران را از آن خود ساخت .

یکجانبه و تحمیلی گلستان و ترکمانچای از ایران جدا و به‌اشغال روس درآمد .

وصیت‌نامه‌ی پطرکبیر امپراتور جهانخوار روس‌که هدفش دستیابی به‌آبهای گرم جنوب ایران بوده همواره سرمشق زمامداران روس بوده است چنانکه این روزها نیز از بوقهای تبلیغاتی آنها چرندیاتی شنیده میشود .

در زمان ناصرالدینشاه ذلت وزبونی دولت قاجار به‌حدّی رسیدکه نیم دیگری از سرزمین ایران درشمال خراسان را تحت عنوان قرارداد آخال درمحرم۱۲۹۹ قمری روسها بلعیدند و سپس‌سرزمین فیروزه را نیز بجای‌یك قورت‌آب از گلویش‌فروبردند.

شاه قاجار نه‌تنها درصدد اعتراض برنیامد ، بلکه به‌ژنرال روسی نیزکه برای بردن آذوقه به‌خراسان آمده بود[1] ، تاکید کردکه مبادا امیرحسین‌خان شجاع‌الدوله رئیس کردهای خراسان ازاین ماجرا بوئی ببردکه با مخالفت خود اوضاع را دگرگون خواهد ساخت . بدین‌ترتیب روسها برآنچه راکه آن زمان خواسته بودند ، دست‌یافتند.

روسها با استفاده از نقاط ضعف ناصرالدینشاه جدا درصدد برآمدند نه‌تنها خراسان بلکه سرتاسر نواحی شمالی یعنی از مهاباد وگیلان و مازندران و خراسان گرفته تا مرز افغانستان را از ایران جدا سازند . نقشه روسها وسیله جاسوسان انگلیس به‌خارج درز کرد و بهمین‌سبب بودکه امپراتوری بریتانیا لردکرزن سیاستمدار معروف خویش را به‌قوچان فرستاد تا قدرت دفاعی کردها درمقابل تجاوزات روس‌را بررسی نماید . و دراین مذاکره بین لرد کرزن وامیرحسین‌خان شجاع‌الدوله زعفرانلو ایلخانی خراسان بودکه لردکرزن به‌امیرحسین‌خان گفت :

« خراسان سرزمین بسیار غنی است ومی‌گویندکه روسیه قصد تصرف آنرا دارد ؟ »

امیر پاسخ داد :

« چگونه روسها می‌توانند برآن دست یابند ؟ »

لرد گفت : « بهمان ترتیبی‌که سرزمین اتك آخال را تصرف کردند » .

امیر با تغیر گفت : « نه‌این‌کار محال است . مردم دراین راه جانبازی خواهند

---

۱ـ حرکت تاریخی کرد به‌خراسان ... ج۱ تالیف نگارنده ص ۴۳۰ یا ایران وقضیه ایرانی ـ لردکرزن ص ۱۵۷ .

کرد وهمه باهم برای حفظ مشهد خواهند ایستاد و سربازان خوبی هستند . ما دوغ نیستیم که روسها مارا سربکشند . ما دیوار انسانی داریم که از دیوار سنگی محکمتر است . »

آقای محمود محمود آورده است که : « درسال ۱۸۸٤ باز روسها به‌طمع افتادند بعنوان اینکه میخواهند سرحدات خودشان را اصلاح کنند، تقاضا نمودند قسمتهائی از ایالت خراسان که **شهر مشهد نیز ضمیمه می‌باشد به‌دولت روس واگذار شود** » ولی صدراعظم ( مستوفی‌الممالك ) مخالفت می‌کند و موضوع تا زمان محمد علیشاه مسکوت گذاشته میشود . »[1]

---

۱- تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس - محمود محمود . ج ٥ ص ۹۸ .

## قرارداد ننگین و تحمیلی آخال چگونه بسته شد ؟

قرارداد ننگین آخال‌که ازسوی روسها درمحرم ۱۲۹۹ برحکومت فاسد و رو به‌زوال‌قاجار درایران تحمیل شد، عواقب وبن‌آمدهای جنگ‌های‌شوم **محمدامین‌خان** پادشاه خوارزم با سپاهیان ایران بفرماندهی **سام‌خان زعفرانلو** درسرخس بودکه به‌کشته‌شدن شاه خوارزم ونابودی سپاه وی انجامید .

استعمار انگلیس‌که از پیشروی نیروهای ایران به‌فرماندهی سام‌خان زعفرانلو و همت شاهزاده حسام‌السلطنه والی خراسان بیمناک شده بود، مساله هرات را پیش کشید ومردم آنجا را علیه ایران شوراند، وبدین‌ترتیب سام‌خان سردار فاتح ایران را از خوارزم بسوی هرات کشیده بمدت یکسال درجنگ‌های هرات درگیر ومشغول ساختند، زیرا سام‌خان قصد داشت پس‌از پایان‌دادن به‌خودسری‌های شاه خوارزم به‌حساب انگلیس‌ها درهندوستان برسد وبه‌یاری مردم هندوستان‌انگلیسی‌ها را ازآنجا بیرون براند ، چون سام‌خان هرات را فتح کرد ، انگلیس‌ها برای مستاصل‌ساختن وی نیروی دریائی‌دربوشهر وسواحل جنوبی‌ایران پیاده‌کردند وناصرالدین‌شاه را واداشتند تا سام‌خان را ازهرات فراخواند و بدینگونه فتح هرات باانهمه ضرر و زیان جانی و مالی برای ایران بی‌نتیجه ماند، همانطورکه شاه زبون قاجار نتوانست از کشته‌شدن پادشاه خوارزم واز پاشیده‌شدن نیروهای وی استفاده نموده ، حکومت خویش را بر شهرهای مرو وبخارا و سمرقند وتاشکند، مسجل سازد ، ازاین‌رو کشته‌شدن شاه خوارزم و نابودی سپاهیان وی بجای اینکه کوچکترین نفعی بحال ایران داشته

باشد، کاملا به‌ضرر ایران و به‌نفع روسها تمام شد. روسهاکه وسیله جاسوسان خود تضعیف‌شدن نیروهای خوارزم را دریافته بودند درصدد اشغال آن نواحی برآمدند.

تجاوزات روسهاکه ازسال ۱۲۶۵ قمری آغاز شده بود، درسال ۱۲۸۵ قمری (۱۸۶۸ میلادی) به‌نتیجه رسید و شهرهای‌شمالی خراسان که پس‌از کشته‌شدن‌پادشاه خوارزم مدافعی واقعی نداشتند یکی پس‌از دیگری به‌اشغال آنان درآمد.

خان خیوه مدتی دربرابر متجاوزان روس مقاومت نموده از دولت زبون ایران استمداد کرد، لکن ناصرالدینشاه توجهی به‌خواستهای وی ننمود. سرانجام خان‌خیوه دربرابر سپاهیان روس از پای درآمد وحاکمیت آنها را بر بخارا و سمرقند و خیوه و مرو وتاشکند پذیرا شد.

درسال ۱۲۹۰ قمری سپاهیان روس به‌فرماندهی **کاوفمان** حملات خودرا بسوی **ترکمانان یموت** درشمال رودخانه اترك آغاز کردند و درسال ۱۲۹۵ سرتیپ لازارف **ارمنی** وپس‌از ان ژنرال **اسکوبلف**[1] مامور اشغال **ترکمنستان و عشق‌آباد و فیروزه و نسا و اناو** شدکه با تجهیزات سنگینی تعرضات خودرا شروع کرد. مردم این مناطق که از کردهای زعفرانلو و شادلو و ترکمانان یموت وگوگلان تشکیل شده بودند، برای اولین‌بار درطول تاریخ با همدیگر علیه دشمنی سفاك و خونخوار متحد شدند وحماسه خونین معروف به **«نبرد گوگ‌تپه»** را بوجود آوردند.

رهبری کردها دراین سلسله جنگها با سردار **محمد دردی‌خان جلالی** بود که با شهامت و شجاعت بی‌نظیری با روسها به‌جنگ پرداخت. اجنگ کردهای جلالی با روسهای متجاوز، بویژه حماسه‌ی‌خونین سردار عوض را درجلد سوم ملاحظه خواهید فرمود) سرانجام روسها درپناه آتش‌توپخانه و سلاح‌های جدید وآتشین خود برکردها وترکمنها که با شمشیر می‌جنگیدند پیروز شدند و باگذشتن از روی اجساد آن

---

۱- اسکوبلوف همان سرهنگی است‌که گرودکف وی را مامور جمع‌آوری آذوقه از خراسان برای‌جنگهای مرو وبخارا کرده بود وناصرالدینشاه به‌اسکوبلوف گفته‌بود مراقب باشید امیرحسین‌خان شجاع‌الدوله از این عمل شما آگاه نشود. ازاین‌رو اسکوبلوف با لباس بازرگانی به‌قوچان آمد و درباسخ امیرحسین‌خان اظهار داشت چوندرشوروی قحطی شده این خواربار را به‌آنجامی‌فرستند درصورتی‌که حقیقت‌غیرازاین‌بود.

جانبازان ایران، آخرین مقاومت آنهارا درهم شکسته موجبات قرارداد ننگین آخال ۱۲۹۹ را فراهم ساختند.

روسها غبراز فیروزه که پایگاه پاربیرانی محمد دردی‌خان‌جلالی بود برسراسر نواحی شمالی خراسان دست یافته، آقا و سرور آسیا شدند و مرزهای کنونی خود راکه ازکرانه شرقی دریای مازندران تا رودخانه تژن درسرخس امتداد دارد به‌وجود آوردند.

ناصرالدینشاه که پس‌از فراخواندن سام‌خان و سپاهیان ایران از هرات قرارداد ننگین ۱۲۷۳[1] پاریس را امضاء کرده و افغانستان وهرات و بلوچستان (پاکستان) را به‌نفع انگلیسی‌ها ازدست داده بود، اینك مجبور بود چنین امتیازی نیزبه‌روسها بدهد. بهمین علت قرارداد ننگین‌تر آخال را در ۲۲ محرم ۱۲۹۹ برابر با ۱۸۸۱ میلادی با روسها امضاء کرد و رسماً شهرهای شمالی ایران را به‌آن متجاوزان زورگو و توسعه طلب واگذار نمود. این قرارداد که در نه (۹) فصل تنظیم شده است، زورگوئی و قلدری یك دولت غاصب و توسعه‌طلب را با دولتی زبون وحکومتی فاسد و محکوم به زوال آشکار می‌سازد، که ملاحظه میفرمائید.

---

۱ـ برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به‌جلد اول ایرکتاب ص ۲۶۷.

## متن قرارنامه‌ی مرز خراسان وناحیه‌ی آخال مابین ایران و روس
## درباب تعیین‌حدود درطرف‌شرق بحر خزر، درطهران‌بتاریخ
## ۱۲ دسامبر ۱۸۸۱ مطابق ۲۲ محرم ۱۲۹۹
## منعقد گردیده

« چون اعلیحضرت شاهنشاه ایران واعلیحضرت امپراطورکل ممالك روسیه‌لازم دیدندکه درطرف شرق‌بحرخزر سرحد ممالك خودرا از روی دقت‌معین کرده موجبات آسودگی وامنیت آن‌جاها را فراهم نمایند چنین صلاح دیدندکه برای حصول این مقصود قراردادی منعقد دارند لهذا وزرای مختار خودرا ازاین قرار معین داشتند .

ازطرف اعلیحضرت‌شاهنشاه ایران**میرزاسعیدخان مؤتمن‌الملك** وزیر امورخارجه واز طرف اعلیحضرت امپراطورکل ممالك روسیه **ایوان ذی نودیف** وزیر مختار وایلچی مخصوص در دربار دولت علیه .

وزرای مختار مزبور پس‌از اینکه اختیار نامه‌های خودرا مبادله نموده و آنرا موافق قاعده ومرتب به‌ترتیبات شایسته یافتند درفصول ذیل متفق‌الرّای شدند .

**فصل اول**ـ درطرف شرقی بحرخزر سرحد بین ممالك ایران و روس از قرار تفصیل ذیل خواهد بود :

از خلیج حسینقلی الی **چات** سرحد بین‌الدولتین بحری رود **اترك** است از چات خط سرحدی درسمت شمال شرقی‌قلل سلسله کوههای سنگوداغ وسماکریم را متابعت کرده وبعد درسمت شمال بطرف رود **چندر** متوجه شده و در **چقان قلعه** به‌بستر رود مزبور میرسد ازاینجا درسمت شمال به‌قلل کوههائی‌که فاصل دره‌ی چندر و درّه‌ی

**سومبار** است متوجه شده و درسمت مشرق قلل کوههای مزبور را متابعت کرده وبعد بهطرف بستر رودخانه‌ی سومبار و در ملتقای رود مزبور با نهر **آغ آقایان** فرود میاید ازاین نقطه‌ی اخیر بطرف شرق بستر رود سومبار خط سرحد محسوب میشود الی خرابه‌های مسجد **دادیانه** وازمسجد دادیانه الی قلل کوه **کویت‌داغ** سرحدی راهی‌است که بدرون ممند است پس‌ازان خط سرحدی درامتداد قلل مزبوره بسوی جنوب‌شرقی حرکت میکند ولی نرسیده بهانتهای تنگه **گرماب**[1] بطرف جنوب برگشته وازسرکوههائی که فاصل درّه‌ی سومبار و سرچشمه گرماب گذشته وبعد متوجه بسوی جنوب شرقی شده از قلل کوههای میزنو وجنوب‌بست عبور و راهی راکه از گرماب به **رباط**[2] میرود درمحلی ملاقات میکند که دریك ورستی شمال رباط است چون بهاین محل رسید خط سرحدی از قلل کوهها الی قلل کوه **دالانچه** کشیده شده پس‌از ان از شمال قلعه‌ی **خیرآباد**[3] گذشته و درسمت شمال شرقی الی حدود گوگ قشال (۱) ممتد شده وار حدود گك قشال بهدربند رود **فیروزه** تقاطع میکند وازاینجا درسمت جنوب شرقی متوجه بهقلل کوههائی میشودکه ازطرف جنوب وصل بهدره است‌که راه **عشق‌آباد** و **فیروزه** ازآن عبور میکند وپس‌از انکه قلل کوههای مزبور را الی‌اقصی نقطه‌ی شرقی متابعت نمود خط سرحدی بهشمالی‌ترین قلّه کوه اسلم گذشته ودرسمت جنوب شرقی قلل این کوهها را طی‌کرده وبعد شمال قریه **کلته چنار** را دور زده وبه‌محل اتصال کوههای **زیرکوه و قزل‌داغ** میرسد ازاینجا خط سرحد درسمت جنوب شرقی از قلل سلسله‌ی زیرکوه کشیده میشود تا اینکه‌به درّه‌ی رود **بابا دورەز** برسد بعداز وصول به‌این محل بطرف شمال حرکت و در راهی‌که از **گاورس** الی **لطف‌آباد** ممتد است به جلگه میرسد بطوریکه قلعه بابادورمز درشرق این خط واقع میشود .

**فصل دوم** ـ چون درفصل اول این قرارداد نقاط عمده‌ی خط سرحد بین متصرفات ایران و روس معین شده است طرفین معاهدتین کمیسرهای مخصوص مامور خواهند نمودکه خط سرحد را درمحل وبطور صحیح ترسیم کرده و علامات را

---

۱ـ گرماب نیز جزو فیروزه بهشرف روسها درامد .

۲ـ رباط از روستاهای مرزی ایران .

۳ـ نگاه کنید به : شیروان کرد خیرآباد در جلد اول همین کتاب .

نصب نمایند زمان ومحل ملاقات کمیسرهای مزبور را طرفین معاهدین بالاتفاق معین خواهند نمود.

**فصل سوم** – چون قلعجات گرماب **وقلقلاب** واقعه در درهٔ رودی‌که این اراضی ماوراء خزر را مشروب میکند درشمال خطی واقع است‌که بموجب فصل اول سرحد بین متصرفات طرفین است **دولت ایران متعهد میشودکه قلاع مزبور را در ظرف یکسال ازتاریخ مبادلهٔ این قرارنامه تخلیه کند.** ولی دولت علیه حق خواهد داشت‌که درظرف مدت مزبوره سکنه گرماب و قلقلاب را بمملکت خود مهاجرت دهد از طرف دیگر دولت روس متقبل میشودکه درنقاط مزبوره **استحکامات بنا نکرده و خانوادهٔ ترکمن درآنجا سکنا ندهد.**

**فصل چهارم** – چون منبع رود فیروزه ومنابع بعضی رودها وانهاری‌که ایالت ماوراء بحرخزر متصله سرحد ایران را مشروب میکند درخاك ایران واقع شده است دولت علیه متعهد میشودکه بهیچوجه نگذاردکه از منبع الی خروج از خاك ایران در امتداد رودها وانهار مزبوره قراء جدیدی تاسیس شده وبه‌اراضی‌که بالفعل زراعت میشود توسعه داده شود ونیز برای اراضی‌که فعلا درخاك ایران مزروع است بیش‌از آن مقداری‌که لازم است نگذارد اب استعمال کنند. محض اینکه این شرایط بطور صحیح اجرا وبدون تعطیل وتعلل رعایت شود دولت ایران متقبل میشودکه بقدر لزوم مامورین صحیح برای این امر معین کند وبه‌کسانی‌که‌ازمدلول‌آن تخلف‌میورزند سیاست سختی برسد.

**فصل پنجم** – محض ترقی وپیشرفت مناسبات تجارتی مابین ایالت ماوراء بحر خزر و ایالت خراسان طرفین معاهدین‌متقبل میشوندکه درباب‌ساختن راههای مرابه‌رو که برای مراودات تجارتی بین ایالات مذکوره مناسب بوده باشد حتی‌الامکان زودتر فیمابین قراری دهندکه مستلزم نفع جانبین بوده باشد.

**فصل ششم** – دولت ایران متعهد میشودکه درتمام امتداد سرحد استراباد و خراسان اخراج هرنوع اسلحه وآلات جنگی را از مملکت ایران سخت ممنوع دارد و نیز تدبیرات لازمه را بعمل آورده نگذارندکه به تراکمه که درخاك ایران هستند اسلحه برسد کارگزاران سرحدی دولت علیه درباره اشخاصی‌که ازطرف روسیه ماموریت منع خروج اسلحه ازحدود ایران دارند کمال مساعدت و همراهی را منظور خواهندداشت.

**فصل هفتم** ـ محض مراقبت اجرای شرایط این قرارداد وبرای مواظبت حرکات و رفتار تراکمه که مجاور ایران هستند دولت روس حق خواهد داشت کـه به‌نقاط سرحد ایـران مامور معین‌کند مامورین مزبور درمسائلی کـه راجع به‌حفظ انتظام و آسودگـی صفحات مجاور متصرفات دولتین است واسطه‌ی بین کارگـزاران طرفین خواهند بود .

**فصل هشتم** ـ تمام تعهدات و شرایط مندرجه‌ی عهدنامجات و قرارنامه‌هائی‌که مابین طرفین منعقد شده است به‌قوه‌ی خود باقی خواهد ماند .

**فصل نهم** ـ این قرارنامه کـه به دونسخه نوشته شده وبه‌امضاء و مهر وزرای مختار طرفین رسیده‌است به‌تصویب‌وتصدیق اعلیحضرت‌شاهنشاه ایران[1] واعلیحضرت امپراطور روس خواهد رسید و تصدیق نامجات درظرف چهارماه وحتی‌الامکان زودتر درطهران مابین وزرای مختار طرفین مبادله خواهد شد .

درطهران ۹ دسامبر ۱۸۸۱ مطابق ۲۲ محرم ۱۲۹۹ ـ

( امضاء ) ذی نودیف

( امضاء ) میرزا سعیدخان »[2]

---

۱ـ درابتدا و انتهای این قرارداد تحمیلی روس برایران همه‌جا برای دلخوشی، نام شاه ایران ( ناصرالدین‌شاه ) را مقدم برنام امپراطور سلطه‌گر روس آورده‌اندکه زیاد بمرگ میرتش نخورد ، دقیقا آن شعر مرحوم دالرمقام را بخاطر می‌آوردکه رفتار روسها با ناصرالدین‌شاه مانند رفتار آن‌لوطی باکودك فریب خورده بوده است .

۲ـ مجموعه عهدنامه‌های تاریخی ایران از عهد هخامنشی تا عصر پهلوی ـ گردآوری ـ ع . وحید مازندرانی ـ از انتشارات وزارت امور خارجه ص ۱۴۲ نیز برای اطلاع بیشتر ایرانی قراردادهای یکطرفه وشوم مراجعه شود به :

۱ـ مجموعه معاهدات دولت علیه ایران با دول خارجه ـ گردآوری حسین پیرنیا مؤتمن‌الملك ص ۱۷۴ـ۱۱۶ .

۲ـ جلد دوم قرارداد دولت ایران و جماهیر شوروی راجع به‌استفاده از رودخانه‌ها و آبهای‌سرحدی واقع در امتداد سرحد از رودخانه هریرود تا بحر خزر ـ ص ۳۴۹ .

۳ـ مرزهای ایران و شوروی ـ سپهبد امان‌الله جهانبانی ص ۴۰ .

## آیا مامورین ایران برای واگذاری اراضی مرزی به‌روسها، رشوه گرفته بودند ؟

یك ضرب‌المثل معروف درمیان کردهای ما معمول است‌که بسیار ظریف و جالب توجه است، که می‌گویند :

**« وقتی زمین سخت میشود، گاو از گاو می‌بیند »**

مفهوم این ضرالمثل را کسی میتواند درك کندکه خودش به‌چشم خودش دیده باشدکه وقتی زمین سفت وسخت است یا در دامنه‌های کوه یا سراشیبی نیز یك‌جفت گاو را زیرشخم می‌کشند براثر شدت فشاری‌که برگاوها وارد میگردد کمرشان چون فنردولا میشود. وآنگاه که دهقان نهیب میزند وچوبش را به‌سوی گاو سمت راست حواله میکند و بر ران او میزند، آن حیوان زبان‌بسته تصور میکندکه این چوب را از ناحیه‌ی گاو سمت چپ میخورد ، گاو سمت چپ نیز وقتی چوب میخوردکه زمین سخت را بشکافد وپیش برود، این عمل را از گاو سمت راست می‌بیند و خیره خیره به‌او نگاه می‌کند وبا زبان بی‌زبانی براونفرین میفرستد، درحالیکه حقیقت چیزدیگری است، چون زمین سخت است و گاوآهن قادر به‌شکافتن زمین نیست، اینهمه رنج و عذاب و مصیبت برآنها تحمیل میگردد .

حکایت مردم ایران نویزه کلاتی‌های بیچاره هم بدینگونه بوده است . آنها تمام بدبختی‌های خودرا از سوی صاحب اختیار یا ارفع‌الدوله میدانستند واز آنها به‌شاه شکایت میکردند ، درحالیکه عامل تمام این بدبختی‌ها وجود شخص شاه و حکومت خوار وزبون او، درمقابل شدت عمل و زور وقلدری امپراتوری‌توسعه‌گر و قدرت‌طلب و ضعیف‌کش روسیه تزاری بود .

ارفع‌الدوله درخاطراتش به‌نکات جالبی اشاره کرده است که ذیلا تا جائی‌که موجب تطویل کلام و ملال خاطر نگردد ، بازگو می‌کنم .

ارفع‌الدوله می‌گوید درسال ۱۸۸۳ میلادی (۱۲۶۲ خورشیدی) بعنوان مترجم کمیسیون تحدید حدود آخال و خراسان ازسوی میرزا سعیدخان وزیر امورخارجه از تفلیس تلگرافی به‌تهران احضارشدم وپس‌از آموزشهای لازم درتهران و مراسم‌تودیع عازم خراسان گشتم .

« چون این مسافرت من چندماه بعداز مسافرت اعلیحضرت [ ناصرالدینشاه ، که درسفر دوم یعنی ۱۳۰۰ قمری از راه بجنورد ] به‌خراسان واقع شده بود وبواسطه تردد زیاد تمامی اسبهای چاپارخانه‌ها با لکنتی Lakanti وبا تلف‌شده بودند ، فقط اسبی‌که میتوان گفت قابل سواری است همین اسبها بودکه درتهران بما داده بودند . درازدیکی‌های خراسان دریك چاپارخانه به‌ما **الاغ** دادند و در دیگری برای‌حمل بار شتر دادند وجلو انداختند . دربین‌راه چیزی‌که قابل ذکر باشد این است‌که دریك منزلی‌که میگذشتیم ، دیدم دیوار باغ کوتاه است وانگورهای بسیار خوب (تاکها) در میوه‌ها هست‌که سه‌شاهی به‌عسکربیگ [ نوکر خودم ] دادم که برود وچند خوشه ازآن انگورها بخرد ، بیاورد درغیاب او من اسب را می‌راندم بواش بواش میرفتیم یکدفعه صدای اسب عسکربیگ را شنیده برگشتم دیدم یك سبد بزرگ پراز انواع انگور را[بر] کول باغبان با زحمت می‌آورد . گفتم من سه‌چهار شاهی دادم قدری انگور بیاورید ، اینهمه انگور چه لازم است ؟

عسکربیگ گفت **همان سه‌شاهی را دادم این همه انگور را باغبان داد تقصیر من نیست از ارزانی آن وقت خیلی تعجب کردم و مقایسه کردم اگر اینقدر انگور در تفلیس بود مسلما چهار تومان قیمت آن بود** [۱] ... »

---

۱- اگر قراربود نوابران هم کشاورز وباغبان محصول خودرا به‌بهترین مناسب بفروشند دراین‌صورت اوهم مثل تفلیسی آقامیشد ، چرا باید یك‌نفر زحمت بکشد و فعالگی کند وشب و روز برای پروراندن یك درخت سیب یا انگور جان بدهد وآنوقت محصولش پای درخت ازبین برود وکسی نخرد واو مجبور شود آنرا برداردو درختهای تازه نه‌ثمررسیده را از بیخ ببرد واش بزند !

←

ارفع‌الدوله پس‌از چند روز اقامت درمشهد و ملاقات با **رکن‌الدوله** که برادر ناصرالدینشاه و والی خراسان بود وگرفتن دستوراتی از صاحب اختیار[1] بسوی کلات عزیمت می‌کند.

« تا صبح راندیم و حوالی ظهر رسیدیم به‌کلات نادری. دیدیم درکلات نادری [ امیرحسین‌خان ] **شجاع‌الدوله** با سوارهای قوچانی‌ابوابجمعی خود و [ یارمحمدخان] **سهام‌الدوله** با سواری‌ها بجنوردی و محمدعلیخان درگزی[2] با سوارهای خود آنجا هستند ... »[3]

دراین زمان قاصدی از سرخس میرسد ونامه‌ای‌می‌آوردکه حاکم سرخس نوشته

---

در زمان شاه شاهان‌که با چشمان گریان سرانجام از ایران فرارکرد سیب خراسانی‌ها برروی درخت ازبین میرفت، سیب را از لبنان وارد میکردند، پرتقال یم و مازندران را روی درخت سرما میزد وکسی نمیخرید پرتقال از اسرائیل وارد میکردند.

سیب‌زمینی‌خراسان را دربازارهاروی‌هومیچیدند ومی‌پوسید کسی نمیخرید، سیب‌زمینی از پاکستان وارد میکردند، همینطورگندم وجو از ترکیه وگوشت سگ وخوک برای خوردن رجال آریامهری از استرالیا وکجا وکجا و گوسفندان کردان خراسان در زیر برفهای سنگین زمستان در بیابانهای مراوه‌تپه گله‌گله از گرسنگی میمردند. اگر دادرسی بود چرا چنان بشود که چنین بشود ! آری باید ایرانی همیشه شکمش گرسنه وپیکرش برهنه باشد تا شاه شاهان‌ها بهتر بتوانند براریکه‌ی سلطنت تکیه زنند و به‌عیش ونوش و فساد دست یازند.

آن باغبان بدبخت خیلی هم خوشحال شده‌که درطول سال توانسته است یک سبد بزرگ انگور را به چندشاهی‌بفروشد!!! بی‌خود نبودکه مردم زنان وکودکانشان را به‌ترکمانها میفروختند تا بتوانند مالیات دولت را بپردازند.

۱ـ سلیمان‌خان افشار ملقب به‌صاحب‌اختیار و پدرزن رکن‌الدوله بودکه از سوی ناصرالدینشاه اختیار تام داشت سرزمینهای ایران را تحویل روسها دهد، ونیز همان‌کسی است‌که بخاطر فرار سام‌خان اززندان چوب خورد و معزول شد.

۲ـ چون اللهیارخان درگزی حاکم سابق درگزنتوانست امنیت آن سرحد را حفظ کند به‌وسیله امیرحسین‌خان شجاع‌الدوله بیرون رانده شد که بعداً پسرش محمد علیخان بجای پدر منصوب‌گردید.

۳ـ ایران دیروز ـ پرنس ارفع ص ۹۹.

بود : چون بکنفر سید سیاهپوش در **مرو** پیدا شده وسی‌هزار نفر سواره دارد و می‌گوید **من امام زمان هستم** وگفته است قصد تسخیر خراسان را دارم . لذا شجاع‌الدوله و سهام‌الدوله و محمد علیخان دوگری مامور میشوند هرچه زودتر به‌محلهای خود بازگشته به‌مقابله با امام زمان مرو بشتابند !!

اما چندی بعدکه روسها به‌این شایعات می‌خندند آنها درمی‌یابندکه امام زمان ظهور نکرده ، بلکه ...

چون شکایتهای اهالی لطف‌آباد درگز و لاینی‌ها به‌تهران و مشهد رسیده بود ، قرار شد اول به‌کار لطف‌آبادی‌ها رسیدگی شود، بعد برای نصب علامات مرزی بروند.

ارفع‌الدوله به‌لطف‌آباد میرود. اجزای کمیسیون‌روس‌هم درآنسوی مرز لطف‌آباد اردو زده بودندکه سیصد نفر قزاق داشتند و رئیس کمیسیون کلنل آنامازور گوزمین کاراوایف و مترجم آنها مسیوباختیانوف وچند مهندس از جمله کپیلوف فره‌باغی بود. هیات روس برای اینکه بهتر بتوانند براوضاع مسلط شوند دست پیش‌زده ابتدا آنها به‌دیدن سلیمان‌خان امیرتومان صاحب اختیار افشار رئیس کمیسیون ایران می‌آیند و در اردوی ایران‌که درکنار لطف‌آباد زده بودند از آنها پذیرائی میشود . روز دیگر ایرانیان از اردوگاه روس دیدن میکنند و روز بعد درلطف‌آباد مراسم تحویل‌دادن نواحی ازدست رفته آخال انجام می‌گیرد . دستورالعمل‌ها را روی میزگذاشتند که به‌فارسی و روسی بود ونقشه‌ها به‌امضاء وزیر امورخارجه روس و زینویف وزیرمختار روس درتهران و وزیر امورخارجه ایران بود . ارفع‌الدوله می‌گوید نقشه‌ها را ملاحظه کردیم دیدیم که :

**« سرحد لطف‌آباد را بایك خط سبز از زیر دیوار قلعه لطف‌آباد کشیده‌اند ، تمامی مزارع ومزارع بانصد خانوار را دربیرون این خط درخاك روس گذاشته‌اند .**

این فقره بقدری اسباب تعجب همه گردید همه حیران ماندیم که بدون اینکه ( اولیاء امور ایران ) یك مهندس اینجا بفرستند این نقشه‌ها را امضاء کرده دست کمیسیون داده‌اند . صاحب اختیار از کلنل پرسید خودتان می‌بینیدکه درتهران از راه عدم اطلاع این نقشه را امضاء کرده‌اندچگونه انصاف اولیای دولت روس‌وانصاف شما رواخواهد دیدکه **این‌همه مردم را گرسنه بگذارید ؟ آیا میشود یك قصبه ویا یك عشیره در دنیا بدون مزارع زندگی کند ؟ ... »**

کلنل روس زیربار این حرفها نرفته ومی‌گوید ما ماموریم و معذور وباید انرا اجراء کنیم وما برای تشکیل عدالتخانه اینجا نیامده‌ایم .

سلیمان‌خان سخت عصبانی شد وگفت مردکه من بکساعت است برای تو روضه می‌خوانم وخواهش میکنم که انسانیت را درنظر بگیری، تو میگوئی من باید خط سیر را اجراءکنم ، پس بهشدت نقشه‌ها را برزمین کوبید وگفت من رفتم که استعفاء بدهم، شما میدانید با دولت ایران . کمیسیون بهم خورد وطرفین مراتب را به‌پایتخت‌های خود تلگراف کردند .

« بعداز سه‌روز ازتهران دو تلگراف به‌صاحب اختیار رسید، یکی رمز از طرف شاه ویکی بطور اختصار ازطرف وزیر امورخارجه . وزیر امورخارجه نوشته بود ، از طرف همایونی تکلیف شما معین شده، استعفای شما قبول نمیشود ماموریت محوله خودتان را باید انجام بدهید .

تلگراف شاه خیلی مفصل بود بعداز تغییر[1] معمول درباری نوشته بودکه **(تصور میکنی‌که من به‌اختیار خودم به‌این تقسیم و تحدید حدود راضی شده‌ام ) ژنرال‌اسکو-بلوف[2] گوگ‌تپه را نقب زد با دینامیت باتمام جنگجویان تراکمه که انجا جمع بودند به‌هوا براندند[3] وآمد عشق‌آباد و مرو وآخال را گرفت** وقتی‌که دیدند آنجا وادی غیر ذی زرع است نه‌آب دارد نه‌گیاه بخیال تسخیر خراسان افتاد با آتامانوز خود آمد درقوچان نشست و لشکرش را خواست . باکدام قشون وبا کدام پول من میتوانستم دفع اورا بکنم با هزار التماس داخل مذاکره با شخص امپراطور شدم ، باهزار زحمت شراسکوبلوف وعساکر اورا ازخراسان ردکردم . **اگر مقداری از اراضی لطف‌آبادمیرود درمقابل آن خطر بزرگ چه‌اهمیت دارد هرچه بشما دستورالعمل دادند مشاجره لازم نیست بمقام اجراء بگذارید ...**

بعداز وصول این تلگراف از پاختیانوف کاغذی بمن ( ارفع‌الدوله ) رسید نوشته بودکه باید عمله وفعله را حاضرکنم ، آنها هم حصه خودشان را حاضر نمایند مشغول

---

۱ـ درمتن : تغییر

۲ـ درمتن : سکوبرلف .

۳ـ در جلد سوم دراینمورد توضیح بیشتر داده خواهد شد .

بشویم وملایم سرحدی بگذاریم -

درکمیسیون روس‌سه‌نفر را می‌شناختم که سابقه‌ی آشنائی داشتم یکی‌باختیانوف بودکه در تاجگذاری الکساندر سوم ( امپراتور روس ) مترجم مهمانداران سفارت عزالدوله بودکه منهم آشنه‌ی آن سفارت بودم و درمدت دوهفته تاج‌گذاری با او خصوصیت پیداکرده بودم ، یکی‌هم معاون‌کلنل ، نایب‌سرهنگ سرپتسکی Pitski بودکه در آتاماز در قفقاز (ارکان حرب)رئیس یك شعبه بود وسیمی‌که کیلوف قره‌باغی مهندس‌که خودش هم مسلمان بود .

چون کلنل نخواسته بود بعدازآن اهانت‌که با او ازطرف صاحب‌اختیار شده بود به‌صاحب‌اختیار کاغذ بنویسد ،بطور خصوصی بمن کاغذ نوشته بود ، کاغذ را به‌صاحب اختیار نشان دادم ، صاحب‌اختیار خلوت‌کرده بمن گفت : **تلگراف شاه را دیدید**؟ اگر من راضی بشوم روس‌ها باآن خط سبز سرحد بگذشند تا دنیا هست من و خانواده‌ام رسوا خواهیم شد . گفت من نمیتوانم به‌این **لطف‌آبادی**ها که یکنفر باسواد ندارند حالی کنم که این خط چیست ؟ وسواد تلگراف را نشان بدهم ، خواهند گفت **صاحب‌اختیار صد هزار امپریال از روسهاگرفت‌ومراتع لطف‌آبادیها را بروسها واگذار کرد .** لطف‌آباد بها سابق پیغام داده بودندکه **اگر مراتع آنها برود تماما تبعه‌ی روس خواهند شد** واگر شدند کسی به‌آنها چه خواهد گفت ؟ .

شنیدم که پدر تو درتبریز شخص متقی وخدایرست است مسلماً شماهم نملت‌شناس و وطن‌پرست هستید به‌این دولت‌که خدمت می‌کنید بدرستی و راستی بوده باشد، چون من امروز وقت‌ملاقات دیدم‌که روسها با چه محبت بشما دست میدادند وبا روی گشاده صحبت میکردند واضح بودکه درنزد آنها احترامی دارید ... دراینجا غیرمن وشما کسی نیست، تنها خدا شاهد است‌که تکلیف بشما می‌کنم اگر توانستید انجام بدهید یقین بدانید سعادت دنیا وآخرت شما دراین است وهردو روسفید و سعادتمند خواهیم بود ... »

پس‌از مذاکرات صاحب‌اختیار و ارفع‌الدوله ، ارفع‌الدوله به‌اردوی روس میرود وموفق میشود زمینه را برای پاره‌ای اقدامات مساعد نماید، روز بعد به‌عشق‌آباد میرود ، چنانکه خود گوید :

« مصمم شدم از لطف‌آباد بروم به عشق‌آباد با **ژنرال کاماروف** فرمانفرمای‌نظامی

تمامی‌آن ممالك جدیدالمفتوح که با خانواده‌اش درتفلیس‌آشنائی داشتم ومرا به‌مجالس مهمانی وبال دعوت میکردند ملاقات بکنم ، بلکه از او یك چاره‌جوئی بنمایم . »

سرانجام ارفع‌الدوله درنقشه‌ی‌خودموفق‌میشود وباسابقه‌ی‌دوستی‌که با عمسر کاماروف درتفلیس داشته به‌نفع ایران استفاده میکند وبکمك او توفیق می‌یابدکه توجه دولت روس را به‌حال و روز لطف‌آبادی‌ها معطوف دارد وعدالت دراین مورد اجراء گردد ، چنانکه گوید :

« مظفر ومنصور از آنجا (عشق‌آباد) برگشتم وبه‌صاحب‌اختیار مژده آوردم ... وکالتنامه‌ای‌که صاحب‌اختیار به‌من داده بود بعداز چندروز رفتیم تمام آن نقاط را معاینه‌کردیم **یك فرسخ ونیم طول‌ونیم فرسخ عرض‌مرانع و مزارع وجنگل‌لطف‌آبادیها** را قرار شد بدهند و قراول راکه برای منع لطف‌آبادی‌ها پای دیوار گذاشته بودندآنها هم برداشته شد ... »

بدنبال این موفقیت صاحب‌اختیار ، ارفع‌الدوله را تشویق میکند مساله آب لطف‌آباد را نیز به‌وضع آبرومندانه‌ای فیصله دهد ، می‌گوید وقتی به‌دره‌ای رسیدیم که آب از آنجا می‌آمد : « دیدیم‌که تمام این رود کوچك از آبهای کوههای فوجان جمع میشوند به‌دره‌ی **فوزخان** وار آنجا جاری میشود به‌صحرای اخال . این‌کوهها تماما در خاك ایران واقع شده دیدیم‌که‌طبیعت قابل تقسیم آب است. میشود آب را درآنجا تقسیم کرد مال قلعه‌های ترکمن‌ها را به‌قلعه‌ی ترکمن داد ومال ایران را درخاك ایران به‌ایران داد . ترکمن‌ها درمنبع آب واقع شده‌اند ولطف‌آبادیها در زیرآب . بعدازرفتن ما ( از درگز ) دیگر ترکمن‌ها به‌لطف‌آبادیها دخالت نخواهند کرد . بعداز اینکه این تصمیم را گرفتیم مساله آمد برسر تقسیم ، که آب را به‌چه میزان باید تقسیم کرد و کپیلوف می‌گفت‌که وقت آمدن آنجا ، رئیس به‌او دستور داده‌که وقت تقسیم باید آب را خانه‌شمار تقسیم کرد یعنی اهالی سیزده قلعه ترکمن را وسه قلعه لطف‌آباد و **شیلکان** و **حصار** را شمرد . اگر این قرار را اجرا میکردیم می‌بایست آب را شانزده قسمت کنیم ، سیزده قسمت مال ترکمن وسه قسمت مال ایران ، من راضی نشدم و گفتم‌این ازعدالت دور است‌برای اینکه اهالی این سه‌قلعه بعداز فتح پراکنده شده‌اند وبه‌عکس به‌سکنه‌ی قلعه‌های ترکمن خیلی افزوده (شده) اگر ما اینطور خانه‌شمار بکنیم به‌لطف‌آبادیها از بیست قسمت سه قسمت هم نمیرسد . قرارشدکه برود اوهم دراین

باب ( صحبت کند ) من هم بروم ، به‌رئیس خودمان بگوئیم برگردیم سرآب به‌حصار و چادرزده مشغول به‌کار بشویم .. ( باز به‌اردوی روس رفته آنها را راضی کردم ) آنها هم واضح است درموقع فتح آخال اهالی‌اخال و لطف‌آبادیها را شمرده بودند واحتیاج به‌مشاجره نبود . چون آنوقت لطف‌اباد قصبه بود آنها را ده حساب کردیم یك قسمت از سه ثلث مال ما شد و دو ثلث مال سیزده قلعه وبرای ایجاد نهر جدید. چون نهر قدیم ماند دست ترکمن‌ها برای حفر نهر جدید دوقسمت عمله واسباب‌کار را ترکمن‌ها بدهند ویك قسمت اهالی این سه‌قلعه ...

هوا سرد بود وشب چهارشنبه آخرسال بود . کدخدای حصار **علی‌خان‌بیگ**[1] که پیرمرد خوش صحبت بود میگفت ترکمن‌ها هشت بار آمده حصار را چاپیده اورا به‌اسیری برده‌اند ، گاهی فرارا وگاهی اقوام او با اسب وگوسفند اورا ( خریده ) و خلاص کرده‌اند وحتی دراسارت اورا تا مرو وخیوه وبخارا برده بودند ، راست یا دروغ از اسارت خود تعریفها میکرد . ازمن دعوت کرد به‌خانه خودکه شام را آنجا بخورم وگفت چون شب چهارشنبه آخرسال است ما باید آتش روشن کنیم و میوه بخوریم پلو بخوریم ، بخاری را روشن‌کرده بود ولی دود میکرد ومیزبان مهربان مشغول تهیه شام ومنهم از شدت دود از چشمهایم اشك جاری بود وعوض شمع یك پیه‌سوز بترتیب قدیم که خیلی بدترکیب بود با دوفتیله می‌سوخت . دوفتیله‌ها هم به‌دود بخاری کمك میکرد . یکدفعه دیدم یك سوار دره‌گزی باآن کلاه ترکمنی وبا شمشیر درکمر باآن قبای بلند وچکمه‌های دهاتی وارد اطاق شده سلامی‌کرد ولی از سلامتش معلوم بودکه مأموریت خوبی ندارد . کاغذی بمن داد . در روشنائی فتیله کاغذ را بازکردم دیدم با خط مرحوم صاحب‌اختیار است. همان عنوانش دلیل کمال بی‌مرحمتی بود برای اینکه درکاغذهای دیگرش نورچشم عزیزم می‌نوشت اینجا نوشته بود : **عالیجاها افسوس میخورم که من شمارا آدم مسلمان و وطن‌پرست میدانستم** حالا می‌بینم خبط کرده‌ام از فرارکه گفتند خیانت کرده‌اید به‌ایران ، نمیتوانم زیاد شرح بدهم ، بمحض وصول این خط مجاز نیستید یکدقیقه آنجا بمانید ، چادرها را بکن با قزاقها همراه این سوار

---

۱ــ علی‌خان‌بیگ حصاری همان کسی‌که یك خوشه انگور ویکدانه خربزه را به‌یك جهاربار بارکرد وبعنوان اعتراض برقرار داد ، تحمیلی به‌دربار ناصرالدینشاه برد .

بیا به‌لطف‌آباد .

از سوار پرسیدم به‌توچه مامورت داده‌اند [ ؟ ] گفت بمن امر شده‌که شما را فی‌الفور با آدم‌هایتان ببرم به‌لطف‌آباد و مجاز نیستم یکدقیقه معطل بشوم . گفتم بسیار خوب برو علیخان‌بیگ راکه مشغول تهیه شام است بگو بیاید اینجا . دیگر واضح‌است مضمون کاغذ را به‌او نگفتم ولی گفتم نمیدانم چه‌اتفاقی افتاده‌که حضورمن درلطف‌آباد لزوم سریع پیدا کرده وبه‌علیخان‌بیگ گفتم که نمیتوانم شام بخورم وشمارا وکیل کردم ازطرف من قدری شام را بیشتر صرف کنید . دیدم بیچاره به‌حال غریبی افتاد که چشمش پراز اشك شد، دلم بحال او سوخت گفت نیمساعت صبرکنید شام حاضر است بخورید و بروید ، سوار دره‌جزی را هم برای صرف شام دعوت‌کرد اگرچه دیدم او راضی شد ولی ازاین لفظ خیانت‌که هزاران فرسخ ازآن دور بودم و درمن حال شام‌خوردن نمانده بود، آمدم بیرون امر دادم چادرها را جمع واسبها را زین کردند سوار شده راه افتادیم . تا صبح راندیم . حوالی طلوع آفتاب رسیدیم به‌لطف‌آباد از همان گرد راه آدمها را فرستادم به‌منزل‌که درخانه یکی از اهالی آنجا بود وخودم رفتم خدمت صاحب‌اختیارکه درخانه حکومت آنجا بود ، دیدم نگاه با محبت وبا ادب صاحب نوکرهای صاحب‌اختیارکه چندین نفر بودند عوض‌شده وجور دیگری به‌من نگاه‌می‌کنند. پرسیدم که صاحب‌اختیار کجاست گفتند نمازخوانده‌مشغول‌اوراداست‌وارد اطاق‌شده درجلو او نشستم دیدم اورادی‌که میخواند زیرچشمش به‌من به‌غیظ وتندی نگاه میکند، هیچ نگفتم سرم را پائین انداختم ولی دیدم ادعیه که برای تسکین غیظ میخوانند از آنها میخواند . خود مرحوم سواد عربی نداشت ولی کتابی داشت به‌فارسی‌که محل و مواقع ادعیه‌اش را نوشته بودکه برای تسکین غیظ کدام و در وقت‌رفتن حضور شاه کدام را باید خواند ومن آن‌کتاب را دیده بودم واز آن دعاها یکی هم آن بود که وقت رفتن من پیش کمیسیون روس بمن خوانده [ وفوت‌کرده ] بود . بمدار انکه اورادش تمام شد یك سلام بطرف قبله ویکی به‌مشرق طرف مشهد مقدس خواند منهم واضح است باشدم . نوکرها آمدند جای نمازی کلام‌الله وکتاب دعا را جمع کردند بردند . بعد نشست پهلوی پنجره وبمن هم یکجا نشان داد، روبمن کرد همان مضمون کاغذی راکه نوشته بود تقریبا تکرار کرد . باکمال خونسردی پرسیدم سرکار صاحب‌اختیار خیانت من چیست نمیدانم بفرمائید مطلع شوم .

گفت کدخدایان لطف‌آبادیها جمع شده‌اند دوعریضه نوشته‌اند یکی بمن و یکی

توسط فرمانفرمای خراسان به‌شاه، درآنجا اظهار داشته‌اندنهری که برحسب وکالتنامه‌ی من برای آنها ایجاد کنی واب آنجا بیندازی درکنار همان نهر قدیم است ویك ذرع بلندتر ازان نهر قدیم است وچون خاك آنجا تمام مثل سنگ است این آب درعرض این چند فرسخ تماما به‌نهر ترکمن خواهد رفت ویك قاشق به‌آنها نخواهد رسید تا اینکه هشتاد خانوار در لطف‌آباد به‌امیدآب مانده اهالی شلنگان[1] و حصار هم متعرف خواهند شد ویکنفرهم باقی نخواهد ماند. دیگر بالاتر ازاین خیانت چه میشودکه من پیرمرد را میخواهی رسوای عالم بکنی و همه‌جا بگویند از روسها پول گرفتم واب همه‌جا را به‌آنها فروختم ... »

ارفع‌الدوله ازاین سخنان سخت آزرده خاطر شده می‌گوید آنچه عیانست چه‌حاجت به‌بیان است، چرا هیاتی را مامور رسیدگی نمیکنند که واقعیت را بررسی کنند ومرا محاکمه کنند، چرا بخاطر دروغ‌گوئی چند نفر مرا متهم به‌خیانت می‌نمائید ! سپس پا میشود وسوار براسب بسوی تهران بار میگرددکه درصورت تقصیر دولت اورا محاکمه کند وشلاق براسب زده از لطف‌آباد خارج میشود.

نیم فرسخ نیامده بودندکه سواران صاحب‌اختیار از دنبال رسیده با خواهش و معذرت‌که سوء تفاهمی شده و دستور رسیدگی صادر گردیده اورا مجبور به‌بازگشت میکنند.

روز دیگر صاحب‌اختیار شخصاً به‌محل‌کندن نهر میرود و می‌بیند که شکایت لطف‌آبادیها اساس ندارد. زیرا نه‌تنها نهر جدید از نهر قدیم بالاتر نیست بلکه پائین‌تر هم هست واگر قرار باشد آبی تراوش‌کند ازآن نهر قدیم به‌نهر جدید که مال ایران است تراوش خواهد کرد. بهرحال از ارفع‌الدوله معذرت خواهی می‌نماید

سرانجام نهر وحوض ساخته میشود واب به‌سه قسم تقسیم میگردد. دوقسم سهم روسها ویك قسمت سهم لطف‌آبادیها.

« وقتی‌که آب ازاین نهر به‌نهر شلنگان وحصار و لطف‌آباد رسید اهالی به‌پیشواز آب آمده بودند وهرکس به‌اندازه استطاعت خود قربانی آورده بودند و قربانی‌میکردند.

---

1 - صحیح آن : سلنگان می‌باشد.

به‌تشکر زحمات من نهر را نهر **رضاآباد** نامیدند.»[1]

وقتی ازکار لطف‌آباد فراغت حاصل کردیم برگشتیم به‌کلات ... درتمام خراسان مثل است می‌گویند مرگ میخواهی برو به‌کلات ... وقتی‌که ما آنجا بودیم حاکم کلات وفات کرده بود پسری داشت تقریبا ۱۷ و ۱۸ ساله اسمش **یلنگ نوشخان**[2]. این‌جناب سفری باپدرش بمشهد کرده بود ودرآنجا بعضی ازعبارات تجددی‌ها را یادگرفته‌بود...

بدبختانه ... میرزا مصطفی حکیمباشی ما مبتلای مالاریای سخت شد ومرحوم شده، بعد نوبت به‌قزاقها و سوارهای | امیرحسین‌خان شجاع‌الدوله | قوچانی‌که همراه بودند رسید ماندیم بی‌طبیب و دوا. خدا رحم کردکه طبیب روس آنجا بود ...»

سرانجام یك ماه پس‌از عید نوروزکه کارهای لطف‌آباد پایان می‌یابد بسوی‌قوچان باز میگردند که خود رضاخان ارفع‌الدوله نیز به‌مرض مالاریا مبتلا میشودکه تا سرحد مرگ پیش میرود.

پس‌از بهبودی سراسر بهار وتابستان و زمستان دیگر را برای نصب علائم مرزی درسرحد قوچان باقی می‌ماند. صاحب‌اختیارکه پیرمرد بود درقوچان درمنزل شجاع‌الدوله مانده بود.

در اواسط زمستان ارفع‌الدوله نیز از مرز به‌قوچان باز میگردد زیرا دران سرما امکان کارکردن وجود نداشته است.

«کپیلوف رفت. منهم آمدم قوچان **چون سفر ما چهارسال بیشتر طول کشید** درقوچان قشلاق کردن ما دو دفعه اتفاق افتاد ...»[3]

بنابرآنچه در سطور پیشین گذشت معلوم شدکه تحویل‌دادن نواحی سرحدی ایران به‌گناه صاحب‌اختیار بوده است و به‌تقصیر ارفع‌الدوله ونه بی‌تفاوتی امیرحسین خان شجاع‌الدوله ایلخانی قوچانی ونه کوتاهی یارمحمدخان سهام‌الدوله ایلخانی‌شادلو **حاکم بجنورد**، بلکه آب از سرچشمه گل‌آلود وخانه ازپای بست ویران بوده وشاه قاجار بعلت ضعف وزبونی تن به‌ذلت و خواری داده است.

---

۱ـ ایران دیروز ـ خاطرات پرنس ارفع‌الدوله ص ۱۱۹.

۲ـ یلنگ نوشخان چلابرکه اشتباها درمتن یلنگ توشخال ذکر شده است.

۳ـ ایران دیروز ـ ارفع‌الدوله ص ۱۲٤ـ بقیه مربوط به‌خاطراتی از فقید محمدعلی قوچانی و اوضاع روحانیت قوچان است‌که چون خارج از بحث ماست صرفنظر می‌کنیم.

**دستخطی از ناصرالدینشاه خطاب به‌امین‌السلطان صدراعظم درمورد خراسان که درسال ۱۳۰۵ ق صادر شده است .**

« جناب امین‌السلطان

عرایض‌شما وتلگراف‌ها ملاحظه شد به‌نظام‌السلطنه[۱] واقاجان‌خان[۲] خیلی‌خیلی اظهار مرحمت مارا برسانید، هزار آفرین . حقیقت رشادت خوبی کرده است، لیکن این **دیرگوند**[۳] پدرسوخته را باید به‌ضیاءالدوله[۴] حکم سختی بنویسید که درصدد تنبیه وقلع وقمع این طایفه برآید، خیلی لازم است.

رقعه ضیاءالدوله را نفرستاده‌اید گویا گله کرده است، میان عرایض خود، به **سهام‌الدوله**[۵] **تلگراف بکنید که اسرای تراکمه را نگاه بدارد وبا اسرای خودش عوض نماید . به‌ناظم**[۶] هم تلگراف بکنید که همان قدر اسیر استرابادی که از خراسان و غیره گرفته رد کرده است کافی‌است، دیگر متعرض (امیرحسین‌خان) **شجاع‌الدوله** وسهام‌الدوله نشود البته تلگراف بکنید .

**وزیرمختار روس** استدعای حضور آمدن کرد قرارشد روز ٤ شنبه پس‌فردا بحضور برسد شما هرطور مواجب محلّی خواجه خسرو بنده‌ای (ناشناس) را هم همطورکه نایب‌السلطنه نوشته است بی‌بکنید (بیگیری‌کنید) که هرطوراست وصول کرده برسانید، عجالتاً چاره نبود باید جدا پیش بروید، ریش هرکس را گرفت از او میگیرند . »[۷]

---

۱ــ نظام‌السلطنه مافی (حسینقلی‌خان) والی خوزستان .

۲ــ از حکام محلی لرستان یا خوزستان .

۳ــ دیرگوند از ایلات شورشی لر . ٤ــ حاکم لرستان .

۵ــ یارمحمدخان سهام‌الدوله بختیاری ٦ــ کارگزار خراسان

۷ــ بیضاءنامه تاریخی ــ ابراهیم صفائی ص ٦٦ .

## گزارش محمدتقی میرزا رکن‌الدوله

(برادر ناصرالدینشاه) **والی خراسان درباره آب منطقه لطف‌آباد درگز** که روسها بموجب قرارداد آخال آب آنرا به‌داخل خاك خود می‌بردند ومانع استفاده مردم لطف‌آباد از آب سررمین خودشان میشدند گوباهنوزهم اشکالاتی در اینمورد پیش‌می‌آید. این گزارش ازسوی رکن‌الدوله به‌عباسخان قوام‌الدوله وزیر امورخارجه‌است.

« چند روز قبل جنرال قونسول روس کاغذی رسما درباب نهر **لطف‌آباد** دشتکان دولت علیه (ایران) که مشترك است با قریه حصار[1] که ملك روسیه است، نوشته، از **امیرخان** میرآب آنجا (درگز) شکایت کرده‌که نسبت به‌مأمورین روس بی‌احترامی کرده می‌بایست مورد تنبیه شود. این بنده کاغذ را دادم به‌جناب **ناظم‌الملك**[2] که جواب‌آنرا بنویسد. ازجالب هیات کارگذاری (گزاری) جوابی نوشته و محض اینکه بعداز این رشته این فقره را کوتاه کنم که هرروز این بنده را زیر بارنوشتجات رسمانه نکشند.

---

۱- قریه مخروبه حصار را بعداً امپراطور روسیه به‌ناصرالدینشاه داد ومنطقه زیبای فیروزه را از ایران پس گرفت.

۲- میرزا محمعلی‌خان ناظم‌الملك کارگزار خراسان که گویا دراین زمان بخاطر مخالفتهائی‌که با مطامع روسها دربردن آب لطف‌آباد باآنها داشته اجباراً از سوی روسها به‌ناصرالدینشاه تحمیل شده‌که اورا از کارگزاری خراسان برکنار نماید. وشاه نیز موافقت کرده؛ لذا رکن‌الدوله دراین گزارش می‌نویسد اجازه داده شود که کارگزار نحنورد اینبست را درخراسان عهده‌دار گردد که به‌امور مرزی واردتر است.

جوابی به‌جنرال قونسول نوشته شده سواد آنرا فرستادم ملاحظه خواهند فرمود وباز درجواب آن کاغذ مجددا جنرال قونسول کاغذی نوشته است‌که سواد آن راهم ارفاد داشتم ؛ ازاین کاغذ تاوی جوابی نوشته نشده است . محض اینکه این سؤال وجواب ازنظر انور اعلیحضرت‌قدر قدرت اقدس همایون شاهنشاهی ارواحنافداه بگذرد هرقسم‌که مقرر شود جواب بنویسد ؛ خود میداندکه مقصود حضرات (روسها)کشیدن این بنده است در زیربار مسئولیت و سؤال وجواب وآخر زبان شکایت از بنده باز

رکن‌الدوله زیر این عکس خود نوشته است : این قطعه عکس خودم را به‌جناب جلالتمآب
| عبدالرضاخان | شجاع‌الدوله حکمران قوچان دادم . سنه ۱۳۲۱

کردن، چنانکه ناظم‌الملك را عقب کردند.

علی‌العجاله اعتقاد این بنده اینست که میرزا محمدقلی‌خان کارگذار بجنورد را اگر صلاح بدانند بیاید درمشهد، مشغول سؤال وجواب آنها (روسها) باشد تا کارگذاری معین شود، اگرچه جناب ناظم‌الملك همین اجزای حالیه (کارگزاری) را کافی میداند، ولی این میرزا محمد قلی‌خان بصیرت کلی دراین سرحدات دارد وهر کارگذاری هم بیاید تا مدتی انظور بصیرت درکارهای این سرحد پیدا نمیکند واگر قسمی میشد که کار ناظم‌الملك (درست) میشد وخودش می‌آمد بسیار خوب بود.

زیاده عرض نیست. ایّام اجلال مستدام‌باد ـ ۱۸ ذی‌الحجه ۱۳۰۸

اگر اینها هیچکدام نشد وصلاح ندانستید درصورتیکه رای مبارك علاقه بگیرد حاجی میرزا عبدالله‌خان کارگذار بندر ابوشهر که طهران بود ادم درست معقول است و از وضع وقانون هم خوب مستحضر است، هرگاه اورا مقرر فرمایند برای کارگذاری خراسان شایسته است تا رای مبارك (شاه) چه باشد، زیاده عرضی نیست.»[1]

---

۱ـ پنجاه نامه تاریخی ـ ابراهیم صفائی ص ۱۲۰.

## رابرت سفرنامه کلات

مؤلف سفرنامه‌کلات‌که درسال ۱۳۰۹ قمری‌ازسوی ناصرالدینشاه مامور بررسی اوضاع کلات نادری شده مشاهدات خـودرا درمورد ساکنین ایـن منطقه و اوضاع اجتماعی‌واقتصادی‌و سیاسی به‌گونه‌ی‌جالبی‌ارائه داده است‌که نگارنده برای‌جلوگیری از تطویل کلام به‌آنچه راکه مربوط به‌کردهای این خطه است بازگو می‌کند :

قلعجات وآبادی داخله کلات و عدد خانوارش از اینقرار است :

« کبودگنبد و خوارزم محله : درکنار رودخانه واقع و هشتاد خانوار است ...

ارغوانشاه : یکصد وپنجاه خانوار از دو طایفه‌ی ترك وکرد دارد ...

قلعه‌ی کرو : سی خانوار از طایفه فارسی وطایفه کرد دارد ...

خشت : سی خانوار ترك و کرد دارد ...

قلعه‌ی : سبزراد : چهل خانوار از طایفه‌ی کرد **اردلان** دارد ...

قلعه‌ی آقداش: پنجاه خانوار ترك دارد ، نفته: سی خانوار دارد لفظشان فارسی است .

آبادی و عدد خانوار قلعجات خارج کلات ازطرف قبله بدینموجب است :

بنگی قلعه : یکصد خانوار کرد ازطایفه‌ی شیخوآللو ...

طایفه‌ی کرد **هزانلو**[1] : تازه قلعه درمقابل سرود ساخته‌اند وجزئی خانوارشان در

---

۱ـ احتمالاً هیزانلوها هستندکه به هیزولان معروف‌اند .

آنجا سکنی دارند ، جمیع طایفه‌ی مزبور یکصد وشصت خانوار است از دوفرسخی قلعه‌ی **زو**[1] تا خاك چهچهه وامیرآباد چادر دارند و مدار می‌کنند وهمه چادرنشین‌اند، آب و زمین ندارند، مگر جزئی دیمه ،،

آبادی و خانوار سمت شمال خارج کلات :

قلعه‌ی چرم : پنجاه خانوار کرد ، چشمه آب به‌قاعده دارند ...

قلعه‌ی سینا[2] : هشتاد خانوار کرد ، یك سنگ آب کمتر دارد ...

قلعه ایده‌لیك (ایده‌لو) : پنجاه خانوار کرد وترك دارد ، ترکها از طایفه‌ی افشاراند ،

سلطان‌آباد : هفت، هشت خانوار کرد ...

ارچنگان : چهل خانوار ترك وکرد ...

**لاین** : دویست خانوار کرد ، آن‌سمت خاکستر درمیان کوه افتاده رودخانه‌ی معتبری ازمیان ده میگذردکه سابق داخل‌دربند میشدوخارج دربندکه خیوق‌آباد باشد زراعت میکردند وحال از زراعت [بعلت تهدید وفشار روسهای تزاری] ممنوع است و آب لاین تماما به‌قهقهه‌ی روسها میرود، هفت فرسخی کلات است ،

قلعه **تیرگان** : شصت خانوار کرد، درمیان کوه واقع، از خودش آب جداگانه دارد ... ،،

مؤلف پس‌از خروج از در کلات به‌مشاهدات خویش اینچنین ادامه میدهد :

" روز شنبه غره ذیقعده‌الحرام که از باردید کارهای لازم کلات فراغت حاصل نموده ، یکساعت از روز گذشته ازکبودگنبد بسمت شهر حرکت نموده به‌دره‌ی **اسبق‌لو** که دوفرسخی کلات است رسید ، عالیجناب آخوند حاجی ملاعلی‌پناه وعالیجاه **سلیمان بیگ** کدخدای طایفه‌ی **صوفیانلو** ساکن لاین با جمعی از ریش‌سفیدان لاین به‌تظلم آمده بودندکه ما دویست خانوار در لاین سکنی داریم وبکلی آب و زمین ما ازمیان رفته در

---

۱ـ زو : زاو = زاب = برّه .

۲ـ سینا : عشایر کردهای سیسانلو ، که بعضی‌هم درمنطقه‌ی بجرانلو وبعضی دراسفراین‌ساکن‌اند .

زمانی که **بلنگ توشخان**[۱] [جلایر] حاکم بود از جانب اعلیحضرت اقدس شهریاری [ناصرالدینشاه] ارواحنافداه، **صاحب‌اختیار** بجهت قرارداد سرحدات مامور شد [در رابطه با قرارداد اخال محرم ۱۲۹۹] چونکه **بلنگ توشخان آدم بی‌خبر اهمال‌کاری بود صاحب‌اختیار را ترغیب نمودکه آب و زمین لاین را به‌روسها واگذار نماید.** صاحب‌اختیار هم بدون تحقیق و تدقیق واطلاع اهالی لاین آب وزمین لاین را به‌روسها واگذار نمود. بعداز گذشتن این کار ما مستحضر شدیم که ازاهمال‌کاری بلنگ‌توشخان وبی‌بصیرتی صاحب‌اختیار چه خاك برسرماها شده است لاعلاج جمعیتی فراهم‌آورده در وقتیکه صاحب‌اختیار عزیمت به‌لاین داشت برای بازدید، ما هم رفتیم عارض‌شدیم وتظلم کردیم. **بعداز تحقیق‌که مدلل شد اشتباهاً خاك به‌سرما شده وبدون جهت آب وزمین مارا به‌روسها داده‌اند وبرما ظلم وارد آمده،** صاحب‌اختیار ناچار شده ازتمهید گفت‌که من تصدیقی دراین باب به‌شماها میدهم به‌ارض اقدس [مشهد] بروید خدمت حضرت والا رکن‌الدوله [برادر ناصرالدینشاه و والی خراسان] تصدیق مرا نشان‌بدهید ایشان عمل شمارا قطع خواهند فرمود از دست من کاری برنمی‌آید. بعد ما باجمعیتی

---

۱ـ ارفع‌الدوله که مأمور همراهی با صاحب اختیار سلیمان‌خان افشار برای تحویل‌دادن سرزمینهای شمالی دوگل وکلات عازم کلات شده بود درخاطراتش می‌گوید: «... وقتی ما آنجا بودیم حاکم کلات وفات کرده بود پسری داشت۱۷و۱۸ساله اسمش بلنگ توشخان [بود]، این جناب با یورش سفری به‌مشهدکرده بود و در آنجا بعضی عبارات تعدی‌ها را یادگرفته بود... متأسفم بودند چرا ایران ترقی نمی‌کند واین‌چه وضعی است ...»

ایران دیروز ـ خاطرات یرسی ارفع ص (۱۲).

همین ارفع‌الدوله‌که بعدها سفیر ایران درترکیه شده، فرزندان لایقی تربیت کرد. از جمله سرلشکر حسن ارفع بودکه در زمان جنگهای ملامصطفی بارزانی با حکومت شاه درسال ۱۳۲۵ ونیز در زمان ریاست جمهوری مرحوم قاضی محمد، رئیس ستاد ارتش ایران بود واحکام نظامی را صادر میکرد. بعداً سفیر ایران درترکیه شد و دراین موقع کتابی تحت عنوان «ارزها وبلها» بررسی تاریخی وسیاسی» منتشر ساخت که فوق‌العاده جالب است ونقاط ضعف سیاست رهبران کرد دران بخوبی کاملاً نشان داده شده است‌که چگونه درلحظات حساس تاریخی از قافله عقب می‌ماندند. گمان می‌کنم تیمسار دکتر مرتضیه ارفع‌که اولین سرتیپ زن در ارتش ایران بود خواهر همین حسن ارفع باشد.

روانه‌ی ارض اقدس شده تصدیق صاحب‌اختیار را به‌لحاظ حضرت والا رساندیم و شفاها هم مراتب مزبور را عرض کردیم چندی هم در ارض اقدس معطل شدیم ، آخرالامر تصدیق ما را گرفتند وما را بدون جواب روانه‌ی کلات فرمودند تا اینکه بتوسط حاجی اسحق‌خان سرتیپ تلگرافا شرح حالات خودرا به‌عرض خاکپای مبارک اعلیحضرت اقدس شهریاری ( وطنفروش ) ارواحنافداه رسانیده ، درجواب امر و مقرر گردیدکه عرایض شمارا به‌صاحب‌اختیار فرمودیم ، عرض میکندکه من فاضلاب لاین‌را به‌روسها واگذارده‌ام ، این فقره با مطالب وعرایض شما منافات دارد .

بعداز آن حاجی اسحق‌خان از ماموریت کلات معزول شد ( که چرا تلگراف مارا به‌حضور شاه خائن مخابره کرده است ) وما هم دسترس نداشتیم که حقانیت خودرا دومرتبه به‌خاکپای مبارک تلگراف نمائیم که آنچه صاحب‌اختیار عرض کرده خلاف‌محض و دروغ بوده است . تاکنون هم هیچ ایالتی ( والی ـ استاندار ) به‌کلات نیامده است که غور و رسیدگی نماید . ماها بقدر دویست خانواریم وابدا محل زراعت وآب و زمین نداریم وتمام را برده‌اند و همچنین حضرات **خوری** (ساکنین روستای خور) عین **همین تظلم را دارند، حتی می‌گویند بالای قریه خور را که ابدا دخلی به‌روسها ندارد نمیگذارند ما زراعت کنیم ومبلغی هم باید مالیات بدهیم** . خود ما هم گذران داریم . بعداز شنیدن این مطالب و دادن جواب سکوت به‌باغکند رفتم ... »[1]

شکایت کلاتی‌ها رابدنبال پاسخهای **میرزارضاخان‌ارفع‌الدوله مترجم** کنسولگری ایران درتفلیس راکه دراین ماموریت‌نقش اصلی را داشت، آوردم‌که ملاحظه فرمودید. علت‌کار درکجا بوده است ؟

---

۱ـ فرهنگ ایران‌زمین ـ ج ۲۵ راپرت سفرنامه کلات ۱۳۰۹ بامقدمه قدرت‌الله روشنی زعفرانلو .

آقای ابوالفضل قاسمی نیز آورده است‌که : « محمدحسین فرزند محمودخان کلانتر نمایند مخصوص دربار ناصری درگزارش خطّی مفصل خودکه درسال ۱۹۲۶ تنظیم کرده است، اینک یک نسخه خطی آن درکتابخانه ملک موجود است ازصنعت قالی و جورابهای کرکی وپشمی بافت زنان اکراد درگز تعریف‌می‌کند». نادر شیرمردانک ـ ابوالفضل قاسمی ص ۱۳ .

بدون تردید تاریخ مذکور اشتباه چاپی است و صحیح آن ۱۲۹۶ قمری است .

ضمنا درمورد صنایع دستی زنان کرد کلات و درگز و قوچان به‌کتاب نفیس هنر صنایع دستی ایران ، مراجعه شود .

## گزارش وزیر مختار امریکا درایران، به‌دولت امریکا درمورد تجاوز روسها به‌خراسان

پس از اینکه روسها بموجب قرارداد آخال قسمتی از سرزمینهای خراسان را اشغال کردند وخارج از قرارداد ننگین و تحمیلی فوق بدون هیچگونه قرارداد دیگری سرزمینهای سرخس ونواحی شرقی رود تژن را نیز اشغال وتصرف نمودند ، وهرروز برای بلعیدن قسمتی از ایران با انگلیسی‌ها ساخت وپاخت میکردند، **بنجامین** وزیر مختار امریکا درتهران ضمن ارائه‌ی گزارش مفصلی به‌دولت متبوع خویش درباره‌ی مسائل خراسان و دسایس روس و انگلیس چنین آورده است :

« ... این مسائل است‌که دولت ایران نمیتواند خودرا از دسایس روس وانگلیس آزاد کند و مشکلاتی‌که دولتین | مذکور | برای ایران درسرحدات شرقی آن مملکت ایجاد میکنند رهائی ازاینها نمی‌کنند وآنچه‌که خودشان میل دارند بدون مراجعه به دولت ایران اجرا میکنند ...

من دیگر داخل درموضوع ضبط وتصرف سرخس | درسال ۱۸۸٤ | نمیشوم که روسها برای رسیدن به‌هرات آنرا از دولت ایران سرقت نمودند وچون روسها طالب این محل بودند وآنرا لازم داشتند و بهمین دلیل هم آنرا ضبط کردند ... [۱] »

سپس به‌دست‌اندازی روسها به‌نواحی هرات وباکستان و بلوچستان اشاره نموده می‌گوید روسها ازآن طریق میخواهند خودرا به‌خلیج فارس و تنگه‌ی هرمز برسانند .

---

۱ـ تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس ـ محمود محمود ـ ج ۵ ص ۹۹ .

نتیجه‌گرارش وزیر مختار آمریکا از نقشه‌ی استعماری شوروی پس از چند سال کاملا آشکار شد. **زیرا زمامداران شوروی که وارثان حکومت خونخوار تزار می‌باشند مجری فرمان و تز استعمارگرانه وسائله جویانه‌ی پطر کبیرند** که گفته بود بااشغال سرزمینهای جنوبی روسیه خودرا به‌آبهای گرم خلیج فارس و دریاهای آزاد برسانند. بدنبال اجرای چنین فرمانی است که **برژنف** دستور اشغال وتصرف افغانستان را صادر می‌کند وابنك کمتر روزی است که مردم بی‌پناه وبی‌سلاح انجا را بمباران نکنند. هدف اینست که مردم افغانستان کشورشان را گذاشته به‌ممالك دیگر گریزان شوندکه روسها بتوانند باخیال راحت پس‌از بلعیدن سرزمین آنها بلوچستان و پاکستان را نیز به‌خاك وخون بکشانند و خودرا به‌خلیج فارس برسانند.

## تلگراف رمزی از میرزا ملکم به وزیر امورخارجه ایران وپاسخ ناصرالدینشاه درمورد دخالت روس‌ها

میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله،وزیرمختار ایران درلندن مردی‌روشنفکر وترقیخواه و درعین‌حال طرفدار سیاست انگلیس بود ومنافع آنها را همواره مد نظر داشت . در تلگراف رمزی‌که برای وزیرخارجه‌ی ایران مخابره کرده‌است پرده ازو قایعی برمیدارد که ضعف وزبونی دولتمردان‌قاجار وبویژه بی‌کفایتی‌وزیر امور خارجه را برملامی‌سازد. گویا ازسوی دولتمردان بریتانیا مورد سرزنش قرار گرفته است‌که دولت زبون ایران چیست‌که وزیرمختارش چه باشد ! ومملکتی زبون وبیحال همچون ایران به‌درد دوستی واتحاد با بریتانیای کبیر نمیخورد . ناصرالدینشاه درپاسخ تلگراف ملکم حقایقی‌نوشته است‌که ذلت وزبونی حکومت قاجار را درمقابل دواستعمارگر روس وانگلیس آشکار می‌سازد .

اینک تلگراف میرزا ملکم :

« استخراج تلگراف رمز از لندن ـ

به : جناب مستطاب وزیر امور خارجه .

محرمانه عرض میکنم . می‌گویند شما از روی منتهای غفلت سدّ استقلال‌ایران را شکستید،آنچه‌داشتید‌تسلیم روس‌گردید‌والان‌شما خواه‌وناخواه **نوکر روس‌هستید. خدا رحم کردکه هرات را به‌شما ندادیم**[1]، آنرا هم به‌روس میدادید . آنچه از سیستان

---

۱ـ هرات را انگلیسی‌ها بموجب قرارداد ۱۲۷۳ پاریس از ایران جدا کردند .

بدهیم آخر باید روس خواهد شد . شما خوب میتوانستید خراسان را موافق قاعده نگاه بدارید، سوء درك شما ایران را فقیر وضعیف‌ونمام کرد . بااین ضعف شمادوستی شما دیگرچه معنی‌خواهد داشت . بااین اداره شما هیچ چیزرا حفظ نخواهید کرد و بعدازاین خاك ایران خاك روس محسوب خواهد بود بنده ازاین وضعی‌که بدون عداوت وباکمال جلالت بیان میکنند وازاین نتایج‌آینده‌که مجسّم می‌بینم به‌درجه‌ای ملول‌هستم که واقعا دیگر از زندگی خود متنفر شده‌ام . واضح است‌که دراصلاح این عقاید نه خواب دارم ونه آرام نمی‌دانم این حالت را به‌چه زبان درخاکپای اقدس همایون شاهنشاهی روحنا فداه بروز خواهید داد . چه فرصتها از دست دادیم . ملکم . نمره ٤٣ سلخ رجب ١٣٠١ »

پاسخ ناصرالدینشاه درحاشیه تلگراف :

« باید جواب نوشت ما چیزی به‌روس‌ندادیم شماکه انگلیس هستید درحقیقت داده‌اید . اگر از اول روس را ازاین‌همه پیش‌آمدن بسمت اخال وترکمان رسما وقویا مانع میشدند البته‌روسها میدان جولان‌بازی خودشان را کمتر می‌گرفتند بلکه هیچ نمیتوانستند دخل شوند وقتی‌که مثل شما دولتی قوی نتواند سد راه و خیال روسها را بکند ما بطریق اولی نمیتوانستیم . روس آمد اخال را گرفت . ما چه میکردیم بعد گفت سرحد طبیعی خراسان وترکمان را باید معلوم بکنید و قرار بدهید ما چه میکردیم اگر قبول نمیکردیم سرخصانت خودش همانطورکه آخال را تصرف‌کرد سرحد طبیعی ترکمان را هم با خراسان به‌زور تصرف میکرد آنوقت آیا ما باید با روسها جنگ بکنیم آیا شما به‌ما امداد قشونی وپولی واسلحه میکردید یا نه روس‌که آخال گرفت بالطبیعه مرو را تصاحب میکرد ما چطور می‌توانستیم بگوئیم به‌مرو نرو تصرف نکن یعنی اگر این ممانعت‌ها را میکردیم جزاینکه روس را با خودمان دشمن بکنیم هیچ فایده نداشت واو هم کارخود را میکرد پس دراینصورت تقصیری به‌اولیای ایران وارد نیست وما خود به‌استقبال روس نرفته‌ایم واو را نیاورده‌ایم وهرگز مایل این اتفاقات نبوده‌ایم البته هر وزیری بشما این صحبت محرمانه را کرده است همین جواب را بدهید وباز هم باید حالا دولت انگلیس به‌اتفاق ایران برای سد راه روسها که ازاین بیشتر هم نروند بعدازاین‌حرف زده واتفاق کرده یك فکروتدبیری بکنند که ازین‌بیشتر به‌مشکلات

دچار نشوند جواب بخواهند.»[1]

خوب دیگر، چه میشود کرد. این‌نظر سلطان صاحبقران حافظ ممالك محروسه ایران است !!

فقط این اسناد و مدارك را ازاین‌نظر آوردم‌که مقدمه‌ای باشد برایکه چگونه قسمت مهمی‌از خراسان براثر بی‌کفایتی سلاطین قاجار از دست رفت واثرات آن بر مردم نواحی مرزی سرخس وکلات ودرگز وقوچان وبجنوردکه بیشترشان کرد بودند واز طریق کشاورزی و دامداری امرارمعاش میکردند، چگونه بود، که موجب جنگ کردهای زعفرانلو با روس‌ها درفیروزه وعشق‌آباد شدکه تا زمان رضاشاه نیز ادامه داشت و درجلد سوم به‌تفصیل خواهد آمد، که دانسته شود کردهای خراسان چه بلاها و مصیبتهائی دیدند وچه‌اندازه عزیزان خودرا از دست دادند تا خراسان کنونی باقی ماند.

---

۱ـ عصربی‌خبری ـ ابراهیم تیموری ص۱۷.

## نقشه نظامی روس‌ها برای تصرف خراسان

همانطورکه ذکرشد روسها از زمان پطرکبیر تاکنون همواره خواب وخیال‌تصرف خراسان وبهره‌برداری ازمنابع طبیعی واقتصادی وسیاسی آنرا درسر می‌پرورانده‌اند . بهمین منظور پس‌از جداکردن آذربایجان و قفقاز وقسمت مهمی‌از خراسان، درصدد تکمیل نقشه‌های شوم خود افتادندکه تمام سرزمین‌های شمالی ایران را به‌متصرفات خویش ضمیمه سازند .

درهمین اوقات که[1] میرزا محمودخان علاءالملك وزیر مختار ایران در روسیه‌بود به‌کتابچه اسنادی‌که طرح روسها درآن مطرح شده بود دست یافته وبه‌دربار ایران جهت مطالعه وبررسی ناصرالدینشاه فرستاده است‌که بسیار حائز اهمیت می‌باشد . این گزارش محرمانه وسیله کلنل زالاطارف درجلسه امرای ارتش شوروی در حضور برادر امپراطور روسیه مطرح و مورد بررسی قرار گرفت تا چگونگی حمله به‌ایران و هزینه اردوکشی وعواید و مضار آنرا مطمع‌نظر قرار دهند . چون گزارش طولانی و مفصل است لذا جهت رعایت اختصار از آنچه راکه مربوط به‌آذربایجان وگیلان و مازندران بود چشم‌پوشی نموده به‌آنچه راکه مربوط به‌خراسان است اکتفا میشود.

« **وضع جنگ درخراسان** ـ خراسان ازمرکز قشون و آذوقه روسیه خیلی دور است وازآن جهت درموقع جنگ شروع به‌عملیات نظامی درآنجا غیرمحتمل است .

تنها طرف غربی خراسان‌که عبارت از ایالت قدیم استراباد و قسمت پائینی

---

۱ـ گزارش علاءالملك بتاریخ ٤ جمادی‌الاخر ۱۲۰٦ می‌باشد .

مجرای اترك وگرگان باشند میتوانند درصورتیکه ما از دریای خزربه‌استراباد بیرون بیائیم به‌ما دسترس باشد . دو رودخانه اترك وگرگان دربالین مجرای خودشان چنان کم‌عمق هستندکه نمیتوانند مانع حرکت دسته‌های قشون‌که قرضا از « چکیشلر » به استراباد میروند باشند . زمینهائی‌که این دو رود آبیاری میکنند حاصلخیزترین محال ایرانست . آب‌وهوای انجا خوب ولی جمعیت انجا کم وتقریبا همه‌اش صحراشین است و ثروت طبیعی خاك درحالت طبیعی خودباقی است .

کوه بزرگ البرز درجنوب استراباد منقسم به‌سه شقه میشودکه درامتداد مشرق از تمام خراسان‌میگذرد ولی‌این قسمت تنها درعبور اردوراه‌که عشق‌آباد را به‌شاهرود متصل میکند محسوس میشود . این راهها با وجودانیکه بد می‌باشند وتوپخانه‌صحرائی را تنها درشصت ورسط[1] اول‌آن میتوان حرکت داد ولی این حسن‌را دارندکه به‌یکدفعه **ایالت خراسان وطهران را از مابقی ایران سوا میکنند .**

شاهرود محل تقاطع راههائی است‌که درامتداد عرض خراسان وطهران بهم وصل میشوند . دوراهی‌که تهران را به‌خراسان وصل میکند، یکی راه بزرگ کاروان است‌که از طهران شروع کرده از شاهرود گذشته با دامنهٔ البرز پیش رفته به‌مشهد میرسد، دیگری راهی‌است‌که ازفیروزکوه وچارده گذشته درچاربند راه استراباد را به‌شاهرود متصل میکند .

راه اول کالسکه رواست وغیراز کمی آب وعلیق (آنهم نه درهمه‌جا ) برای عبور عساکر مانعی ندارد .

راه دوم درهمه‌جا برای توپخانه وکالسکه مشکل است باوجود این قشون فتحعلیشاه که‌توپخانه داشت ازاین راه گذشت، این راه از قطعه‌ای‌که کوه زیاد دارد میگذرد وهوای تابستان انجا خنك وآب وعلیق وافر است .[2]

**ماهمچنین میتوانیم دربی تصرف اماکن حاصلخیز مشهد و شیروان و بجنورد و**

---

۱ـ ورست برابر ۱۰۶۶ متر میباشد .

۲ـ منظور گزارش خوش بیلاق است‌که فتحعلیشاه با گذراندن توپخانه وسپاه خود به‌جنگ رضاقلی‌خان کرد زعفرانلو به‌قوچان آمد .

**مرکز مشهد باشیم که ثروت آنجا را مخصوص خـود نمائیم** وبرای این فقره اشکالات زیادی نیست‌راه خوبی‌که حالا درماوراء خزر هست‌راه «گوگ‌تپه» و شیروان و قوچان و مشهد است . وقتی‌که افواج ما از گذرگاههای کوههای واقعه درمیانهٔ گوگ‌تپه و شیروان (رشته‌کوه مرزی گلیل درشمال غربی قوچان ) گذشتند تا مشهد مانع دیگری را نخواهند داشت وهمیشه درامتداد درّهٔ آباد وپرحاصل خواهند رفت .

یك راه شوسه درمیانهٔ عشق‌آباد و خراسان از معبر «کودان»[1] و «دوزادام»[2] و «امامقلی» و «قاطرچین[3]» (؟) «زادران[4]» ساخته میشود کمتر عرض این راه پنج مطر (متر) و سی‌سانتی‌مطر خواهد بود . سکنه خراسان خیلی مختلف هستند وغالبا مرکب از کرد وتاجیك وترك وتاتار می‌باشند .

این طوایف مختلفه نسبت به‌دولت ایران عموماً یکنوع اهانتی دارند و به‌دولت روس‌احترام واعتنای زیادی دارند چنانچه‌درموقع جنگی‌باایران، مامیتوانیم به‌دوستی آنها اعتماد داشته باشیم واگرهم بالفرض به‌ما کمکی نکنند، ازایران هم نخواهند کرد.

اهالی آنجا مشغول فلاحت ونگاهداری دواب می‌باشند . اگرچه درممالك ایران صاحبان زراعت از محصولات خود کمی را انبار کرده نگاه میدارند با وجود این در وقت درو درخراسان‌ذخایر عمده و زیاد میتوان تحصیل کرد، بخصوص درمحل دره‌گز وقوچان و بجنورد و سبزوار وبرای حمل آذوقه وغیره بقدر لزوم خر وقاطر وشتر درآنجا یافت میشود . دراین قطعه مثل سایر قطعات قشون ما باید چائی وقند وعرق را همراه داشته باشد زیراکه به‌خیلی اشکال آنها را میتوان دراین مملکت بزرگ‌تحصیل کرد .

اگرچه خراسان درموقع جنگ ما باایران چندان مساعد با ما نیست، یعنی برای اقدامات جنگی ما چندان دسترس نمی‌باشد، بعکس ایـن **برای رفتن به‌هرات خیلی اهمیت دارد .**

---

۱ـ هودان شوروی . ۲ـ دوربادام ( باجگیرن ) .

۳ـ روستاها و منازل سرراه روسیه به‌باجگیران وقوچان . قاطرچین شناخته نشد .

۴ـ زادران، همسان تحریف شده‌ی زواران =زوباران است .

قلّت آذوقه و لوازم دیگر در ماوراء خزر وکمی خطوط راه‌آهن درآنجا ما را مجبور خواهد کردکه خواهی نخواهی به‌آذوقه‌های مملکت حاصلخیز خراسان رجوع نمائیم ولزومیت خاطر جمع‌بودن ما از مساعدت این مملکت ازجهت ذخیره و غیره ما را مجبور خواهد کرد که اگر دولت ایران به‌ما خصومت نشان بدهد **این مملکت را تصاحب نمائیم** وبلکه خط اصلی قشون خودمان را هم درآنجا قرار بدهیم .

وقتی‌که بمشهد رسیدیم دوراهی داریم که به‌هریرود و هرات میرسند . اولی‌راه کشف‌رود که درامتداد مشهد است . راه دویم که ازکوه البرز میگذرد وپنج منزل این راه خیلی سخت است وتوپخانه‌های صحرائی به‌صعوبت میتوانند عبور نمایند مگراینکه تعمیرات شود . سوای ازاین نقطه درمیان «کافرقلعه» و «فریموند» و «دره جاما» جای اباد و معموری نیست .

از کوکتپه تا هرات از چهل‌چار تا پنجاه منزل باید حساب‌کرد بدین تفصیل :

ازگوکتپه تا شیروان‌که نود وشش ورسط اورست است از ده تا یازده منزل .

از شیروان تا مشهد یکصد وهشتاد ونه ورسط، از ده تا دوازده منزل ( بعلت صاف‌بودن راه )

از مشهد تا فریموند (فریمان) هفتاد ورسط، از هشت تا نه منزل .

از فریموند تا گاوقلعه (کافرقلعه) صدوهفتاد وپنج ورسط، از یازده تا دوازده منزل .

از گاوقلعه تا هرات یکصدوبیست ورسط، از پنج تا شش روز .

روبهم ششصد وپنجاه ورسط، از چهل تا شصت منزل .

هرگاه این روزنامهٔ حرکت وطی منازل را با روزنامهٔ ذیل تطبیق نمائیم از مرو تا سرخس یکصد وچهل وسه ورسط، از ده تا یازده روز ، از سرخس تا هرات سیصد وهفده ورسط، از بیست ویك تا بیست وسه منزل‌که روبهم چهارصدو پنجاه ونه ورسط واز سی ویك تا سی وچهار منزل میشود .

از مرو تا «داش‌کربی» یکصد ونود وچهار ورسط، از دوازده تا سیزده منزل .

از داش‌کربی تا هرات سیصد وشانزده ورسط، از بیست ویك تا سی وسه منزل که روبهم پانصد وده ورسط، از سی وسه تا سی وشش منزل میشود، از راه پایالی

سنگلو ۵ ۰

از مرو تا داش‌کرپی یکصد ونود وچهار ورسط، از دوازده تا سیزده منزل از راه کوتال (کوتل) ۰

از داش‌کرپی تا هرات دویست وسی وسه ورسط، از پانزده تا هفده منزل که رویهم چهارصد وهفده ورسط، وار بیست وهفت تا سی منزل باشد ۰

معلوم میشودکه راه سرخس و مرو وهرات خیلی نزدیك از راه گوگدتپه وعشق‌آباد وخراسان وهرات است ولی هرگاه مرو اختیار شود درامتداد مرغاب و هریرود به‌صحراهای غیرمسکون میرسیم و آذوقه وغیره را از هزار ورسط باید تحصیل‌کرد (به‌فاصله ۱۰۶۶ کیلومتری)، ولیکن درصورتی‌که از مشهد روبه‌هرات حرکت کرده شود با آذوقه محلیه میتوان‌گذران کرد وخطوط جنگ را بهتر محکم کرد ۰ درصورتیکه مرو یا سرخس‌را نقطهٔ اصلیه قراردهیم به‌خطوط محابرهٔ ماازطرف چپ‌افاغنه میتوانند صدمه برسانند وازطرف راست ایرانیان ولی اگر نقطهٔ اصلیه خراسان باشد خطوط محابره از هرطرف سلامت خواهد شد و دراینصورت هرگاه ایران با ما درمخاصمه است (باشد) خراسان را از طهران جداکرده وبا راههای ذیل پیش میرویم :

اولاً از راه گوگدتپه به‌شیروان نود وشش ورسط، از ده تا یازده منزل ۰

از شیروان تا فیروزه هفتاد وهفت ورسط، از پنج تا شش منزل ۰

از فیروزه تا بسطام دویست وبیست ورسط، از هفده تا بیست منزل ۰

از بسطام تا شاهرود سیزده ورسط، یك منزل که رویهم سیصد وشش ورسط واز سی و دوتا سی وهشت منزل میشود ۰

ثانیاً از گوگدتپه به‌شیروان نود وشش ورسط، از ده تا یازده منزل ۰

از شیروان تاسملقان صدوسیزده ورسط، از هشت تا نه منزل ۰

از سملقان تا سرناك[1] هشتاد وسه ورسط، از نه تا ده منزل ۰

از سرطاق تا عشق‌آباد یکصدوسی‌ویك ورسط، از هشت تا نه منزل ۰

از استرآباد تا شاهرود یکصدونه ورسط، از ده تا یازده منزل ۰

---

۱ــ سرناك یا سرتاق ؟

روبهم پانصدوسی و دو ورسط، از چهل او) پنج تا پنجاه منزل .

این راهها طولانی ومشکل‌العبور هستند . راه اولی دو دفعه از سلسله کوه البرز میگذرد و دومی سه دفعه، ولی راه سیمی‌که در ذیل بیان میشود خیلی مناسب و کوتاه است ویکدفعه ازکوهستان میگذرد واز آنجا می‌توانیم قشون ایران راکه ازطهران خواهد رسید مدافعه بکنیم .

بدین‌ترتیب ازطهران تا شاهرودکه سیصد وهشتاد ورسط است ازبیست وچهار تا بیست وشش روز، از شاهرود تا مشهدکه چهارصد وبیست وهشت ورسط است از بیست وشش تا بیست هشت روز میتوانند بیایندکه روبهم آن مسافت هشتصدو هشت ورسط واز پنجاه تا پنجاه چهار روز مدت حرکت میشود .

این حرکت قشون ایران را ما می‌توانیم صدمه برسانیم درصورتیکه قبل‌از وقت استراباد و چارباد وشاهرود را متصرف بوده باشیم و راهی‌که طهران را به‌شیروان و مشهد وهرات متصل میکند بگیریم .

صحرای بزرگ کویر حرکت قشون ایران را درجنوب این خط غیرممکن میکند . استراباد درسه منزلی گر و دربیست هشت منزل طهران است .

هرگاه به‌عکس لشکر ایران با ما درجنگ باافاغنه شریك باشند میتواند از راه طهران و نیشابور و مشهدکه هشتصد وهشت ورسط، ویا از راه طهران و بوشهر و هراتکه دوهزار وهفتاد وپنج ورسط است حرکت بکند .

راه اولی خوب است ولی دومی‌که درسنه[1] ۱۸۳۶ توپخانه از آنجا عبور داده‌شده بجهت ما بهتر میشود زیراکه این قشون غیرمنظم ایران آذوقه وعیرهٔ اماکن مجاور به‌ما را به‌تاراج نمی‌برند . »

درخاتمه‌گزارش‌مذکور، علاءالملك وزیر مختارایران در روسیه چنین می‌افزاید :

« این فقرات باید خیلی محرمانه بماند اگر طلوع کرد پایی میشوندکه بدانند از کجا بنده فهمیده است . اینها مجمل کتابچهٔ زالاطاروف است‌که درمجمع خاص در حضور برادر امپراطور کران‌دوك ولادمر وغیره خوانده است یا عجله با خطوط مختلف ترجمه وعرض شد . » .

---

۱ــ برابر با سال ۱۲۵۲ قمری‌که محمدشاه قاجار به‌غوریان وهرات لشکرکشی کرد .

بدون شك علاءالملك دربدست‌آوردن وارسال این سند به‌طهران زحمت زیادی متحمل شده است . و روسها هرچند نتوانستند به‌این لشکرکشی خود ادامه دهند لکن با همین تهدیدها بودکه بالاخره قصبه زیبای فیروزه را از ناصرالدینشاه مفت ومجانی گرفتند . با بلعیدن فیروزه نیز روسها قانع نشدند وهمواره درفکر بلعیدن ایران به‌ویژه خراسان بوده وهستند که ازاین امر نباید دولت ایران غافل باشدکه فورا به سرنوشت افغانستان دچار خواهد شد .

## درسی‌که شجاع‌الدوله به ژنرال کاماروف داد

امیرحسین‌خان زعفرانلو ایلخانی قوچان ملقب به‌شجاع‌الدوله فرزند رضاقلی‌خان ایلخانی‌ا ببر کوهستان ازسوی مادر نواده‌ی نجفعلی‌خان کرد شادلو ایلخانی‌بجنورد است‌که صلابت و مهابت وشجاعت و جسارت را از دوایل مهم کرد خراسان به‌ارث برده ومدت ۳۵ سال برقوچان درنهایت قدرت وسطوت حکومت کرده وغیراز شخص ناصرالدینشاه احدی را تحویل نمیگرفته است . حوانین ایلات زعفرانلوکه همواره سر به‌شورش برمیداشتند در روزگار او کوچکترین جراتی نیافتندکه اظهار وجود کنند . در روزگار امیرحسین‌خان قوچان تنها شهری بودکه درآن امنیت وآسایش برقرار بود[1] واز بیم مجازات وسطوت امیر هیچکس را جرات تجاوز به‌حقوق دیگری نبود .

قراردادهای ننگین آخال و فیروزه که ازسوی امپراتوری روسیه تزاری بر ناصرالدینشاه تحمیل شد، برروحیه‌ی شجاع‌الدوله اثر نامطلوبی بجا گذاشت، زیرا نه شاه ایران قدرت جنگیدن با روسها را داشت ونه به‌کردهای خراسان اجازه میداد جبهه‌ی دیگری را درمقابل تجاوزات روس بیاراینند . زیرا همانطورکه در خاطرات ارفع‌الدوله گفته شده، ناصرالدینشاه کوچکترین قدرت نظامی نداشت و میدانست‌که اگر وارد جنگ شود همچون جدّ کثیفش فتحعلیشاه ناچار خواهد بود قسمت دیگری ازایران را از دست دهد وباردیگر قراردادهای گلستان و ترکمانچای تجدید گردد . هرچندکه قرارداد آخال نیز ننگ کمتری ازآن‌دو نداشت .

---

۱ـ حرکت تاریخی کرد به‌خراسان ... ص ۴۳۹ ـ خاطرات حاج سیاح ص ۳۱۲ .

هنگامی که ژنرال اسکوبلوف شهرهای شمالی خراسان را به‌ضرب توپ وخمپاره یکی را بعداز دیگری‌تصرف ومردم آنرا‌قتل‌عام می‌نمود، کلنل‌گرودکف مامور رسانیدن آذوقه از ایران برای روسها بودکه با لباس غیرنظامی به‌حضور ناصرالدینشاه رسید و شاه به‌او ماموریت دادآذوقه مورد نیاز را ازخراسان خریداری نماید وبه‌بخارا بفرستد و مراقب باشدکه امیرحسین‌خان شجاع‌الدوله ازاین موضوع آگاهی نیابد.

همزمان با ازدست‌رفتن سرزمینهای شمالی خراسان و انعقاد قرارداد تحمیلی آخال، باردیگر ناصرالدینشاه امیرحسین‌خان شجاع‌الدوله را ماموریت میدهدکه با ژنرال کاماروف فرمانفرمای نظامی سرزمین‌های جدیدالمفتوح که از دریای مازندران تا بخارا را دربر می‌گرفت، ملاقات و مذاکره نماید. از موضوع مذاکره و جزئیات آن که در رابطه با قرارداد آخال بوده است اطلاعی نداریم، امّا طرز برخورد شجاع‌الدوله با نماینده‌ی یك امپراتوری قلدر ومتجاوز به‌گونه‌ایست‌که احساسات جریحه‌دار شده‌ی هرایرانی ستمدیده را تسکین می‌بخشد، بطوریکه سالها بعد دکتر غنی سفیرکبیر ایران درمصر به‌این موضوع افتخار کرده و درضیافتی‌که درسفارت شیلی برگزار شده بود وسفیر امریکا از بی‌تربیتی سفیر روس درامریکا وعدم آداب دانی وی حکایتی نقل‌کرده، دکتر غنی می‌گوید: «من نیز صحبت شجاع‌الدوله زعفرانلو و دیدوبازدید با ژنرال کامروف روسی راکه عیناً درسرحد خراسان واقع میشود [ بیان‌کردم ]. کامروف به‌سرحد آمد وشجاع‌الدوله مامور شد ازطرف ناصرالدینشاه از او دیدن کند. وقتی بموجب قرار قبلی درساعت معین به‌چادر کامروف رفت قریب ۲۰ دقیقه شجاع‌الدوله را معطل کردند. چون کامروف آمد گفت: عفوکنید چون [این] ملاقات رسمی بود و باید نشان میزدم ونشانهایم درچمدان‌های‌مختلف‌بود قدری طول‌کشید. شجاع‌الدوله چیزی نگفت و مراجعت کرد.

روزیکه کامروف به‌چادر شجاع‌الدوله به‌بازدید آمد، شجاع‌الدوله بیش‌از نیم‌ساعت اورا معطل کرد و وقتی وارد چادرشد از بالا به‌پائین ده‌ها نشان و حمایل زده بود وگفت: ژنرال ببخشید من‌هم چون مسافرم و چمدانهای متعدد دارم وهرنشانی در چمدانی بود تا همه را پیدا کنم وبزنم طول کشید.

کامروف گفت: برادر جواب مرا دادی، حالا بفرما صحبت دیگر کنیم.[1]»

---

۱ـ خاطرات دکتر قاسم غنی با مقدمه باستانی پاریزی ص ۸۶.

## دستخط امیرحسین‌خان شجاع‌الدوله درمورد حکومت امیرقلی‌خان هیوه‌دانلو درناحیه مرزی جریستان

که بسبب مجاورت با فیروزه توجه خاصّی به‌امور آنجا داشته و رفاه مردم را ازنظر دور نداشته است :

هو

امیرقلی‌خان را از بچه‌گی بخانه خودم مثل فرزند پرورش داده‌ام بحمدالله حال رادی شده است میتواند جواب دوست و دشمن مارا بدهد ، حالت مرا در دست‌دارد. لهذا اورا امین و رئیس‌کردم بسرحد جریستان که **انشاءالله رعیّت را آسوده نوکر را پرکار بدارد . رعیت جریستان را از تعدی حفظ نماید** [1] .می‌باید کدخدا و نوکر و رعیت جریستان مشار‌الیه را بخود رئیس بدانند . واسطه میان من و رعیت و نوکر جریستان‌که امیرقلی‌خان است می‌باید **درکمال خوشرفتاری وخوش زیستی با اهل آنجا رفتارکند** ، مارا از خود خشنود دارد ، خانه‌(ئی) یك قران ویکبارهمه حق‌الزحمه اوست در ارش [2] سال بدهند [3]. علاوه کاری دبیر جریستانی نخواهند رسید (!) [4]

---

۱ـ عدالت وامنیت وپرکاری وانضباط که از عوامل تعالی و سعادت هرجامعه است از نوك قلم امیرحسین‌خان تراوش کرده که اعتقاد وی به‌این اصول را میرساند .

۲ـ عرش صحیح است .

۳ـ رعیت مرزی جریستان هرخانواری سالی یك قران بابت حقوق امیرقلی‌خان باید بپردازند .

٤ـ این جمله نامفهوم است به‌درستی خوانده نشد .

قسمتی از فرمان امیرحسین‌خان شجاع‌الدوله خطاب به امیرقلی‌خان

قبالهٔ زوباران که محمد ناصرخان به‌سرهنگ امیرقلی‌خان فروخته است

مقرر آنکه کدخدایان و ریش‌سفیدان، نوکر و رعیت از **حرف مقرون بحساب**[1] مشار"الیه بیرون نشوند. **بخط خود حکم مشارالیه را نوشتم** فی‌شهر رمضان سنه ۱۳۱۰ »

پشت سند به‌مهر « شجاع‌الدوله » ممهور است.[2]

## خانه‌سازی امیرحسین‌خان برای زیردستان

امیرحسین‌خان شجاع‌الدوله بسیار علاقمند بودکه مردم قوچان بکار کشاورزی و دامداری و خانه‌سازی اشتغال ورزند. خصوصاً در اواخر عمرکه مشاهده نموده بود از دیگر شهرهای ایران بویژه مشهد واصفهان ویزد مردم غیر بومی بسبب امنیت و رونقی‌که درقوچان روی داده بود به‌این شهر مهاجرت کرده زمینهای منطقه را می‌خریدند. نگارنده استاد متعددی دیده است‌که حتی این مهاجرین تا اوغاز که یکی از دورافتاده‌ترین دهستانهای قوچان است نیز پیش‌رفته و زمین خریده‌اند. امیر حسین‌خان ازاین عمل سخت متاثر بود زیرا مردم بومی قوچان بویژه کردها اصلا علاقه‌ای به‌کشاورزی واسکان نداشته. می‌گفتند زمین میخواهیم چه‌کارکنیم همه‌جا ملك خداست و زمین ماست، هر پنج روز یکجا هستیم هرجا به‌ما واحشام ما خوش بگذرد آنجاسرزمین ماست. کردها ابدا حاضر نبودند به‌شهرنشینی‌وحتی روستانشینی عادت کنند. آنها دامن کوه وصحرا وآغوش طبیعت را برقیودات دست وپاگیر شهر ترجیح داده حاضر به‌ترك‌کوه وصحرا نبودند اگر بگوئیم حتی یکنفرکرد دربازارقوچان شغل بقالی یا بزازی یا هرحرفه وپیشه دیگری نداشته است، سخنی به‌گزاف نگفته‌ایم. کردها هرگز حاضر به‌این نبوده‌اندکه پای ترازو بنشینند یا به‌کار وکسبی‌در داخل‌شهر بپردازند. بهمین‌جهت تنها مردمی‌که درجهان کلاهشان پس معرکه است همین کردها هستندکه حاصل دسترنجشان وسیله شهرنشینان غارت شده است. اهل قلم وعلم هم درمیان آنها بندرت یافت میشده. فقط به‌خواندن قرآن و شاهنامه وکتاب‌های امیر-

---

۱- امیرحسین‌خان باب اعتراض از رویه حکومتی امیرقلی‌خان را برای رعیت بازگذاشته و گفته است از حرف مقرون به‌حساب مشار"الیه بیرون نشوند، یعنی اگر حرف غیرقانونی ویا حرف ناصوابی بزنند اطاعت نکرده گزارش دهند. شرح حال و عکس امیرقلی‌خان سرهنگ درصفحه ۲۲۲ مذکور شد.

۲- اصل سندمربوط به‌آقای محمد بلوریان‌هبوه دانلو است.

ارسلان وامیر حمزه‌ی صاحبقران واسکندر ذوالقرنین و حسین‌کرد ومانند آن خودرا سرگرم می‌نمودند .

می‌گویند امیرحسین‌خان بارها زمین‌ها را بین‌گردها تقسیم کردکه به‌کارکشاورزی بپردازند ، لکن‌آنها رها کرده دنبال‌گله‌داری رفتند و زمین‌را به‌قیمت ناچیزی به‌دیگران فروختند . امیرکه چنین دید تصمیمی دیگر گرفت وسران و سرمایه‌داران کرد را احضارکرد وآنها را به‌چوب‌بست‌که دادشان‌به‌عرش رفت . ناچار حاضر شدند ، جریمه‌ای صد تومانی پرداخته قباله کلانه‌ای دریافت دارند مشروط براینکه اگر بارهم زمین را آباد نکنند یا آنرا رها نمایند ، جریمه بدهند وچوب بخورند . اما از آنجا که موفقیت درهرکاری بستگی به‌علاقمندی طرف دارد وکردها دراین رابطه اصلاً علاقه‌ای نداشتند، پس‌از فوت امیر زمینها را رها کرده دوباره به‌دامن کوه و صحرا رفتند و بدین‌ترتیب زمینها و روستاها به‌دست دیگران افتاد .

تابستان ۱۳۶۰ که میان ایل رفته بودم بعضی از همین چادر نشینان اطراف قوچان خصوصاً **رودگاناوها**برای نداشتن‌جا گریه‌میکردند ومی‌گفتند روستانشینان بما اجازه نمیدهند حتی یکروز درمیان املاک آنها چادر بزنیم که گوسفندها را بدوشیم . درهرجا یکماه میماندند باید صد هزار تومان علفچر می‌پرداختند .

پیرمردی بود گله‌دار هشتادساله بابك دوجین زن وبچه . به‌او گفتم شما چوب بدرانتان را میخوریدکه شلاق میخوردند ولی حاضر نبودند زمین‌دار بشوند . فرزندان شماهم چوب شمارا خواهند خوردکه شما بفکر خود وآنان نبوده‌اید و ازاین سرگردانی وخانه بدوشی دست‌بردار نیستید .

آهی‌کشید، آهی‌که از اعماق قلبش برخاست وبرسادگی وساده‌لوحی خود و پدرانش تاسف خورد . اکنون‌که بنّه‌هایشان بسبب عدم دسترسی به‌آب وعلف تلف میشدند ومرتع ومکان و سرزمینی دراختیارشان نبود ، آه میکشیدند . آری برادر، امیرحسین‌خان با چنین مردمی مواجه بود . حال کدامیکی مقصر بودند نمیدانم . امیر مقصر بودکه به‌آنها آموزش کافی نداده بود ؟ جامعه آن‌روز مقصر بود ؟ یا خود مردمی اکه چنان می‌اندیشیدند ؟

بهرحال باچنان شرایطی می‌بینیم که امیرحسین‌خان درمرغوبترین زمینهای‌داخل شهر نیز به‌زیردستان و نوکرانش زمین میدهد واز آنها میخواهدکه برای خودشان‌خانه وسرپناهی بسازند . اینك متن سند :

« از زمانی‌که پرتو عنایت الهی برساحت[1] حوالی احوال خاطر عبودیت سگال[2] تابیده وکسیب[3] راه این‌بنده ضعیف را به‌سحاب[4] مکرمت ومرحمت خود مخضر[5] و منضر[6] فرموده ، درازای این‌نعمت[7] بشکر اقصی‌الغایه داشته وهمت افراشته نوکرانی که درعالم خود اظهار صداقت وخدمت نمایند . هریك درخور قدر خود نعمت برند و سعادت یابند . عالیجاه قوری‌خان (۱) که از بدایت طفولیت الی اوان شباب درنهایت خوبی و صداقت همواره همه‌نوع اظهار خدمت نموده است اورا منزل ومکان ومحل نشیمنی لازم بود . لهذا زمین مسطح پهلوی حوالی برادر مکرم خود مغفورمبرور **حسینقلی[1]خان** که طولا وعرضا ششصد ذرع است و از اراضی مرغوب است به‌صیغه شرعیه به‌او تفویض نمودم بانهایت امیدواری درتعمیرآن کوشیده برای خود ماوی[2] و محل نشمین ساخته باکمال خوبی بیش‌از پیش مراقبت به‌خدمت خود داشته ، البته هرچه ابراز خدمت نماید انواع مهربانی و محبت خواهد دید[3] واقسام نعمت خواهد برد ، البته حسب‌المرتوم معمول . فی‌شهر ذی حجةالحرام ۱۳۰۶ »[4]

---

۱ـ میدان ۲ـ اندیشه ۳ـ اکتساب‌کردن ـ نصیب شدن ۴ـ ابر

۵ـ سرسبز ۶ـ خرّم ۷ـ شکرانه بازوی توانا گرفتن بازوی ناتوانست .

۱ـ حسینقلی‌خان که ۲۷ سال در زندان قاجار بود . ۲ـ درمان : ماوا

۳ـ ارزش وبهره‌یابی هرکس به‌اندازه‌ی کار وکوشش و خدمتی است‌که انجام میدهد .

پشت سند به‌مهر امیرحسین‌خان شجاع‌الدوله و پسرش محمد ناصرخان وخان باباخان یعنی « رضا قلی‌بن سام‌بن رضاقلی » ومهر یساولباشی .

درکنار سند مهرومضان‌خان وزیر شجاع‌الدوله ومهر قراشباشی و مهرهای دیگرکه درعکس‌مشهوداست.

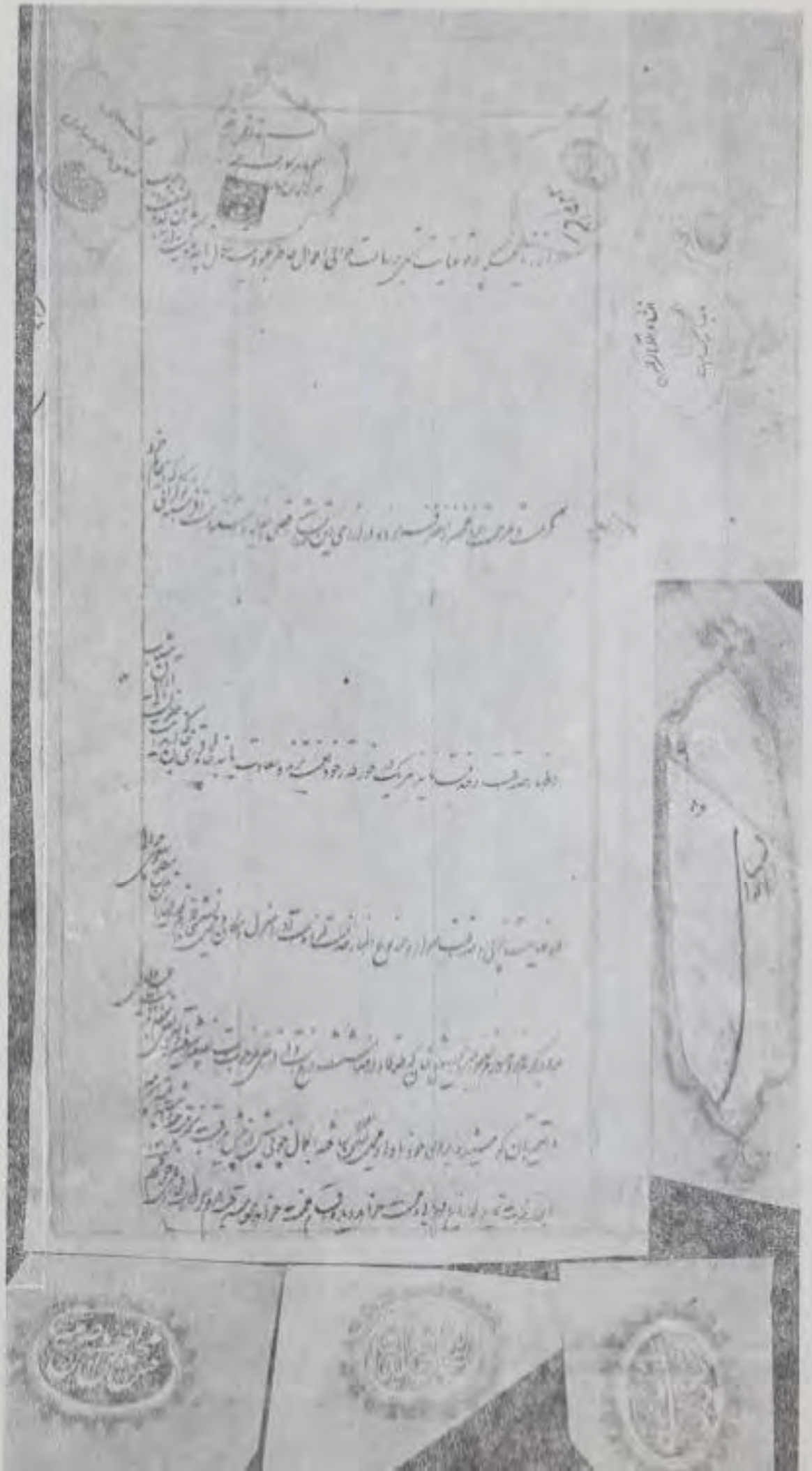

شهر کهنه قوچان (خبوشان) یکسال پیش از خرابی زلزله ۱۲۱۱ در زمان امیرحسین‌خان - مراسم عاشورا

روبرو عکس یار محمدخان سهام‌الدوله

پیش فارداش بجنورد ـ ارامگاه امرای شادلو از بناهای بارمحمدخان

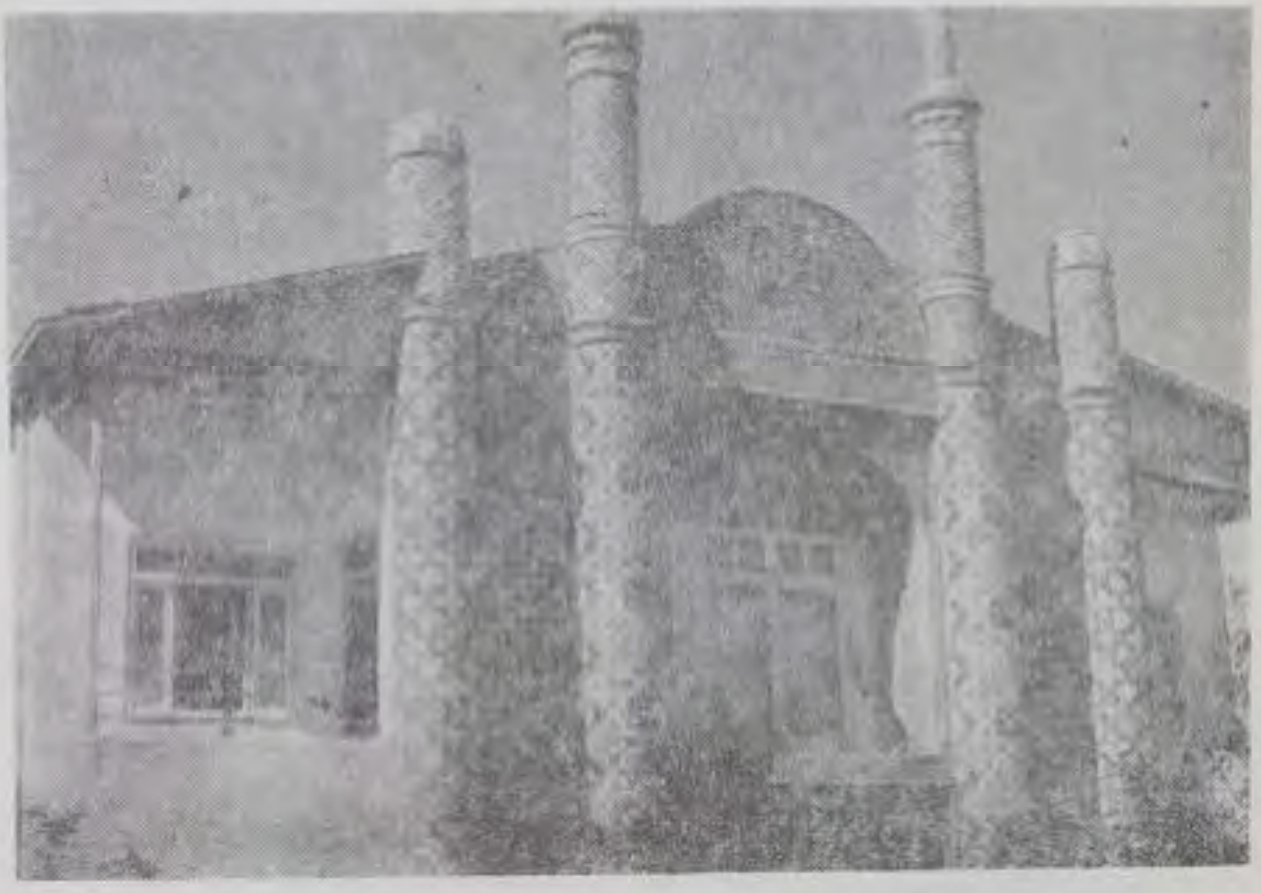

عمارت سالار معظم شادلو ( بیمارستان کنونی بجنورد )

دختر کرد شادی‌لو

دختر کرد کلان

دختران کرد فیروزه درآغوش جماهیر شوروی دربای‌چنار معروف فیروزه
که صندوچپ دور آنست . عکس سال ۵۹ گرفته شده وبه ایران ارسال شده است .

پهلوانان کشتی چوخه در مسابقات قارمان شیروان ۱۲۵۱

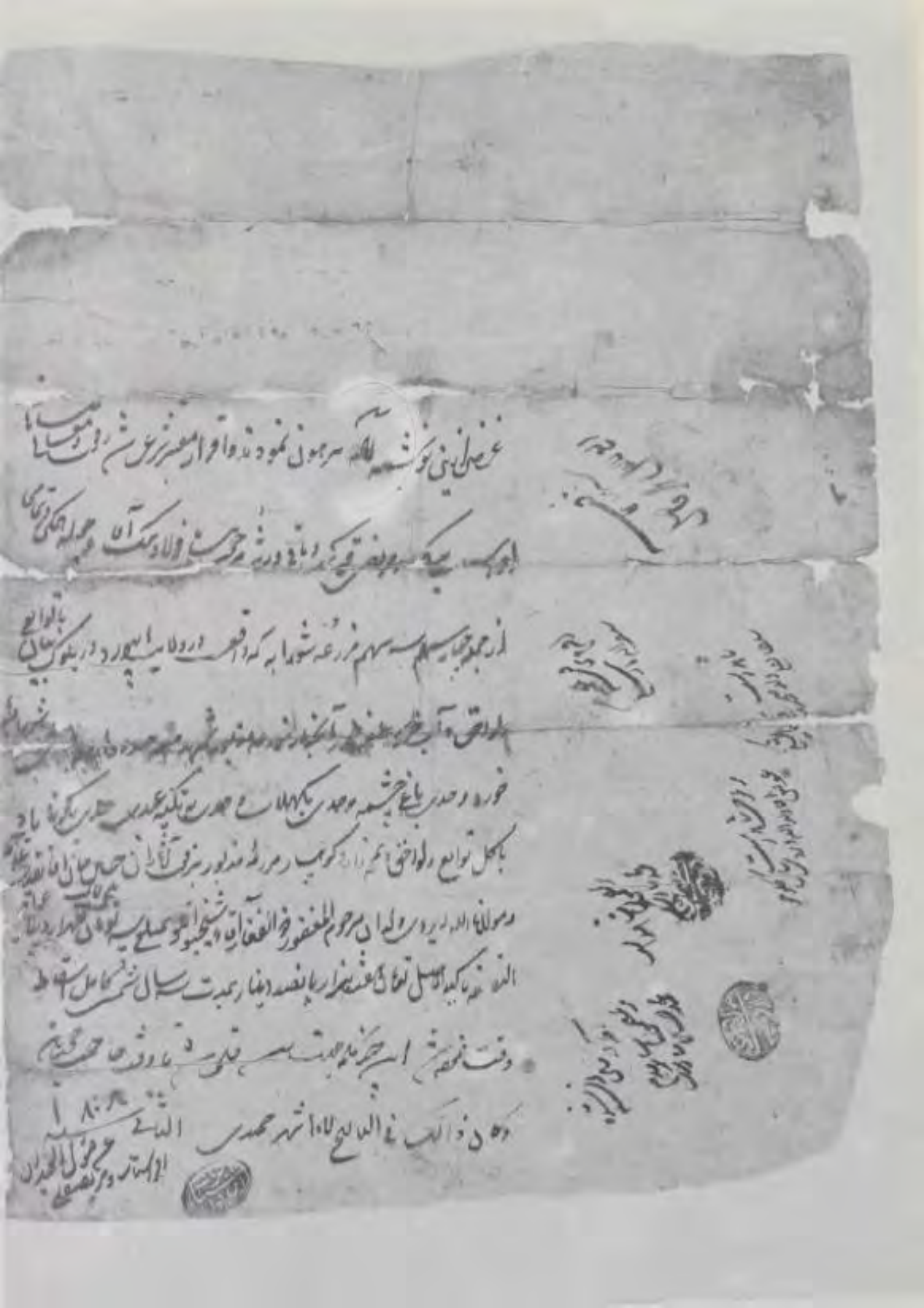

هو المؤلف من القلوب

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي من علينا بترويج الطاهرات واكرمنا باتصال

الصالحات وافضل الصلوات على اشرف المخلوقات محمد وآله

الطاهرين المعصومين من بعد از حمد و ثنای خالق

یگانه بی همتا الذی لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد و درود غیر محدود بر

پیغمبر محمد و وحید حضرت رب ودود و آل اطهار امجاد او که غرض از ایجاد موجودات اند

[illegible] وانکحوا الایامی منکم والصالحین من عبادکم

وامائکم ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] وکان

ذلک فی تاریخ دهم شهر ربیع الثانی من شهور سنه ۱۳۰۴

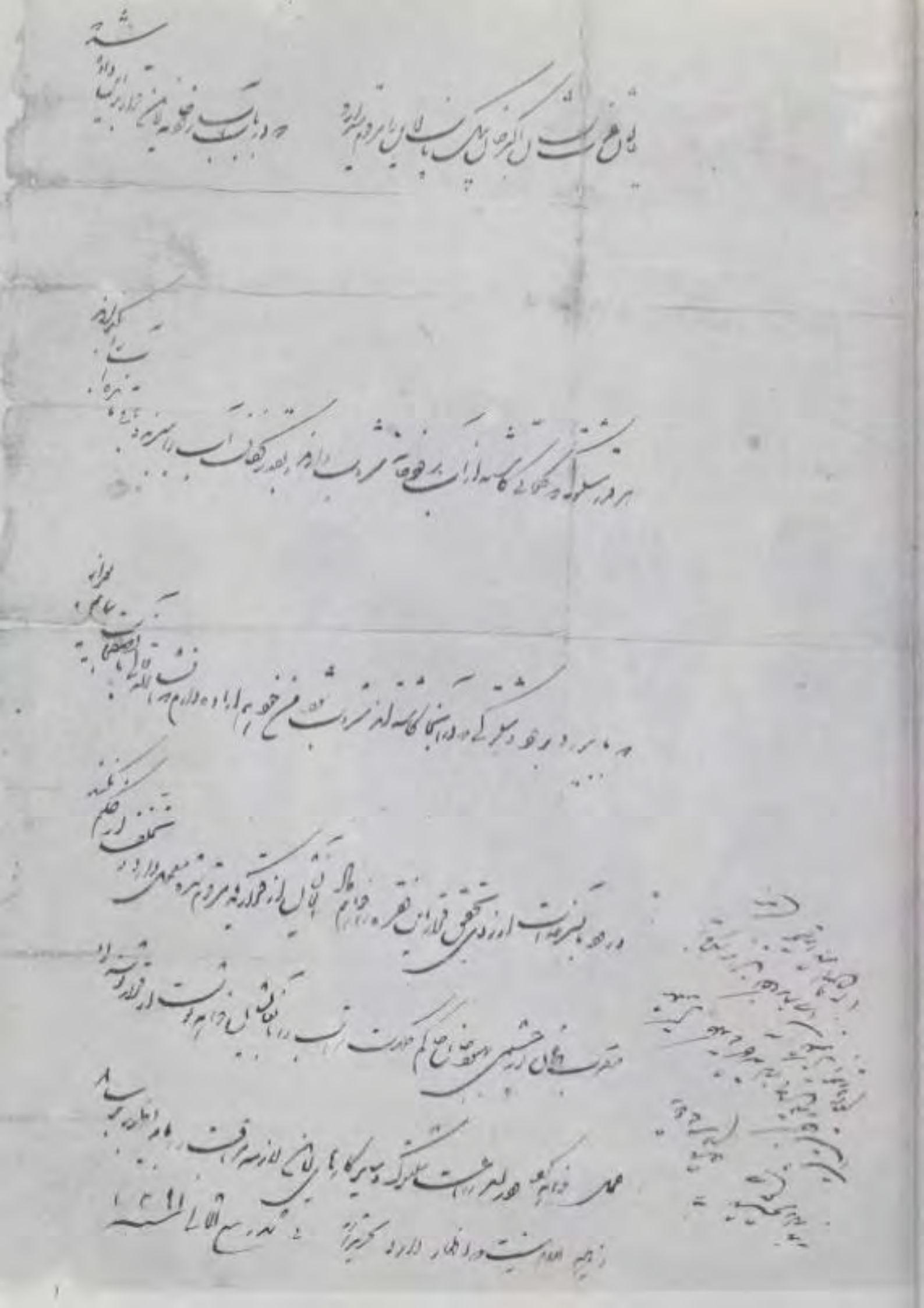

# در بازیهای آسیائی

عکس جزء مجله بانوان - شهریور ۱۳۵۳
مربوط به بازیهای آسیائی در تهران

نمونه لباس زنان کیگانلو (سرحدی)

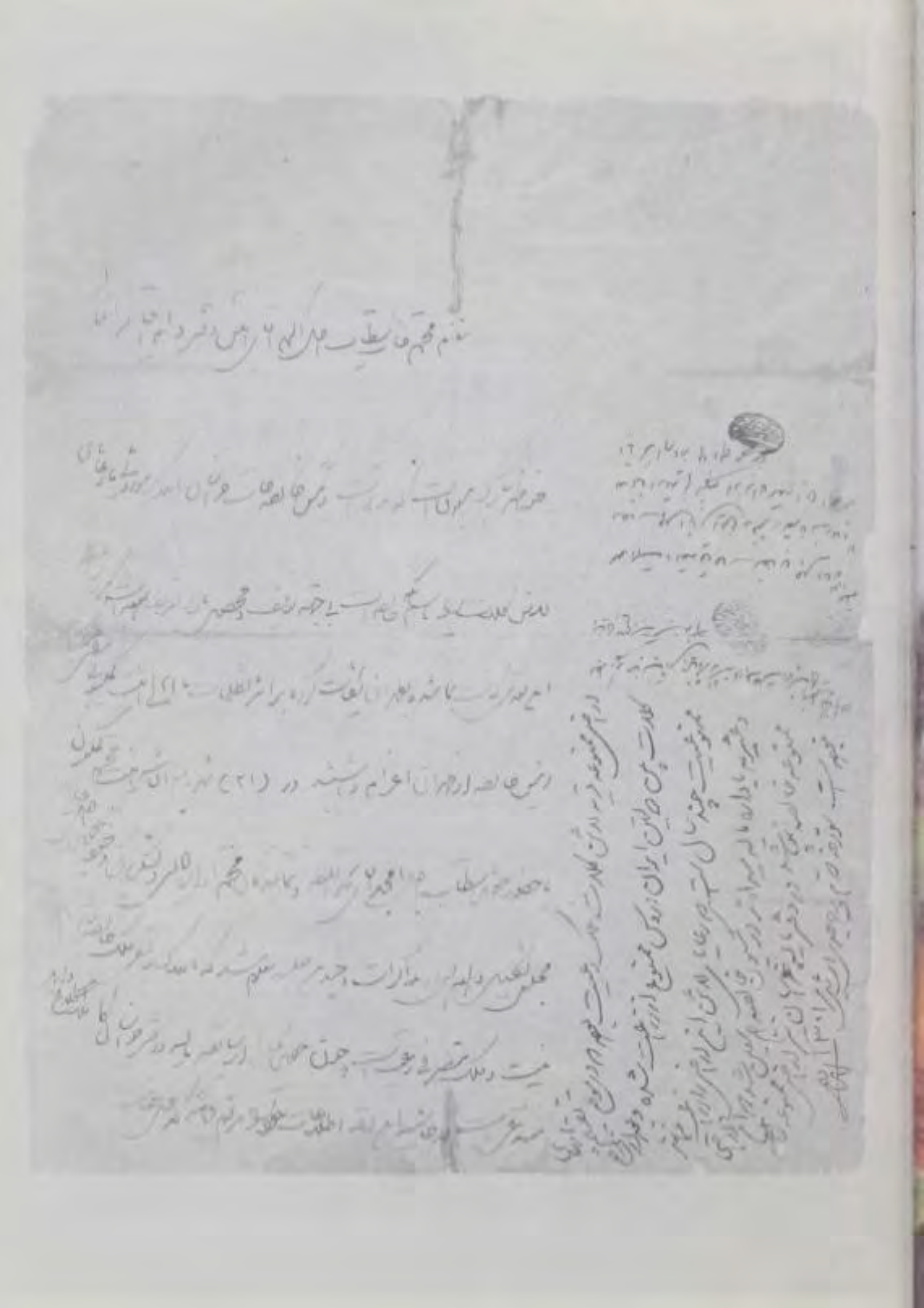

model 16

اداره تلگرافی دولت علیه ایران

نمره کتاب ۱۵ سنه ۱۳۰

| اسم گیرنده | تاریخ وصول | توضیحات | تاریخ اصل | عدد کلمات | نمره قبض | از |
|---|---|---|---|---|---|---|
| | | | ۷ | ۵۵ | نمره تلگراف ۷۰۲ | ۱۰ |

نمره مرکزی ۹۷۰۲ نمره هفت(۷)

نمره محلی ۲

وزارت مالیه

ایالت ولایت

مبلغ

بابت

قسط

توسط واصل گردید

تاریخ ماه سنه ۱۳

امضاء

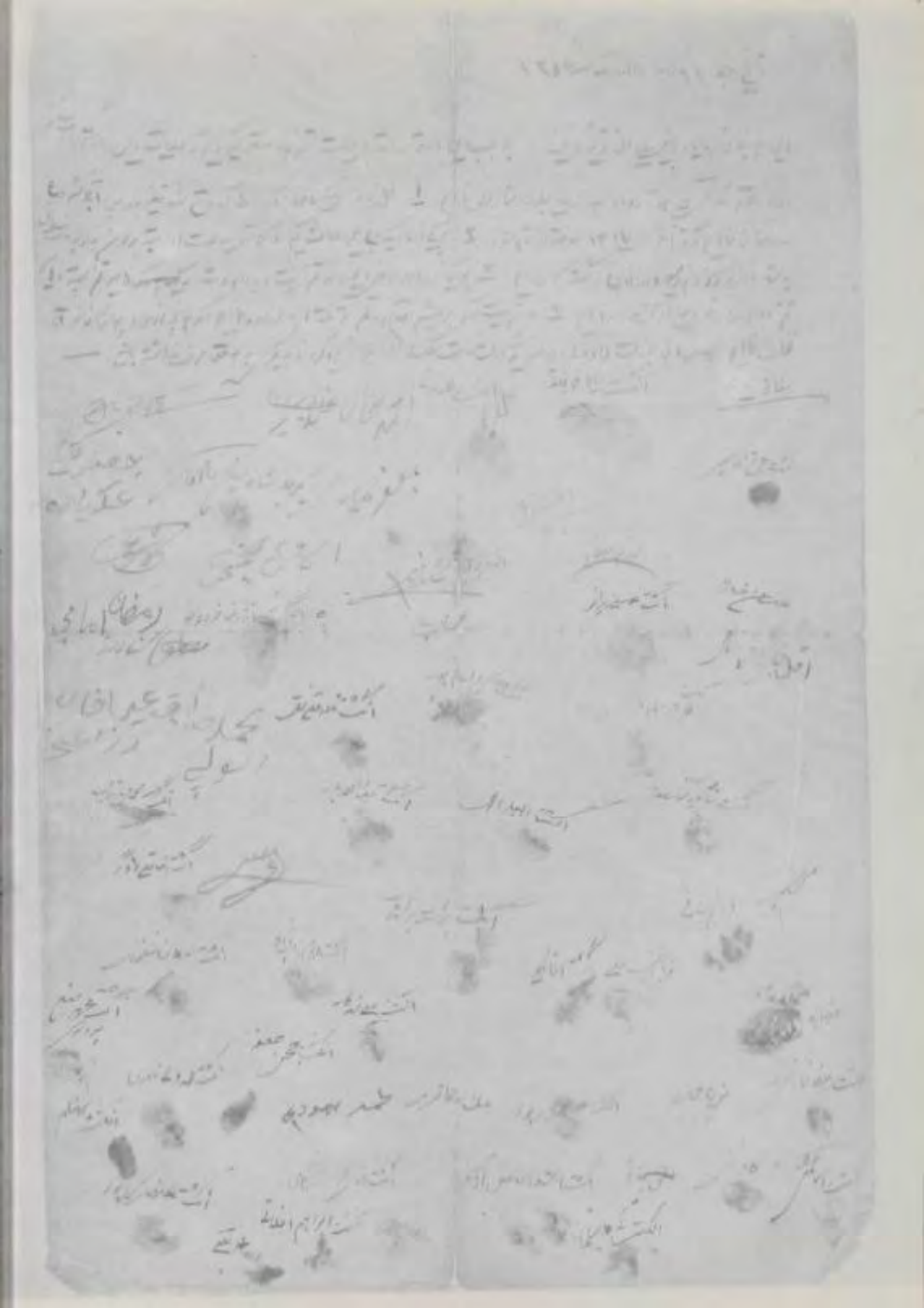

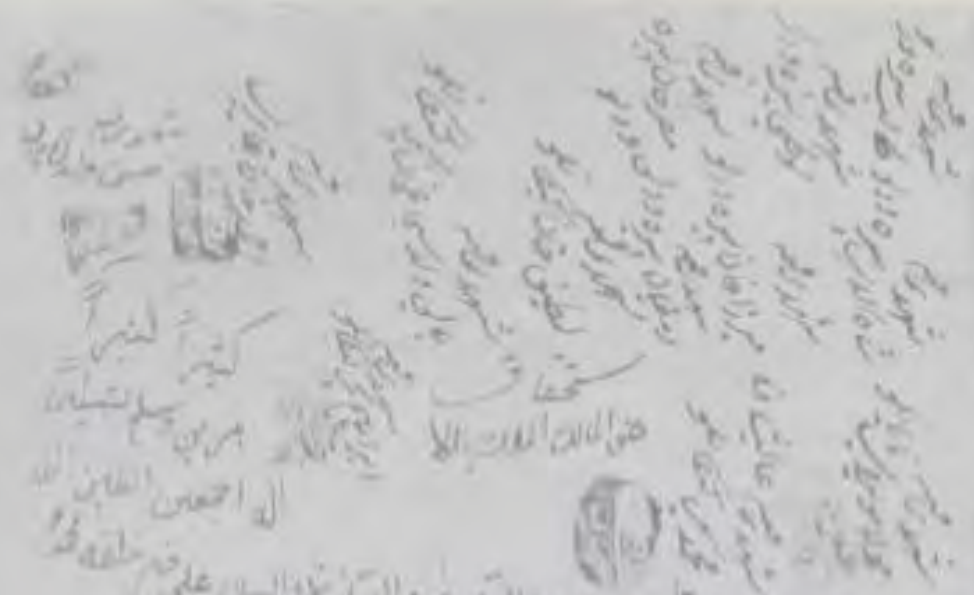

هو المالک الملک بالاستحقاق

الحمد لله الذی احل البیع الشری وحرم الغصب والربا والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین اما بعد

باعث بر تحریر و تسطیر آن کلمات شرعیه اسلامیه آنست که بفروخت تبع لازمه خارجه صحیح صریحه معتبره شرعیه

عالیشان رفیع مکان حسن بیک ولد مرحمت و غفران پناه آقا جان بیک کیکانلو همگی و تمامی یکقطعه زمین آبی

بیغمن تخم افکن در مزرعی قاره چشمه من اعمال ولایت تسا با جمیع توابع و لواحق من القلیل والکثیر آنچه

ثمن معین معلوم بر مبلغ یازده هزار و ده شاهی فیض تبریزی رایج المعامله بعالیقدران رفیع مقدار آن ویردی آقا

و بابا ویردی آقا و محمد آقا و محمد خان و حسینعلی و اسمعیل ولدان مرحمت و غفران پناه امام ویردی کیکانلو بمتابعه صحیح

صریح شرعی مشتمل بر ایجاب قبول قبض و اقباض تسلیم و تسلم کامله غیر مغبون بحصول پیوست خالیا عن الوجوه المفسده

و عاریا عن القیود المبطله دعوای غبن فاحش را بالا فحش را بالا عارفا بالکمیت والکیفیه محدود

حد اول شرقیا بزیر جوب حد دوم غربیا بباغ حسن و حسین شمالیا بپشت بدیمجه رمضان ولد قدیم بایست

جنوبیا بایست بزمین مشتریان مذکور بایع بفروخت و مشتریان بخریدن بفروختن درست و خریدن

صحیح صریح شرعی نمود و اخذ ثمن و مال المصالحین مدت بایع واگذاشتند که مستحقان قیمه کلا او بعضا

او منفعتا بتاریخ عهده قرامت بیرون آیند بنهمه صیغه عربیه و بالفارسیه طاری و جاری و لزوم شرعی پذیرفت

تحریر بتاریخ غره شهر محرم الحرام سنه ۱۲۳۰

## نامه‌های رسیده از خوانندگان عزیز

۱ــ آقای غلامحسین رحیمیان نماینده‌ی مبارز وواقعی مردم قوچان در دوره‌های چهاردهم و پانزدهم مجلس‌شورای ملّی‌که خدمات ارزنده و مبارزاتشان علیه سیاست مستبدانهٔ شاه زبانزد خاص وعام واظهر من‌الشمس و اولین کسی‌است‌که بموجب ماده واحدهٔ خودتشان که همچون توپ جهان آن‌روز را به‌صدا در آورد و ملّی‌کردن نفت ایران را مطرح و به‌انجام رسانید و فداکاری و از جان‌گذشتگی ایشان دربدست‌آوردن آن سند معروف‌باعث‌شدکه آقای دکتر مصدق نخست‌وزیر وقت‌ایران در دادگاه بین‌المللی لاهه حقانیت و پیروزی ایران را ثابت نماید ؛ ضمن نامه محبت‌آمیزی چنین نوشته‌اند :

« ۱۳٦۰/۱/۲٤

دوست عزیز آقای توحدی

از اینکه با مشکلات فراوان موفق به‌انتشار جلد اول شده‌اید به‌شما تبریک‌عرض میکنم ، امیدوارم درانتشار جلد دوم نیز موفق شوید .

البته ممکن است به‌شما ایراد بگیرند که یك مشت نئودال چپاولگر قدیم را سر زبانها انداخته‌اید ، بعقیده بنده این ایراد درست نیست ، زیرا شما خواسته‌اید زحمات و فداکاری‌های ایلات اکراد شمال خراسان راکه برای حفظ وطن انجام داده‌اند ، زنده نمائید، بواسطه اینکه تدریجاً هویت خودرا از دست میدادند .

بطوریکه به‌استثنای‌عده معدودی، ازگذشته خودشان هیچگونه اطلاعی نداشتند. بطوریکه تاریخ ایران نشان میدهد اگر فردوسی کتاب شاهنامه خودرا نمی‌نوشت ، ایرانی زبان خودش را هم ازدست میداد[1]، و ضمناً شاهکار بزرگ فردوسی دراین است‌که قدرت ملّی‌را بنام رستم میداند و آنهای‌دیگر | شاهان |جز تشریفات چیز دیگری نبوده‌اند . شما هم به‌قوم ایرانی خالص‌خودکه این‌همه برای حفظ وطن‌فداکاری نموده‌اند وجز ظلم وستم‌چیز دیگری به اوروا نداشته‌اند،خدمت نموده‌اید ، امیدوارم موفق باشید . بنده هم از صمیم قلب موفقیت شمارا آرزومندم ... ارادتمند غلامحسین رحیمیان »

۲ــ برادر دانشمندو پژوهشگرمان آقای‌احمد شریفی مهابادی‌که دارای‌تالیفات متعددی هستند، نگارنده را این‌چنین مورد مهر و تفقد قرار داده‌اند :

« بنام الله ــ

برادر عزیزم جناب آقای توحدی

ضمن عرض سلام ، از راه دور دستت را میفشارم و صورتت را می‌بوسم و از خداوند بزرگ موفقیتت را خواستارم . باری این‌نامه را از شهرستان سنندج مرکز استان کردستان برایت می‌نویسم و یقین ندارم‌که به‌دستتان برسد .

بهرحال درمورد کتاب نفیس ووزینتان « حرکت تاریخی کرد به‌خراسان » حرفها دارم ومنابع نسبتاً خوب برای جلد دوم که باکمال میل با دریافت آدرس صحیح شما، در اختیارتان قرار میدهم ...

برادر کُرد شما ــ احمد شریفی ــ ۶۰/۱/۳۰ »

نگارنده پس‌از اینکه، درپاسخ نامه محبت‌آمیز برانگی احمد شریفی مشکلاتم را به‌اطلاع ایشان رساندم ، متقابلاً اینچنین بنده‌نوازی فرمودند :

« برانگی مه ده‌لال کاك توحدی

باشه گلیك سلاڤان شادی ته‌زه خودی مه‌زن ده خازم . کتیبایه ته‌که ڕیت کرده بو، گه‌هیشته ده ستی‌من . ژه‌که‌رمی‌ته ، ته‌شه‌کوری ده‌که‌م .

---

۱ــ چنانکه ممالك متمدنی چون مصر ودیگر کشورهای افریقائی زبان و فرهنگشان را از دست دادند وبه‌دیل به‌کشورهائی عربی شدند .

برادر عزیزم : این چندکلمه بالا را به‌زبان کردی کرمانجی‌که بین کردهای منطقه اورمیه ، ترکیه ، عراق وسوریه وتا حدّی در روسیه رایج است برایتان نوشته . نمیدانم تاچه حدّ باکردی کرمانجی شما هماهنگی دارد[1] ! ...

آقای توحدی گیان (جان)، درآینده نزدیکی چندین جلد کتاب درمورد کردستان برایتان ارسال خواهم نمود وچند کتاب را نیز معرفی میکنم که احتمالاً درمشهد یا تهران میتوانید فراهم کنید .

۱ـ کتاب سرزمین زردشت یا تاریخ رضائیه نوشته علی دهقان درمورد تاریخ کرد بسیار مفید است .

۲ـ کتاب سرزمین قزوین ـ نوشته‌ی منوچهر ورجاوند ـ درمورد عشایر کردعمارلو.

۳ـ کارنامه اردشیر بابکان، چاپ و تصحیح مرحوم صادق هدایت درموردکردان دوران ساسانی .

٤ـ کتاب گزنفون سردار یونانی درمورد کردهای دوران هخامنشی .

٥ـ کتاب « شهریاران گمنام » نوشته احمد کسروی درباره تاریخ کرد .

٦ـ شرفنامه بدلیسی ( که شناسنامه کرد است ) .

۷ـ چند مقاله درباره عشایر کرد زعفرانلو ، شادلو و ... مندرج درمجله هنر و مردم‌که فتوکپی آنها را تهیّه و تقدیم میدارم .

۸ـ تاریخ عالم‌آرای عباسی تالیف اسکندربیگ ترکمن، منشی شاه‌عباس درمورد قیام قلعه دمدم ومبارزات امیرخان برادوست با شاه‌عباس .

## چند توضیح :

۱ـ در صفحات ٤۹ـ٥۰ کتاب خود درمورد امیرخان برادوست نوشته‌ایدکه ایشان خودرا از بالای پرتگاه شمشیرخان پرت کرده تا بدست شاه‌عباس نیفتد ...

دراینمورد باید عرض کردکه امیرخان هرگز خودرا ازآن بالا پرت نکرد، بلکه

---

۱ـ دقیقا همان کرمانجی خراسان است که نوشته‌اید وترجمه آن به‌فارسی چنین است :

« برادر خوب (زیبا) و بزرگوار، توحدی ـ پس‌از سلام زیاد شادی را از خدای بزرگ میخواهم. کتابی که فرستاده بودی، به‌دستم رسید . از مرحمتتان تشکر میکنم . »

بعضی‌از زنان و کودکان وسپاهیان کرداران‌بالا خودرا پرت کرده‌اند تا اسیر سرباران شاه‌عباس نشوند وامیرخان ودیگر رزمندگان کرد، حتی زنان و دختران جوان تاآخرین نفس مبارزه کردند و تنها **دختر امیرخان ازآن معرکه جان سالم به‌در میبرد و در دره قاسملو به دهکده‌ی کوله پناهنده** و در میان جنگلهای آن حدود مخفی میشود و پس‌از چهارسال دراختفاربستن باردیگر با همکاری کردهای مکری و برادوست قیام کرده و قلعه دمدم را متصرف میشود وحاکم انجا را میکشد که این داستانی است بس‌مفصّل، که من اولاً کتابی دراینمورد به‌زبان کردی برایتان میفرستم و ثانیاً درموقع مناسب نوار از «بیت» دمدم که مانند «لو» های شما است برایتان ارسال میدارم.

۲ــ درصورت امکان فتوکپی مقاله آقای محمد فتحی درمورد کردهای شقاق مندرج درمجله وحید را برایم ارسال دارید.

۳ــ درصفحه ٤٩ کتاب خود وچند جای دیگر کلمه « **ارومیه** » نوشته‌اید، این شهر که درعربی نیز همین معنی را میدهد مانند **اورشلیم** که قسمت اول آن «اور» بمعنی شهر و «شلیم» بمعنای «**مقدس**»، یعنی شهرمقدس می‌باشد. لغت «میه» یا واژه دراصل « **اورمیه** »می‌باشدکه لغتی‌است مرکب از دوکلمه سریانی « اور » بمعنی «ماء» در زبانهای عربی، عبری، سریانی، معنی آب را میدهد. [ که اورمیه نزدیك دریاچه رضائیه بوده است وبمعنای شهر ساحل آب می‌باشد ].

٤ــ درصفحه ۸ و ۵۰۰ کتاب خود، مطالبی درباره عشیره **گورانلو** یا **کورانلو** داده‌اید، باید عرض کردکه درمنطقه کرمانشاه بین قصرشیرین و **سرپل زهاب**، عشیره‌ای از کردها بنام « گوران » زندگی میکنند که بعضی از اعقاب آنها دراطراف تبریز، میاندوآب و مراغه نیز یافت میشوند.

۵ــ درصفحه ۵۰۵ توضیحاتی‌درباره « **سپرانلو**[1] »ها داده‌اید، شاید این عشیره دراصل ساکن منطقه « **شپران** » بین سلماس وخوی باشند.

٦ــ درصفحه ۵۰٦ درمورد **شیخکانلوها** توضیحاتی داده‌اید، مسکن اصلی شیخکانلوها امروز اطراف خوی وماکو وبخش دیگر درکردستان ترکیه می‌باشند.

۷ــ درصفحه۵۱۵ درباره **کاوانلوها**، شاید آن‌ها قسمتی ازعشیره بزرگ«گاوان»

---

۱ــ منظور « سپل سپرانلو » است.

یا «جاوان» ــ جافان و دراصل «جاف» باشندکه بخشی‌از آنها امروزه درمنطقه شهر **زور** و اورامان درایران‌و بخشی دیگر درکردستان عراق و بخشی از آنها نیز درمنطقه ورامین و دماوند پراکنده شده اند، باشند[1] .

۸ــ **میلانلو** و **زیلان‌ها**، اسم دوعشیره بزرگ کرد می‌باشندکه شما نیز درصفحه ۵۲۰ به‌آنها اشاره کرده‌اید . این عشایر امروز درحوالی مرزهای کردستان ایران در منطقه ماکو درکردستان ترکیه به‌سر می‌برند .

۹ــ درمورد **قلعه دمدم** ، انشاءالله یك قطعه عکس از وضع فعلی قلعه برایتان ارسال میدارم . من هرسال تابستان با دوستان به‌زیارت آرامگاه شهیدان قلعه دمدم میرویم و به‌روان پاك آنان درود میفرستیم . **هنوز در دره‌های تنگ و مخوف واطراف قلعه، استخوان شهدای دمدم یافت میشود وسپاهیان شاه‌عباس آن قلعه را چنان‌آتش زده‌اندکه هنوز بعداز چهار صدسال گیاه ازآن نمیروید ...**

سلامم را به‌همه عزیزان برسان ــ بانهایت احترام احمد شریفی ۶۰/۲/۲۲ .

* * *

حقیر درپاسخ این‌نامه پرسوز و گداز کاك احمد نوشتم :

**« دمدم »**

سلامم بر مهاباد و برآن نوفنده کردانش
بویژه باد بر « احمد » همان کُرد سخندانش
برآن آزاد مردان ، دلاور خیر کردستان
برآن نیزار شیران و کنام قهرمانانش
به‌پیران و جوانان و زنان بی‌مهابایش
برآن خونین دژ کرد و به‌شیران خروشانش
سراسر سینه تاریخ ، زنام کرد منقوش است
ز عهد کاوه و جمشید ، همی تا عهد ساسانش

---

۱ــ کردهای «جاف» یا جافکانلو بصورت طایفه‌ای جداگانه درتوجان وجود دارندکه در صفحه ۳۴۱ توضیح داده شد .

مزّین گشته از نام دلاور مردمان کرد
بویژه نام زال‌زر ، دگر آن پوردستانش
که سوی زابلستان شد ز زابُد آن‌سپاه کُرد
ابا سام نریمان و همه رزمنده یارانش
بدینسان دور ایران شد ، ز کردان همچو دیواری
که دیوار عظیم چین نبد همسنگ و همسانش
گدار دشمن ار روزی فتادی سوی این کشور
شدی سرکوب و آواره ز کرد و تیر و پیکانش
چه خوش گفتا « گزنفون » آن سپهدار سپاه روم
ز وصف رزم‌کردان از زن و پیر و جوانانش
که چون با تیر دشمن را به‌سنگ خاره دوختندی
بنازم برچنان تیر و چنان شست و کمانانش
من از بهرام چوبین‌وز پیکارش نمیگویم
که چون با دوك زد برفرق خسرو شاه ایرانش
هنوز هم بیستون لرزد ، ز نام کوهکن فرهاد
از آن ضربت که زد بر پیکر کوه و رقیبانش
دل کوه را در آورد تا به‌عنوان دل زارش
کند تقدیم دلدار و بدست آرد دل و جانش
زجان اندر ره جانان گذشت و ثبت دفتر کرد
وفاداری و دلداری و هم میثاق و پیمانش
ز « ساروبیره » آن گرد دیار بانه چون گویم
که اندر چالدران چون شیر فتاد برجان ترکانش
سپاه روم گریزان همچو روبه اندر آن وادی
از آن رعد خروشان و از آن گرز چو طوفانش
بشد سلطان عثمانی، به‌حیرت زان یل نامی
که میکوبید دشمن را چو آهنگر ، که سندانش
بگفتا پس زنامردی به‌تویش رومیان بستند
جدا کردند از پیکر یکی از هردو دستانش

ولـی آن کـــرد خونین‌تن ، چـو شیر خشمگین آن‌دم
گرفت با دست دیگـــر گـرز و زد برخیل خصمانش
به‌هر توپ و به‌هر ترکی ، زدی چـــون گرز پولادین
نمودی همچـو خاکستر چـــه از توپ وچـــه ترکانش
دریغـــا پوردستان گـــر ، بـــدیدی رزم سارو را
فـرامـــوش جنگ خود کـردی ابا دیوان و تورانش
که چـــون کوبید انـدر هم دلاور قهـرمـان کـرد
همـــه تـــوپخانـه دشمن بـه‌گـــرز آتش افشانش
ز خـــاطـر جنـــگ توران و همـه رزم یلان بـردی
سرانگشت بگـــرفتی ، ز حیرت او بـه دنـــدانش
بدیدی شاه اسماعیل کـه انـدر چالـــدران هـــردم
بگفتـــا از شعف : « نازم به‌سارو و به ایمـــانش »
شد از چشم شه ایـران روان اشکی بـه رخـسارش
بگفتا صدهـزار احسن بـه‌کـــردستان و مـــردانش
خـوشا آندم کـه سارو داد جـان انـدر ره میهـــن
ابـا دیگـــر جـــوانـان و سلحشـوران ایـــرانش
هنوز هـم لالـه خونین ز دشت چالـدران رویـــد
دهـــد مـا را پیام از آن به‌خـون خفته شهیـــدانش
اگـــر رفتی تو ای احمد به‌دشت چالـــدران روزی
سلام از مـــا رسان برآن به‌خـــون آغشته شیرانش
گـــذر کـــردی اگـر روزی به‌سوی قلعـه دمـــدم
بگیـــری مشت خاکـــی زان، ببوئی همچو ریحانش
که آید بوی « **له پ زرّین** » ازآن خاك به‌خون رنگین
دهـــد مـــارا پیامی خـوش ز یـــاران و عزیزانش
**بـرآن گرد آفرید کرد ، گل سرخـی تو اهـدا کـن**
**بگـــو احسن بـرآن رزم تـو با شاه و سپاهـانش**

بگـــو صد آفـــرین از سوی کـــردان خـــراسانی
ز سردار عیوض و یاران و سام‌خـــان وجه چوخانش
ز بجنورد و سپر آئین همـــه کـــردان ایـــن خطه
ز قـــوچان و ز شیروان و کـــلات واز چنـــارانش
زمان بـــر بـــارزانی و دگـــر تـــام‌آوران کـــرد
سلام از «[1] خه‌لك کرمانج» و «کایم» و با رفیقانش

مشهد ـ ۱۳۶۰/۳/۱۸ توحدی .

۳ـ پسرعموی عزیز وایلیالی‌ام جناب آقای محمد فتحی نیزکه خود از بزرگان ایل کرد شقاقی و از صاحبان سیف وقلم است با چند نامه‌محبت‌آمیز نگارنده رامورد مرحمت قرار داده کـه چون نامـه‌هایشان حاوی نکـات جالب و ارزنده‌ای است . قسمتهائی از آنها درج می‌گردد :

« محقق محترم جناب آقای توحدی

کتاب مستطاب حرکت تاریخی کرد ... وشرح حوادث و رشادت ایل زعفرانلو در حفظ حدود و ثغور مملکت مورد مطالعه قرارگرفت . الحق زحمات جنابعالی مورد تقدیر و تشویق است وشما بااین تالیف ارزشمند حقی برگردن طایفه بزرگ شقاقی داریدکه با خرید این اثر مفید باید از شما حق شناسی نمایند .

از قرار اطلاع طایفه شقاقی تاریخ مفصلی داشته‌که گویا در زمان سلسله قاجار به‌علت سلطنت طلبی صادق‌خان شقاقی ازبین برده‌اند . اینجانب با مراجعه به‌بزرگان ایل واهل تحقیق دسترسی به‌این تاریخ پیدا نکردم . امیدوارم شما از طریق مراجعه به‌ایل زعفرانلو دربدست آوردن این تاریخ موفق باشید . احتمال میدهم شجره‌نامه این ایل درنزد خانواده ( ضرغامی شقاقی ) موجود باشد[2] ومن‌آرزومندم[3] که‌شما جلد دوم کتاب خودرا به‌شرح زندگانی رجال ایل شقاقی تخصیص بدهید واز طریق مکاتبه با

---

۱ـ منظور از خلق، عموم مردم است نه‌نام سازمان و گروهی خاص .

۲ـ این شجره‌نامه‌ازکتاب « خاطرات ممتحن‌الدوله » شقاقی در صفحه ٥٤ این‌کتاب ملاحظه فرمائید.

۳ـ کتاب « دائرةالمعارف کرد یا فرهنگ کرمانجی » اینجانب اگر به‌جناب برسدکه شرح حال بزرگان و رجال کرد وفرهنگ پربار و زبان شیرین کردی (کرمانجی) می‌باشد ، قسمتی ازاین آرزوی آقای فتحی

دانشمند آذربایجانی عبدالصمدخان امیرشقاقی ... اطلاعات بدست بیاورید ، ضمناً به‌نظر اینجانب طایفه شقاقی‌که از آسیای صغیر به‌ایران وارد شده‌اند از نژاد اصیل آریائی وکرد می‌باشند . نیمی‌از این طایفه در آذربایجان و کردستان اسکان یافته ، نیم دیگر درمنطقه خراسان اقامت گزیده‌اند .[1] کسانیکه درتبریز، خوی، مراغه، هشترود، گرمرود،سراب، چاراویماق،وقورتی‌چای، چاردولی‌سکونت‌اختیار کرده درفاصله چند قرن حکومت صفویه به‌این‌طرف از تسنّن به‌تشیع و از زبان کردی به [ترکی] آذری تغییر عقیدهٔ و زبان داده‌اند، ولی خیلی از رسوم و عاداتشان کردی و آریائی است ، درگذشته بلوك هشترود و گرمرود و سراب را **بلوك شقاقی** می‌نامیدند وامراء و بزرگان این خطّه همه سرنوشتی شبیه زعفرانلوها داشتند . فی‌المثل جد پنجم نویسنده **فتحعلیخان شقاقی** از مقربان عباس میرزا بوده و درهنگام جنگ ده فوج از طایفه شقاقی بسیج میکرد ، یا صادق‌خان شقاقی از سرداران بزرگ آقامحمدخان قاجار بود، ازاین خانواده شعرا و ادبای نامی از قبیل مهدی‌بیگ، فتحی آتشپاك، حاجی بالاخان و ... برخاسته‌اند ، روایت سستی در وجه تسمیه شقاقی وجود دارد وآن اینکه در واقعه کربلا دولت اموی از کردهای شقاقی خواسته‌اندکه درجنگ [ علیه حضرت سیدالشهداء ] شرکت‌کنند، آنها عذر آورده‌اندکه : پای اسبهایمان به‌مرض شقاق ( بچرگان ) مبتلا است واز جنگ [ با امام‌حسین علیه‌السلام ] سرباز زده‌اند ، ازاین‌رو حکومت اموی به‌آنها نسبت شقاق ونفاق داده‌اند وازآن تاریخ این قبیله به‌شقاق

---

→

را جامعه عمل می‌پوشاند، که من بسبب داشتن وظیفه ایلی این مهم را انجام دادم لکن بسبب نداشتن پول لازم قادر به‌انجام چاپ آن نبوده‌ام ، مگر اینکه اعجازی به‌وقوع پیوندد و دست سخاوتی ازآستین مروت بیرون آید و درچاپ آن مساعدم گردد و گرنه :

من طریق سعی «آوردم» بجا　　لیس للانسان الاّ ماسعی

ورنشد ازجهد من‌کاری تمام　　من توان معذور داشتم والسلام

زیرا به‌این موضوع تقریباً معتقد شده‌ام که :

دوم داران عالم را کرم نیست　　کرم داران عالم را دوم نیست ،

۱ـ برای اطلاع بیشتر به‌جلد اول ص ۷ مراجعه شود .

معروف شده‌اند ، واین روایت را از مرحوم سرلشکر ضرغامی[1] شقاقی پدر ارتشبد ضرغامی[2] شنیده‌ام ولی بنده‌شقاقی را از ریشه‌شکاک[3] واز قوم «سکا» میدانم .

مطلب دیگر اینست‌که قوم شقاقی، چهل وچند تیره به‌نامهای مختلف دارد که اکثر آنها درکتاب شما آمده است .

باز روایت دیگری درمورد وجه تسمیه زعفرانلو، یا زاخورانلو ،پیرزنی از اقوام معتقداست‌که طایفه فتحعلیخانلواز زعفرانلوها است . یکی‌ازبزرگان این‌طایفه‌مسجدی می‌ساخته، مردی با بار زعفران عبور میکرده خان از صاحب بار می‌پرسد بارت‌چیست؟ او جواب میدهدکه این باری است ومتاعی است‌که به‌درد تو نمیخورد ، زیرا بار گران‌قیمتی است .پس‌از اصرارخان معلوم میشودکه زعفران است - خان همه‌بار را خریداری کرده بجای کاه درگل اندودکردن مسجد ازآن استفاده میکند، ازآن به‌بعد به «خان زعفران‌آلان» زعفرانلو معروف میشود . الله‌اعلم .

این روایت اگر درست هم نباشد بازهم موجب افتخار طایفه است‌که مردان با شخصیت داشته است . مرحوم سرهنگ عبادالله‌خان شقاقی جدّ اینجانب‌که نامش درتاریخ منتظم ناصری آمده معروف به‌قزل‌خان بوده و می‌گفتند هروقت به‌دربار ولیعهد درتبریز میرفت، به‌کفشدارها سکه طلا میداد ، مخارج دفن وکفن وعزاداری رعایای خودرا پرداخت میکرد ، خرج عروسی فرزندان فوج شقاقی را میداد کم و کسری زندگی رعایای خودرا تامین میکرد[4] . مرحوم پدرم سرتیپ فتحعلیخان دوم

---

۱ـ رئیس اسبق ژاندارمری کل کشور .

۲ـ فرمانده اسبق نیروی زمینی‌که نگارنده نیز در پادگان گرگان یکبار برایش خبردار دادم .

۳ـ در زبان کرمانجی خراسان سه‌نوع «کاف» وجود دارد . که یکی همان کاف معمول فارسی است و یکی «کاف» عربی و دیگری «کاف» کرمانجی‌که غیر کرمانج قادر به‌تلفظ آن نیست، که هردو کاف شکاک باین تلفظ میشود . بنابراین واژه‌ی شقاق، همان شکاک است‌که درکرمانجی خراسان هم بمعنای بچرگان است .

این بیماری که معمولاً درتابستان عارض حیوانات میشود اگر در لای‌سم گاو باشد، آنرا « تله‌واله » گویند واگر درگودی پشت سم اسب باشد «شقاق» می‌نامند که حیوان را از رفتار باز میدارد .

٤ـ معروف است‌که مرحوم شکرالله‌خان روشنی نیز دراسفراین از چنین روش نیکوعدوستانه‌ای پیروی میکرده است .

( سیف‌الممالك ) درسال قحطی ۱۳۳٤ هجری هزاران نفر قحطی‌زده را از مرگ نجات داد[1]، و خودش‌که درسال ۱۳۳٦ فوت کرد با فروش چند پارچه ده قروش وی داده شد . متاسفانه‌دراجرای‌اصلاحات ارضی ( کذائی شاه ) این‌قبیل خوانین‌راکه رابطه‌شان با رعیت رابطه پدر و فرزندی بود با تبلیغات مسموم ستمکار معرفی‌کردند تا رابطه‌ی مستحکم و مودت‌آمیز ایلات ونیز کشاورزی سنتی را ازبین ببرند ( و فرهنگ مردم را به‌نابودی بکشانند ) .

بنده هرچند سال یك‌بار به‌دامنه کوه سهندکه محل سکونت ایل است سرمیزدم از محل سکونت دوران کودکی دیدار به‌عمل آورده با پیرمردان و پیرزنان به‌گفتگو می‌نشستم واز سخنان نغز وشیرین‌آنان یادداشت برمیداشتم. پسران رشید ودختران زیبا را میدیدم‌که گرد پیری برسرشان نشسته وآن ظرافت وتراوت را از دست داده از ریخت وقواره افتاده‌اند ، به‌خود می‌اندیشیدم‌که ای کاش نه به‌دنیا می‌آمدیم ونه چنین روزگاری را میدیدیم .

پدرم اسب سفید وزیبائی‌داشت‌که‌درایام محرّم ترمه وزری پشتش‌می‌انداختند رخت ولجام نقره‌ای‌بگردنش می‌انداختند شبیه ذوالجناح ( امام حسین علیه‌السلام ) درست میکردند ، شبهه میکشید وپا به‌زمین میکوبید ، دونفر به‌زحمت اورا نگاه میداشتند . چندسال بعداز فوت پدرم که ازطریق مراغه از تبریز به‌زادگاه خود ( آلش‌بگ ) میرفتم ، همان اسب پدرم را دیدم که به‌گاری بسته‌اند ، دست به‌گردن اسب انداختم سخت گریستم وبه‌این روزگار کج رفتار نفرین فرستادم ...

گوئی اسب نجیب و زبان بسته نیز مرا شناخت، نفس سنگین کشید واشك از گوشه‌ی چشمانش سرازیر شد .

آری، برادرهردوبربدبختی‌خویش‌واسارت خود دردست‌طبیعت‌نابکارگریستیم...»

پس‌از دادن پاسخ به‌نامه گهربار آقای فتحی چند روز بعد به‌دریافت این‌نامه محبت تخمیر از ایشان، مفتخر شدم‌که چون حاوی نکات ظریف و تاریخی است‌عینا به‌نظر خوانندگان عزیز میرسانم :

---

۱ــ همان کاری‌که سلطان‌بگ زعفرانلو در باجگیران و جه‌جوخان در دزگز و قوچان انجام دادند که در جلدهای سوم و چهارم خواهد آمد .

« ۱۳۶۰/۱۱/۱۵

باد آمد وبوی عنبر آورد  بادام شکوفه برسر آورد .

قربانت شوم ، مرا به‌نیک‌بختی خود این‌گمان نبود، که نامه‌ام به‌شما برسد و بجواب آن توفیق حاصل کنم ، ارادتمند از افراد کوچك طایفه بزرگ شقاقی هستم که در آذربایجان ازسلسله جبال آرارات گرفته تا نزدیکیهای قزوین گسترش پیداکرده‌اند. ایلخی قاجار در دامنه کوه سهند نگاهداری میشد ، ولایتعهد مخصوصاً عباس‌میرزا سالی یکبار برای گردش به‌حدود ما می‌آمد و درقریه آتش‌بیگ چند روزی اوتراق میکرد - خوانین محل بادربار تبریز ارتباط داشتند وگاهی هم ازطریق روسیه به خراسان میرفتند؛ هم‌زیارت‌میکردند وهم اقوام خودرا [کردهای‌خراسان‌را] میدیدند[1]. از امتعه آذربایجان هدایا می‌بردند و دربازگشت چند قطار شتر خراسانی [ سوغاتی ] می‌آوردند ، در ولایت ما بارکشی وحمل آذوقه جنگی‌باشتر انجام میگرفت درمجالس ومحافل از امرای ایل واز ادبا ، علما ، نویسندگان وخوشنویسان وشعرای طایفه‌سخن به‌میان می‌آمد ، از نژاد و مذهب بحثها میشد ، فرمان‌هائی داشتیم که دران از جنگهای ایران و عثمانی، ایران و روسیه و لشکرکشی به‌هرات سخن به‌میان آمده‌که امرای ایل به‌درجه ومقام‌رسیده بودند[2] . بواسطه‌این قبیل اقوال‌که‌سینه به‌سینه به‌ما‌رسیده بود از طفولیت علاقمند بودم که از کم وکیف طایفه سردر بیاورم ، برادری داشتم که درتولیت واستانداری استاد سید جلال‌الدین تهرانی مدیرکل گمرگ خراسان بود که درسال ۱۳۵۶ به‌رحمت ایزدی پیوست . ایشان بنام « نصرت‌الله فتحی آتشباك » قلمفرسائی میکرد وبیش‌از ۲۵ آثار مجله، آثار تاریخی وادبی از وی به‌یادگار مانده است، ...[3]

---

۱- بزرگان کرد خراسان بویژه حیدرقلی‌خان سهام‌الدوله وبارمحمدخان سهام‌الدوله شادلو نیزچندین بار از مناطق شقاقی واز کردستان ترکیه از اقوام ولیاقان خویش بازدید کرده وابواب مراوده را مفتوح نگهداشته بودند .

۲- اقواج کرد شقاقی و مکری و زعفرانلو و شادلو و قراچورلو مهمترین قسمت نیروی نظامی دوران صفویه تا پایان قاجاریه را تشکیل میدادند و درتمام جنگهای ایران با بیگانگان شرکت داشتند .

۳- بنگرید به‌زیرنویس صفحه‌ی ۶۱ -

برادرم قصد داشت درمورد تاریخ ایل شقاقی اقدام نمایدکه متاسفانه با مرگ ایشان موضوع منتفی شد . بدستورایشان این‌بنده ماموریت داشتم مروری به‌تاریخ ایران داشته هرکجا به‌واژه شقاقی یا بنام ایلات تابع طایفه شقاقی‌برخوردم یادداشت نمایم . با اگر پیرمردی با اهل نظری ازاین طایفه گیرآوردم مصاحبه‌گونه تشکیل‌داده خاطرات آنان را یادداشت نمایم . کتاب خاطرات ممتحن‌الدوله شقاقی توسط فرزندش به‌تشویق ا سرلشکر ا ضرغامی شقاقی چاپ شد ولی نتیجه مطلوب بدست نیامد . در پی‌جوئی این مطلب باکتاب شرفنامه بدلیسی برخورد نمودم و همچنین کتاب جنابعالی را دریکی ازکتابفروشی‌های روبروی دانشگاه ا تهران ا بدست آوردم . گویا کتابفروش اهل مشهد بود ا آقای‌باقرزاده ـکتابفروشی‌توس) ، آدرس منزل وشماره تلفن خود را به‌وی دادم‌که درصورت مراجعه ، جنابعالی را به‌بنده منزل هدایت فرمایند . آخر سری ناچار شدم با آدرس‌چاپخانه کوشش مشهد « اللّه‌بخت، شائس » مکاتبه نمایم ، خوشبختانه به‌زیارت‌نامه شریف موفق شدم . **کتاب شما در گرانبهائی بود که بدستم افتاد و دوبار از سرتا آخر خـواندم و مفیدتر از شرفنامه بدلیسی** تشخیص دادم . این‌کتاب هنوز جانیفتاده است ویقین دارم بمرور زمان برای خود جا باز خواهد کرد ونایاب خواهد شد، کما اینکه کتاب خاطرات ممتحن‌الدوله فعلاً نایاب است ومن برای بدست‌آوردن یك جلد ازان به‌قیمت دوبرابر هـزار جا نامه نوشته‌ام ، تاکنون گیر نیاورده‌ام[1]. درصورتیکه کتاب‌شما اصلاً قابل مقایسه باآن نیست. کتاب شما سرتاسر مطلب است وکاملاً طوایف گمشدهٔ شقاقی را معرفی کرده وکارهای ارزنده امرای ایل را توصیف نموده است، حتی کتاب جنابعالی ازتاریخ مرحوم آیت‌الله مردوخ، هم عالی‌تر است، ای کاش این‌کتاب را مؤسسه امیرکبیر چاپ میکرد، از کاغذ ممتاز ، حروف خوب، صحافی جمع وجور برخـوردار میشد . بعضی مطالب از قبیل ریشه نژادی، تحقیق در زبان ایل، وسنن وعادات باستانی معمول درایل از قبیل مـراسم عروسی و سوگواری وغیره‌از قلم افتاده است، بهتر بود از آثار چند شاعر و ادیب کرد مطالبی مرقوم میداشتید[2]. ازقهرمانان کرد ذکری بمیان می‌آمد ، اگر آثار وابنیه

---

۱ـ خوشبختانه این‌کتاب درسال ۱۳۶۲ تجدید چاپ شد واکنون فراوانست .

۲ـ همانگونه‌که گفته شد تمام این مطالب درکتاب « دائرةالمعارف کرد یا فرهنگ کرمانجی » جمع‌آوری شده و آماده چاپ است .

تاریخی از ایلخانان زعفرانلو باقی مانده عکس آن آورده شود ...

جناب عالی گرچه با فروش زیورآلات سرکارخانم و ازدست‌دادن فرزند ارجمند کتابی بوجود آورده‌ئید ، ولی این‌کتاب فرزند معنوی و جاودان شما و طایفه است . نور چشم ایل است تا ابد شما وسرکار خانم و نورچشمی متوفی زنده خواهید ماند. شما تا قبل‌از نوشتن این‌کتاب یك فرد عادی از ایل بودید یك روزهم بتقدیر الهی لازم می‌آمد که ازاین دنیا بروید حداکثر بعداز صدسال هم جزو فراموش‌شدگان میشدید ولی امروز شما وخانمتان و فرزندتان از مفاخر ایل هستید ، مثل **ویل‌دورانت و خانمش ایرلی** دورانت‌که جان خودرا در راه نوشتن تاریخ فلسفه وتاریخ تمدن ولذات فلسفی از دست داده‌اند درقلب تاریخ قرار گرفته‌اند، وتا ابد زنده‌اند شماهم درتاریخ طایفه شقاقی تا ابد زنده خواهید بود . ضمن اینکه ... بانوشتن آثار دیگر مارا خوشحال کنید .

مراد اورنگ از دوستان مرحوم برادرم بود واورا تشویق میکرد که از نوشتن دست برندارد. او عقیده داردکه روزی فرا خواهد رسیدکه مردم به‌کتاب روخواهند آورد ...

بازهم عرض میکنم کتاب شما باارزش‌ترین کتابی است، فقط جزئی اشکالات چاپی داردکه فوقا عرض شد، عیب از ماست‌که گوهرشناس نیستیم . من امیدوارم روزی فرا رسدکه آثار شما بازار سیاه پیدا کند و دراثر استقبال مردم نایاب شود ...

ما زبان کردی را فراموش کرده‌ایم ، بجای آن ترکی آذری آمده است .[1]

---

۱- مردم آذربایجان ترك نبودند یا زبان آذری داشتند یا کردی لکن پس‌از غزنها اسیلهای مغول و سلجوقیان و قراقویونلو واق‌قویونلو بران منطقه تاجار ترك شدند، زیرا ترکها بهرجرجه قدرت فراگیری زبانهای فارسی و کردی نداشتند و دراین باره فوق‌العاده تنبل وکند بودند ؛ بهمین‌جهت مردم آذربایجان برای رفع مشکل داد وستد خودباآنها ناچاربه‌فراگیری زبان‌آنها شدند وچون ترکها حدود یکهزار سال از زمان غزنویان تا پهلوی برایران حکومت کردند که زبان ترکی تقریبا زبان رسمی دربار بودة مردم غیرترك آذربایجان و همدان و بسیاری از نواحی دیگر نیز ترك شدند . برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به : گویش آذری ـ احمد کسروی ـ وگویش آذری تالیف رحیم‌زاده ملك نیز زبان آذربایجان ووحدت ملّی ایران ـ ناصح ناطق .

درتحقیق در زبان گمرگات غرب ایران به‌سه لهجه کردی برخورده‌ام که برایم زیر زیر گذاشته وترجمه کرده‌اند. تنها توانسته‌ام ازآثارآیت‌الله مردوخ ومستوره کردستانی[1] که شاعری نظیر پروین اعتصامی بود، بواسطه فارسی‌بودن استفاده کنم .

با آثار صدیق بورکه‌ئی هم ازطریق مجله «هوخت» : «گفتارنیك» آشنا شدم . مرحوم برادرم مقالات زیادی درمجله وحید ـ خاطرات ، نگین، خواندنیها، گوهر، داشت . زبان کردی آنقدر در ولایت ما متروك شده‌که فقط پیرزن‌های قدیمی بنام زبان «شاغی» که احتمالاً مخفف شقاقی باشد میدانند .

ما هرچه داریم از بیاتی، ترانه، تصنیف، ضرب‌المثل محلی همه‌اش ترکی است. اقوام کرمانشاهی و سنندجی و دوستان اداری از اردلان‌ها ومعتمدی‌ها ومردوخ‌ها زیاد داریم ولی هروقت بهم میرسیم به‌فارسی حرف میزنیم ... » محمد فتحی .

---

۱ـ این قطعه‌ی کردی هم از خانم‌مستوره کردستانی است که برادرم سید محمد صمدی از مهاباد برایم فرستاده‌اند وما درکرمانجی نظیر آنرا داریم، که درفرهنگ کرمانجی آورده‌ام :

زه : مه‌ستووره‌ی کوردیستانیی

گـــرفتاریم به‌نازی چاوه‌کانـــی مه‌ستی فـــه‌تتانت
بربنداریم به زه رگـــی سینه دوزی تیری موژگانت
به‌زولف وپه‌رچه‌م وئه‌گـــریجه کانت غارتت کـــردم
دلیکـــم بوو ئه‌ویشت خسته نیو چاهی زنه خدانت
ته شککور واجبه بومن ئه‌گـــه‌ر بمریم به زه خمی تو
به‌شه‌رتی که فه‌ن‌که‌م بدروون به‌تای زولفی‌په‌ریشانت
جه نابائاشقان ئه‌وروهـــه مووهاتـــو و نه‌پابووست
مـــه‌نیش‌هـــاتیم ، بفه‌رموو بمکوژن بمکه‌ن به‌قوربانت
له کوشتن گه رده‌نت ئازاده که‌م خوت بیته سه رقه‌برم
به روژی جومعه بمنیژن لـــه‌لای نعشی شه هیدانت
کـــه سی توکو شتبیتت روژی مه‌شه رزه مه‌تی ناده‌ن
ئه‌گـــه روه‌ك من له‌له و دونیایه سووتابی‌له هیجرانت

## کامبوز یا زعفرانلو فیلسوفی درقلب کویر بلوچستان

با انتشار جلد اول کتاب حرکت تاریخی کرد به‌خراسان ... بسیاری از علاقمندان و دانش‌پژوهان چه کتبا وچه شفاها سراغ کامبوزیا فیلسوف کویر را از نگارنده گرفتند ، که خصوصا جناب‌استاد فتحی حضورا نیز دراین رابطه امر مؤکد فرمودند. بااینکه خود علاقه‌ای زاید به‌شناسائی این دانشمند بزرگ کرمانج زعفرانلو داشتم ، لکن هیچگاه فرصتی برای نیل به‌این مقصود پیش نیامده بود . لذا بدنبال آرزوی مشتاقان شرح حال این فیلسوف بزرگ، درصدد مکاتبه با فرزندان وی برآمدم که بی‌نتیجه ماند، زیرا از قدیم گفته‌اند : آشپزکه دوتا شد، آش یا شور میشود یا بی‌مزه . یا اینکه : خانه‌ای راکه دو کدبانوست، خاك تا زانوست .

صفحه ۱۵ کیهان
یکشنبه ۲۷ فروردین ۱۳۷۷
۱۶ آپریل ۱۹۷۸ - شماره ۱۴۳۸

**مسائل مردم**

بعدازمرگ کامبوزیا «فیلسوف کویر»

# هیچکس به بزرگترین کتابخانه سیستان و بلوچستان راه ندارد

مرحوم امیر توکل قوچانی زعفرانلو (معروف به منصور)

**درهای این کتابخانه با ۲۷ هزارجلد کتاب نفیس فقط هفته‌ای یکبار برای گردگیری بازمی‌شد.**

خوشبختانه کار مرحوم کامبوزیا ازاین چیزها گذشته بودکه دونا آشپز داشته باشد یا دونا کدبانو درخانه‌اش باشند او حدود ۱۲ زن بلوچ وغیر بلوچ داشت‌که اکثرا در مزرعه‌اش بکار کشاورزی و دامداری مشغول بودند، و ثمره‌ی این ازدواجها غیراز آنچه‌که درگذشته‌اند درحال حاضر ۱٤ دختر و ۱٤ پسر می‌باشد ، بنابراین نباید انتظار داشت‌که پاسخ نامه ازطرف بازماندگان آن فقید برسد ،

یك جلد کتاب حرکت تاریخی کرد ... را هم مجددا به‌آدرس پسر ایشان پست دوقبضه کرده و فرستادم ، که درکتابخانه آن مرحوم بگذارند واعلام وصول کنند ، الحمدالله ازآن هم خبری نشد ،

سرانجام ازدوست محقق ودانشمند بلوچم آقای رودینی‌که برای انجام‌تحقیقاتی عازم سیستان و بلوچستان بودند تقاضا نمودم برسرخاك آن مرحوم رفته سلام وگلاله حقیر را ابلاغ دارند ،

خوشبختانه آن مرحوم پاسخ مثبت داده بود که وسیله‌ی یکی‌از پسرانش‌چنین شرح حالی بایك عکس از کتابخانه کامبوزیا برایم ارسال گردید که :

« امیر توکل کامبوزیا فرزند امیر بایاخان مشیرالدیوان‌که حدود سال ۱۲۷۸ در تهران دیده به‌جهان گشود، اصلا ازکردان زعفرانلو قوچان است ، تحصیلات ابتدائی و متوسطه را درمشهد و تهران و تحصیلات عالیه را درناشکند شوروی در رشته علوم سیاسی به‌پایان رسانیده است ،

به زبانهای روسی ، فرانسوی، عربی، آلمانی وچند زبان دیگر آشنائی و تسلط داشته است ، در زمان رضاشاه مورد غضب قرار می‌گیرد و درسال ۱۳۱٤ به راهدان تبعید میشود وباسمت رئیس اداره مالیه زاهدان مشغول کار میشوند وچند روز بعد استعفا میدهد و به‌شغل وکالت و ادامه مطالعه می‌پردازد ،

کتابخانه‌اش درحدود ۲۵ هزار جلد کتاب داردکه هشتاد جلد آن خطی است ،

برادری داشته بنام میرزا محسن‌خان کامبوزیا کـه در اداره املاك و مستغلات آستان قدس رضوی مشغول کار بوده است »

واما یکی دیگر از روزنامه‌ها نیز سرگذشت روشن‌تری برای مرحوم کامبوزیا نوشته بودکه اکنون درخاطر ندارم ،

مجله روشنفکر سال ۱۳٤۳ نیزکه بدان دسترس ندارم درمورد ایشان مطالبی

نوشته بود .

استاد محمد فتحی شفاقی ازجمله کسانی بودکه خطاب به‌حقیر نوشته بود :

« زمانی‌که درسیستان‌و بلوچستان به‌ماموریت‌وتحقیق اشتغال داشتم، شخصی بنام کامبوزیا زعفرانلو دراتجا کتابخانه وبك تشکیلات فرهنگی داشته‌که فرصت نشد ایشان را ملاقات کنم . بعدها که تهران آمدم متوجه شدم ازکردان زعفرانلو قوچان بوده است . »

برای مزید اطلاع استاد فتحی شفاقی عرض میکنم که روزنامه کیهان یکشنبه ۲۷ فروردین ۱۳۵۷ ضمن چاپ عکس مرحوم کامبوزیا وکتابخانه‌ی زیبا و مجهزش در این رابطه چنین نوشته است :

**درهای این‌کتابخانـه با ۲۷ هزار جلـد کتاب نفیس فقـط هفته‌ای یکبار برای گردگیری باز میشود .**

**زاهدان-** خبرنگار اعزامی کیهان : بزرگترین کتابخانه سیستان و بلوچستان و یکی‌از بزرگترین کتابخانه‌های جنوب ایـران هیچ نگهبان ومدیری ندارد و درسه‌کیلو متری زاهدان از دسترس علاقمندان کتاب به‌دور مانده است .

این کتابخانه را مرد وارسته‌ای بنام « **امیر توکل قوچانی زعفرانلو** » معروف به کامبوزیا با « **فیلسوف‌کوبر** » باهزینه شخصی ایجاد کرده و متجاوز از ۲۵ هزار جلد کتاب خطی وچاپی درآن جمع‌آوری شده است . کامبوزیا که به‌لحاظ دانش گسترده و وارستگی‌خاص‌خود درزمان حیات شهرتی فراوان یافته بود، سه سال پیش درگذشت وبراساس وصیتنامه درکتابخانه بزرگ خود به‌خاك سپرده شد . وی وصیت کرده بود که خاندانش بعداز مرگ کتابخانه را اداره کنند واکنون امیرحسن یکی‌از ۲۸ فرزند وی اداره کتابخانه را برعهده دارد . امیرحسن‌که بعلت اشتغالات اداری فادر نیست تمام وقت خودرا درمحل‌کتابخانه ومدفن پدر بگذراند ، درهفته تنها یکبار به‌کتابخانه میرود و ازآن سرکشی میکند . دربقیه روزهای هفته درکتابخانه بسته است وکتابهائی‌که هر گدا م‌میتوانند منبعی مهم برای تحقیق ومطالعه باشند خاك میخورند . درهمین‌کتابخانه حدود ۶۰ جلد کتاب چاپی و ۲۱ جلد کتاب خطی از تالیفات شخصی کامبوزیا نگهداری میشود .

امیرحسن کامبوزیا ، مسؤول کتابخانه درگفتگو باکیهان گفت : من یك کارمند

ساده دولت هستم و ناچارم هرروز برسر کار بروم . ما همیشه وحشت داریم که کتابخانه ارزشمندی که از پدرمان به‌یادگار مانده است نابود شود . اما نگهداری این کتابخانه ظاهرا باید از وظایف مسؤولان امور فرهنگی این کشور باشد .

امیرحسن کامبوزیا اضافه میکند : بعداز درگذشت پدرم مدتی ازطرف دادگستری درهای کتابخانه لاك ومهر شده بود ، بعدکه بازشد، نمایندگان فرهنگ وهنر آمدند و گفتند که فرهنگ وهنر وظیفه نگهداری وبهره‌برداری ازاین کتابخانه را بعهده خواهد گرفت، امّا دیگر هیچکس از سوی فرهنگ وهنر به‌سراغ این کتابخانه نفیس نیامد ، کامبوزیا سازنده این کتابخانه ، به‌هفت زبان خارجی آشنائی ویا تسلط داشت، با دانشمندانی بزرگ محشور بود ومکاتبه ومباحثه میکرد، واز سال ۱۳۱٤ با انتخاب کشاورزی به‌عنوان شغل اصلی مزرعه‌ای در سه‌کیلومتری زاهدان ایجاد کرد . کامبوزیا بقیه عمر خودرا درهمین مزرعه گذراند و درهمین مکان درگذشت . »

ص ۱۵ روزنامه کیهان یکشنبه ۲۷ فروردین ۱۳۵۷

اما آنچه‌راکه نگارنده درباره‌ی مرحوم کامبوزیا شنیده‌ام اینست که‌این مرد پس‌از تبعید به‌کویر ، توانست با پشتکار عجیب خود درقلب کویر چاه عمیق بزند وآن بیابان خشك را به‌صورت بوستانی پراز گل و ریحان و محصولات گوناگون درآورد والگوئی برای مردم آن سرزمین باشد .

مردم زاهدان سخت به‌وی علاقمند بودند و اورا محترم میداشتند . دانشمندان و محققان از اطراف واکناف مملکت وگاهی ازکشورهای خارج به‌دیدنش میشتافتند و از پرتوعلم ودانشش بهره‌مندمی‌گشتند، بهرشهری‌که میرفت‌ابتداسری‌به‌کتابفروشی‌های قدیمی میزد تا بتواند بهترین کتابها را برای کتابخانه‌اش خریداری نماید . ازاین‌رو کتابخانه‌ی کامبوزیا درقلب کویر یکی‌از کتابخانه‌های مهم ومرجع ایران بحساب می‌آمد، امّا متاسفانه این کتابخانه درحال‌حاضر مقفل می‌باشد وکسی را ازآن بهره‌ای نیست.

٤ــ از دیگر سروران فاضل وگرانقدر که بیش‌از همه ، این بی‌بضاعت را مورد لطف و مرحمت قرار داده‌اند ، آقای حسین قیامی ساکن تهران هستندکه از محبتشان وانتقاداتشان که بعضی وارد و بعضی مردود است تشکر نموده ، عیناً نامه‌شان را درج

---

۱ــ درسال ۱۳۵٤ وفات یافت .

می‌نمایم :

با سلام و درود

دوست ناشناس جناب آقای کلیم‌الله توحدی ( اوغازی ) مؤلف کتاب «حرکت تاریخی کرد خراسان» کتاب شمارا با دقت مورد مطالعه قرار دادم و چنانچه نشریه «نقدکتاب» یا مجله‌های ادبی درایران چون گذشته انتشار می‌یافت مسلما نقدکتاب خودرا دریکی ازان نشریات مطالعه می‌نمودید و نیازی به‌نامه‌نگاری نبود ، اما از آنجا که نقد وانتقاد امری ضروری برا ی‌بهبود کار مورخین و نویسندگان است و نقاد را با نویسنده هیچگونه دشمنی و عداوتی را خاطرنشان نمی‌سازد ، بنابراین امیدوارم شما نیزبه‌این مهم واقف بوده باشید وبجای عداوت، دوستی وصفا جانشین‌گردد نه دشنام ! اما منظور !!

انچه تاکنون درباره کردان ایران، این دلاوران تاریخ بوسیله مولفین ونویسندگان به‌رشته تحریر کشیده شده‌است باکمال تاسف نمیتوان تاریخ نامید، زیرا تاریخ، وقایع گذشته برای عبرت آیندگان است و دشنام وفحاشی به‌گذشتگان که دستشان از دنیا کوتاه است وهیچگونه پاسخی نمیتوانند بدهند واز خود دفاع نمایند،[1] کاری عبث است، زیرا اگر پادشاهان فاسد بوده‌اند ، جنایتکار بوده‌اند ، وچه ... چه بوده‌اند ، مسلما به‌تنهایی نمیتوانسته‌اندبه‌چنان خیانتی که جنابعالی‌مرقوم فرموده‌اید دستجمعی انجام گرفته است، شما خود کتاب روابط ایران وانگلیس شادروان محمود محمود را مطالعه فرموده‌اید وشگفت‌آور است که فتنه و شورش کردان را با رفت‌وآمدهای سیاستمداران انگلیس و وضعیت سیاسی زمان برداشتی به‌نفع کردان داشته‌اید، در حالیکه میخواسته‌اید کردان را محبوب کنید آنان را منفور نموده‌اید درحالیکه خود

---

۱- نباید فراموش کردکه این گذشتگان در زمان حیات خود زبان انتقادکنندگان را از حلقشان بیرون می‌کشیدند و در زندان اوین بدیرایی میکردند ، اگر در زمان آنها آزادی قلم وبیان بود مسلما انتقادهای سازنده جلوی آنهمه بدبختی‌ها را که برملت وارد شد میگرفت وبرای رعیت بدبخت جای عقده‌گشائی پس‌از مرگ خویش نمیگذاشت ، چراکه کلوخ‌انداز را پاداش سنگ است، بهرحال حقیر بهیچوجه بدوبیراه گفتن به‌زنده یا مرده را کاری منطقی نمیدانم ، اما گاهی انسان درشرایطی قرار میگیرد که چاره‌ای جز آن ندارد .

نوشته‌اید که سرهنگ درویل انگلیسی نوشته‌است (صفحه ۳۰۳) «دیری نخواهد گذشت که مردم خراسان ازاو اطاعت میکنند زیرا با متارکه جنگ و عقد پیمان صلح ایران و روس در آذربایجان، شاه ایران میتواند تمام نیروهای خودرا برای سرکوبی یاغیان گسیل دارد». گمان میکنم همین چند جمله تمام کوشش‌های شمارا درمورد دلاوریهای کردان را درکتاب پرحجم[1] خود برباد داده‌اید[2] البته دراین مختصر نمیتوان حقایق را آشکار کرد واگر مایل باشید و آدرس منزل خودرا برایم ارسال فرمائید[3] در اولین فرصت شرفیاب حضورتان خواهم شد، تا انتقاد را بشنوید وپاسخ آنرا نقدا در دست من بگذارید!! مسلما شمابايد واقف باشید که کتاب‌های بستان‌السیاحه، رستم‌التواریخ، ناسخ‌التواریخ، شرفنامه بدلیسی، کتاب پرحجم مردوخ وغیره هیچکدام جزو کتابهای مرجع نمی‌باشند. نخستین کتابی که درباره کردان نوشته شده است در دوران صفویه

---

۱ـ اشاره به‌هرچیز پرحجم و توخالی نظیر دهل ومانند آن.

۲ـ همچنانکه درنامه‌ای به‌آقای قیامی نوشتم، اگر ایشان بدون عجله کتاب را میخواند این چنین در قضاوت عجله نمیفرمود، زیرا ایشان بعدم دقت نتیجهٔ معکوس گرفته‌اند. نگارنده نوشته بودم که شاه بی‌کفایت حرمسرادار ایران‌که نیمی از مملکت را از دست داد براثر بی‌سیاستی‌وبی‌کفایتی، مردان شجاع وفداکاری چون رضاقلی‌خان زعفرانلو را علیه خود تحریک نمود.

سپس نظر سرهنگ درویل را آورده‌ام که شاه پس‌از پایان جنگ تصمیم به‌سرکوبی رضاقلی‌خان‌میگیرد وبه‌کمک نیروهای خارجی اعم از انگلیسی و روسی واطریشی و فرانسوی و ولیعهد پرطمطراق خودش عباس‌میرزا نایب‌السلطنه پس‌از چهل روز مبارزه نابرابر موفق میشود برشهر قوچان تسلط یابد. آیا بسیج عمومی‌شاه ایران بکمک قوای بیگانه وانهمه توپخانه و قورخانه و تجهیزات برای سرکوبی رضاقلی‌خان کرد زعفرانلو، موجب منفورگردن کردان است یا افتخار کردان که با شمشیر به‌جنگ توپخانه میرفته‌اند؟

آیا دراینجا کردها وابسته به‌بیگانگان بوده‌اند یا شاه ایران؟

کردها ایرانی زاده شده‌اند وایرانی هم خواهند مرد. اگرآنها هم ننگ‌پذیرش اوامر بیگانگان رابرخود حمل میکردند، حتما به‌قدرت وسلطنت میرسیدند، لکن خوشبختانه چنان نکردند وچنین هم نشدند. افتخار کردها همین است‌که بهترین و واقعی‌ترین سربازان و مدافعان ایران‌زمین بوده‌اند وهستند وخواهند بود وهیچ لکّه ننگین وابستگی در پرونده‌ی تاریخی آنان وجود ندارد.

۳ـ بنده با ارسال آدرس ونامه وظیفه‌ام را انجام دادم ولی آقای قیامی به‌عهد خویش وفا نکردند.

است و خود بدلیسی که از سرداران و نزدیکان صفویه بوده است، شرح حال خانوادگی خودرا نوشته است و اقدامات مشعشع صفویان را همانطوریکه مردوخ نیز همین کار را کرده است وفصل قطوری ازکتاب خودرا دربارهٔ تبار خود تخصیص داده است، که شما نیز متاسفانه از همین روش پیروی فرموده‌اید[1].

کتاب تاریخ، ونوشتن تاریخ، امروزه بصورت یکی‌از علوم است و بناچار شامل، بیوگرافی، تاریخ سیاسی، تاریخ نظامی، تاریخ اجتماعی، تاریخ فرهنگی، تاریخ هنر و علوم و ... را شامل میشود وهرکتابی‌که دراینمورد نوشته شود بدون توجه به‌مطالب فوق، چون داستان و رومان ناسخ‌التواریخ و رستم‌التواریخ خواهد بود، که مورد تایید هیچیك از مورخین نبوده و نیست.

[ همه‌ی این علوم را نمیتوان درکتابی گنجانید، بلکه هرکدام را باید با دیدی جداگانه بررسی نمود. چنانکه نگارنده فرهنگ وهنر ولغت کرمانجی را درکتاب جداگانه‌ای نوشته‌ام که اگر آنرا با تاریخ درمی‌آمیختم چیز دیگری ازکار درمی‌آمد. توحدی ].

درایران مؤلفین تاریخ دو دسته بیشتر نبوده‌اند، سرداران نظامی، منشیان درباری، استانداران وعلمای اسلامی و میرزاینویس‌ها، که متاسفانه جز خودخواهی وتعریف ازخود وتبار خود و واژگونه جلوه‌دادن وقایع که کلّیتاً با تعصب وخودخواهی وخودپسندی همراه بوده است، نوشته‌های خودرا برای ما باقی گذارده‌اند، که از

---

۱ـ اولاً که کتاب شرفنامه بدلیسی، شناسنامه ملی کرد است همچنانکه شاهنامه شناسنامه ملی ایرانیان، واین کتاب ارزشمند از پس چهارصد سال هنوز کاملاً تازه وجاوید و ارزشمند و معروفیت بین‌المللی دارد و شرفخان بدلیسی حق بزرگی ازاین بابت برتاریخ ومردم کرد وکردستان دارد واگر خود ونیاکانش از سرداران سپاه واز بزرگان واشراف بوده‌اند نقصی برکارشان وارد نیست، واما درمورد ستایش حقیر از نیاکان خود، غیراز اینکه نوشته‌ام پدرانم مقام روحانیت ایل را داشته‌اند سخنی بگزاف نگفته‌ام واین موضوع چیزی هم ازمن نمیکاهد وبه‌من نمی‌افزاید واگر عکس پدر ومادرم که هزینه تحصیل وتربیت مرا برعهده داشته‌اند وپسرم ابوالفضل که درنوشتن کتاب رقیق ومشوقم بوده است و درخارج از متن‌کتاب‌که هیچ ربطی به‌تاریخ ندارد چاپ کرده‌ام، گناهی نابخشودنی باشد، بنده ماده‌ی مجازات این گناه کبیره می‌باشم.

جنبه علمی تاریخی بسیار بدوراست.[1] چون تاریخ تنها کشتن وقتل وغارت نیست، که آنچه را ما یا تبار ما انجام بدهند یا داده‌اند خوب بوده وآنچه را دشمن انجام داده است بد بوده است . ترور وقتل درهر صورت عمل زشت وغیرانسانی است، تاریخ جنگ‌را بیشتر ازآن‌جهت می‌نویسندکه به‌عال‌جنگها پی‌ببرند ودرآینده دراثرکوچکترین کدورتی‌که بین سران دوکشوری رخ میدهد به‌جنگ وستیز برنخیزند وعوام‌الناس را بدست تیغ بیدریغ یکدیگر بیجان نکنند[2] . تاریخ‌های جنگ بین‌المللی دوم را ببینید ، تماما به‌نفع متفقین و پیروزمندان است، درحالیکه حقیقت چنین نیست وسائل‌اصلی وجنایات پیروزمندان درپس پردهٔ تاریخ نهفته شده است‌که‌شاید صدها سال دیگر

---

۱ـ آقای نیامی سخت دچار بدبینی شده‌اند . درست است‌که تاریخ درسراسر ایران ازاین عیب‌ها برده‌اند وبهمین‌جهت هم تاریخ ایران ازنظر بین‌المللی فاقد ارزش واعتبار لازم است ولی بدان علت برده است‌که هیچگاه درایران یک نویسنده تامین جانی نداشته است واگر میخواسته است واقعیت را بنویسد باید پیش‌از پایان جلد کتاب تا زندگی وداع میکفته ، ازاین‌رو مجبور بوده‌اند با شرایط زمان به بعضی از واقعیات در لابلای نوشته‌هایشان اشاره‌کنند یا اینکه دقیق ترنوشتن تاریخ نادرشاه‌که یکی را میرزا مهدی‌خان استرابادی درحضور نادر وبه‌امر نادر نوشته است و جاره‌ای جز آنچه مورد پسند نادر بوده نمیوانسته است بنویسد و دیگری عالم‌آرای نادر است‌که محمدکاظم پس‌از مرگ نادر نوشته و از آنچه‌در خود این برده است‌که این دو باهم از زمین تا آسمان فرق دارند .

علمای اسلامی هم همگی انطورکه اشاره فرموده‌اید نبوده‌اند . ناظم‌الاسلام کرمانی تاریخ بیداری ایرانیان را نوشته ، مجدالاسلام سفرنامه کلات را نوشته یحیی دولت‌آبادی چهار جلد کتاب حیات یحیی را نوشته، حاج سیاح خاطرات خودرا نوشته‌که هرکدام درنوع خود بی‌نظیرند .

میرزا میرزانویس‌ها و درباریها و نظامی‌ها هم که دیگران سواد نداشتند، پس همینقدر هوکه آنها نوشته‌اند واز لابلای سطور آنها خیلی چیزها می‌توان فهمید نباید زیاد محکم‌شان کرد .

ناصرالدینشاه پادشاهی خودخواه و مستبد بوده ولی نباید ازنظر گذشت سفرنامه‌هائی‌که خود او یا به‌امر او نوشته‌اند الحق کتب سودمند و مفیدی هستند .

۲ـ درایتمورد ، باشما هم‌عقیده‌ام ، زیرا کله‌پوکی و کینه‌توزی وخودخواهیهای‌آدم‌هائی‌چون‌هیتلر و موسولینی و امثالهم باعث‌بروز جنگهای آنچنانی وقلع وقمع نسل‌بشر ومردم بی‌گناه وبی‌خبراز همه‌چیز، بوده است .

بتوان تاریخ واقعی را به‌رشته تحریر کشید. اما درباره کردان، شما درکتاب خود بصورت طنز وشاید هم مسخره نوشته‌اید، موخورم، مورم، موگوم ـ وغیره ... متاسفانه چون بنظر من، به‌علم (فقه‌اللغه وتطور زبان پارسی آشنائی ندارید چنین سخن گفته‌اید، که من باتوجه به‌زبان کردی آنرا برایتان حلاجی میکنم.[1]

خراسانیها میروم را می‌گویند «موروم» کردان میگویند «ازتروم» پس اگر ضمیر متصل «م ـ مو» و «ت ـ ته» را حذف کنیم، ریشه اصلی همان (موروم = روم) ـ «تروم = روم» باقی میماند و ملاحظه میفرمائید دراینجا چیزی بعنوان طنز ومسخره وجود ندارد و دراصل هردو یکی هستند وفقط ضمائر متفاوتند:

دیگر اینکه، تمام مورخین کوشیده‌اند[2] این مساله را ثابت کنید[3] [چنین] که‌عزیمت کردان از غرب به‌شرق وآنهم در زمان صفویان صورت گرفته است، درحالیکه اصلاً وابداً چنین نیست ومن مختصری دراینمورد به‌عرضتان میرسانم:

کردان از دوتیره تشکیل یافته‌اند، کردان مادی (مادها) وکردان اشکانی[4]، که اینان همگام با پارسوای (پارسی) وهندوها همه ازیك تیره‌اند واز شمال وشرق ایران بسوی ایران سرازیر شده‌اند، عده‌ای به‌هندوستان به‌پارس و عده‌ای به‌کردستان کوچ کرده‌اند، دراینجا بحث از پارسیان و هندوان ومادی‌ها نیست که تاریخ در زمینه جغرافیائی آنان روشن است وفقط[5] مسئله **کرمانج**، باقی میماند، اگر اندکی توجه

---

۱ـ قضاوت به‌عهدهٔ خوانندگان کتاب است که (با نگارنده درآوردن این کلمات قصد طنز و مسخره‌بازی داشته‌ام یا خیر) واصولاً درکتاب تاریخ احتیاج آنچنانی به‌دانستن فقه‌اللغه هست یا خیر؟

نگارنده ادعائی برفقاهت فقه‌اللغه نداشته‌ام، و امیدوارم آقای قیامی این‌قسمت از انتقاد خودرا درکتاب «فرهنگ کرمانجی» که انشاءالله بزودی چاپ خواهد شد، جستجو نمایند، نه دریك کتاب صرفاً تاریخی، وامّا از حلاجی‌کردن ایشان هم بسیار ممنون هستم.

۲و۳ـ تبحر آقای قیامی درفقه‌اللغه موجب شده است فعل ماضی نقلی را با زمان حال درهم آمیزد، یعنی آنها کوشیده‌اند ومن ثابت میکنم.

۴ـ آقای قیامی ما هیچ سندی نداریم که اشکانیان کرد بوده باشند.

۵ـ باداشتن مهارت درفقه‌اللغه نوشتن «مسئله» بهمین صورت قابل اغماض نیست و صحیح آن «مسأله» است، زیرا کرسی همزه درصورت مفتوح‌بودن با «ا» و درصورت مکسوربودن با «ی» و درحالت مضموم با «و» است مانند: مسائل ـ مسؤول ـ مؤونت، جرأت، هیأت.

فرموده باشید ملاحظه میشودکه پیش‌از صفویان ، کردان خراسانی، درافغانستان ، هندوستان، پاکستان وخراسان‌پراکنده بوده‌اند وگمان‌نمیکنم با اطلاعاتی‌که شمادارید، این مسئله جای بحثی را باقی بگذارد واگر نیازی هم به‌بحث باشد باید حضوراً صورت بگیرد وبا نامه امکان‌پذیر نیست. دیگر مسئله زبان‌است، سئوال[1] اینست‌که چرا ! کرمانج در سرتاسر شمال‌ایران، افغانستان، عراق، سوریه وجنوب ترکیه، بلوچستان، سیستان، استان فارس، و ... پراکنده‌اند ونیز درشمال سرخس وشیروان و بجنورد او) در روسیه واطراف دریاچه خزر در روسیه‌وارمنستان شوروی و مشهورترین زبان درمیان کردان‌سراسر عالم زبان کردی کرمانجی‌است ونه مادی !! چون همیشه‌فرهنگ غنی خودرا برفرهنگ فقیر تحمیل میکند، جنابعالی درکتابتان واژه بیواره (بی‌بهره ) را مثال رده‌ایدکه روستائی است از برای کردان بیچرانلو، سراسر فرهنگ فارسی امرزی بیواره یعنی دورافتاده وتنها ، اما زبان اصلی کردان، که هنوز درمیان بیسوادان کرد رایج است «بیواره » را «بیور» [بیوره] تلفظ می‌کنند همین اسم در ارمنستان «بیورگان» که نام منطقه وسیعی است اطلاق میشود ونیز نام سه روستا در ترکیه وسوریه وعراق، این واژه درشاهنامه ، فرهنگ پهلوی یا پهلوانی بمعنی ده‌هزار است و در (بیورگان) بمعنی ده‌هزار چشمه می‌باشد که با تطبیق منطقه موصوف در ارمنستان صدق‌گفتار روشن است‌با واژه گدگان‌لو، شیروان، هنامه و غیره درفرهنگ پهلوی دارای معانی زیبائی است‌که گویا این واژه‌ها امروز درمیان کردان مرده است وکسی معانی آنرا نمیداند که به‌ترتیب معانی آن بشرح زیر است :

گدگان‌لو = فرشته باران، هنامه = خوشنام=اردوان وبمعنی شهرمقدس، که در پارسی جنوبی زمان ساسانیان ارتخشتر یعنی شهرمقدس تبدیل شده‌است، یا خرسه‌گان‌لو که درترکیه خراسکان در سودان خرتوم وشرق ایران خراسان بزرگ همه به‌یك معنی‌است،[2] واژه اردشیر نیز بهمان معنی‌ارتخشتر است وکان‌که دربعضی‌اسامی

---

۱ـ صحیح آن: « سؤال » است نه « سئوال » .

۲ـ خرسکانلو روستائی است دوبروی گدوگانلو درشمال راه شیروان اوغاز، که دراصل «خراسکانلو» بوده است ومنسوب به‌خراسکان کردستان عراق کنونی که در زمان انوشیروان یك یادگان بزرگ نظامی بوده است .

بعنوان پسوند اسامی ذکر کرده‌اند، نبوده ونیست. بلکه بمعنی چشمه، نخمه ونیا و سرچشمه وتبار است که این واژه هم‌اکنون درکردی اشکانی، بصورت کن[1] (چشمه) باقی مانده‌است، واژه پارتیزان راکه میگوئید و میگویند از پارت گرفته شده است نیز صحیح نیست، پارت دراصل بصورت یونانی آن پارث است، چون حرف ث در زبان پهلوی‌اشکانی[2] باکردی وجودنداشته‌است وتلفظ آن بین ث، س، ت،س می‌باشد که امروزه مرده است واصلا این واژه یونانی است ونه‌فارسی، یا نام عشق‌آباد، دراصل اشک‌گرد بوده است ونام عشق‌اباد پس‌از اسلام‌رایج شده‌است[3] وغلط مصطلح است، دیگر اینکه از نوشته‌های کردان شمالی ایران نام کتاب مردك (مردك) باقیمانده است‌که اکنون همین نام درکردی شمال رایج است، واژه شام وشاملوکه می‌گویند به‌طایفه‌هائی گفته میشودکه از شام آمده‌اند صددرصد غلط است واین واژه ارشام است ونیز سوریه از واژه سور بمعنی سرخ است ونامه سرخه حصارکه بسیاری از روستاها باین نام خوانده میشوند از همان واژه سور گرفته شده است‌که برمیگردد به‌نام **سورن** یا **سورنای کرد شمالی، حتی نام رستم** که درشاهنامه‌های نثری موجود است **رستهم** نوشته شده است‌که اگر آنرا وارونه بخوانیم دراصل پت سور است، یعنی رئیس و خداوندگار طایفه سور، ملاحظه میفرمائید که نژادکرد بکجاها ختم میشود واین‌گفته‌ها کلیتا جنبه علمی و تخصصی است وافسانه وسمر نمی‌باشد، مسئله دیگر، خط است، خط عربی از آرامی مادر زبانها اخذ شده است‌که همین خط نیز به‌زبان و فرهنگ ما رسوخ کرده است واشکال اصلی همین خط است‌که زبان را متفاوت از اصل نموده وبه‌آن تطور و دگرگونی داده است، مثال : گران درکردی بمعنی قیمتی[4] وبه‌فارسی

---

۱ـ کن Kon ـ درکرمانجی خراسان، کن بمعنای مشك مخصوص آب و «کانی» بمعنای چشمه است‌که پای نسبت به‌آخر «کان» افزوده شده است.

۲ـ قبلاً فرمودند اشکانیها کرد هستند وحالا میفرمایند زبانشان پهلوی است.

۳ـ کردهای خراسان «اشك آوات» و «لهشق آوات» می‌گویند، که منسوب به‌اشك سرسلسله اشکانیان است.

٤ـ گران درکرمانجی تمام معانی را میدهدکه درفارسی نهفته استمانند سنگین، وزین، متین، قیمتی، چیران‌ناپذیرو ...

امروزی سنگین شده است ، چاره دراصل چر [=چه‌ره] « درکردی شمالی= چره‌مه تونه چاره ندارم »[1] بوده‌است که بعلت ناقص‌بودن خط عربی‌وفارسی‌چاره[2] شده‌است و « ا=ئه» دراصل [ است که امروزه بصورت «ا» می‌نویسیم و میخوانیم، وکن= کان شده است بمعنی معدن، قلعه‌که دراصل گ له [= گه‌له] است‌که بیسوادان کرد بهمین لفظ تلفظ میکنند، قلعه چه، قولجوق دراصل غلچه و قلجك که درفرهنگ اصیل کردی شمالی، ك لجك وکلجك است‌که دراثر نفوذ ترکان مغولی، قره قوینلو، سلجوقی، صفویه، قاجاریه بصورت کنونی درآمده است ، خط کردی به‌اینصورت است : درخت « ق ل س ٤ »که تمام تلفظ نوشته میشود مثلا اب که دراصل او ( با تلفظ واواست ) چنین است (=ا ) وغیره، دانشمندان کرد ارمنستان بعداز اینکه مسیحیت را بذیرفتند بعلت دشمنی با ساسانیان برای خود خط جدیدی اختراع کردندکه تشابه با خط اصلی درآن بخوبی مشهود است، ویکی ( بیژن ) ارشام ، (شام) که دراصل همان ارشاك و ارشك است‌که دراثر تطور زبان ونبودن خط کردی به‌شام تبدیل شده‌است، البته به‌این مختصر نمیتوان همه حقایق را گفت ونوشت، که اینها نتیجه ۲۰ سال تحقیق و بررسی درکشورهای افغانستان، ایران، کردستان عراق، ترکیه، سوریه می‌باشد و حاصل آن کتابها خواهد بود ونه یك کتاب[3] .

درباره پسوند «لو» که در دنبال نام‌ها می‌آید مثل گدگانلو، اینانلو، بیچرانلو، و غیره تحقیقات وسیعی انجام داده‌ام وهمه آنرا معرف قومیت خود میدانند درحالیکه چنین نیست، این واژه درترکی مغولی، ترکمنی‌وغیره صحیح است ولی درکردی‌شمالی این معنی را ندارد شما درتلفظ لو ( مثل لولو نمی‌گوئید بلکه لو (لُ) تلفظ می‌کنید واین واژه درکردی شمالی بمعنی دلیر، آقا و مشهور است، مثلا می‌گوئید [ الله‌لُ =

---

۱ـ تلفظ صحیح آن‌چنین است : «چاره‌ی‌مه‌تونه = چاره‌ی ما نیست = چاره نداریم » نه‌اینکه ندارم، زیرا «مه» بمعنای «ما» است ، اگر بجای «مه» ضمیر «من» « آورده میشد، معنی «ندارم» میداد .

۲ـ واژه چاره فارسی وکردی‌است و هیچ ربطی به‌عربی ندارد وعربها حرف «چ» ندارند .

۳ـ بهتر بوداین‌کتاب‌ها نوشته شوند تا نوع بشر را ازآن استفاده‌ای باشد، وگرنه بقول امیرالمؤمنین علیه‌السلام دانشی‌که بدیگران سودی نرساند دانش نیست وبقول معروف جای نهاده چه سنگ باشد چه زر ، عمل شرط است نه‌گفتن .

«لو[1]» کسی‌را صدا میکنید یعنی ای آقا، واین واژه فقط درکتابها ومتون ادبی ایران دریك‌جا استفاده شده است وآنهم «هراسپ، لوهراسپ، لُهراسپ است‌که بمعنی آقای اسبان و دارنده اسبهای تندو دلیر وشجاع است واین «با لو» کردان امروزی که استناد به‌طایفه وعشیره میکنند متفاوت است، مثلاً « [ مکه‌ا ] یعنی تکن آقا معنی میدهد ونه معنی دیگر، حتی نام روستای شما که «اوغاز» نوشته‌اید به‌کردی بی‌معنی است واین واژه در اصل اوغان است که واژه نوغان مشهد که در اصل محل اصلی شهر مشهد بوده است ازهمین واژه اوغان است وانکه درفرهنگها نوغان را تخم کرم ابریشم نوشته‌اند غلط است واین واژه هما ن‌است‌که امروزه افغان‌می‌گوئیم[2] .

فردوسی می‌گوید :

« نشسته درآن دشت بسیار کوچ ز اوغان ولاچین وکرد وبلوچ »

---

۱ـ «لو» بمعنای آقا نیست، بلکه ضمیر اشاره برای مرد درنزدیك است وبرای زن «لی» میشود و ما اگر مردی را از نزدیك با اشاره مخاطب‌سازیم می‌گوئیم : « له‌لو » یعنی الا ای مرد یا بقول شما ای آقا . اما اگر زن باشد می‌گوئیم : « له‌لی » یعنی ای زن، الا ای خانم .

۲ـ بنابراین‌واژه «وغن» وسوغان ( ترکی = پیاز ) و ... همه از اوغان گرفته شده‌اند . مزیرم درست است اوغان بمعنی افغان است لکن نوغان چیز دیگری است، اوغز چیز دیگری است . هرکردی گردهست ولی هرگردی گردو نیست . فردوسی دربیشتر جاها افغان را اوغان آورده می‌گوید :

بخندید رستم ز گرز گران که ایست پیکار اوغانیان ؟

همه مرز اوغان بهم برزنم بدین دو زکین آتش اندر زنم .

و امّا اوغاز یك نام ترکی است منسوب به «اوغوز» جدّ بزرگ ترکها . وچون قبل‌از ورود کردها به‌این ناحیه عده‌ای ازترکان غز یا اوغوز درآنجا ساکن بودندکه امروز «کهنه اوغاز» می‌گوئیم ، این قلعه را که در دامنه‌ی کوه است به‌نام زبای خود ساخته‌اند، که بعداً تازه اوغاز وسلسله کردها ، سیوکانلو ، پالین‌لر ازآن ساخته شد ، وضرب‌المثلهای معروفی نیزهست‌که وقتی بخواهند به‌طرف بفهمانندکه این حرف صددرصد منطقی است وچون وچرا ندارد، می‌گویند « اوغوز گوتی‌یه » یعنی اوغوز گفته است یعنی که سخنان اوغوز سخنان یاوه نبوده‌اند وآنچه اوغوز گفته است به‌مثابه وحی منزل است . واین ضرب‌المثل‌ها وبسیاری لغات از فرهنگ ترك به‌فرهنگ کرد وبالعکس سرایت کرده است زیرا دراین دو روستا ترك وکرد مخلوط‌اند .

احتمالاً در اصل اوکان ( اوکُن ) Owekon با تلفظ واو وبه‌معنی چشمه اب است که اگر با منطقه اوغاز که دران ساکن هستند [هستید] تطبیق شود شاید این نام صحیح بنظر آید ، چون‌متاسفانه من آنجا را ندیده‌ام گرچه بسیاری از روستاهای شما را مثل قلجق، بیوره ، خرسه‌گان‌لو ، قلعه حسن، دولو ، واو وغیره را دیده‌ام و این مسئله برای من جای تاسف است که روستای شمارا ندیده‌ام .

دوست ناشناسم ، من کرد نیستم ، گرچه مادر بزرگ من کرد بوده است، ولی با بسیاری ازکردان خراسان و کردستان ایران وترکیه وغیره‌مراوده داشته‌ام‌وتا اندازه‌ای به‌زبان شما آشنائی دارم ، از جمله در ۳۰ سال وشاید هم بیشترکه شادروان **فرج‌الله‌خان** [ بیجرانلو ] درمشهد مهمان ما بوده است، ساعتها با یکدیگر گپ زده‌ایم وبسیاری از شماها را از جمله علی‌خان، ستارخان، مجید واردشیر وزریر حسنی ، محمودخان بیوره‌ای و ... را می‌شناسم وبا آنها مراوده داشته و دارم ، ویکی از علل تحقیقات من درباره کردان ازاین مسئله سرچشمه میگیرد ، بطوریکه اغلب کردان‌ایران مرا « **حسین کرد** » خطاب میکنند، شاید بطنز باشد !

درپایان امیدوارم ، از سخنان چاکرتان رنجیده خاطر نشده باشید و همانطورکه عهد کرده‌اید کتابهای دیگری را چاپ ومنتشر کنید، خوشحال خواهم شدکه با تفکر و تحقیق تازه‌ای دراینمورد دست به‌قلم برید وآنچه را آرزو دارید با جنبه علمی به خوانندگان مشتاق‌خود تحویل فرمائید ، وچنانچه مایل بودید[1] از نزدیك باهم آشنا شویم آدرس منزل خودرا مرقوم فرمائید شاید در تعطیلات نوروزی خدمتتان‌شرفیاب شدم ، هم دیداری وشادباشی وهم بحثی تا از نظریات یکدیگر مطلع شویم ، شاید هم من اشتباه میکنم ، مسلماً مکالمه با یکدیگر چیزی از تفکرات علمی شمارا مردودنخواهد شمرد ، همینقدرکه گام نخستین را برداشته‌اید مسلماً درکارهای آتیه موفق‌تر خواهید بود و بالاخره امیدوارم سوگ ابوالفضل عزیز را بفراموشی سپاریدکه گفته‌اند :

ما بدینجا نه پی حشمت وجاه آمده‌ایم  از بد حادثه ...

موفق باشید ، منتظر دستخط زیبای شما هستم ، اگر با عجله نوشته شده است خواهید بخشید ، متشکرم ۱۳۶۰/۱۱/۱۹ ـ تهران حسین قیامی »

---

۱ـ تنها آمال و آرزوی نگارنده زیارت شما عزیزان و بهره‌گیری از ذخایر علمی وفرهنگی و تجربیات ارزنده‌تان می‌باشد .

۵ـ دانشمند بزرگوار آقای عبدالصمدخان امیرشقاقی‌که از افاضل و اکابر و بزرگان ایل جلیل کرد شقاقی آذربایجان می‌باشند ، وسالها تراوشات افکار عالیه‌شان زینت‌بخش عالم مطبوعات وجراید کشور بوده وتالیفات ارزنده‌ای ازخویش به‌یادگار گذاشته‌اند ، با خط بسیار زیبای نستعلیق، طی نامه‌ای ادیبانه نزین به‌نثر فارسی و عربی ، از شهر قهرمان‌خیز تبریز ، حقیر ناچیز را این‌چنین مورد تقدیر مبالغه‌آمیز قرار داده‌اند ، که بهیچوجه شایستگی انهمه لطف وعنایت را نداشته و ندارم .

« ۶۰/۱۲/۱۳

دانشمند ارجمند ومحقق مدقق ومترسل گرانمایه جناب آقای کلیم‌الله توحدی

السلام علیکم وقلبی لدیکم و داع بسلامتکم

با اظهارارادت فعالیانه‌مصدع میشود : یك جلد کتاب ذیقیمت « حرکت تاریخی کرد خراسان در دفاع از استقلال ایران » اهدائی ومرحمتی آن دوست‌گرامی بوسیله نامه‌رسان پست واصل شد از مراحم عالیه والطاف مبذوله بی‌نهایت ممنون ومتشکرم . بنده شایستگی‌ولیاقت اینهمه لطف‌ومرحمت را ندارم‌که فرموده‌اید . الحق کتابی‌است از هرحیث جامع ومفید و دارای ماخذ ومنابع معتبر درتاریخ «کرد خراسان وایل‌جلیل زعفرانلو » که با قلمی توانا وشیرین نوشته وتالیف وتدوین کرده‌اید . بنده درمدت عمرم که اکنون هفتاد ویك سال دارم وبرف پیری برسرم باریده ومیخواهم جهان فانی را وداع کنم ، همچو کتابی درتاریخ کرد خراسان ندیده و نخوانده‌ام ، واقعا خیلی زحمت کشیده‌اید امیدوارم انشاءالله این تالیف منیف تا هنگامی‌که جدیدان تکرار شوند و قرنها وشرطان درآسمان باشند درجهان جهان بماند . اثریست‌که درصحن گیتی وصفحه روزگار خواهد ماند، اگرچه بکاربردن کلمه « اثر » بجای « تالیف» صحیح نیست وغلط می‌باشد ولی معمولا استعمال میکنند ...

ایضا در « لغت‌نامه » ذیل لغتهای «شقاقی» ... آمده است . «شقاقی نام طایفه‌ای از اکراد آذربایجان که بسبب مجاورت با ترکان شاهسون، مذهب شیعه را پذیرفته‌اند.

شقاقی بالا ـ ده از دهستان طارم بالا بخش سیردان شهرستان زنجان .

شقاقی پائین ـ ده از دهستان طارم بالا بخش سیردان شهرستان زنجان .

اینها را نوشتم که تا شاید روزی به‌کارآید، معلومات جزئی بنده درباره ایل‌شقاقی درمقابل اطلاعات وسیع جنابعالی وتحقیقات عالی آقای فتحی هیچ وصفر است ، ما

للثری والثریّا .

میخواستم این‌را بپرسم که «**شادلو**» صحیح است یا «**شادلّو**= شادللو ؟» و این شادلو آیا مخفف «**شاه دیللو**»[1] است مانند «بیگدلی» که سبك شده‌ی «بیوك دیلّی= دیللی» می‌باشد یا غیراز این است ؟

... درانتظار ارجاع اوامر هستم ... ارادتمند عبدالصمد امیرشقاقی »[2]

۶ـ بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم . سرخس ۱۳۶۱/۹/۷

دوست ارجمند واستاد گرامی جناب آقای کلیم‌الله توحدی

پس‌از تقدیم سلام وعرض ارادت، کتابیکه تحت عنوان «حرکت تاریخی کرد به‌خراسان ... » تالیف ویك نسخه آنرا برایم ارسال فرموده بودید، مطالعه نمودم ، بسیار ارزنده بود . خداوند بشما توفیق بیشتری عنایت فرماید . استحضار دارندکه؛ چند سال است درباره قوم بلوچ مطالعات و تحقیقاتی دارم .

آقای **رای‌بهادر هتورام** تبعه هندوستان محقق ومؤلف کتاب تاریخ بلوچستان مواردی درباره اکراد بلوچستان ایران و پاکستان نوشته‌اند ، چون جنابعالی درباره قبایل مختلف کرد تحقیقاتی داشته و دارید به‌حکم وظیفه قسمتی از مطالب آن پس‌از ترجمه به‌حضورتان ارسال و تقدیم میدارم شاید بعضی قسمتهای آن مورد بهره‌برداری قرارگیرد . با تقدیم احترام ، خواهان موفقیت‌شما ، رودبنی بلوچ .

**قبیله گرد ـ** قبیله کرد دارای طوایف : **چه‌ندو** ، **به‌درد** Baderd ـ **توکلّی** ـ **و به‌زمانه** بوده‌که در ازمنه بسیار قدیم از غرب به‌ایران کوچیده و درشرق ایران ( بلوچستان کلات ) به‌بلوچها ملحق گردیده‌اند .

طایفه‌چه‌ندو پس ازگذشت زمانی کم ، بلوچستان کلات را ترك وبا عده‌ای **بانصد خانواری** خود به‌سرحدات سیستان وبلوچستان‌که ایالت جنوب‌غربی افغانستان را نیز شامل میگردد ، عزیمت واسکان یافته و درسیستان و بلوچستان با طوایف **دامنی** و **یامنی** مخلوط شده‌اند .

---

۱ـ درمورد اینکه آیا « شادللو » بوده یا « شادیلو » توضیح لازم درصفحات قبل داده شد .

۲ـ با تشکر از آقای امیر شقاقی بویژه که کتاب ارزشمند : « الهدیةالحمیدیه فی‌اللغةالکردیه » تالیف شیخ یوسف ضیاءالدین پاشای خالدی را به‌نگارنده معرفی فرمودند .

طایفه دامنی درنواحی **خاش وایرانشهر**[1] سکونت دارد ، لیکن از **یامنی** نشانی دردست نیست . شاید **یامنی**[2] **به‌یامری تغییر** یافته که درناحیه ایرانشهر تا حدود **بم وجبال بارز** از ناحیه کرمان وجود دارد . از طایفه‌ی کرد چه‌ندو که قبلا در سیستان بوده‌اند ، اکنون جز نام کرد چیز دیگری بچشم نمیخورد وگذشت زمان این اقلیت را دراکثریت بلوچ حل کرده‌است . بقایائی ازاین کردها درنواحی جنوب غربی افغانستان وجود دارندکه بنام « **گورد** » خوانده میشوند و زمانی پیش سرداری داشته‌اند بنام **امیرخان گورد** .

کردهائیکه درحول وحوش خاش ساکن بوده وتحت رهبری سردار حاج امیرخان کرد می‌باشند ممکن است از طایفه چه‌ندو باشند .

آقای رای‌بهادر می‌افزایدکه : اکراد بلوچستان کلات ، باحکام وخوانین کلات در رفت‌وآمد بوده وبا قبیله **رئیسانی** ( براهوئی فعلی ) تاطه (وسلت) کرده وبواسطه مرور زمان کردی را فراموش کرده وبه بلوچی سخن می‌گویند .

گذشت زمان و زادو ولد از طوایف **به‌درد** ، توکلی ، به‌زمانه دربلوچستان کلات یازده طایفه به‌گونه ذیل تشکیل داده است :

۱ــ مه‌دی‌زهی ــ که‌ره‌مون‌زهی ، ره‌ردارزهی ، شوده‌ن ، مه‌سودانی ، گورگی‌زهی ، شادی‌زهی ، محمدزهی ، پوهلان‌زهی ، سه‌فه‌ری‌زهی ، سانه‌لزهی .

---

۱ــ آقای **مسعود** کیهان در جغرافیای مفصل ایران نوشته است که : کردان درحدود صد خانوار در شمال خاش مسکن دارند و به‌زبان بلوچی سخن می‌گویند . ص ۹۶

آقای نوری اسفندیاری درکتاب « رستاخیز ایران ــ مدارک ، مقالات ، نگارشات خارجی ــ ص ۵۱۵ » نوشته است که : درمقاله تایمز ۱۶ اکتبر ۱۹۲۰ ( مهر ۱۲۹۰ ) که هنگامی‌که آقای اسکرین و خانمش از کوه لفتان دربلوچستان دیدن میکرده‌اند درمیان قبیله دامانی‌های بارج که مردی را بعنوان بیمار پنهان کرده بود وقتی با اصرار خانم اسکرین روبرو میشود می‌گوید : « بالاخره اشارات چشم من **کردها و باوچ‌ها** مبادله شد وبه‌خانم گفتند که آن مرد سرما خورده ... »

۲ــ احتمالاً یامنی همان اردهای یامندی می‌باشدکه بدلیسی در ص ۲۸۸ شرفنامه از آنها نام برده وگفته است‌که بین «حصاء و «مرغزه» سکونت داشته‌اند .

واینك نمودار شجره خانوادگی سرداران قبیله کُرد ، تا سنه ۱۹۰۷ میلادی :

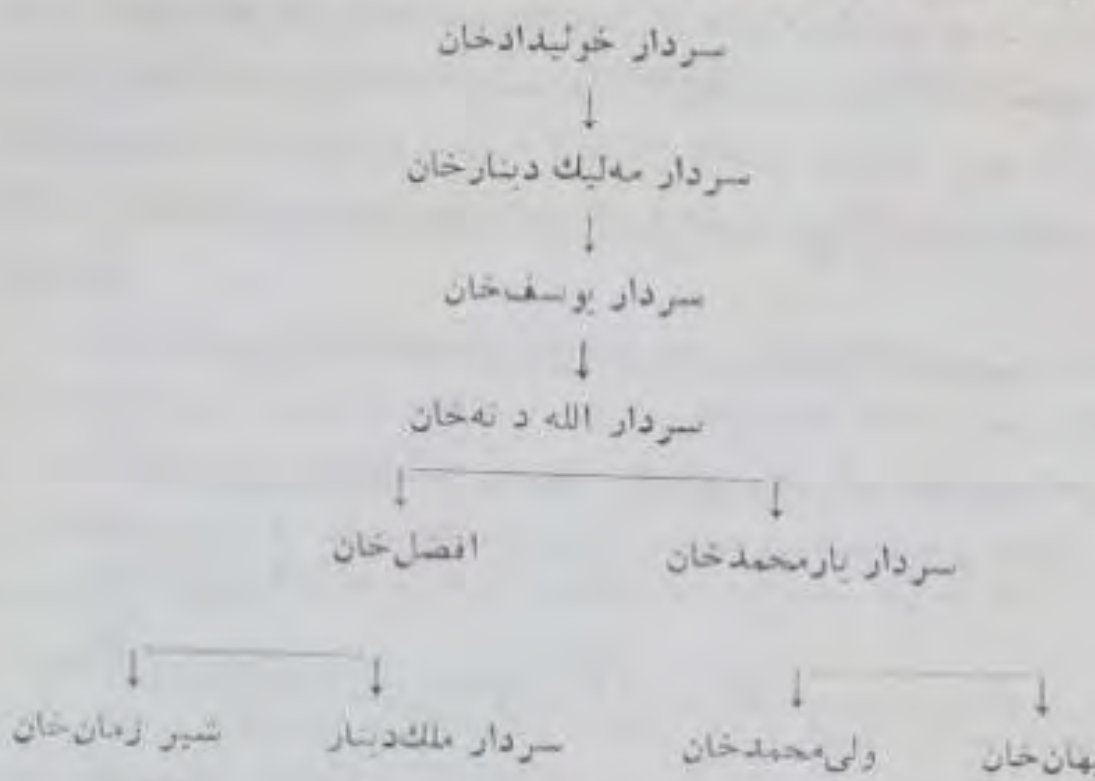


در رده‌های بعد فقط نام سردار امیر عبدالواحدخان وپس‌از فوت او پسرش سردار امیر عبدالعزیزخان کرد شنیده شده‌اندکه در بلوچستان کلات رهبری طوایف کرد را به‌عهده داشته‌اند ونام سرداران بعدی بدست نیامد .

دربین بلوچهای منطقه سرخس، پل خاتون، وصالح‌اباد عده‌ای بنام کرد ( بقول خودشان کورد ) در دهات قریه سنگی یا قره‌سنگی، شوراب یارمحمد، کلاته جلال، پیرانجیر ، کلاته حاج رحمت، کلاته حاج عبدالرحمن، چشمه غلام ، گرماب سفلی، گرماب علیا، درخت توت وبعضی نقاط دیگر سرخس ( مانند گنبد لی‌تو ) زندگی میکنند که‌از هرنظر کاملا بلوچ شده‌اند که اصلا کردی صحبت‌کردن را نمیدانند .

در تحقیقاتی‌که درمورد ایشان‌داشتم به‌این نتیجه رسیدم‌که : اجداد اکراد مذکور از خاك بلوچستان مهاجرت کرده و دراین نواحی اسکان یافته‌اند ، پس‌از اینکه روسیه نواحی شمالی خراسان را اشغال کرد وبرخی ازاین اکراد با بعضی‌از بلوچها درآنسوی مرزهای جدید باقی ماندند ، که سرانجام کریم‌خان بلوچ از وضع حکومت خفقان‌آور روسیه به‌تنگ آمده باعمال آن دولت به‌جنگ وستیز پرداخت وسرانجام موفق شد با ایل وتبار خود که شامل کردهای مذکور نیز میشد به‌سرخس ایران بازگردد ، چندی

بعد براثر سعایت برخی‌از مفسدین کریم‌خان ناجار به‌جلای وطن شده به‌افغانستان‌رفت وبه‌تیره کلبعلی ملحق شد وآنجا هم درگذشت وکردهای همراه وی حدود ۵۰ـ۶۰ سال پیش در روستاهای صالح‌آباد ، جنّت‌آباد ، ابراهیم‌بای، کلاته عبدالمجیدخان ، و کلاته محمودخان (بنام زیای ) سکونت گزیدندکه تاکنون نیز زبان کردی را فراموش نکرده وبا خودشان کردی صحبت میکنند ولی با دیگران یا به‌فارسی یا به‌بلوچی سخن می‌گویند .

دربین آنان مردان سالخورده‌ای بنام‌های حاجی محمودخان امینی و عبدالمجید خان حسنخانی دیده میشد که حدود ۹۰ سال سن داشتندکه چندسال‌پیش درگذشتند وبازماندگانشان درروستاهای‌مذکور هستند . از کهنسالان آنها فقط **عبدالحمیدخان** پسر عبدالمجیدخان که حدود ۷۵ سال دارد ، درقلعه عبدالمجیدخان که بنام پدرش هست زندگی میکند .[۱]

---

۱ـ با تشکر از آقای رودبنی بلوچ که اطلاعات ارزنده‌ای دراختیار نگارنده گذاشتند ، اضافه می‌نمایم که کولائی‌های سیستان و براهوئی‌ها نیز به‌احتمال قریب به‌یقین کرد هستند واینها همانهائی هستندکه بهمراه تیاکان رستم از زابُل نیز نصیبین و دریاچه وان ـ ایران قدیم ـ پیرنیا صفحه ۱۸۵ـ۱۸۴ ) که مسکن کردهای دروز هم بود ، برای پاسداری از مرزهای شرقی ایران مامورین یافتند وپس‌از ورود به اصفهان پایتخت کیانیان عازم سیستان شدند وشهر جدیدی بناکردندکه آنرا به‌یادگار مسکن قدیم خود زابُل نام نهادند ، این نام بمرور زمان و براثر تطور زبان به‌زابُلی تغییر یافت .

درکتاب ایلات وعشایر درمورد طوایف سیستان آمده است : « درسیستان ودشهرستان زابل نیز طوایف بلوچ وبراهوئی سکونت اختیار کرده‌اند، که ازآن‌میان میتوان به‌بره‌خوئی‌ها ، ناروئی‌ها ، براهوئی‌ها ، مبرها و سارانی‌ها وتیز کردها اشاره‌کرد . درباره براهوئی‌ها تقریبا همه صاحب‌القول هستندکه اینها بلوچ نیستند ، بروایتی براهوئی‌هااز تیره‌های مسنی ( لر ) فارس هستند ، گروهی دیگر آنها را همان قوم کوچ یا کرد میدانندکه جغرافی‌نویسان قرن‌های اولیه اسلامی، همراه با بلوچ یادکرده‌اند . » ایلات و عشایر ـ ص ۴۲

نیز آورده است‌که : « طایفه‌ای موسوم به‌کرد که درشمال سیستان و بلوچستان مستقر است وبنابه شواهدی اصلاً از اکراد بوده ، امروزه چنان بافرهنگ بلوچ خو گرفته است‌که ناگزیر باید جزو اقوام بلوچ بحساب آید . » ایلات و عشایر ـ انتشارات آگاه ـ ص ۱۹

نیز همانطورکه کردهای بلوچستان پاکستان‌که زبان اصلی خودرا از دست داده‌اند ، لکن به‌کردبودن خود واقف‌اند .

بهمن ماه ۱۳۵۹ بنام خداوند متعال

چندی قبل اطلاع یافتم که دوست فاضل و ارجمند و محقق دانشمند حضرت آقای کلیم الله توحدی که از فرزندان

تحصیل کرده و لایق و شجاع شهرستان توچان است با زحمت فوق العاده زیاد و تحمل رنج مسافرت به تهران و شهرستانها

و با مراجعه به کتابخانه های عمومی و شخصی و معمرین و مطلعین و با صرف وقت فراوان به تهیه اطلاعات مهم و مستند و جمع آوری

عکس و سند جهت تدوین تاریخ فرزندان رشید و دلاور کرد مناطق شمالی خراسان همت گماشته و در بروی

دوست و آشنا بسته و در گوشه رنجی نشسته و مشغول نوشتن این تاریخ مفصل است. چون خود نیز دست اندرکار نوشتن

تاریخچه انتقال ایلات و طوایف دیگر از مناطق مختلف کشور در دوره صفویه و افشاریه و قاجاریه به این منطقه بودم

و اشتیاق فراوان به خدمتش شتافتم و از ملاقات و مصاحبتشان و اطلاعات وسیع و اسناد و عکسهائیکه جمع آوری

کرده بودند بنظرم رسانیدند و با مطالعه آنها متوجه شدم که دست به چه کاری خطیری زده و با شایستگی و پشتکار

شایان تحسین و تقدیر از عهده این مهم برآمده و اطلاعات و اسناد و عکسهائیکه با زحمات بسیار گرد آورده

و بصورت چند جلد کتاب بنام کردهای خراسان نوشته که مطالب آن از اهمیت فوق العاده برخوردار است

و شاید تاکنون تألیف چنین تاریخی برای ایلات و طوایف کرد منطقه خراسان نظیر نداشته است. امیدوارم

دوست عزیزم به چاپ و انتشار مجموعه این تاریخ موفق شوند و اثری بسیار ارزنده از خود برای نسلهای آینده

بخصوص فرزندان شایسته آن قهرمانان و پژوهشگران و علاقمندان به یادگار باقی گذارند. مشهد سید علی میرنیا

[illegible]

۸ـ جناب آقای جلیل ملقب به‌حقیر، که سیرتی کبیر وصورتی جمیل دارند، طی نامه مورخه ۶۱/۹/۱۶ نگارنده را مورد لطف قرار داده واز وجود دوطایفه کرد در شرق خراسان، آگاهم ساخته‌اندکه باسپاس از بذل توجهشان ابتدا آنچه درمورد تکلو آورده‌اند ذیلاً به‌نظر میرسانیم، سپس در پایان همین بخش به‌آنچه در مورد طایفه زنگنه اشاره فرموده‌اندمی‌پردازیم، زیرا مساله زنگنه راناچاریم بیشتربشکافیم.

**تکلّو** Takallo ـ طایفه تکلو از طوایفی می‌باشندکه دولت صفویه را روی کار آوردند، تکلوها به‌امر شاه اسماعیل اول وبهمراه او به‌خراسان آمده، بیشتر در **جام** پراکنده شده‌اند، از تکلوها سرداران و امرای نامداری برخاسته‌اند، از جمله:

**محمدخان شرف‌الدین‌اغلی تکلو** در سال ۹۴۳ قمری امیرالامرای خراسان بود و پس‌از وی، فرزندش قراق‌خان[1] ازسال ۹۶۴ تا ۹۷۲ سمت امیرالامرائی خراسان را داشت،

این شرف‌الدین اغلی تکلو، لله‌ی‌سلطان محمد پسر شاه عباس نیز بوده است و ضمناً دستوریذیرائی‌از نصیرالدین محمد همایون پادشاه هندوستان‌که درسال ۹۴۹ هجری از شیرخان افغان شکست یافت و به‌ایران وبه‌شاه طهماسب صفوی پناهنده گردید، خطاب به‌همین محمدخان شرف‌الدین اوغلی امیرالامرای خراسان است[2].

خلاصه طایفه تکلو سدّی سدید بوده‌اند درمقابل حملات ازبکیه ازسوی سرخس وهرات به‌خراسان، ازاین طایفه فعلاً عده‌ای درهمت‌آباد و قلندرآباد و ابدال‌آباد و محمودآباد جام باقی مانده‌اند و به‌شغل زراعت و دامداری اشتغال دارند،

محمودآباد جام ( محمودآباد لنگه ) که در ۲۴ کیلومتری تربت‌جام قرار دارد، روستائی است بزرگ‌که تیول سواران تکلوی بختیاری بوده و آخرین خان « تکلوی بختیاری محمودآباد » که همواره هشتاد سواره آماده به‌جنگ داشت محمد نظرخان تکلو بودکه درسال ۱۳۴۷ قمری درگذشت و آخرین خان بنام تکلوهای قلندرآباد،

---

۱ـ قراق‌خان یا قوزاق‌خان تکلو در زمان شاه تهماسب حاکم دارالسلطنه هرات بود وهنگامی‌که‌گردهای چکنه بدستور شاه تهماسب قصد خروج از ایران را داشتند آنها را درهرات پذیرفت، ( رجوع شود به شرح حال ـ ایل چگنی ) یا ص ۴۲۱ شرفنامه،

۲ـ آثار باستانی خراسان ـ تالیف مرحوم مولوی ج ۱ ص ۸۷،

مرحوم حاج ذبیح‌الله‌خان تکلو بود که این اواخر مرحوم گردید . »[۹]

۹ـ برادر ارجمند و دانشمند جناب آقای سید محمد صمدی حفظه‌الله تعالی که ریاست دبیرستان «استاد شهید شهریکندی» مهاباد را عهده دارند و کتاب ارزشمند جمهوری ۱۹۴۲ را ترجمه و منتشر فرموده‌اند در تاریخ ۶۲/۹/۷ حقیر را اینچنین مورد لطف قرار داده‌اند :

« بنام خدا

برادر گرامی و ارجمندم آقای کلیم‌الله توحدی

درود خداوند برشما باد . . .

مدتهاست که بوسیله‌ی خواندن کتاب نفیس و بسیار ارزشمند ( حرکت تاریخی کرد به‌خراسان . . . ) یکی از ارادتمندان شما شده‌ام و قلبا آرزو داشتم بعنوان یك فرد فرهنگی کرد ، مراتب سپاس و تشکر و تبریکات خودرا به‌خاطر این کار مهمّ و ارزنده‌ای که انجام داده‌اید تقدیم دارم ... و مشتاقانه درانتظار دریافت جلد دوم کتابتان هستم . »

سپس این برادر بزرگوار در رابطه با از دست‌رفتن فرزند عزیزم ابوالفضل اظهار

---

۱ـ تکلوها اصلاً از طوایف لر بزرگ می‌باشند . در زمان سلجوقیان امرای تکلو به‌مقام اتابکی نایل آمدند مشهورترین آنها « اتابك تکله‌بن هزار اسف » می‌باشد که نسبش ازسوی مادر به‌سلغریان میرسد .

درسال ۶۵۵ قمری هلاکوخان مغول که پس‌از محاصره طولانی نتوانست براو دست یابد با قید سوگند و فرستادن انگشتر خویش به‌نزد تکله به‌او تأمین جانی داد ، اما هنگامی‌که تکله نزد او رسید ، درنهایت نامردی حکم قتل اورا در تبریز صادرکرد .

جسدش را همراهان وی از تبریز به‌لرستان برده درقریه زرده به‌خاك سپردند . شرفنامه بدلیسی با مقدمه محمد عباسی ص ۵۰-۴۹ .

احتمالاً ازاین تاریخ به‌بعد ایل وطایفه او که از تیره‌ی لر بزرگ بودند خودرا بنام این امیر وسردار شهید خود نامیده وبه‌تکلو معروف شده‌اند و اینها از شاخه کردهای فارس و از لر بزرگ‌اند که حکام آنها به‌فضلویه نیز اشتهار داشتند واز کردان شبانکاره هستندکه خود تاریخی مفصل دارند . برای اطلاع بیشتر به « تاریخ قزلباش » که اخیرا به‌اهتمام آقای میرهاشم محدث به‌چاپ رسیده است مراجعه شود ص ۲۷ .

تأسف و همدردی و تسلیت نموده‌اندکه بمراتب از ابراز احساسات بی‌شائبه‌شان تشکر میکنم .

۱۰ـ برادر مهربان وفاضل آقای احمد بحری معلم مدرسه راهنمائی علامه طباطبائی مهاباد نیز درنامه‌ای پنج صفحه‌ای با ورق بزرگ نگارنده را سخت شرمسار و مدیون احساسات پاك خویش نموده و فرموده‌اند :

« حضور استاد گرامی جناب آقای کلیم‌الله توحدی

با عرض سلام ، سلامی به‌عظمت تاریخ پرفرازونشیب ملتمان و سلامی همراه با یك دسته گل چیده شده ازکوههای سرفراز کردستان نامه‌ای را آغاز می‌کنم . امید است درسایه ایزد منان برمشکلات زندگی فایق گردی وقلم پرتحرکت درخدمت به‌ملت هرگز ازکار نیفتد .

میخواستم نامه‌ام را با زبان کردی سرات بنویسم ولی منصرف شدم ، ( کاش منصرف نمیشدید ) .

چون فکر کردم شاید آگاهی کافی با زبان کردی سورانی نداشته باشید . . .

اینجانب با سن کم و تجربه‌ی کم خودرا درحدّی نمی‌بینم که اقدام به‌نقد و بررسی کتاب حرکت تاریخی کرد . . . نمایم[1] وچنین هدفی هم ندارم ، ولی لازم دیدم اولاً بدین وسیله تشکر خودرا از اقدام بجائی‌که در روشن‌نمودن گوشه‌ای از تاریخ پرفراز ونشیب ملتمان نموده‌ای ابراز دارم که جدا جای تشکر و قدردانی است‌وثانیاً برخی مسائل روشن گردد ،

آقای توحدی همانطوریکه عرض‌کردم از تبعیدکردان به‌خراسان قبلاً مطالبی شنیده بودم و وقتی جویای دلیل تبعید میشدم می‌گفتند به‌دلیل عدم سازگاری با صفویان بوده است ،

آن استاد گرامی بهتراز اینجانب برجریان تاریخ کرد واقفندکه همواره‌کردان موردظلم وستم دولتهای متطقه قرار گرفته‌اند و ... متاسفانه‌کردان اتحاد کافی‌نداشتند وبرخی‌از خوانین خیانت کردند ، پول ومقام چشم عده‌ای را کور کرد وبا روی وجدان

---

۱ـ این از خصوصیات علما و فضلا است‌که همیشه خودرا متواضعتر از از انچه هستند نشان میدهند ونقول معروف الجاهل العارف می‌فرمایند .

خود گذاشتند و به‌یاری دشمنان شتافتند وخون برادر را ریختند. بلی کردان به‌مقابله برخاستند، خونشان ریخته شد، اموالشان به‌تاراج رفت ولی چون کوه ایستادگی کردند و عاقبت ...

صفویان ایلها را وادار به‌کوچ کردند. انسان‌هائی‌که طی قرنها متمادی روی خاك بدری ییلاق و قشلاق کرده بودند وباآب چشمه‌سارات کردستان رشد ونمو یافته‌بودند و آزادگی و مردانگی را از نیاکان به‌ارث برده بودند، اینك ناچار بودند به‌سرزمین دوردست کوچ کنند، سرزمینی‌که تا بحال درخواب هم ندیده بودند، مجسّم کن حال افرادی راکه از ایل وتبار خود، ازخاك اجداد خود، از ییلاق و قشلاق خود دور میشدند، مجسم‌کن مادرانی راکه فرزندان بردوش لنگان لنگان‌دنبال رمه‌های گوسفندان وبا دلی پراندوه و هرچندگاه نگاهی غم‌آلود به‌پشت سر وخیره‌به‌غروب کردستان ... از کردستان دور میشدند.

باری بهر نحوی وباهر مشکلی بود کردان به‌خراسان رسیدند. ازخاك خود دور شدند ولی آن رشادت و مردانگی ومیهن‌پرستی را ازدست ندادند و از ایران دفاع کردند وتاثیرات کلی روی رخدادهای آتی ایران ایفا کردند.

ولی استاد گرامی این دلیل آن نمیشودکه واقعیات را تحریف کنیم فی‌المثل در سالهای اخیر **صدام یزید** تعداد زیادی از خانوارهای کرد عراق را به‌نقاط لم‌یزرع و گرم و سوزان جنوب عراق تبعید کرده‌است حال اگر نویسنده‌ای بیاید و بنویسد که این‌کردان برای دفاع از میهن عراق به‌جنوب رفته‌اند تحریف واقعیت نیست واهمیت مساله وقتی بیشتر روشن میگردد که خود نویسنده ازهمان تبعیدیان باشد[۱] ...

---

۱- بحری عزیز اینجا قیاس مع‌الفارق فرموده‌اید، زیرا جنوب عراق سرزمین کردها نیست ولی شمال ایران یعنی خراسان گوشه‌ای از سرزمین ایران بودکه اگر کردها به‌آنجا نمیرفتند، بقول اکثرمورخین و مخصوصا سرلشکر سرداردور فرمانده لشکر خراسان شاید امروز سرزمینی بنام خراسان درآغوش ایران نبود. بنابراین وظیفه کردان بودکه به‌خراسان آیند و ازمیهن خویش دفاع نمایند وجان ومال را دراین راه فدا سازند وامروز من‌که بازمانده‌ی ایشان هستم دربرابر عظمت روح و جانبازی آنها سر تسلیم و تقدیر فرود آورم، امّا اگر ازکردان تبعیدی جنوب عراق بودم هرگز چنین گمانی در مورد من وهیچ فرد کرد ←

استاد عزیز این واقعیتی است که احساس‌شما، احساس کُرد تبعیدی ۴۰۰ سال پیش نیست چون فاصله زمانی ومکانی‌احساس‌را تغییر میدهد ویا لااقل کاهش‌میدهد و همچنین مساله مذهب باعث شده است‌که گرایشات به‌زبان وفرهنگ کردی کمتر شود ...

خلاصه عرض‌کنم ازاینکه کردان درشرق ایران نیز وظیفه مقدس میهن‌پرستی خودرا به‌نحو احسن انجام داده‌اند باعث خوشحالی است واین مساله مثبتی است در تاریخ ملت کرد ، همچنانکه کردان کردستان نیز درغرب ازاب وخاك میهن درطول‌تاریخ

---

صدق نمیکرد . ما با صدام وحزب کثیف بعث درهرکجا که باشیم برسرجنگیم . ما هیچگاه ارزش واهمیت مبارزات ... قهرمان بزرگ تاریخ‌کرد یعنی ملامصطفی بارزانی راکه از خشامی‌که درشکم مادر بود وتا لحظه‌ی مرگ با حکام ستمگر وبعثی عراق جنگید ونام خودرا با تاریخ کرد مترادف ساخت، فراموش نمیکنیم . نظر کردان خراسان درمورد حکام دست‌نشانده‌ی انگلیس و روسی درعراق همان نظر وهدف مقاب تیزپروار بارزان است‌که بسبب‌دخالت امریکای جنایتکار و خیانت شاه فراری و معدوم بمناسب قرارداد ننگین الجزایر درسال ۱۹۷۵ ناکام ماند .

اکنون برادران کرد خراسان همچنانکه ملاحظه خواهید فرمود با مشتهای آهنین خویش برفرق صدام می‌کوبند و درتمام جبهه‌های جنگ کوشش خستگی‌ناپذیر دارند وجان را برای فداکردن به‌ایران برکف‌دست نهاده‌اند . اما درمورد اینکه فرموده‌اید کردها را به‌خراسان تبعید کردند و ... این‌نظر درمورد کردان چکنی صادق است، آنهم به‌آنطوریکه جنابعالی تصور فرموده‌اید نبوده‌است ، بلکه اینها اطاعت امر شاه تمامت را نکردند وشاه ازآنها خواست‌که از مملکت وی !! خارج شوند وآنها درحال غرور و سرفرازی این‌کار را انجام دادند و وقتی به‌خراسان رسیدند ومملکت خودرا در دست ازبکان دیدند باز حسّ غیرت به‌آنها اجازه نداد سکوت کنند ، با ازبکان جنگیدند و آنها را از ایران بیرون کردند و شاه تمامت خواهش‌کرد که آنها برای پاسداری از سرزمین خراسان درانجا اسکان بگیرند .

امّا واژه‌ی به‌آن معنای مظلومانه‌ای که شما درنظر گرفته‌اید اصلاً درمورد کردان جمشگزك صدق نمیکند ، زیرا کردها مردمی توسری‌خور نبودند که با حالت خفت و حقارت تبعید شوند . آنها از قدرتی برخوردار بودندکه شاه ایران بانمام دیدبه و کیکه‌اش قادر آن بود . بنابراین نمیشود به‌آنها تبعیدشدگان گفت، چراکه هسته‌ی اصلی سپاه شاه‌عباس بویژه هنگام فتح خراسان کرد بوده‌اند .

دفاع کرده‌اند ولی میخواهم عرض کنم که می‌بایست درمورد مساله‌ی کوچانیدن اجباری کردان به‌شرق ایران بیشتر تحقیق میکردید چون کتاب شما بعنوان منبع مورد استفاده‌ی آیندگان قرار خواهد گرفت پس هرچه به‌واقعیت نزدیکتر باشد بهتراست ، آن جناب فقط بایك صفحه اشاره به‌کوچ آنان نموده‌اید درحالیکه اساس این کتاب بر واقعه‌ی این کوچ قرار دارد . خواننده به‌این آسانی قانع نمیشود که کردان به‌این سادگی فریب خورده باشند ویا به‌دلخواه راهی سرزمین دوردست شده باشند .

درضمن جای بسی خوشبختی است که آن استاد گرامی قبول زحمت فرموده‌اند و اقدام به‌این کار مهم ومشکل کرده‌اند وگوشه‌ای ازتاریخ ملت کرد را روشن فرموده‌اند و مخصوصا از اینکه اقدام به‌جمع‌آوری و نشر فرهنگ کرمانجی نموده‌اید که بنده فکر میکنم اهمیت آن ازکتاب حرکت تاریخی کرد ... کمتر نباشد .

میخواستم اگر امکان داشته باشد برایم روشن شودکه آیا کردان خراسان کاملا با لهجه کرمانجی صحبت میکنند یا با لهجه‌های دیگر کردی هم حرف میزنند ، مثلا با کردی سورانی[1] .

آیا مؤسسه یا انجمن ویا چیز دیگری برای احیای فرهنگ کردی درخراسان وجود دارد[2] ؟

... درخاتمه امیدوارم توجهات دولت جمهوری اسلامی شامل حال آن منطقه‌گردد و امکاناتی فراهم آید تا کردان آن منطقه بتوانند دراحیای فرهنگ خویش گامهای

---

۱ـ تمام کردان خراسان به‌استثنای کردهای چگنی‌که بیشتر ترکی صحبت می‌کنند، به‌زبان پربارکرمانجی که همان ریشه‌ی زبان اوستا است سخن‌میگویندکه با لهجه‌های زازائی و سورانی ارتباط بیشتری دارد .

۲ـ تنها سازمانی‌که در زمان رژیم پیش وجود داشت رادیو کرمانجی خراسان بودکه روزی نیمساعت برنامه داشت واز سال ۱۳۳۵ کار خودرا شروع کرده بود ، لکن مجریان برنامه اجازه نداشتند غیرازگاشتن سیب زمینی و چغندر مساله‌ی اجتماعی دیگری مطرح کنند، اما ازنظر موسیقی گامهای ارزنده‌ای برداشت و قسمت زیادی از آهنگهای کردی را ضبط وپخش کرد ، بویژه طرفداران موسیقی اصیل و پربار کرمانجی محققین هنری و فولکلوری کشور ایتالیا بودند، زیرا موسیقی وفرهنگ ما با اساطیر فرهنگی روم ویونان وجوه مشترکی داردکه من درفرهنگ کرمانجی به‌آنها اشاره کرده‌ام واینجا نیازی به‌ذکر آن نیست .

مشیتی بردارند و ...

درپایان از خداوند یکتا خواهانم که سالیان متمادی زنده بمانی و قلمت هرگز از کار نیفتد واثار گرانبهاتری راجع به‌ملت مظلوم کرد به‌رشته‌ی تحریر درآوری .

مهاباد ـ احمد بحری ـ ۱۳۶۲/۹/۹ [1] »

۱۱ـ واین‌آخرین‌نامه‌ای‌است‌که از برادرمان‌بابامحمد محمدیان اسفراینی ساکن تهران بدستم رسیده است :

« حضور محترم استاد گرامی جناب آقای توحدی

سلام ، خسته نباشید . دستتان را به‌گرمی میفشارم . خبردار شدیم که زحمتی بیدریغ کشیده‌اید تا تاریخ قوم گمنام کُرد (کُرمانج) را به‌تحریر درآورید . مسرورم از وقتی‌که شنیده‌ام ، زیرا که تاریخ قوم را بالاخره کسی پیدا شد تا به‌تحریر آورد ، گولی‌که انتظارم به‌سرآمد ، وچداکاش‌بودم خدمتتان می‌نشستم وکمی با زبان‌خودمان گپ میزدیم ، وکاش توان یاری رسانیدنی درخور لیاقتتان درما بود ... » [2]

---

۱ـ دو نامه‌های بعدی‌که بین اینجانب و برادرم بحری مبادله شد، بیشتر نظرات حقیر را پذیرفتند .

۲ـ درپاسخ این برادر و دیگر خواهران و برادرانمان باید عرض‌کنم ، که سهم شما در به‌تحریرسانیدن تاریخ وفرهنگ و ادبیات کرمانج بیشتراز حقیر خواهد بود بشرطی‌که از رسالت خویش شانه خالی نکنید شما هرکدام میتوانید بعنوان یك بازو برایم یار ومددکار باشید، شما در واقع همان‌کارپشت‌جبهه را بکنید، ویا بقول کرمانجی خودمان « **هاوار** » بکنید . هاوار برای فرهنگ خود ، همچنان‌که دوگاشتن و دروکردن گندم و کوبیدن خرمن و دیگر کارهای مربوط به‌جمع‌اوری محصول، درتمام زمینه‌ها ، هاوار میکنید و همدیگر را یاری میدهید . برای هیزم مشرقی عروسی هاوار میکنید . برای چیدن پشم گوسفند، هاوار میکنید ، برای خالکردن درخت انگور و درآوردن و هرس‌کردن آن هاوار میکنید . شما بهتر میدانیدکه هاوار درفرهنگ کرمانجی نقش اساسی دارد . اگر امروزه کلمه تعاون درمیان ملتها بوجود آمده ، شما از طول قرون و اعصار وشاید بگویم ازهمان دوران «عصر حجر» درتمام مسائل اجتماعی، تعاون داشته‌اید . حتی دوخوردن قطیررون ( قطیر مسکه ) و خوردن قورمه‌ی پرواری هم هاوار میکنید . اگر فراموش نکرده باشید ، وقتی باران می‌آمد و خانه‌های گلی ما آبچك میکرد ، مادرانمان **بیژیره‌ك** ( گندم برشته ) درست میکردند وما تمام بچه‌ها وجوانان وحتی پیرمردان ده را جمع میکردیم‌که روی‌خانه‌هایمان « **خیری پیری** » پائین‌کنند و بیژیره‌ك بخورند ، ویا چنین کاری‌که هم تعاون بود وهم بازی، هم صفا و صمیمیتی بین ما

## ایل زنگنه شرق خراسان

همچنانکه درص۵۳۲ بیان‌شده، آقای‌حقیردرموردزنگنه‌شرق خراسان‌چنین‌نوشته‌اند.

**زنگنه** ـ طایفه زنگنه | روستای | نیازآباد خواف گویا در اوائل عهد صفویه از کرمانشاه به‌خواف خراسان مهاجرت کرده‌اند وقلعه نیازآباد که برج وبا روی بسیار

---

→

ایجاد میشد و کدورتها مبدّل به‌صفا و صمیمیت میگردید، هم از حال همدیگر باخبر میشدیم و مشکلات همدیگر را رفع میکردیم ، هم غم و قصه‌ی زمانه را فراموش میکردیم وهم خانه‌مان را دربرابر آنچنان مدنی بیمه میکردیم ، که دیگر آنچنان نمیکرد و هزاران منافع مادی و معنوی دیگر .

اما حال‌که کار به‌اینجا رسیده ویک امر مهم و فوق‌العاده مهم برایمان پیش آمده ومن فقط به‌کمک یکایک شما نیازمندم ، چرا به‌کمک من نمی‌آیید ، در واقع چرا به‌کمک خود نمی‌آیید ؟ چرا یکبار دیگر برای همان نوع کمتام خود هاوار نمیکشید که از گمنامی نجاتش بدهید ؟ اگر هرکدام ازشما گردهای خراسان یک‌تومان قرض‌الحسنه برای چاپ کتابهای گرمانجی دراختیارم بگذارید ، بیش‌از یک میلیون تومان خواهد شد، وبااین سرمایه هرکاری میتوان کرد .

ای برادر ، من‌اعتماد به‌یک هاوار گرمانجی بالمام خصوصیاتش دارم .

تو میتوانی، دونفر از خواهران و برادرانی‌که سواد ندارند ، باسواد کنی که بتوانند تاریخ و فرهنگ خودرا بخوانند . آن یکی میداند ، جهارتا کتاب را به‌روستا ببرد و به‌فروش برساند و پولش را برایم حواله کند چرا باید تا صدی پنجاه بهای آنرا برخی‌از کتابفروشها بخورند و آنوقت من دهها هزار تومان برای انتشار یک جلد کتاب ضرر بکنم ؟

بقول آقای غلامحسین رحیمیان نماینده‌ی اسبق ماه گرده باید اینکتاب را بخرند و بهمدیگر بجای چشم‌روشنی، خرید خانه و نوزاد و عروسی هدیه و کادو بدهند . شما هرکدام میتوانید چند نفر را تشویق کنید کتاب را بخرند و به‌فرهنگ خود پی ببرند . شما هرکدام میتوانید هرمبلغی‌که برایتان مقدور است بعنوان قرض‌الحسنه یک یا دوسال دراختیارم بگذاریدکه من بتوانم باآن سرمایه کتابهائی راکه میخواهند به‌چاپ برسانم . پس نیائید برادر یکبار دیگر، هاوارکنید و به‌یاریم بشتابید . من کارهای فرهنگی فراوانی انجام داده‌ام که بسبب نداشتن پول نتوانسته‌ام آنرا به‌چاپ برسانم . برخیز وهمتی کن و هاواری و تعاونی بنما .

معتبری داشته، برایشان تخلیه گردیده و درآن سکونت کرده‌اند.

نیازآباد درست در مرز افغانستان قرار دارد وچون زنگنه‌ها شیعه و درمیان اهل تسنّن ساکن شده بودند ویا از لحاظ احتیاط‌های‌جنگی ونژادی، آنها رامراسمی خاص و شنیدنی است.

در قلعه نیازآباد که برج وبارو داشت بروی مردم بیگانه وغیر زنگنه چه دوست وچه دشمن همواره بسته بود. تا همین اواخر هیچکس غیر خود زنگنه‌های نیازآباد داخل قلعه را ندیده بود.

قلعه بانی یا دروازه‌بانی قلعه مقامی موروثی بود و دروازه‌بان را از درآمد قلعه حقی معلوم و موقوفه‌ئی بود. این شخص موظف بود بامداد بگاه دروازه راکه شامل‌سنگ غلطان ( سنگ غلطان شباهت به‌سنگ آسیا وبا سنگ حناسائی داشته که محلّی در داخل قلعه برایش‌بگونه‌ای تعبیه شده بودکه‌آنرا می‌غلطانیدند تا درگاه قلعه‌که دایره‌وار بود، گرفته میشده، آنگاه به‌فاصله معین در قرار داشت بطوریکه شخصی بیرون قلعه اول به‌سنگ روبرو میشد ) و در دروازه بود میگشود تا مردها برای امور زراعت و دیگر کارها خارج شوند ولی زنها حق خروج نداشته‌اند [ زیرا در سرزمین غربت و بیگانه و در تیررس تاخت وتاز متجاوزین بوده‌اند ]. زن زنگنه در داخل قلعه به‌دنیا می‌آمد و بزرگ میشد و میمرد ولی بیرون قلعه را ندیده بود، مگر بطور استثناء.

برای پذیرائی مهمان، درخارج قلعه محل‌هائی داشتند. اگر زن زنگنه میمرد شوهرش حق زن‌گرفتن نداشت واگر شوهر میمرد، زن حق شوهرکردن نداشت[1].

وصلت با غیر بکلّی ممنوع بود. این مراسم تا سالهای ۲۷ـ۱۳۲۶ خورشیدی کاملاً اجرا میشد. آخرین رئیس مقتدر این طایفه معروف **به‌امیرقلی سلطان** بود که حدود سال ۱۳۲۸ درگذشت. « ارادتمند جلیل حقیر.

پس‌از دریافت نامه آقای‌جلیل حقیر وآگاهی یافتن از وجود این طایفه‌ی بزرگ

---

۱ـ در مصاحبه‌ای که بعداً با آقای ابراهیم زنگنه ( قاسم‌آبادی ) داشتیم، مشارالیه توضیح دادند که این امر فقط درمورد زنگنه‌های نیازآباد صادق است. درمورد سایر زنگنه‌های‌خراف به‌گزارش ایشان توجه فرمایید.

که شاخه‌ای از ایل بزرگ زنگنه است، بر آن شدم به‌تحقیق وجستجو در اینمورد ادامه دهم .

ابتدا از دفتر تلفن مشهد شروع کردم تا یك فامیل زنگنه بیابم . خوشبختانه خیلی زود پیدا کردم :

« میدان بار نوغان ـ بارفروشی برادران زنگنه ـ تلفن ۵۲۰۷۱ »

بلافاصله تلفن کردم آقای علی‌اکبر زنگنه گوشی را برداشتند . بااینکه کردی نمیداند امّا لهجه نامبرده مانند دیگر زنگنه‌های‌خراسان کاملاً کردی است واین برایم موجب تعجب است‌که آهنگ وتن کلام کردی را از دست نداده‌اند .

آقای علی‌اکبر زنگنه اظهار داشت‌که ما سندی از امام زین‌العابدین (ع) داریم . لذا روز دیگر خدمتش رسیدم وسند را دریافت داشتم . مطالعه این سند معمائی‌برایم ایجاد کرد و پرده از بعضی‌از مسائل سیاسی زمان صفویه برداشت‌که برای بررسی‌آن ناچار شدم مروری برتاریخ زنگنه بنمایم تا مساله برای خوانندگان عزیز روشن گردد، امّا پیش‌از ورود به‌تاریخ و آوردن متن سند، اجازه دهید گزارش فرهنگی و تاریخی آقای ابراهیم زنگنه قاسم‌آبادی را نیز با همدیگر مطالعه نمائیم .

**بسمه تعالی**

برادر مشفق و مهربان آقای کلیم‌الله توحدی .

ضمن عرض‌سلام و ارادت، بدینوسیله اینجانب‌ابراهیم زنگنه اطلاعات وتحقیقات خود درمورد طایفه زنگنه خواف را بدینگونه به‌استحضار میرسانم :

طایفه زنگنه در روستاهای نیازآباد ـ قاسم‌آباد ـ اسدآباد ـ ابراهیمی و شهرك مقیمند و حدود یکهزار خانوار میباشند که عموماً بشغل دامداری و بعضاً به‌کشاورزی خرده مالك مشغولند این طائفه دارای مردانی قوی‌هیکل وتنومند میباشند و درمواقع پیش‌آمد و حوادث همگی با یکدیگر متحّد و پشتیبان و درمقابل مصائب مقاوم ویا عزمی راسخ به‌حل مشکلات میپردازند واین گروه خودر ااز ارادتمندان ویا منسوب به حبیب این‌مظاهر میدانند واز افتخاراتشان‌اینست‌که درجمع‌آوری‌اجساد مطهر شهدای صحرای کربلا شرکت داشته وبطوریکه میگویند مسبب این افتخار زنهای آنان بوده‌اند و براثر این خدمت مورد محبّت حضرت امام زین‌العابدین علیه‌السلام قرار گرفته‌اند

وبفرمان ایشان درتمام ادوار مختلف از پرداخت مالیات سرانه بدولت معاف بوده‌اند .

مذهبشان تشیع وارادت بی‌نظیری به‌ائمه اطهار میورزند وخودرا از غلامان حلقه بگوش حضرت امام حسین‌علیه‌السلام میدانند. باوجودیکه در روستا وبصورت عشیره وتیمه‌کوچی زندگی میکرده‌اند به‌فراگیری دانش و پیشرفت علم علاقه نسبی بیشتری داشته‌اند واز چندی‌پیش‌که دراین منطقه فرهنگ کلاسیک، جدید ، رونق گرفته عموما علاقه بیشتری به‌فراگیری علم و دانش نشان میدهند .

درمورد حفظ فامیل زنگنه تعصبی خاص دارندکه بهیچوجه حاضر نیستند این لقب روی خانواده‌های غیر زنگنه گذاشته شود وچنانچه‌به‌چنین موردی برخورد نمایند شدیدا اعتراض و دربی لغو این عنوان از روی خانواده برمیایند واکنون براثر ازدواج با طوایف جوانشیری، خفاجه، میش‌مست منسوبین زیادی‌پیدا کرده‌اند. دربین‌ساکنین منطقه مرسوم و متداول است‌که بواسطه احترام به‌اول اسم کوچك هرفرد ذکور غیر زنگنه عناوین احترام امیر **ملا** ، **میرزا** یا به‌آخران کلمه **خان** اضافه نمایند ولی برای افراد ذکور زنگنه فقط کلمه **آقا** اضافه مینمایند لذا بعنوان مثال برای نام حسن اگر از طائفه زنگنه باشد آقاحسن اگر جوانشیری باشد حسن‌خان واگر خفاجه باشد میر حسن میگویند و دلیل این‌کلمه آقا ممکن است بواسطه افتخاری باشدکه مورد محبّت حضرت امام زین‌العابدین (ع) قرار گرفته‌اند .

## مهاجرت ایل زنگنه به‌منطقه خواف

بطوریکه میگویند احتمالا ایل زنگنه درسه‌نوبت به‌این منطقه مهاجرت کرده‌اند و این هجرت را بدوعلت ذکر میکنند یکی اینکه چون ایل زنگنه درنواحی کرمانشاه و همدان از قدرت زیادی برخوردار بوده و دولتهای وقت ازاین قدرت وحشت‌داشته‌اند بواسطه شکست وتحلیل این نیرو عده‌ای را به‌قسمت شرق‌خراسان تبعید نموده‌اند و روایت دیگر اینست‌که آنانرا به‌عنوان‌مرزبان به‌این منطقه گسیل داشته‌اند که درهردو صورت منظور شکست قدرت بوده است .

دسته اول زنگنه‌های نیازآباد از کرمانشاه و در دوران صفویه بخواف مهاجرت کرده‌اندکه جناب‌آقای جلیل‌حقیر درمورد آنهامطالبی مرقوم‌داشته‌اندکه نیاز به‌توضیح بیشتر نیست ولی‌آنچه نیاز بتذکراست‌که **جعفرخان زنگنه** رئیس‌آنان از رجال‌برجسته

و زبده این ایل بوده و در زمان کریم‌خان زند جهت اداره قسمتی از امور دیوانی به‌شیراز دعوت میشودکه پس‌از عزیمت زمانی مورد بی‌مهری کریمخان قرار میگیرد و جعفرخان بعنوان‌توصیه نامه‌ای بدوستان و اقوامش مینویسد ضمن‌اظهار ندامت‌شعری می‌سراید که دوبیت آن اینست :

دوستان شکوه ا زوطن نکنید　　گلـه از ملك خویشتن نکنید
منکـه رفتم سزای خود دیدم　　من غلط کردم شما چومن‌نکنید

زنگنه‌های اسدآباد مشتق از آنان میباشد وقرابت سببی و نسبی نزدیکی باهم دارند ویکی‌از آداب و رسوم خاصشان اینست‌که زنان‌شان کمتر از دیگران در بیرون منزل بکار میپردازند از جمله تا چندی پیش‌که روستاها لوله‌کشی آب نبوده دربین ساکنین منطقه تامین آب آشامیدنی از وظائف خاص زنان بوده ولی زنان زنگنه این وظیفه را انجام نمیدادند و بعهده مردان گذاشته بودند واگر چنانچه درخانواده‌ای مردی وجود نداشت ویا مردان درخانه نبودند زنها کوزه خالی را در درب حیاط منزل میگذاشتند هرمرد عابریکه این‌کوزه را خالی میدید موظف بود کوزه را پراز آب نموده و در درب حیاط بگذارد .

دسته دوم عده‌ای از زنگنه‌های قاسم‌آباد که میگویند درعهد نادرشاه افشار از همدان بمنطقه نبعید ویا بعنوان مرزدار مهاجرت نموده‌اند این‌عده بسرکردگی شخصی مقتدر بنام نوروزخان که دارای ۹ پسر بنامهای شاهقلی ـ نیازقلی ـ علیخان، نصیر و . . . بوده است وار مردان دلاور و رشید زمان خویش بوده‌اند در قاسم‌آباد مسکن گزیده‌اند و درتیراندازی واسب سواری مهارت‌خاصی داشته‌اند و درمقابله با ترکمن‌ها وحملات ناشی‌ازآنان همیشه غالب وپیروز بوده‌اند وایشان خواهرزادگان‌بدیعازنگنه‌اند که احتمالاً بعد ویا قبل‌ازآنان به‌قاسم‌آباد آمده‌است و اکنون اعقاب آنهـا بنام هر یك از برادران بشرح زیر معروف شده وبطور متحد درقاسم‌آباد زندگی میکنند :

اعقاب شاهقلی به‌اولاد کربلائی علی معروفند
« نیازقلی « لطفعلی «
« علیخان « علیخان «
« نصیر « تقی‌نصیر «

وآقای حاجی شیخ زنگنه قاسم‌آبادی‌که شخصی فاضل وعارف و دانشدوست

است، از نوادگان علیخان میباشد .

گروه سوم : عده‌ای ازایل زنگنه‌که درزمان‌شاه‌عباس‌به‌مرو وهرات تبعید شده‌اند واز اعقاب نجف هراتی به‌سرکردگی بدیعا زنگنه‌که با گروه دوم نسبت خویشاوندی نزدیك داشته وخواهرش همسر نوروزخان بوده‌است ازهرات‌به‌منطقه قاسم‌آبادعزیمت وبهم ملحق میگردند ( زمان مهاجرت کاملا روشن نیست ) .

بدیعا چون درمنطقه کبیر کوه مالك بوده در دژی بنام فامه منگان که هم‌اکنون برج وباروی آن باقی است مسکن گزیده بشغل دامداری واندکی کشاورزی مشغول میگردد مردان و زنان این تیره شجاع و دلیر بوده وداستانی نیز از شجاعت همسر بدیعا معروفست‌که شب‌هنگام موجود افسانه‌ای بنام آل‌منگان که تمام مردان منطقه از او وحشت داشته از کوه‌کبیر به دژ منگان رواورده وبا همسر بدیعا مواجه وحمله‌ور میگردد این زن شجاع باکمال شهامت ودلیری اورا با سه‌پایه آهنی گداخته شده ازپای درآورده ومنطقه را از شر او راحت مینمایدکه هم‌اکنون بواسطه این کار دلاورانه و شجاعت وتاترسی او معروفست .

از فرزندان واعقاب بدیعا که بعدازآن تا چند سال قبل رهبری قوم را بعهده داشته‌اند بترتیب حسن‌خان ـ آقا رضاقلی ـ حاجی یعقوب وحاجی‌آقاجان میباشند که حاجی‌آقاجان درحدود سال ۱۳۳۶ ریاست عشایرزنگنه را درمنطقه قاسم‌آبادبعهده داشته و درسال ۱۳۵۵ فوت کرده است و ده پسر و چهار دختر از وی بجامانده ؛ و اولاد بدیعا بنام بدیعائی معروفند جوانان فعلی طائفه زنگنه افرادی تحصیلکرده ـ روشنفکر و وارد بامور اجتماعی سیاسی میباشند و در پیروزی‌انقلاب شکوهمند اسلامی ایران درمنطقه نقش مؤثری داشته‌اند واکنون باایمان واعتقاد کامل بولایت‌فقیه درحفظ و تداوم انقلاب اسلامی میکوشند .

ایل زنگنه درخواف درسال ۱۳۰۱ که شناسنامه اخذ نموده‌اند عده‌ای پسوند چکنی و عده‌ای پسوند اسدی بدنبال زنگنه افزوده‌اند وبرخی نیز بجای زنگنه فقط کلمه اسدی‌نوشته‌اند و درمورد پسونداسدی اینکه آنان خودرا منصوب‌ویا از ارادتمندان طائفه بنی‌اسد میدانسته‌اند ولی درمورد پسوند چکنی وجه تسمیه‌ای در دست نیست. ضمناً انتصاب آنان به‌طائفه بنی‌اسد صحیح بنظر نمیرسد زیرا زنگنه ایرانی‌الاصل و کردنژاد و طائفه بنی‌اسد عرب‌نژاد هستند .

بطوریکه شنیده‌شده عده‌ای از طائفه زنگنه هم‌اکنون‌در **هرات** افغانستان‌زندگی میکنند وحتی خیابانی بنام **خیابان زنگنه** معروف بوده است .

برخی‌از زنگنه‌های خواف نیز به‌بخش بایك تربت‌حیدریه مهاجرت کرده‌اند . از دیگر بزرگان زنگنه قاسم‌آباد باید ازحاجی‌باباکولان زنگنه وعلی زنگنه ومحمد زنگنه که ۱۱ برادر می‌باشند نام برد[۱] .

با تقدیم احترام ابراهیم زنگنه .

خوب، حالاکه گزارش آقای ابراهیم زنگنه را بانمام محتویات جالبش خواندیم، اجازه فرمائید متن سند منسوب باامام زین‌العابدین (ع) را هم که دراختیار آقای علی‌اکبر زنگنه بایکی است مورد بررسی قرار دهیم . حالاکه مطلب بیش‌از حدّ انتظار

---

۱ـ با تشکر از بذل‌توجه وهمکاری برادر ابراهیم زنگنا ، که خود اولین معلم منطقه خاف می‌باشند و حدود ۱۶ سال نیز ( ۵۹ـ۱۳۴۲ ) ریاست آموزش و پرورش آن منطقه را عهده‌دار بوده‌اند و اکنون کارشناس آموزش بزرگسالان و دانش‌آموزان استثنائی اداره کل آموزش و پرورش خراسان است . نکاتی که در گزارش فرهنگی و تاریخی ایشان مورد سؤال است، اینستکه خودشان نیز کاملاً از فرهنگ عامه و فولکلور منطقه متاثر هستند ، ازجمله خود وتمام زنگنه‌ها را منسوب به‌حبیب‌بن مظاهر که عرب هستند میدانند ، بااینکه خود وتمام زنگنه‌های منطقه معترفاندکه کرد می‌باشند واین خود جمع اضداد است .

بطوریکه آقای زنگنه بیان داشت رؤسای طایفه‌ی زنگنه دراین اواخر به‌گونهٔ ذیل بوده‌اند :

علی، ابراهیم، غلامحسن، رضاقلی، غلامرضا ، رضاقلی، بدیعا وآقایعقوب زنگنه .

بدیعا از زنگنه‌های هرات است‌که از آنجا به‌خواف آمده ، خواهر بدیعا همسر نوروز بوده که این زمان آنهم از همدان آمده واحتمالاً معاصر آقامحمدخان قاجار بوده واین ازدواج در همدان صورت گرفته است

آقا یعقوب زنگنه از زمان مظفرالدینشاه تا اوائل سلطنت رضاشاه ریاست طایفه را در قاسم‌اباد خواف برعهده داشته است . زنان زنگنه تا چند سال پیش‌هم لباس ملّی خودرا می‌پوشیدند .

نمیدانم خماجه‌ها عرب‌اندیا نه ولی بحال جائی ندیده‌ام که آنها عرب باشند ، لکن میشمست‌ها را مورخین عهد قاجار از طوایف عرب جنوب خراسان ذکر کرده‌اند و حوانشیری‌ها احتمالاً باید از طوایف ایل حوانشیر ساکن قفقاز باشندکه بمرور زمان زبان خودرا از دست داده‌اند .

طولانی شده وموجب دردسر ومزاحمت خوانندگان عزیز گشته است، بگذار این یکی هم بیاید . زیرا به‌قول‌ما کردهای خراسان قرضت‌که به‌صد تومان رسید هرشب پلو کن . ویابقول فارسی‌زبانان آب‌که ازسرگذشت چه چارانگشت وچه ... » . پس بنگریم به‌حکم امام : « بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم . انا فتحنالك فتحاً مبیناً لیغفرلك‌الله ماتقدم من ذنبك وما تاخّر ویتمّ نعمته علیك ویهدیك صراطاً مستقیماً وینصرك‌الله نصراً عزیزاً . قل‌لااسئلکم علیه اجراً الاالمودة فی‌القربا الا اولیاءالله لاخوف علیهم ولاهم یحزنون . انما یریدالله لیذهب عنکم‌الرجس اهل‌البیت ویطهرکم تطهیراً . الحمدلله‌الذی اصطفی خلیفة آدم وآمناً وختار من ذرّیته محمدِ المصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وجعله‌رسول الانبیاء واقام مقاماً علیّاً وصاوه هادیاً ونصیراً علیه‌الصلواة والسلام وعلی‌المجتبی و سبط‌المصطفی‌وبن‌علی‌المرتضی امام صاحب‌الجود والمنن ابی‌محمدِ الحسن‌علیه‌السلام وعلی صاحب‌المحنة والبلاءالمدفون بارض‌کربلا مولانا و مولاالثقلین‌ابی‌عبدالله‌الحسین علیه‌السلام وعلی سیدالمتعبدین علی‌بن‌الحسین‌زین‌العابدین وعلی‌الباهرالحق‌والمصباح المنابر دلیل کل جائر و محمدالباقر ابن‌علی وعلی جعفرالناطق ابن‌محمدالصادق وعلی امام‌الحالم العالم ابی‌ابراهیم موسی‌بن جعفرالکاظم وعلی وصی‌الاصیاء و سیدالاتقیاء وامام‌الغرباء علی‌بن موسی‌الرضا و علی‌هادی‌الرشاد و ملهم‌السداد و قبلة‌الزهاد و ایکعبة‌العباد محمدبن‌علی‌الجواد وعلی‌کهف‌المؤمنین الزّاحی علی‌بن محمدالهادی وعلی النورالزکّی‌والعالم الرضی والامام الوفی‌الحسن‌العسکری وعلی‌القائم‌المنتظر والامام‌ المنتظَر صاحب‌الامن والامان وصاحب‌العصر والزمان .

اما بعد برمؤمنین آفتاب تابیر ارباب فهم پوشیده نمانادکه در **بیست‌ودوم‌شهر رجب‌المرجب سنه احدوستین** بعدالهجرت‌النبویه(ص) حضرت‌خاصه وخلاصه‌الانبیاء ونوربقین امام زین‌العابدین علی‌بن‌الحسین‌بن‌علی اسدالله‌الغالب و مطلوب‌کل طالب علی بن‌ابیطالب (ع) فرمودندکه **ملك محمود وملك محمد وملك سعید فرزندان سلمان‌زنگنه** را حاضر کنید . درساعت‌حاضر کردند ، امام(ع) فرمودندکه ملکان به‌ملك‌خویش‌بروید. ملکان عرض‌کردندکه یا امام، گناه ما چه‌باشدکه مارا ازخدمت محروم می‌کنید . امام

علیه‌السلام فرمودندکه این سخنان را درخواطر خود مرسانیدکه حق‌خدمتکاری‌شماها درنزد ما بسیار است اگر خواطر مرا میخواهید سخنان مرا قبول کنید، چراکه جفای بسیار کشیده‌اید . خدا ازشما راضی باد ، من راضیم اولا آنکه ناموس مارا از کربلا تا شام محافظت نمودید ، دوم آنکه از جیفه‌ی دنیا گذشتید و خدمات کردید، سوم آنکه فرزندان شما بدنهای شهدای کربلا را محافظت نمودند تا به‌اتفاق دفن کردیم ، چهارم آنکه اهل وعیال وشتر ومال مارا به‌مدینه رساندید ، پنجم آنکه **چندسال است** عیال واطفال خودرا واگذاشته وخدمت من می‌کنید . این‌زمان به‌ملك خود روید و استراحت کنید، که از ما دور نیستید وما از شما .

ایشان گفتند : یا امام ، برسر اولاد ما چه خواهد گذشت ؟

امام فرمودند : اولاد شما در **ملك فارس** ساکن خواهند شد .

ملکان عرض‌کردند : یا امام ، نمیخواهیم که از خدمت شما دور باشیم .

امام (ع) فرمودند : که **شهسوار** [بی] **از اولاد ما درآن ملك ظاهر میشود ونام او اسماعیل حیدری** وآشکار کننده‌ی دین نبوی خواهد بود و پیدا شود از نسل [ او ] **عباس‌شاه** که تسخیر ایران و طوران کند شما بکسر کمر خدمت اورا برمیان بسته‌که تسلی حال شما خواهد بود .

ملکان دلتنگ شدندکه کی باشد بر اولاد ما ظلم وستم واقع شود ؟

حضرت فرمودند : **اولاد شما را وقف خودم کردم** منبعد ظلم وستم وجور و وبیگاری و دست‌انداز[ی] خلایق، هیچ آفریده و هیچ اسمی ور سمی مزاحم احوال [شما] نشود ، ازسر شما و خانواده شما معاف‌کردم وتغییردهنده‌ی این، به‌لعنت‌خدا ونفرین جناب رسول گرفتار شود . آمین یا رب‌العالمین . **هرکه به‌اولاد ملکان فارس درافتد، برافتد** وهرکه درآید برآید . وبراهل ادراك مخفی نماناد که این وقف واقع شد وتغییرنخواهد یافت دیگرآنکه به‌وقت خوشی ازروضه متبرکه جناب سیدالشهداء (ع) تا به‌مدینه جناب رسول برضا و رغبت[1] بیائید . دیگر هیچ احدی ظلم برایشان‌نکند هرکس بنا وجه قلم بگذارد وملعون خواهد بود . سواد سواد رقم مبارك .

اسم جناب امام زین‌العابدین است . وسواد مطابق اصل است واصل درنزدمتولی

---

۱ـ درمتن : لرضا و رفت .

است وخلافی ندارد . »

رونوشتی که مطابق اصل است پیش کربلائی شیخ میرزای زنگنه می‌باشد
حرره‌الاحقر ... عبدالکریم محدّث بابکی ۱۳۵۷/۱۰/۲۲[۲].

مهر امام به‌شکل خنجری ترسیم و داخل آن نوشته شده است : « الشهید علی‌بن الحسین زین‌العابدین صلوات‌الله وسلامه علیهم‌اجمعین » .

## فلسفه‌ی صدور حکم منسوب به‌امام زین‌العابدین (ع) در تاریخ زنگنه

میدانیم که کردها همیشه بهترین و مهمترین مرزداران ایران بوده‌اند . مرحوم پیرنیا آورده است که : انوشیروان دوازده درفش بالوا بست‌وانرا بدست اقوام مختلف داد وبرای پاسداری به‌مرزهای کشور فرستاد .

گفتیم که کردها هرجای جهان که باشند پرچم‌های مرزی ایران باستان هستند . ازکردان دروز فسلطین اشغال شده (اسرائیل) ولبنان گرفته تا کردهای سوریه وعراق وترکیه و روسیه (قفقاز) همه مرزداران ایران بودندکه سرتاسرمرزهای غربی وشمالی امپراتوری عظیم ایران درعهد ساسانی را درمقابل تجاوزات امپراتوری مقتدر وعظیم روم ، نگهداری و پاسداری میکردند .

پیش‌از انوشیروان نیز هرموقع که ایجاب میکرده است وگوشه‌ای از کشور مورد تهاجم بیگانگان قرار میگرفته ، کردها بعنوان سپاه جاویدان و همیشه آماده‌ی رزم برای دفاع به‌آنسو مامورمی‌گشته‌اند ، که ازجمله مرزهای شرقی‌ایران درسیستان را باید نام بردکه کردهای امروز آن نواحی ونیز کردهای پاکستان بقایای همان مرزداران و سربازان جاویدان هستند وبعنوان درفشی دراهتزاز .

---

۱ـ رونوشت نبود فتوکپی بودکه آقای شیخ میرزا زنگنه به‌نزدم آوردند ، گویا فتوکپی نسخه اصلی هم نبود، با متن فرق مغایرتی نداشت .

۲ـ رونوشت‌حکم مذکور آخرین‌بار وسیله‌ی آقای عبدالکریم محدث درسال ۱۳۵۷ از روی نسخه‌ی شیخ میرزا برداشته شده‌که اینک درمنزل آقای علی‌اکبر زنگنه بابکی است‌که آنرا قاب گرفته که از روی آن نسخه‌برداری کردم . ازدیگر بزرگان زنگنه‌ی بابک باید از آقای کربلائی شیخ محمدحسین زنگنه نام برد که هم‌اکنون با بسیاری از جوانان زنگنه درجبهه جنگ با متجاوزین بعثی عراق می‌جنگد .

بعدار انوشیروان همین‌رویه مرسوم بوده است، سلاطین صفوی، فقط بااستقرار نیروهای کرد زیك و زنگنه و چگنی درشرق ایران، از تنگه هرمرز گرفته تاکرمان و سیستان و بلوچستان و خراسان و افغانستان این مرزهای گسترده و طولانی را در مقابل تجاوزات و تهاجمات وآسیب‌رسانی بیگانگان بیمه کردند. شمال خراسان نیزکه ازناآرامترین وبلازده‌ترین‌نواحی و مرزهای ایران بود، بااستقراریافتن کردهای‌زعفرانلو و شادلو و قراچورلو و کیکانلو و ... تضمین شده که این ضمانت هنوزهم بقوت خود باقی است.

مساله استقرار کردها در دربند قفقاز از زمان ساسانیان سخت مورد توجه بود، در دوره سلطان محمد خدابنده پدر شاه‌عباس که تاتارها از شمال شرقی دریای خزر و لزگی‌ها از شمال و ترکان عثمانی از شمال غربی طبق یك برنامه حساب شده ودقیق به‌تحریك امپراتور عثمانی قفقاز را مورد حمله قرار دادند. گفته شدکه این زمان کردهای پازوکی[1]، چامشگزك، شادی‌لو، کلهر و زنگنه وترکان قاجار[2] در دشت‌ارسکونت داشتند و درمقابل حملات عظیم و پیاپی دشمن بشدت مقاومت کردند و دراین رهگذر تلفات سنگینی را متحمل شدند.

چون دولت زبون سلطان‌محمّد قادر به‌رساندن کمك به‌این سلحشوران نشد آنها با جنگ وگریز مجبور به‌عقب‌نشینی به‌ساحل رود ارس شدند.

---

۱ـ تذکیسی آورده است‌که : در اوائل‌دولت صفویه بویژه در دوره شاه اسماعیل الفای ترکی از ولایت گنجهٔ قفقاز دراختیار کردهای پازوکی بود. شرفنامه ـ ص ۴۲۴.

برنارهورکاد عضو انجمن ایرانشناسی فرانسه نیز گفته است : کردهای جابان و سرخه‌ای البرز از نوچان به‌اینجا انتقال یافته‌اند و کردهای پازوکی در ورامین وتهران و کردهای کلهر درعسگرآباد تهران اسکان یافته‌اند. ایلات وعشایر ـ از انتشارات آگاه ـ ص ۱۲۲

۲ـ شاه‌عباس ایل قاجار را نیز به سه‌شاخه تقسیم کرد. شاخه‌ای را در قفقاز گذاشت‌که جلوی تاخت وتاز ترکی‌ها را بگیرند، شاخه‌ای را به‌مرو فرستادکه جلوی ازبك‌ها را بگیرند و شاخه سوم را به‌استرآباد انتقال داد که جلوی تاخت وتاز ترکمن‌های پشت‌کوههای البرز را بگیرند که به‌گرگان حمله نکنند. خود سلاطین‌قاجار ازاین‌شاخه‌ی استرآباد بودندکه خود به‌دو گروه اشاقه‌باش و یوخاری‌باش تقسیم گشته‌بودند.

نگاه کنید به عالم‌آرای عباسی، ونیز ایلات و عشایر ـ ص ۲۱۱

با روی کارآمدن شاه‌عباس وخلع سلطان محمد خدابنده ، اوضاع سیاسی‌ایران دگرگون شد . کردهائی‌که بخاطر طرفداری از حکومت ایران از نواحی لبنان و سوریه وعراق وترکیه بسوی‌آذربایجان بازگشته‌بودند باگردها و قاجارهائیکه ازقفقاز به‌سوی آذربایجان باز گشته بودند ، جمعیتی بیش‌از گنجایش ایالت آذربایجان را درآن منطقه تشکیل داده بودند . شاه‌عباس‌که با زرنگی و هوشیاری کامل به‌این نیروم جمعیت می‌نگریست ، ازاینکه مبادا یك انفجار سیاسی درمنطقه بوجود آید، به‌فکر چاره‌جوئی افتاد تا این جمعیت عظیم را متلاشی نماید . بدنبال این تصمیم بودکه بیش‌از ٤٥ هزار خانوار کرد را به‌خراسان انتقال داد که در واقع بایك تیر دوهدف زد . هم از تورم و انفجار جمعیت درآذربایجان جلوگیری کرد وهم خراسان از دست‌رفته را به‌آغوش میهن باز گردانید .

نقشه‌یم بعدی‌درمورد زنگنه‌هابودکه موضوع‌اصلی‌بحث ماهستند. کلهرها وزنگنه‌ها کـه اصلاً از کرمانشاه به‌قفقاز مهاجرت‌کرده بودند شاه‌عباس دوباره آنهارا بسوی کرمانشاه هدایت نمود . اما بازهم استقرار این‌همه نیروی‌آماده به‌جنگ‌کرد درناحیه کرمانشاه احتمال‌داشت برای‌حکومت صفوی عواقب‌ناگواری را ببارآورد، لذازنگنه‌های آذربایجان را (که هنوز هم بقایایشان درساحل جنوبی رود ارس در داخل خاك ایران وجود دارند ) به‌سوی ایالت فارس بحرکت درآورد .

احتمال بیشتری داشت‌که ایلات وعشایر مستقر درفارس اعم از لر و بختیاری واکراد شـاکاره و قشقائی وغیره درمقابل این عمل شاه‌عباس عکس‌العملی ازخودنشان دهند وبه ورودگردهای زنگنه به‌سرزمین مسکونی خود اعتراض نمایند . زیرا جای تعلیف احشام واغنام آنها تنگتر مـیشدکه‌مشکلاتی حیاتی برای آنان بوجود می‌آورد . اما شاه‌عباس سیاستمدارتر و زرنگ‌تر از آنها بود ، پس تصمیم گرفت بازهم بایك تیر دو هدف بزند ، هم حکومت صفوی وشخص خودرا دست نشانده‌ی خدا و پیغمبر و امام معرفی کند وهم مسؤولیت استقرار کـردها را درایالت فارس به‌گردن امـام زین‌العابدین بیندازد .

معلوم بودکه مردم فارس‌که علاقه شدیدی به‌امامان خود داشتنددرچنین‌صورتی اعتراض نمیکردند و سراز خط امام برنمی‌تافتند . نیای شاه‌عباس یعنی شاه اسماعیل قبلا این‌کار را کرده وازطریق مذهب وارد شده بود ونتیجه‌ی عالی گرفته بود ، هم

خودرا از نسل امام موسی کاظم (ع) معرفی کرده بود وهم اینکه کمربسته‌ی شاه‌ولایت علی‌علیه‌السلام شده بود !!

پس چرا شاه‌عباس چنین نکند . پس در صدد برآمد سندی از سوی امام زین‌العابدین خطاب به‌زنگنه‌ها بنویسد که در واقع خطاب به‌مردم فارس و سراسرایران بود که شاه عباس را نظر کرده‌ی امام زین‌العابدین (ع) معرفی میکرد . ترکها ضرب‌المثل خوبی دارند که می‌گویند : قیریم دیمه ، گه‌لینیم ایکیمیز .

که معادل همان ضرب‌المثل فارسی‌است که می‌گویند: به‌در می‌گویم ، دیوار بشنو.

آری به‌زنگنه‌ها می‌گفت که دیگران هم بفهمند که امام فرموده است : فرزندان سلمان زنگنه بخاطر خدمتی که بما کرده‌اند درملك فارس اسکان یابند .

و نیز فرمودند : «که شهسواری از اولاد ما درآن ملك ظاهر میشود ونام او اسماعیل حیدری وآشکارکننده‌ی دین نبوی خواهد بود و پیدا شود ازنسل (او) **عباس‌شاه** که تسخیر ایران و طوران کند شما یکسر کمرخدمت اورا برمیان بسته که تسلی حال شما خواهد بود » .

خوب، ملاحظه میفرمائید تبلیغ بهتراین میشود !. امام به‌زنگنه‌ها امر میکند که اطاعت امرشاه عباس بکنید وکمر خدمت اورا برمیان ببندید . پس اطاعت اولی‌الامر واجب است وتمام مردم ایران و شیعیان جهان باید اطاعت شاه عباس بکنند و مردم فارس هم درمقابل امر امام دایر براستقرار کردان زنگنه درفارس اعتراضی ننمایند که امام این ملك را درتیول آنها قرار داده که دستمزد آنها برای دفن شهدا و همراهی با اسراست .

خوب اگر قرار بود امام‌های شیعه یا پیغمبر اسلام هریك برای یاران واصحاب خود منطقه‌ای از سرزمین‌های اسلامی را تیول قرار میدادند ، چه تیپ اسلامی وجود می‌آمد ؟

ما معتقدیم که امام و پیغمبر (ص) مظهر عدل الهی‌اند وبه‌کسی پاداش مادی نمی‌دهند، اگر پاداش دهند معنوی خواهد بود ، مثلا اگر چنین چیزی در رابطه با دفن شهدا از سوی زنگنه‌ها وجود داشت . امام علیه‌السلام برای تقدیر وتشکر از زحمات آنها میفرمود : من ازشما تشکر میکنم واز خداوند بزرگ میخواهم شمارا مورد رحمت و عطوفت خویش قرار دهد .

نه‌اینکه برای زنگنه‌ها نبول‌وحقی‌وبرای شخص عباش وخونریزی چون شاه‌عباس حق سلطنت و ولایتی بر مـــردم سرزمین ایران تعیین و تکلیف کند، که این خود از مقام امام بدور است .

از اینهاکه بگذریم درخود سند نقطه ضعفهای متعددی به‌چشم میخورد .

ازجمله آمده است‌که در ۲۲ رجب سال ٦١ هجری امام زین‌العابدین (ع) سه‌نفر فرزندان سلمان زنگنه راکه اسم اسلامی هم داشته‌اند احضار می‌کند و درپنج ردیف خدمات آنها را مورد تقدیر قرار میدهد و در ردیف پنجم میفرماید :

« چند سال است عیال واطفال خودرا واگذاشته خدمت من می‌کنید »

اولا از واقعه‌ی عاشورای ٦١ تا ۲۲ رجب ٦١ بیش‌از شش‌ماه نمیگذشت . پس چند سال نبوده است . واگر بگوئیم پیش‌از رفتن امام حسین به‌کربلا اینها درمدینه هم خدمتکار امام زین‌العابدین بوده‌اندکه هیچ سند تاریخی ودلیل منطقی نداریم و یاران امام حسین علیه‌السلام که با وی ماندند وجنگیدند و شهید شدند بنا به‌اقوال مختلف شماره‌ی آنان از ۱۲۵ تـن تجـــاوز نمیکـــرده‌وهیچ زنگنه‌ای هـم در روز عاشورا شهید نشده است . بلکه فقط یک‌نفر ایرانی از مردم گیلان یا مازندران در رکاب امام به‌شهادت رسیده که تاریخ از وی نام برده است .

من نمیدانم زنگنه‌ها در کربلا چه‌کار میکرده‌اند ؟

تاریخ می‌گوید که قبیله بنی‌اسد اجساد شهدا را دفن کـرد ، نه‌زنان زنگنه ، نیز به‌شهادت تاریخ صدر اسلام برای ما روشن است‌که قطعا کردها درهیچ نقطه‌ای تاسال ۲۵ هجری اسلام نیاورده‌اند وتمام جنگهای ایران واسلام درمناطق کردنشین جلولا و حلوان ( پل زهاب ) و نهاوند وخوزستان آنروزکه بیشتر کردنشین بود روی داده‌است.

به‌استناد تاریخ وبجرات میتوانیم بگوئیم که کردها دیرتر از سایر اقوام ایرانی مسلمان شده‌اند . وجنگها و قیام‌های مکرّر اکثر کردها درتمام ادوار تاریخ چه در دوره‌ی خلفای راشدین وچه درحکومت بنی‌امیه وچه درحکومت بنی‌عباس و مدتها پس ازآن با اعراب ادامه داشته است[1] . ( البته بعدا که اسلام آوردند، باز بهترین حامیان

---

۱ــ نگاه کنید به‌کتب تاریخی : طبری ، الکامل ابن‌اثیر ، شهریاران گمنام‌ا‌کسروی ــ وکرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او ــ رشید یاسمی .

اسلام شدند چنانکه یکی از مورخین گفته است که کردها غیراز مسلمانی درهیچ امری با همدیگر اتفاق ندارند) .

بنابراین چگونه یکنفر مسلمان زنگنه که دارای اسم اسلامی بوده نه ایرانی ودرسال ۶۰ هجری فرزندان نامداری همچون ملك محمود وملك محمد وملك سعید داشته است؟

علاوه به اینها درهیچ جای تاریخ اسلام وایران نیامده است که زنگنه‌ها اسرا را به شام واز آنجا به مدینه برده باشند، که امام به پاس این خدمات آنهارا تا جهان جهان هست از دادن مالیات و سرباز و ... معاف کند وبعد درحق آنها هم بگوید : هرکه با زنگنه‌ها درافتد برافتد !! و مخالفان زنگنه‌ها ملعون باشند !!

بنابراین با توضیح مطالب فوق روشن میشود که سند مذکور در دست پخت شاه عباس صفوی است که وی ازاین کارها درتاریخ ایران نمونه‌های متعددی انجام داده است و صرفا این موضوع نیز یك امر سیاسی بوده و دخلی به امام معصوم نداشته است .

زنگنه‌ها نیز بقول خودشان استفاده ازاین سندرا برده‌اند وحتی درزمان رضاشاه نیز بموجب این حکم مالیات و سرباز نمیدادند . تا این‌که بقول آقای علی‌اکبر زنگنه بابکی و دیگر بزرگان زنگنه بابك که هشتاد خانوار هستند[1]، رندهای دولت رضاشاه این سند را از آنها گرفتند که به موزه‌ی آستان قدس بدهند وسپس آنرا سربه‌نیست کردند که فقط رونوشتی دردست زنگنه‌ها ماند وازآن پس‌هم از زنگنه‌ها مالیات گرفتند وهم به‌سربازیشان بردند و درنتیجه با دیگر مردم ایران یکسان شدند .

---

۱- بابك : بخشی‌است دوشمال غربی نوبندجنوبی . دراین بخش نام سه، چهار خانوار بعلت عدم رعایت مقررات وآداب و رسوم ایل زنگنه‌حذف شده است، زیرا همه‌ی زنگنه‌های‌بابك متفق‌الرای‌هستند که چون خود آنها عنوان (زنگنه) را از روی فامیل خانوادگی خویش برداشته‌اند ؛ بنابراین نامشان از لیست مربوطه حذف شده است . لذا بخاطر طولانی‌بودن لیست از آوردن نام‌ها خودداری شد . امیدوارم دیگر برادران زنگنه مقررات و عرف وعادت رایج درمیان ایل راکه موجب بقای ملیّت آنهاست محفوظ بدارند وعنوان زنگنه را از فامیل خویش حذف نکنند که چون دیگر کردها به‌تحلیل روند

خوب، پس حالاکه معلوم شد این برادران زنگنه‌ی ما عرب نیستند وکرد هستند وبا سایر مردم ایران متساوی‌الحقوق، پس لازم می‌آید، اطلاعات بیشتری از اوضاع آنها درطول تاریخ ارائه شود.

بتلیسی درشرفنامه، زنگنه‌ها را یکی‌از شعبات چهارگانه گوران ومهمترین کردهای ایران ذکر کرده ومی‌گوید آنها عبارتند از :سیاه منصور ، چگنی ، زنگنه ، پازوکی .

شرفنامه ص ۱۷

ونیز درصفحه ۴۳۱ آورده است‌که ایل زنگنه : « در زمان شاه اسماعیل صفوی ماضی به‌مراتب عالی رسیده محسود اقران بودند ، چون از امراء ایشان [که درجنگهای با رومیان کشته شدند ]کسی نماند، [ طوایف زنگنه] فرقه‌فرقه‌بخدمت‌امراء قزلباشیه مبادرت نمودند درعراق و **خراسان** استخدام کردند (گردیدند) وبعضی در زمره‌ی فورچیان عظام منخرط گشتند » .

گفتیم که در ادوار بعداز شاه اسماعیل بویژه در دوره‌ی شاه‌عباس نیز نقل و انتقالات‌وجابجایی‌هائی‌درمورد طوایف زنگنه انجام گرفت‌وآنها دراذربایجان وکرمانشاه و همدان و فارس و خراسان پراکنده شدند .

درسال۱۰۶۲ قمری ازسوی شاه‌عباس‌ثانی، شیخ علی‌خان‌زنگنه حاکم کرمانشاه برده‌است . مطلع‌الشمس- ج ۲ ص ۲۳۴

درسال ۱۰۸۴ قمری همین شیخ علی‌خان زنگنه ازسوی شاه سلیمان صفوی پسر شاه‌عباس ثانی بمقام وزارت منسوب میگردد که پیش‌ازآن منصب میرآخوری اصطبل شاهی را عهده‌دار بوده است .

تاریخ فارسنامه ناصری - فسائی - چاپ سنگی ص ۱۵۳

دهخدا آورده است : که شیخ علی‌خان زنگنه وزیر شاه سلیمان صفوی، وزیری لایق وکاردان وپاکدامن بود و تا حدّی توانست از اعمال‌نابجای شاه سلیمان جلوگیری نماید .

شیخ علی‌خان زنگنه از معدود وزرای نامدار ایران نظیر قائم‌مقام وامیرکبیر می‌باشد . خدمات این وزیر کرد بویژه درفارس بیشتر از خدمات گنجعلی‌خان زیك در کرمان است . فسائی ودیگر مورخان به‌احترام از وی یادکرده‌اند .

درسال ۱۰۸۶ حکومت ایالت‌های بهبهان و کهگیویه به‌حسینقلی‌خان زنگنه‌عنایت گردید.

فسائی ص ۱۵۳

درسال ۱۱۰۵ که شاه سلیمان درگذشت و پسرش شاه سلطان حسین صفوی به‌سلطنت نشست، نواب شاهقلی‌خان زنگنه پسر مرحوم شیخعلی‌خان زنگنه وزیرسابق به‌وزارت عظمی سرافراز گشته اورا اعتمادالدوله گفتند ... »

فسائی ـ ص ۱۵۵

فسائی در تقسیم‌بندی ایلات ، اشتباهاً زنگنه‌ها را داخل ایل ترک‌نژاد ایناللو بحساب آورده است.

ص ۳۱۰

در دوره نادرشاه نیز امرای زنگنه مقام والائی داشتند ازجمله: عبدالباقی زنگنه حاکم کرمانشاه بهمراه کنجعلی پاشا ( احتمالا ازکردهای ترکیه ) سفیر عثمانی و فرماندار موصل درمراسم تاجگذاری نادر در دشت مغان بسال ۱۱۴۸ قمری ( ۱۷۳۶ میلادی ) شرکت نمود و پس‌از پایان مراسم تاجگذاری بهمراه محمدرضاخان زنگنه بعنوان‌سفرای‌نادر به‌امپراتوری‌عثمانی‌درباره‌مذاکرات درمورد اصول‌پنجگانه پیشنهادی ایران اعزام شدند وهمین دونفر از امرای زنگنه نامشان در ردیف امضاءکنندگان عهدنامه دشت مغان‌که به‌سلطنت نادر رسمیت داد ، بچشم میخورد[1].

حسین‌خان زنگنه‌ی حاج نیز از دیگر امرای عهد نادر و ملتزم رکاب بود، لکن چون بعداً نادر بر وی خشم گرفت، هردو چشم اورا نیز مانند چشمان ساروخان کرد قراچورلو آشخانه (بجنورد) از حدقه درآورد.

حسین‌خان که از هردوچشم نابینا شده بود درکرمانشاه اقامت گزید وچون خبر قتل نادر به‌او رسید سربه طغیان برداشت وکار او درکرمانشاه بالا گرفت وتا همدان پیشروی کرد. وی ۱۵ هزار سوار نامدار از کردهای زنگنه وکلهر زیر فرمان داشت.

مجمل‌التواریخ گلستانه ـ ص۱۲۵

از امرای معروف این‌دوره زنگنه باید از امامقلی‌خان زنگنه ولد محمدرحیم‌بیگ و حیدرخان زنگنه جامه بزرگی ومرتضی قلی‌خان زنگنه ( حاکم کرمانشاه ) و فرزند شیخعلی‌خان زنگنه معروف‌نام برد.

---

۱ـ نادرنامه ـ تدوینی ص ۲۸۵ و ۲۷۹ و ۲۰۶.

امامقلی‌خان زنگنه درکرمانشاه به‌قدرت‌رسیده‌وبامتحدکردن‌کردان‌کلهر وزنگنه‌که زیاده برصد هزار خانوار بودند قدرتی چشمگیر یافت.

درجنگهای بین کریم‌خان زند ومحمدحسن‌خان قاجار، کردهای زنگنه وکلهر به‌حمایت کریم‌خان برخاسته وی را به‌پیروزی رساندند[1].

از امرای نامدار این‌دوره باید ازکریم بیگ زنگنه، گنج محمدبیگ زنگنه یوزباشی و سلیمان‌بیگ زنگنه ولد حسین‌خان زنگنه‌ی حاج، سابق‌الذکر نام برد.

گلستانه ص ۲۸۰ـ۱۴۰

**شیل** سفیرانگلیس درایران در زمان‌ناصرالدینشاه از ایلات وعشایر ایران آماری تهیه کرده از جمله درمورد کردهای کرمانشاه آورده است‌که: کلهر دارای ۱۵۰۰ خانه و چادر و گوران دارای ۳۲۰۰ خانه و چادر وسنجابی دارای ۱۵۰۰ خانه و چادر و زنگنه دارای ۱۰۰۰ خانه و چادر بوده‌اند[2].

درآمار مالی ونظامی ایران سال ۱۸۰۰ میلادی به‌قدرت رزمی کردهای زنگنه چه درفارس وچه درسایر نواحی درعهده شاه سلطان حسین صفوی اشاره شده است.

درمورد استقرار کردها در مرزهای غربی کشور می‌گوید: «واز جنب بغداد و کرکوت [کرکوک] و قره‌چولان[3] فرقه‌ای از زنگنه و مکری و گروس وکلهر بقدر

---

۱ـ کردهای خراسان ازجمله دولیخان شادلو نیز ابتدا به‌یاری محمدحسن‌خان قاجار رفتند، لکن بعداً از او جدا گشته به‌کریم‌خان زند پیوستند‌که موجب شکست خان قاجار گردید. کریم‌خان زند هنگامی که درخراسان بود با « همشیره‌ی اسماعیل سلطان کرد قوچانی » ازدواج کرد‌که ثمره‌ی این ازدواج شاهزاده ابوالفتح‌خان بودکه بعدها کریم‌خان مدتی به‌سلطنت نشست و چندی بعد معزول وناپینا گردید وی که در ۱۱۶۹ بدنیا آمده بود درسال ۱۲۰۱ درگذشت و در حرم مطهر شاهچراغ شیراز دفن گردید.

ابراهیم‌خان پسر دیگر کریم‌خان نیزکه مادرش از کردهای کلهر بود به‌چنین سرنوشت شومی دچارشد

مجمل‌التواریخ گلستانه ـ ص ۲۴۴

۲ـ شیل آمار کردهای شقاقی ومکری را در آذربایجان، هریك ۱۵۰۰۰ خانه و چادر وایل نابان در سلدوز را ۱۵۰۰ و قراچورلوهای ارسباران ۲۵۰۰ خانه و چادر ذکر کرده است.

ایلات و عشایر ـ ص ۲۳۲ـ۲۲۰

۳ـ سرزمین کردهای قراچولار درکردستان ترکیه.

هشتلك[1] | ۸۰۰/۰۰۰ | خانوار جا داده‌اند.»

و درجای دیگر می‌گوید: زنگنه‌ها دراطراف کرمانشاه می‌باشند و بقدر دولك | ۲۰۰ هزار | خانوارند نام سردار ایشان الله‌قلی‌خان | زنگنه | بود[2].

آقای کیهان نیز گفته است: تقریباً ۲۰۰ نفر در طالان‌دشت هلیلان زندگی‌میکنند. و می‌گویند قسمتی‌از زنگنه‌ها نیز درچهار لنگ بختیاری هستند[3].

امین‌زکی مورخ و دانشمند کرد می‌گوید: کردهای زنگنه‌ی شرق ایران ابتدا در افغانستان بودندکه سپس به‌تدریج بسوی شرق خراسان و بلوچستان حرکت‌کرده‌اند[4].

علامه مردوخ آورده است: «زنگنه قریب چهارصد وپنجاه خانواری هستند در لوای کرکوك وخانقین دراطراف کفری وابراهیم خانجی و اراضی سومالك | کردستان عراق | سکونت دارند. بعضی هم درکرمانشاه و هلیلان هستند ...

ئیل زنگنه دو تیره‌اند: فارس‌آغا. رستم‌آغا. درشرفنامه می‌نویسدکه عشیره‌ی زنگنه در افغانستان هم هستند شاید از بلوچستان به‌آنجا رفته باشند.»[5]

باتوجه به‌اینکه بدلیسی، شرفنامه را درحدود سال ۱۰۰۵ به‌زمان شاه‌عباس نوشته است، احتمال‌میرودکه برخی از زنگنه‌های شرق‌خراسان‌کنونی وآنهائی‌که‌هنوز درشهر هرات‌افغانستان سکونت دارند پیش‌از شاه‌عباس به‌این‌منطقه اعزام شده‌باشند.

درفرهنگ جغرافیائی ایران‌که حدود سال ۱۳۲۹ تنظیم شده چنین آمده است:

زنگنه: دهی ازدهستان ماهیدشت بالاست‌که دربخش مرکزی‌شهرستان‌کرمانشاه واقع است‌و ۱۵۵ تن سکنه دارد.

زنگنه: دهی از دهستان کمازان شهرستان ملایرکه ۱۶۸۰ تن سکنه دارد.

زنگنه: دهی از دهستان کلیائی است‌که دربخش سنقر کلیائی کرمانشاه واقع و

---

۱ـ لك = صد هزار. فرهنگ معین ـ ج ۲ ص ۳۶۱٤

۲ـ فرهنگ ایران‌زمین ـ ج ۲۰ ص ٤۰٦ـ٤۰۱ ـ مقاله‌ی دانشپژوه.

۳ـ جغرافیای مفصل ایران ـ مسعود کیهان ج ۲ که از صفحه ٥٦ تا ۸۹ را به‌ذکر نام طوایف کرد و آمار تقریبی آنها اختصاص داده است.

٤ـ لورد و کوردستان ـ امین‌زکی ـ ص ۲۹۸ و ۳۲٥

٥ـ کرد و کردستان ـ مردوخ ـ ج ۱ ص ۹٤

۱٤۰ تن سکنه دارد[۱].

و در جلد هفتم آورده است:

زنگنه: دهی از دهستان شاپور است که دربخش مرکزی شهرستان کازرون واقع و ۲۹۵ تن سکنه دارد[۲].

زنگنه: دهی از دهستان تراکمه است که دربخش کنگان شهرستان بوشهر واقع و ۲۳۰ تن سکنه دارد.

دهخدا آورده است: «زنگنهٔ دشتستان: ناحیه‌ی شرقی بوشهر است در زمان دولت سلاطین صفوی طاب تراهم طایفه‌ی زنگنه از ایلات کرمانشاه به‌فارس آمده در این ناحیه توطن نمودند. درازی [سرزمین] آن از ابوالفریس تا آباد [؟] نزدیك به‌سه فرسخ و پهنای آن از نیم فرسخ نگذرد. [منطقه‌ی به‌وسعت ۳×۱۸ کیلومتر].

محصول آن گندم وجو دیمی‌است وهندوانه دیمی‌نیز دارند واز گاو چاه‌هندوانه وخیار چنبر به‌عمل می‌آورند و شکار این ناحیه آهوست.»[۳]

و سرانجام، مصاحب آورده‌است[٤]:

زنگنه: دهی از دهستان کمازان‌شهرستان ملایر (همدان) که درسال ۱۳۳۵ تعداد ۱٤۰٤ نفر جمعیت داشته است. مشتمل است برزنگنه علیا و زنگنهٔ سفلی که فاصله دو روستا حدود ۲ کیلومتر است.

زنگنه: نام طوایفی‌از ایلات ایران، که درکرمانشاه، فارس، خوزستان وکهکیلویه زندگی میکرده‌اند. ظاهراً درآغاز درکرمانشاهان زندگی میکرده‌اند. تیره‌های ساکن کهکیلویه و خوزستان درحدود سال ۱۰۸٦ قمری به‌این نواحی آمده‌اند. درفارس در [داخل] طایفه‌ی [ترك] اینانلو تیره‌ای بنام زنگنه دیده میشود، ونیز در دشتستان فارس تیره‌هائی از زنگنه زندگی می‌کنند.

درمیان طوایف قشقائی نیز تیره‌هائی از زنگنه هستند. افواج زنگنه در دوره‌ی

---

۱ـ فرهنگ جغرافیائی ایران ـ ورم‌آراء ـ ج ٥

۲ـ مدرك فوق ـ ج ۷

۳ـ دهخدا ـ ج ز، ص ۵۱۰

٤ـ فرهنگ مصاحب ـ ج ۱ ص ۱۱۹۰

قاجار درقشون ایران اهمیت داشتند ...»

از مشاهیر زنگنه درجمهوری اسلامی ایران نیز باید از آقای بیژن نامدار زنگنه نام بردکه مدتی سمت معاونت فرهنگی وزارت ارشاد اسلامی را بعهده داشت[1] که گامهای ارزنده‌ای دراین زمینه برداشت. چون نامبرده سرپرستی جهاد سازندگی ایران را نیز عهده‌دار بود، چندی بعد به‌سمت وزیر جهاد سازندگی جمهوری اسلامی منصوب شد. فعالیتهای جهاد سازندگی چه در جبهه‌های جنگ تحمیلی وچه درپشت جبهه و داخل کشور برهمگان روشن است.

آقای بیژن زنگنه از فعال ترین وزرای این‌دوره است. باتوجه به‌اینکه خودحوی و خصلت وتکرنگی ایلیاتی دارد. امیدوارم به‌ایلات وعشایر ایران نیزکه محروم‌ترین طبقات اجتماعی را تشکیل میدهند، عطف‌توجهی مبذول دارند، بویژه ترتیبی دهند که سازمان مرکز عشایری خراسان‌که اخیراً زیر نظر جهاد سازندگی قرارگرفته است تحرک بیشتر بیابد.

همچنانکه عشایر درخدمت انقلاب هستند، سازمانها و ارگان‌ها نیز هریك بفراخور شغلی و وظیفه خویش باید از خدمتگزاری به‌این گروه زحمتکش و محروم و خانه‌بدوش غافل‌نباشند، تا آنها هم متقابلاً بتوانند درجهت خودکفائی‌کشور، قسمتی از نیازهای اجتماعی جامعه را برطرف سازند.

---

۱ـ اکنون آقای مصباح زنگنه عهده‌دار این‌سمت می‌باشند.

## کرمانج در جبهه

سراسر اگر تن به‌کشتن دهیم

استاد دکتر قاسم صادقی
نماینده مردم مشهد در
مجلس شورای اسلامی
متولد گرمه بجنورد محل
شهادت : حزب جمهوری
۷ تیر ۱۳۶۰

نگاه کنید به : پیشتازان انقلاب

ازآن به‌که کشور به‌دشمن دهیم

استاد شهید کامران نجات‌اللهی
تولد در بیجار کردستان سال
۱۳۳۳ـ شهادت در دانشگاه
تهران ۱۳۵۷/۱۰/۵

نگاه کنید به : یادنامه استاد شهید کامران
نجات‌اللّهی

شهید محمد رجب‌زاده
اوغاری (سیوکانلو)
محل شهادت فکه شوش ۶۱/۲/۱۵

شهید حزاجه موسوی اولانلو معروف به
صف‌شکن که حماسه‌آفرینی‌های وی با تانگ
معروفش در جبهه زیبارد و ضرب‌المثل گشته
بود. شهادت ۶۱/۲/٤ جبهه شوش

شهید رجب ایرانپور باجخورانلو
تولد : لاین
شهادت : ۵۹/۱۱/۲۵
جبهه سوسنگرد

شهید طاهر خراج کهنه‌اوغازی
(سیوکانلو) محل شهادت بیجار
کردستان

بمناسبت سالگرد شهادت
سرهنگ دوم علی رجایی
جزء کانونی که در جریان
کمک رسانی به مردم سیل-
زده قوچان در اثر سانحه
اتومبیل در جاده
بازگان قوچان جان خود
را از دست داد گذشت
یکمین جمعه
۶۱/۴/۱۰ برگزار آن شهید برای شادی روحش
جمع می‌شویم از کلیه دوستان و آشنایان تقاضا
میشود راس ساعت ۳ بعد از ظهر جمعه ۶۱/۴/۱۰
برگزار آن شهید برای شادی روحش حضور بهم-
رسانند.
ش. ۴۳۳
خانواده شهید علی رجایی

کورمانج خوراسان درجنگ تحمیلی عراق علیه ایران نقش فعال و شایسته‌ای داشته و باردیگر کفایت ذاتی و نظری خویش را در دفاع از استقلال ایران دراین پیکار عظیم به‌ثبوت رسانده و در انجام این هدف مقدس شهدای فراوانی تقدیم ملّت بزرگ ایران نموده است. که عکس چندتن ازاین شهدای زنده‌باد رامشاهده فرمودید.

نیز از آرشیو رادیو خراسان ـ بخش کردی ـ نامه‌هائی راکه از نقاط مختلف مرزی وجبهه در دیماه ۱۳۶۱ رسیده بود دریافت داشته از روی تاریخ تنظیم نمودم تا گوشه‌ای قسمت کوچکی ازایثار و جانبازیهای این دلاور مردان ایران‌زمین باشد.

هدایا و کمکهای جنسی و نقدی خواهران و برادران کرمانج دربشت جبهه‌بقدری وسیع و چشمگیر است‌که شرح آن دراین‌مقالات نمی‌گنجد. به‌چه‌زبان و چگونه میتوان

ازآن **پاده[1]واتی** تقدیر کردکه یك بشره را با هزار خرج‌دل خریده و چندماه زحمت کشیده و پروارش‌کرده بود ، وقتی مسالهٔ کمك به‌جبهه پیش آمد ، گوسفندی راکه باید همان روزهای آخر آذرماه برای خوراك و تغذیهٔ چندماهه کودکانش سرمی‌برید، خیلی راحت وبا افتخار گفت : اگر کودکانم گوشت نخورند ، نمیمیرند، بگذاریدبرادران ما درجبهه بخورندکه با دشمن بجنگند وظفر را ازگردن‌گوسفند بارکرد وآن عزیزترین موجودی خودرا به‌داخل کامیون حامل هدایا انداخت و به‌جبهه فرستاد !!

۶۱/۱۰/۱ـ **سریل زهاب** : سربازان وظیفه بجنوردی خلیل‌رحیمی ازاسفیدان، علی حاتمی از قارلق، قنبر اکبری از قوچ‌قلعه، حسن روحانی از قاضی، علی‌اکبر اکبرزاده از بجنورد .

از منطقه عملیاتی محرم : سربازان وظیفه عبدالعلی مهرزاد از توکور شیروان ، یارمحمد علیخانی از اسفراین، و محمود سروندی از قوچان .

از قرارگاه کربلا در **خرمشهر** : سربازان احتیاط سیروانی فیروز شهباززاده از روستای بیك و مرادعلی تقی‌زاده از عبدآباد .

جبهه **سومار** ـ سربازان وظیفه علیرضای بزرگر، محمدکاظم فرخی، علی‌نجفی، براتعلی یوسفی، رمضان روشندل، جلیل بیگی، حسین جعفری .

بسیجی محمدرضا احمدی از اسفراین، پاسدار علی‌اکبر **خانکانلو** از اسفراین ، علی قاسمی وعلی‌اصغر رمضانی‌خانکانلو، مهدی امانی، رضا اسفندیاری، عیسی قائمی، جلیل بغدادی ،اصغر حاجی‌پور و علی دادخواه .

از جبهه **میمك** ـ سربازان بجنوردی محمد حمیدی مهمانکی و محمود رختیانی.

از جبهه **کردستان** ـ سربازان امام زمان اهل خاکستر از کلات نادری : رجبعلی تنومند و مصیب شادیان و برات‌کیانی و علی‌قدیمی و عسکر تقی‌پور و رمضان قشونی و علی‌خان و قره‌خان روشندل و رضاخان کاظمیان وبابا کرامتی و علی قدیمی و رضا بیگ محمدی و محمد تنومند واحمد ادیبی .

از بجنورد : حیدر **بدرانلو** ، علی‌اکبر پزشك نادرآبادی و عیسی برنده مهمانکی .

۶۱/۱۰/۲ـ جبهه **هندلی** عراق: دانش‌آموزان‌اسفراینی محمدمهدی حسین‌زاده،

---

۱ـ گاوبان ـ چوپان گاوها .

بابامحمد اسماعیل‌زاده .

از شیروان : تهماسب منصوری از سرچشمه، محمد ملکی از حصار زیارت، رمضانعلی بخش‌آبادی و علیحسین اسلامی .

**سرال زهاب** : عباس برانیان ازکلات اسفراین .

۶۱/۱۰/۲ـ سربازان وظیفه بجنوردی : رسول رحمتی، برات رحمتی، حسین جاوید، از روستای قتلیش و عزیز صادقی از ناوه درجبهه کرند غرب . واز جبهه موسیان حسین گل‌حسنی، از گریوان و محمدرضا ایزانلو از حیدرآباد سملقان .

از جبهه خرمشهر : سربازان برانعلی‌سلیمانی و علی‌اصغر آزاد از قشلاق، جانعلی رمضانپور و ولی رحیمیان از بلقان ومحمود برزوئان از برزو، شرف عظیمی از شیخ امیرانلو و گروهبان دوم حیدر دبیری همگی از شیروان . از بجنورد : حسین کاظمی از نوت و موسی ابراهیمی از ناوه .

عمارلوهای نیشابور : سربازان احتیاط حسن عمارلو خلیل‌آبادی و یعقوب علی عمارلو و محمدعلی عبدالهی عمارلو و رجبعلی مردود .

۶۱/۱۰/٤ ـ بازسازی دشت آزادگان ـ گروهی ازکمپرسی‌داران و پنابان و جوشکاران شهرستان شیروان : گل‌حسن برانی مقدم . محمد ذاکری راد . اللهقلی اسلامی، ولی ابراهیمی، محمدرضا رازقی، محمدعلی ازدری، حسن خضرنقلی‌زاده، حسن‌حاتمی، رسول قربانی، نعمت ولی‌پور، رحیم محمدپور، محمدحیدرپور، مصطفی محمدزاده ، علیحسین نوروزیان، مسلم وحسن قویدل، رجب تقویان، علیرضا عاکفی اعزامی از بنیاد مسکن شیروان .

۶۱/۱۰/۵ـ جبهه مریوان : رزمندگان اسلام اعزامی از اسفراین : پیرعلی خاکشور، ناصر نوری، حسین جعفری، منصور نوری، عباسقلی ولی‌زاده، رضا علی کوهی همگی از اردوخان ا اردوخان ا ، حسن محمدنیا ازکلاته شور، حسنعلی مرادی وعلی تقی ازکلات و حسین رحیمی ازکلاته سادات وحسینعلی پهلوان از اسفراین . حسین گاوسوار از کنزان، حسین عظیمی از اسفراین .

درگزی‌ها درجبهه کردستان : سربازان وظیفه برات برانی از **میاب** ، برات‌پاکباز، رحیم پاکدل، اسماعیل پاکدل، محمد محمدی، حاجی‌بخشی، حسن قاسم‌زاده .

از پاسگاه مرزی مراوه‌تپه : استوار دوم حسن کیاست از قوچان، سرباز وظیفه

قربان محمد صوتی از **کیکان** وگروهبانیکم بیکزاد و گروهبانیکم نیک‌بی و علی‌اکبر فولادی و نوروز عطری‌که همگی درگری‌اند و سربار وظیفه الله‌نظر نظری از شیروان ،

جبهه **خرمشهر** : سربازان وظیفه محمود احمدی و محمدعلی رارع از عبدآباد و ابراهیم رحمتی از مهمانك و عبدالعلی رمضانی از آشخانه و محمود شوکلی‌زاده و حسنعلی برائی از شیرآباد و شعبانعلی امامی از قره مصلی، از شهرستان بجنورد .

از بسیج بجنورد درجبهه نقده‌شهر : محمدعلی محبی **بدراناو** ، حسن زارع بدرانلو و موسی‌الرضا عباس‌زاده و حسین داوری و غلامرضا امانی بدرانلو .

شیروانیهای جمعی بادگان لشکرك اعزامی بجبهه : سربازان محمد رمضان‌زاده، سید نعیم حسینی، نصرالله غلامعلی‌زاده ، عباسقلی کشوری، سید رشید حسینی، حسین کدیور رارع ، غلامعلی طاهری، برامحمد حسین‌زاده ، کریم حجی‌پور .

جبهه سردشت کردستان : از فوشخانه ونواحی مرزی قوچان سربازان وظیفه : اسدالله طیّب، حسن رجائی، نوروز محمدکیکانلو از سرانی ، بهرام صبوری، شیرویه فریدی، علیخان علیپور مقدم ، برانعلی حسین‌پور از **رشواناو** و جان‌محمد امیری ، محمد خاکساران ، باباحسن قاسم‌زاده ، غلامعلی دردی زاده ، گل‌محمد مقدسی ، ارس‌محمدصحرائی اعوراض محمد از **ماوانلو** ، محمدعلی‌رضائی، سلطانعلی‌جمشیدی، رضا عباسپور، رجبعلی خدنگ، ابراهیم علائی، برات حسن‌زاده ، رسول جمشیدی از روستای **آلخاس** ، (الخاص، القاس) و حبیب رضاقلی‌پور از چیرمه .

۶۱/۱۰/۶ــ جبهه جنوب، سربازان بجنوردی : حسنعلی **بادلّو** (**بادلانلو**) وبرات سهرابی از قلعه نجف ، مرادعلی حمایلی از نراقی‌کرد ، حسن بورولی از **صوفیان** ، حسین اسماعیلی از قلعه شعبان، علی‌اصغرزاده از بابا‌امان، علیرضا ساجدی از راز .

سربازان اعزامی از شیروان : برات مهدی‌پور وعلی‌اصغر رستم‌زاده و محمود صابری از زوارم ومحمد حجی‌زاده، رضا علی‌کلالی، نبی نوری از برآباد و یعقوب ابوالحسن‌زاده وناصر کریم‌زاده و رضا خردمند .

سربازان بجنوردی مستقر درجبهه‌ی مهران : غلامعلی نامجو از قاضی وهادی بردلك از پیش‌قلعه وحسن قاسمی‌از آشخانه و حبیب رشوانلو ازپیش‌قلعه ، ابراهیم رضائی از کلاته زمان صوفی و رمضانعلی بیانی از قلندرتپه و احمد ماروفی .

بجنوردی‌های جبهه جنگیر ــ سهراب یافتی، اللهقلی گریوانی، علی رجبی، رضا

رضائی، حجت عزیزی، گروهبان دو، رضا ایمانی، جمعی تیپ ۵۵ هوابرد شیراز.

۶۱/۱۰/۷ـ جبهه سومار: سربازان وظیفه بجنوردی: اسماعیل‌عبدی، قربانعلی حمیدی از میملجه وحسین صداقت، یحیی نزدانی از دهگاه، نجفعلی ارجمندی از روئین.

جبهه فکّه ـ اعزامی ارجنارن بجنورد: علی‌اصغر پورحسین، علی‌اصغر شرفی، محمد لطیفی، علیرضا قلی‌پور، ابراهیم کارگر، عبدمحمد رمضانزاده، زین‌العابدین جوانوش.

از روستای کوه‌کمر: رجبعلی ساجدی، عبدمحمد معینی از روستای پیتو، غلامعلی سلیمی واز ناوه حسین صادقی، از بجنورد عباس شهابی و غلامعلی آذرمنش.

جبهه خرمشهر: گروهبانیکم ابراهیم دلگشا جمعی تیپ قرچان.

جبهه **چنانه**: سربازان وظیفه حسین بخش‌قائمی از مانه ـ عبدمحمد عطائی از قوچ قلعه، ابراهیم بهروزی از جوزک مانه ـ سلطان ابراهیم اسماعیلی و قربانعلی محمدیان بهادری و عبدالرحمان رحمانی از ایوب پیغمبر (زیارتگاهی است که اشیاها بهاین نام معروف شده فقط یك آب معدنی است).

جبهه جنوب تیپ ۱۵ امام حسن (ع): عبدالرحمان قادری از باغان، غلامرضا ابراهیم زاده از شیرین دره، فریدون طوسی، علی ریحانی ومهدی اسماعیل‌زاده و حسین محمدی، عوض‌زاده، غلامزاده، موسی سلیمانی، قربان‌پور، ویاسائی.

جبهه **مریوان** ـ بچه‌های شیروان: حسین اقبال و علی قاسیان وعلی اسدی، وعلی رحیما از روستای زیارت، احمد اسکندری وبهمن نیازی.

سربازان جمعی بادگان لشکرك اعزامی از اوغاز تازه: مراد عباسی، جعفرجودان، عیسی منصوری، از ایل **میوکانلو**.

۶۱/۱۰/۷ـ اهواز تیپ ۵۵ هوابرد شیراز: سربازان وظیفه حسین نوری از **چغاقلو** و جعفر افتداك از گریکلو واسماعیل مهنائی از بجنورد.

۶۱/۱۰/۸ـ جبهه **مهران**، رزمندگان بجنورد: رمضانعلی بیاتی ازقلندرتپه مانه، محمد رحمانی از کشك‌آباد مانه ـ قاسم رضائی از بورپور مانه ـ رمضان حسنی **کیکانلو** شاه حسین عزیزی از میملجك، رضا رجبی از مانه سید محسن شجاعی ازپیش‌قلعه.

جبهه شرق بصره: سربازان احتیاط شیروان: غلامرضا اسدی وحسن سلیمانی

از ورگ ، رجب رهی، حسن صادقی محمدرضا سیاح از شیروان وباقر تناسوانی از **تناسوان** .

جبهه سومار : سربازان وظیفه برات روحانی وکریم مکری وسیدعلی محمدی و علی‌اصغر وطن‌دوست وغلام مجرد وحسن جعفری وعبد محمد رحمانی و میرزا حسین صالحی از عشق‌آباد بجنورد ، براتعلی قوچانی از آشخانه عیسی کمالی قلعه نجف و جعفرقلی طبسی از تراقی کرد .

جبهه میمک : محمود برات‌زاده ، محمد زارع‌پور، خلیل شرافتمند ، تقی **شرافتمند**، بهمن قلی‌پور، کریم جمالی از بجنورد .

جبهه مریوان : رزمندگان مانه و سملقان حسین رحمتی و حسین فاطمی ومحمد زعفرانی ( زعفرانلو ) حسن ولیزاده وحاتم سهرابی وبراتعلی ثابت‌قدم .

جبهه **موسیان** ، سربازان وظیفه محمدرضا **ایزانلو** وحسین گل‌حسنی ازگریوان.

۶۱/۱۰/۹ـ جبهه رقابیه : حسن محمدآبادی از روستای قره مصلی .

جبهه سومار : سربازان وظیفه یحیی یزدانی، گل‌محمد راهدان، تقی ایزانلو ، جعفر ایزانلو و محمود ایزانلو از اسفیدان وکلاته سهراب **بجنورد** .

جبهه **شوش** : حسن ذوقی و رجب ترابی و محمد فرجی و علی قربانی‌پور از لایین کلات .

جبهه میمک :اعزامیان از بسیج مستضعفین خراسان گروه پدافند هوائی علی پیرزاده ، علی رضاپور، حسن فریدا ، عظیم صادقی، حسین عابدزاده، حسین بابازاده که شیروانی‌اند وعباس مقدسی وبرات جمالی از آشخانه وگرمه و سیاوش مردانی از شیروان .

سرباز احتیاط اسکندر حسین‌زاده از نوده چناران و رشید رحمانی از سملقان وقاسم‌علی رحیمی از گرمه‌خان وعلی جعفر یزدانی از باداملوق شیروان .

سربازان وظیفه : رمضان علیان از کلاته زمان صوفی و غلامحسن **ایزانلو** ازپاکتل و خلیل فیروزه‌ئی از فیروزه و رمضانعلی جمالی از زردکاستان ، ولی‌الله رحمانی از کلاته ملاحسن و رضا آهنچیان و عبدالرضا کمالی وحسین سادات مقدم وحسن نامور قلعه رسالت‌که همگی بجنوردی و علیرضا وقاری از کلاته مشکان (کلاته محمدقلی) قوچان می‌باشد وسرباز وظیفه محمدرضا سجادی **کیکانلو** بجنوردی .

۶۱/۱۰/۱۰ـ مربوان : محمود توانا ، مهدی صفری، محمدرضا یگانه، حسین وزی، که همگی از اخلومد چناران می‌باشند ، برانعلی وحیدی، شیرمحمد سلیمانی، نورمحمد شیردل، قربان محمد چوپانی وبرات بالاری از چخماقلو سیچ بجنورد .

جبهه **شاهچه** : سرباران وظیفه‌یحیی طاهری، وحیدکوهستانی، عزیزاللهرمضانی، علی پورقلی‌زاده ، عزت‌الله رمضانی از جوشقان و محمدعلی جوبانی و محمدحسن جوانکوشکی وابراهیم شیری از نیشکین وقاسمعلی رمضانی وعباسعلی عباسی از استران ، محمد میدان‌جنگ از آشخانه وعلی آرینک و علیرضا **کچراناو** .

سرباران احتیاط اعزامی از شیروان : پیرعلی شیرافکن و غلامحسن شیرافکن و قربانعلی فکری از توده و محمدنبی شکیبائی ازالله‌آباد جمعی لشکر پیروز۷۷ خراسان مستقر درجبهه خرمشهر .

جبهه فکه : قربان محمد رحمانی از **چوکانلری** شیروان و نیازی از شیروان و سهراب سیاوشی از توکور شیروان ، موسی غلامی از قراجه وموسی‌الرضا محمدزاده از چناران و مسلم وحدانی از **قوردانلو** و بهزاد سی‌اللهی از بجنورد .

حسین الهی از اللهیان قوچان و یحیی الهی‌مقدم وگل‌محمد باقری ولاچین آقائی ومحمد آقائی عباس دوانی وعلی فدائی واحمد علیزاده واسماعیل ولیخانی وگل‌محمد عاقبی پاسداران اعزامی از قوچان .

جبهه سومار : حسن جعفری از حیدرآباد وعلی محمدی از نادرآباد وبرات وحیدی از بیار ومجید معمری از قلعه‌خان وبیگ‌محمد حصاری از حصار و علیرضا ابزی از قره‌خان بندی اعزامی از شهرستان بجنورد . گروهبان دوم حسین سوداگر و سرسازان حسن عاقبی وعلی‌اکبر از جوشقان .

۶۱/۱۰/۱۱ـ جبهه سومار : علی‌اکبر عباس‌آبادی از آشخانه .

جبهه شوش : رمضانعلی غلامی از ترگسلو .

جبهه **رقابیه** تیپ ۱۵ امام حسن، حسن محمدآبادی اعزامی ازکمیته آشخانه .

۶۱/۱۰/۱۲ جبهه سومار : سرباران وظیفه فضل‌الله ریحانی از زردگاسنان ، حسنقلی گرپوانی، محمد گرپوانی وسیدعلی عفتی وعلی‌حسین وحیدی وخانرسلطانی از بجنورد ومحمد حصاری وبیگ‌محمد حصاری ویحیی توکلی از گلیان وحسین صفائی وابراهیم ناروئی و نوروز محمد نژاد وحسین نجار از شیروان .

سرباران اسلام براتعلی سروری از جوزك و علیرضا محمدی از بورج ـ قنبر کوهستانی وبیژن حیدری از سلولی بجنورد .

جبهه کردستان : سربازان وظیفه سلیمان ولی‌پور ازبیك، خداوردی حق‌شناس از **بورزلان** و محمدعلی ارزمانی از درگز و سربازان امام زمان علی خاکشور و علی قاسمیان وعلی رهنما وبهمن‌نیاز واحمد اسکندری از شیروان وجمشید عظیمی وعلی اصغر عظیمی واز تیپ ۸۴ خرم‌آباد سرباز وظیفه رحیم داد پارسا از باغچغ بجنورد .

۶۱/۱۰/۱۲ جبهه مریوان : گروهبان دوم رمضان خوش‌منظر از بجنورد وسرباز وظیفه حسین عابدینی‌زاده از شیروان .

جبهه جنوب: حسین حجی‌زاده وبهروز امیری وبیرسخاوتی و اسکندراسکندری از **قولاتاوی** شیروان جمعی تیپ ۵۵ هوابرد شیراز .

جبهه حقیر : حسین عظیم‌زاده ، شرف عظیمی از شیخ امیرانلو ، حسین امیری از بورج ذوالفقار وتقی پیرزاده از قوردانلو و غلامعباس خوش‌قامت وجلیل نظربان از **نامانلو** وعلی محمدنژاد از **دوین** شیروان .

جبهه **عین‌خوش** : غلامرضا اصغری وابراهیم فخرائی از چمن‌بید بجنورد .

سربل زهاب : سرباز وظیفه عباسعلی براتیان از اسفراین .

شلمچه : سربازان لشکر ۷۷ پیروز خراسان مستقر درخط مقدم جبهه : علی محمدی، امیر حسین‌زاده از نامانلوی شیروان واسماعیل سیاوشی از اسفراین .

کردستان : محمدرضا طائی از پاسداران اعزامی از اسفراین .

دزفول (عین‌خوش) : مهدی ابراهیمی‌وحسین ابراهیمی‌که هردو برادر وازمهمانان بجنورد هستند .

۶۱/۱۰/۱۹ـ **سربل زهاب** : یادگان ابوذر

سرباز وظیفه محمد قربان محمدی ازگردان چناران مشهد از روستای خربج

۶۱/۱۰/۱۵ـ ما سربازان اسلام مستقر درجبهه شوش تا آخرین قطره خون خود ازاین انقلاب دفاع خواهیم کرد این‌را بدانید تا ما صدام و صدامیان را از میان برنداریم ازپا نخواهیم نشست وما انشاءالله **صدام راکه تیر آوردیم‌سرش‌را باداس خواهیم برید** .

اسامی ما بدین شرح است : رمضانعلی غلامی و سعادتعلی سعادتی از روستای

نرگسلو بجنورد و حسینعلی کلی از بجنورد و رجبعلی بیات از عبدالله‌گیو نیشابور ، مسلم باشتی از باشتن وحسین عسکری از مشهد .

۶۱/۱۰/۱۵ـ دانش‌آموزان شیروانی اعزامی به‌جبهه **چنانه دزفول** ـ تیپ جوادالائمه ، حسین داشاد از زیارت شیروان با همسنگرانش علی کاظمشا ـ حسنقلی پاسبان ـ حسین ادینه‌پور ، حاجی ببرخان زمانی ، برات رمضانی ، صبوری از قولجوق عباس خواجه پور .

بسیجی : رستم حکیمی از شیروان روستای قولانلو ، محمد حسین ادینه‌پور از زیارت ، حسنقلی محمدزاده از بیك (تکمران)

۶۱/۱۰/۱۵ ـ برادران اعزامی از قوچان : روستای جوزان مستقر در **جبهه دزفول** که ۱۷ نفر بشرح زیر می‌باشند: عباسعلی افسرده ، علی آذری ، علی‌اکبر بدیعی ، بابای کیانی ، علی‌رضا آذری ، محمد عطاردی ، رضاآذری ، عبدالعلی خدادادزاده ، محمد فیّاضی ، حسنعلی براتی ، قربان حسین مرغی ، شاه محمد فیّاضی ، اصغر حسن‌زاده ، علی معین ، حسین کریم‌پناه ، رمضان رشیدی و علی فرهمند .

سربازان وظیفه اعزامی ازبجنورد ـ روستای قلعه جوق ـ مستقر در**سریل‌زهاب**:

موسی رحیمی ، محمود حیدری از قلعه جوق و عبدالرضا مرادی از کلاته چنار .

از جبهه **سومار** : سربازان وظیفه اعزامی از بجنورد :

علی الهامی وامامقلی حصاری ، وعلی حاتمی (از روستای قارلق) ومحمود فرخدل از آشخانه ومرتضی یزدان‌پرست ونیز از جبهه دزفول ـ تیپ جوادالائمه اعزامیان بجنورد :

موسی داوری ، برات مهجور ، حسین واحدی ، سیدمیرزا نادری ، عبد محمد منوچهری از روستای **چخماخلو** وقلعه‌خان (رسالت) علی‌اکبر احمدی از روستای‌عرب قاسم عباسی از نوده‌ی چناران ، محمد جعفری وقربان رضائی از رازگیفان ، تیمور غیاثی از چهار بورج و براتعلی وحیدی وبرات بالاری وشیرمحمد سلیمانی و نورمحمد شیردل و قربان محمد چوپانی همگی از روستای **چخماخلو** ـ مستقر درجبهه **مریوان کردستان** ـ تپه ناهید .

از جبهه **سومار** : بچه‌های‌شیروان وبجنورد: سربازان وظیفه عزیزالله فرهادیان از عبدآباد شیروان ( ایزانلو ) ، غلامرضا ورزنده از رازجرگلان ، محمدرضا فکری

از توده‌ی شیروان ــ برات جمال‌بسند از کارخانه قند شیروان.

از جبهه **فکه**: گروهبان سوم وظیفه شکرالله امامی جمعی تیپ ۵۸ تکاوران ذوالفقار ــ گردان چهارم گروهان یکم ــ از روستای سلیم‌آباد قوچان که ۱۵ ماه است در جبهه‌ها با دشمن متجاوز می‌جنگم.

تکاوران وظیفه واحتیاط: رمضان طبرزاده از آشخانه، عبدالله سعیدی از قلعه‌ی خان (بجنورد) و محمدرضا محمدیان و گروهبان سوم وظیفه صفر هنرمند و غلامعلی سعیدی از بجنورد.

جبهه **سومار**: امدادگران اعزامی از شیروان علی آذری از سکه وکریم دهنگ و نورعلی صفائی از **شکرانلو** و فتح‌الله غلامی ازمش‌ترقی شیروان، واز اسفراین باباممحمد اسماعیل‌زاده و محمد مهدی حسین‌زاده از روستای عراقی و تیمور نظری از چشمه خالدآباد و محمد سلمانی از روستای خوش اسفراین.

۶۱/۱۰/۱۶ــ ازجبهه **دهلران**، اعزامی از سپاه پاسداران قوچان: موسی‌الرضا مؤمنی (**مشکانلو**، آلانه محمدقلی ۴۵ کیلومتری شرق قوچان، رشید محمودی از دزگز محمد ملائی از روستای اسجیل مشهد وحمید بیك از مشهد.

جبهه کردستان ــ سربازان وظیفه زاسفارمری: قاسم سالخورد از روستای علیمحمد شیروان ــ خدایار حصاری و محمد حسنی از حصار شیروان.

۶۱/۱۰/۱۶ــ ما چندتن از رزمندگان کودکسه از شمال خراسان در **جبهه‌های غرب** با صدامیان کافر می‌جنگیم:

غلامعلی وحسن رازقی، رمضانعلی رفیعی، رضا خاکشور، رضا انصاری و علی اصغر مجردکه همگی از **چوکانلوی** مایوان می‌باشیم و حیدرعلی حسن‌زاده از **بوانلو** (اوغاز) است.

جبهه **دزفول** ــ چنانه ــ تیپ جوادالائمه، بسیجی و پاسداران اعزامی از قوچان تا صدامیان کافر را ازخاك وطنمان بیرون‌نکنیم ازپای نخواهیم نشست‌که‌ما ازروستای **جوزان** قوچان هستیم: قربان حسین مختاری، علی‌اکبر قوی‌هیکل، موسی‌الرضا شیر زبی، علی‌اصغر شیرزنی قوی‌هیکل، علی تیکنام، محمدرحیم شعبان‌زاده، علی رحمانی، مسعود بردبار و رمضانعلی منصوری.

جبهه **رفاییه** ــ سربازان وظیفه اعزامی از بجنورد: احمد و قربان وعباسعلی

وایرج ولطرعلی وفرج‌الله وابراهیم و نوروز و رحیم داد و سیدبرات و سید قاسم و حمزه وقاسمعلی وچراغعلی که همگی از روستای باغچغ هستند. ( از کردهای شادلو )

۶۱/۱۰/۱۶ـ از **جبهه چنانه** ـ این برادران نامه مفصلی به‌زبان کردی به‌رادیو مشهد نوشته وگفته‌اند : « ئەم برانگانا فقط ده خازنی وان صدامیا تازه خاکی مقدس ئیرانی پاك بکەرەنی، ژی صدام نابود بکەرەنی ؛

برانگی نەعازیز رادیو کرمانجی، ئەم گشتی ژه فرخانی قوچانی هاتنی جبهه ... »

( برگردان به‌فارسی : ما برادران فقط میخواهیم این صدامیان را ازخاك مقدس ایران پاك بکنیم ، هم صدام را نابود بکنیم . برادران عزیز رادیو کرمانجی، ما همه از (روستای) فرخان قوچان به‌جبهه آمده‌ایم ... »

موسی‌الرضا اکبرپور ، رمضان اکبرپور ، عبدالحسین حسینی، نوروز اکبرپور، موسی قربانی، علی شرقی، محمدعلی محمدزاده ، موسی صاحبکار که همگی ازفرخان هستند ویحیی محمد یزدانی ازناوه‌ی بجنورد وبیر زمانی از زیارت شیروان ومرتضی خان قیطاقی، علی جزوانی‌نیا ، حسن عبد یوسفخانی از یوسف‌خان وبراتعلی رضانیا از ناوخ و حسین سجانی از یوسف‌خان قوچان .

**جبهه فکّه** ـ اعزامیان از بجنورد : حسنعلی نوروزی، محمد آخری، ازکشانك، محمدرضا حمیدی واحمدرضا ایمانی وپرویز بهرامی ازبجنورد و محمدرحیم رحمانی از جوپلی‌تپه .

**جبهه کردستان**، اعزامیان بجنورد : سربازان وظیفه علی‌جعفر نامجو و قربان محمد روحانی علی‌نقی قربانی از روستای حسن‌سو ،شجاع ثاقبی از چخماخلو، محمد کریم‌زاده از **ترانلو** .

۶۱/۱۰/۱۷ـ جبهه **مهران** : ما سربازان وظیفه و پیروان راه حسین (ع) یوزه‌ی تمام متجاوزان را به‌خاك می‌مالیم وتا آخرین قطره خونی‌که دربدن داریم ازکشورعزیز و میهن خود دفاع می‌کنیم :

سرباز وظیفه رمضانعلی شجاع ازروستای قاضی‌گیفان‌ـ یحیی‌نوروزی ازجودر، رضاقلی یزدانی وبراتعلی مجرد از نجف‌آباد وابراهیم صفائی که همگی از شهرستان بجنورد هستیم .

**جبهه جنوب** : سربازان وظیفه اعزامی از بجنورد .

حسنعلی بادلی (بادلانلو) ـ براتعلی سهرابی از قلعه نجف ـ علی‌اصغر عباس‌زاده از بابامان، علیرضا ساجدی از راز ـ ومرادعلی حمایلی از طراقی کرمانجان، حسن بوردولی ازدرسوفیان .

**جبهه خرمشهر** : سرباز وظیفه مراد مرادی از روستای کهنه اوغاز قوچان ـ پس ازاینکه نوشته‌اند تاآخرین قطره خون خود برای دفاع از میهن ومردم عزیز ایران آماده‌ام ـ تقاضا دارم که مسؤولین امر بهروستای کهنه اوغاز توجه کنندکه از تمام مزایای اجتماعی محرومند و سیل‌های بنیان‌کن هرسال خسارت‌های شدیدی به‌مردم میزند وبسیاری از خانه‌ها را خراب میکند . نه‌راه است، نه‌دوا و درمان نه شرکت تعاونی ونه ...

۶۱/۱۰/۱۷ـ **جبهه چم‌سری** جنوب غربی‌کشور ـ حسین رحمانی، محمدمحمدی از **فوج قلعه** بجنورد ، علی‌اصغرحمیدی از آشخانه ، رحمان باور از مانه‌که نوشته‌اند «**با تو بخانه ۱۲۰ صبحانه میفرستیم برای صدام**» . سربازان وظیفه **شیروان** ازجبهه رقابیه :

۱ـ ولی داوری و رجب دربانی از عبدآباد (ایزانلو) ، موسی‌الرضا طاهرنیا از زیارت و رمضان جعفرزاده از چوکانلو تکمران و برات ایلدرم از قولانلو .

۶۱/۱۰/۱۸ـ **جبهه عین‌خوش** ـ سربازان وظیفه اعزامی از بجنورد : عیدمحمد رضائی‌از شهرآباد کرد و علی آبری و ابراهیم ابراهیمی ازکریك (آشخانه) و مهدی ابراهیمی از مهمانك، حسن شاکری ازکراتی آزادگان که نوشته‌اند : « ما پیام امام‌امت را به‌دیوارهای شهر **مندلی** عراق زدیم » .

جبهه **باختران** ـ پیغمبر قلی نصرتی از شیخ سفلای بجنورد و حسین خانی و **ایزانلو** .

**شوش** : رزمندگان بجنوردی : حسن زارع و غلامرضا امانی و محمد محبی از بدرانلو و علی‌اکبر محبّی و حسنعلی ریحانی از زوعلیا وخان‌محمد بخشایی ازقزلقان وحسن فارغی از کرناوه شور .

جبهه‌های **غرب** : پاسداران بجنوردی : یحیی حاتمی از **پسرکانلو** که نوشته‌اند:

**« من در جبهه‌های غرب با کهله و دموکرات می‌جنگم »** حیدرعلی نامجو و علی‌اکبر اسماعیلی ( هکذا ) از یاران بالا و سید محسن هاشمی از ده‌نوت و محمدرضا مسعودی از کشانک .

۶۱/۱۰/۱۸ـ جبهه **جنوب : ما سربازان لشکر ۷۷ پیروز خراسان مدت** ۲۰ ماه است با یمنی‌ها می‌جنگیم و تا یک قطره خون در بدن داریم علیه متجاوزان می‌جنگیم ۱۰ ( افرامیان بجنوردی )

سربازان وظیفه : برائعلی علی‌ابادی از علی‌آباد ، علی‌اکبر دهقان‌زاده از تره‌خان بلندی و ولی قزلقانی وعظا نامجو از قزلقان و محمود ایمانی از برکسلو و مسلم علی ابادی وتیمور علی‌ابادی از علی‌آباد .

**مرز زاهدان:** ما سربازان وظیفه زاندارمری بچه‌های قوچان و فاروج وروستاهای اطراف آنها حفاظت مرزهای کشور ایران را برعهده داریم :

حسن بساوشی وعلی بیات‌زاده وسید اکبر موسوی و بچه‌های فیض‌آباد فاروج کاظم حیدریان و یزات رضائی و سید رضا وبچه‌های نقاب و قوچان وبرکسرد حیدر خلیلی و عشرضا دوراند .

جبهه **مهران** : ما سربازان اسلام تا نابودی یزید زمان صدام کافر بمسیر خود ادامه میدهیم : سربازان وظیفه محمد نوذهی وپسر عموهایش حیدرعلی و رسول‌نوذهی و یحیی نوروزی از بالاقلعه ایوب پیغمبر که اعزامی بجنورد هستند .

جبهه‌های **ایلام** : سربازان احتیاط رشید رحمانی از سملقان و قاسمعلی رحمتی از آق‌تپه‌ی گرمخان و اسکندر حسین‌زاده از توده چناران بجنورد .

**دزفول** : بسیجیان قوچانی از روستای خمارتاش : فرمان ظهیری و ابراهیم محمدی و رضا تقدیسی‌وبشیرعلی‌پناه و حسینعلی نجاتی و غلامعلی خجسته و علی معصومی و غلامعلی صحرائی و نوروز روستائی و حسین وحید شکیبائی و حسین رزم و پیرعلی واحمد روستائی وحجی محمد .

۱۶/۱۰/۱۹ـ جبهه‌های **جنوب** : حبیب‌الله آواره از باش‌کلاته و رسول افسری وبزات افسری از چشمه طبر ، جلگه شوقان بجنورد .

**شوش** : جواد ذاکری از اسلام‌آباد آشخانه وتاج محمد از مهمانک بجنورد .

۶۱/۱۰/۲۰ـ **شوش** : رحمانقلی‌قلی‌زاده وعلیرضا قلی‌زاده ازپیش‌قلعه بجنورد و حسینعلی گوهری مقدم و حشادادخدادادی از درگز (نوخندان) وسرباز وظیفه محمد وحدانی از زوعلیای **بجنورد** -

**عین‌خوش** : سربازان وظیفه شیروان : علی پیرزاده از رزمغان، ابراهیم سعادتی وحاجرخان نریانی ازینگی قلعه‌ی علیا وباباعلی قربانی ومحمد سالاری‌پور و ابراهیم میرزاده از پیرشهید.

**شوش** : رزمندگان انزامی از شهرستان قوچان : کریم خلیلی، محمدجعفرخلیلی قدیر خلیلی، حاتم سلطانی، قربانخانی، برات‌رکنی، محمد فرجامی وحیدرخرسندی و غلامرضا تبرکی و رضا نیکزات وامیر هدایتی و عبدالله هدایتی و همسنگرانشان‌علی مرادی، غلامی، فلاح از خیرآباد **مایوان** .

**عین‌خوش** : عبدالرضا ولیزاده از بازاره قارناس بجنورد و ابراهیم حمیدی از آنجه و عباس اصغری از عشق‌آباد مانه و علی یزدانی از **قریکانلو** و دیگرهمسنگرانشان

**موسیان** : سرباز وظیفه خدائی صائمی از قلعه عرب ومحمد شیردل بجنوردی نیز نوشته‌اند : « **ما تا آخرین قطره خون خودمان با دشمن متجاوز می‌جنگیم** » .

**سومار** : سربازان وظیفه بجنوردی‌حسینعلی شوریده، ازگرمخان وعباس‌صادقی از سخاس وعلی پاکروح از توردانلو و فلیح سلطانی از نجف‌آباد وشکرالله ذاکری و یوسفعلی مجردی وعلی محبّی از قریه ملاحسن وذبرمحمدرمضانی ومحمد محمدی از قلعه نجف و حسین لاله‌ای و رمضان شادمهر از قره مصلی وبرات ولی‌پور از آشخانه وبرات اسدی وقربانعلی اسکندری و روح‌الله بهادری از توده چناران وعباس یزدانی و باباحسین **زعفرانلو** از قزل حصار چناران و علی‌اکبر سعادتیار و محمدرضا رستمی .

۶۱/۱۰/۲۱ـ جبهه **شوش** ، اعزامیان بجنورد: رزمندگان‌حسین محمدی ومحمد ریحانی وحسن غلامی وحسن میرانی و محمدحسین بهادری از قلعه نجف و رضا مجردی از قره مصلی .

جبهه **جوفیر** ـ سرباز وظیفه قربان فولادی ازقلعه محمدعلی‌بگ درگز وغلامرضا رستوم از نادرآباد آشخانه .

**عین‌خوش** ـ اعزامیان بجنورد: حسن دلاوری ومحمد نابغی از شهرآباد کرد و ابراهیم خرّمی از آشخانه و حاج محمد حاتمی از آغجان.

۶۱/۱۰/۲۱ـ **ایلام**: رحمت‌الله ربانی وسید موسی نبوی و سیداحمد رافتی، سربازان اعزامی از بجنورد.

**باختران** (کرمانشاه) عبدالعلی‌بیتا ومحمدولی ارکوشکی کیکانلو وعلی‌اصغر اصلانی وحسین قانعی وسیدحقلی داوری از تراقی کرد بجنورد.

جبهه **خرمشهر** ـ شلمچه ـ گروهبان دوم محمدرحیم هادیفر از آشخانه و غلامحسین شیرازی از پیش‌قلعه و سربازان احتیاط امیرحسین‌زاده از نامانلو وقربان هادیفر و رمضان رنجبر و محمد ربانی از آشخانه و شیرعلی محمدی و یحیی محمد قوی‌دل و شاهپور محمدی از نامانلوی شیروان.

تهران ـ **ستاد مشترک ارتش**: سربازان وظیفه حسینعلی بری‌زاد و محمدعلی بهشتی و بهرام توکوری از توکورو براتعلی‌شجاع‌زاده و علیرضا خان‌زاده و خلیل‌باصل از **شیخ امیرانلو** و ذکریا رحمانی وبراتعلی ساجدی از چوکانلو اعزامیان شیروان و براتمحمد جمال‌بست از کارخانه قند و سفرعلی نعیمی وتیمور علی‌پور از حاتم قلعه‌ی دوگز.

**دهلران** ـ سربازان وظیفه یهمن کریمی و رمضان جاویدی وخان‌محمد خرّم‌روز ومحمد رضای محمدی و غلامحسین بلبلی و عبدالله ترکانلو و محمدعلی بیرومند وکاظم وطن‌دوست و علی ملکی وبرات خوش‌باطن اعزامیان بجنورد و شیروان.

**سومار**: سربازان وظیفه علی‌پیرا از چهاربورج بجنورد و مسعود ترحانی از یکه‌شاخ و ملک حسین زارعی از چهاربورج وبرات محمدکریمی از قزلقان.

۶۱/۱۰/۲۲ـ **چنانه**: سربازان وظیفه محمدعلی مکرمی از مهمانلك وعلی‌اصغر درخشانی و ابراهیم جعفری از گشانلك وکریم کریمی از شورابه‌ی گرمانج.

**فکّه**: اعزامیان بجنورد حسنعلی نوروزی ومحمد آخری ازگشانلك ومحمدرضا حمیدی واحمدرضا ایمانی وپرویز بهرامی.

۶۱/۱۰/۲۲ **دهلران** ـ اعزامیان بجنورد: رجبعلی بافچقی و عوض‌محمد علی‌آبادی و نورعلی کهندل از گرمه‌خان و سربازان وظیفه رضا علیقلی از حصه‌گاه مانه و ناصر جهاندوست از قلندرتپه و محمود علیزاده از پیش‌قلعه و سلطان رضارحمتی از

چوبلی‌تپه وابراهیم یکّه از تلمه حمید وشیرمحمد خانی.

**سومار**: اعزامیان بجنورد سربازان وظیفه محمد گربوانی و حسنقلی و سیدعلی عمتی و جلیل گربوانی و محمد ستوده وصفر جمیلی ماربان و رضا کریم‌پور و احمد الیاس و حسین حسین‌زاده و اسماعیل محمدی وقنبرعلی دیانت ومجید خاکپور و علیحسین واحدی وعلی رحیمی وحسین رحمتی و فضل‌الله ربحانی وخانار سلطانی و نابیعلی شاکری.

۶۱/۱۰/۲۳ـ **رفاییّه**: بچه‌های آشخانه‌ی بجنورد: علیرضا نورالی و رمضانعلی قربانی وعباس نورالی و رسول رحمانی و محمدعلی رضائی وحسن نورانی وعلی وحیدی وموسی نعمتی وعلی فرّخی ومحمود حسینی واسدالله مجیدی وعلی انگیزه وباقر رجب‌نیا ومهدی شهریاری و رضا شادمهر و علی‌حسن‌نیا و ابوالفضل نامور و علیرضا هاشمی و علیرضا غلامی ونیز بچه‌های شیروان که نوشته‌اند درکدام جبهه‌ی غرب هستند عبارتنداز:

مهدی‌اکبرزاده ازخانوف وبرات هدایتی ازشیروان و منصورگرمیان ازمیاندواب و بهرام ایرانی و محمدعلی ایرانی از روستای توده و عبدالعلی رشیدی و اسماعیل رمضانپور از بیگان.

**مرز افغانستان** و پاکستان. بچه‌های نوچان. سربازان وظیفه حیدرعلی‌خلیلی وچرافعلی رهنما.

**سومار**: اعزامیان از حصار بجنورد: بیگ‌محمد وابرج و رحمانقلی و رضاخان و نظامعلی و امامقلی حصاری ومحمد زرده از قزه خان‌بندی وعلیرضا ابراهیمی وعلی مسعودی از سنخاس.

**فکّه**: اعزامیان بجنورد سربازان وظیفه دانیال اکبری از کلاته ازادگان وحاتمی و عباس‌زاده وگربوانی وحسین عابدی از عزیزآباد.

**مهران غرب**: گروهبان دوم کادر قربان عزیز عراقی از قوچان و سربازان وظیفه زین‌العابدین نوری از درصوفیان بجنورد ومحمود مظفری از رازجرگلان.

**کردستان** ـ سرباز وظیفه یرانعلی شجاع‌زاده از **شیخ امیراناو**.

**شوش**: پاسدار الیاس قربان‌زاده از شیرین دره بجنورد ( تازه فلمه ) و فریدون هرانیان و علیرضا غلامی از گرمه وبدالله بهشتی از سنخاس و حسین اصلانی اربیار.

۶۱/۱۰/۲۴ـ **دهلران** : از بسیج بجنورد ناصر ریحانی و رضا رضائی از قلعه نجف وعباسعلی یوسفی از اشخانه و علیرضا تقدیمی از کیکانلو .

**جوفیر** : سربازان وظیفه غلامرضا رمضانی ازقوچ‌قلعه بجنورد وحجت‌الله‌عزیزی از بجنورد .

**میمك** : سربازان وظیفه ولی‌رستمی و علی‌حسین سعیدی از **قوردانلو** (گردانلوی بجنورد ) .

**سومار** : سربازان وظیفه بجنوردی حمید عباسی از دزفویه و غلامحسن لشکری از دربند ( میان‌راه ) و علی نجفی وعلی برزگر از رازجرگلان و محمود نبی‌زاده از گیفان

۶۱/۱۰/۲۵ـ جبهه **مهران** : اعزامیان بجنورد عباسعلی جمالی از اسفیدان و رمضانعلی بیانی ازقلندرتپه و قاسم رضائی از بوربوران وحبیب **رشوانلو** و سیدمحسن شجاعی از پیش قلعه .

**مهاباد** : اعزامیان بجنورد ، گروهبان دوم سهراب اسلامی از قره باشلو وسربازان وظیفه رضا دربان ملك و پشیر هادی‌زاده از توده‌چناران و اسفندیار یداللهی ازبجنورد وعلی خرمنی از شهرآباد .

**دشت عباس** : رزمندگان اعزامی از قوچان روستای عمارت، محمدحیم پرورش وعلی پرورش وابراهیم حسنی وحجی‌بابا مهدی‌زاده واز روستای **دیزادیز امامقلی** محمد اوغلی و رمضان قاسمی واز روستای شور اسفراین عبدالکریم رمضان‌پور و حسین عباسی .

سربازان وظیفه حسنعلی رجبی واصغر یاقوتی واکبر سیامی (هکدا) از قوچان و عبد محمد قالمق وعطا نیازی از اینچه‌ی بالا اعزامی بجنورد .

رزمندگان اعزامی از قوچان، ابوالفضل‌میشدار ونعمت ابراهیمی وکریم کریم‌زاده از قلعه عباس و کرم صفری و رمضان شعبانی و اسماعیل خشنودی از روستای دولو **هودانلو** .

**موسیان** : سربازان وظیفه اعزامی از قوچان و درگز ، سرباز دیپلمه وظیفه نایب علی لطیفی از یوانلو و محمد نادری از یوانلو و علی حاتمی از رمضان قلعه‌ی درگز که نوشته‌اند ، « تا آخرین نفس ازپا ننشینیم ویا این مزدوران یغمی و امریکائی به‌مبارزه ادامه دهیم » .

و خطاب به‌مجریان برنامهٔ کرمانجی خراسان نوشته‌اند:

« به‌حرفهای شما گوش میدهیم تمام کلمات را فارسی می‌گوئید. هنر این‌است که همان کرمانجی قدیمی واصیل را رواج دهید. نه‌اینکه زبان کردی‌را به‌فارسی‌تبدیل کنید ».

پاسگاه ژاندارمری ابرانخواه **کردستان**: سربار وظیفه حسن ربوه از باداملوق بجنورد و همسنگرانش محمدنظرزاده وعلی نظرزاده و سیر صحرائی.

۶۱/۱۰/۲۶ـ **سومار**: سربازان رزمنده اعزامی از بجنورد سید برات کنگری و مهدی اکبری وعلی حسین علی‌زاده و گروهبان دوم نقی قلی‌زاده و مسعود رضائیان و خان محمدشاکرد وعلیرضا قدیمی وعلی‌اصغر عفت‌پناه‌که همگی از ایل کیکانلوئی‌باشند نیز گروهبان دوم غلامرضا برومند و سربازان حسین شریفزاده و قربان علیخان و علیرضا قرضی‌پور و شکرالله خلاقی‌که همگی از کیکانلو مانه‌اند.

۶۱/۱۰/۲۶ـ **سومار**: سربازان وظیفه تیپ ۳۰ گرگان اعزامی از بجنورد علی اسدی ومحمد خدابور وعلی عفتی وغلامعلی سعادتی از آشخانه وهیبت‌الله رادامود از درگش و محمد محمدی و محمدکاظم محمدی از روستای جمعی بجنورد و حسین خان اسکندری و رضا نعمتی و روح‌الله بهادری وحسن حسن‌نیا از سوده چناران و غلامحسین رامیار از کبوترخانه اسفراین.

جبهه **جنوب**. رزمندگان قوچانی‌که نوشته‌اند: « به‌امید نابودی شرق و غرب و پیر خرابت انگلیس مکّار. اینجانبان جواد قانعی وابوالحسن قانعی وبرانعلی دلیری و جان‌محمد گرامی وقاسم صفدشکن وسلیمان رهبری وموسی‌الرضا کاظمی و قربان خوش‌خرّم وعلی‌اصغر ربانی وحیدر شفاعی و رضا هوشمند وعلی نوروزی از روستای چوکانلوی فاروج واسدالله سعیدی و محمدرضا داورپناه وعباس فریدی و علی‌اکبر رنجبر و حسین رستمیان و رضا پروانه ونعمت باکزاد ومحمد رنجبر وامامقلی باکزاد وسبحان باکزاد و مصطفی باکزاد و غلامرضا رنجبر والیاس قنبرزاده وحسن حیدری وحسین حیدری ومحمد حیدری ومحمددوست وابوالقاسم نوری و حجی‌محمدجعفری و رمضان رنجبر وعباس کریمی از سیاهدشت قوچان و علیرضا نیک بخت و فتحعلی سروری و علی سروری و قربان محمد گلدوست از سنگلی شیرین وحجی‌محمد مهربان و هیبت‌الله بزرگر ومحمد چادری ازرستم‌آباد ورضا خاکشور ورضا انصاری و رمضان

رفیعی وحسن رازقی و غلامعلی رازقی و میرزای مجرد والله‌قلی کاظمی و قربان‌کمالی و رضا شمعدانی از چوکاناوی قوچان خبر سلامتی خودرا از جبهه‌های جنوب به خانواده‌های خودشان میرسانند ... »

**دزفول** : رزمندگان اسلام محمد ریواده از درکش و عبدالعلی علی‌آبادی از آغ‌تپه و قربانقلی رازقی از ناوه و صفرعلی پیکرنگار از گیرآباد .

۶۱/۱۰/۲۷ـ جبهه **شوش** : سایت ٤ـ رزمندگان اعزامی از قوچان کربلائی‌محمد عاطفی از روستای یدك و جعفر کدخدائی از یوسفخان و احمد علیزاده از روستای جانان .

**پادگان لشکرك** تهران ـ سربازان اعزامی از شیروان : حسین اصغر بابائی و رمضانعلی گلیانی و رضا قویدل و رمضانعلی مرادی و علی‌اکبر قنبرپور و بابا محمد تدینی از روستای حصار **پهلوانلو** .

۶۱/۱۰/۲۷ـ **سوهار** : سربازان وظیفه حسین نجاتی از **دورافانلو** والله‌وردی نصیری وابراهیم رمضانپور وابراهیم الهی از بدرانلو و رضا سجادی از عشق‌آباد و محمدرضا وارتی از مهمانك و عزیز عباسی و قنبر سلیمانی واحمد ولدپور از قاضی سملقان .

علی ماهرو از آشخانه ار مرز چاقلی .

تنگه **رقابیه** : سربازان وظیفه بجنوردی نورمحمد باعجفی و رحمان جوان‌فکر ( راز ) وامین معصومی .

۶۱/۱۰/۲۸ **جزیره ابوموسی** : تکاوران وظیفه غلامرضا امام‌پور از لاپین‌نو وعلی اکبر از خاکستر و رضابور برخوردار از قلعه زو و پرویز نوذری از خشت‌که همگی از کلات نادر می‌باشند .

**دزفول** : اعزامیان شیروان: حسینعلی عزتمند وبرانعلی جعفری و شیرمحمد نادری و حسن حسن‌زاده و غلامرضا وحدتی از قلعه ملاباقر و نجفعلی توریان وبحیی هاشمی و علی‌اصغر مهاجرانی و ابوطالب مهدی‌زاده از گلیان .

**کردستان** : سربازان وظیفه کاظم خیرخواه از **کورگانلو** و مصر زرینی ازکورکانلو بالا و اسحاق زرینی و علی‌محسنی ازکلاته نظرمحمد ومحمد سعادتمند ازبالکانلوبالا.

اعزامیان از قوچان علی رحمانی از روستای آبجهان هنرجوی هنرستان شهید

جمران همراه دوستانش محمدرحیم شعبان‌زاده و محمد ابراهیم کارگر.

**دزفول** ـ سایت ۵ـ تیپ ۸ ۱ جوادالائمه: علی‌شاه پسندی از شاه‌پسند بجنورد وعلی‌اکبر وحدانی از اللهوردی‌خان وعلی نیستانی از بجنورد و محمدعلی فیروزه از فیروزه علیرضا ابراهیمی از دونگل بجنورد وعلی یزدانی از بجنورد و بهروز معمارزاده وحسن یزدل و رمضان روحانی از برج مانه و قربان کاظمی و فرهاد رحیمی از خطاب و رمضان رشیدی وامیر ناجری از روستای یدك قوچان.

واحدصادقی وعیسی‌رجبیان‌وحسین سلیمانی ازروستای‌گزکوه قوچان ومحمدداودی از اوترآباد و حیدرعلی شجاعی از اوغاز تازه و رحیم رصرانی وحسین اعتمادی و رجبعلی لطفی ومحمدباقر رفیعی وبرات پسندیده و عباسعلی رحمانی ازخیرآبادقوچان و جعفر یوسفی از زرق‌آباد اسفراین وابوج شرافتی از نیرولان بجنورد و اعزامیان از شیروان و دیگر: رضا رجبی وملك‌حسین برائزاده و دولت اسماعیل‌زاده از برآباد شیروان مختار معینی از ورتی ومحمدرحیم جمالی از کارخانه قند شیروان وذبیح‌الله فرجی از لاپین‌بر.

۶۱/۱۰/۲۹ـ **خرمشهر**: اعزامیان از شیروان: عبدالعلی رشیدی از یکان و احمد واحدی از غلامان بجنورد ومهدی اکبرزاده و علی باغانی ومحمد اسماعیل‌نژاد و مختار طاهری محمدتقی گلستانی از خانوك شیروان و بهرام ایرانی ومراد ایرانی از توده که همگی از تیپ ۱ لشکر پیروز ۷۷ خراسان می‌باشند ونیز موسی قدیمی و علی صاحبی ومحمود وحیدی ومحمد روشندل و سلطانعلی غلامانی از غلامان بجنورد.

**گیلان غرب**: بهمن علیزاده از کوه‌گلی شیروان.

**پاسگاه زید عراق**: اعزامیان از شیروان: برات مهدی‌پور وعلی‌اصغر رستم‌زاده ویعقوب ابوالحسن‌زاده و ولی امانی از زوارم و محمد حجی‌زاده و رضا علی‌کلائی و نبی‌نوری وتابعلی علیپور و دلاور اسماعیل‌زاده از برآباد و ناصر قلی‌زاده ( ایزانلو ) از عبدآباد و محمدحسین بهشتی از **تیتکانلو** قوچان و محمد آلنگه از آشخانه‌بجنورد.

**شوش** تیپ ۱۸ جوادالائمه: برائعلی جمالی وعباس سالمی و علی‌بیکسی وحسین خادمپور از قره مصلی.

**دژبان مرکز**: اعزامیان قوچانی، یحیی قلی‌نظرزاده و برائعلی رادمرد و رحمت و یوسف خانی وقنبرپور از یوسف‌خان و عزیزالله برائی و علی‌محمد قنبری وجان‌محمد

صمدخانی و رضا عابزاده از الهیان.

**شلمچه** ـ اعزامیان اسفراین: یحیی طاهری، علی‌پورقلی‌زاده و عزیزالله رمضانی و وحید کوهستانی وعزت‌الله رمضانی از جوشقان وسربازان وظیفه عباسعلی عباسی وقاسمعلی رمضانی از اسفراین و محمدحسین جوانکوشکی ومحمدعلی چوپانی وحسین اوغازی و رحیم صفائی وقاسم قاسمی از رزق‌آباد و لیش‌کیش.

**مهران**: رزمندگان بجنوردی اسماعیل ابرجی وموسی‌الرضا صفری و محمود خوش‌رویش از اسفیدان و صمد دروستی از غلامان وابوالقاسم اسفیدانی از اسفیدان.

**سردشت کردستان**: سربازان وظیفه شیروانی بهرام زارع از گرماب و عبدالعلی رحیمیان از شیروان و منصور ساسانی از حصار دوین وشاه‌محمد خرّم از قوروالو بجنورد.

۶۱/۱۰/۲۹ـ سرباز وظیفه قربان‌محمد محمدی از خریج رادکان گفته‌اند: «**تا صدام کافر را سرنگون نکنیم دست برنمیداریم**». نیز موسی **دراناو** از اسفراین.

**ایلام**: سربازان وظیفه قنبرعلی حیدری از حسن‌آباد اسفراین وبابانظر نظرزاده از خیرآباد شیروان و صفر محمدبندی از **کیکان** درگز.

**دزفول**: اعزامیان نوجان، محمدرضا محمدزاده، محمد فعال، حیدر منظری وعلی کارآمد از کلاته ملاصحمدقلی.

**موسیان**: اعزامیان بجنوردی که گفته‌اند: «ما تا آخرین قطره خون خود باصدام و صدامیان می‌جنگیم». اسماعیل افتخاری از زمان صوفی و سیدمحمود حسینی و رمضانعلی منصدی از خرّم ده واحمد غلامحسین‌زاده از **حمزکاناو** بجنورد.

**سنندج**: علی قلیچی از سالانقوچ نوجان و حجی قربان **کیواناو** از جوین سبزوار از سپاه پاسداران و ولی رحمانی از روستای ملاحسن و رمضان علیان ازکلاته زمان صوفی و رمضانعلی جمالی از زردکاستان بجنورد.

**دشت آزادگان**: این برادران ازطریق بنیاد مسکن نوجان و شیروان ودرگزجهت بازسازی مناطق جنگی رفته‌اند که عبارتند از: استاد رمضان داوری واستاد امیر خردمند و محمدحسن نوروزی واستاد علی‌محمد غلامحسین‌زاده واستاد غلامحسین رضوانی واستاد غلامحسن رمضانی واستاد محمدرضا مهربانی واستاد محمدحسین غلامحسین‌زاده و غلامعلی عمرانی و محمدحسن احسانی و محمدحسین سنائی و

رمضانعلی ابراهیمی و غلامعلی رضوانی وقاسم پسندیده و عبدمحمد رضائی و قاسم فروتن و علی‌اصغر وفائی که همه استادکار و بنّا می‌باشند .

اعزامیان بجنوردی : غلام مجرد وسیدعلی محمدی از حیدرآباد آشخانه ومهدی اکبری از **کیکانلو** .

**سومار** : اعزامیان از درگز روستای **زنگلانلو**[1] سرباران وظیفه خداداد سبحانی و فولاد شجاعی و سلطانعلی راد رضائی ، خسرو محمدپور از بجنورد .

**چنانه** ـ سپاه پاسداران بجنورد : مصیب عزیزی از شهرآباد کرد وعلی‌اصغر حمیدی از آشخانه و محمدتقی صادق‌زاده از قلعه نجف و رحمان باور از کلاین مانه و محمد عابدی و عباسعلی کاظمی از قلعه نجف ومحمد خوشدل از قاضی .

**مرز افغانستان** : اعزامیان ازکمیته آشخانه، حسین جوانوش ومحمدرضاجوهری و میرزا علی **قراچورلو** و محمود شرافتی ، ابوالقاسم شرافتی و قربان درخشانی و محمدعلی تاواتاوا وحسن کریمی ازکشانگ ، ونقی خانی ومحمود روحانی و شکرالله گودرزی و عباسعلی دهپناه و غلامعلی آیاربان و اصغر گاری‌ساز و محمدعلی خداپناه از پیش‌قلعه‌ی بجنورد .

**سومار** : اعزامیان بجنورد تیپ ۳۰ گرگان سرباز وظیفه رضا ساعدی، و میرزا حسن صالحی از عشق‌آباد بجنورد و نقی یزدانی از گزآباد و عبدالعلی عرب خزائی‌از کوشکی پیش‌قلعه و قربانعلی سلیمی و علی‌اصغر وطندوست وگل‌محمد رشیدی از آق مزار مانه وابراهیم رمضان‌پور از بدرانلو .

**خرمشهر** : عبدالعلی بهادرزاده و رضا قجری و محمد جلالیان از روستای مرزی بردر قوچان و محسن کامکار از بندر دنزلی که‌او نیز کرد می‌باشد .

**سرپل زهاب** : محمدحسن سجادی از قلعچه شیروان .

---

۱ـ این برادران همشهریهای جعفرقلی زنگلی شاعر وعارف و فیلسوف کرمانج هستند . درفرهنگ جغرافیائی ایران جلد ۹ جمعیت زنگلانلو درگز ۳۵٤ تن ذکر شده است . البته زنگلانلوها در روستاهای دیگر شمال قوچان نیز پراکنده‌اند . اینها منسوب‌اند به‌روستای اصلی خویش یعنی : زنگلان‌که دهی از دهستان چاپاره واقع دربخش قره‌ضیاءالدین شهرستان خوی درمرز شمال غربی کشورکه طبق آمار سال ۱۳۲۹ تعداد ۹۱٦ نفر جمعیت داشته است . فرهنگ جغرافیائی ایران ـ ج ٤

اعزامیان استقرابن : علی قصابی وابرج و عبدالرضا شیرزاد و مصب سیدپور و ملک‌محمد عاقبتی و یحیی محمد عامری وابراهیم خرّم و محمد کریمی و علی‌اکبر حسروبان از روستای ابرج .

دزفول : امدادگران اعزامی از شیروان- حسین بردبار و سیدمحمد اکبرپور و حسین اکبرزاده و حاجی‌اکبر سلیمانی و سعادت اکبرزاده و میرزا هاشمی و سیداکبر حسینی و سید یزدان یزدان‌پناه و سید میرزا غلامزاده و سید ابراهیم ابراهیم‌زاده و میرزا علی‌اصغر رمضان‌زاده که همگی ارسکّه هستند وبرات‌محمد ولی‌زاده وحسینعلی علیزاده از **شکرانلو** قوچان .

۶۱/۱۰/۲۰ **خوزستان** ــ رزمندگان قوچانی : علی‌ناصری ارسالانقوچ اسرافوج و محمدرحیم ابراهیمی نژاد و محمدرضا گوهری و ایت کلیدری ومحمدتقی دلاوری و برانعلی کریمی و حیدرعلی آذری وحسن صفرزاده و صفر مهاجری .

**سوسنگرد** ــ این‌برادران نیزبرای بازسازی مناطق جنگی رفته وچنین‌نوشته‌اند: « برنامه کردی ــ لفظاً در برنامه گفتار و تبلیغات بگنجانیدکه برادران کرد استان خراسان‌که درستاد بازسازی و نوسازی بنیاد مسکن‌انقلاب اسلامی مستقردرسوسنگرد مشغول خدمت در دشت آزادگان می‌باشند وبرای روستائیان ایرانی عرب‌زبان خودکه خانه‌هاشان توسط مزدوران صدامی خانه‌کار وبران شده خانه می‌سازند واز مردم خراسان مخصوصاً برادران کرد زبان میخواهیم که درامر سازندگی مارا یاری دهند. ازطرف حسن صفرزاده و صفر مهاجری و علی‌اصغر وفائی و عده‌ای از برادران کرد زبان استاد خراسان ــ والسلام علیکم و رحمت‌الله و برکاته » .

جبهه **جنوب** : تیپ ۱۵ امام‌حسن- اعزامیان بجنوردی حسن‌محمدی ازقره‌محصلی وعباس نورانی و محمدعلی رضائی و رسول رحمانی وحسن نورانی و رمضانعلی قربانی وسهراب قلیزاده‌که همگی از کیکانلو هستند .

**سومار** : اعزامیان بجنوردی- سربازان وظیفه برات‌محمد ولی‌پور و محمد حسین رضایی از آشخانه و امان‌الله بردل و حسین لاله‌ای و رمضان شادمهر از قره محصلی وعلی مجبی از ملاحسن و حسین ابراهیمی از مهمانک .

**عین‌خوش** : سربازان وظیفه بجنوردی- موسی وحیدی از اسلام‌آباد و علی محمدی از کشانک و شیرعلی پیچانی از اینجه‌بالا وابراهیم خرمی و غلامرضا براتی از

آشخانه و محمد عابدی از شیرآباد و فیروز جهانگیری از داشلی قلعه و مصیب حسن پور از چناران.

**مربوان**: سربازان احتیاط غلامحسن ایزانلو از باکوئل بجنورد.

**خرمشهر**. سربازان بجنوردی گردان قدس: محمدرضا قشلاقی از بجنورد و بشیر نامجو و خلیل ناوگی و برانعلی ناوگی وعیسی ناوگی از ناوه و عزیزالله فرامرزی ازکلانه شبردل و یوسف حمیدی وخالق حمیدی از قلعه چوغ و شکرالله فدائیان و محمد ازهری بجنورد و ابراهیم رحیمی وحسین قاسمی از ارکان بجنورد و نورمحمد زال از شیروان.

**پاسگاه زید عراق**: رزمندگان لشکر ۷۷ پیروز خراسان گردان ٤١٥ مهندسی، گروهبان دوم قلیچ خدادادی از درگز و گروهبان دوم علیرضا برات‌زاده از روستای چفر درگز و گروهبان دوم علی‌اکبر رضائی از مشهد و گروهبانیکم علیرضا ابراهیمی از جاجرم و گروهبان دوم فیروز محمودی از امیرآباد شیروان و گروهبانیکم زرهی علیرضا رمضانی از امیرآباد شیروان و گروهبان دوم مهندسی برات محمد آفریده از روستای برنج اسفراین.

۶۱/۱۰/۳۰ـ **گردستان** ـ سربازان وظیفه شیروانی: سلیمان ولی‌پور از بیك و محمدعلی ارزمانی و جمشید عظیمی و علی‌اصغر عظیمی از **ختلانلو**.

**مربوان**: ابوالفضل دهیم ازکهنه فرود قوچان، عبدالحسین زینل‌پور از قلعه دولو و مجید موسوی وامیر فیضی وغلام جنگی و مرتضی پژمرده و محمدعلی زارع از قوچان و خداداد روئین‌تن از خانسار شیروان و مسلم کوهستانی و عباسعلی خالقی از شیروان و حمزه اکبرپور از سکّه وکریم طالبزاده از فاروج وعیسی مرادی از بیربز بجنورد و دولت نجاری از ابرمان بجنورد و نوروز قنبرپور و علی‌اصغر ارتراقی و رستم رستمی وحسین چرنگوه از قیطاقی قوچان. عیسی **دادگر** واحمد قربانی و برات یوسفزاده از چناران مشهد (بهمن جان‌بالا).

**شوش** ـ محصلین داوطلب بهجبهه از دبیرستان جوینی قوچان: محمود صادقی مرغزاری و جبار برات‌زاده گزکوه و شیرعلی متقی از اوغاز **سیوکانلو** و شیرزاد برهیزکار ازکهنه اوغاز که نوشته‌اند: «بهجبهه آمده‌ایم و تا پیروزی اسلام و نابودی صدام می‌جنگیم و پدر ومادرانمان نگران نباشند».

**مرز سیستان و بلوچستان** : من سرباز وظیفه قدرت‌الله درخشان از دیزاوند قوچان که شب و روز با این قاچاقچیان بی‌ایمان درگیر هستم . تا این قاچاقچیان مواد مخدر به‌خاک پاک ایران وارد کنند آنها را از پای در می‌آوریم ! .

**مرز افغانستان** : من محمد احمدی از آشخانه وامیر گودرزی وموسی صداقت وناتان مهرو وحسنعلی نیکوئی وامان‌الله براتی‌که با قاچاقچیان می‌جنگیم و همه از آشخانه هستیم .

نیز ابراهیم ایزدی و غلامحسین صدافنی وحسن خورشیدپوری و رمضان ذاکری و صاحبداد رحیمی‌ازسملقان بجنوردکه درمرز ایران وافغانستان هستند باقاچاقچیان درحال مبارزه‌اند .

**خرمشهر** : گردان قدس ـ لشکر ۷۷ پیروز خراسان ـ جان‌برکفان سبحان امام وردیزاده از قلعه بیك شیروان وسهراب خداوبردی‌زاده ( **بیچرانلو** ) ازکلانه بالی و مرادعلی رحمانی مقدم از **اولاشلو** اوغاز و نوروز رازقی از پیش‌قلعه مانه و نوروزعلی صحرائی از مشهد و خداداد نیازی از مشهد .

۶۱/۱۰/۳۰ـ **چوفیر** ، سربازان چتربار هوابرد شیراز : حسین شارکی از باجگیران و برانعلی اکبری وحسن اسدی از زرق‌آباد اسفراین و جمشید رضائیان و حسن شکفته از کلانه هندی شیروان .

وایتك نامه‌های بدون تاریخی‌که دراین ماه ( دیماه ۶۱ ) رسیده است :

**فکّه** : رضا مجردی، یوسف کامل، حسین خادمپور، تقی خادمپور، علی بیگی وعلی‌اکبر **سویدانلو** از قره مصلای بجنورد .

**مرز افغانستان** : سرباز وظیفه نورعلی بهادری و پرویز نیکبخت و علی‌یوسفی از روستای **نوبکاناو** شیروان .

**کوشك** : حسین نامدار از لختهیش بجنورد و رمضان احمدی مقدم و نیازی از جوزان قوچان و قربان صفرزاده از **شیخواناو** درگز و سلیمان حسن‌زاده از عمارت قوچان و حسینعلی رحیمی وحسن رشیدی از روستای استاد بجنورد و بسیجی‌های اعزامی از شیروان ابراهیم غفاریان و روشن گل‌افروز و محمدرضا صلاحی وآز ملاباقر و حجی مهرابی از ورگ وحسن آذری از بلفان و محمد بابابور از سکّه و عبدالحسین مدرس از بنگی قلعه ومحمد **بیچرانلو** از قلعه حسن .

**مهران** : سربازان وظیفه رمضان حسنی از کوشکه پیش‌قلعه و هادی بردلك (۱) و رمضان بیانی از پیش‌قلعه وحسن قاسمی از آشخانه و محمد احسانی از خرّم‌ده . و محمد خوب‌فکر از **شیخکانلو چناران** واکبر رحیمی از رادکان و عبدالرحیم **ایزانلو** از قره‌خان‌بندی. وسرباز وظیفه علی‌نظرزاده از **پالکانلو**[1] **پائین** اعزامی از شیروان درجبهه غرب خطاب به‌برادران کرد خراسان نوشته‌اند : « باری برادران کرد این پیام دارم که درجنگ علیه صدام شرکت کنید که پیروزی نزدیك است» . ونیز صبر صحرائی ومحمد نظرزاده از پالکانلو و نیز نایب‌علی نشان و قلی قائمی از پالکانلو بالا .

**مریوان** : رضا ساجدی از بجنورد و علی‌اکبر **میلانلو** از میرزا رحیم اسفراین .

**سومار** : سربازان وظیفه علی قربان‌پور وقربانعلی روحی و محمدرحیم محمدپور از عمارت قوچان و محمد قنبری از دیزادیز و میرضا احماری از ثورته چشمه قوچان

**اهواز** : نصرالله شیرسوار از خرّم‌ده بجنورد و نوروز خشمند از **شیخ‌امیرانلو** بالا شیروان وحسین اصغریان وحسین امیری ازبرج وحسین عظیم‌زاده ازشیخ‌امیرانلو پائین ومنصور راهدان از **بیك** ( بروزن شیك ) وجلیل نظریان و غلامعباس خوشقامت از **نامانلو** شیروان . و سربازان وظیفه نعمت‌الله رحمانی از روستای پیغو بجنورد و محمد ایزانلو و میثم **ایزانلو** . و سربازان وظیفه نورمحمد الهی واسماعیل امدادی و محمدعلی رحیمی اعزامیان از بجنورد .

**بندر چابهار** : سربازان وظیفه حمیدرضا اسکندری و علی رجب‌زاده ازسازمیران وعلی ابراهیمی از زرق‌آباد وابراهیم صفری‌نژاد از فیروزه اسفراین و قنبرعلی رحیمی ازکیکه (کیکانلو) و علی‌اکبر علیپور از بجنورد . غلامعلی ایزانلو از کرمه‌خان و برانعلی محمدی از **پسرکانلو** وغلام حسن ربانی .

**دهلران** : اسماعیل درایشی از **قولانلو** شیروان و رجب **زنگنه** از ده شتر .وعلی زینل‌زاده از روستای **کیکانلو** .

**جوفیر** : شرف عظیم‌زاده از **چلکانلو** شیروان .

**کامیاران** : سربازان وظیفه رمضان برزگر وعباس حیدری از پشندره بجنورد .

**خرمشهر** : استوار دوم توپخانه غلامعلی شجاعی از روستای حمید بجنورد با

---

۱ـ امین‌زکی می‌گوید : به‌لیکانی ( پالیکانی ) ۲۵۰ مالیکه گه‌روکه ؛ له‌دولی موعش‌دایه ص ۲۷۲

همسنگرانش استوار دوم حسین زارعی و استواریکم علی لیگبخت از جبهه خرمشهر نوشته‌اند : « ضمن خبر سلامتی خود به‌خانواده‌مان به‌ملت غیور ایران بویژه کردان سلحشور خراسان اعلام میداریم که تاکنون مدت ۲٤ ماه است‌که در جبهه‌های حق علیه باطل ایستاده‌ایم و با گلوله‌های سنگین خود برفرق سگهای زنجیری صدام : یزید زمان کوبیده‌ایم وتا آخرین قطره خون ناقابل خود از مبارزه باز نخواهیم ایستاد » .

**اهواز** : سربازان وظیفه درگزی : برات قاسم‌نژاد از **خلانلو** و قربان فولادی از **دودانلو** و حبیب قلی‌زاده نوشته‌اند : « ما سربازان می‌جنگیم تا ایران را گورستان بعثیون کافر بکنیم ... »

جبهه **غرب** : اعزامیان از**چوکانلو** قوچان‌که۱۳ نفرند بنام‌های موسی‌الرضا فاطمی اسحق کاظمی والله‌قلی کاظمی علی‌اصغر ربانی و سلیمان رهبری وقربان خوشحرام و برات دلیری وحیدر شفائی وجان‌محمد کرامی وقاسم صفاشکن و ابوالحسن فانعی و علی‌خان نوروزی و رضا هوشمند وبراتعلی پاسبان از چوکانلو وحسین ژاله و اسحق خان ژاله وعلی‌اصغر عظیم‌نیا و علی‌اکبر کوشش وغلام قاسمی ومحمدعلی آگاه از **مایوانلو** و علی خدائی از جانان قوچان .

**نقدشهر** : حمید وفادار از **تپه‌کانلو** و علی رشیدی از فاروج و نعمت رضائی از قوچان .

**فکّه** : علیرضا صفائی از زادگان .

این برادران ننوشته‌اند درکدام جبهه بوده‌اند : نجفعلی نیرومند از خمارتاش و امیر علیزاده از **قاچکانلو** و نصرت‌الله حیدری از امام‌وبردی‌خان و محمد نبی‌بهادری وحسن رنجبر و سلطانعلی دولین‌تن و رضا مفسربیان و سید اسماعیل صفویان و از خمارتاش رضا تقدیسی، بشیر علی‌پناه و غلام خجسته وابراهیم شفیعی از ترنیك وار سالانقوج علیرضا پرتوه وبراتعلی لایق‌که همگی اعزامی‌قوچان هستند وعسکرلوخندانی از قوخندان درگز .

**شاهچه** : برادران **نامانلوئی** اعزامی از شیروان جمعی لشکر ۷۷ پیروز خراسان نوشته‌اند : « مدت ۲۱ ماه است‌که در جبهه‌های حق علیه باطل با صدام امریکائی می‌جنگیم » . امیرحسین‌زاده و شیرعلی محمدی و یحیی محمد قویدل و شاهپور محمدی و جلیل سخن لطیف از نامانلو .

**سومار** : حسین خرمی ازکلاتتر وحسین قربان‌زاده و بهرام مهتابی و حسین **زفرانلویی** ( زعفرانلوئی ) .

**زابل** : هنگ زالدارمری سربازان وظیفه کمال حسین‌پور از **اینچه سوغ بولاغ**[1] وحسین رازی ازاردوخان اسفراین وعباس‌کیکی ( منسوب به‌کیکانلو ) ازکلات‌اسفراین وعباس غلامی از عراقی اسفراین .

**کردستان** : سربازان وظیفه علی‌نقی قهرمانی از حسن‌سو و امیر کریم‌زاده و علی خانزاده از **ترانلو** شیروان ، صفر اکبرزاده ، عبدالله حاتمی، قربان مهجوری و محمد رحیم نصرالله‌زاده ازکهنه اوغاز .

**تیپ ۲ قوچان** مستقر درجبهه جنوب ، سربازان وظیفه : علی‌اکبر علی‌آبادی و یحیی طاهری و سید اسماعیل موسوی از علی‌آباد قوچان و اسماعیل سرشاری از **هی‌هی** قوچان وابوالفضل قربان‌زاده از یوسف‌خان و علی‌قدیمی از احسان‌آباد ومحمد یار علیزاده از دیزادیز و رحیم علیزاده از بنگی‌قلعه آبشور و علی قربانی از دیزادیز و رمضان تقدسی از محمودی و محمد حسنی‌زاده وسید رضا خرّمی از فاروج وسید هاشم هاشمی و سیدعلی سیّدی از چنبگر قوچان‌که نوشته‌اند : « تا آخرین قطره خونمان می‌جنگیم تا صدام وصدامیان را تارومار وامریکا را دماغ‌سوخته کنیم » .

**سومار** : سربازان و بسیجیان از روستاهای **چوکانلو** و **تویکانلو** شیروان‌که نوشته‌اند ما ۴۰ ـ ۵۰ نفر هستیم‌که ازاین دو روستا درجبهه‌ها علیه امریکا می‌جنگیم . محمد صادق بابائی تویکانلو وحسین همتی چوکانلو .

**شوش** : اعزامیان قوچانی ، روستای بیرك : حسن رحمانی و محمد اسماعیل احمدزاده و میرعلی یزدانی‌پناه وبرات محمد ابراهیم نژاد و جبرئیل پروانه .

**رهایبه** : سربازان اعزامی ازکردان نیشابور، اهل عمارلو : علی حاتمی ازسرگریك و یرانعلی عمارلو از برمهان ومحمد **عمارلو** از تنگه علیاکه نوشته‌اند :

**می‌جنگیم می‌میریم  سازش نمی‌پذیریم**

**سومار** : این برادران کچرانلو به‌زبان کردی نوشته‌اند : « **نەم برانگانازە کچلانلوی قوچانی کولە جبهه‌ای سومار وە صدامیان را جنگ دەکەنی** » رمضان میرجلالی .

---

۱ـ این اینچه سوغ بولاغ‌ها باید کیکانلو باشند و قسمتی از اینجای کیکانلو قوچان .

غلامحسین رجبی وحسن جعفری و صفر ولایتی .

**خرمشهر** : علی‌اکبر زمردی ازینگی قلعه **هیوه‌دانلو** قوچان ومحمد لطفی از حصه‌گاه مانه بجنورد .

جبهه **جنوب** : حسن حسن‌دوست، علی‌اکبر گل محمدی و رمضان ولایتی و گل محمد امامی از روستای **کچلانلو** قوچان واسماعیل صفوی و خلیل حسن‌زاده و علی کاربروزینل ملائی وحسن رخ از اللهیان و صفر علی‌خانی ورضا نفوس وتیمورکدخدائی و محمدرضا بی‌غم و ابراهیم پرورش از عمارت قوچان و منصور نقویان از کلاته نقی و عیسی کچرانلو وکریم کچرانلو از **کچرانلوی** بجنورد .

**باختران** : اعزامیان بجنوردی سربازان وظیفه یازمحمد کریمی‌از سلولی وبراتعلی فریدی از قلجق بزرگ و محمدحسین تیموری از دربند ایوب و امان‌الله حسن‌زاده و علیدوست و علی سبحانی و منصور مرادی و اکبر قدیمی و هوشنگ فرامرزی از راز جرگلان، وبرات محمد ابرتیره از **نامانلو** بجنورد .

رمضان فرخنده و علی‌اکبر گریزپا و رمضان اسماعیلی و نوبانعلی برانی از خریج چناران .

**خوزستان** : محمدرضا دوستکام ومنصور سرایدار ورمضان قربانی وعبدالغفار امیدی ( **بیچرانلو** ) از هونامه شیروان .

سرباز وظیفه عزیزالله یوسفی از قوچان **کوران کرمانجان** و اسماعیل علیزاده از شیروان .

**چزابه** : سربازان وظیفه ابوالفضل رجبزاده امین رجبزاده ، مهدی حسینی، کوروش رحیمیان **کوم‌کیلانلو** واصغر غلامرضازاده ، کیومرث شیدائی، علی میلانی‌زاده، رشید سبحانی، جمشید ترقی، ابوالمعجن حیدرزاده رحیم قاسم‌زاده ، باباحسین سعادتمند ، رجبعلی طاهری وعلی اصغر فیاض، اعزامیان از شیروان .

**چنانه** : یونس نقویان از بجنورد ــ علی‌اصغر نوری از مشهد و غلامحسین‌اوریانی وحسن محمدی واسماعیل محمدی ومحمدرضا اصغری و محمدجواد رمضانی از امیرآباد و سوهان چناران .

**مراغه** : سربازان وظیفه محسن **ایزانلو** و غلامعلی چنارانی اعزامیان بجنورد .

**عین‌خوش** : اعزامیان بجنورد مهدی ابراهیمی از مهمانك وحسن شاکری از

چمن‌بید و محمود رضا ابراهیمی از کریك .

اعزامیان اسفراین : عیسی یزدانی، امیرقلی **دیرانلو** ، سهراب فرزین، جبارعلی عربی، ببرعلی حسن‌پور، روح‌الله عرب‌زاده ، خسرو عرب‌زاده ، موسی‌الرضا علیزاده وفرهاد شرفی از ده گرمه و دربه‌چین و قزل‌حصار .

اعزامیان از جهاد سازندگی شیروان که نامه به‌زبان کردی نوشته‌اند عبارتند از : حسن روشن از رزمغان وبهرام خالقی از پیر شهید وحسین همتی‌از **کوسالو** ، یحیی نوکلی از گیلانك محمد قادری از چوکانلو تکمران و مجید غلامی و علیرضا محمدی و عزت‌الله نبی‌زاده ارمش‌ارقی وسید صادق موسوی از**سوادی** ( سویدی، سویدانلو) و محمدعلی حکیمی ازخالدق وحسن صفائی از استخری .

**سومار** : فریدعلی سلیمی وگل‌محمد رشیدی و بهروز پارسائی وکریم مکرمی از کوشکی **کیکانلو** بجنورد و اوراض‌محمد ( اوس‌محمد ) دردی‌نژاد از **شو** نوخندان درگز و حسین خانی از رعورد قوچان .

**پاسگاه زید عراق** : دیپلمه وظیفه شیروانی مسعود وجب‌زاده از اوغاز و موسی‌الرضا عمرانی از توکور و علیرضا مشتاق از چوکانلو .

**دزفول** : اعزامیان شیروانی، حسینقلی مقدم وامام ویردی امامی از **سنجك** ( سنجل‌ـ) و علی‌اصغر مهاجران از گلیان و عزیزالله رزم‌آور از **خادمانلو** درگز .

**عربوان** : اعزامیان ازکلات نادری : عیسی **زیدانلو** از کرناوه‌ی لاین و غلامرضا محمدپور از رباط لاین وحسین خالقی از ارجنگان لاین وبرات زیدانلو از سنگ‌دیوار لاین‌لو .

**تیپ هوابرد شیراز** ، سرباز وظیفه رستم محمدزاده و رضا علی ایزانلو و علی علوی از ناداملوق وحسین ایزانلو از کارخانه قند شیروان و بسیج بجنورد علی‌محمد حسین‌زاده از کوه کمر .

**پاسگاه زید عراق** : بسیج سپاه پاسداران اعزامی از درگز ، رمضان بیانی وایرج ذوالفقاری از عباس قلعه وبرات مهرابی از چاپشلو و فراخان شعبانپور از **زینعانلو** و بهبود پوراحمد از **شیخوانلو** و رضاقلی شایسته از چغال وتیمور ازدو (؟) از **زنگلانلو** وموسی نانك از بنگی‌قلعه و محمدجعفر باقری و نوروزعلی شریفی و علی علیزاده از زنگلانلو .

**فکه** : سپاهیان باسدار اعزامی از بجنورد محمد اخری و حسنعلی نوروزی و حسنقلی روحانی و رضا **فراچوراو**[1] ومحمود محمدنیا وعلی نوروزی وعباس کاظمی و محمد شریفی وعباس جعفری و رضاقلی یزدانی و علی‌اصغر درخشانی وموسی‌آبیرین و میرزا جهانی و برات‌محمد یزدانی و علی‌اکبر نوامی ازکشابك.

واین برادران نامه به‌زبان کردی نوشته‌اندکه درجبهه فکه می‌باشند وار سپاه پاسدار بجنورد شیروان هستند : حشمت‌الله ازدری از مهرنقاه وبرانیان از گلیان و حسین اکبری از دوغایی قوچان و علی‌آبادی وحسن برجی و رضا نوری از بجنورد و مجرد و قمری واصغر ازدری از شیروان.

و دانش‌آموزان امدادگر اعزامی از شیروان و بجنورد احمد نامور از **حمزکاناو** و محمدولی وحدانی وبرانعلی وحدانی از **رشواناو** و علی‌اکبر طاهری از یازاره فارناس و برانعلی روحی از **بدراناو** و علی‌اکبر سزاوار از قوری دربند و رحیم ارجمندی و مهدی درجمن از بجنورد و محمد قوبدل از شیروان.

**جوفیر** : سربازان لشکر ۷۷ پیروز خراسان اعزامی از بجنورد : ولی قزلقانی و رمضان قزلقانی و گل‌محمد پاداش و محمود پاداش و موسی پاداش وموسی ابراهیمی از ناوه.

جبهه **مندلی عراق** : **امیر ایزاناو** فرزند حسن ایزانلو ازکلاته سهراب اعزامی از بسیج بجنوردکه خطاب به‌برادران کرد خراسان نوشته‌اند هرچه زودتر به‌جبهه‌بشتابید تا ریشه دشمن متجاوز را از بیخ بزنیم.

**مریوان** - گروهان ژاندارمری سربازان وظیفه کریم خادمی از **باکاناو** علیای شیروان و برانعلی مرواریدی و غلامرضا رضائی و محمد مقدم از حسن‌آباد درگز و رجب رضائی ازکلات نادری و محمد **زیداناو**.

**خرمشهر** : سربازان احتیاط قدس، بشیر نامجو از ناوه و خداوردی فلعه‌جوقی از بجنورد و محمد اسماعیل کاربین از **زنگلاناو** درگز و علی‌خانی از چاوشلو.

این برادران قوچانی نوشته‌اند : « ما سربازان اسلام وبسیج وسپاه تاکه جان بر بدنمان است از خاك مقدسمان و کشور عزیزمان واسلامیان پیروی می‌کنیم وتاآخرین

---

۱- در برهان قاطع : فراچور بمعنی شمشیر و شمشیر دوار و شمشیر دارو شمشیر زن آمده است.

لحظه با ابر قدرتها و تمام امپریالیستها می‌جنگیم . »

محمد حیدری ازشهر کهنه قوچان وعلی باجگیری و بهروز ضیغمی از **تیتکانلو** و مسعود فولادی و حبیب‌الله فخرآبادی واحمد فعال از قوچان وبرات محمدی اول از روستای **خلّانلو** وابراهیم حیدری ازکلاته میرزا رحیم اسفراین و سعید ثابتی از اسفراین و محمدکریمی و علی‌اکبر خسروی از روستای ابرج اسفراین ومحمد سدقی از بجنورد .

**کوشك** : « من گروهبان دوم کادر اسماعیل ساری اهل قوچان روستای **تیتکانلو** زبان اصلی من کردی و برادران رزمنده گروهبان دوم کادر تقی قلی‌زاده اهل بجنورد و محمود عراقی‌اهل قوچان ضمن‌عرض سلام خبرسلامتی خودمان را به‌خانواده‌هایمان می‌رسانیم. ما رزمندگان اسلام هم‌اکنون درخط مقدم جبهه‌کوشك باصدام وصدامیان درحال نبرد هستیم وفاصله ما با بعثی‌ها درحدود ۸۰۰ متراست ما تاآخرین قطره‌خون خود با صدامیان بعثی می‌جنگیم . باامید پیروزی رزمندگان اسلام در جبهه‌های حق علیه باطل خدا حافظ .

برادر گوینده رادیو کردی ازشما خواهشمندم که این‌نامه مرا در رادیو کردی بخوانید . باتقدیم احترامات نظامی گروهبان دوم کادر اسماعیل ساری . امضاء »

**قصر شیرین** : « من سرباز وظیفه دوست‌محمد سعادتی بچه روستای **نقنازان** شیروان ... مادر دلسوزم هیچ ناراحت نباشی و خدا را شکرکن‌که فرزندت درجبهه‌ها با دشمن متجاوز می‌جنگد ... »

**جنوب** : سربازان وظیفه لشکر ۷۷ پیروز خراسان، اعزامی از بجنورد : عبدالعلی قدرتی، غلامعلی قدرتی، غلامعلی عزیزیان، سید محمود ابوترابی، محمد حاتمی، یحیی یزدانی، هدایت‌الله جهانی از دهگاه و محمد باری از شیرین‌دره واحمد عزیزی از بکه شاخ و شجاع آهوئی از ناوه .

**هویزه** : « اینجانب محمد نوذهی ۵۱ ساله با ۵۰ نفر از بجنورد اعزام به‌هویزه شدیم جهت نوسازی هرکه یك آجوری روی هم میگذاریم ها یك تیر به‌جیگر آمریکاه میزنیم پیام من به‌برادران کرداست که دراین برنامه شرکت و همکاری نمائید یك در دنیا هزار در آخرت خدا عوضی میدهد برادران عزیز یك نام از هویزه مانده ابداً اسیری نیست » رمضان ریاطی، محمدرضا یزدی، شاپور فلاح ، محمدرضا سلمان

غلامحسین ساکن کلاته پیاز، علی‌محمد سعیدی، رمضان رحیمی، غلامحسن یزدانی، برانعلی یزدانی.

برادران رسول جهاندوست و نصرت‌الله علی‌آبادی از قولانلو شیروان نوشته‌اند: «ده ما دوشهید داده است که یکی امیر بسندیده و حمشید فاتحی».

**سربل زهاب**: احمدرضا ایرانلو و یحیی یزدانی از کلاته سهراب بجنورد وعلیرضا کچرانلو.

**شوش**: عباس دست‌انداز و حسین آماده وحسین اصلانی از **بیار** آشخانه.

**سومار**: برادران عزیزی و قربانعلی رضاپور و رمضان رضاپور وحسین نجار از سن ترقی شیروان وابراهیم هارونی از مشهد نامه‌ای به‌زبان کردی نوشته و دوبیت شعر کرمانجی چاشنی آن کرده‌اند بدینگونه:

مدای من گشتی وابه، کینگا حمله که لشکر
تا کشوری عراقی ام بگری سراسر
لاوی من آزاد بوه، ئه‌ز بگرم دورسر
فدا بکم جانی خا، سوا سانی کوبر

**خرمشهر**: استوار دوم فریدون فریدونی از قوچان سربازان وظیفه محمدحسن فردوسی و برانعلی دائمی از درگز وتاج‌محمد قلی‌زاده از شیروان. گروهبان دوم نورالله عقیقی‌وعباس مظلومی‌واسدالله جاوید ازقوچان. گروهبانیکم حسین سلیمانیان وعباس ذبیحی از قوچان و سرباز پیمانی سلیمان قربانی از چناران و استوار دوم حق‌نظر دین محمدی از درگز و ستواندوم غلامرضا خراسانی.

**جنوب**: مهدی دبیری از باکنل بجنورد و قربانعلی درتومی از درتوم بجنورد و محمود ناهید وجبرئیل راستگو از تیتکانلو قوچان وشیرمحمد حصاری ویحیی‌حصاری وجواد حسن‌زاده از خواجه‌های قوچان و نورمحمد کریمی از **اینچه گیکانلو** قوچان و بخشعلی قصرقجری از بجنورد.

**اهواز**: عبدمحمد وطن‌پرست و لاچین جهانگیری **از بوانلو**.

وسربازان وظیفه اعزامی از چناران مستقر درجبهه: محمد عباسی، غلامرضا باباخانی وعلی حسین‌پور و غلامرضا جنگی واکبر اکبرزاده و مصیب حسین‌پور واللهیار جوخیده و مظفر خورشیدی وکریم عبدالله‌زاده و یدالله موید و اقارضا پیرزاده که

همگی بچه موچشان می‌باشند.

**آبادان**: سربازان وظیفه عفتی حصاری از چهل‌حصار اسفراین و عبدالله قلی‌زاده از شیروان.

بدون آدرس و تاریخ: حسین مسافر از بیکان و دوست محمد سعادتی از نقنازان و یونس علی نابتی از گلیان وخلیل **شیخ‌امیرانلو** از امامیان شیروان.

این بود نامه‌های برادران رزمنده‌ای که در مدت یکماه به برادر بوکردی خراسان ارسال داشته بودند. سلامتی و پیروزیشان آرزوی ماست.

# وه‌ته‌نی مین شێران

شێران ئوله‌ تاریخی چی‌یه‌ ڕێبلێندو سه‌ربه‌فرازی
ئه‌ی ساچی ناگا، وه‌ خوه‌ڕه‌ ڕه‌ سوچی؟
سه‌ربڵندی چی بێبلند بێنگی چۆڵی یان؟
گێشتی تێشڕی هه‌ستی وه‌فایی ڕۆشه‌نان
هه‌ر ڕشه‌ لێه‌ک ڤه‌ڕکه‌ تیه‌ز سه‌ربڵندی سوخوه‌ک یاتاقان
ئێکا بێبێنێ، له‌ تاریخی کاری، گۆرماڵجان
ڤه‌ و ڤێزه‌ین ناڤی شێرانی ڕه‌ «شێر» هاتیه
ئه‌ی شێران مال وجانی، گۆرماڵجانه
ئه‌گه‌ر هه‌ستی گۆرماڵجان هه‌ور بێکه‌ن
ئه‌گه‌ر گۆرماڵجان گێشتی ساوه‌ تان بی‌مرین
تیلی شێران ساوه‌شه‌ن بوه‌وی شوون وه‌ێکان
ئه‌ی شێران، تا دونیا، دونیایه
گه‌ر ڕی بێوێزیم سه‌ڵام له‌ جانی پاکی فیردوسی
چی ڕسند گوڕه‌ شێرێ ده‌ڤان خاپین که‌ له‌ سان
له‌ خاکی شێرانی بێکه‌ن هه‌ ده‌س

تۆ کۆ هه‌یشه‌ له‌ غێرتی خه‌ده‌ تازی
هه‌ گه‌ر ڕه‌ بێر گرێبی تۆ شوه‌ڤی خه‌نگی خانبازی
ڕێبلێ ده‌ یان، تۆڕتی جه‌نگه‌، لان
ئه‌گه‌ر ڕه‌ گێیان وداران بی‌هێز شێرین هه‌زار هێزاران
هه‌ر کوله‌ک گێیا جێشین بوه‌ڕه‌ ڕه‌ لاشی تۆڕێکان چاچار
ئه‌ی ڕه‌ ده‌ تێزیم له‌ وه‌ته‌ن داریی، یاری گۆرماڵجان
یار، وه‌ خانێشانی گۆرماڵجانه‌ هه‌یا ڕه‌ ڤێر ئاسه‌
وان له‌ ڕی شێرانی بی‌هێز مار جان داده‌
یا سه‌ ڕی وان بی‌ سێرین وه‌ تووڕکه‌ن
هه‌یا ئێک بی‌ێنێ، ناڤی به‌یداغی وه‌ ڕه‌ش هێلێنی
یا ڤاخاکی وه‌ێنێ بێگی ڕێشیان وه‌ێنه‌ غاڕان
ڤاته‌ به‌یداغی سێی ڕه‌نگی شێرانی له‌ بایه
وڵی هێزی وه‌ێرۆت وڵی پاکی تووڕسی
گێشته‌ وان وه‌ وان، کاری ناکه‌ سان
گه‌ ڕی ڤێی مێشه‌ سه‌ڵامه‌ هێشه‌، بوه‌وه‌ گوڕی ڕه‌ێس

«سوخه‌ار عه‌زرائه‌ت پێشه‌ بێچه‌ ڕاڤۆ»

۲۶ ڕ ۲ ڕ ۱۳۶۳ ـ ش

ژه : بیرامگی موختار ژه رانه ت پیشه

# کورمانجان

کورمانجان ئیرانی ئه سل و ئاریایی نه ب — خیشا ده ندی کیبو مه رس و گوشتا سه ب

ده لیر میرو ، که ڤان کیش و ، روشمه ن کوژ — ئیران بان و ئائین دان ناتی لوهرا سه ب

میریک ده غیرت ، ژینیک ده هیمت ، کورمانجان

کورمانجان ، ده ته لاشی ، چیبان خار کیرین — وان ساسه رفه رازی ئیرانی تو دران ئار کیرین

ژه چینی تا شه ری رو و می : — روشمه ن کوتتان ، تازه لیل و زار کیرین

میریک ده غیرت ، ژینیک ده هیمت کورمانجان

میری کورمانجان ، ده ئه غل و که مال : — ده دیل و گورده ، ده ره قش و جه مال

سیرفه دارو ، نان دی و میڤان دار — ناموس په ره ست و به خشیش مال

میریک ده غیرت ، ژینیک ده هیمت کورمانجان

جاپلان سه ر مه ست و ، ده غورو ور : — سبیار ، له چه سپان ، سه ری تیری شوور

چاروخ پی ناو کیری ، کوم له یان ، به وری به یان — سیمبل چه خماخ ، ناڤ پیل پان چینار وستهم ژه دوور

میریک ده غیرت ، ژینیک ده هیمت کورمانجان

ئه زچی ، بیو ژیم ، له شانی ژینان : — قه له م ئاجیزه زیمان ناگی ، ئه غل ده رمانده ژه ده سفی وان

ئه وانا ، پیل ده پیلی میران ده که ن کار : — تا خه ش بیگه ری ، روزی گار :

میتامین و مه یان یا شیری چیبان ژینی کورمانجان

## وطنم ایران

ایران تو در تاریخ چه سربلند و سرفرازی
تو که همیشه به‌غیرت خود می‌نازی ؟

پس چرا اینچنین ، غمگین و پژمرده‌ای ؟
مگر فراموش کرده‌ای تو جای مردم جانبازی ؟

قلّه‌ی کوه بلند ، سینه‌ی دشت پهن
قلب دریاها ، میان بیشه‌ها

سراسر پر از استخوان و کاسه سر دشمنان
اگر از گیاهان و درختان بشمارند هزاران هزار

هر برگی روئیده است از کاسه‌ی سر مغولی یا تاتاری
هر بوته از گیاه روئیده است از جسد از یکان چهار چهار

کنون بشنوید در تاریخ نقش کورمانج را
من می‌گویم در وطن داری ، سهم کورمانج را

می‌گویند نام ایران از آتش آمده
آتش خود نشان کورمانج است اما از درخت آمده

پس ایران مال و جان کورمانج‌هاست
آنها در راه ایران بیشمار جان داده‌اند

اگر استخوان کورمانج را ( همچو ارد ) نرم کنند
یا سرشان را ببرّند و به توبره افکنند

اگر کورمانج‌ها همگی برای وطن بمیرند
امّا یکی بماند ، تا این درفش زیبا را بردارد

نمیگذارد ایران برای دشمن ، بشود جاومکان
یا این خاک مقدس بماند به‌روباهان و شغالان[1]

پس بدان تا دنیا ، دنیاست
این درفش سه‌رنگ ایران در اهتزاز است

باید بگویم سلام بر جان پاک فردوسی
این مرد باغیرت و بی‌باک توسی

چه خوب گفت : « ز شیر شتر خوردن و سوسمار »
رسیده بدانجا کار ناکس‌ها

سرخاک ایران بکنند هوس
باید این آرزو را برای همیشه به‌گور ببرند و بس .

مختار زراعت‌پیشه بیجرانلو ۶۳/۷/۲

---

۱ـ منظور از روباه و شغال ، تجاوزکاران ترسو و روبه صفت هستند که از مقابل شیر گریزانند . سعی شد تحت‌اللفظی ترجمه گردد تا معنای یکایک کلمات کرمانجی برای خوانندگان بریز غیرکرد روشن‌تر گردد .

توحّدی ۱۳۶۴/۲/۷

# کرمانج‌ها

کورمانج‌ها ایرانی اصل و آریائی نسب — خویشاوندان کیومرس و گشتاسب
دلیر مرد و گمان‌کش و دشمن کش — ایران‌بان و آئین‌دان همچو اهراب

مردانشان باغیرت ، زنانشان باعصمت ، کورمانج‌ها

کورمانجان با تلاش‌شان کوهها را خم کردند — آنها برای سرفرازی ایران ، توران را آتش زدند
از چین تا شهر روم — دشمن را کوبیدند ، تا ذلیل و زار کردند

مردانشان ...

مردان کورمانج با عقل و کمال — با دل و جرأت ، خشنگ و زیبا
سفره‌دار و نان ده و میهمان‌دار — ناموس‌پرست و بخشش مال

مردانشان ...

جوانان‌شان سرمست و بالغرور — سوار اسبها ، با سپری پرشور
چاروق باناوه‌کرده کلاه‌بلندوری‌گذاشته‌چون‌بیربیان — سبیل چخماق باکفان بهن ، مانند رستم ز دور

مردانشان ...

من چه بگویم درشان زنان [آنان] — قلم عاجز، زبان نارس، عقل درمانده ز وصفشان
آنها شانه بشانه‌ی مردان میکنند کار — تا خوش بگذرد روزگار

همچون‌مادیان ومایا[1] ، باشیران‌کوهستان‌مزنان‌کورمانج

---

[1] کرمانج خراسان زنان نجیب واصیل و چست وچالاک و زیبا را به‌مادیان ومایا ( نوعی شتر ماده‌که فوق‌العاده زیباست ) تشبیه می‌کنند ، زیرا این دوحیوان مادهٔ نجیب منشأ کار وتولید وخیر وبرکت و الامعنی زیبائی هستند و در زندگی آنان نقش اساسی دارند .

## خوش بحال تو شیرعلی چوبان

آخرین روز از مه آبان
از خراسان شدم سوی تهران

شهر مشهد نهاده اندر پی
با دلی پر ز رنج و از حرمان

چون گذشتم ز توس واخلومد
آسمان بر زمین بشد گریان

تا رسیدم به‌خطّه‌ی تـوچان
سخت بگرفت برف وهم باران

خشك میکرد آدمی در دم
سوز وسرما و غرّش توفان

چادران سیاه اندر دشت
گونی از زلزله شده لرزان

باد ، هی میزد و زجا می‌کند
مسکن باستانی کُردان

گلّه‌داران کرد فوجانی
در بیابان سفیل و سرگردان

مادران جمله کودکان بر دوش
در تلاش و خروش با مردان

اشتران درمیان برف حیران
اسبها کر نموده از توفان

گلّه‌ای میچرید اندر دشت
همسرداش بود بینوا چوبان

چوب‌بردست‌وخیلکش‌بردوش
بنیه‌اش همچو کوه ولب خندان

بازوانش ستبر و سینه فراخ
گردنی برکشیده بر کیوان

نی ز سرما و سوز آن بیمی
نی ز تاریکی شب اندر کوه

بردلی و جسارت و جرات
بود برحال خویشتن نرسان

با سگش گرد گلّه او می‌گشت
هست میراث کرد وکوهستان

تا مبادا که گرگ بی‌ایمان

از کمین خیزد و کند در دم
گوسپندی به‌خاك وخون غلطان

همچو پروانه درطواف شمع
تا کند جان خویشتن قربان

جسم وجان را فکنده در سختی
تا شود امن خاطر حیوان

عیش وشادی ز خویش بگرفته
تا رعیّت ازو شود شادان

« کلکم راع ، کلکم مسؤول »
گوئیا بهر وی شده عنوان

«ما» و «من» رافکنده درهامون
نفس اماره کرده او ویجان

رنگ وریبی نبود درکارش
نخته قاپو نموده این دکان

آنچنان بُد به‌کار خود مؤمن
که نمیدید هیچ غیر از آن

جای گفتار او بدی کردار-
درعمل ناظرش بدی وجدان

نزد هیچکس کمر نمیکرد خم-
شاه و شاهقلی پیش او یکسان

روس و آمریك و کارتر وتاچر
نزد او جمله برگ بادنجان

تا که دیدم ز دور بشناختم
آن رفیق صمیمی دوران

بی‌اراده کشیدم این فریاد
«خوش‌وه‌حالی ته شیرعلی‌جویان»

خوش بحالت نگشته جزبا میش
همدم و همزبان وهم پیمان

بت‌پرستی نکرده‌ای هرگز-
چون بت‌توست خالق سبحان

سجده بر غیر او نخواهی برد
چون ترا داده او شعور وجان

« وحده لااله الا هو »
نیك دانی که نیست غیر ازآن

ای که هستی معلّم اخلاق
ای که هستی تو مظهر ایمان

ای که اندر جهان شده مشهور
هم به‌تقوی وفضل وهم احسان

زین سبب جمله انبیاء یکسر
خود شبان بوده‌اند در دوران

چون‌شعیب و محمّد(ص) و داود
همچو عیسی و موسیی عمران

جز ز چوپان سخن‌که با یزدان
گفت درایـن جهان بی‌پایان

غیراز تو که شد کلیم‌الله ؟
« لَن ترانی » شنید از یزدان؟

محرم راز و سر سبحانی
هم تو و منزل تو کوهستان

جبرئیل هیچگه نشد میهمان
برکسی کو مگر بُد او چوپان

ای که ازتخمه‌ی تو آمد یار
ما دواشکان و دوده‌ی ساسان

از دَم سَند تا در آنـن
هم ز قفقاز به تنگه‌ی عمّان

پـــوز دشمـــن بەخاك مالیده — نام ایـــران رسانده برکیهان
این زمان تو بەبرف و درتوفان — در دل کـــوهسار شاهیجـــان
خویشتن را فکندەای در رنـــج — تا شود از تو بهرمند ایـــران
ای بەمدح تو مانده من عاجـــز — ای بەوصف توگشته من‌حیران
نیستی کارمند که دانی تـــو — بی‌رمق سازد و کشـــد بیجان
محتکر خونشان مکـــد دانـــم — چه کشند این گروه مظلومان
کاش در مکتب تو میمانـــدم — پند تـــو میخریـــدمی با جان
کاش ره سوی شهر نمی‌بـــردم — تا نبودم کنـــون سرگـــردان
کاش از تـــو جدا نمی‌گشتـــم — تا که بودم « کلیم » کوهســـتان

داخل اتوبوس غروب آخرین روز آبان ۶۱ جادەی قوچان مشهد ـ کلیم‌الله توحدی[۱]

متخلص بەکلیم قوچانی .

---

۱ـ اینك که بەفضل ویاری پروردگار بەپایان کتاب رسیدیم ، از تمام خواهران و برادران کُرد عموما و کُرمانج خراسان خصوصا تقاضا دارم هرگاه شعر یا اشعاری بەزبان فارسی یا کردی نیز هرزمینه سروده اند، نمونه یا نسخەای از آنرا با یك قطعه عکس ومشخصات کامل خویش‌که ازکدام ایل وطایفه است و ساکن کجا می‌باشد برای حقیر بفرستند تا درکتاب سخنوران کردکه نسخت مهمی‌از آنرا تهیه نمودەام ، جمع‌آوری وچاپ شود . متشکرم . ضمناً تعداد صد نسخه از جلد اول را برای کسانی‌که کتاب دستشان نرسیده ، نگهداشته‌ام درصورت تمایل مبلغ صد تومان بەحساب شماره ۱۹۱۲ بانك ملی مشهد شعبه بهار ـ توحدی حواله فرموده فیش آنرا برایم ارسال دارید که کتاب را وسیله پست تقدیم نمایم .

لطفاً بااین آدرس مکاتبه فرمائید : مشهد ـ کوی ابوذر ـ صندوق پستی ۴۰۳۶ توحدی .

یا به‌آدرس مشهد کتابخانه عمومی دکتر شریعتی ـ تلفن ۲۴۶۴۰ ـ توحّدی

لطفاً پیش‌از مراجعه به‌فهرست به‌نکات ذیل توجه فرمائید

۱ــ نام‌های زیر بعلت تکرار دربیشتر صفحات از فهرست حذف گردیده است ، آذربایجان، استراباد، اسفراین، بجنورد، ترك، ترکستان، ترکمن، ترکیه، تهران، چامشگزك، خبوشان، خراسان، درگز، روسیه (شوروی)، زعفرانلو، شاداو، شیروان، صفوی، عثمانی، قوچان، کرد، کرمانج، کلات‌نادری، نادرشاه، ناصرالدینشاه، نیشابور، هرات، هندوستان .

۲ــ خط تیره بین ارقام نشانه اینست‌که در اعداد بین آن ارقام نام مورد بحث تکرار شده است، مانند اینکه: آخال درصفحات ۳٤۱ و۳٤۲ و۳٤۳ تکرار شده بنابراین چنین آمده است : آخال ــ ۳٤۱ــ۳٤۳ .

۳ــ دربین ارقامی‌که نام درآنها تکرار نشده نشانه‌ی کاما (،) آورده شده است مانند : آخال : ۲۷٤ ، ۳٤۱ ، ــ ۳٤۳ ، ۳۵۳ــ۳۵٤ ــ

یعنی آخال درصفحه ۲۷٤ آمده امّا ازآن پس تا صفحه ۳٤۱ ذکر نشده است ، لکن بین ۳٤۱ تا ۳٤۳ تکرار شده واز ۳٤۳ تا ۳۵۳ که ده صفحه می‌باشد نیامده است، مجدداً در دوصفحه پیاپی یعنی ۳۵۳ و۳۵٤ که میانشان علامت (ــ) قرارگرفته ، ذکر شده است .

٤ــ تنها از صفحه اوّل تا ٤۸۰ فهرست شده است .

## فهرست نام ایلات، طوایف، جاها


آبروان ۱۳۶، ۱۷۵
آب دوش‌کن ـ ۱۷۹
آبگرم ـ ۲۶۴
آتابای ـ ۳۵۱
آتش ـ ۴
آتشبگ (آتشبغ) ـ ۶۱
آتوربادگان ـ ۳۱۸
آخال ـ ۱۵۳، ۱۶۷، ۲۷۴، ۳۴۱ـ۳۴۳، ۳۵۲ـ۳۵۴، ۳۹۱، ۳۹۶، ۴۱۶ـ۴۱۸، ۴۲۴، ۴۲۷، ۴۲۹، ۴۳۱ـ۴۳۲، ۴۳۷ ۴۳۹ـ۴۴۳، ۴۴۷، ۴۵۳، ۴۵۵، ۴۵۸ ۴۶۷ـ۴۶۸
آخ آقایان (رود) ـ ۴۳۲
آذربایجان ← بیشتر صفحه‌ها
آذری (زبان ـ نژاد) ـ ۳۶
آرارات ـ ۷۰، ۱۷۸
آران ـ ۱۴۰
آرکادی ـ ۹، ۱۱
آرموتلی (اوغاز) ۱۹۰، ۲۳۱ـ۲۳۵
آرموتلی (بجنورد) ۳۸۲، ۳۹۶ـ۳۹۷
آریائی ـ ۴
آستان‌قدس رضوی ـ ۲۱۵، ۳۳۷
آسیا ـ ۴، ۴۳۱
آسور ـ ۲
آشاقه‌باش (قاجار) ـ ۳۲۸
آشتی (کُرد) ـ ۹
آشخانه ـ ۱۶۴، ۱۸۳، ۲۰۲، ۲۶۱
آغداش ـ ۳۱۴
آفتاب شرق (روزنامه) ـ ۳۱۷
آق‌تپه ـ ۳۷۴
آق‌توقه ـ ۲۳۳ ـ ۲۳۴
آق‌چشمه ۲۷۱
آقچه‌کند ـ ۶۹

آق‌داش ـ ٤٥١
آق‌دربند ١٧٢، ١٨٥
آقدوز ـ ٦٣
آق‌قایه ـ ١٣٦
آق‌قویونلو ٥١، ٩٢، ١٠٤، ١٩٩ـ٢٠٠
آق‌قه‌میش ـ ٢٠٥
آق‌کچلو ← کچلانلو
آگاه، انتشارات ٢٤٢
الاداغ ١٧٥، ١٩٠، ١٩٦، ١٩٨، ٢٠٥، ٢٣٤، ٣٧٢
آل‌کثرت ← کرت
آلمانی ٤، ١٣٠
آلیس ٣٢٢ـ٣٢٤
آمد ـ ٨٨، ٩١، ٩٨
آمریکا ـ ٥، ١٢٩، ١٣٤ـ١٣٥، ٢١٥، ٢٣٥ـ٢٣٦، ٤٦٨
آن ـ ٣١٢
آناطولی ـ ١٧٧ـ١٧٨
آوج ـ ٦٨
آودوه (عبدآباد) ١٦٣
آویسنا ـ ١٨٣
آی‌تمور ٢٠٥، ٢٣١
ابراهیم آباد (اورانلو) ـ ٢١٢
ابوساری (کوه) ٢٣٢، ٢٣٤
ابیورد ـ ١١٠، ١١٢، ١٤٥، ١٦٧، ٢٢٧، ٢٦٤، ٢٦٧، ٢٦٩ ـ ٢٧٦، ٣٢٩، ٤٠٢ـ٤٠٤
ابهر ـ ٦٨، ١٠٢
اتاق (آتاق=عتاق) ٩٨
اترک (رود) ١٧٢، ٢٠٥، ٢٢٥، ٢٣٤، ٤٣٠، ٤٣٢، ٤٦١
اتک ـ ١٢٠، ١٨١، ٢٩٩، ٣٣١، ٣٥٤ـ٣٥٥، ٣٩١ـ٣٩٢، ٤١٢، ٤٢٧
اجویت ـ ٣٢٢
احمدآباد (کلات) ـ ٢٦٥
اخلاط ـ ٩٣، ٩٧
اخلومد ـ ١٧٢، ٢١٢، ٢١٧، ٢٣٤
اخوان‌المسلمین ـ ١٧٧
ادماتلو ـ ٢٠٨
اران ـ ١١١
اراک ـ ٦٠
اربط درّه ـ ٦٥
اربیل (اربل=هولیر) ١٨٩، ٢٤١، ٢٤٤
ارتش سرخ ـ ٢٦١
ارجیش ـ ١٠٤
ارچنگان ـ ٢٩٢، ٤٥٢
اردبیل ـ ١٤ـ١٥، ٥٢
اردلان ـ ٦، ٩٠، ٩٩، ١٠١، ٢٠٩، ٢٢٦، ٢٥٨، ٢٦٤، ٤٥١
ارزن ـ ٩١
ارزنجان ـ ٩٣، ١٩١
اردهان (اردوخان) ٨٤، ١٩١، ٢٠٦، ٢٠٨
ارس (رود) ٥٢، ٨٤، ١٠٣، ١٢٠ـ١٢١، ١٤٢، ١٧٩، ٢١١، ٣١٣، ٣٥٠

ارس‌آباد ـ ٦٥
ارسباران ـ ٣١٨
ارس‌روم (ارزنةالروم) ٣٠، ٧٢، ٩١ ،
١٧٧ـ١٧٨، ١٨٠
ارغوانشاه (دربند) ٤٥١
ارمنستان ـ ٧، ١٢، ٨٤، ٣١٢ـ٣١٣
ارمیا ـ ٣٧١
ارمیان ـ ٣٣٩
ارناوود (ارناوه) ـ ١٩١
اروپائی ـ ٤، ٤٩، ٥١، ٨٩، ١٧٧، ٢١٥،
٣٤٨ـ٣٤٩، ٤٠٠، ٤١١
ارومیه (اورمیه) ٣٠ـ٣٤، ٣٩ـ٤١، ٤٧
٨٤، ٢٢٦، ٤١١
ازبك ـ ١، ٦٧، ٧٢، ٧٤ـ٧٥، ٧٧، ١٠٢
١٠٦ ـ ١٠٧، ١١٠، ١١٣ـ١١٤ ،
١٢٧ـ١٤٩، ١٥٨، ١٨٥، ١٩٩، ٢١٥
٣٢٥، ٣٢٢، ٤١٧
ازبکستان ـ ١٢٩، ٣٥٢، ٣٥٦
اسپارد ـ ٩٦
اسپوین ـ ٦٤
اسپانیائی ـ ٢٢٧
اسپچیر (اسپچیر) ٢٠٠ـ٢٠١، ٢٣٤
استاجلو ٣٢، ١٣٧، ١٤٢
استراباد ـ ، دربیشتر صفحه‌ها
استرالیا ـ ٤٣٨
استورکی (کرد) ـ ٩١
استونی (کرد) ١٠٠
اسرائیل ـ ٩٠، ١٠٠، ٤٣٨
اسعرد ـ ٩١، ٩٧
اسفراین ـ ، دربیشتر جاها
اسفندان ـ ٣٧٤
اسلامبول ـ ٣٦٢
اسلم (کوه آسلمه) ـ ٤٣٣
اسماعیل‌آباد (قزوین) ـ ٦٩
اسیق‌لو ـ ٤٥٢
اشك (اشکانی) ١٦، ٨١، ١٤٣
اشنویه ـ ٣١، ٤٠، ٢٤٤، ٣١٢
اصطخری شیروان ـ ٢٢٤
اصفهان ـ ١٤، ١٧، ٣٠، ٤١، ٤٤، ٦٠،
٨٠ـ٨١، ٩٤، ١٧٨، ٤٧٢
اطریشی ـ ٤٠٢
اغلو ٣٧٤
افریقا ـ ٨ـ٩
افشار ـ ١، ١١٦، ١٤٠ـ ١٤٢، ٢٢٦،
٢٥٧، ٢٦٥، ٢٦٩، ٢٧٢، ٣٢٣، ٣٣٩
٤٠٧، ٤١٤، ٤٥٣
افشار ایده‌لو (ایده‌لیك) ٢٦٥، ٢٩٤
افشار بکشلو ـ ٤١٣
افشار پاپالو ـ ٢٦٩
افشار قرخلو (قرقلو) ٢٧٣
افشارلو (کرد) ـ ٣٤٠
افغان (قاغشه) ـ ٥٣، ١٩٤، ٣٣١، ٣٣٣،
٣٥٨، ٣٦١ـ٣٦٢، ٤٢٤، ٤٦٤ـ٤٦٥
افغانستان ـ ٣، ٨١ـ٨٢، ٨٧، ٢٢٧ ،

۳۲۲، ۳۴۷، ۳۵۸، ۳۶۴، ۴۰۲، ۴۱۹
۴۲۳، ۴۲۷، ۴۳۱، ۴۵۶، ۴۶۵
اقبال (قزوین) ۶۳ـ۶۴، ۶۹
اک ـ ۶۳ـ۶۴
اکاسره ـ ۹۶
اکبرآباد (هند) ـ ۷۸
اگیل (کُرد) ـ ۹۵
الازهر ـ ۲۰۲
الانلو ـ ۳۲۰
البرز ۶۲، ۴۶۱، ۴۶۳، ۴۶۵
الحاس ـ ۱۶۶ـ۱۶۷
الست والسك ـ ۲۴۷
الوانلو ـ ۲۷۳
الشگرد ـ ۱۰۴، ۱۶۴ـ۱۶۵، ۱۹۰
الله‌اکبر (کوه) ـ ۲۵۹ـ۴۰۳
الموت ـ ۶۲، ۶۸، ۱۱۴ـ۱۱۵
الن‌قیه ـ ۶۹
الوارـــ ئر
الوند ـ ۸۴
امامسیه ـ ۹۴
امامقلی (قلعه) ۱۵۶، ۱۶۹، ۱۸۷، ۴۶۲
امام مرشد (قوچان) ۱۲۸
امرودك (رشوانلو) ـ ۱۸۰
امونی (کُرد) ۲۱۱
اموی ـ ۱۳، ۷۲
امیرآباد (چگنه) ـ ۱۳۶
امیرآباد (چناران) ۴۰۹، ۴۱۴
امیرآباد (قزوین) ۶۴، ۶۸
امیرآباد (کلان) ۴۵۲
امیرامجد (قزوین) ـ ۶۴
امیرانلو ـ ۲۱۰
امیرخان (رشوانلو) ۱۸۰
امینلو (کرد) ۱۰۱
اناو ـ ۴۳۰
انبار (انبارلو=آمارلو=عمارلو) ـ ۱۹۴
انبارماران ـ ۲۱۱
انجلیق ـ ۶۴، ۶۸
انطاکیه ـ ۸۹
انگلیس (انگلیسی، بریتانیا) ۳ـ۵
۳۳۴ـ۳۳۵، ۳۴۷ـ۳۵۰، ۳۵۷ـ۳۶۵
۳۸۷، ۴۰۲، ۴۲۳ـ۴۳۱، ۴۵۵،
۴۵۷ـ۴۵۸
انگوران ـ ۱۰۲
اونانلو ـ ۲۵۶
اوجاق ـ ۹۱
اوجانه ـ ۱۹۱
اوچ‌تپه ـ ۶۳
اوج دختر ـ ۱۷۹
اودکانلو (ایگانلو) ۱۹۹، ۲۲۴، ۲۴۰
اورامان ـ ۶، ۱۳
اورنه ـ ۹۶، ۱۸۳، ۲۱۲
اورگن ـ ۶۳ـ۶۴
اورياد ـ ۴۷
اوزدك (شکرانلو) ـ ۱۵۵، ۱۸۶

اوزون‌دره ــ ۶۳ــ۶۴
اوصانلو ــ ۱۹۸
اوغاز تازه ــ ۱۱۵ــ۱۲۷، ۱۵۴ــ۱۶۰،
۱۶۹ــ۱۷۲، ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۵، ۱۹۰
۲۰۵، ۲۴۱، ۳۵۶، ۴۷۲
اوغارکهنه ــ ۱۱۵، ۱۵۵ــ۱۵۶، ۱۷۰،
۱۸۵، ۲۳۱ــ۲۳۲
اوغار (قلعه‌بیگلر) ۱۱۵، ۱۲۷
اوغورلومیتخان (تویه‌ر) ۱۵۵ ← چگنی
اولاشلو ــ ۱۵۵ــ۱۵۶، ۱۸۵، ۲۰۵، ۲۳۱
ــ۲۳۲، ۲۴۰
اولیکان‌لو ــ ۱۵۴، ۲۳۵
اوین ــ ۱۱۴
اهواز ــ ۸۴
ایجور ــ ۳۷۵
ایچ اوغلان (سربازان عثمانی) ۲۳ــ۲۸
ایده‌لیك (ایدلو) ← افشار
ایران ← دربیشتر جاها
ایرج (اسفراین) ــ ۱۳۹
ایروان ــ ۲۶، ۴۰، ۴۶، ۹۷، ۱۰۱، ۱۷۸
۱۸۲، ۱۸۹، ۲۱۱
ایری قایه ــ ۲۳۲، ۲۳۷ــ۲۳۸، ۳۵۴
ایزانلو ــ ۱۶۲، ۱۹۰، ۲۰۲
ایزمان ــ ۱۸۰، ۳۵۴
ایری ــ ۲۰۹
ایل‌اوغلی ــ ۲۷۳
ایلگرمی‌دورت (طوایف کرد) ــ ۱۰۱
اینانلو (ترك) ــ ۳۶۸، ۳۷۹
اینجانلو ــ ۳۷۵
اینچه (بجنورد) ــ ۳۷۵
اینچه (کیکانلو) ــ ۲۰۲
اینچه‌واآمند ــ ۱۹۸، ۳۵۶
ایوبیان (آل‌ایوب) ــ ۱۷، ۸۸، ۹۰، ۳۱۳
ایوَر ــ ۳۸۱
بابادامان ــ ۳۷۵
بابابهلول ۱۳۶
باباچشمه (اسفراین) ۱۶۴
بابادورمز ۴۳۳
بابارمضان ۲۶۵
بابالی سنگلو ۴۶۳
بابان ــ ۹۸، ۱۰۵، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۶۵
بابایی (کرد) ۶۳
بابل ــ ۱۰۰
بابی ــ ۴۲۱ــ۴۲۲
باجحورانلو ۲۶۶ــ۲۶۷
باجلان ــ ۶۳، ۶۹
باجیانلو (باشقانلو ← باجوانلو) ۱۶۳ــ
۱۶۴، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۶۸، ۳۸۶
باخرز ــ ۱۴۸، ۲۲۵، ۴۲۴
باداملو ــ ۱۶۳
بادخوران‌لو ــ ۲۴۱
بادلاسو (بادرلو ← بادەلی ← بهادرلو ←
بهادرانلو) ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۷۹، ۱۹۵،
۲۴۴، ۲۵۹، ۲۶۵

بارز (جبال) ۱۷، ۷۱
بارزالو (بارزانی، برزانی) ۱۷، ۷۱، ۸۶
۱۹۳، ۲۰۹، ۲۴۱، ۳۱۹، ۳۷۵، ۳۸۱
بازار وحمام مشهد — ۲۴۵
بازرخانه — ۳۷۵
بازیران (کوه) ۹۰
بازگیران (باجگیران) ۱۵۵، ۱۶۰، ۱۶۹،
۱۸۱—۱۸۲، ۱۸۵، ۱۸۷—۱۸۸، ۱۹۰
۲۰۸، ۲۱۱، ۲۳۱، ۲۳۸، ۲۴۳، ۲۴۶
۲۴۹
باسر (باسیری) — ۱۹۰، ۲۳۲
باشگل — ۶۹
باغ (رشوالو) — ۱۸۰
باغان (رهنمن — بغان) — ۱۱۷
باغباد — ۱۱
باغجیغ — ۲۴۹، ۳۷۵
باغ‌خونی مشهد — ۱۱۴
باغشاه دماوند — ۳۲۱
باغکند — ۲۰۶، ۴۵۴
باقند — ۱۴۶
باقرآباد — ۶۶
باکو — ۱۹۴
بالامرغاب — ۳۳۳
بالخان (کوه)
بام وصفی‌آباد — ۲۲۵
بانه ۵—۶، ۱۹، ۲۱، ۲۵، ۴۷—۴۸، ۲۵۸
بانه‌وری — ۹۲
بایبورت (بابیورد — بابیرت) — ۹۳
بایبوردلو — ۵۸، ۱۴۸
بایکی (روزکی) — ۱۸۱
بایه‌شاه — ۶۵
بجنوی (کرد) — ۹
بچه درّه — ۲۳۲
بحرر ش (دریای‌سیاه) — ۸۳
بخارا — ۶۸، ۷۰، ۱۳۸، ۲۵۲—۲۵۳،
۲۵۶، ۴۰۲، ۴۱۱، ۴۱۷، ۴۲۹—۴۳۰
۴۴۳، ۴۶۸
بختیاری — ۱۷، ۳۹، ۸۳، ۲۶۰
بدخشان — ۸۷
بدرابلو — ۳۲۰، ۳۷۵
بدشت — ۶۸
بدلیس (بتلیس) — ۹۳، ۹۶، ۹۹، ۱۰۴،
۱۷۸، ۱۸۱، ۱۹۳، ۲۰۸، ۲۵۸
برادوست (کوران) — ۳۱—۳۲، ۴۰، ۴۲
۹۹، ۲۵۰
برازجان — ۳۵۹
براهوئی (براخویی) — ۸۶
بربری — ۲۲۴—۲۲۵، ۲۳۶
برج (بورج) بجنورد — ۳۲۰
برج ذوالفقار — ۱۶۶
برج زنکانلو — ۳۷۵
برج قلعه — ۲۵۶
بردر ۱۶۶، ۱۸۷، ۲۳۱—۲۳۲
برده — ۳۰۲، ۳۰۶

برگر — ۲۳۵
برمکیان — ۹۸، ۲۴۳—۲۴۴
بروجرد — ۱۹۰
بریوانلو (بریعالی، بریکانلو) ۱۶۱، ۱۶۶، ۲۱۴، ۲۳۲، ۲۶۳، ۳۱۹
بسطام — ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۳۹—۱۴۴، ۲۳۶—۲۳۹، ۲۵۳، ۲۶۶، ۳۷۱، ۳۸۹، ۴۶۴
بشارت (قزوین) ۶۲، ۶۶، ۶۹، ۲۶۵
بشالو — ۱۹۵
بشری — ۹۱
بشکن — ۱۳۶
بعث (بعثی) — ۵۰، ۱۸۷
بعلبک — ۸۹
بغایری — ۲۲۵
بغداد — ۳، ۱۵، ۴۸، ۲۴۲
بگان (تویه‌ر) — ۲۳۵
بلان — ۲۳۱، ۲۳۷
بلباسی، ۸۶، ۱۰۵، ۲۴۱
بلخ — ۶۸، ۱۱۳، ۱۹۹
بلخکانی (کرد) — ۷۰
بلدوفانی (کرد) — ۹۵
بلوکانی (کرد) ۷۰
بلوچ — بلوچستان — ۱۷، ۷۰، ۷۳—۷۴، ۸۶، ۲۲۴، ۲۲۶، ۳۶۱—۳۶۴، ۴۲۱، ۴۵۵—۴۵۶
بم — ۷۴، ۴۳۸
بمپور — ۷۴
بندر صور لبنان — ۳۲۰
بندرعباس — ۷۰، ۷۲، ۲۵۰—۲۵۱، ۲۶۲
بند فرمان — ۳۴۷
بند یفمور — ۳۷۴
بنی‌امیه ۲۴۳
بنی‌عباس — ۲۴۳
بوباشی (ترک) — ۲۶۴
بورزلان‌لو (بورسلان) ۱۲۶، ۲۴۱
بوره (کرد) — ۷۰
بورانلو — ۲۵۶
بوزلق — ۴۳
بوانلو (بوانی) ۱۵۵—۱۵۶، ۱۸۲، ۱۸۵، ۲۰۵، ۲۳۱—۲۳۲، ۲۸۵
بوشهر — ۲۶۲—۲۶۳، ۴۲۹، ۴۶۵
بوغانلو — ۳۲۰
بوکان — ۲۴۹
بهادرخان (قلعه) — ۲۶۰
بهادینان (عمادویه) — ۹۰
بهادیوند — ۶۲
بهار (روستای تویکانلو) — ۱۷۴
بهارستان — ۴۱۷
بهارلوق (چپانلو) ۱۸۵—۱۸۶
بهتوئی (کرد) — ۶۳، ۶۸
بهلول (عرب) ۲۲۴
بیابانک — ۱۴۴
بیات (ترک) ۲۲۴، ۳۴۱—۳۴۲

بیار ـ ۲۷۲، ۲۷۵
بیارجمند ـ ۳۹۲
بیاروانلو ـ ۲۷۳
بیان (بلوك) ۲۷۱
بیت‌المقدس ۸۹ـ۹۰، ۱۰۰
بیجرانلو ۷، ۱۱۶، ۱۲۵، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۶۶ـ۱۶۷، ۱۸۳ـ۱۸۴، ۱۸۷، ۲۰۳ و صفحات دیگر
بیدخان ـ ۱۳۶
بیدگل ـ ۱۴۰
بیدواز ـ ۱۹۱، ۲۰۶
بیدی ـ بیدبان ـ ۱۹، ۱۹۱، ۴۰۰
بیر (چاه آب کوهستانی اوغاز) ۱۹۵، ۲۳۱
بیراوند (ر) ۲۰۶، ۲۲۶
بیرجند ـ ۸۱ـ۸۲، ۲۲۴، ۳۲۸
بیرجوك ۱۹۰
بیر زینل‌بگ ـ ۱۵۶، ۱۸۷، ۳۱۶
بیرك وباش محله ـ ۱۷۴
بیره ـ ۱۹۱
بیزگی (کرد) ۱۶۵، ۱۷۹، ۴۱۴
بیش‌آقاج ۱۳۶
بیش قاردائی بجنورد ـ ۴۷۸
بیغو ۲۷۴
بیك ـ ۱۶۶
بیگان ـ ۱۸۸
بیمارستان سالارمعظم بجنورد ـ ۴۷۸
بینالود ـ ۱۷۱ـ۱۷۲، ۲۱۲، ۲۳۳
بین‌النهرین ـ ۵، ۱۰۰
بیواره (بیاره) ۱۲۶، ۱۵۵ـ۱۵۶، ۱۸۶ـ۱۸۷
بیشی ـ ۴۷
پاپالو، افشار ـ ۲۶۷
پاپایی (کرد قزوین) ۶۳
پاپلی (کرد قزوین) ۶۳، ۶۶
پاچناری (کُرد) ۶۳ـ۶۴
پارس ـ ۱۶، ۸۲
پارك نیشابور ـ ۲۲۹
پاروپامیسوس (زابل قدیم) ـ ۷۱
پارس (قرارداد) ۳۶۱ـ۳۶۲، ۳۶۴، ۴۳۱، ۴۵۷
پازوکی (کرد) ۳۰، ۴۲ـ۴۴، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۴ـ۱۰۵، ۱۸۲
پاشابولی ـ ۲۳۰
پاکستان ـ ۳، ۱۷، ۷۱، ۸۶، ۱۳۰، ۴۳۱، ۴۳۸، ۴۵۵ـ۴۵۶
پالوزانه ـ ۲۳۰
پالو (پالوکلته، پالکانلو) ۹۵ـ۹۶، ۱۹۱، ۲۱۲، ۲۵۶
پاوه ـ ۱۳
پای قلعه ۳۷۵
پسکانلو ـ ۲۴۱
پرتان ـ ۲۰۶، ۲۱۰
پرتك (پرتکانلو) ـ ۹۲، ۹۵، ۲۴۱

پرچین (کرد) ـ ۲۱۰
پساکوه ـ ۲۱۴
پشته‌لی ـ ۲۳۱
پشکمر ـ ۲۲۶
پشام ۶۴
پشتو ۸۲
پشگلدره (قزوین) ۶۲
پطرز بورگ ـ ۴۲۶
پل‌انبوه ـ ۶۵
پل خاتون ۴۰۳، ۴۲۵
پل سالار هرات ۱۴۶
پل لوشان ـ ۶۵
پل مردوران ۲۱۲
پلگرد ـ ۲۶۵
پلگشان ـ ۱۰۰
پفته (هند) ـ ۷۸
پنجاب ـ ۷۱
پوستین‌دوز ـ ۱۶۶
پهنه‌گاه (کوه) ۲۰۵
پهلوانلو (پهلولان) ۱۶۹ - ۱۷۱ - ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۵۷
پهلوی، زبان ـ ۱۶
پهلوی، رزم ـ ۶۰، ۷۰
پیران (پیرانلو) ۱۸۰، ۱۹۱، ۲۴۱
پیرقلی‌وند ـ ۶۳
پیرکانلو (پرکانلو) ـ ۲۰۹، ۲۴۱
پیرمردوند ـ ۶۳
پیره و دانلو ـ ۱۹۱، ۲۴۱
پیشدادیان ۷۱، ۸۵
پیشدی ـ ۲۵۶
تات (اتابی) ـ ۶۸، ۲۲۴
تاتار ـ ۲۸۹، ۴۰۷، ۴۶۲
تازیان (برهنگان = اعراب) ـ ۱۴، ۷۲
تاجماه (الغاس سلطنتی) ـ ۵۳، ۵۶
تاجیک ـ ۱۷۹، ۲۲۴، ۴۶۲
تارم ـ ۶۲ـ۶۹
تاشکند ـ ۴۲۹ـ۴۳۰
تاقری قپچاق (مرتع) ـ ۲۳۳
تاقی (سیرواز) ۲۳۳
تبادکان ـ ۴۱۱
تبریز ـ ۱۴، ۱۸، ۲۷، ۳۲، ۳۵، ۳۸، ۴۰ـ۴۱، ۴۵، ۵۱، ۶۶، ۹۴، ۱۰۱ـ۱۰۲، ۱۷۸، ۳۵۰، ۴۰۹ـ۴۱۰، ۴۱۸، ۴۴۱
تپه محمود مرگان ۲۹۹، ۳۰۱
تخت ئه‌سمه‌رآرمولی ـ ۲۳۴
تخت باشقی ـ ۲۹۶
تخت گُنبلی (کلات) ـ ۳۰۲
تخت‌کشتار (کلات) ۲۸۲ـ۲۸۶
تخت نیکان ـ ۲۵۴
تختی (پهلوان) ۱۲۸ـ۱۳۳
تُرانلو (تورانلو) ۱۶۶، ۲۳۰، ۲۵۶
تراودی‌ژر ـ ۲۵۶
تربت جام ـ ۷۲، ۲۲۶

تربت حیدریه ـ ۱۴۵، ۲۲۵ـ۲۲۶، ۴۱۵
ترجانات ـ ۹۳
ترجیل ـ ۹۸
ترسانلو (تورسانلو) ـ ۲۰۵، ۲۴۱، ۲۶۳
ترشیز (کاشمر) ـ ۱۴۰
ترک وختاب ـ ۱۵۵ـ۱۵۶، ۱۸۷ـ۱۸۸، ۲۱۶
ترکسلو ـ ۲۷۵
ترکمنصحرا ـ ۲۳۷
ترکمانچای (عهدنامه) ۳۵۸، ۴۲۷، ۴۶۷
ترگور ـ ۳۱، ۴۰ـ۴۱
ترمس ۲۷۴
تزار اردو شهدا ـ ۲۲۸، ۲۸۵ـ۲۸۶، ۴۱۲، ۴۲۵، ۴۳۱، ۴۵۵
تفتازان ـ ۱۸۰
تفنه ـ ۴۵۱
تفلیس ـ ۴۳۷، ۴۴۲، ۴۵۱
تکاب ـ ۲۵۹
تکریت (قلعه) ۱۴ـ۱۵، ۸۸، ۲۱۳
تکلّو (کُرد) ـ ۷۲
تکمران ـ ۱۲۶، ۲۰۹، ۲۱۶
تکّه (ترکمن) ـ ۱۰۶، ۳۵۱ـ۳۵۶، ۳۹۱، ۴۰۲
تکیه عیدی ـ ۲۷۱
تلخاب (شورلق) ـ ۲۱۳
تلعبه‌سر ـ ۶۵
تلو (کوه) ۲۳۰، ۲۳۶
تله‌جین ـ ۶۴
تلی (تلیه) ۲۰۸
تماسوان ۹۸، ۲۴۶
تنگران ـ ۲۷۷
تنگستان ـ ۳۶۲
تنگه ارجنگان ۲۸۲
تنگه دروازه ـ ۲۹۴
تنگه گرماب ۴۲۳
تنگه هرمز ـ ۷۰، ۷۳، ۴۵۵
تنوره ـ ۶۷
توبان (توپکانلو) ۱۳۶، ۱۵۴، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۷۱ـ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۹۰ـ۱۹۱، ۲۱۰، ۲۱۵ـ، ۲۳۳ـ۲۵۹
توتجال ۶۴ـ۶۵
توران ـ ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۲، ۲۶۲، ۲۶۶، ۲۸۵، ۳۳۴
توزانلو ـ ۲۵۶
توس ـ ۱۷۹، ۲۱۲
توقتمش ـ ۳۴۱
توکیو ـ ۱۳۱
تولفور (رشوانلو) ـ ۱۸۰
تویدرّه ۳۲۲
تویزار اسفراین ۱۹۸، ۲۱۰
تویل ـ ۲۰۳
تهشوری ـ ۳۰۲
تهور (طور) ـ ۱۲۷، ۲۴۱
تیالدشت ـ ۶۴

تیتکانلو (دودیکانلی) ۱۶۳، ۲۰۱، ۲۱۰، ۲۴۲، ۲۴۴
تیران (چگنه) ـ ۱۳۶
تیرگان ـ ۴۵۲
تیلاور ـ ۳۸۸ـ۳۸۹
تیموری (ایل) ۱۴۸، ۲۲۶، ۲۳۶
جابان (جابان) ـ ۳۲۰ـ۳۲۳
جاجرم ـ ۱۳۹، ۱۵۷، ۲۲۷، ۳۵۱، ۳۶۶ـ۳۶۷، ۳۷۲، ۳۷۸، ۳۸۱، ۳۸۶، ۳۹۱، ۴۲۲
جاف (جافکانلو) ـ ۱۶۱، ۱۷۶، ۱۸۱، ۲۱۰، ۲۴۱ـ۲۴۲، ۲۵۷، ۳۲۲
جاکیه (کرد) ـ ۲۰۸
جام (تربت) ۳۳۴، ۴۴۴
جان احمدی (اسفراین) ـ ۲۱۰
جبرائلو (کرد) ـ ۱۹۳، ۲۰۸، ۲۵۷
جبل جابیك (اوغاز) ۱۱۸
جبل عامل ـ ۱۷۳
جبهه ملّی ـ ۱۹۳
جرگلان ـ ۲۲۵، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۷ـ۲۳۸، ۳۳۱، ۳۵۶
جرن‌چاك ـ ۶۴
جرندق ـ ۶۵
جربستان (جبرستان) ـ ۱۲۵، ۱۴۱ ـ ۱۴۲، ۱۶۷، ۱۷۹ـ۱۸۷، ۲۰۶، ۲۳۰، ۲۴۶ـ۲۵۴، ۴۶۹
جزیره (کردستان عراق) ۳۵، ۳۷، ۸۸، ۹۱، ۱۹۱
جعفرآباد ـ ۱۹۵، ۲۱۲، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۵۷
جعفربای (ترکمن) ۳۵۱، ۳۶۵، ۳۶۹
جغتای ـ ۷۷، ۳۴۰
جلالی (کرد) ۶، ۳۰ـ۳۱، ۴۱ـ۴۵، ۱۷۵ ـ ۱۷۸، ۱۸۲، ۲۰۸، ۲۴۹
جلایر ـ ۲۶۴ـ۲۶۸، ۴۴۶
جلدیان ـ ۱۹۳
جلکی (کرد) ـ ۹۱
جلولاء ـ ۱۳
جلیلوند (کرد) ـ ۶۳، ۶۹
جمالانلو (کرد) ـ ۲۰۹
جمشیدی ـ ۱۴۸، ۲۲۴، ۲۲۶، ۳۳۲، ۳۵۲
جنّ‌دره ـ ۶۴
جنگاه ـ ۱۸۰، ۴۰۵
جوانرود ـ ۲۴۲
جورلد (جنورد) ـ ۱۴۵
جوزکان (کرد) ـ ۲۴۲
جولفان (کرد) ۲۵۷
جوین ـ ۱۶۰ـ۱۶۱، ۱۷۱، ۳۴۰، ۳۷۲
جویانلو (کرد) ۳۲۰
جهان‌آباد (هند) ـ ۸۱
جه‌خورانلو (جوخورانلو) ۲۶۶ـ۲۶۷
جه‌وزالمر (جوزانلو) ۲۴۲، ۲۴۶

جیگالی (کرد) ۱۰۳
جات ـ ۲۲۸، ۴۳۲
جاربورج ـ ۱۵۶، ۱۷۹، ۱۸۷، ۳۱۶
جارنافی ـ ۶۵
جارده ـ ۲۲۶، ۲۸۱، ۴۶۱
جاروا (ترکمن) ۳۸۴ (چهارباد ؟) ۴۶۵
جالدران ـ ۳، ۶، ۱۷، ۱۹، ۲۳، ۲۷ـ۲۸، ۲۳، ۳۸، ۹۴، ۹۷ـ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۹۱
جالقوچ ـ ۶۳
جاوشلو ـ ۲۷، ۲۵۷
چاپانلو (کُرد کیلانلو) ـ ۱۸۵ـ۱۸۶
چپه (بجنورد) ـ ۳۸۱
چخورسعد (قفقاز) ـ ۶، ۳۱۱، ۳۱۴، ۳۲۵
چدوانلو ـ ۲۴۲
چرش‌دره ـ ۶۸
چرم ـ ۲۶۶، ۲۹۴، ۴۵۲
چرموك (کرد) ـ ۹۶
چری ـ ۱۸۹
چشمه اسکندر (بتلیس) ـ ۱۰۴
چشمه غلامعلی ـ ۶۳ـ۶۴
چشمه (کانی) قمو ـ ۱۸۷
چشمه‌کره ـ ۶۴
چشمه‌کنده (بیورد) ۲۷۲
چشمه گیلاس (گلپ) ـ ۱۶۵
چغال قلعه ـ ۴۳۲
چغوراولنگ ـ ۱۷۹
چکودر ـ ۱۷۲
چکیشلر ـ ۴۶۱
چگنی (کُرد) ـ چگنه ـ ۲۹، ۴۲، ۶۲ـ۶۴، ۸۱ـ۸۲، ۱۰۱، ۱۰۳ـ۱۰۷، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۲۷ـ۱۳۷، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۹، ۱۶۳، ۱۷۵، ۱۸۲، ۱۹۰، ۲۴۱، ۳۵۱
چلك ـ ۶۴
چل‌میر ـ ۲۵۶
چمخاله ـ ۱۶۱
چمن‌بسطام ـ ۲۳۰ ـ ۲۳۱، ۴۰۷
چمن‌رادکان ـ ۳۴۴
چمن سلطانیه ـ ۴۰۶
چمن کالپوش ـ ۳۹۷
چمن‌گوباغ ـ ۳۴۴
چمور (ترکمن) ـ ۳۸۴
چنار (کلات) ـ ۲۶۶
چناران (بجنورد) ۳۷۴
چناران (مشهد) ۱۶۳ـ۱۶۶، ۱۸۰، ۱۹۲، ۲۰۳، ۲۱۷، ۲۴۱، ۲۵۸، ۲۹۹، ۴۰۲ـ۴۱۵
چانشنگ ـ ۳۳۷
چندر ـ ۲۲۵، ۳۵۴، ۴۳۲
چنگ‌کلاغ (حمزه‌کانلو) ـ ۱۷۹
چوبدر ـ ۶۳
چوپلو ـ ۳۷۵

چوره ـ ۶۲ـ۶۴
چورچوری ـ ۱۸۰
چوکانلو ـ ۲۴۲
چهاربید ـ ۳۲۰، ۳۸۱، ۳۹۶
چهار راه ـ ۲۶۵، ۲۹۰
چهچه ـ ۱۷۹، ۲۶۵، ۳۰۷، ۴۵۲
چهل دختران ـ ۲۰۹
چهل‌ستون ـ ۸۲
چیای‌قولّی ـ ۲۵۹
چیورمه ـ ۲۵۳ـ ۲۵۷
حاج‌آباد ـ ۲۶۶
حاج‌تپه ۶۶
حاجی‌آباد ـ ۱۳۶
حاجیکانلو ـ ۲۰۹
حاجی‌کندی (روستای برادوست) ـ ۳۲
حرو (کرد) ـ ۹۱، ۹۶، ۱۷۸
حروانلو ۱۷۸
حسن‌آباد اسفراین ـ ۲۰۸
حسن‌آباد چگنه ـ ۱۳۶
حسن‌آباد قزوین ـ ۶۸ـ۶۹
حسنانلو ـ ۱۶۰، ۱۸۳، ۱۸۷، ۲۰۸، ۲۰۹
حسنویه کُرد، ۸۸
حسن‌سو ـ ۳۷۵
حسین‌آباد رکنی ـ ۶۶
حسین‌آباد قراجورلو ـ ۱۹۸
حسین‌آباد مافی ـ ۶۶
حسینلو (کرد) ـ ۷۰
حصار اسفراین ـ ۱۶۴
حصاران (هساران) ـ ۱۹۰
حصار درگز ـ ۲۵۷، ۴۴۲ـ۴۴۸
حصارچه ـ ۲۳۱
حصار دلیجان ۶۳ـ۶۴
حصار رشوانلو ـ ۱۸۰
حصار گلیان ـ ۲۰۸
حصنکیفا ـ ۹۱
حصنکیف (دماوند) ـ ۳۳۱
حصیری (کرد) ـ ۱۰۱
حضرت سلطان (قلعه) ـ ۲۵۷
حق‌وردی (قلعه) ـ ۲۵۷
حکاری (کرد) ۴۲، ۹۰، ۱۰۵، ۱۸۱
حکاکی (کرد) ـ ۷۰
حلب ـ ۸۴، ۹۵، ۱۶۷، ۱۷۶ـ۱۷۸
حلوا چشمه رشوانلو ـ ۱۸۰، ۲۳۰
حمزکانلو ـ ۱۵۵، ۱۶۵، ۱۷۸ـ۱۷۹، ۱۸۶، ۲۳۳ـ۲۳۵، ۲۵۸، ۳۱۲، ۳۱۹، ۳۷۵
حمید (قلعه) ـ ۳۷۵
حوضه اسکندرون ـ ۸۳
حوزانی (کردهای تبعیدی به‌قزوین) ـ ۷۰
حوله (ئی) ۲۷۱ـ۲۷۲
حیدرآباد شادلو ـ ۲۴۱، ۳۹۱
حیدرآباد هند ـ ۷۹

حیدرانلو (حیدری) ۷۰ـ۲۰۸
خاخیانلو ـ ۲۴۲، ۳۵۷
خادمانلو ۲۵۷
خاش ـ ۱۷، ۷۱، ۸۶
خاف (خواف) ـ ۳۲۵
خاکستر (کلات) ـ ۱۵۵، ۱۶۱، ۱۸۰،
۲۶۶، ۲۸۲ـ۲۸۵، ۲۹۱ـ۲۹۹، ۲۰۸
۳۰۹، ۴۵۲
خاگینه قزوین ـ ۶۴
خالکان ـ خالکانی ـ خلکانلو ـ ۱۸۳،
۲۶۶، ۲۸۲ـ۲۸۵، ۲۹۹، ۳۰۸ ـ
خانقین ـ ۱۰۰، ۲۴۹، ۳۲۰
خانگیران سرخس ـ ۲۱۳، ۲۲۹
خانیانلو ـ ۲۰۹
خاوری ـ ۲۳۶
خایسك ـ ۱۳۶
خباب (شبروان) ـ ۱۸۸
خیدر ـ ۲۴۲
خربندهلو (ترك) ـ ۹۲ـ۹۳
خربوت ـ ۸۴، ۹۱ـ۹۲، ۲۴۶
خرسك (خرسکانلو) ـ ۱۸۷، ۲۱۰
خرق ـ ۲۴۱
خرقانی ـ ۶۸
خرکانی (کرد) ۶۳ـ۶۴
خرّم‌آباد ـ ۳۹
خرمن سوخته (قزوین) ۶۳ـ۶۴
خزاعی (عرب خراسان) ـ ۲۲۴، ۲۳۶،
۳۲۹
خزر ـ ۱۴
خزوئی (میلانلو) ـ ۲۱۱
خسروآنلو (خرسکانلو) ـ ۲۱۰
خشت (کلات) ـ ۴۵۱
خشگنار ـ ۶۴
خلج ـ ۷۰، ۲۲۶، ۳۰۷
خلّاجان (خلّاجلو) ـ ۱۶۶، ۲۴۳
خلّاتلو (خلّکان) ۲۴۳، ۲۵۷
خلخال ـ ۳۶
خلیج حسینقلی ـ ۴۳۲
خلیج فارس ـ ۴۵۵ـ۴۵۶
خمارتاش (خومارتاش) ـ ۱۸۱، ۲۴۴
خندقلو ـ ۲۷۵
خندقی (کرد) ـ ۹۱
خنس ـ ۲۰۹
خواجه‌آباد ـ ۱۳۶
خواجه‌وند ـ ۳۲۱، ۳۲۹
خوار ـ ۱۰۱، ۱۱۱، ۱۴۰ـ۱۴۴، ۱۵۲،
۱۶۳، ۱۸۲، ۱۹۸، ۳۱۱، ۳۱۵، ۳۳۰
خوارج (خارجی) ـ ۳۱۱ـ۳۱۲
خوارزم ـ ۸۶، ۱۵۲، ۱۷۵، ۱۸۳، ۲۸۰
۲۹۱ و ...
خوارزم محلّه کلات ـ ۴۵۱
خوجان (قوچان) ۱۹۵
خودکانلو (خوکانلو) ـ ۱۵۵، ۱۸۶، ۲۰۹
ـ۲۱۰

خور ـ ٤٥٤
خوراسکانلو (خرسکانلو) ـ ١٥٦، ١٨٦ ـ ١٨٧، ٢٠٨، ٢١٠
خورستان ـ ١٣٩، ٤٤٧
خوشاب کردستان ـ ٣٩
خوش ییلاق ـ ٣٨٤، ٣٨٩، ٤٦١
خوی ـ ٩٩ ـ ١٠٠، ١٩٢، ٢١١، ٢١٨
خویت ـ ١٠٥
خویجه ـ ٣٢٠
خیرآباد (قوشخانه) ـ ٢٣٠، ٢٩٢، ٤٠٤، ٤٣٣
خیرآباد ورانلو ـ ٢١٢
خیزان (خوزان) ـ ٩٦
خیوه (خیوق) ـ ١٢٦، ١٣٨، ٢١٣، ٢٤٩، ٣٥٢ ـ ٣٥٣، ٣٥٦، ٣٩١، ٤١١، ٤١٧، ٤٤٢
خیوه‌آباد ـ ٢٨٨، ٢٩٩، ٤٥٢
داد قزوین ـ ٢٣٠ ـ ٢٣١، ٣١٠، ٤٠٢
دادیانه (مسجد) ـ ٤٣٢
دادانلو ـ ٢٥٠
دادخان (رشوانلو) ١٨٠
دارتو ـ ٢٠٩
دارعین ـ ٩٨
دارالفنون ـ ١٢٩
داسن (کوه) ـ ١٤
داش (قاچکانلو) ـ ١٩٥
داش‌بولاق ـ ٢١٧
داش‌کرپی ـ ٤٦٤
داغدار ـ ٢٥٧
داغدشت ـ ٦٤
داغستان ـ ١٨٧
دالانجه (کوه) ـ ٤٣٣
دامغان ـ ١٠٨، ١١١، ١٤٠، ٣٣٧، ٣٣٩
دانترك (جلالی) ـ ١٧٦
دانشگاه تهران ـ ١٣٤، ٢٠٩
دانشگاه لاهور ـ ٧٩
دانشگاه مشهد ـ ٨٠
داورزد سبزوار ـ ٣٩٩
دبستان‌های احمدی و مهرداد قوچان ـ ١٣٤
دجله ـ ٢٣٥
دراقانلو ـ ٢٧٥
دربند (کردستان ـ عراق) ـ ١٥
دربند (شهرا ـ ١٩٤
دربند ارغونشاه کلات ـ ٢٦٣، ٢٦٦
دربند سفید ـ ٢٧٢
دربند فارس ـ ٣٩
دربندی ازدك ـ ٢٥٧
دربندی الّنگ ـ ٢٥٧
درپه‌چین ـ ٢٠٨
درتنگ ـ ١٠٠
درزبن (قلعه) ـ ٩٧
درسم ـ ٩١
درالحق ـ ٦٨

دروازه تفته‌کلات ـ ۳۲۸
دروازه دوجه‌کلات ـ ۳۲۸
درود (کُرد) ـ ۲، ۵، ۱۶
درون (درونگر) ـ ۹۳، ۱۵۲، ۱۶۰، ۲۵۶، ۲۶۰
درویش‌وند (کرد) ـ ۶۳
درّه (ازقلاع بجنورد) ـ ۳۹۷
درّه جاما (جام) ـ ۴۶۳
درباچه قوچ حصار ـ ۲۴۳
درباچه وان ـ ۷۴
دریای سیاه ـ ۱۲، ۱۹۸
دریای‌مازندران (بحرخزر) ـ ۱۹۴، ۲۲۸، ۲۸۰، ۴۲۶، ۴۳۱ـ۴۳۲، ۴۳۴، ۴۶۱، ۴۶۸
دریای نور (الماس) ـ ۵۱، ۵۳
دزدکسار ـ ۶۸
دز فراه ـ ۳۲۹
دز هزاراسب ـ ۲۹۸
دسگرد ـ ۱۶۸
دشتبی ـ ۶۹
دشت تاقی (دشت‌تقی) ـ ۱۶۱، ۱۷۱ـ۱۷۲
دشت گرگان ـ ۲۸۰، ۳۶۴
دماوند ـ ۱۹۸، ۳۲۱ـ۳۲۲
دمدم ـ ۱۸، ۳۰ـ۴۸، ۷۶، ۱۱۴، ۱۷۶، ۱۸۲
دمورقپو (قلعه) ـ ۹۵
دنبلی (کرد) ـ ۹۹ـ۱۰۰، ۳۱۴، ۳۱۸، ۳۳۶
دوآب ـ ۱۶۶، ۲۴۹
دوچنگ (کوه) ـ ۲۳۱ـ۲۳۲
دودانگه قزوین ـ ۶۲
دودکانلو ـ دودیکانلی ـ تیتکانلو
دودانلو (اوغاز) ۱۵۵، ۱۸۷، ۱۸۸
دودانلو ـ ۲۵۷
دورباد م (دوربادام) ـ ۱۶۹، ۱۸۷، ۱۹۰، ۴۶۲
دوشاب ـ ۶۸
دوغانی ـ ۲۴۶
دولتخانه (باچیانلو) ـ ۱۶۳، ۲۰۱، ۲۳۳ـ۲۳۴، ۲۴۶
دولچاه ـ ۱۶۴
دولشانلو (ده‌ولەشانلو ـ دوشانلی) ۲۵۷ـ۲۵۸
دولّو (قاجار) ۳۲۸، ۳۸۶
دونکل ـ ۳۷۴
دوین (دوینی) ـ ۸۸، ۱۷۹، ۱۹۱، ۲۱۱ـ۲۱۴
ده‌کا (بجنورد) ـ ۳۷۵
دهلی ـ ۷۸
دهملّا ـ ۳۳۹ـ۳۴۰
دهنه ذوالفقار (مرز) ۴۱۹، ۴۲۳ـ۴۲۴
دهنهٔ شور اسفراین ـ ۱۳۶، ۱۶۴، ۱۷۴
دهنه شیرین ۱۶۴

دیاربکر (کردستان‌ترکیه) ۳۰، ۷۲، ۸۴،
۸۸، ۹۱–۱۰۴، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۲–۱۸۴
۱۸۸–۱۹۵
دیار مغرب – ۸۴
دیالمه (دیلمان) – ۷۴، ۱۱۲، ۱۹۳، ۲۶۰
دیران (دیرانی – دیرانلو – دیرقانی –
دیرقانلو– دلیقانلی) – ۳۴۰
دیرکوند (لر) – ۴۴۷
دیزاوند (دیزوان) – ۱۶۰، ۱۹۵
دیزج ودیز (دیزدیز) – ۳۵۰–۳۵۱
دیزه – ۲۴۱
دیگچه (کلات) – ۳۰۵–۳۰۶
دینور – ۸۸، ۱۹۰
ذوقیسی (طایفه‌ای از روزکی) – ۱۸۱
ذوالقدر – ۲۷، ۱۴۴
رادگان – ۱۱۰، ۱۲۷، ۱۵۲، ۱۶۰، ۱۸۱
۲۰۳–۲۰۵، ۲۱۲، ۲۳۵، ۲۴۱، ۲۴۵
۴۱۵–۴۱۶
راز – ۲۴۱، ۳۵۴، ۳۹۱
رازقیان (اوغاز) – ۱۵۵
رانیه (ناحیه) – ۲۴۱
راوندیه (روادی، روندی) کرد – ۱۴،
۸۸، ۳۱۲–۳۱۴، ۳۱۸، ۳۲۹
رباط (کلات) – ۲۶۶
رباط پریان (هرات) ۱۴۶–۱۴۷
رباط عشق (شوغان) – ۳۸۲
رباط عشق (آقچه‌ملا) – ۳۹۰
رباط (گیفان) – ۲۲۰، ۴۳۲
رباط‌ماهی(چاهك) سرخس–۲۱۲–۲۱۳
رجب‌آباد کلات – ۲۶۶
رحمانی (کرد) – ۷۰
رخشیان – ۳۷۵
رزمغان – ۹۸
رزنده – ۶۸
رسا (ناحیه) – ۱۷۷
رشوانلو (رشوان، رشوند، رشمه‌بند) –
۶۳، ۶۷–۶۸، ۹۱، ۱۶۱، ۱۷۹–۱۸۱
۱۹۰، ۳۷۵
رشت – ۶۲، ۶۵، ۶۷، ۱۹۲، ۴۲۳
رضاآباد (نهر) – ۴۴۶
رضائیه – ۲۱۸
رغزانه – ۲۳۰
رواندوز کردستان عراق – ۲۴۴
روتان‌لو (ایله‌رووتی) –۱۸۱، ۲۲۸، ۲۳۴
رودبار (منجیل) – ۶۲، ۶۵–۶۸، ۱۹۵
رودبارك – ۳۲۴
رود تژن سرخس (شهدرود) – ۳۳۴
رود جمنه (هندوستان) – ۷۸
رودخانه‌های بجنورد (درکش، سملقان،
عین‌اللطف) ۳۷۶
رودخانه شاهرود – ۶۳، ۶۵
رودخانه طوس– ۱۴۵
رود زرگم – ۳۵۰
رود سمار (سمیار) – ۳۷۶، ۴۳۲

رود فیروزه ـ ۴۳۳ـ۴۳۴
رودکاوه (عراق) ـ ۱۹۰
رود گرگان ـ ۲۲۵، ۳۲۸، ۴۶۱
رودهین ـ ۳۱۸
روزبهان (کرد) ـ ۱۰۱
روزکی (کرد) ـ ۸۶، ۹۶، ۱۰۴ـ۱۰۵، ۱۸۱
روم ـ رومیانی ـ ۶، ۲۳، ۳۱ـ۳۷، ۴۰ ـ۴۶، ۵۲، ۷۲، ۸۸ـ۸۹، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۵۰، ۱۵۸، ۱۷۶، ۱۸۲ـ۱۹۸
روم ایلی ـ ۱۷۸
روملو ـ ۲۳ـ۲۴
رویین‌دژ اسفراین ـ ۲۴۷
ری ـ ۱۳۷، ۱۴۲، ۱۷۹، ۱۸۲
ریحان دره قزوین ـ ۶۴
زاب ـ ۵، ۱۲، ۷۲، ۱۹۰، ۳۲۰
زابل (ایالستان) ـ ۷۱، ۸۶، ۱۲۳، ۲۲۶
زابد ـ
زاخو ـ ۹۰ـ۹۱، ۱۸۷، ۲۱۶
زاخوران (زاخوراتلو، زافراتلی ـ زاکوران) ـ ۱۵۶، ۱۶۰، ۱۸۶، ۲۱۶ـ۲۱۷
زارا ـ ۱۶۵، ۲۴۶
زاکان (زیکان؟) ـ ۶۳ـ۶۴
زالاطارف (کلنل) ـ ۴۶۰
زاوی خویینی ـ ۲۵۲
زردکانلو ـ ۲۴۴
زرزا ـ ۱۰۰، ۲۴۴
زرقی ـ ۹۳، ۹۷
زرین‌کمر (ناحیه) ـ ۱۰۲
زعفرانلو ـ بزرگ ایل کرمانج خراسان در بیشتر صفحات
زکنی (کرد) ـ ۱۰۱
زکریا (کوه) ۳۳۲
زکیخانی (کرد) ـ ۷۰
زمان‌آباد ـ ۲۰۹
زنجان ـ ۳۸ـ۴۱، ۵۱، ۱۰۲
زند (رود) ـ ۱۰۱، ۲۲۶، ۲۶۵
زندان قصر ـ ۳۱۶، ۳۴۶
زنگلان‌لو ـ ۲۴۵، ۳۲۰
زنگمار (رود) ـ ۲۱۰
زنگنه ـ ۶، ۷۲، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۱۳، ۱۲۷، ۱۹۴، ۲۳۳ و صفحات آخر کتاب
زنگوئی (عرب) ـ ۲۲۴
زو (قلعه) ـ ۴۵۲
زوارم ـ ۲۰۸، ۲۲۴
زوباران ـ ۴۶۲، ۴۷۱
زورآباد جام ـ ۲۲۴، ۴۲۴
زورنالو ـ ۱۵۵، ۱۸۶ـ۱۸۷
زهرا (روستا) ـ ۶۹
زیباری (کرد) ـ ۹۰
زینك ـ ۶۳ـ۶۴
زیدان (زیدانی، زیدانلو) ۱۸۱ـ۱۸۲، ۲۱۰، ۲۶۵ـ۳۰۲
زیدر (قوشخانه) ـ ۲۳۰

زیرکوه ـ ۴۳۳
زیلان (زیلانی، زیلانلو) ۷۰، ۱۸۷، ۱۹۰، ۲۰۶ـ۲۰۸، ۲۳۱
زیك ـ ۶، ۷۰ـ۸۲، ۱۰۸، ۱۲۶ـ۱۲۷، ۱۴۴ـ۱۴۶، ۱۵۲
زیند انلو ـ ۱۶۶
زیندیلو (زیندیان) ۲۳۰، ۲۴۵، ۲۵۸
زینکان‌لو ـ ۲۴۵
زاین ـ ۱۲۹ـ۱۳۱
زاوه ـ ۲۴۸
زرف ـ ۳۰۸
سارکانلو ـ ۲۰۹
سارمانلو ـ ۲۰۹، ۲۱۱
سارمیران ـ ۲۱۱
ساری قمیش (ترکمن) ۳۰۴
ساسانی ـ ۱۳، ۱۶، ۴۱، ۷۱، ۸۲، ۹۶، ۱۰۴، ۱۵۸، ۱۸۷، ۱۹۴، ۳۲۲
ساکانی (کرد) ـ ۷۰
ساکریم (کوه) ـ ۴۳۲
سالانقوج (سرناقوج) ۱۸۱، ۲۴۵
سالور ـ ۳۳۳
سالوک (صعلوك) ـ ۱۲۷، ۳۷۳
سانتری‌س (رود) ـ ۱۲
سانفرانسیسکو ـ ۱۳۵
ساوجبلاغ مکری (مهاباد) ـ ۲۴۱
ساوه ـ ۱۸۲
ساپینان (سالین‌لو) ـ ۲۵۹
سبزوار ـ ۱، ۵۷، ۱۲۷، ۱۴۵، ۱۵۳، ۱۶۰، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۹۷، ۲۱۰، ۲۲۸، ۲۳۲، ۲۱۸، ۲۲۹، ۲۶۶، ۲۷۲، ۲۸۹، ۲۹۹، ۴۲۱ـ۴۲۲، ۴۶۲
سپیکانلو (سیفکانلو ؟) ـ ۱۸۳، ۱۸۷ ـ ۱۸۸، ۲۰۸، ۲۰۹
سراب ـ ۵۱، ۵۶، ۵۸
سرانی ـ ۲۵۷
سرای ـ ۹۹
سربندان ـ ۳۲۱
سربیشه ـ ۸۱ـ۸۲
سرتاك ـ ۴۶۴
سرجام ـ ۲۲۶
سرخس ـ ۹۷، ۱۵۹، ۱۶۶، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۹۵ وبیشتر صفحات بعد
سرخ قلعه ـ ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۳۰
سردره بادگار ـ ۲۷۲
سردشت (مهاباد) ـ ۲۴۸
سرود (روستا) ـ ۳۰۵
سرشور (مشهد) ـ ۳۴۵
سرولایت (چگنه) ـ ۱۰۶
سفکانلو ـ ۱۵۵، ۱۸۶
سفیدر ـ ۶۸
سقاری (کرد) ـ ۷۰
سقز ـ ۶۲، ۲۴۹
سقمان ـ ۹۲، ۹۵
سلجوق (ارکان سلجوقی) ـ ۷۲، ۹۲،

۱۵۳، ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۹۰، ۲۴۰
سلدوز ـ ۴۶
سلطان‌آباد‌سبزوار (چگنه) ۶۳ـ۶۴، ۲۱۰
سلطان‌آباد (کلات) ـ ۴۵۲
سلطان میدان ـ ۱۳۶
سلطانیه ـ ۱۰۲، ۱۹۹
سلماس ـ ۳۱
سلوکید ـ ۱۶
سلیمانیه (سلیمانی) ۴۸، ۵۱، ۹۰، ۹۲، ۹۹، ۱۰۷، ۲۱۰
سمرقند ـ ۷۰، ۲۲۷، ۴۲۳، ۴۲۹ـ۴۳۰
سملقان (سملقان) ـ ۱۹۸، ۲۴۹، ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۵۳، ۳۵۷، ۳۹۱، ۴۶۴
سمنان ـ ۱۱۱، ۱۴۱
سموگر (هند) ـ ۷۹
سمیرم ـ ۶۰، ۳۶۹
سنجار ـ ۸۴
سنجاق (سنجق، سنجك) ـ ۹۵ـ۹۶، ۱۸۰، ۱۹۰ـ۱۹۱
سنخاس (سنخاست) ـ ۱۲۹، ۱۸۱
سند (رود) ۷۱
سندی (کُرد) ـ ۹۰
سنگچاله ـ ۶۴
سنگدیوار ـ ۲۹۴، ۲۹۹ـ۳۰۰
سنگر اوریائی ـ ۲۷۲
سنگوداغ ـ ۴۳۲
سنندج ـ ۱۶۰، ۲۴۸، ۲۶۵
سوختانلو ـ ۱۳۶
سوخته‌چنار ـ ۶۵
سوردك ـ ۲۷۴
سوریه ـ ۳، ۵، ۱۶، ۳۵، ۸۴، ۱۴۲، ۱۶۷، ۱۷۶ـ۱۷۸، ۲۲۵، ۲۶۰، ۳۱۲
سوزق (دمدم) ـ ۴۳ـ۴۴
سولیدره (اوغاز) ـ ۶۵
سوله ـ ۱۳۶
سومای برادوست ـ ۲۵۰
سوهانی (کرد) ـ ۹۱
سویدانلو (سویدی ـ سیولدی ـ سیودانلو) ـ ۹۸، ۱۰۴، ۱۹۰، ۲۱۰، ۲۴۶
سویس ـ ۱۳۴ـ۱۳۶
سهران ـ ۳۲، ۹۹
سهند ـ ۳۲، ۶۱
سیاه‌تاج (کرد) ـ ۳۷
سیاه کوه ـ ۲۴۹
سیاه منصوری (شاه منصوری) ـ کُرد ـ ۳۹، ۱۰۱ـ۱۰۳، ۱۹۰
سیاه منصور (چشمه) ـ ۱۹۰
سیبری ـ ۱۸۸
سیدآباد (صیدآباد) ـ ۱۷۹
سیرجان ـ ۲۲۵
سیرزاو (قلعه) ۴۵۱
سیساب ـ ۱۸۸، ۱۹۶، ۲۷۴
سیستان ـ ۳۹، ۷۰ـ۷۲، ۸۵، ۸۷، ۱۵۲، ۲۲۵ـ۲۲۶، ۲۴۶، ۳۱۵، ۳۶۱ـ۳۶۲

٤٥٧
سیك – ٧٩–٨٠
سیل‌سپرانلو– ٣٠، ٤٢، ١٨٢، ٢٤٧
سیمبار اسمار– سومبار–ترك ٣٧٤ ،
٤٣٢
سینانلو– ٢٤٦، ٢٦٦، ٤٥٢
سینه – ٢٦٦، ٢٩٤
سیواس– ٩٣، ١٨٨، ١٩٨، ٢٤٠
سیورك (سیوك) ١٨٢، ١٨٤، ٢١٢
سیوکانلو (سیورکانلو– سیفکانلو) ١٢–
٧٠، ٩٦، ١١٦، ١٥٤–١٥٦، ١٦٠ ،
١٦٦، ١٨٢–٢٥٨
شاپور (اکراد فارس) – ١٢، ٨٣
شاپور (سلماس) – ٢١٢
شادکانلو – ١٩٩، ٢٣٤
شادلو در بیشتر صفحات
شادلوبه (شادبی– شیدبی– شادبلو–
شادلو) ١٧، ٥٩، ٣١١–٣١٢، ٣١٧
شاردن – ٨٠
شارك – ١٥٦، ١٨٧، ٢٤٦
شارلق – ٦٥
شارمن – ٦٣–٦٤
شام (سوریه) ١٥–١٧، ٨٨–٩٠، ١٠٠،
١٦٦، ١٧٦، ١٩٠، ٣١٢
شامالی (شاملو–بیچرانلو) ١٦٧، ١٤٦
شام‌دشت – ٦٨
شاندیز – ١٧٩
شاه‌توت (کلات) – ٢٦٩
شاهجهان اکُرد–کوه ١٦٤، ١٧٢، ١٧٥
١٩٠، ١٩٦، ٢٠٠، ٢٠٦، ٢٣٤
شاهخانی (کرد) ٦٣
شاهرود – ٦٤، ١٩٧، ٢١٨، ٢٢٤، ٢٣٦
٢٣٩، ٢٤١، ٢٥٣، ٢٦٦، ٢٨٤، ٤٦٥
شاهسیون ٣٢، ٣٧، ٤٣
شاه کلانی (کرد) – ١٩٥
شادورن – ٦٨
شبانکاره (کرد) – ٨٣
شترخان – ٦٨
شدّادی ٢١٢–٢١٤، ٢١٨
شرانلو (شهران) – ١٨٩، ١٩٢، ٢٣٤
شرکانلو (شهرکان) ١١٩، ١٥٦، ١٨٥ ،
٢٤٦
شروانلو– ١٨٩
شفیع اورانلو – ٢١٢
شقاق (شقاقی) – ١٢، ٤٨–٦١، ٩١ ،
٣١٤، ٣٢١
شکاك – ١٦٣
شکانلو – ٢٤٦
شکراب – ٢٥٦، ٢٥٩
شکرانلو (شکرلی) – ١١٩، ١٥٥، ١٨٥
–١٨٨
شماخی – ٦
شمس‌آباد – ١٧٩
شمس‌خان (دوگزا) – ١٩٥، ٢٥٨

شمکانلو ـ ۱۹۵
شنافی (کرد) ـ ۲۳۰
شنبو (هکاری) ـ ۹۰
شوانه (قلعه) ـ ۲۵۲
شورابه ـ ۲۷۱
شورك (شیروان) ـ ۱۶۳، ۲۹۹
شورلوق ـ ۲۱۳
شوشی (قلعه) ـ ۵۲ـ۵۳، ۴۲۶
شوغان (شقان) ۱۴۵، ۱۹۸، ۲۰۵، ۳۱۹، ۳۷۵، ۳۸۱ـ۳۸۲
شهرزور ـ ۳۶، ۸۸، ۱۰۱، ۱۷۶، ۱۹۰
شهرستان ـ ۶۸
شهرکی (طایفه‌کرد) ـ ۸۶
شیبانی (عرب) ـ ۲۲۴، ۳۲۹
شیخ امیرانلو ـ ۹۳، ۱۹۱، ۲۰۸ـ۲۰۹، ۲۲۵
شیخ دودانلی ـ ۱۸۸
شیخ مصطفی (قلعه) ۱۳۶
شیخرانلو (شیخکانلو ـ شیخه‌کان) ۱۵۴، ۱۸۶، ۱۹۲ـ۱۹۳، ۲۰۱، ۲۱۱، ۲۲۷، ۲۳۳، ۲۴۱، ۲۵۸، ۲۶۲، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۷۱، ۲۸۰، ۴۵۱
شیخی (کرد) ـ ۷۰
شیراز ـ ۳۹۴، ۴۰۱، ۴۱۰، ۴۱۳
شیرتپه سرخس ـ ۴۲۵
شیرخان (شیرغان ؟) ـ ۲۷۰
شیرزن‌لو ـ ۲۴۶
شیروان (عراق) ۱۹۰
شیروان (ترکیه) ـ ۹۷
شیروان (قفقاز) ـ ۶، ۳۲، ۱۰۱، ۱۱۳، ۱۴۲، ۱۸۹، ۳۱۴
شیروان (خراسان) دربیشتر صفحات
شیروانلو ـ ۱۸۹
شیرین‌سو ـ ۶۵
شیطانلی (آرموتلی اوغاز) ـ ۲۳۲
شیلکان ـ ۴۴۲، ۴۴۵
شیوه ـ ۲۵۸
ـصاصون ـ ۹۶
صایین قلعه ـ ۳۳ـ۳۴، ۳۳۹
صحرائی (اباجیانلو) ـ ۱۶۴
صفی‌آباد ـ ۲۴۸
صمصام‌خان (فوج) ـ ۳۳۷
صوفی ـ صوفیانلو ـ ۱۵۴، ۱۹۳، ۲۲۷، ۲۶۳ـ۲۷۳، ۲۸۰
صهیونیست (اسرائیل) ـ ۵
طاب ـ ۱۰۵
طاسنی (طایفه‌کرد) ـ ۱۰۰
طالبی (قلعه) ـ ۱۳۶
طالش ـ ۲۹
طاهری (طایفه) ـ ۱۴۸
طبری، طبرستان ـ ۱۶، ۱۶۰
طبس ـ طبسین ـ ۷۴، ۲۲۴، ۲۲۶، ۳۲۴، ۴۲۰، ۴۲۲
طخارستان ـ ۸۷

طرابلس ـ ۱۷۸
طوس (الهور) ـ ۱۹۰ـ۱۹۱، ۳۱۸
طون ـ ۳۲٤
عاشق‌ها (نوازندگان گرمانج) ـ ۱۲٤
عاشق حصار ـ ٦٥
عباس‌آباد (اسفراین) ـ ۲۰٦
عباس‌آباد سرداره ـ ۳۷۸، ۳۸٦، ۳۸۹، ٤۲۲
عباس قلعه ـ ۲٥۹
عبدل‌آباد ۳۷٤
عبدالملکی (فوج) ـ ۳۳۹
عشاق (آتاق) ۹۷
عدلجواز ـ ۱۰٤
عراق عجم ـ ۸٤، ۹٤، ۱۰۲ـ۱۰۷، ۱۳۸، ۱٤۰ و ...
عراق عرب ـ ۲، ٥ـ٦، ۱۲، ٤۸ـ٤۹، ۸٤، ۹٥ و ...
عرب (اعراب) ۱۲ـ۱٤، ۳٥، ٤۱، ٥۱، ۷۲، ۸۲ و ...
عرب اسکندری (بیورد) ـ ۲۷۲
عرب (ایران) فوج ـ ۳٥۱، ۳٥۳
عربخانه (جنوب خراسان) ـ ۳٤۱
عرب خزائی ـ ۲۱۲ ← خزاعی
عرب شاملوف ٤۸
عرب شیبانی ـ ۲٦٤
عرب شیخ نیموری ـ ۳۷٥
عرب، میش‌مست ـ ۳۹۲
عربگیرلو (کُرد) ـ ۱۰۱، ۱۱۲، ۲٤٦ ـ ۲٤۷
عشق‌آباد (اشک‌آباد) چگنه ـ ۱۳٦
عشق‌آباد (اشک‌آباد روسیه) ـ ۱۳۳ ـ ۱۳٤، ۱٦۹، ۱۷٦، ۱۸۱، ۲۲۸، ۲۳۱، ۲٥۰، ۲۹۹ـ۳۰۱، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳٥٤ و ...
علاقه جنبان قوچان ـ ۱٦٥
علی‌آباد قراچورلو ـ ۱۹۸
علی‌اللهی (مذهب) ـ ٦٦
علی بولاغ درگز ـ ۲۲۹، ۲٦۰
علیشکر ـ ۲۲٦
عمادویه (بهادنان) ـ ۹۰ـ۹۱
عمارلو (آمارلو) ـ ٦۳، ٦٥، ۱٥۸، ۱٦۱، ۱۹۳ـ۱۹٤ـ۳۲۱، ٤۲٦
غائی (ترکمن) ـ ۳٦۸
غدیرآباد رادکان ـ ۲۲٥
غرجستان ـ ۱۰۷
غز ـ ۱٤
غزنین ـ ۲۱۳
غلامان (بجنورد) ۳۹۷
غمیرانلو (بجنورد) ـ ۳۲۰
غور (غوریان) ـ ۸۷، ۳۳۱، ۳۳٤، ۳٤۸، ٤٦٥
غیاثوند (کُرد قزوین) ـ ٦۳ـ٦٥
غیدانی ـ ۳۳۲
فارس (استان) ۱۳، ۷۳، ۸٤، ۹٤، ۱۰۲

ـ۱۰۳، ۱۱۲، ۱۴۵، ۲۲۵، ۲۴۶ ،
۳۲۸، ۳۶۹، ۳۹۴، ۴۱۰
فاروج ـ ۱۷۵
فاطمه خانم (کانی= چشمه) ۲۳۵
فرات (رود) ـ ۹۲، ۹۵
فراشاتان (اوغازی) ـ ۱۵۵، ۲۲۵
فرانسه (فرانسوی) ـ ۴، ۵۳، ۱۲۶،۶۰
۲۲۷، ۲۴۸، ۳۶۲، ۴۰۲
فرح‌آباد ـ ۱۱۳
فردوس ـ ۲۲۴
فردوس (شهرك) ـ ۱۸۷
فرنگ (فرنگستان) ـ ۱۷۷، ۴۰۰
فرنگ و فارسیان ـ ۲۲۷، ۲۲۵، ۲۴۹،
۲۸۲
فرهاد جردسرجام ـ ۱۴۵
فریمان (فریومند) ـ ۲۲۵، ۳۵۴، ۳۶۳
قشال (قزوین) ـ ۶۵
قشلاقره (قزوین) ـ ۶۶
قشم ـ ۳۲۲
قشلاوبه (کرد) ـ ۸۸
قطن‌آباد ـ ۶۳
قلسطین ـ ۱۷، ۸۹ـ۹۰، ۳۱۴
قندرسك ـ ۲۵۳، ۳۶۹
قلاند ـ ۱۲۹ـ۱۳۱
قنبك ـ ۹۱
قیروزه (کردان جلالی) در شوروی
۱۷۶، ۱۹۰، ۲۰۸، ۳۹۲، ۳۹۶ـ۳۹۷
۴۰۴، ۴۱۵، ۴۲۷، ۴۳۰ـ۴۳۲، ۴۴۸
۴۵۹، ۴۶۴، ۴۶۶، ۴۶۹، ۴۸۰
فیروزه (بجنورد) ـ ۳۲۰، ۳۸۱
فیروزکوه گرگان ـ ۱۰۸، ۱۲۹، ۱۸۲،
۳۳۶، ۴۶۱
فیروزکوهی (کرد) ۲۲۷، ۳۳۲
فیلادلفیا ـ ۱۲۴
قابوقلی (ناحیه) ـ ۱۷۸
قاتلیس (قلتیس) ۲۵۴، ۲۷۵
قاجار ـ ۵۲، ۵۸، ۹۸، ۱۲۴ و ـ
قادری (کرد) ـ ۷۰
قادسیه ـ ۱۲، ۳۲۲
قارسی‌قوزی ـ ۲۲۴
قارس ـ ۹۱
قارلق ـ ۴۳، ۳۷۴
قاری‌قلعه ـ ۳۳۱، ۳۵۶، ۳۶۶
قاسم‌آباد اسفراین ـ ۲۰۶
قاسم‌خان (روستا) ۲۰۹
قاسمانلو ـ ۹۷، ۱۶۰، ۱۹۹
قاش قوینلو (قاچقانلو) ۱۹۵، ۲۰۹، ۲۳۲
قاطرچین ـ ۴۶۲
قافلان‌دره ـ ۲۲۴
قافران ـ ۶۲، ۶۵، ۶۹
قالشار بلاغ (قزوین) ـ ۶۴
قالی‌بیه ـ ۳۵۳
قانیانلو اسفراین ـ ۲۰۶
قان‌یخمز (ترکمن) ـ ۳۸۴

قاینات (قاین) ۷۳، ۸۱–۸۲، ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۲۹، ۳۴۱، ۳۶۱، ۴۱۲
قبچاق – ۱۴۸، ۱۹۶
قبه‌قراتلو (کرد) – ۱۹۴
قراآقاج – ۲۷۲
قراباشلو (کردهای بجنورد و دره‌گز) ۳۲۰
قراباغ – ۶، ۱۸، ۲۶، ۳۲–۳۳، ۴۷، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۱۴، ۱۴۲، ۳۱۱، ۳۲۴
قرابقره – ۳۹۲
قرابل (ترکیه) – ۱۸۸
قراتاج (کرد) – ۳
قراجیون – ۴۷
قراچورلو – ۱۲، ۵۹، ۱۹۴–۱۹۸، ۲۰۵، ۲۲۷–۲۴۹، ۲۶۸، ۳۱۵–۳۱۹، ۳۲۸، ۳۳۰
قراقویونلو – ۹۲، ۱۰۴، ۱۹۹
قراگوزلو (ترک) – ۳۳۷، ۳۶۸، ۴۲۰
قرامان امنطقه‌ای در کردستان ترکیه) ۹۳، ۱۷۸، ۱۸۸، ۲۰۰
قرامانی (قرامانلو – قهرمانلو) ۱۲، ۴۰، ۷۲، ۱۱۱، ۱۳۷، ۱۴۲، ۱۴۵–۱۵۴، ۱۶۱، ۱۹۰، ۱۹۵–۱۹۹ و ...
قرآن بایسنغری – ۴۲۳
قراین – ۲۲۴–۲۲۵، ۲۳۶
فردوئی (کرد) – ۲۱۱
قرقچی (ترکمن) – ۳۵۱
قرهباغ (قزوین) ۶۹
قره‌جه‌داغ – ۲۰۲، ۳۳۰
قره‌جیقه اودکانلو – ۲۴۰
قره‌جیقه (قراجرخه) ۱۵۵، ۱۸۷، ۱۹۰–۱۹۱، ۲۵۲
قره‌چا – ۱۶۴
قره‌چشمه کوپانلو – ۱۶۶
قره‌خان‌بندی بجنورد – ۳۱۷، ۳۲۴، ۳۷۴
قره‌داش – ۶۳–۶۵
قره‌دره قزوین – ۶۴–۶۵
قره شیخ‌امیرلو – ۲۰۹
قره‌قاشلو – ۲۴۷
قره‌قانلو – ۳۷۵
قره‌قراخ – ۲۳۲
قره‌کوسه‌لر – ۶۵
قره‌کچلو – کچلانلو – کچرانلو
قزاق – ۱۵۸، ۲۰۹
قزل‌آقور – ۱۳۶
قزلباش (کرد) – ۷۰
قزلباش – ۶، ۱۷، ۲۰–۳۶، ۴۶، ۹۳، ۱۰۴ و ...
قزل‌حصار (ابزانلو) – ۱۶۳
قزل‌داغ – ۴۳۳
قزل‌رباط – ۳۵۲–۳۵۴
قزل‌قان – ۱۵۵–۱۵۶، ۱۸۷
قزل‌قلعه – ۳۱۶
قیزقلعه (قزوین) – ۶۴

قزوین ــ ۳۲، ۵۶، ۶۲ــ۷۰، ۱۰۲، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۳۸ــ۱۴۰، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۸۰، ۱۹۴ــ۱۹۵، ۳۳۱
قشقائی ــ ۲۲۴ــ۲۲۵، ۳۶۹
قشمار چینگه (کوه) ــ ۲۳۱
قطور (خوی) ــ ۲۱۰
قفقاز ــ ۱۸، ۲۶، ۳۲، ۶۸، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۴۲، ۱۷۹، ۱۸۹، ۱۹۴، ۲۰۲، ۲۷۰، ۳۱۱، ۳۱۴ــ۳۱۵، ۳۱۹، ۳۲۴، ۴۲۶، ۴۴۱
قلعه بیرونی (بهروز) ــ ۲۵۸
قلعه‌بیگ (بیجرانلو) ــ ۱۶۶، ۲۵۷
قلعه حجی ــ ۲۵۷
قلعه حسن (بیجرانلو) ــ ۱۶۶، ۲۴۶
قلعه حسن کدخدا ــ ۲۵۹
قلعه چوغا (چوق) ــ ۱۵۶، ۱۸۷
قلعه دولو (بیجرانلو) ــ ۱۱۶
قلعه رامو ــ ۱۸۶
قلعه سفید، ۲۰۹
قلعه صفا (کوم‌کیلانلو) ــ ۱۵۵، ۱۸۵، ۱۸۷
قلعه محمدعلی (قوشخانه) ــ ۱۸۰
قلعه محمد علیخان (کلات) ــ ۳۰۵
قلعه موسی‌خانی (بجنورد) ــ ۱۷۰
قلعه مهین (بجنورد) ــ ۳۳۱
قلعه نقدو (بیجرانلو) ۱۶۶، ۲۴۶
قلعه نو ــ ۲۶۶، ۳۰۴ــ۳۰۶
قلعه وکو (اولی) ــ ۱۵۶، ۱۸۷
قلقلاب (قلقلی) ــ ۲۹۷، ۴۳۳
قلیچانلو ــ ۳۲۰
قندکانی (کرد) ــ ۷۰
قندهار ــ ۲۹، ۷۲ــ۸۱، ۱۸۲، ۳۶۱
قوالیسی (کرد) ــ ۱۰۵
قوبرانلو (شادلو) ۲۴۵، ۲۴۹، ۳۲۰
قوبوز (کاکلی) ــ ۱۸۰
قوج قلعه (قوس‌قلعه) ــ ۱۵۵، ۳۷۴
قوچیق (ترکمن) ــ ۳۸۴، ۳۹۰
قورت بیگلو ــ ۲۷۹
قورتوه (عراق) ــ ۳۲۰
قوردانلو (گُردانلو) ــ ۳۲۰، ۳۷۴
قوروچان‌لو ــ ۲۵۹
قوری‌میدان (قراچورلو) ۱۹۸
قوزاره (ایلاق ایبورد) ــ ۲۷۴
قوزخان (دره) ۴۴۲
قوشخانه (رشوانلو) ــ ۹۵، ۱۶۰، ۱۸۰، ۱۸۷، ۲۲۰، ۲۴۰ــ۲۴۱، ۲۴۶، ۲۵۷، ۲۵۹ــ۲۶۰، ۳۴۴، ۴۰۴
قولان‌لو ــ ۱۶۶، ۲۰۸
قولب (قُلب) ــ ۹۹
قولجوق (گولجوق) ــ ۱۹۰ــ۱۹۱، ۲۵۹
قولک (بروان قلهک) ــ ۱۸۰
قهستان ــ ۲۲۶، ۱۳۵
قهقهه ــ ۱۳۶، ۱۷۹، ۲۹۱، ۴۵۲
قهیج ــ ۳۳۹

قیس‌آباد (رادکان) ـ ۱۸۱
قیسانا ـ ۳۲۲
قیساتی (کرد) ـ ۱۸۱
کابل ـ ۷۷ـ۸۰
کاخک (کلات) ـ ۱۶۱، ۱۸۰
کار (کوه جنوب اوغاز) ۱۷۸
کارتیل ـ ۷۶
کارخانه قند شیروان ـ ۱۸۸، ۱۹۶
کاروانسرای‌شاهوردی‌بیگ مشهد ـ ۱۸۲
کاسو ـ ۳۲۰
کاشان (بی) ـ ۱۶، ۳۲، ۱۱۱، ۱۴۱ـ ۱۴۲
کاشمر ـ ۱۴۵
کاشیدار ـ ۲۸۶، ۲۸۸
کاغانلو (کلاغانلو) ۲۴۹، ۳۲۰
کافر قلعه (جام) ـ ۴۶۳
کاکاوند (کرد قزوین) ۶۲ـ۶۵
کاگلی ـ ۱۸۰
کاکوانلو (کاکانلو ـ کاکه‌پی) ـ ۳۲۰
کاکوهستان (قزوین) ۶۴ـ۶۵
کالپوش ـ ۲۸۲، ۳۹۶
کالتمانلو (ایچرانلو) ـ ۲۴۷
کال‌دیوین (دوین) ۱۷۹
کالشور ـ ۲۵۹
کال‌مانی ـ ۲۳۷ـ۲۳۸
کالمیشی (اویگانلو) ۱۶۰، ۱۷۲ـ۱۷۳، ۲۱۰
کال یافوتی ـ ۳۴۵
کاله‌راس (مرتع ـ طایفه) ۲۳۲
کالیفان رواندوز ـ ۲۴۴
کانادا ـ ۱۳۶
کانی‌سار (قاچکانلو) ـ ۱۹۵
کانی‌مشکان (کالمشکان) ـ ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۶۰، ۲۳۵، ۲۴۷، ۲۴۸
کاوانلو (کاوه ـ کاوانی، کاویانلو) ـ ۸۵، ۲۰۰، ۲۱۴، ۲۲۸، ۲۳۴
کاویانی (درفش) ـ ۲۰۰
کاوند ـ ۶۴
کاهانلو ـ ۲۵۷، ۲۵۹
کاهو ـ ۲۵۹
کبابها (بجنورد) ۳۹۰
کبودگنبد کلات ۲۹۴، ۳۳۸، ۴۲۴، ۴۵۱ ـ ۴۵۲
کپکان‌لو (کبکان) ۲۰۲، ۲۵۸ـ۲۵۹
کتابخانه‌ی خدابخش بانکی‌پور ـ ۷۸
کتابخانه ملک ـ ۴۵۴
کج ـ ۱۰۱
کجرانلو (کچلانلو) ۲۱۱ـ۲۱۲، ۲۵۰
کچی‌بار ـ ۱۷۵
کرانی (کُرد) ـ ۱۰۱
کربلا ـ ۱۳
کُرت (آل کرت) ـ ۱۱، ۱۵۷ـ۱۵۸
کرج ـ ۱۸۷
کردیجه‌ی غالی ۳۱۸

کردخانه(کردستان خراسان) ۱۶۵، ۲۴۱، ۴۰۷
کردستان (ایران) ــ ۱۴۲، ۲۶۰، ۳۱۸
کردستان ترکیه ــ ۱۵۵، ۱۶۳، ۱۷۶ ــ ۱۸۲، ۱۸۸ــ۱۹۲، ۱۹۵ــ۱۹۸، ۲۰۲، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۴۰، ۲۵۷ــ۲۵۸، ۳۲۰
کردستان سوریه ــ ۱۶۶
کردستان عراق ــ ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۷۶، ۱۸۷، ۱۸۹ــ۱۹۴، ۲۲۲، ۲۴۲، ۳۱۷
کردکان‌لو ــ ۹۷، ۲۴۹
کردکوی ــ ۱۶۰
کرد محله ــ ۳۲۲
کردی‌چال ــ ۳۲۲
کرشب ــ ۱۰۲
کرکار (ولایت) ۲۰۸
کرکانلو ــ ۱۷۳، ۱۹۱، ۲۴۹
کرک (کرکلو) ــ ۱۷۳، ۱۹۱، ۲۴۹
کرکوک ــ ۵۱، ۱۹۳، ۲۴۹، ۳۲۰
کرگرلو (تویکانلو) ۲۴۸ــ۲۴۹
کرمان ــ ۱۷، ۴۳، ۷۰ــ۸۲، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۴۴ــ۱۴۶، ۱۵۲، ۲۲۵، ۳۲۶، ۳۶۱ــ۳۶۲
کرمانشاه ــ ۳۹، ۶۵ــ۶۶، ۱۰۳، ۲۶۰، ۲۶۵، ۳۲۸
کرمانی (کرد) ــ ۶۲، ۶۹
کرناوه (کرناباد) ــ ۲۷۱، ۲۹۵، ۳۰۰ ــ ۳۰۱
کرنی (چخورسعد قفقاز) ۸۸، ۹۷، ۱۷۹، ۱۸۹
کرنی (کرد) ــ ۱۰۱، ۱۷۹، ۱۸۹
کروم‌آباد ــ ۲۶۶
کشانك (بجنورد) ۲۷۵
کشفرود ــ ۱۷۲، ۲۱۲ــ۲۱۳، ۴۶۳
کشکورقره‌چم ــ ۶۴
کشکولی (کرد) ــ ۷۰
کشمیر ــ ۷۸
کفری (قلعه) ۲۵۸
ککه‌چین ــ ۶۴
کلات پاکستان ــ ۷۱، ۸۶
کلات (ایرانلو) ۱۶۳
کلاته بادلو (بادلانلو) ۱۷۹
کلاته‌باری (بالی) ــ ۱۶۶
کلاته حبشی ــ ۱۷۹
کلاته خیج ــ ۳۲۹، ۳۸۹ــ۳۹۰
کلاته سنجر ــ ۲۰۹
کلاته شاه‌بنده (حمزکانلو) ــ ۱۷۹
کلاته شاه‌محمد ــ ۱۹۲
کلاته شرفخان (شیروان) ــ ۲۱۰
کلاته شور سبزوار ــ ۲۱۰
کلاته کربلائی‌حسین ــ ۲۰۹
کلاته گل (بادلانلو) ــ ۱۶۵
کلاته ملو ــ ۱۳۶
کلاته میدان ــ ۱۳۶
کلائی (کرد) ــ ۱۰۱

کلاردشت ـ ۲۲۱
کلاه‌دار ـ ۲۷۵
کلاین (بجنورد) ـ ۲۰۵، ۲۷۴
کلنه‌چنار (درگز) ـ ۴۳۳
کلج ـ ۶۹
کلوجو ـ ۲۷۲
کل‌وند (کرد) ـ ۶۳
کلهر ـ ۶، ۶۸، ۸۴، ۸۷، ۱۰۰، ۱۳۷
که‌لی‌رامی (قلعه‌ی رحمان) ـ ۲۵۹
که‌لی‌سیدان ـ که‌لی‌کالی ـ که‌لی‌کندی ـ که‌لی محمدتقی‌بگ ـ ۲۵۹
که‌لی‌وه‌لی (قلعه‌ی‌ولی) ـ ۲۳۱
کلیدر بجنورد ـ ۲۷۷
کلیدر (سرولایت) ۱۷۳ـ۱۷۴، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۳۳
کلیس (ناحیه) ۹۶ـ۹۷
کماسی (کیماسی) ـ ۶۴
کواکبی (فرامانلو) ـ ۲۰۰
کوپانلو ـ ۱۶۶
کوپت‌داغ (کوپه‌داغ) ـ ۴۳۳
کوجر (کوه) ـ ۲۵۶، ۲۵۸
کوخ‌بنیکلو (کهبنیکلو) ـ ۱۶۳، ۲۰۰ ـ ۲۰۲
کوران ـ ۱۰۱، ۱۵۹ـ۱۶۰، ۲۰۱
کوران (جلالی) ـ ۲۴۹
کوران (مرتع شمال گنبدکاوس) ـ ۲۳۳ـ۲۳۴
کوردلی ـ ۹۱
کورکانلو ـ ۱۶۶
کورکیل ـ ۹۱
کورمانجان (اوغاز) ۱۵۵ـ۱۵۶
کوسه (کوسان‌لو) ـ ۲۴۹
کوسه احمدلو (افشار) ۲۵۰، ۲۶۹
کوشکك ـ ۶۳ـ۶۴
کوفه ـ ۳۲۹
کولائی (کرد) ۷۱، ۸۶
کوماج خوران‌لو ـ ۲۵۹
کوه‌کیلانلو (چپان) ۱۵۵، ۱۸۵، ۱۸۷، ۲۴۳، ۲۵۹، ۲۶۶، ۳۰۹
کوهپایه ـ ۶۲
کوهرز ـ ۱۴۰
کوهستانی (هیزولان‌لو) ۲۱۵ـ۲۱۶، ۲۳۵
کوه سخت (قلعه) ـ ۱۲۶
کوه محمدبیگ قوچان ـ ۱۷۲
کوههای ملاسوره (قزوین) ۶۴
کوی آب‌وبرق مشهد ـ ۱۷۱
کویته (پاکستان) ـ ۷۱، ۸۶
کویر خراسان ـ ۳۲۴
کهلاو (کهلاب) ـ ۲۶۶، ۲۷۱
کی (کیانی) ـ ۷۱، ۸۵ـ۸۶، ۱۰۰
کیاکلایه ـ ۶۷
کیخانان (کیختان) ۶۳ـ۶۴
کیسمار (کوه) ـ ۲۳۴ـ۲۳۵

کیسه‌بابر (بجنورد) ۲۴۱، ۲۷۵
کیش (جزیره) ـ ۲۱۵
کیشکی (کرد) ـ ۹۱
کیف (کیفی) ـ ۱۰۴
کیکان‌لو ـ ۸۵، ۱۱۶ـ۱۱۹، ۱۵۴، ۱۶۶
۱۶۹ـ۱۷۰، ۱۸۳ـ۱۸۴، ۲۰۲، ۲۱۴
۲۳۱، ۲۴۶، ۲۵۶ـ۲۵۷، ۳۱۹ـ۳۲۰
کیوان‌لو ـ ۸۵، ۱۵۴، ۱۵۸ـ۱۶۰، ۱۸۱
۱۹۶، ۲۰۳ـ۲۰۵، ۲۲۷، ۲۴۱، ۲۴۵
۲۵۹، ۲۶۳، ۲۶۶، ۴۱۶
کیوی‌حمرین ـ ۸۴
کیوی طوروس ـ ۸۳
گاودول ـ ۴۶ـ۴۷، ۱۱۳
گاورس ـ ۴۳۳
گاوشانلو (گاوشتبانلو) ۱۶۱، ۲۵۸، ۲۷۲، ۳۲۱
گاوقلعه ـ ۴۶۳
گاه‌میشین ـ ۱۷۵
گ. پ. ئو (سازمان جاسوسی شوروی) ۲۶۱
گپی ـ ۲۵۹
گدوگانلو ـ ۱۶۶، ۲۵۹
گرایلی ـ ۲۲۵
گرجی (گرجستان) ۳۲، ۷۴، ۷۶، ۱۲۰ـ۱۲۱، ۳۱۲، ۴۲۶
گرگان ودشت ـ ۱۶۰، ۳۳۱، ۳۵۱، ۳۵۷، ۳۶۶ـ۳۶۹، ۳۸۲ـ۳۸۳، ۳۹۴
گرماب ـ ۳۹۶ـ۳۹۷، ۴۳۳ـ۴۳۴
گرمرود (شقاقی) ۴۶، ۵۱، ۵۶
گرمه‌خان ـ ۲۴۸ـ۲۴۹، ۲۴۱ـ۲۴۲، ۲۷۴
گرو (قلعه) ۴۵۱
گروس ـ ۵۹
گریوان‌لو (گریوانی) ۳۲۰
گز (بندر) ـ ۴۶۵
گروان ـ ۶۵
گشنه‌رود (قزوین) ـ ۶۴
گلپایگان ـ ۷۰، ۲۵۱ـ۲۵۲
گلریز (تاجیک) ـ ۱۷۹
گلستان (عهدنامه) ۲۵۸، ۴۲۷، ۴۶۷
گلشن‌آباد ـ ۱۳۶
گلمکان ـ ۱۷۹
گلیان (شیروان) ۲۰۶، ۲۱۰
گلیکان‌لو ـ ۲۱۱
گنبدکاوس ـ ۱۵۳، ۲۲۵، ۲۲۸ـ۲۲۸، ۳۵۴، ۳۶۶، ۳۶۹، ۳۸۳ـ۳۸۴
گنبدلی سرخس ـ ۲۱۳
گنجدان ـ ۲۰۹
گنجه ـ ۶، ۱۴۲، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۵۰
گنجی ازیک‌های منسوب به‌گنجعلی‌خان ـ۸۱
گندم‌چال ـ ۶۴
گوارشکان ـ ۲۰۵
گودرزوند (کرد) ۶۳

گوران ـ ۸٤، ۹۹ـ۱۰۰، ۲۱۸
گوراندشت ـ ٦٤
گورتانا (شهر) ـ ۱۳۰
گورد ـ ٦٤
گورکن ـ ٦۳ـ٦٤
گوگان‌لو ـ ۲۵۰
گوگ‌تپه ـ ٤۳۰، ٤٤۰، ٤٦٤
گوگ قشلاق ـ ٤۳۳
گوگ‌کمر ۳۷٤
گوگلان (ترکمن) ـ ۱۹۸، ۲۲۵، ۲۳٦، ۲۳۱، ۲۳٦ـ۲۳۷، ۳۵۱، ۳۵۳، ۳۵٦، ۳٦۲، ۳٦۸ـ۳۷۲، ۳۷۸، ۳۸۱، ۳۹۷، ٤۱۱، ٤۲۰
گوگیر (کرد قزوین) ٦۳
گول‌مانرود ـ ۲۰۵
گولیان‌لو ـ ۲۰۵ـ۲۰٦، ۲۱٤، ۲۳٤
گولی‌داغی ـ ۱۹۸، ۳۵۳
گولیل (کوهستان) ۲۲۹ـ۲۳۲، ٤٦۲
گوهرشاد (مسجد) ۲۵۱، ۲۷۸
گونه (کرد) ـ ۹۱
گیفان ـ ۱۷۰
گیل (گیلیان) ۱۰۱، ۱۷۰، ۲٤۱، ۲۵۰
گیلان ـ ۳۳، ٦۳، ٦۵ـ٦٦، ۷٤، ۱۰۳، ۱۱۲، ۱۲۹، ۱۵۸، ۱۹٤، ۳۲۱، ٤۲٦ـ٤۲۷، ٤٦۰
گیلان (بجنورد) ـ ۳۹۰
گیلانلو ـ ۲۵۰
گیلکی ـ ۱٦
لات‌اندره (قزوین) ٦۷
لار ـ ۳۱، ۸۷
لاهو (دماوند) ـ ۳۳۲
لاهور ـ ۷۷ـ۸۰
لاهیجان ـ ۱۵۸
لاین (کلات) ۱٦۱، ۱۸۰، ۱۸۲، ۲٦٦، ۲۷۰، ۲۷۵ـ۲۷۸، ۲۸۲ـ۲۸۵، ۲۸۷، ۲۹۰ـ۳۰۲، ۴۳۹، ٤۵۲ـ٤۵٤
لیشان ـ ۳، ۵، ۱٦، ۸۹، ۱٤۲، ۱۷۳، ۱۹۱، ۲٤۹، ۳۲۰، ٤۳۸
لر (الوار) ۱۷، ۲۳ـ۲٤، ٦۲، ۸٤، ۸۸، ۱۵۷، ۱٦۲، ۲۰٦، ۲۲٦ـ۲۲۷، ۲٤۷، ۳۱٤، ٤٤۷
لرستان ـ ۳۳، ۳۹، ٦۵، ۸۳، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰٦، ۱۸۹، ۲۰٤، ۲۰٦، ۲۲٦، ۳۱٤
لشکر شرق ـ ۲۷۷
لطف‌آباد ـ ۲۵۹، ۲٦۱، ۴۳۳، ٤۳۹ـ٤٤۸
لک (زند) ٦۵، ۱۰۱
لقمان‌بابا (آرامگاه) ۹۷
لندن ـ ۳۵۰، ٤۵۷
لنگر ـ ۲۷۵
لوچه‌لی (شیروان) ـ ۱٦٦
لوزان ـ ۱۳۵
لیبی ـ ۸۹
ماد (مادستان) ۳ـ٤، ۱٦، ۲۲۷، ۲٦۰، ۳۱۸

مادانلو (مادوانلو) ـ ۱۶۱، ۲۶۰
مارن (فرانسه) ـ ۶۰
ماروسك (ماروش عمارلو) ۱۶۱، ۲۰۶
مازندران (بی) ـ ۶، ۴۳، ۴۸، ۵۳، ۱۱۲، ۱۳۹، ۱۴۴، ۱۹۴، ۲۳۰، ۳۶۸، ۴۲۷، ۴۳۸، ۴۶۰
مافی (کرد) ـ ۶۳، ۶۶ـ۶۷
ماکو (ماکویی) ۲۱۰ـ۲۱۱، ۲۴۱ـ۳۴۲
مال‌امیر (کرد) ـ ۶۳
مالی‌آباد ـ ۶۹
مامه‌دانلو ـ ۲۵۰، ۲۶۰
مامیانلو ـ ۱۲۸، ۲۵۰، ۲۵۸، ۲۶۰
مانه (بجنورد) ۱۷۹، ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۵۴، ۲۷۵
ماوراء خزر ۴۲۴، ۴۶۲ـ۴۶۳
ماوراءالنهر ـ ۱۱۰، ۱۱۲، ۲۲۴
ماهیدشت ـ ۱۰۰
مایوان (لو) ـ ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۳۴، ۲۴۲، ۲۵۰، ۴۰۲ـ۴۰۵
مترانلو (بجنورد) ـ ۳۲۰
متلیج (کرد) ـ ۱۰۱
مجل ـ ۳۲۲
مجلس شورای ملی ـ ۵۹ـ۶۰، ۳۱۵، ۳۱۷
مجنگرد ـ ۹۱
محلبی (کرد) ـ ۹۱
محمدآباد بزرگی ـ ۱۷۹
محمدشریف بیگ (قلعه) ـ ۲۵۸
محمودآباد (قزوین) ۶۳ـ۶۴، ۶۸
محمودی (طایفه‌کرد) ـ ۶، ۹۹
محمیه (حما) ـ ۱۷۷
مختاروند ـ ۶۴
مداین ـ ۱۳، ۱۹۴، ۲۲۲
مدرسه اورنج ـ ۲۲۶
مدن (مدان) ۶۷ـ۶۸
مدیترانه ـ ۱۶
مراغه ـ ۳۰، ۳۹، ۴۶، ۱۰۷
مراوه‌تپه ـ ۱۶۴ تا ۲۲۴ در بیشتر صفحه‌ها
مرتضی‌آباد قزوین ۶۳ـ۶۴
مرداس ـ ۹۵
مردگانلو (میرنگان) ۷۰، ۲۵۰
مرعش ـ ۸۴، ۲۵۸، ۳۲۰
مرغاب (رود) ۴۶۴
مرغزار بادلانلو ـ ۱۶۵
مرغزار خاخیانلو ـ ۲۴۲، ۲۵۷
مرك ـ ۶۸
مرگور ـ ۳۱، ۴۰، ۲۴۴
مرند ـ ۹۴، ۱۹۱
مرو (ماروچاق) ـ ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۴۵، ۱۵۳، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۸۰، ۲۲۵، ۲۴۸، ۲۶۵، ۳۰۸، ۳۶۰، ۴۲۹ و ...
مرولی (کرد) ـ ۲۱۱
مریوان ـ ۵
مزرعه زردچشمه و محمودی ـ ۶۴

مزداکانلو (مزدکانلو) ـ ۱۶۰، ۲۰۶
مزدانکان ـ ۲۰۶
مزدوران سرخس ـ ۱۷۲، ۲۱۴
مزرج ـ ۲۴۱، ۲۴۹
مزوری (کرد) ـ ۹۰
مزیار (کرد) ـ ۱۰۱
مزیدان ـ ۳۲۹
مسجد عالی سپهسالار ـ ۴۹
مسکانلو ـ ۲۰۹
مسکو ـ ۲۵۰
مسیحیان ـ ۸۹، ۳۲۳
مشکانلو ـ ۱۳۶، ۱۶۰
مشکین‌شهر ـ ۳۶۷
مصر ـ ۱۷، ۸۸ـ۹۰، ۱۰۷، ۱۹۰، ۳۱۳
مغان ـ ۵۱، ۱۲۰، ۲۱۴، ۲۳۳
مغرب (مراکش) ـ ۱۳۶
مغز (قلعه) ۲۹۰
مغول ـ ۷۲، ۱۰۲ـ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۹ـ۱۱۲، ۲۲۸، ۳۱۴، ۳۲۵، ۳۲۸، ۳۳۹
مکا (مکارود) ـ ۳۲۲
مکرای ـ ۷۴
مکری ـ ۶، ۴۲، ۴۶ـ۴۸، ۵۹، ۷۰، ۹۹، ۱۰۲، ۱۱۳، ۱۴۲، ۱۶۲، ۱۷۶، ۲۵۹، ۳۳۹
مکس (ناحیه) ـ ۹۶
مکّه ـ ۹۶
ملازگرد ـ ۱۶۴، ۲۰۹
ملاطیه ـ ۸۴
ملّاعلی (دره) ـ ۶۵
ملایر ـ ۲۲۶
ملچکانی (کرد) ـ ۷۰
ملکان (کرد) ـ ۹۱
ملوك کُرت (کُرد) ـ ۸۷ـ کرت
ملوك مصر ـ ۳۱۴
ممان (کرد) ـ ۲۰۸
ممکانلو ـ ۲۱۰
مملوی (زیك) ۱۰۱
مه‌مه دورانلو ـ ۱۶۶
منجیل ـ ۶۵
مندلکانلو ـ ۲۱۰
مه‌نزوری (منزور ـ کوهستان) ۹۳
منشاایلی ـ ۱۷۸
منگلی (مه‌نگلی) ۱۶۴
موزه آستان قدس ـ ۴۲۳
موش (ناحیه) ۹۶، ۱۵۵، ۱۸۸، ۱۹۳، ۲۵۸
موشکی ـ ۲۰۲
موصل ـ ۷، ۲۶، ۵۱، ۸۴، ۸۸، ۱۰۰، ۱۹۱، ۳۱۱
موصللو (کرد) ۳۶
مولکی (کرد روزکی) ۱۸۱
مهاباد ـ ۱۴۲، ۱۸۸، ۲۴۱، ۲۴۸ـ۲۴۹، ۳۲۱، ۴۲۷

مهرانی (کرد) ــ ۹۱
مهربان (بخشی از آذربایجان شرقی) ۲۰۹
مهربانلو (کرد اسفراین) ۲۰۹
مهمانك ــ ۳۷۵
میاب ــ ۲۶۱
میافارقین ــ ۹۹
میامی ــ ۱۷۲، ۲۲۹، ۳۸۶
میان‌آباد (اسفراین) ــ ۲۱۱، ۲۶۶
میان بلان ــ ۶۶
میان‌دوآب ــ ۴۶
میانج (میانه) ۵۱، ۶۴، ۳۱۵، ۴۰۱، ۴۱۰
میانکوه ــ ۶۶، ۲۵۸
میانلو ــ ۲۰۵
میان ولایت قوچان ــ ۱۶۵، ۱۷۹
میران (کرد) ــ ۹۱
میرخواند (کرد قزوین) ۶۳
میزنو (کوه) ۴۳۳
میسگران (تویه‌ر) ــ ۱۵۵
میش‌مست ــ ۲۲۴ ــ عرب
میلان ــ ۱۹۰، ۲۰۶
میلانلو (صفاء پائین، بالا) ــ ۱۶۰، ۲۰۱، ۲۰۶ــ۲۱۲، ۲۳۰، ۲۳۶، ۲۶۸
میللی ــ ۲۴۳، ۲۴۴
میهمان نابمس (مرتع) ــ ۲۳۱
مینه (مهنه) ــ ۲۶۱، ۲۳۴
نادرآباد ــ ۶۹
نارلی ۲۱۵، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۴
نالی قیمیش (قاموش) ۲۳۱
نامانلو ــ ۷۰، ۱۶۶، ۲۳۰، ۲۵۰ــ۲۵۴
ناوخ‌لو (نووخ) ــ ۱۶۰، ۲۵۵
نجف‌آباد ــ ۳۷۴
نجف اشرف ــ ۲۶۶
نخجوان ــ ۴۰، ۱۴۲
نخور (ترکمن) ــ ۲۲۵، ۳۵۴ــ۳۵۵
ندر (نهدر) ــ ۶۴
نردین ــ ۳۳۷، ۳۵۱، ۳۶۶ــ۳۶۷، ۳۷۸، ۳۸۱، ۳۸۶، ۴۲۲
نسا ــ ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۵۳، ۱۶۹، ۲۳۰
نصرآباد اسفراین ــ ۱۶۴
نصرآباد سرچشمه ــ ۲۰۹
نصرت‌آباد درگز ــ ۲۶۱
نصیبین ــ ۸۴
نظام‌آباد ــ ۶۷
نظامی‌وند (کرد قزوین) ــ ۶۳
نك‌در ــ ۸۱
نمارق ــ ۳۴۲
نوبهار (قلعه) ــ ۴۱۴
نوختدان ــ ۱۲۶، ۲۵۷، ۲۶۱
نوده ــ ۳۷۲، ۳۷۴
نوده خاندوز ــ ۳۸۴، ۳۸۶، ۳۹۰، ۳۹۹
نوسرا ــ ۱۲۶
نوشیروان اسفراین ــ ۲۰۶

نیروی دریائی انگلیس ـ ۳۵۹
نیل (رود) ـ ۱۷
نهاوند ـ ۱۲، ۱۷۶
نینوا ـ ۳
وان (دریاچه) ـ ۱۲، ۹۳، ۹۶، ۹۹، ۱۹۵
۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۸ـ۲۰۹
وانچکان ـ ۱۳۶
ورامین ـ ۱۱۱، ۱۴۲، ۱۶۳، ۳۱۱، ۳۳۰
ورزانلو ـ ۱۶۱، ۲۱۲ـ۲۱۵، ۲۲۸، ۲۳۴
۲۵۵
وسطان ـ ۹۳
ولجه ـ ۳۲۲
ولی‌یاری (کرد) ـ ۶۹
هجی (مراتع زعفرانلو در مراوه‌تپه) ـ
۲۳۰ـ۲۳۱
هخامنشی ـ ۱۴۱، ۲۶۰، ۴۳۵
هداوند ـ ۱۹۸
هرات رود (هریرود) ـ ۱۴۶، ۴۲۴، ۴۳۵
۴۶۳ـ۴۶۴
هرانک ـ ۶۷
هزار اسب ـ ۸۶
هزار مسجد ـ ۱۹۵، ۲۷۳ـ۲۷۴، ۲۷۹
۳۰۲
هزاره (هزارجات) ۱۴۸، ۲۲۴، ۲۲۶،
۲۳۲ـ۲۳۳، ۲۵۲، ۲۷۲، ۲۷۴
هرمز (لنگه) ـ ۸۴
هشت‌رود ـ ۵۱
هشت‌مرخی (قرامانلو) ۱۹۹، ۲۳۴
هفت‌چال (مرتع) ـ ۲۳۰
هفت صندوق قزوین ـ ۶۵
هفت میرلو ـ ۱۰۲
هلسینکی ـ ۱۲۹ـ۱۳۰
همت‌آباد قزوین ـ ۶۳ـ۶۴
همدان ـ ۱۴۰، ۱۹۰، ۳۳۸
همدانی ـ ۳۱۲
هودان (مرز ایران و روس) ـ ۴۶۲
هوفشانلو ـ ۱۶۱
هولیر (اربیل) ۱۸۹
هرنامه (هنامه) ۱۶۶، ۱۸۶، ۳۱۷
هیاطله ـ ۷۱، ۸۷
هیزولان‌لو (کوهستانی‌ها) ۲۱۵ـ۲۱۶،
۲۲۸، ۲۳۳، ۲۳۵، ۴۵۱
هیس ← هیو ← هیوداتلو ـ ۱۰۱، ۱۶۰،
۲۱۶، ۲۲۲ـ۲۲۳، ۲۴۰، ۴۶۹ـ۴۷۲
یاتری (خوار) ۱۹۸
یازده رخ (جنگ) ـ ۲۸۵، ۳۳۴
یام (قلعه) ۹۴، ۱۹۱، ۳۲۷
یان‌بولاغ ـ ۲۶۱
یای دره ـ ۲۳۰
یدی قلعه (زندان) ـ ۳۲
یزد ـ ۸۱ـ۸۲، ۱۰۸، ۱۴۰، ۱۴۴
یزدی (طایفه) ـ ۲۲۲
یکه‌گنبد قزوین ـ ۶۳
یکه باغ ـ ۲۶۷

یکه‌توت ـ ۳۰۲، ۳۰۷
یمن ـ ۸۹ـ۹۰
یمنی (کرد) ـ ۶۹
یموت (ترکمن) ـ ۲۲۵، ۳۳۷، ۳۵۱ ـ ۳۵۶، ۳۶۲ـ۳۶۳، ۳۶۸ـ۳۶۹، ۳۷۲، ۳۷۸، ۳۸۱، ۴۳۰
ینگجه پائین ـ ۶۹
ینگجه (چگنه) ۱۲۶
ینگی قلعه رشوانلو ـ ۱۸۰، ۲۳۰، ۲۷۵
ینگی قلعه قزوین ـ ۶۵
ینگی قلعه کلات ـ ۴۵۱
یوزغاد ـ ۱۶۵
یوسف‌آباد ـ ۲۰۳
یونان ـ ۵، ۷ـ۱۰، ۱۲، ۱۹

## فهرست نام اشخاص

آتشین ـ ۸۵
آبراهام گاتوغی‌گوس ـ ۲۳۲
آتابای، بدری ۳۷۲
آخوند حاجی ملاعلی‌پناه ـ ۴۵۲
آخوند خراسانی ـ ۲۷۶ـ۲۷۷
آدمیت، فریدون ۳۴۷، ۳۵۰، ۳۵۹
آرازخان سالور ۳۴۴
آریوبرزن ـ ۲۹، ۳۰۰
آسوبیگ ـ ۴۰۴
آصف‌الدوله، اللهیارخان قاجار ۳۳۰ـ۳۳۷، ۳۴۷ـ۳۵۲
آصف‌الدوله شیرازی ۴۲۰ـ۴۲۴
آغامحمد خان قاجار ـ ۵۲ـ۵۳، ۵۶، ۶۲ـ۶۳، ۶۵، ۱۰۳ـ۱۰۴، ۱۹۸، ۲۲۵، ۳۲۱، ۳۲۶، ۳۲۹، ۴۰۵ـ۴۰۷، ۴۲۶
آقاجان‌بیگ (سرهنگ) ۳۲۷ـ۳۲۸
آقاجان‌خان حاکم خوزستان ـ ۴۴۷
آقاجان نامانلو ۲۵۵
آقازاده، محمدبن‌محمدکاظم ۲۷۶ـ۲۷۸
آقاسی‌خان خوری ۳۳۸
آقاعلی پیشخدمت خاصه ۳۷۳، ۳۸۸
آنچه ملّا ـ ۳۸۹ـ۳۹۰
آق‌محمد سردار ترکمن ـ ۳۵۳، ۳۶۵، ۳۷۲
آناخاتم (مادر شاه‌عباس دوم) ۱۶۷
ابدال علی‌خان کُرد ـ ۳۹
ابراهیم پدردیسم‌شادی ـ ۳۱۱
ابراهیم‌خان (برادر نادر) ۲۳۳، ۲۴۸
ابراهیم خلیل‌خان خوئی ۳۳۹، ۳۴۱
ابن‌اثیر ۲۴۲، ۳۱۲ـ۳۱۳، ۳۲۳
ابن‌حوقل ۲۲۶، ۳۱۲
ابن خلّکان ۲۴۳ـ۲۴۴، ۳۱۲
ابن‌عمید ۳۱۴

ابن‌مسکویه ۲۱۱
ابوبکر اصفهانی (طهرانی) ۹۳ ، ۱۸۸ ، ۱۹۰، ۲۱۲
ابومسلم خراسانی ۱۲، ۷۲، ۲۲۹
ابیوردی افراسیاب‌بیگ ۲۷۱
ابیوردی سلطان‌ولی ۲۷۳
احمدبیگ پرتان‌اوغلی قاجار ــ ۱۰۱
احمدزاده طاهر ۱۳۵
احمدشاه درّانی ۵۳، ۲۲۵
احمدشاه قاجار ــ ۵۹، ۱۳۴
ادیب طوسی ــ ۱۴
اربلی، احمد شافعی خلّکانی ۲۴۴
ارس‌خان شیروانی، ۶، ۱۲۰
ارفع‌الدوله رضاخان ــ ۲۷۴ــ۲۷۵، ۳۰۸، ۴۳۶ــ۴۵۴، ۴۶۷
ارفع حسن ۴۵۳
ارفع مرضیه ۴۵۳
ازبك، اسکندربیگ ۶۸
» باقی سلطان ۱۴۶
» دین‌محمدخان ۱۴۶ــ۱۴۸
» عبدالله‌خان ۱۰۷، ۱۱۲
» عبدالمؤمن‌خان ۱۰۷، ۱۱۰ــ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۴ــ۱۴۶
» نورمحمدخان ۱۱۰ــ۱۱۲، ۱۴۵
استاجلو، ابراهیم‌خان ۱۰۸ــ۱۰۹
» اسکندرخان خوش‌خبر ۲۲
استاجلو امت‌خان ۱۰۹ــ۱۱۱
» محمودخان صوفی اوغلی ــ ۱۱۰
» مرشد قلیخان ــ ۷۳، ۱۰۸
استالین ــ ۲۶۱
استرانوگل‌کرنی ــ ۱۱
استوارت (کلنل) ۴۲۳
اسحق‌خان سرتیپ ۴۵۴
اسداله میرزا نایب‌الایاله ــ ۴۱۵
اسفندیار روئین‌تن ۲۹۶، ۴۰۱
اسکندربیگ ترکمان ۴۲، ۴۴، ۴۷، ۱۳۸، ۲۶۵
اسکندر مقدونی ۱۶، ۲۹، ۱۰۴، ۲۶۰، ۳۵۷
اسکوبلوف (ژنرال روس) ۴۳۰، ۴۴۰، ۴۶۸
اسماعیل‌خان مازور ــ ۱۳۴
اصطخری ــ ۲۲۶
اصفهانی حمزه ــ ۱۶، ۱۵۵
اصلان‌داد ــ ۲۳، ۲۹
اعتضادالدوله ــ ۳۸۰، ۳۸۶، ۳۸۸
اعتقادخان هندی ــ ۷۸
اعتمادالدوله حاتم‌خان ۱۷۶، ۱۷۸
اعتمادالدوله هندی ــ ۷۷
اعتمادالسلطنه ۳۹۶ــ۳۹۷
افراسیاب ــ ۱۲۰، ۱۲۳
افشار اوتاربیگ ۲۷۳
» اشهبار ــ ۲۶

افشار آبرج — ۴۹، ۱۲۸، ۲۶۵، ۲۰۷
» باباالو، عاشورخان — ۲۶۷، ۲۶۹، ۳۲۸
» سلیمان‌خان صاحب‌اختیار — ۳۶۷، ۴۱۰، ۴۳۶، ۴۳۷—۴۴۷، ۴۵۴ —
۴۱۰، ۴۳۶، ۴۳۸—۴۴۷، ۴۵۳ —
» شاهرخ نادری — ۱۱۶
» عادلشاه ۲۶۴
» فرخاو، محمدقلی‌بیگ — ۲۷۳
» گدایعلی — ۲۷۳
» محمد ولیخان — ۴۱۰
» یوسف‌خان — ۴۱۱
افشین (خائن) — ۱۴
افضل‌الملك — ۳۳۶
اکبرخان‌بیگ نایب لایین — ۲۷۴
الکساندر سوم امپراتور روس — ۴۴۱
الکساندر شودزکو ۴۰۱، ۴۰۳، ۴۰۷
الواثو محمدکریم‌بیگ یوزباشی ۲۷۳
اللّهقلی‌خان خاکستری ۲۹۶—۲۹۸
اللّهیارخان قلیچی — ۵۷
اللّهوردی‌خان ۳۱، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۵۰
امام علی‌علیه‌السلام — ۱۷، ۲۵—۲۶، ۳۶
۵۱، ۹۲، ۹۸، ۱۲۹—۱۳۱، ۲۴۲،
۳۲۹، ۳۶۶
امام حسن (ع) — ۹۲
امام‌حسین (ع) — ۱۲، ۵۱، ۹۲، ۲۷۶
امام محمد باقر (ع) ۹۸
امام جعفرصادق (ع) — ۱۰۰
امام موسی‌کاظم (ع) — ۳۵—۳۶
امام‌رضا(ع) — ۴۲، ۷۶، ۹۸، ۱۲۸—۱۲۹
۲۶۵، ۳۲۶، ۳۸۶
امام زمان (ع) — ۴۲۹
امام خمینی — ۱۳۵
امام جمعه مشهد — ۳۴۹
امامقلی‌خان — ۳۱، ۴۵
امیر بخارا — ۳۴۴
امیرحسین‌خان شجاع‌الدوله ← زعفرانلو
امیرخان سردار وجیه‌الله میرزا — ۳۹۴
امیرخان میرآب درگز — ۴۴۸
امیر شاه محمدبن ... — ۹۷
امیر عبدالباقی‌خان سردار چالدران ۲۳
— ۲۹
امیرکبیر میرزاتقی‌خان ۱۴۹، ۳۴۶—۳۴۷
۳۵۰، ۳۵۸—۳۵۹، ۳۸۰
امیرنظام — ۶۰
امین اقدس — ۴۰۰
امین‌التجار مهدوی — ۱۷۴
امین خلوت — ۳۸۰
امین دفتر — ۲۷۶—۲۷۷
امین‌الدوله فرخ‌خان کاشی ۳۶۱—۳۶۲،
۳۸۶
امین‌زکی نویسنده‌ی کُرد — ۱۰۱، ۱۰۷،
۱۵۵، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۷۸—۱۸۰، ۱۸۷
—۱۹۳، ۲۰۲، ۲۱۲، ۲۴۳—۲۴۶، ۲۴۹

۳۲۰
امین‌السلطان ـ ۱۹۸، ۳۹۹، ۴۱۷
امین‌الملك ـ ۳۷۱، ۳۸۸، ۳۹۹
امین‌الممالك یاشاخان ـ ۴۱۲
امین نظام‌کلب حسین‌خان ـ ۳۷۹، ۳۸۴
۴۱۴
انوشیروان ساسانی ـ ۱۶، ۴۶، ۱۸۴
انیس‌الدوله ۳۸۹
اورامانی، هدایت‌بیک ـ ۶
اورنگ مراد ـ ۸۵
اوری لخ آرکادی ـ ۱۱
اوزون‌حسن ۱۹۹
اوصانلو، سیف‌الله‌خان ۱۹۸
اوغازیها ـ ر. استاد حسن مقدم ـ
علیرادده‌ها و ... ۱۱۹، ۱۵۵، ۱۸۷،
۲۱۶
اولیاء چلپی ـ ۲۴۰، ۲۵۷
ایدی قدی‌خان ترکمن ـ ۳۷۲
ایروانی حسین‌خان سردار ۳۳۰
ایشان سردار ترکمن ۳۹۱
ایل اوغلی اسماعیل قلی‌بیک ۲۷۳ـ
ایمانلو، صفرعلی‌خان شاهسون ـ ۳۶۸،
۳۷۹
ایوان ذی تودیف ـ ۴۳۲، ۴۳۴، ۴۳۹
ایوانوف مستشرق روسی ـ ۸۷، ۱۵۷،
ایوب ـ ۳۱۳
۱۶۳، ۱۷۱، ۱۸۰
ایوب نجم‌الدین ـ ۸۹
ایوبی، اسدالدین شیرکوه ـ ۸۹، ۳۱۳
ایوبی، صلاح‌الدین ۶، ۱۷، ۸۹ـ۹۰،
۳۱۳ـ۳۱۴، ۳۲۰
باباکوهی شیرازی ۲۱۹
بابك خرم‌دین ـ ۱۴
باب، میرزا علیمحمد ۲۴۴
بابی، ملاحسین بشروئه‌ای ۲۴۴
باچوانلو، شکرسلطان ۲۳۲
بادلانلو، تاج محمدخان سلطون‌الملك
(بهادری) ۱۶۵، ۲۳۵
بادلانلو، محمدرضاخان (زعفرانلو) ۱۶۵
۱۶۶
بارزانی، ملامصطفی ۴۵۳
باستانی پاریزی ۷۲ـ۸۱، ۱۰۱، ۱۲۱،
۳۱۴ـ۳۱۵، ۳۲۴، ۴۶۸
بامداد، مهدی ـ ۵۷، ۳۳۰، ۳۵۹، ۳۶۶
ـ۳۶۷، ۳۹۱، ۳۹۴ـ۳۹۵، ۴۰۷ ـ
۴۰۸
بانه‌ای، اسکندر سلطان ـ ۴۷ـ۴۸
بانه‌ای، شهباز سلطان ـ ۶
بایبردلو، شاهوردی‌بیک ۱۴۸
بایبوردی، حسن ۵۸
بایندرخان (کرد) ۹
بتلیسی، امیرخان ـ ۳۶
بتلیسی، امیرشرف‌الدین ۳۶ـ۳۷، ۸۳ـ
۱۰۷، ۱۷۷، ۱۸۰ـ۱۸۱، ۱۹۰، ۲۰۵

۲۵۸، ۳۱۴، ۳۴۰
بخت‌النصر ـ ۱۰۰
بخشعلی معلم قوچان ـ ۱۳۳ـ۱۳۴
برات بهادر جزستانی ۱۴۱ـ۱۴۲
برادوست، امیرخان لهپزرّین ـ ۶، ۱۸، ۳۰، ۴۸، ۷۶، ۱۱۴، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۲
برادوست، شامحمدبیگ ـ ۳۱ـ۳۲
برزو (پهلوان) ـ ۱۲۰ـ۱۲۱
برزیف ـ ۴۵۶
برمکی، جعفر ۲۴۴
برنر، الکساندر ـ ۴۰۱
بروانلو، بهبودخان ـ ۲۳۳ـ۲۳۴
بصایری، محمدخان ـ ۳۳۹
بکربن‌وائل ـ ۳۳۳
بکمر ـ ۳۹۸
بلیاسی، ابراهیم‌بیگ ـ ۸۶
بلیل قزلتای عثمانی ـ ۳۶
بلوچ، اسدالله‌خان ۳۳۶
بنجامین وزیر مختار امریکا درایران ـ ۴۵۵ـ۴۵۶
بوداق‌خان چگنی ← چگنی
بهاءالملک ۳۶۹
بهبودبیگ ۲۷۰
بهبهانی، اسدالله‌خان ۶۹
بهرام چوبین ـ ۷۱ـ۷۲، ۸۶
بهرامعلی سلطان صوفی (کُرد) ـ ۳۹
بهمن پسر اسفندیار ـ ۱۰۰
بهمن جادویه ۳۲۲
بیات، شاهقلی سلطان ـ ۱۴۵
بیاروانلو، رستم‌بیگ کُرد ـ ۲۷۳
بیاری، علی‌اصغر ۳۳۶
بی‌بی‌رابعه لوگاشوا ـ ۴۱۲
بیجرانلو، حاتم‌بیگ (کیکانلو ـ سیوکانلو) ـ ۱۸۴
بیجرانلو، حاج حیدرعلی ناوانلو ـ ۲۳۱
بیجرانلو، حاج سلیمان ابیوردی ۱۶۷ ـ ۱۶۸
بیجرانلو، شاپورخان ـ ۲۵۱
بیجرانلو، علیخان‌بیگ ـ ۱۶۶، ۲۳۶، ۲۵۱
بیجرانلو، فرج‌الله‌خان، ۱۸۵، ۲۵۱ ـ ۲۵۲، ۲۴۴
بیگلری (مؤلف جنگ وعشق) ـ ۱۱۱
بیلی بردی (دکتر) ۲۰۰، ۲۲۷، ۲۳۴
باختیانوف ـ ۴۲۹، ۴۴۱
پاروکی، خالدبیگ ـ ۱۰۴
پاروکی، مجنون ۱۰۳ـ۱۰۴
پالو، جمشیدبیگ ـ ۹۵
پسکی سرهنگ روس ـ ۴۴۱
پرناک، پیربوداق‌خان ترکمان ـ ۲۵، ۴۰، ۴۳
پسیان، کلنل محمدتقی‌خان ۱۲۴، ۱۶۵، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۷۷
پطرکبیر ـ ۱۹۴، ۴۲۶ـ۴۲۷، ۴۶۰
پورکریم ـ ۱۶۴

پهلوان اکبر خراسانی ـ ۸۶
پهلوی، رضاشاه ـ ۱۵۱، ۱۷۴ـ۱۷۵، ۱۹۷، ۲۴۶، ۲۳۶، ۲۵۰ـ۲۵۱، ۲۷۸، ۳۱۶ـ۳۱۷، ۳۲۶، ۳۴۴، ۳۹۷، ۴۳۵، ۴۵۹
پهلوی، محمدرضا شاه، ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۸۵، ۱۹۳، ۲۰۵، ۲۵۱، ۳۲۹، ۳۴۴، ۴۲۸
پیرحسین کُرد فرزند رستم بیگ و اولادش ۹۲ـ۹۵
پیرنیا ـ ۲۵۶
تاورنیه ـ ۷۱، ۸۰
تحویلی، حسین ۴۱۲
ترکمان، مخدومقلی ـ ۳۳۱
ترکمن، نیاربار ـ ۲۸۵، ۲۸۷
تفتازانی ـ ۳۳۶
تقضّلی امجود ـ جهانگیر ـ ۲۱۹
تکه پسر عزراسب (کُرد) ـ ۷۲، ۱۰۶
تکلّو، علیخان سادی (کُرد) ـ ۱۱۳
تکلّو، قوزانخان (کرد) ۱۰۶ـ۱۰۷
تمدنی، احمد ـ ۲۱۶، ۲۲۲
تنگستانی (احمدخان، باقرخان، رئیسعلی دلواری) ۳۶۲ـ۳۶۳
توپکانلو، رضاخان ۲۳۶
توپکانلو، فرهادخان و ... ـ ۱۷۴ـ۱۷۵
توس سپهدار ـ ۲۶۲
تهمورث دیوبند ـ ۸۵
تیسافرن ـ ۱۲
تیموربانی ـ ۱۵۰
تیمورلنگ ـ ۱۴ـ۱۶، ۹۲، ۱۵۷، ۲۴۷
تیمور میرزا ـ ۳۸۰
تیموری پهلوان ـ ۱۲۸
تیموری عطاءالله‌خان ۴۲۴
تیموری، نصرت‌الملک ـ ۴۲۱
جاپان (جابان سردار ایرانی) ـ ۳۲۰ـ ۳۲۴
جابانی، محمد ـ ۳۲۶
(جابانی) مردانشاه ـ ۳۲۴
جاف، حسن ـ ۱۷۶، ۲۴۲
جاندانس، محرّم (پهلوان) ـ ۱۲۹
(امیر) جان محمدخان قاجار فرمانده لشکر شرق ـ ۱۹۷، ۲۰۱
جربستانی، مصرخان میلانلو ـ ۲۰۶
جعفربن فهرجس ـ ۱۴
جعفرقلی زنگلی (عارف کُرمانج) ۱۸۷، ۲۴۵
جفتائی، محمدعبدالله ـ ۷۷
جغری هاوس ـ ۱۲
جلالی، سردار عوض (ایوغ) ـ ۶، ۱۵۷، ۴۲۰
جلالی، حسن کدخدا ـ ۱۷۸
جلالی کرد حیدر ـ ۳۱، ۴۱، ۱۷۸
جلالی، محمد دُردی‌خان ـ ۴۲۰ـ۳۱۱
جلایر، اسماعیل‌بیگ ۳۰۵

جلایر بهبودخان ـ ۲۷۵
« حاج ذوالفقار ـ ۲۶۵، ۲۷۰، ۲۷۶
« قلیج بیگ ـ ۳۰۴
« یلنگ نوشخان ـ ۴۴۶، ۴۵۲
چامشگزکی ـ شاه علیخان (شاه علی سلطان) ـ ۹۳، ۱۱۱، ۱۴۱ـ۱۴۸، ۱۵۲، ۱۸۳، ۱۸۹
چامشگزکی رستم بیگ ـ ۱۸۲، ۱۹۱
« سردار محمود ـ ۱۱۳
« قراخان ـ ۱۸۹
« یوسف سلطان ـ ۱۱۳
« مهرابیگ ـ ۳۲۵
چگنی، بوداق خان ـ ۱۰۷ـ۱۱۳، ۱۴۰، ۱۴۵، ۱۴۷
چگنی صفی‌قلی‌بیگ، اوغرلو سلطان، ارس‌محمد اوغازی، بهلوان وفادار، پروفسور حسین صادقی وچگنی‌های قزوین ـ ۶۲ـ۶۴، ۱۰۸ـ۱۲۷، ۱۳۹، ۱۴۰ـ۱۴۷، ۱۸۲، ۳۵۵
چلبیانلو، باقرخان ـ ۵۹
چنگیزخان مغول ـ ۴۶، ۹۲، ۱۱۰، ۲۰۵
حاج سیّاح ـ ۴۶۷
حاتم‌بیگ اردوبادی‌صدراعظم ـ ۴۲ـ۴۷، ۷۶، ۱۴۸
حسام‌السلطنه ـ ۲۰۳، ۲۱۳، ۲۲۶، ۲۴۶، ۳۵۱ـ۳۶۱، ۳۶۷، ۳۹۱، ۴۱۰ـ۴۱۱، ۴۲۹
حسن‌بیگ بایندوری ـ ۹۲
حسن‌بیگ‌لله سردارچالدران ـ ۲۲ـ۲۴، ۲۹
حسین‌خان آجودانباشی ـ ۳۴۹
حسین‌خان بیش‌آقاجی ـ ۳۴۰
حشمت‌الدوله حمزه میرزا ـ ۳۳۹ـ۳۴۶، ۴۱۵
حشمت‌الملك قاینی ـ ۴۱۲
حصاری درگزی علی‌خان‌بیگ ۴۴۳ـ۴۴۴
حضوری، علی ـ ۳۵۴
حکیم‌باشی میرزا مصطفی ـ ۴۴۶
حکیم‌الممالك علی‌نقی ۳۷۱ـ۳۹۰
حمزه‌کاظم، حاجی‌خان سردار نادر ۱۷۸ـ۲۳۳
خانون آبادی (مؤلف) ـ ۸۱
خانخانلو، محمدباقر بهلوان قوچانی ـ ۲۴۲
خازم‌بن خزیمه واسرای‌خاندان علم (عرب) ببرجند ـ ۲۲۴، ۳۲۶، ۳۲۹
خالدبن ولید ـ ۳۲۲، ۳۲۴
خان ابدال مکری ـ ۴۶
خان احمدخان اردلان ـ ۳۴، ۳۶
خان احمدخان گیلانی ۳۴۰
خداداد اصفهانی ـ ۵۳
خدابار فرمانده لشکر شرف ـ ۲۷۸
خدر، رمضان ـ ۲۴۳
خدو سردار کُرد قوچانی ـ ۱۸۶

خزاعی، فرمانده لشکر شرق ـ ۲۷۷ ، ۲۷۸
خزاعی محمدرضا (عرب سرخس) ـ ۲۳۶
خسرو پرویز ساسانی ـ ۷۱ـ۷۲، ۸۷
خسرو سلطان کُرد میربوی ـ ۳۰
خلیفه ارامنه ـ ۱۲۱
خلیل‌خان بختیاری ـ ۳۹
خلیل سلطان میرسیل سیّر ـ ۳۰
خواجه خسرو بنده‌لی ـ ۴۴۷
خواجه کاشغر ـ ۴۰۶
خوارزمشاه (خان خوارزم) ـ ۹۰، ۳۴۰، ۳۵۲ـ۳۵۳، ۳۵۸، ۴۰۳، ۴۲۹ـ۴۳۰
خواندگار امپراتور روم ـ ۳۴
خورموجی (مؤلف) ـ ۳۹۲
خیّام ـ ۱۱۶
خیرآبادی، دولت‌نظر ـ ۲۳۰
خیری سف سردار یونانی ـ ۹ـ۱۱
داریوش هخامنشی (دوم) ـ ۷
داریوش هخامنشی (سوم) ـ ۱۰۴
داود سلطان روملو ـ ۶
دبیرالملک ـ ۳۶۱، ۳۸۶
درجزی (امرای درگزی ـ ترک قارشی‌لوزی):
سلیمان‌خان، اللهیارخان، فراخان ،
محمد رحیم‌خان، محمد علیخان ـ
۲۹۹ـ۳۰۰، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۷۹، ۴۱۷
۴۲۱ـ۴۲۴، ۴۳۸ـ۴۳۹
درک‌کنان انگلیسی ـ ۳
درویل (سرهنگ) ـ ۴۰۴
دشتستانی (باقرخان واحمدخان) ۳۶۲ـ۳۶۳
دلواری، رئیسعلی ـ ۳۶۳
دنبلی، اسدالله‌خان ۶۲
دنبلی، سلیمان‌خان ـ ۳۳۶ـ۳۳۹
دنبلی، مهدیقلی‌خان ـ ۶۲، ۹۹ـ۱۰۰
دوردی‌خان گوگلان ـ ۳۳۶
دولت‌آبادی، محمود ـ ۱۷۲ـ۱۷۳، ۲۱۰
دهخدا ـ ۲۰۰، ۲۱۲، ۲۴۹
دیسم (شادی‌لو) ـ ۱۴، ۳۱۱ـ۳۱۲
دیلمی، رکن‌الدوله ـ ۳۱۴
دیلمی، عضدالدوله ـ ۱۷، ۳۹
ذوالقدر، جلیل سلطان ـ ۳۷
ذوالقدر، روح‌الله‌بیگ ـ ۱۴۴
رجب بهادر درگزی ـ ۳۰۰
رجب‌پا، مسعود ـ ۱۵۷، ۲۲۷
رحیمیان، غلامحسین، نماینده‌ی اسبق مجلس شورای ملّی ـ ۱۶۳، ۱۸۶، ۱۸۸، ۳۱۶، ۳۲۱
رزم‌آرا، ـ ۲۳۸، ۲۴۶
رستم زال ـ ۱۸، ۲۰، ۸۵، ۷۱، ۸۶، ۲۹۶
رستم‌بیگ رئیس جمشگزک ـ ۷۲، ۹۳ـ۹۴
رستم‌بیگ پسر پیرحسین پسر رستم‌بیگ جمشگزکی فوق ـ ۹۵

رستم فرخزاد – ۲۲٤
رشدیه – ٤۱۷
رشوند، محمدعلی‌خان سالار–سعید– ٦۷
رشید وطواط – ۸٦
رشید یاسمی – ۸۱–۸۲، ۲٦۰، ۳۱۲
رضاقلی‌خان هدایت – ۵۷–۵۸، ۳۵۲–۳۵۳
رضاقلی‌خان ایلخانی‌خراسان ←زعفرانلو
رکن‌الدوله ، محمدتقی میرزا – ۲۷٤ ، ۳۹۷، ۳۹۹، ٤۲۵، ٤۳۸، ٤٤۸–٤٤۹ ، ٤۵۳
رمضان‌خان وزیر قوچان – ٤۷٤ – ٤۷۵
روشن‌خان – نیای بزرگ روشنی‌های اسفراین – ۲۰۱
روشنی زعفرانلو ، محمدابراهیم خان مظفرالسلطنه – ۲۰۱، ۲۰٦–۲۰۷
روشنی زعفرانلو ، اسلان‌خان – ۲۰۲
روشنی زعفرانلو، حاج سلیمان‌خان – ۲۰۹، ۲۳٦
روشنی زعفرانلو، حاج‌محمدخان– ۱٦٤، ۲۰٦
روشنی زعفرانلو، قدرت‌الله‌خان اول– ۱۸۵
روشنی زعفرانلو، قدرت‌الله‌خان‌نویسنده ومترجم – ۱٦۳، ۱۷۱، ۱۹۲، ۲۲۵، ۲٦٤، ۲۰۷، ۳۳٦، ٤۵٤
روملو ، اسکندربیگ ترکمان ، – ۱۸۷
رهام پسر گیو – ۱۰۰
راخو، یوسف‌بیگ – ۹۱
راخوری، علی‌بیگ – ۱۱۳، ۱۸۷
زالاطاروف – ٤٦۵
زال‌زر – ۱۳۰
زردشت ( زیر "تشت" [۱] – ۱٤، ۱۸۳
زرگر (وزیر بهداری) – ۱۲۵
زعفرانلو (رؤسای ایل به‌ترتیب حکومت):

---

۱– این‌که می‌گویند : زردوشت، زرتوشت، احتمالاً صحیح آن باید زرتشت باشد ، یعنی خداوند شتر زرین، کسیکه شتر طلائی داشت چراکه بیشتر واژه‌های اوستا را که زبان زرتشت پیغمبر است باید درگرمانجی خراسان جستجو کرد - در گرمانجی زرد را زیر خوانند

فردوسی نیز بهشت زرین یا معبد زرین ایرانیغمبر بزرگوار آنرا کرده ، آنگاه که به‌حضورگشتاسب میرسد و دین خودرا عرضه می‌کند ، چنین آورده است :

بهشاه جهان گفت پیغمبرم — ترا سوی یزدان همی رهبرم
یکی معبد آتش بیاورد نام — بگفت از بهشت آوریدم خرام...

شاهنامه فردوسی – ج ۳ دبیرسیاقی ص ۱۲۱۸

شاه علی سلطان ( شاه علی‌خان بعدی) ـ
نورچی یوسف ( یوسف سلطان ) ـ ← چامشگزکی
مهراب‌بیگ ـ ۲۲۵
نراخان ـ ← چامشگزکی
سام‌بیگ وکیل‌اکراد ـ ۱۵۲، ۱۸۴، ۱۹۶، ۲۳۳، ۲۶۰، ۳۲۶
امیرگونه‌خان ایلخانی خراسان ـ ۱۵۲، ۳۵۲، ۴۰۲ـ۴۰۸
رضاقلی‌خان ایلخانی خراسان ۵۷ـ۵۸، ۱۵۲، ۱۵۷، ۱۸۶، ۱۹۶، ۳۱۵ـ۳۱۶، ۳۳۰ـ۴۶۱، ۴۷۴
رضاقلی‌خان دوم (خان باباخان) ـ ۴۷۴ـ۴۷۵
سام‌خان ایلخانی ( شجاع‌الدوله ) ۱۵۳، ۳۱۵، ۳۳۰ـ۴۳۸، ۴۷۴
امیرحسین‌خان ایلخانی ( شجاع‌الدوله ) ۱۲۶ـ۱۲۷، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۶، ۱۸۵، ۱۹۵، ۲۲۳، ۲۲۹، ۲۵۲، ۲۶۱، ۳۰۸، ۳۰۹ـ۳۶۷ تا آخر کتاب
محمد ناصرخان شجاع‌الدوله ( بانی قوچان کنونی ) ـ ۲۲۳، ۴۷۱، ۴۷۵
عبدالرضاخان‌شجاع‌الدوله‌ـ ۱۸۶، ۱۴۹
زعفرانلو ادیگر بزرگان ایل :
زعفرانلو، ابوالحسن‌خان ـ ۱۲۶ـ۱۲۷
زعفرانلو، ابوالفیض‌خان ـ ۳۱۵، ۳۳۵، ۴۰۹ـ۴۰۱
زعفرانلو حسن‌خان ـ ۳۵۴
« حسینقلی‌خان ـ ۳۱۶، ۳۶۷، ۴۰۱ـ۴۱۵، ۴۷۴
« کرم‌خان حاکم چناران ـ ۴۰۷
« قرامان‌خان ـ ۱۵۷
« معیشرخان حاکم چناران ـ ۵۷، ۴۰۵ـ۴۰۸
« یزدان‌وبردی‌خان ۳۲۸، ۳۴۳ـ۳۴۴، ۳۹۲، ۴۱۰
زعفرانلو ← روشنی‌های اسفراین
زند، شیخعلی‌خان ـ ۳۲۸
زندی ( پهلوان ) ۱۲۸، ۱۳۱
زنگنه ، بیژن نامدار وزیر جهاد سازندگی ۵۵۹
زنگنه، حسنقلی‌خان حاکم گیلان ـ ۱۹۴
زنگنه حیدرخان وسلیم‌خان ـ ۶
زنگنه، عبدالباقی سفیر نادر درعثمانی ۲۳۳
زنگنه ، علی‌بیگ ـ ۱۱۳
زنگنه محمدرضابیگ از نمایندگان دشت مغان ـ ۲۳۳
زنگنه مصباح ـ ۵۵۹
زنگنه (بابك) ۵۳۹ـ۵۵۹
زنگنه (خاف) ۵۳۹ـ۵۵۹
زیاد اوغلی قاجار حاکم قفقاز ـ ۳۳۰۲
زیدانلو : (اسماعیل‌کورت (کُرد)ـ میرزا بیگ، آقاگلی‌بیگ، محمود مرگان ،

شیربن زیدانلو ـ ۱۸۱، ۲۶۸، ۲۸۵، ۳۰۱
زیك، گنجعلی‌خان حاکم کرمان وسر ـ
زمینهای شرقی ایران ـ ۴۳، ۷۲ ـ
۸۲، ۱۰۸، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۵۲، ۱۸۲
زیك، شاهقلی‌بیگ تملو ـ
زیك، علیمردان‌خان حاکم قندهار ۳۹،
۷۲ ـ ۸۱
زیك، شاهرخ‌خان پسر گنجعلی‌خان ـ ۷۶
زیك: ابراهیم‌خان، اسحق‌خان، اسماعیل
خان، عبدالله‌بیگ، علی‌بیگ) ۷۸ ـ ۸۰
زین‌العابدین‌خان سرلیپ ـ ۲۷۹
ژان‌کوره (مؤلف کتاب خواجه تاجدار) ـ
۵۳، ۱۰۳
ساروبیره قهرمان کرد چالدران ـ ۶،
۱۸ ـ ۲۹، ۳۸
ساروتقی ← صدراعظم ۱۶۷
ساسانی، اردشیر سوم ـ ۲۲۲
» انوشیروان ـ ۱۰۴، ۱۵۸، ۱۸۷
» خسرو پرویز ـ ۱۵۸
» قباد ـ ۱۰۴
» هرمز ـ ۱۵۸
ساعدالدوله، حبیب‌الله‌خان تنکابنی ـ
۳۶۸، ۳۹۴
ساقی‌بیگ ـ ۱۲۶
سالار، حسنخان قاجار ـ ۲۶۶، ۳۳۵ ـ
۳۵۲، ۳۶۷، ۴۱۰
سام (نیای رستم) ـ ۷، ۸۶، ۱۳۰
ساوه شاه ـ ۱۵۸
سایکس ـ ۲۶۰
سبزعلی‌بیگ کرد (قراچورلو) ـ ۲۲۸
سپهسالار، میرزاحسین‌خان ـ ۲۶۷ ـ
۳۶۸، ۴۱۱ ـ ۴۱۲، ۴۱۷ ـ ۴۱۸
سخدری (پهلوان) ـ ۱۲۸
سرجان ملکم ـ ۵۲
سردادور (فرمانده لشکر اسپق خراسان)
ـ ۱ ـ
سردار نیرومند (قهرمان کرد خراسان) ←
جلالی
سعدی ـ ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۳۵
سفکانلو، رستم، ۱۸۶
سقزی، غلامحسین ـ ۶۲
سقزی، محمد علیخان ـ ۶۲
سلطان ابراهیم پادشاه شیروان ـ ۱۹۹
سلطان‌احمد خواندگار امپراتور روم ـ
۱۷۷
سلطان سلیم » ـ ۱۸ ـ ۱۹، ۲۴ ـ ۲۹
۹۴ ـ ۱۰۱، ۱۰۴
سلطان سلیمان‌خان » ۹۶، ۹۹
سلطان مراد » ۶، ۳۳، ۹۹
سلطان محمود غزنوی ـ ۲۱۲
سلطان مسعود سلجوقی ـ ۸۸ ـ ۸۹
سلیمان‌خان دنبلی ← دنبلی
سهراب پسر رستم ـ ۲۰، ۱۲۰، ۱۲۳
سهراب‌بیگ کرد ـ ۹۳

سپاه منصوری، امامقلی‌خان ـ ۳۹
« ، خلیل بیگ ۱۰۲
« ، دولتیار ـ ۱۰۲ـ۱۰۲
سیاوش (پدر کیخسرو) ـ ۱۲۳
سیاوش‌خان قوللرآقاسی، ۷۷ـ۷۸
سیاوش قیادی (سیوکانلو) ـ ۱۸۳
سیدرشید یاغی معروف ـ ۲۰۵
سیف‌الدین‌خان ـ ۲۷۰
سیف‌الملک ـ ۲۹۸
سیل‌سپوراتلو، خلیل سلطان (خان) ۱۸۲ ۲۴۷
سیل‌سپوراتلو، کلب‌علی‌خان ـ ۱۸۲
سینا واحد ـ ۲۷۸
سیوکانلو، سعادتقلی‌خان دوم ـ ۱۸۳ ؛ ۲۰۲، ۲۵۱
سیوکانلو، قادرقلی‌خان ـ ۱۵۴، ۱۷۰، ۱۸۴
سیوکانلو ، محمد حسین خان شیخ ـ الخوانین ـ ۱۸۵
شاپور گرجی ـ ۱۹۹
شادلو، تهمورث از قهرمانان چالدران ـ ۶۲
شادلو، بزرگان وایلخانان و حکمرانان بجنورد ( نجفقلی‌خان، جعفرقلی‌خان، حیدرقلی‌خان، بارمحمدخان و ـ ) ۱۹۷، ۲۲۵، ۲۶۱، ۲۶۶ـ۲۶۷، ۳۱۵ تا پایان کتاب .
شادلو ، دکتر ـ ۳۱۶
شادی‌بن مروان ـ ۸۸ـ۸۹، ۳۱۳ـ۳۱۴
شافعی (امام) ـ ۲۱۱
شاکری، رمضانعلی ـ ۲۲۸، ۲۶۱
شاملو، حسین‌خان قورچی ـ ۱۴۸
« ، علیقلی‌خان ـ ۷۳، ۱۰۸
« ، مرشدقلی‌خان ـ ۱۰۲
« ، نظرعلی سلطان ـ ۱۱۲
شاه‌بیگ‌کرد اگیل ـ ۹۳
شاهجهان هندی ـ ۷۷، ۸۱
شاهرخ (تیموری) ـ ۹۲
شاهرخ (نادری) ـ ۱۹۷، ۲۲۵، ۳۲۶ ، ۳۲۹
شاه‌گلدی ـ ۲۳۵
شاه‌محمد کلاتی ۴۰۳ـ۴۲۴
شاه‌وبردی‌خان (الّر) ـ ۳۲
شجاع‌السلطنه ـ ۳۵۲
شجاعی، احمدخان (الّر) ـ ۲۰۶
شدّادی فضلوان ودیگر امرای شدادی ـ ۳۱۲ـ۳۱۳
شرلی (برادران) ـ ۳۴۸
شقاقی، صادق‌خان ـ ۴۹ـ۵۸، ۴۰۶
« ممتحن‌الدوله ـ ۴۹ـ۵۰، ۵۶، ۶۰
« ارتشید ضرغامی ـ ۴۹، ۶۰
« نصرت‌الله و محمدفتحی ـ ۶۱
« عبدالصمدخان امیرشقاقی ـ ۶۱
« برخی از بزرگان ایل : ۴۹ـ۶۲

شقاقی مقصود سلطان ـ ۳۹
شکرانلو، کریم‌خان ـ ۱۱۹
شکور مصطفی ـ ۴۸
شمس‌الدین‌بیگ رئیس کردان خراسان در زمان شاه تهماسب ـ ۱۰۱
شمس‌الدین‌خان افغان ـ ۴۱۴
شمس‌الشعراء، سروش ـ ۳۵۳
شهاب‌الملك ـ ۳۸۱، ۴۲۰
شهابی، محمود ـ ۲۴۴
شهروان، ۲۳۶
شهریار (شاعر) ـ ۲۱۸
شیخ‌بن امیرنوبان ـ ۹۲
شیخ‌حسن (امیر) ـ ۹۲ـ۹۳، ۱۹۱
شیخ‌الرئیس قاجار ـ ۴۲۲ـ۴۲۳
شیخوانلو (شیخکانلو)، ابراهیم‌خان رادگانی ـ ۲۴۰
شیخوانلو ذوالفقار ـ ۲۷۱
» سلیمان‌بیگ ـ ۱۹۲
» شکربیگ ـ ۱۹۲
» شاهوردی‌خان ـ ۱۶۵ـ۱۶۶، ۱۹۲
» توجه‌خان ـ ۱۹۲، ۲۳۳
» مصطفی ـ ۲۷۲
» میرزا نورالله ـ ۱۶۸
» نقدعلی‌آقا ـ ۲۷۲
شیرین (فرهاد) ۸۶، ۳۶۸
شیرین گلانی (زیدانلو) ـ ۲۹۶ـ۲۹۷
شیل وزیرمختار انگلیس ـ ۳۴۷ـ۳۵۰، ۳۵۹
صادق‌خان ـ ۳۷۹، ۳۸۷
صادق‌خان گرجی، ۵۳
صارم‌الملك، میرزا محمود درگزی ـ ۲۳۶
صاصونی، علی‌بیگ ـ ۹۴، ۹۷
صحرائی، عباسعلی قوچانی (باجیانلو) ـ ۱۶۴
صحرائی، محمدعلی (قهرمان‌کشتی) ۱۶۴
صدام (تکریتی) ـ ۵
صدر زنجانی ـ ۱۳۴
صدیق بورکه‌ئی ـ ۱۳، ۱۶
صفائی، ابراهیم ـ ۳۵۹، ۴۱۸ـ۴۱۹، ۴۲۵، ۴۴۷، ۴۵۰
صفوی، شاه‌اسماعیل ـ ۱۸، ۲۱ـ۲۸ و...
» شاه‌تهماسب ـ ۶، ۳۱ـ۳۶ و ...
» شاه‌اسماعیل دوم ـ ۶، ۷۳، ۱۰۷
» سلطان محمد خدابنده ـ ۶، ۳۲ـ۳۴ و ...
» شاه‌عباس ـ درپیشتر جاها
» شاه‌صفی ـ ۷۶، ۸۱
» شاه‌عباس دوم ـ ۱۶۷
» شاه سلیمان ـ ۱۸۴
» شاه سلطان‌حسین ـ ۱۹۴، ۱۹۷، ۴۲۶
» شاه تهماسب دوم ـ ۱۹۴، ۱۹۶، ۲۳۵ و ...

صفوی حمزه میرزا ولیعهد ـ ۶، ۳۲
« سلطان‌حسن‌میرزا ولیعهد ـ ۱۰۹
صلاح‌الدین ایّوبی ← ایوبی
صمدی، سیدمحمد مهابادی ـ ۱۹۱
صنیع‌الدوله ـ ۲۲۵، ۲۲۵، ۲۱۸ـ۲۲۶،
۲۶۶ـ۲۶۷، ۲۸۱ـ۲۸۲، ۲۹۱، ۲۹۵
صوفی، بهرامعلی سلطان ـ ۱۹۳
صوفیانلو ـ امام‌وبردی ـ ۲۶۷
« سلیمان‌بیگ ـ ۴۵۲
« شاه‌وبردی‌بیگ ـ ۲۶۷ـ۲۷۴
صوفی، دیگر تامداران ـ ۲۶۸
ضحاك ـ ۲۰۰
ضیاءالدوله حاکم لرستان ـ ۴۴۷
ضیاءالدین طباطبائی ـ ۶۶
طاهری، ابوالقاسم ـ ۲۰۴
طلوزان ـ ۲۹۸، ۴۰۰
ظلّ‌السلطان (مسعود میرزا قاجار) ـ
۲۶۸ـ۲۶۹
عاشد ـ ۹۰
عالمگیر پادشاه هند ـ ۷۹
عباس (حضرت ابوالفضل) ۹۶، ۱۳۰ ـ
۱۳۱
عباس‌آقا (کُرد) ـ ۷۰
عباس مازندرانی ـ ۵۳
عباس‌میرزا قاجار ـ ۱۵۷، ۱۸۶، ۱۹۶
۲۵۰، ۴۰۱ـ۴۱۳ ← قاجار
عباسی، محمد ۸۰، ۸۳، ۱۰۷
عباسی، مهدی خلیفه ـ ۱۴
عبدالباقی‌خان ازبك ـ ۷۴
عبدالباقی‌خان افغان ـ ۴۱۴
عبدالرحمن اشعث ـ ۱۳
عبدالله پیشخدمت ـ ۳۷۹
عبدالله‌خان سرهنگ ـ ۳۴۰
عبدالله قاجار عکاسباشی ـ ۳۷۳ـ۳۷۴،
۳۸۸
عثمان (خلیفه) ـ ۲۲۴، ۳۲۹
عثمان‌بیگ مؤسس سلسله عثمانی ـ ۹۳،
۲۰۰
عثمانی، سلطان سلیم ـ ۱۹۱
عثمانی، سلطان مرادخان ـ ۱۴۰، ۱۹۸
ـ۱۹۹
عرب اسکندری، نادرمحمد ـ ۲۷۲
عرب، میرزاعلی ـ ۱۴۰
عربگیرلو، اسفندیاربیك کُرد ـ ۱۱۳
عربگیرلو، حق‌وبردی سلطان ودیگران ـ
۱۱۳، ۲۴۷
عزت‌الدوله ـ ۳۸۰
عزّالدوله ـ ۴۴۱
عزرائیل ـ ۲۸۹، ۲۰۴
عسگربیگ ـ ۳۴۷
عضدالدوله قاجار ـ ۴۲۰
عضدالملك ـ ۳۹۹
عظیمی، شریف ـ ۱۱۸
عظیمی، مرتضی (برمری) ـ ۲۳۶

علاءالملك میرزا محمودخان ـ ٤٦٠، ٤٦٥ ـ ٤٦٦
علم، امیراسدالله‌خان اول اعرب‌خزیمه ٣٢٤
علی‌بیگ ایوردی ـ ٢٣٢
علی پهلوان ـ ٨٦
علی پهلوان مشایخی ـ ١٢٨
علی سلیمی فرزند عباس ـ ١١٦
علی‌خان گرجی پیشخدمت‌باشی ـ ٣٨٠، ٣٨٢ ـ ٣٨٦
علیقلی‌بیگ وکیل قوشخانه ـ ٢٣٣
علیقلی‌خان پوزباشی ـ ٣٧٩
عمادالملك طبسی ـ ٤٢٠ ـ ٤٢٢
عمربیگ سهران ـ ٣٢
عمر فاروقی ـ ٣٠، ١٧٧، ٣١٢
عیسی (پیغمبر) ـ ٣
غزنوی، سلطان محمود ـ ٢١٢
غنی، دکترقاسم ـ ٤٦٨
غیاث‌نظام ، حاجیخان سالار حشمت قزوینی ـ ٦٥
غیاثوند ، خلف (قزوینی) ـ ٦٥
غیاثوند ، عزت‌الله امیرامجد قزوینی ـ ٦٥
فتحعلیشاه قاجار ـ ٥٦ ـ ٥٨، ٣٢٦، ٣٢٩ ـ ٣٣٠، ٣٣٤، ٣٥٠ و ـ
فخرالدین شیرازی ـ ٧٨
فراشباشی قوچان ـ ٤٧٤ ـ ٤٧٥
فراشباشی، هاشم‌خان ـ ٤١٣
فرامرزخان حاکم سبزوار ـ ٤٢٢
فرح روبارـای ـ ٢٣٦
فرخ (محمود شاعر خراسانی) ـ ٢١٩
فردوسی ـ ١، ٣، ٢٠، ٧١، ٨٥ ـ ٨٦، ١٢٦، ١٥٨ و ...
فرساد ـ ٢٤٣
فرهاد کلهر (یار شیرین) ـ ٨٧
فرهادبیگ جوانشیر (ترك) ـ ٣٣
فریار، عبدالله ـ ٦٧
فریج، دکتر ـ ١٩٥
فریدون (کیانی) ٨٥ ـ ٨٦، ٢٠٠
فریه، فرانسوی ـ ٣٤٩
فسائی ـ ٢٢٨
فلسفی، نصرالله ـ ١٦٧
فوزیه (ملکه) ـ ٢٥١
فیروز مشرقی ـ ٣٥
فیلابی، مسلم اسکندر قهرمان آسیا ـ ٨٦، ١٣٠
قائم‌مقام فراهانی ـ ٣٢٥، ٣٥٠ ـ ٣٥١، ٤٣٥
قاجار(به‌ترتیب حکومت)ـ امیرگونه‌خان بیگلربیگی قفقاز ـ ٣٠، ٣٣، ١٧٨
قاجار فتحعلیخان ـ ٣٢٧
« محمد حسن‌خان ـ ١٩٨، ٢٢٥، ٣٢٨، ٣٦٣
« آغامحمدخان ـ به‌آغامحمدخان

قاجار فتحعلیشاه ← فتحعلیشاه
« عباس‌میرزا نایب‌السلطنه — ۵۱، ۵۸، ۳۱۵، ۳۲۷، ۳۳۰، ۳۳۲—۳۳۵، ۳۴۴—۳۴۸
« محمدشاه — ۵۹، ۳۳۰—۳۴۸، ۳۵۰، ۳۵۷، ۳۶۲، ۳۸۷، ۴۱۰، ۴۶۵
« ناصرالدینشاه — دربیشتر جاها
« مظفرالدینشاه — ۵۹، ۳۲۱، ۳۸۷
« محمد علیشاه — ۵۹، ۶۵، ۴۲۸
« احمد شاه — ۲۵۰
« شاهقلی سلطان — ۲۴۸
« (امراء دیگر) — امامقلی‌خان — ۱۱۰
« محمدخان دولّو — ۳۳۴
« نورمحمدخان عم‌سالار — ۳۴۷
« پسر وبرادران سالار — ۳۳۴—۳۳۸، ۳۴۸
« محمدحسین‌خان قجران — ۴۰۴
« رکن‌الدوله ← رکن‌الدوله
« ابوالمکوک ایلخانی — ۳۶۲
« پرویز میرزا — ۴۱۲—۴۱۳
« امیرجان محمدخان (فرمانده لشکر شرق) ۳۱۷—۳۱۸
« نایب‌السلطنه، کامران میرزا — ۴۲۲—۴۲۳، ۴۴۷
قاچکانلو ، محمدرحیم صحراگرد — آروین و ... — ۱۹۵، ۲۰۹
قاسم‌بیگ کلیسی (کرد) ۹۶—۹۷
قاسمی، ابوالفضل، ۱۱۶، ۱۶۷، ۱۹۹—۲۰۰، ۲۰۳، ۲۳۸، ۲۶۰، ۴۵۴
قاضی سلطان — ۱۴۵
قاضی محمد (رئیس جمهور کردستان) —۴۵۳
قاضی نیشابوری — ۳۴۰
قباد (ساسانی) — ۱۸۴
قبادی (سعادتقلی‌خان، قادرقلی‌خان) ← ۱۸۳، ۱۸۸ ← سیوکانلو وکیکانلو
قدوسی (مؤلف) ۱۷۸، ۱۹۳—۱۹۴، ۱۹۶، ۲۲۶، ۲۳۳ و ...
قراچورلو (قراچول‌لو) نجف سلطان — ۱۹۶—۱۹۷، ۲۴۸
قراچورلو سبزعلی‌خان — ۱۹۷—۱۹۸، ۳۲۸
قراچورلو حسینقلی‌خان — ۱۹۷، ۳۱۷
« خانلرخان — ۱۹۷
« (شهبازک — رستم‌بیگ، شکربیگ) و ... — ۱۹۷، ۲۳۰، ۲۳۳
قراگوزلو ، علیخان نصرت‌الملک — ۴۲۰
قراگوزلو، مصطفی‌خان همدانی — ۳۳۷، ۳۶۸
قرامانلو بیرام‌خان — ۷۲، ۱۱۳، ۱۹۹
قرامانلو ، ذوالفقارخان — ۴۰، ۱۳۹ — ۱۴۰، ۱۴۴—۱۴۶، ۱۵۰—۱۵۱، ۱۹۹
قرامانلو — فرهادخان — ۱۱۱، ۱۳۹، ۱۴۴—۱۵۰، ۱۹۹

قرامانلو ، پیری‌بیگ ـ ۱۱۳، ۱۹۹
قرامانلو ، خسروخان ، حسام بیبک قرامان‌بیگ و ـ ۱۱۲، ۱۹۹
قرامانلو (قهرمانلو) ، ولیخان ـ ۱۵۱ ، ۱۷٤، ۲۰۰
قراقویونلو، اسکندربیگ ـ ۹۳
قرایوسف، ۹۲، ۱۹۹
قرایی (امیرخان)، اسحق‌خان و ـ ۲۲٤۱ ـ۲۲۵، ۲۳٦
قشقائی، محمد علیخان ایلخانی ـ ۳٦۹
قلقشندی، احمد ـ ۲٤۵
قلی‌خان یوزباشی ـ ۳۵٦
قوام‌الدوله ـ ۳٦۰ـ۳٦۱، ٤۱۱
قوام‌الدوله ، عباس‌خان ـ ٤٤۸
قوام‌السلطنه ، احمد ـ ۳٦۰
قوچانی، فقیر محمدعلی ـ ٤٤٦
قورخانچی، محمدعلی ـ ٤۰۱
قورت بیگلر، حسنعلی‌خان ـ ۳۷۹
قوری‌خان قوچانی ـ ٤۷٤ـ٤۷۵
قونسول روس درمشهد ـ ٤٤۸ـ٤٤۹
کاراوایف، گوزمین ـ ٤۲۹ـ٤٤۱
کارگزار بجنورد، میرزا محمدقلیخان ـ ٤۵
کارگزار بوشهر، میرزا عبدالله‌خان ـ ٤۵۰
کارگزار خراسان، ناظم‌الملك ـ ٤٤۷ ـ ٤۵۰
کاکاوند احمدخان وسرهنگ ابوالقاسم قروینی ـ ٦٦
کاکاوند ، مسیح‌خان قروینی ـ ٦۵
کاماروف ـ ٤٦۷ـ٤٦۸
کابی‌مشکان ، شیخ عبدالحمید ـ ۲٤۸
کاوفمان روسی ـ ٤۲۰
کاوه آهنگر ـ ۲۰۰
کبیلوف قزباغی ـ ٤۳۹، ٤٤۲، ٤٤٦
کرد، حاج رستم ـ ۳٦۷
کرگلو، محمدرضاخان حاکم مرو ـ ٤۸
کرمانشاهانی (مصطفی‌خان ـ حبیب‌الله خان ـ فرج‌الله‌خان ـ عبدالعظیم‌بیگ) ٦۲
کسروی تبریزی ـ ۱٤، ۳۱۱ـ۳۱۲
کلالی، امیرتیمور ـ ۲۳٦
کلانتری، منوچهر ـ ۲۰۹ـ۲۱۲
کلاویخو ـ ۱۵۷، ۲٦٦ـ۲٦۷
کنل بیت ـ ۲۲۵ـ۲۲٦
کلهر، کچل فیادخان ـ ۳۲، ۱۳۸
کلهر، میرزا رضا خطاط ـ ۵۹، ۲۷۳ ، ۳۹۷ـ۳۹۸
کماروف روسی ـ ۳۹۸، ٤۱۱ـ٤۱۲
کندال ، فرانسوی ـ ۱۸۸
کوهستانی، خداداد ۲۱۵ـ۲۱٦، ۲۳۵ ۲۱٦، ۲۳۵
کوهستانی، نصرت‌الله‌شاعر ـ ۲۱٦ـ۲۲۲
کیخسرو (شاه) ـ ۱۰۲

کیخسروبیک چمشگزکی ـ ۹۵
کیقباد ـ ۸۵
کیکاوس ـ ۸۵
کیکانلو، محمدی‌بیگ ـ حاتم‌خان، محبت خان، سعادتقلی‌خان، قباد سلطان و دیگر خان‌های سیوکانلو اوغاز ـ ۱۱۶ ـ ۱۱۸، ۱۲۳ـ۱۲۶، ۱۵۴، ۱۷۰ ـ ۱۷۱، ۱۸۴ـ۱۸۵
کیوانلو، خانلرخان، خدابخش، کاظم‌بیگ محمدخان، محمد رضاخان، محمد خان، مصطفی‌بیگ خوانین رادکان و چناران ـ ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۳۳، ۴۱۵ـ۴۱۶
کیهان، مسعود ـ ۱۶۳، ۲۳۶، ۳۱۵
گدائی سلطان گولانی (گولائی) ـ ۳۹
گرایلی، رحیم‌خان ـ ۲۴۸
گرگین میلاد ـ ۸۷
گرودکف ـ ۴۳۰، ۴۶۸
گروسی (عبدالحسین‌بیگ و علیمرادخان) ـ ۵۹
گروسی (عبدالله‌خان، علیرضاخان، علینقی‌خان، مظفرخان) ـ ۶۲
گروسی، نفس‌سلطان ـ ۳۹
گرمرود ـ ۹ـ۱۰، ۱۲
گشتاسب ـ ۸۵
گلین، محمد ـ ۴۲۵
گلین ـ ۱۳۶
گلریز، محمدعلی ـ ۶۳، ۷۰
گلشن آزادی ـ ۲۱۵، ۲۲۰، ۲۲۲
گوارشکی، رضاخان ـ ۳۳۸
گودرزی، کریم ـ ۱۰۳
گولیانلو (گولی) ـ آقاخان وشاهرضا ـ ۲۰۵
گیلانی، خان‌احمدخان ـ ۱۰۲
گیو و گودرز ـ ۱۰۰، ۳۳۲
لاردودی، حبیب‌الله ـ ۲۲۸، ۳۶۷ـ۳۷۹
لازارف روسی ـ ۴۳۰
لامارتین ـ ۲۱۹
لاین، کریم‌بیگ ـ ۲۹۸
لردگرزن ـ ۶، ۲۶۲، ۴۲۷
لسان‌الملک سپهر ـ ۳۶۳، ۳۹۲
لطفعلی‌خان زند ـ ۱۰۴
لنین ـ ۲۲۵، ۲۵۰
لهراسب ـ ۸۵
لیلی ـ ۳۶۸
مارخام انگلیسی ـ ۵۸
مارشکی محمدحسین و صحبت‌قلی ـ ۲۷۲
مازندرانی، وحید ـ ۶، ۴۲۵
مازندرانی، میرزاتقی صدراعظم ـ ۷۶
مافی، حسینقلی‌خان نظام‌السلطنه ـ ۶۶، ۲۰۳، ۴۰۶ـ۴۱۵، ۴۱۷
مافی (برهان‌الدوله، سعدالملک، میرزا عاشم) ـ ۶۶
مافی، منصوره اتحادیه نظام ـ ۴۰۳ـ۴۱۴

ماکوئی، محمد علیخان ـ ۳۳۹ـ۳۴۲
مامیانلو، الیاس‌بیگ ـ ۲۶۰
مامیانلو، حاج شکرالله شیخو ـ ۱۲۰
مایوانلو، ابراهیم پهلوان ـ ۱۲۸
مایوانلو، قربان محمد پهلوان ابهادری ـ ۲۵۰
مجاهدین گیلان ـ ۶۵
مجدالاسلام کرمانی ـ ۲۶۶
مجنون ـ ۲۶۸
محتشم کاشانی ـ ۳۲
محسن میرزا میراخور ـ ۲۶۴
محقق ـ ۳۹۸
محمدابراهیم کلانتر شیرازی ـ ۵۶
محمدباقر پهلوان خاخیانلو ـ ۸۶
محمد پاشا جلالی ـ ۳۰ـ۳۱، ۴۱، ۵۴
محمدحسین‌خان کلانتر ـ ۴۵۴
محمدحسین‌خان مهندس ـ ۴۲۴
محمدخان ترکمان ـ ۸۶
محمدخان جلالی ـ ۳۳۸
محمدخان صفدری ـ ۴۰۴
محمدخان قرهباغی ـ ۱۰۱
محمدرضا خان بساکوهی ـ ۳۳۳
محمدرضا خان حاکم عباس‌آباد سبزوار ـ ۴۲۲
محمد سالاری کرد ـ ۱۴
محمدشاه هندی ـ ۸۰
محمدعلی بیگ ـ ۲۶۰
محمد علیخان پیشخدمت‌باشی ۳۸۸
محمد علیخان خالدار ـ ۴۱۴
محمد علیخان ناظر ـ ۴۱۳
محمد قرهباغی (افسر کرد چالدران)ـ۱۸
محمدکاظم (مورخ) ۱۶۵ـ۱۶۶، ۱۷۸ ـ ۱۸۰ـ۱۸۱، ۱۹۶، ۲۰۰، ۲۶۸، ۳۱۷، ۳۲۶
محمدی‌بیگ چمشگزک / محمدی بیگ اوغازی / ـ ۹۵
محمود شیرازی (پروفسور) ـ ۷۹
محمود، محمود ـ ۳۴۹، ۴۲۷، ۴۵۵
محراب‌خان ـ ۱۱۲
مختومقلی (مخدومقلی) ترکمن ـ ۴۰۱ـ۴۰۲
مراد پاشا ـ ۱۷۷
مرتضی قلیخان اردلان ـ ۶
مرتضی قلیخان سرهنگ ـ ۳۵۵
مردوخ (آیت‌الله) ـ ۱۰۳، ۱۶۰، ۱۶۴ و صفحات دیگر تا ۳۲۰
مرشد شیرازی (خطّاط) ـ ۷۸
مروان حمار ـ ۱۳
مریوانی، عبدالله ـ ۲۶۴
مستوفی‌الممالک ـ ۳۸۷، ۴۲۳، ۴۲۸
مستشارالملک، حاجی‌محمدرضا ـ ۴۱۲
مسرور، حسین ـ ۱۶ـ۱۷، ۳۲، ۳۵، ۳۹، ۱۱۴ـ۱۱۵
مسعودی ـ ۱۷۷، ۱۹۰، ۲۰۲، ۲۰۶،

۲۰۹، ۲۴۲
مشکور، محمدجواد ــ ۳۲۴
مشیرالدوله (مصباح‌الملک) ــ ۳۰۸
مصاحب (فرهنگ) ۵۱
مصدق، دکترمحمد ــ ۱۹۳
مصطفی جواد ــ ۲۴۲
مصطفی‌خان برادر سپهسالار ــ ۴۱۱
مصطفی صالح کریم ــ ۴۸
معاویه ــ ۱۳
معتصم‌بالله ــ ۱۴
معتمدخان هندی ــ ۷۷
معتمدی مهین‌دخت (اردلان) ۲۴۸
معصوم بیگ صفوی ــ ۱۰۷
مظفری، دکتر ــ ۱۹۲
مغول‌کبیر (شاهجهان) ــ ۸۰
مقدسی ــ ۱۷۹
مکری الغ‌بیک ــ ۴۸
مکری، امیربیک ــ ۴۶
مکری، حسین سلطان ــ ۴۷
مکری، شیخ حیدر ــ ۴۶
مکری، عزیزخان سردارکل ــ ۵۹، ۳۳۱، ۳۸۷
مکری، قادرسلطان‌خان ــ ۳۰، ۴۶، ۴۷
مکری، دکتر محمد ــ ۲۳۶
مکّی، حسین ــ ۳۴۷
ملّاکمال ــ ۷۷
ملامهدی مشهدی اجاسوس ــ ۳۴۹
ملایعقوب ــ ۲۷۲
ملکم، ناظم‌الدوله ــ ۴۵۷ــ۴۵۸
ملک محمدد سیستانی ــ ۱۶۵، ۲۶۰
ملکی (دکتر) ــ ۱۳۶
ملکیش سلجوقی ــ ۹۲، ۹۴
ملیانلو (مه‌له‌وانلو) ــ ۲۰۸، ۲۵۰
ملیجك ــ ۳۸۰، ۳۹۸
منجم‌باشی ــ ۳۱۲، ۴۱۰
منصوری، ذبیح‌الله ــ ۱۰۳
منوچهر (شاه) ــ ۸۶
مؤتمن‌الملك، حسین پیرنیا ــ ۴۳۵
مؤتمن‌الملك، میرزا سعیدخان ــ ۴۳۲، ۴۳۵، ۴۳۷
موریه جیمز ــ ۵۱
موصللو، امیربیک‌کرد ــ ۳۶
موگریانی، حسین حزنی ــ ۲۱۳
مولانا سعدالدین ــ ۸۸
مؤیدالدوله، ابوالفتح میرزا قاجار ــ ۴۲۴
مهابادی، احمد ــ ۴۸
مهدعلیا، مادر ناصرالدین‌شاه ــ ۳۷۲، ۳۷۹
مهدیقلی میرزا ــ ۴۱۳ــ۴۱۴
میجرسون ــ ۱۸۷، ۱۹۰
میرزا آقاخان نوری (خان) ۱۵۱، ۳۴۷، ۳۵۸ــ۳۶۴
میرزاقاسی ــ ۳۳۵ــ۳۳۷، ۳۴۲، ۳۴۸ــ۳۴۹

میرزا ابراهیم خان شریعتمدار سبزواری
– ۴۱۴
میرزا اسماعیل خان مازندرانی – ۳۵۱
میرزا حسنعلی وزیر آستانه – ۴۱۱
میرزا رضا کلهر (استاد خط) – ۱۹۸
میرزا زین‌العابدین ملک‌الکتاب – ۳۶۴
میرزا طالب اردوبادی – ۷۶
میرزا علیخان – منشی حضور – ۳۷۳ ،
۳۸۷
میرزا علیرضا مستوفی – ۴۱۲
میرزا محمدخان وزیر جنگ – ۴۱۱
میرزا مهدی‌خان استرابادی – ۸۷، ۲۷۴
میرزا محمدمهدی مستوفی خبوشان –
۲۶۷–۲۶۸
میرزا ، سیدعلی – ۹۱، ۱۸۶، ۲۲۳ ،
۲۲۸، ۲۵۶، ۲۶۸
نادر میرزا افشار – ۵۷، ۴۰۶
ناصر لشکر فوجانی ← عبوه‌دانلو
ناماتلو ، حاج دولت – ۲۵۰–۲۵۲، ۳۱۶
ناماتلو ، سلمان – ۲۵۳
نجدالسلطنه – ۲۷۶–۲۷۷
نجم‌الدین ایوب شادی – ۸۸ ← شادی‌لو
نخجوانی، حسین – ۹۰
نردینی، محمدحسن‌خان – ۳۳۷
نردینی، محمدقلی – ۴۲۲
نریمان – ۷۱، ۱۳۰
نصرت‌الدوله – ۳۹۴
نصرسیّار – ۳۲۹
نوری ابرتراب – ۷۱
نصیربیگ – ۲۰۴
نظام‌الدین شامی – ۱۴–۱۵
نظامی گنجوی – ۸۷، ۱۸۹، ۳۶۸
نفیسی، سعید – ۵۲–۵۳
نگهبان شیروانی – ۱۹۲، ۲۲۶
نورعلی خلیفه – ۹۳–۹۴
نوروز میرزا – ۴۱۴
نوری ابوتراب – ۷۱
نوری، احسان – ۸۵، ۲۰۲، ۲۰۷–۲۰۸،
۲۱۸، ۲۶۰
نوری، سعادت، ۳۴۸–۳۵۰
نی‌بیه انگلیسی – ۲۰۳
وثوق‌الدوله – ۳۶۰
وراثلو ، اردشیرخان – ۲۲۴
ورجاوند ، پرویز – ۶۳، ۶۵، ۶۸
وزیر مختار روس در ایران – ۴۴۷
وفادار ، احمد – ۸۶، ۱۲۷–۱۳۲
ولادمر ، کران دوك – ۴۶۵
ولیان ، ۲۱۵
ویلیام ایگلتون – ۱۹۰
هاتفی (نویسنده) – ۳
هارون‌الرشید – ۱۴، ۹۸، ۲۴۴
هانری فیلد – ۶۷–۶۸
هخامنشی، اردشیر – ۱۱–۱۲
هخامنشی، داریوش دوم – ۷

هداوند ، رحیم‌خان – ۱۹۸
هرودوت – ۱۶، ۲۵۶
هرمزبن انوشیروان – ۸۶–۸۷
هزاره‌ای ، شیرمحمدخان – ۳۳۳
» ، کریم‌خان – ۲۴۰
» ، محمدخان بیگلربیگی – ۳۷۹
هلاکوخان مغول – ۷۲، ۱۰۶
هنری موزر فرانسوی – ۳۲۲، ۳۹۶
هوگو ، ۲۱۹
هیوه‌دانلو، امیرقلی‌خان سرهنگ – ۲۲۳
۴۶۹–۴۷۲
۲۲۲، ۲۴۰–۲۴۱
هیوه‌دانلو ، حبیب‌الله‌خان ناصرلشکر–
هیوه‌دانلو ، عظیم بلوریان – ۲۱۶
» محمد بلوریان – ۴۷۲
یارمحمدخان والی هرات – ۳۴۵–۳۴۶
یزدگرد سوم – ۱۳
یزیدبن معاویه – ۱۳، ۵۱، ۲۲۲
یساولباشی قوچان – ۴۷۴–۴۷۵
یغمائی، حبیب – ۹۰

## عکس‌هائی که توضیح کافی نسبت به‌آنها داده نشده است :

۱ـ عکس صفحه ۷۵ گنجعلیخان زنگ فرمانروای سرزمینهای شرقی ایران

۲ـ قباله صفحه ۱۱۹ متعلق است به ولدان اوغورلو ( چگنی اوغار ) که سهم محمدحسن‌بیگ کیکانلو فرزند محمدی‌بیگ بانی اوغار تازه وایل بیگی کیکانلو را در کوهستان چابیک که‌امروز به «بیر» معروف است خریده‌اند . اوغورلو عموی ارس محمد بود .

۳ـ عکس صفحه ۱۳۱ـ جهان پهلوان احمد وفادار چگنی با مدالهایش .

٤ـ عکس صفحه ۱۳۲ درجشن نوس گرفته شده‌است که وفادار داورکشتی‌چوخه قوچ جایزه را به‌حسن‌خان شیخکانلو پهلوان کشتی چوخه اهداء میکند .

۵ـ صفحه ۱٦۹ قباله‌ایست‌که بموجب آن درسال ۱۲۲٦ قمری پهلوانلوها املاک خودرا به‌کیکانلوها فروخته‌اند .

٦ـ صفحه ۲۱۷ عکس نصرت‌الله کوهستانی شاعر کورمانج .

۷ـ عکس صفحه ۲۲۳ سرهنگ‌امیرقلی‌خان معروف‌به‌قوزی‌خان یعنی بچّره‌ی‌خان.

۸ـ عکس صفحه ۲٦۳ عروسی کردهای لاین را نشان میدهد . عروس سوار براسب باروبند مشاهده میشود .

۹ـ عکس صفحه ۳۷٤ شهر بجنورد را در زمان ناصرالدینشاه نشان میدهد .

۱۰ـ عکس‌ها واسناد صفحات ۲۲۲ و۴۷۰ و۴۷۱ و۴۷۵ و۴۷٦ متعلق به‌آقای محمد بلوریان هیوه‌دانلو است‌که از بذل توجهشان سپاسگزارم .

از دیگر دوستان و سروران همچون آقای خسروخان شادلو و سرکار سرهنگ آقالر و آقایان حاج ذوالفقار جلایر و دکتر شاهرضا احلالی و محسن ببری قراچورلو و حاج سلیمان وحاج محمد روشنی رعفرانلو و مجید قبادی کیکانلو وجلیل اماموبردی‌زاده بیچرانلو (کیکانلو) و قادرقلی‌خان سیوکانلو وحسین حاجی‌زاده وعلی اکبر ابراهیمی سیوکانلو وشعبان صبری وآقای کهندل رعفرانلو وکمال‌الدین غراب و نوغانی‌که با اهدای‌عکس واسناد نگارنده را درچاپ این‌جلد یاری نموده‌اندتشکرمی‌کنم.

امیدوارم در جلدهای سوم و چهارم از همکاری هرچه بیشتر و گسترده‌تر خواهران و برادران‌کورمانج بهره‌مند گردم. بویژه به‌کمك مالی‌که بصورت‌قرض‌الحسنه به‌نگارنده مبذول فرمایند تا کتابها را به‌چاپ رسانم بسیار نیازمندم.

لطفاً برای دریافت این‌کتاب دوستان و علاقمندان را راهنمائی فرمایید به‌کتابفروشی‌های زیر مراجعه فرمایند:

مشهد: کتابفروشی بنگاه کتاب و کتابفروشی مروج در خیابان ارك وکتابفروشی باران درخیابان سعدی و کتابفروشی اسرك و فلسطین درخیابان دانشگاه چهارراه کوی دکترا.

قوچان: مطبوعاتی آقای شیرمحمد صوابکار.

شیروان: چاپخانه آقای علیزاده چریستانی.

بجنورد: چاپخانه ایران. وتیر با شماره تلفن ۴۴۰۵۰ باآقای شرفپور بوانلو تماس حاصل فرمایند.

تهران: خیابان انقلاب روبروی دانشگاه ـ کتابفروشی نوس وکتابفروشی‌طهوری ـ اختران (کرمانشاه) کتابفروشی علمی وکتابفروشی آقای حسینی.

سنندج: کتابفروشی آقای ملکی.

مهاباد: خیابان رزگاری‌روبروی بانك ملی ـ چاپخانه وکتابفروشی آقای موفقی.

درخاتمه برخودبشن واجب میدانم‌که از زحمات بدریغ برادران بزرگوار و سروران ارجمندم آقایان سالاربور وعلی عصمتی و محمد امینی وبکایك کارکنان چاپخانه دانشگاه مشهدکه درامر چاپ و آفست و صحافی این‌کتاب متحمل شده‌اند سپاسگزاری و تشکر نموده موفقیت آنان را درجهت به‌چاپ رساندن آثار ارزنده‌تر و بربارتری آرزومندم.

لطفاً پیش از خواندن اشتباههای چاپی زیر را درست نمائید .

| صفحه | خطا | درست | نادرست |
|---|---|---|---|
| ۱۵ | ۳ | نظیم | عظیم |
| ۲۶ | ۱۳ | مهنورانه | منهورانه |
| ۳۱ | ۱ | کرهای جلالی | کردهای جلالی |
| ٤۱ | ۱۰ | ا ـ خان را | امیرخان را |
| ٤۷ | ۲۲ | زمان | زنان |
| ٥۲ | خط اول تکراری است | ـ | ـ |
| ٦۲ | زیرنویس | مطلع‌الشمس | مطلع‌الشمس |
| ٦٤ | ٤ | رکان | راکان |
| ۱۰٤ | ۱۷ | ٤ـ امرای بازوکی ـ تکراری است | |
| ۱۰۷ | ۱۲ | بدداغ‌خان | بداغ‌خان (بوداق‌خان |
| ۱۰۸ | ۱۰ | عزکردند | عزل کردند |
| ۱۱۲ | ۱۸ | ازسوی ماه | ازسوی شاه |
| ۱۳۳ | ۲۳ | بعرضه‌ای | بی‌عرضه‌ای |
| ۱۳٤ | ۱ | حمه‌کرده | حمله کرده |
| ۱۳٤ | ۸ | بجای اینکه | بجرم اینکه |
| ۱۹۳ | ۱۸ | مرحوی | مرحوم |
| ۲۰۹ | ۱۹ | خالدآباد | خالدآباد |
| ۲۱٤ | ٦ | می‌رسازند | می‌سازند |
| ۲۳۲ | خط آخر زیرنویس | سینا | سپنتا |
| ۲۳٥ | ۱۱ | روی | رودی |
| ۲٤٥ | ۱٥ | کلای | کلای (جلالی) |
| ۲۳٥ | ۲۰ | داوستان | داستان |

لطفاً پیش‌از خواندن اشتباههای چاپی زیر را درست نمائید .

| صفحهٔ | خط | نادرست | درست |
|---|---|---|---|
| ٤٥٠ | ٢٢ | نلی | نالی |
| ٤٥٢ | ٢٥ | گل گلها | گلها |
| ٦٣٢ | ١٠ | قلعه‌ی کوه | قلّه‌ی کوه |
| ٧١٢ | ١٠ | (کلات) | کهلات |
| ٧١٢ | ٢٥ | سند | سنه |
| ٨٩٢ | ٣ | بهرمه‌زن | به‌رمه‌دن |
| ٨٩٢ | ٢١ | دشت شیرین | دست شیرین |
| ٧٣٢ | ٢٠ | دوبرابر | دوبرادر |
| ٠٥٢ | ١٣ | بگریز که هنگام | بگریز به‌هنگام که‌هنگام گریزاست |
| ٦٢٤ | ١٦ | بهماسب سوم | بهماسب دوم |
| ٠٥٤ | ٠٣ ٠٥ ٠١ ١١ | درخود سند کارگذاربود | ازنظر املاء ، کارگزار درست است . |
| ١٤٥ | ١٨ | نگنه | رنگنه |
| ٩٥٥ | ١٢ | تحریك | تحرّك |
| ٢٠٦ | مصرع دوم (خط ٥و٦ جابجا شده است) | | |

# HARAKAT-E-TARIKHI-E

# KURD BE KHORASAN

*C. TAWAHODDI*

Vol. 2

www.EllahMezar.ir

1985

۱۱۸ تومان